آینده‌نگر
شماره ۱۶۱

آینده‌نگر

ISSN: 2322-3316
ماهنامه اقتصادی | قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان | ۱۹۶ صفحه | شماره ۱۶۱ | دی



پرتاب کور

چرا تدابیر اقتصادی به ثمر نمی‌نشیند؟

سرمقاله؛ محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق تهران

گرفتاری ارزی | کالبدشکافی نظام چندنرخی ارز و پیامدهای آن



ما را بشنوید

یادکست

آینده‌نگر

روابط عمومی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

www.tccim.ir

توئیتر: twitter.com/TCCIM

اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber

آپارات: www.aparat.com/TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

آینده‌نگر شماره ۱۶۱ . دی ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

مدیرمسئول: مسعود خوانساری — رئیس شورای سیاست‌گذاری: محمود نجفی‌عرب

شورای سیاست‌گذاری: فریدون وردی‌نژاد، بهمن عشقی، مصطفی درویشی، ابراهیم بهادرانی شهاب جوانمردی، رامین خسروخاور، عطاالله اشرفی‌اصفهانی

سردبیر: بهراد مهرجو — معاون سردبیر: ولی خلیلی

تحریریه: محمد عدلی، کاوه شجاعی، فرزانه سالمی، سعید ارکان‌زاده، آرش پورابراهیمی، لیلا ابراهیمیان نسیم بنایی، مریم بابایی، فاطمه صدقی، فاطمه برزگر و زهرا بارانی

پادکست: کریم نیکونظر

آتلیه طراحی

مدیر هنری: رضا دولت‌زاده — ویراستاری: بابک آتشین‌جان

کمیک‌آرتیست: ساناز سهیلی — ناظر فنی: هانی شمس

مخاطبان ماهنامه آینده‌نگر می‌توانند، دیدگاه‌ها و انتقادات خود را از طریق پست الکترونیک و همچنین شماره تلفن‌های تحریریه با ما در میان بگذارند.

Email: ayandehnegarmag@gmail.com www.tccim.ir

نشانی: خیابان خالد اسلامبولی، روبه‌روی خیابان ۲۱، پلاک ۸۲
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
تلفن امور اشتراک: ۱۸۶۶

چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۶۳۳۰



برای دریافت اشتراک

آینده‌نگر

با شماره

۱۸۶۶

تماس بگیرید



بسم الله الرحمن الرحیم

سرمقاله
گرفتاری ارزی ۰۴

کامنت
رمزارز: سال سخت بیت‌کوین ۰۹

کمیک‌استریپ
سقوط پول ملی ۱۷

باشگاه
نقشه راه فردا ۲۵

آکادمی
طبقه متوسط در منگنه ۲۹

راهبرد
هزارتوی سامانه‌ها ۴۷

آینده ما
آزمون بودجه ۵۳

ذره‌بین
روزگار سخت خودروسازان ۶۱

تحلیل
نیروی دربن‌بست ۷۱

پرونده
نسخه بی‌درمان ۸۱

صنعت
نبض مالی جهان ۹۷

کارآفرینان
اسطوره‌های کارآفرینی ۱۰۹

تجربه
جنون هوش مصنوعی ۱۱۹

شکست
برندی که زود اوج گرفت و زود سقوط کرد ۱۲۵

درس‌ها
فریاد پزو ۱۳۱

عصرجدید
آینده شبیه نروژ است یا کنگو؟ ۱۳۵

آینده‌پژوهی
سوادآموزی به شیوه هوش مصنوعی ۱۴۵

رصد
مقاومت روسی ۱۶۷

اکونومیست
خیزش پوپولیست‌های راست ۱۷۴

چهره‌ها
اقتصاددان انسان‌گرا ۱۸۷

اتاق طهران
اتاق، درگیر قیمت‌گذاری دستوری ۱۹۱



طرح جلد: ساناز سهیلی
آینده‌نگر

گرفتاری ارزی

کالبدشکافی نظام چندنرخی ارز و پیامدهای آن



محمود نجفی عرب
رئیس اتاق تهران

«بـــرای واژگونـــی بنیان‌های جامعـــه هیچ راهی مطمئن‌تر از بی‌ارزش کردن پول یک کشور وجود ندارد.» این جمله «جان مینارد کینز»، اقتصاددان برجسته انگلیسی که بیش از یک قرن پیش بیان شـــده، امروز به تلخ‌ترین و ملموس‌ترین واقعیت اقتصادی و اجتماعی ایران تبدیل شـــده اســـت. افزایش افسارگسیخته نرخ ارز تا جایی که تنها در یک ســـال قیمت دلار از ۶۰ هزار تومان به بیش از ۱۳۵ هزار تومان در بازار آزاد رســـیده، نه صرفاً نوسان یک متغیر، بلکه نماد سیاست‌گذاری‌های غلط و اصرار بر مســـیرهای منسوخ است که اعتماد عمومی و بنیان‌های تولید را به‌شـــدت تضعیف کرده اســـت. این را هم نباید از یاد برد که به قول «فریدمن»، اقتصاد هیچ کشوری تنها با بدرفتاری یک یا دو مدیر به هم نمی‌ریزد و بحران وقتی بروز می‌کند که جملگی تصمیمات قابل تردید است.

اما نرخ ارز، شاهرگ حیاتی است که اقتصاد داخلی کشور را به شریان‌های مالی و تجاری جهانی متصل می‌کند و هرگونه اخلال یا مدیریت دســـتوری و غلط در این حوزه، به طور مستقیم منجر به لطمه خوردن اقتصاد کشور در مقابل بازارهای خارجی شـــده و فعالان اقتصادی را در یک بلاتکلیفی مزمن قرار می‌دهد. تداوم این وضعیت، نه‌تنها افق روشنی برای سرمایه‌گذاران ترسیم نمی‌کند، بلکه به طور مستقیم بر معیشت عمومی و قدرت خرید مردم تأثیر منفی می‌گذارد؛ کما اینکه تا همین جا هم معیشت مردم و شرایط تولید و فعالیت اقتصادی را زیرورو کرده است و حالا ســـوال همه این است: «قیمت دلار تا کجا بالا خواهد رفت؟» امروز متاســـفانه شرایط بازار چنان بی‌ثبات اســـت که وقتی قیمت دلار را می‌خواهید بدانید، فروشنده‌ها به‌شوخی به شما می‌گویند: «الان یا الان؟»

اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر، بـــه ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، همواره درگیر نظام چندنرخی ارز بوده اســـت. این در حالی اســـت که عمده کشورهای جهان از سیســـتم‌های تک‌نرخی (ثابت یا شناور مدیریت‌شده) استفاده می‌کنند. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول در ســـال ۱۴۰۳، ۹۰ درصد از ۱۹۰ کشور جهان دارای نظام تک‌نرخی هســـتند و تنها ۳,۷ درصد از کشورها (شامل ایران) از نظام چندنرخی استفاده می‌کنند.

این واقعیت نشـــان می‌دهد که اقتصاد ایران در یک مدل اقتصادی منســـوخ حضور دارد. برای مثال مقامات کشـــور همسایه، امارات که در چند دهه گذشته بیابان‌های جنوب خلیج فارس را به شهرهای توسعه‌یافته‌ای مانند دبی و شارجه تبدیل کرده‌اند، بیش‌از نیم قرن است که با استفاده از نظام ارز ثابت، قیمت دلار را معادل ۳,۶۸ درهم نگه داشـــته‌اند، درحالی‌که ما هر روز به دنبال راه‌اندازی یک تالار جدید ارزی هستیم.

به نظر بزرگ‌ترین خطای اســـتراتژیک در مدیریت بازار ارز در دهه‌های گذشـــته در کشورمان اصرار بر حفظ نرخ‌های دستوری و چندگانه بوده است که پیامدهای آن عبارتند از:

۱ ایجاد رانت، فساد و قاچاق سازمان‌یافته

شکاف قیمتی میان نرخ‌های رسمی، نیمایی، آزاد و... بستر مساعدی برای ایجاد رانت و فساد فراهم کرده است. این شکاف، منابع ارزی محدود کشور را به‌جای تخصیص بهینه برای واردات کالاهای اساسی و مواد اولیه، به سمت سودجویی هدایت می‌کند. به گفته رئیس پلیس امنیت اقتصادی فراجا، حجم قاچاق سالیانه کالا در کشور در سال‌های اخیر به حدود ۳۰ میلیارد دلار رســـیده و این رقم متأسفانه در حال افزایش است. این حجم عظیم، حاصل سوبسید پنهان و اختلاف قیمت‌های دولتی با بازار آزاد است که سرمایه‌ها را از مســـیر تولید و تجارت سالم خارج کرده و به سمت معاملات غیرقانونی سوق داده است. همچنین تخصیص ارز ترجیحی به افراد و شرکت‌های محدود برای واردات کالاهای اساسی به بهانه پایین نگه‌داشتن قیمت‌ها و کمک به معیشت مردم، باعث ایجاد رقابت ناسالم در اقتصاد و تولید شده و نورچشـــمی‌های اقتصادی را به وجود آورده است و در این بین نکته مهم این اســـت که حتی باعث کنترل تورم کالاهای اساسی نشده است. برای مثال دولت در سال جاری ۱۰ میلیارد دلار ارز ترجیحی به واردات کالاهای اساسی اختصاص داده، ولی تورم برخی از این کالاها بیش از ۶۰، ۷۰ درصد بوده است.

۲ تضعیف تولید و صادرات و اخلال در محاسبات

اصرار بر سرکوب مصنوعی نرخ ارز به بهانه کنترل تورم (سرکوب نرخ اسمی) همواره به ضرر صادرکنندگان و به نفع واردکنندگان تمام شده است. تولیدکننده‌ای که مواد اولیه خود را با نرخ آزاد یا نیمایی تأمین می‌کند، اما محصول نهایی را در یک فضای قیمتی دستوری به فروش می‌رساند، با چالش زیان‌دهی و کاهش سودآوری مواجه است.

- **عدم‌النفـــع صادرکننده:** وجود اختلاف نرخ ارز بـــازار آزاد با ارز نیمایی، موجب عدم‌النفع صادرکننده و کاهش صرفه صادرات می‌شود.
- **اختلال در حسابداری صنعتی:** این اختلاف نرخ، اجرای سیستم حسابداری صنعتی را در بنگاه‌ها به هم می‌ریزد، امکان محاسبه به‌موقع و صحیح استهلاک سرمایه را از بین می‌برد و در نتیجه، سود کاذب، مبنای تقسیم سود و پرداخت مالیات قرار می‌گیرد.
- **بلوکه شدن نقدینگی و رســـوب کالا:** طولانی بـــودن فرآیند تخصیص ارز برای واردات، موجب رسوب کالا در انبار گمرک و بلوکه شدن سپرده‌های بانکی می‌شود که نقدینگی بنگاه‌ها را کاهش داده و فعالیت اقتصادی را مختل می‌کند.

۳ بی‌اعتمادی و فرار سرمایه

در یک دهه گذشته پیش‌بینی‌ناپذیری، دخالت‌های مکرر دولت در بازار و رشدهای ناگهانی قیمت ارز، باعث شده فعالان اقتصادی داخلی و خارجی نسبت به سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران چشم‌انداز مثبتی نداشته باشند و شـــاهد فرار گسترده سرمایه باشیم. اولین نیاز

هر سرمایه‌گذاری، جلب اعتماد است که با سیاست‌گذاری‌های درست، تقویت پایه‌های اقتصادی و حذف موانع کسب‌وکار حاصل می‌شوند و نه با سیاست‌های دستوری.

اما برای خروج از بحران ساختاری ارزی، اقتصاد ایران نیازمند یک جراحی گسترده همراه با اعتمادسازی عمیق و انضباط کامل است:



۱ یکسان‌سازی نرخ ارز و اعتماد به بازار

- **حذف ارز چندنرخی:** باید هرچه سریع‌تر و البته با یک شیب صحیح و با یک برنامه مدون و شفاف، به سمت تک‌نرخی شدن ارز حرکت کرد. دولت باید دست از سیاست‌های دستوری بردارد و به سمت نرخ‌های تعادلی بازار حرکت کند.
- **مدیریت نرخ از طریق ابزار:** به‌جای قیمت‌گذاری دستوری، باید از مکانیزم بازار بین‌بانکی قوی و مدیریت بهینه ارزهای حاصل از صدور نفت با هدف ثبات‌بخشی به بازار ارز استفاده شود.

۲ اصلاح ساختار کلان و مدیریت نقدینگی

- **جداسازی سیاست ارزی از بودجه:** باید با اصلاح ساختار بودجه و کاهش وابستگی دولت به تزریق ارز برای جبران کسری، تقاضای مصنوعی در بازار را کاهش داد.
- **تثبیت نرخ حقیقی:** سیاست ارزی باید به سمت تثبیت نرخ حقیقی حرکت کند، نه تثبیت نرخ اسمی. این سیاست، قدرت رقابت‌پذیری صادرکنندگان را حفظ کرده و مانع از جهش‌های قیمتی در آینده می‌شود.

۳ تقویت مشوق‌های صادراتی و بهبود فرآیندها

- **صادرات پرسود:** باید با اعمال سیاست‌های تشویقی، سودآوری صادرات را افزایش داد تا کمبود ارزی در کشور جای خود را به وفور ارزی بدهد و از این طریق، هزینه مبادله فعالان اقتصادی کاهش یابد.
- **شفافیت فرآیندها:** فرآیندهای تخصیص ارز باید شفاف، سریع و به‌دور از زدوبندهای پنهانی باشد.
- **پایان دادن به اجبار فروش ارز صادراتی در تالار:** محدودیت‌ها و مشکلات بنگاه‌ها در خصوص بازگشت ارز حاصل از صادرات باید پایان پیدا کند. چرا تولیدکننده بخش خصوصی که با ارز آزاد مواد اولیه خود را تهیه می‌کند و دائم با قطعی برق و گاز و... روبه‌رو است، باید ارز حاصل از صادرات محصولاتش را به قیمت ارزان‌تر در تالار مبادله ارزی بفروشد؟ این سیاست اشتباه که دولت‌های مختلف هم بر آن پافشاری دارند، در سال‌های گذشته باعث پرونده‌سازی گسترده برای فعالان اقتصادی، بسته شدن حساب‌های بانکی و دلسردی گسترده کارآفرینان خوشنام کشور شده است.
- **تجدید ارزیابی دارایی‌ها:** تجدید ارزیابی به‌موقع دارایی‌ها باید صورت گیرد تا سرمایه‌گذاری‌های مستهلک‌شده در زمان مناسب جایگزین شوند و سود کاذب مبنای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی قرار نگیرد.

همان‌گونه که «کینز» هشدار داد، بی‌ارزش شدن پول، بنیان‌های جامعه را ویران می‌کند. «دارون عجم‌اوغلو»، اقتصاددان برنده نوبل هم می‌گوید: «اقتصادهایی که بر رانت و استخراج منابع بنا شده‌اند، دیر یا زود قربانی دستکاری‌های کوتاه‌مدت و نااطمینانی می‌شوند. ثبات پایدار، تنها در گروی نهادهای فراگیر و سیاست‌های منصفانه است، نه قیمت‌های دستوری.»

در یازدهمین دوره همایش مبارزه با فساد مطرح شد:

مقابله با فساد از مسیر کنترل تورم



یازدهمین دوره «همایش مبارزه با فساد» با شعار «ترویج حکمرانی خوب و استانداردهای حکمرانی» و حضور نمایندگانی از دولت، دستگاه قضا، مجلس شورای اسلامی و همچنین بخش خصوصی در اتاق تهران برگزار شد. در این رویداد که با محوریت کمیسیون حکمرانی سازمانی اتاق تهران برپا شده و برگزاری آن بیش از یک دهه تداوم یافته است، کاهش تورم و بازگشت دولت به جایگاه رگولاتوری به عنوان ارکان کلیدی مبارزه با فساد عنوان شد.

در آیین افتتاحیه این همایش حسن فروزان‌فرد، رئیس کمیسیون حکمرانی سازمانی اتاق تهران، پشت تریبون قرار گرفت و طی سخنانی با اشاره به اینکه «فساد پدیده‌ای جهانی است که تمامی کشورها و جوامع با آن درگیر هستند» گفت: اتاق بازرگانی تهران نیز هرساله تلاش می‌کند متناسب با شرایط و فرصت‌های بین‌المللی، این موضوع را دنبال کند و از ظرفیت نهادهای خارجی و نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی نیز استفاده کند.

فروزان‌فرد سپس با بیان اینکه «وزارت دادگستری مرجع ملی اجرای کنوانسیون مبارزه با فساد در ایران است» تصریح کرد: مطالبه دائمی ما این است که هر سال گزارشی از اقدامات انجام‌شده برای اجرای مفاد کنوانسیون، بهره‌گیری از ظرفیت‌های بین‌المللی و پیشرفت‌های ملی ارائه شود. امسال نیز منتظر ارائه گزارش از سوی این وزارتخانه هستیم.

فروزان‌فرد در ادامه ساختار یازدهمین دوره همایش مبارزه با فساد را تشریح کرد و با اشاره به حضور نمایندگانی از وزارت امور اقتصادی و دارایی، وزارت دادگستری و مجلس شورای اسلامی در این همایش گفت: در این رویداد، دو پانل تخصصی نیز برگزار می‌شود که پنل نخست با محوریت حکمرانی خوب و با حضور اساتید برجسته این حوزه برگزار شده و در پانل دوم نیز ارائه تازه‌ترین تحولات استانداردهای حوزه حکمرانی توسط نمایندگان رسمی ایران در کمیته فنی ۳۰۹ در دستور کار قرار خواهد گرفت.

رئیس کمیسیون حکمرانی سازمانی اتاق تهران در ادامه با تبیین سمت و سوی روندهای جهانی مبارزه با فساد گفت: جریان جهانی مبارزه با فساد در سال‌های اخیر از برخورد با آثار فساد به سمت پیشگیری حرکت کرده است. چنانکه در همایش سال گذشته نیز درباره مفهوم راست‌کرداری بحث کردیم و مشاهده شد که همایش بین‌المللی مبارزه با فساد در لیتوانی نیز همین جهت‌گیری را دنبال کرده است.

او با اشاره به نقش استانداردهای حکمرانی در پیشگیری از فساد گفت: استانداردسازی در حوزه حکمرانی می‌تواند با ایجاد ساختارهای صحیح و رویه‌های دقیق، زمینه پیشگیری از فساد را در سازمان‌ها تقویت کند.

فروزان‌فرد در پایان این بخش از سخنان خود افزود: اتاق بازرگانی توان محدودی برای مواجهه با رفتارهای فسادآمیز دارد، اما تلاش می‌کند بخش خصوصی را آگاه و توانمند کند تا خود تصمیم بگیرد وارد چرخه فساد نشود.

ابزار دیجیتال‌سازی برای مبارزه با فساد

شهاب جوانمردی، نایب‌رئیس اتاق تهران در این مراسم، در سخنان خود با طرح این پرسش که آیا بر سر تعریف مسئله فساد، توافق وجود دارد؟ تصریح کرد که با وجود ابهام در تعریف فساد، این احتمال همچنان به قوت خود باقی است که حتی بهترین افراد نیز، ممکن است مرتکب خطا شوند

وی سپس به مسئله حکمرانی خوب و معیارهای آن، پرداخت و با اشاره به اینکه در جهان امروز، شاخص‌های کارآمد و قابل اتکایی در این زمینه وجود دارد و به خوبی نیز تجربه شده است، افزود: سه اصل و معیار شفافیت در تصمیم‌گیری، پاسخ‌گویی واقعی و بی‌طرفی در اجرا اگر پذیرفته شود، راه‌حل‌ها برای مقابله با فساد قالب و فرم واقعی خود را پیدا خواهد کرد.

جوانمردی در ادامه، به نقش بخش خصوصی در امر مبارزه با فساد اشاره کرد و با این پرسش که، در نهادهایی مانند اتاق‌های بازرگانی، تشکل‌ها و بخش خصوصی، استانداردهای اخلاق کسب‌وکار و مدیریت تعارض منافع تا چه اندازه به اجرا درآمده است؟ افزود: مبارزه با فساد زمانی معتبر است که بخش خصوصی، خودتنظیمی را جدی بگیرد. ضمن آنکه هنوز در ایران، قانون جامع برای مدیریت تعارض منافع نیز وجود ندارد.

نایب‌رئیس اتاق تهران با بیان اینکه نبود داده و شفافیت پیش‌فرض، مسئله و مشکل بعدی است، گفت: در هرجا که دسترسی غیرمتقارن به اطلاعات باشد، زمینه فساد هم وجود دارد. وی سپس این پیشنهاد را مطرح کرد که اتاق بازرگانی می‌تواند پیشگام تدوین کد ملی اخلاق کسب‌وکار شود به گونه‌ای که تمام فرآیندهای مجوزدهی و تصمیم‌گیری‌ها در داشبورد عمومی منتشر و در برابر دیدگان همه قرار گیرد.

جوانمردی در ادامه، توسعه دیجیتال‌سازی را یکی از کم‌هزینه‌ترین راه‌های تحقق حکمرانی خوب و مبارزه پایدار با فساد عنوان کرد و یادآور شد که دیجیتال‌سازی، زمینه حذف و کاهش موقعیت‌های فساد را فراهم می‌کند.

وی با بیان اینکه در این مدل، تصمیم‌گیری بر اساس داده صورت می‌گیرد و نه رابطه و تبصره، افزود: ردپای دیجیتال پاسخ‌گویی را نهادینه می‌کند، در حالی که مسئولیت‌پذیری به بخشی از سیستم تبدیل می‌شود.

نایب‌رئیس اتاق تهران با اشاره به اینکه مبارزه با فساد تنها با برخورد و نصیحت اخلاقی کُند و کمرنگ نمی‌شود، تصریح کرد که برای این مهم، نیاز به بازطراحی سیستم، شفافیت داده‌ها و هم‌افزایی بخش خصوصی و عمومی داریم.

در ادامه این همایش، هادی خانی، معاون وزیر امور اقتصادی و دارایی و دبیر شورای عالی پیشگیری و مقابله با جرایم پولشویی و تامین مالی تروریسم در سخنانی، ضمن ارائه رویکردهای جدید دولت در مقابله با فساد، بر اهمیت شفافیت مالی، اجرای کامل قانون مبارزه با پولشویی و لزوم توجه به استانداردهای بین‌المللی نظیر FATF تاکید کرد.

در ادامه این رویداد، بهمن عشقی، مشاور عالی رئیس اتاق تهران نیز سخنان خود را با این عبارت آغاز کرد که «موضوع فساد باید مانند تاریخ از انتها به ابتدا مورد مطالعه قرار گیرد؛ در غیر این صورت، درک صحیحی از آن حاصل نمی‌شود.»

عشقی با بیان اینکه «فساد دارای تعاریف معنایی و مفهومی است» افزود: تعریف مفهومی فساد وقتی به دست می‌آید که آن را از انتها به ابتدا مورد مطالعه قرار دهید. فساد در درک مفهومی واجد دو مولفه اصلی شامل انگیزه مالی و دیگری امکان اجرایی است.

پس از برگزاری مراسم افتتاحیه دو پانل تخصصی این همایش با عناوین «حکمرانی خوب، چالش‌ها و راهکارها و ترویج فرهنگ حکمرانی خوب» و «بررسی آخرین وضعیت استانداردسازی در زمینه حکمرانی در سازمان‌ها» با حضور دبیرکل اتاق تهران و سایر صاحب‌نظران برگزار شد.

دومین همایش حمل‌ونقل و توسعه اقتصادی با حضور وزیر راه و شهرسازی برگزار شد:

چهار مطالبه بخش خصوصی در حوز حمل و نقل



مراسم افتتاحیه دومین همایش «حمل و نقل و توسعه اقتصادی» با حضور رئیس اتاق تهران، وزیر راه و شهرسازی و نمایندگانی از دولت و مجلس و همچنین متخصصان، فعالان و کارآفرینان صنعت حمل‌ونقل و ترانزیت در مرکز همایش‌های رایزن آغاز به کار کرد. رئیس اتاق تهران در ابتدای این مراسم، طی سخنانی به روند خصوصی‌سازی در کشور پرداخت و با اشاره به اینکه خصوصی‌سازی‌ها و واگذاریها طی سال‌های اخیر، عمدتاً برای رد دیون انجام گرفته است، گفت: اگر واگذاری‌ها بر مبنای اهلیت‌سنجی واقعی، تعهد به توسعه و نظارت مستمر بر رشد بنگاه‌ها انجام می‌گرفت، امروز سهم بخش خصوصی در اقتصاد کشور نباید در این سطح محدود باقی می‌ماند. محمود نجفی‌عرب با هشدار نسبت به تداوم این روند گفت: اگر از مسیری که تاکنون در خصوصی‌سازی طی شده بازنگشته و اصلاحات اساسی در این روند انجام نگیرد، خصوصی‌سازی واقعی شکل نخواهد گرفت و درعین‌حال، نگاه کوتاه‌مدت به موضوع خصوصی‌سازی، آینده اقتصاد را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند. او با بیان اینکه «خصوصی‌سازی نیازمند برنامه‌ریزی بلندمدت و واگذاری مبتنی بر اهلیت است» افزود: در صورت رعایت این الزامات، می‌توان به رشد پایدار، افزایش اشتغال و تقویت سهم بخش خصوصی در اقتصاد امیدوار بود.

رئیس اتاق تهران در بخش دیگری از سخنانش، «حمل‌ونقل را شریان حیاتی انتقال سرمایه، کالا و خدمات» توصیف کرد و گفت: در شرایط کنونی، این شریان بیش از هر زمان دیگری در معرض چالش‌های ساختاری و رقابت‌های منطقه‌ای قرار گرفته است.

محمود نجفی‌عرب با بیان اینکه «آینده اقتصادی ایران، در گروی تصمیماتی است که درباره نوسازی این شریان حیاتی و فعال‌سازی ظرفیت‌های ترانزیتی کشور اتخاذ می‌شود» افزود: اتاق بازرگانی تهران، به‌عنوان پارلمان بخش‌خصوصی، وظیفه خود می‌داند که مطالبات این حوزه را با صدای مستقل، صریح و سازنده به گوش سیاست‌گذاران برساند. وظیفه این همایش، تبدیل مطالبه‌گری به گفت‌وگوی هدفمند و تبدیل گفت‌وگو به اقدام مؤثر و سنجش‌پذیر است.

او همچنین گفت: در اتاق تهران، طی دو سال گذشته، با صدها فعال این حوزه جلسات تخصصی برگزار کرده‌ایم و پیام آنان روشن و واحد است. بخش‌خصوصی آماده سرمایه‌گذاری برای توسعه است؛ اما محیط کسب‌وکار و فضای مقرراتی، توان پذیرش و تضمین این سرمایه‌ها را ندارد.

فرزانه صادق وزیر راه‌وشهرسازی هم در این همایش با بیان اینکه «در دوره کنونی، چاره‌ای برای دولت نمانده که با بخش‌خصوصی آشتی کند» گفت: اگر در دهه‌ها و حتی سال‌های گذشته، دولت‌ها با خیالی آسوده فرصت‌ها را به بعد موکول می‌کردند، امروز به نقطه‌ای رسیده‌ایم که فرصت بعدی، دیگر وجود ندارد و پوسته سخت عدم اعتماد به بخش‌خصوصی شکسته شده است. فرزانه صادق، با اشاره به اینکه طی نزدیک به دو سال عمر دولت چهاردهم، چند پروژه در قالب مشارکت عمومی - خصوصی در کشور اجرا شد، تاکید کرد که وزارت راه و شهرسازی با جدیت به دنبال این مدل از قراردادها است. وی در خصوص اصلاح تعرفه‌ها و سازوکارهای درآمدی مربوط به حوزه حمل‌ونقل نیز گفت: طبق مصوبه قانونی مجلس، به نرخ‌گذاری دستوری در این بخش عملاً پایان داده شده بود اما به دلیل مسائلی که در سایر حوزه‌های اقتصادی پیش آمد، ستاد تنظیم بازار به قیمت‌گذاری تعرفه‌های حوزه حمل‌ونقل نیز ورود پیدا کرد.

وزیر راه و شهرسازی با بیان اینکه «این وزارتخانه تلاش خود برای خروج نرخ‌گذاری حوزه حمل‌ونقل از ستاد تنظیم بازار را به کار گرفت» افزود: ما بر این رویه تاکید داشتیم که بخش‌خصوصی باید نحوه بازگشت سرمایه خود در این حوزه را تنظیم کند. در آخرین جلسه ستاد تنظیم بازار، تصویب شد هر آنچه که به خدمات حمل‌ونقل مربوط می‌شود، برای تنظیم نرخ‌ها دوباره به وزارت راه و شهرسازی و شورای عالی ترابری با حضور بخش‌خصوصی و نظر این بخش بازگردد.

صادق افزود: برای تنظیم‌گری در حوزه بنادر و کشتیرانی نیز که سابقه تاریخی حکمرانی مطلق دولت‌ها در را در خود دارد، تغییراتی را آغاز کرده‌ایم و مقاومت‌هایی نیز بر سر راه ما وجود دارد که با حمایت بخش‌خصوصی این چالش را نیز برطرف خواهیم کرد. وی به ایجاد صندوق حمل‌ونقل اشاره کرد و یادآور شد که تعریف و انجام یک پروژه مشترک میان اتاق بازرگانی و وزارت راه و شهرسازی در این صندوق امکان‌پذیر است. وزیر راه و شهرسازی سپس به دیپلماسی حمل‌ونقل اشاره کرد و با بیان اینکه در دولت چهاردهم، گفت‌وگو با کشورهای همسایه به طور جدی دنبال می‌شود، تصریح کرد که موتور محرکه ابزار دیپلماسی اقتصادی، حمل‌ونقل است.

بیانیه اتاق تهران و وزارت راه و شهرسازی

در ادامه این همایش، پیمان سنندجی رئیس کمیسیون حمل و نقل اتاق تهران، پس از طرح این خواسته از وزیر راه و شهرسازی که یک نماینده از سوی وی برای حضور در هیئت نمایندگان اتاق تهران معرفی شود، بیانیه مشترک اتاق تهران و وزارت راه و شهرسازی را خواند و مطالبات بخش خصوصی را در چهار محور مطرح کرد:

۱ اولویت بخشی به واگذاری‌ها: ضرورت دارد که دولت، اجرای احکام ماده ۵۷ برنامه هفتم در خصوص واگذاری بهره‌برداری زیرساخت‌ها (به استثنای موارد راهبردی) و کاهش تصدی‌گری شرکت‌های حمل‌ونقلی به بخش‌خصوصی را با عزم جدی و تخصیص منابع لازم آغاز کند.

۲ بخش‌خصوصی ضمن قدردانی از تشکیل ستاد ملی ترانزیت به ریاست رئیس محترم جمهور و تصویب سند برنامه ملی گذر ترانزیت براساس تکالیف ماده ۵۷ قانون برنامه هفتم پیشرفت، بر لزوم پیگری جدی احکام برنامه مذکور با مشارکت سازنده همه دستگاه‌های دولتی و بخش‌های خصوصی و ضرورت عملیاتی نمودن پنجره واحد خدمات یکپارچه ترانزیت تاکید می‌نماید.

۳ بخش‌خصوصی ضمن قدردانی از تصویب و ابلاغ آیین‌نامه اجرایی اعطای مشوق‌ها و حمایت‌های افزایش رقابت‌پذیری ترانزیت از مسیر ایران براساس ماده ۵۸ قانون برنامه هفتم پیشرفت توسط دولت محترم، بر ضرورت اجرای احکام مصوبه مذکور در جهت رقابتی نمودن تعرفه‌های دستگاه‌های ذیربط در امر ترانزیت در اسرع وقت تاکید می‌نماید.

۴ تضمین حقوق سرمایه‌گذار و خلاقیت مالی: از دولت محترم درخواست می‌گردد، نسبت به تقویت و روزآمدسازی چارچوب‌های قانونی و ابزارهای پوشش ریسک جهت تضمین ثبات حقوقی لازم برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت بخش‌خصوصی و تسهیل استفاده از مدل‌های مالی خلاقانه برای ترکیب سه ظرفیت ملی ذکرشده، اقدامات لازم را به‌عمل آورد.

در پایان، دومین همایش ملی حمل‌ونقل و توسعه اقتصادی تاکید می‌کند که آینده این صنعت راهبردی، تنها با مشارکت پایدار و هم‌افزایی سازنده میان اتاق بازرگانی، وزارت راه و شهرسازی و سایر دستگاه‌های اجرایی ذیربط و با همراهی مجلس شورای اسلامی امکان‌پذیر است.



برگزاری نخستین جشنواره روابط عمومی برتر تجاری

روابط عمومی اتاق تهران «برتر» شد

هیئت داوران «نخستین جشنواره برترین‌های روابط عمومی تجاری ویژه اتاق‌های بازرگانی کشور» روابط‌عمومی اتاق‌های سراسر کشور را بر اساس مجموعه آثار ارسالی در شش شاخص «ارتباطات الکترونیک»، «تبلیغات»، «ارتباطات و رسانه»، «انتشارات»، «مطالعات اجتماعی» و «برنامه‌ریزی» مورد ارزیابی قرار دادند و برترین‌های روابط عمومی اتاق‌های کشور را در سه سطح طلایی، نقره و برنز معرفی کردند. بر اساس آرای هیئت داوران و در مراسم اختتامیه این جشنواره که روز چهارشنبه ۱۲ آذرماه در اتاق بازرگانی زنجان، برگزار شد، روابط عمومی اتاق تهران به عنوان روابط عمومی برتر در بخش «ارتباطات الکترونیک» معرفی شد و مصطفی درویشی رئیس حوزه ریاست و روابط عمومی اتاق تهران لوح تقدیر و تندیس طلایی جشنواره را دریافت کرد.

۱۴۰۴/۱۰/۰۱ – خیز بخش‌خصوصی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی با ژاپن



اتاق تهران و نمایندگی سازمان تجارت خارجی ژاپن در ایران (جترو) یک تفاهمنامه همکاری امضا کردند. با امضای این تفاهم‌نامه همکاری میان اتاق بازرگانی تهران و نهادهای اقتصادی ژاپن، دو طرف بر تداوم حضور بنگاه‌های ژاپنی در بازار ایران، تقویت دیپلماسی اقتصادی و گسترش همکاری‌ها در حوزه‌های غیرتحریمی و نوین تاکید کردند؛ توافقی که از نگاه مقامات دو کشور می‌تواند جایگاه شرکای وفادار امروز را در اقتصاد پساتحریم ایران تثبیت کند

محمود نجفی‌عرب، رئیس اتاق بازرگانی تهران در این نشست که با حضور تعدادی از اعضای هیئت رئیسه، هیئت نمایندگان و دبیرکل اتاق تهران و شرکت‌های ژاپنی برگزار شد با اشاره به روابط اقتصادی دیرینه ایران و ژاپن، امضای تفاهمنامه میان طرفین را گامی بلند در توسعه مناسبات اقتصادی دوجانبه توصیف کرد. تاماکی تسوکادا، سفیر ژاپن در ایران هم از «احیای بخش اقتصادی سفارت ژاپن در تهران» خبر داد.

۱۴۰۴/۰۹/۲۹ – حضور نمایندگان اندیشکده‌های چینی در اتاق تهران



اتاق تهراننشست مشترکی را با هدف بررسی ابعاد مختلف همکاری‌های اقتصادی و راهبردی ایران و چین با حضور نمایندگان اندیشکده های این کشور و مشارکت نمایندگان وزارت امور خارجه کشورمان برگزار کرد. فریدون وردی‌نژاد، دبیرکل اتاق بازرگانی تهران با اشاره به جایگاه چین به‌عنوان یکی از کشورهای دارای اولویت در برنامه راهبردی اتاق تهران به تشریح اقدامات عملی انجام‌شده برای توسعه روابط اقتصادی با این کشور پرداخت. او اعزام هدفمند هیئت‌های تجاری، برگزاری منظم جلسات دبیرخانه چین، تهیه و انتشار بولتن‌های تحلیلی - تخصصی با محوریت اقتصاد و سیاست‌های چین و نیز تسهیل ارتباط میان فعالان اقتصادی دو کشور را از جمله برنامه‌های اتاق تهران در این حوزه برشمرد. در ادامه فریال مستوفی، نایب‌رئیس اتاق تهران با تمرکز بر فرصت‌های سرمایه‌گذاری مشترک به ظرفیت‌های موجود در حوزه‌هایی همچون انرژی، زیرساخت، صنایع پیشرفته و فناوری‌های نوین اشاره کرد و بر ضرورت طراحی سازوکارهای پایدار برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی تاکید کرد.

۱۴۰۴/۰۹/۲۴ – تجمیع خدمات مشترک اتاق تهران و دستگاه‌های اجرایی



در گامی بلند برای تسهیل فضای کسب‌وکار و حمایت عملی از فعالان اقتصادی، مرکز خدمات سرمایه‌گذاری استان تهران در محل پنجره واحد فیزیکی اتاق بازرگانی تهران افتتاح شد. این رویداد که حاصل همکاری راهبردی بخش‌خصوصی و دستگاه‌های اجرایی دولتی است، نویدبخش فصل تازه‌ای از شفافیت و سرعت در فرآیندهای اداری مربوط به سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی خواهد بود.

فریال مستوفی نایب رئیس اتاق تهران و رئیس مرکز سرمایه‌گذاری و کسب‌وکارهای خانوادگی اتاق تهران با اشاره به فلسفه وجودی این مرکز گفت: هدف ما کوتاه کردن مسیر سرمایه‌گذاری، افزایش شفافیت و پیش‌بینی‌پذیر کردن فرآیندهای اداری است. این اقدام حرکتی به سمت ایجاد یک نظام جامع است که هم‌زمان بر زیرساخت‌های نرم سرمایه‌گذاری شامل ابعاد قانونی، اطلاعاتی و نهادی تکیه دارد و اولویت آن، نگهداشت و توسعه سرمایه‌های موجود و جذب هدفمند سرمایه‌های جدید است.

۱۴۰۴/۰۹/۳۰ – دوره‌های آموزشی، از بازاریابی بین‌المللی تا ترخیص کار حرفه‌ای



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران با هدف توانمندسازی فعالان اقتصادی و بهینه‌سازی فرایندهای تجاری، اقدام به برگزاری دوره‌های آموزشی کاربردی و مهارت‌محور به‌صورت حضوری و آنلاین می‌کند. براساس اطلاعیه موسسه آموزش و توسعه منابع انسانی اتاق تهران (آیتک)، دوره‌های آموزشی آنلاین این موسسه با عناوین «دادرسی مالیات»، «بازاریابی و فروش»، «مکاتبات بازرگانی بین‌المللی»، «واردات»، «صادرات»، «مدیریت زنجیره تامین کالا و خدمات»، «تولید محتوا»، «ترخیص کار حرفه‌ای»، «تهیه و تنظیم قراردادهای تجاری بین‌المللی»، «بازاریابی بین‌المللی»، «کسب درآمد از طریق بلاک‌چین»، «استراتژی قیمت‌گذاری»، «مهارت‌های بازرگانی»، «تجارت با امارات»، «مکالمه و مکاتبات بازرگانی»، «مقررات صادرات و واردات»، «صفر تا صد مناقصه و مزایده»، «ثبت سفارش واردات کالا از طریق سامانه جامع، خرید و فروش ارز نیمایی و اظهار از راه دور در گمرک» و «ابزارهای تحلیلی بازار صادراتی با تمرکز بر نحوه استفاده موثر از بانک‌های اطلاعاتی مرکز بین‌المللی تجارت» در دی ماه برگزار می‌شود.

۱۴۰۴/۰۹/۲۵ – پیشنهاد عبور از سیاست‌های دستوری ارز



سی و چهارمین جلسه هیئت نمایندگان اتاق تهران با حضور نمایندگان بخش‌خصوصی و دولتی برگزار شد. در این جلسه، سخنان رئیس اتاق تهران و برخی از اعضای هیئت نمایندگان به موضوع سیاست‌های ارزی معطوف بود و فعالان اقتصادی ضمن اشاره به پیامدهای نظام چندگانه ارزی، پیشنهادات دهگانه‌ای را برای اصلاح شرایط حاکم بر بازار ارز برشمردند. پیشنهاداتی که «حرکت از سمت سیاست‌های دستوری به سمت نرخ‌های تعادلی بازار» تا «رفع محدودیت‌ها و بهبود شرایط برای فعالیت اقتصادی و واحدهای تولیدی» را در بر می‌گیرد. در نشست سی و چهارم هیئت نمایندگان اتاق تهران، علاوه بر طرح مشکلات و پیشنهادات لازم برای «خروج از بحران نهاده‌های دامی در کشور» و همچنین ارائه گزارشی از «هفته دیزاین تهران»، رئیس سازمان حفاظت محیط‌زیست نیز با حضور در این جلسه، فعالان اقتصادی را در جریان مباحث هفتمین اجلاس جهانی محیط زیست درکنیا قرار داد

۱۴۰۴/۰۹/۱۰ – حضور بخش‌خصوصی ایران در نمایشگاه بین‌المللی پلاستیک ترکیه



اتاق تهران همزمان با برگزاری نمایشگاه بین‌المللی پلاستیک استانبول (Plast Eurasia) در روزهای ۱۲ تا ۱۵ آذرماه ۱۴۰۴، یک هیئت تجاری به شهر استانبول اعزام کرد. اتاق تهران با برپایی یک پاویون اختصاصی در این نمایشگاه و بسترسازی برای عرضه توانمندی‌ها و محصولات شرکت‌های فعال در عرصه پلیمر و پلاستیک، در این رویداد حضوری فعال داشت. این هیئت با هدف توسعه همکاری‌های تجاری، تقویت پیوندهای صنعتی و معرفی توانمندی‌های ایران در زنجیره ارزش پلاستیک و پلیمر در این رویداد بین‌المللی حضور داشت. هیئت اعزامی اتاق بازرگانی تهران علاوه بر حضور در پاویون ایران و نشست‌های گفت‌وگوی همتایابی با شرکت‌های بین‌المللی، برگزاری جلسات رسمی با اتاق بازرگانی و اتاق صنعت استانبول را نیز در دستور کار داشت.

رمزارز: سال سخت بیت‌کوین



آنوجا باهارات
تحلیل‌گر فایننشال‌تایمز

قرار بود در صورت بازگشت دونالد ترامپ به کاخ سفید، رمزارزها وضعیت بهتری پیدا کنند. بسیاری از افراد، ترامپ را به‌عنوان یک چهره حامی صنعت کریپتو می‌دیدند و به همین دلیل تصور می‌کردند حضور او به نفع بازار رمزارز تمام شود. اما با حضور ترامپ، شرایط تغییر کرد. او در روز دهم اکتبر تصمیم گرفت تعرفه ۱۰۰ درصدی روی کالاهای وارداتی چین قرار دهد و این مسئله نوعی جو و فضای ناآرام در بازارها ایجاد کرد. بازار کریپتوها خیلی زود واکنش منفی نشان داد. بیت‌کوین در فاصله ۲ ماه بیش از ۲۵ درصد از ارزش خود را از دست داد یعنی یک چهارم از ارزش آن از دست رفت. این در حالی است که شاید اگر ترامپ چنین تصمیم نمی‌گرفت این بازار تا این اندازه آسیب نمی‌دید. با این حال، هنوز هم می‌توان وضعیت فعلی این بازار را نه سقوط، بلکه رسیدن به نوعی تعادل دانست. به این ترتیب، می‌توان به آینده رمزارزها امیدوار بود و سرمایه‌گذاری روی آن‌ها را امری معقول تلقی کرد.

قطر: چرخش به راست یا توطئه؟



مارک اوون جونز
استاد دانشگاه قطر

قطر کشوری کوچک است که طی دو سال اخیر به شکل غیر عادی وارد روایت‌های راست افراطی شده و حضوری پررنگ در این عرصه پیدا کرده است. برخی می‌گویند قطر در حال نفوذ است و تلاش دارد در سطح جهانی، اندیشه‌هایی را گسترش دهد. برخی از فعالان سیاسی در آمریکا که عده‌ای از آن‌ها حتی حامی سرسخت ترامپ هم هستند از پروژه «نفوذ قطر» در جهان سخن می‌گویند. به عبارت دیگر آن‌ها به روایت‌های توطئه‌آمیز در رابطه با قطر باور دارند و این کشور را معمار پنهان زوال غرب معرفی می‌کنند. برخی هم می‌گویند قطری‌ها در حال لابی‌گری هستند و از مسیر مالی سعی در نفوذ سیاسی دارند. واقعیت اینجاست که می‌توان سیاست خارجی قطر را مانند هر کشور دیگری نقد کرد اما نمی‌توان آن را به مرکز توطئه تبدیل کرد. این نظریه بی‌پایه است و بیشتر مصرف سیاسی و تبلیغاتی دارد. واقعیت را نمی‌توان از این مسیر، به دست مخاطبان رساند.

بیگانه‌هراسی: ابزار تازه حکمرانی در جهان



سومدیپ سن
پژوهشگر دانشگاه پریتوریا

اخیراً دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا اظهارات عجیبی راجع به مردم سومالی داشته و گفته آن‌ها «جهنم‌ساز» هستند و نباید به آمریکا راه پیدا کنند. این سخنان مثل همیشه یک چیز را نشان می‌دهند: تلاش برای حکمرانی از مسیر دشمنی با مهاجران. ترامپ این روزها دشمنی با مهاجران را به ستون اصلی سیاست‌های خود و بخشی از راهبرد حکمرانی در آمریکا تبدیل کرده است. این مسئله را می‌توان در بسیاری از دیگر نقاط دنیا هم مشاهده کرد. برای مثال در اروپا هم قضیه به همین شکل است. می‌توان گفت که بیگانه‌هراسی به ابزاری جهانی برای توجیه ناکارآمدی‌های داخلی تبدیل شده و هر بار دولت‌ها تلاش می‌کنند با مقصر دانستن مهاجران، مشکلات ناشی از سیاست‌های ریاضتی، نابرابری و فساد را پنهان کنند. مهاجران به قربانی آماده تبدیل شده‌اند. آن‌ها متهم به بیماری می‌شوند، متهم به فشار بر منابع و همچنین تغییر بافت فرهنگی. نکته اینجاست که چنین سیاست‌هایی مشکلات را حل نمی‌کند، صرفاً برای رهبرانی که از مواجهه با بحران‌ها گریزانند، فرصت می‌خرد.

بنگلادش: اینجا اقتصاد احیا می‌شود



فیصل محمود
وزیر مطبوعات کمیسیون عالی بنگلادش

بنگلادش پس از سقوط دولت شیخ حسینه وارد چه مرحله‌ای شد؟ ظاهراً اقتصاد این کشور در حال فروپاشی نیست، بلکه وارد یک دوره بازتنظیم و اصلاح ساختاری ضروری شده است. در حال حاضر این کشور با بحران در بخش بانکی مواجه شده و وام‌های معوق بسیاری هم وجود دارند. دولت قبلی، داده‌ها را دستکاری می‌کرد و از مسیر پنهان‌کاری ریسک، نظام مالی را به یک «خانه از کاغذ» تبدیل کرده بود. وام‌های کلان سیاسی بازپرداخت نمی‌شدند و به دارایی‌های خارجی منتقل می‌شدند. همین مسئله، بحران بانکی را تشدید کرده است. با این حال به نظر می‌رسد که بنگلادش در حال گذر از «جراحی اصلاحی» است و مشکلات ساختاری اکنون آشکار شده‌اند و در حال درمان هستند. به این ترتیب می‌توان گفت که اقتصاد بنگلادش در حال بازسازی سخت اما ضروری است و تورم و بحران بانکی به چالش‌های جدی آن تبدیل شده‌اند که هم‌زمان می‌توانند نشانه‌های امیدبخش از تغییر هم باشند. تداوم این فضا می‌تواند به اقتصاد پایدار در بنگلادش ختم شود.

آمریکا: احساس فقر در طبقه متوسط



جان برن مرداک
تحلیل‌گر فایننشال‌تایمز

طبقه متوسط آمریکا به‌رغم رشد رفاه عمومی، به دلیل افزایش هزینه‌های خدمات اساسی، احساس فشار مالی می‌کند. اخیراً فردی در آمریکا به‌عنوان مقام مسئول مدعی شده که خانواده‌ها در این کشور برای داشتن زندگی بدون فشار مالی به حداقل ۱۴۰ هزار دلار درآمد سالانه نیاز دارند. اما واقعیت اینجاست که این رقم غیرواقعی است و صرفاً نگرانی مردم را بازتاب می‌دهد. حتی با چند محاسبه ساده و سرانگشتی هم می‌توان دریافت که چنین رقمی، سطح قابل قبولی از رفاه در آمریکا را نشان می‌دهد. قیمت و هزینه برخی از موارد در آمریکا بالا رفته در حالی که هزینه برخی از دیگر موارد نظیر پوشاک و لوازم الکترونیک به دلیل تولید انبوه به شدت کاهش یافته و به همین دلیل مجموع هزینه‌های خانوار نسبت به گذشته تغییر چشمگیری نداشته است. البته این مسئله یک پدیده جهانی به شمار می‌آید و این الگو را نمی‌توان مختص آمریکا نیست. احساس فقر و واقعیت ثروت دو روی یک سکه هستند، مردم ثروتمندتر شده‌اند اما همین باعث شده خدمات ضروری گران‌تر شود و سهم بیشتری از بودجه خانوار را بگیرد.

ونزوئلا: این سیاست جواب نمی‌دهد



فرانسیسکو ردریگز
پژوهشگر ارشد دانشگاه دنور

ظاهراً راهبرد فشار حداکثری و تهدید نظامی علیه دولت نیکولاس مادورو در ونزوئلا شکست خورده و اکنون ترامپ به یک مسیر خروج نیاز دارد. در حال حاضر به دستور ترامپ، شاهد بزرگ‌ترین استقرار نیروهای دریایی و هوایی آمریکا در کارائیب هستیم که طی دهه‌های اخیر سابقه نداشته است. مادورو از طرف ترامپ متهم به قاچاق مواد مخدر و فرستادن زندانیان خطرناک به آمریکا شده است. رئیس جمهوری آمریکا حملاتی مرگبار علیه قایق‌های مظنون به قاچاق انجام داده و تهدید به عملیات نظامی هم کرده است. تحریم‌های نفتی نتوانست دولت مادورو را تضعیف کند و حالا نوبت به این شکل از تهدیدها رسیده است. ظاهراً ارتش دست از حمایت رژیم ونزوئلا بر نمی‌دارد و فشارهای خارجی در این زمینه ناکام خواهد ماند. در واقع آمریکا باید به دنبال توافق باشد و دست از تشدید درگیری‌ها بردارد. سیاست فشار حداکثری آمریکا در گذشته شاید جواب می‌داد اما اکنون تنها پیشنهاد توافق‌های جدید است که می‌تواند کمک‌کننده باشد و به درگیری‌ها پایان دهد.

نسیم بنایی
دبیر بخش اکونومیست

سازمان‌ها

گزارش سازمان بهداشت جهانی از یک بیماری

مالاریا ریشه‌کن می‌شود؟

سازمان بهداشت جهانی به‌صورت سالانه برخی از بیماری‌ها را در کشورهای مختلف جهان بررسی می‌کند. اخیراً هم بیماری مالاریا را در ۸۰ کشور جهان رصد کرده و روند کنترل و حذف این بیماری را مورد بررسی قرار داده است. برخی از داروهایی که برای کنترل این بیماری معرفی شده بودند در بعضی از کشورهای آفریقایی، نتوانسته‌اند به اثربخشی لازم برسند. با این حال، شاهد دستاوردهای بسیاری در رابطه با مهار این بیماری در سال‌های گذشته بوده‌ایم. بیش از ۱۴ میلیون نفر در سرتاسر جهان از بیماری مالاریا نجات یافته‌اند. تنها در سال ۲۰۲۴ حدود یک میلیون نفر از مرگ بابت این بیماری نجات پیدا کرده‌اند که قابل توجه است. در حال حاضر ۴۷ کشور، قلمروی عاری از مالاریا اعلام کرده‌اند و دیگر کشورها هم در این زمینه تلاش می‌کنند.

۱ میلیون نفر در سال ۲۰۲۴ از مرگ با بیماری **مالاریا** نجات پیدا کرده‌اند که به دلیل **ابتکارات** در این زمینه بوده است

گزارش سازمان ملل از روز بین‌المللی هوانوردی

این صنعت، دوست‌دار محیط زیست می‌شود

هوانوردی بین‌المللی غیر نظامی اهمیتی ویژه در ایجاد شبکه حمل‌ونقل اجتماعی و اقتصادی کشورها دارد. مسافران هوایی جهان با تکیه بر همین سیستم و شبکه هوایی می‌توانند اقتصاد جهان را به گردش درآورند. یکی از مسائلی که این روزها بسیار مورد توجه قرار گرفته و در روز بین‌المللی هوانوردی هم روی آن تاکید شده، کاهش ردپای کربنی هوانوردی است. هدف‌گذاری‌های بسیاری در این زمینه صورت گرفته و همچنان تلاش می‌شود برای بهبود کیفیت زندگی انسان‌ها در سرتاسر جهان، میزان ردپای کربنی این صنعت به حداقل برسد. حتی در برخی از هدف‌گذاری رسیدن به انتشار صفر کربن هم مد نظر قرار گرفته که هرچند هدفی سخت به نظر می‌رسد اما بی‌تردید در دسترس است. پروازهای بین‌المللی در اتصال کشورها و توسعه آن‌ها نقشی کلیدی دارند و انتظار می‌رود در آینده، نقش این صنعت پررنگ‌تر هم بشود.

۱۲٫۴ میلیارد نفر تا سال ۲۰۳۰ به‌عنوان **مسافر هوایی** از هوانوردی **غیر نظامی** بهره می‌گیرند و به نقاط مختلف جهان می‌روند

گزارش صندوق بین‌المللی پول از اقتصاد مصر

ثبات در راه است

سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، برای اقتصاد مصر، نقطه عطف به شمار می‌آمد. تزریق سرمایه‌های خارجی در کنار وام‌های بین‌المللی از صندوق بین‌المللی پول و همچنین بانک جهانی و اتحادیه اروپا باعث شد اقتصاد این کشور به ثباتی نسبی دست پیدا کند. در این مدت، رتبه اعتباری مصر ارتقا پیدا کرده و ارزش پوند این کشور هم تثبیت شده که اتفاق مهمی به شمار می‌آید. سرمایه‌گذاری‌های خارجی در بخش‌های صنعتی و گردشگری هم جریان دارد. اقتصاد این کشور همچنان زیر سلطه دولت و ارتش است و مشکلات ساختاری در آن وجود دارد. بسیاری از سرمایه‌ها در این کشور صرف بازپرداخت بدهی‌ها شده و هنوز به مرحله ایجاد اشتغال به آن معنا نرسیده اما می‌توان امیدوار بود که اقتصاد این کشور خیلی زود به ثبات قابل قبولی دست پیدا کند. روی کاغذ این اقتصاد در حال بهبود است اما فعلاً بیشتر به نفع دولت و سرمایه‌گذاران خارجی و همچنین بخش شهری بوده و هنوز بسیاری از مردم با مشکلات معیشتی مواجه هستند.

۸ میلیارد دلار، مبلغی که صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان **وام برای بهبود اقتصاد مصر** در نظر گرفته و تدریجی به این کشور اختصاص می‌دهد

بانک جهانی گزارش داد

بسیج جهانی برای بهبود خدمات بهداشتی

ششم دسامبر ۲۰۲۵ بود که بانک جهانی و شرکای بین‌المللی‌اش اعلام کردند پیشرفت قابل توجهی در مسیر تحقق هدف ارائه خدمات بهداشتی با کیفیت و مقرون‌به‌صرفه به ۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر تا سال ۲۰۳۰ حاصل شده است. این هدف نخستین بار در آوریل ۲۰۲۴ اعلام شد و از آن زمان تاکنون ۳۷۵ میلیون نفر به خدمات بهداشتی ارزان و باکیفیت دسترسی پیدا کرده‌اند. در حال حاضر ۴۵ کشور در حال اجرای رویکردهای نوین مراقبت اولیه هستند. براساس گزارش‌های پایش جهانی در سال ۲۰۲۵، حدود ۴ میلیارد و ۶۰۰ میلیون نفر در سرتاسر جهان هنوز به خدمات ضروری سلامت دسترسی ندارند. علاوه بر آن، حدود ۲ میلیارد و ۱۰۰ میلیون نفر هم به دلیل هزینه‌های درمانی با فشار مالی روبه‌رو هستند. بانک جهانی مبلغ ۲ میلیارد دلار را به‌عنوان تامین مالی مشترک برای حل بخشی از مسائل در این زمینه، در نظر گرفته است. ابتکارات جهانی برای حل این مشکل سرتاسر همچنان در جریان است.

۱٫۵ میلیارد نفر تا سال ۲۰۳۰ باید به **خدمات سلامت دسترسی پیدا کنند** که از مسیر اصلاحات ملی و سرمایه‌گذاری در مراقبت‌های اولیه حاصل می‌شود

یونیسف هشدار داد

فقر برای کودکان یعنی محدودیت

فقر باعث می‌شود کودکان به حقوق بنیادین خود دست پیدا نکنند؛ آن‌ها از سلامت و رشد کافی و آینده شایسته محروم می‌شوند یا دست کم بخشی از این‌ها به خطر می‌افتد. گزارش یونیسف نشان می‌دهد که فقر کودکان فقط زندگی‌شان را نابود نمی‌کند، بلکه در واقع کل جوامع را به خطر می‌اندازد و اثر منفی بر کل جامعه می‌گذارد. هر روز ۴۱۲ میلیون کودک در فقر شدید مالی از خواب برمی‌خیزد و با کمتر از ۳ دلار در روز زندگی می‌کند. کودکان بیش از دو برابر بزرگسالان در معرض فقر شدید هستند و به دلیل رشد جسمی و ذهنی بیشتر در معرض آسیب قرار دارند. بیش از ۱ کودک از هر ۵ نفرشان در کشورهای کم‌درآمد زندگی می‌کند و دچار محرومیت شدید است. فقر برای کودکان یعنی محدودیت در یادگیری، عمر کوتاه‌تر و افزایش اضطراب که همه این‌ها باید اصلاح شود.

۴۱۲ میلیون کودک در دنیا در **فقر شدید مالی** زندگی می‌کنند و از نظر رشد **جسمی و ذهنی، آسیب‌پذیری** بالایی دارند

ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه دیداری با نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند در دهلی داشته و در این سفر اعلام کرده که مسکو آماده است سوخت مورد نیاز هند را به طور «بی‌وقفه» تامین کند؛ این در حالی است که آمریکا برای توقف خرید نفت روسیه از طرف هند، فشار بسیاری وارد کرده است.

رسانه ها

رویترز خبر داد

نتفلیکس، برادران وارنر را خرید

شرکت نتفلیکس اخیراً اقدام به خرید شرکت برادران وارنر کرده و اکنون مالک آن به شمار می‌آید. حالا نتفلیکس می‌تواند به کتابخانه عظیمی از فیلم و سریال‌ها دسترسی پیدا کند که آن را بی‌رقیب خواهد کرد. به همین دلیل نگرانی‌هایی درباره افزایش قیمت اشتراک هم شکل گرفته است. جالب اینجاست که دولت ترامپ با تردید به این معامله نگاه کرده و به دنبال یافتن مشکلات قانونی در آن است. این خرید می‌تواند آینده سینما را به کلی تغییر دهد. نتفلیکس می‌تواند با کوتاه کردن زمان اکران فیلم‌ها و یا تمرکز بر پخش آنلاین، درآمد سینماها را کاهش دهد. به همین دلیل است که برخی از اهالی سینما نسبت به این قضیه، نقد وارد کرده‌اند. به عبارت ساده‌تر، سینماها نگرانند که نتفلیکس با این خرید، نقش آن‌ها را کم‌رنگ کند. نتفلیکس اما این خرید و معامله را سلاحی برای رقابت با یوتیوب می‌داند.

۷۲ میلیارد دلار، مبلغی که **نتفلیکس** برای خرید شرکت **برادران وارنر** پرداخت کرده و از این طریق **آرشیو فیلم** و سریالش را توسعه داده است

گزارش سی‌ان‌ان از زوال عقل در ژاپن

هزینه‌هایی که جبران‌ناپذیر است

ژاپن با بحران زوال عقل مواجه است. درصد بالایی از جمعیت این کشور را افراد سالمندی تشکیل می‌دهند که بخش اعظم آن‌ها با مشکلاتی نظیر زوال عقل دست‌وپنجه نرم می‌کنند. تنها در سال ۲۰۲۴، بیش از ۱۸ هزار نفر مبتلا به زوال عقل در ژاپن، از خانه خارج شده‌اند و گم شده‌اند که ۵۰۰ نفر از آن‌ها بابت این مسئله، جان خود را از دست داده‌اند. این مشکل، با کاهش نیروی کار و محدودیت ورود کارگران خارجی برای مراقبت، پیچیده‌تر هم شده است. یکی دیگر از مسائل در این کشور، افزایش هزینه‌های مربوط به مراقبت از بیماران مبتلا به زوال عقل و درمان آن‌هاست که انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰ به حدود ۹۰ میلیارد دلار در این کشور برسد. گم شدن بیماران مبتلا به زوال عقل در ژاپن از سال ۲۰۱۲ تاکنون، دو برابر شده است. راهکارهای فناورانه‌ای مطرح شده تا بتوانند جلوی تداوم این بحران را بگیرند.

۳۰ درصد از کل جمعیت **ژاپن** را در حال حاضر سالمندان **بالای ۶۵ سال** تشکیل می‌دهند که با مشکل جدی **زوال عقل** روبه‌رو هستند

گزارش سی‌ان‌ان از جریمه ایکس

اولین قدم از قانون خدمات دیجیتال اروپا برداشته شد

اتحادیه اروپا شرکت شبکه اجتماعی ایکس یا همان توئیتر سابق را که متعلق به ایلان ماسک است بابت قانون خدمات دیجیتال به پرداخت جریمه ۱۲۰ میلیون یورویی معادل ۱۴۰ میلیون دلاری محکوم کرده است. نبود شفافیت در مخزن تبلیغات و عدم ارائه دسترسی به داده‌های عمومی برای پژوهشگران از جمله تخلفات این شرکت به شمار می‌آید. این نخستین جریمه یک شرکت از مسیر قانون خدمات دیجیتال در اروپاست. شرکت تیک‌تاک از طریق پذیرش تغییرات توانست از جریمه جلوگیری کند. دولت آمریکا این اقدام را حمله به شرکت‌ها آمریکایی و نوعی سانسور می‌داند. کمیسیون اروپایی گفته هدفش از این قوانین، دفاع از استانداردهای دیجیتال و دموکراتیک است و آن را نه «سانسور»، بلکه اجرای قانون می‌داند. شرکت ایکس اگر در فاصله ۶۰ تا ۹۰ روز اقدامات اصلاحی را انجام دهد، از این جریمه معاف خواهد شد.

۱۴۰ میلیون دلار، **جریمه‌ای** که شرکت **ایکس** یا همان توئیتر سابق باید به **اتحادیه اروپا** بابت **نقض قوانین** پرداخت کند

گزارش رویترز از بازار تلفن همراه

گوشی‌های هوشمند گران‌تر می‌شوند

قیمت گوشی‌های هوشمند و دیگر دستگاه‌های دیجیتال نظیر تبلت و ساعت‌های هوشمند در سال ۲۰۲۶ افزایش خواهد یافت، اما نه به خاطر دوربین یا صفحه نمایش، بلکه به دلیل گرانی حافظه. هزینه تولید گوشی‌ها در سال ۲۰۲۵ افزایش ۸ تا ۱۰ درصدی داشته و میانگین قیمت فروش گوشی در سال ۲۰۲۶، ۴۶۵ دلار برآورد شده است. انتظار می‌رود ارزش کل بازار گوشی‌های هوشمند هم به رکورد ۵۷۸ میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار برسد. رونق هوش مصنوعی منجر به کمبود حافظه شده و این امر به افزایش قیمت گوشی‌ها انجامیده است. احتمالاً این روند اواخر سال آینده متعادل خواهد شد. به هر حال اکنون بازار جهانی گوشی‌های هوشمند تحت تاثیر هوش مصنوعی قرار گرفته و فعلاً خبری از ثبات قیمت‌ها نیست. به صورت کلی هم مسئله حافظه‌هایی که برای هوش مصنوعی کاربرد دارند، قیمت گوشی‌های هوشمند را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند.

۱۰ درصد افزایش هزینه **تولید گوشی‌های** همراه هوشمند در سال ۲۰۲۵ بوده که **انتظار** می‌رود در سال بعد هم **تداوم** داشته باشد

سی‌ان‌ان پیش‌بینی کرد

تداوم خیزش قیمت خودرو

قیمت خودرو در آمریکا همچنان رو به افزایش است. احتمالاً در سال ۲۰۲۶ میانگین قیمت خودرو در این کشور به بالا ۵۰ هزار دلار می‌رسد. افزایش هزینه تولید و قطعات خودرو منجر به افزایش قیمت خودروها در آمریکا شده است. دولت ترامپ هم تصمیم‌هایی در رابطه با کاهش استانداردهای مصرف سوخت و آلایندگی در نظر گرفته که قرار بوده قیمت‌ها را پایین بیاورد اما تاثیر چندانی نداشته و قوانین سختگیرانه‌تری لازم است تا بتواند تغییراتی را ایجاد کند. نرخ بهره بالاتر هم باعث شده که بسیاری از خریداران تمایلی به افزایش قسط‌های ماهانه خود نداشته باشند. حتی در صورت کاهش قیمت‌ها، باز هم انتظار می‌رود که فروشندگان قیمت‌ها را بالا نگه دارند تا پرداخت ماهانه ثابت بماند. به صورت کلی، از هزینه‌های تولید گرفته تا سیاست‌های دولتی و نرخ بهره و تقاضای بالای خودروهای گران همگی دست به دست هم داده‌اند و باعث شده‌اند که قیمت خودروها در آمریکا همچنان صعودی باشد.

۵۰ هزار دلار، **میانگین قیمت** خودرو در آمریکا که برای سال ۲۰۲۶ برآورد شده و **افزایش** قابل توجهی را نشان می‌دهد

جهان به روایت نمودارها

شاخص‌ها از آینده چه می‌گویند؟

تصرف دنیا با وام‌های چینی

چین به یکـــی از بزرگ‌ترین بانـــک‌داران و اهداکنندگان وام در جهان تبدیل شـــده و همین امر فرصتی را بـــرای نفوذ مالی این کشور در جهان فراهم کرده است. بسیاری از این وام‌ها معمولی هستند اما برخی از آن‌ها به شرکت‌ها و صنایع حساس اهدا می‌شود و به همین دلیل می‌تواند ریســـک‌هایی را برای کشورهای غربی به همراه داشته باشد. البته داده‌های کاملاً شفاف و روشنی درباره وام‌های چینـــی وجود ندارد بـــا این حال، براساس همان داده‌های موجود هم می‌توان متوجه قضیه چین شد.

استثناگرایی آمریکایی؛ چین، وام‌های آن‌سوی آبی و خارجی، ۲۳-۲۰۰۰، میلیارد دلار، قیمت‌های ۲۰۲۳

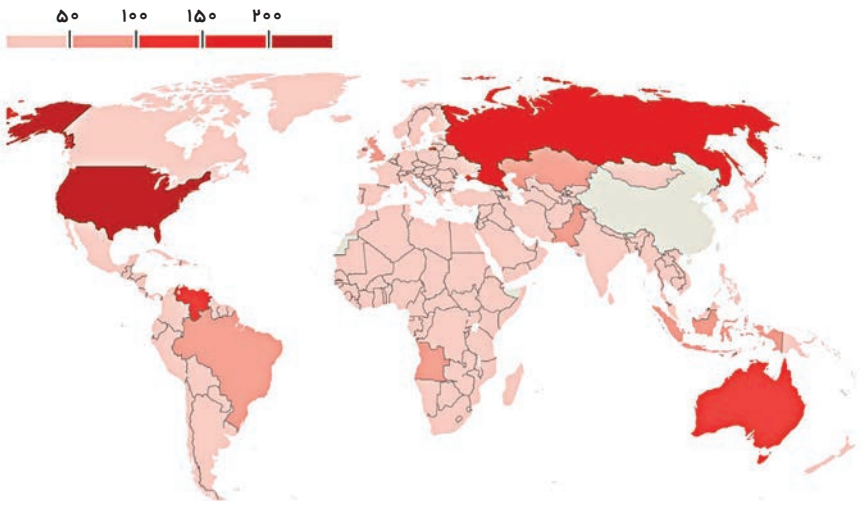

کارکنان به دفتر بازنمی‌گردند!

کارفرمایان در آمریکا تلاش‌های بســـیاری کرده‌انـــد تا کارکنان خود را به دفتر بازگردانند اما ظاهراً دورکاری در آمریکا تثبیت شده است. در مناطق شهری، به‌طور متوسط ۱۵ درصد کارکنان بیشتر روزهای کاری را در خانه می‌گذرانند و در برخی از شـــهرها هم این رقم به ۲۵ درصد می‌رســـد. این تغییر الگوی کار، اقتصاد مرکز شهرها را هم تحت فشار قرار داده است. در شهرهای مانند آستین و دنور هم ۲۳ درصد از کارکنان دورکار هستند. بیش از یک‌چهارم از فضای اداری، خالی مانده است. این امر، درآمدهای مالیاتی را هم کاهش داده است.

آرامش در خانه

درصد کارکنان دورکار، ۲۰۲۴
مناطق مختلف آمریکا با جمعیت بیش از ۱ میلیون نفر

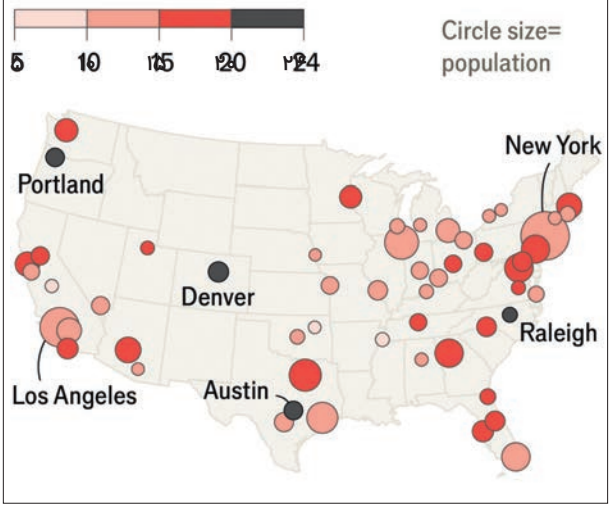

بحران بازنشستگی در قاره سبز

اروپا در حال حاضر با بحران جدی در رابطه با نظام پزشکی مواجه است. تلاش‌های سیاســـی برای اصلاح سن بازنشســـتگی، مانند اقدام امانوئل مکرون در فرانسه، با اعتراضات گســـترده مواجه شده است. در آلمان هم تغییرات پیشنهادی صدراعظم با مخالفت نمایندگان روبه‌رو است. دلیل اصلی نگرانی این است که جمعیت اروپا به سرعت پیر می‌شود. کشورهای شمالی مانند هلند، سوئد، دانمارک و سوئیس وضعیت بهتری دارند که به دلیل صندوق‌های بازنشستگی سرمایه‌گذاری‌شده است. اما فرانسه، ایتالیا و آلمان به سیســـتم‌های غیرسرمایه‌ای متکی هستند و بازنشستگان امروز از مالیات و حق بیمه کارگران امروز تامین می‌شوند. این مدل، ناپایدار و بحران‌زاست.

خداحافظی طولانی

سال‌هایی که انتظار می‌رود پس از بازنشستگی، فرد به حیات خود ادامه دهد، ۲۰۲۲

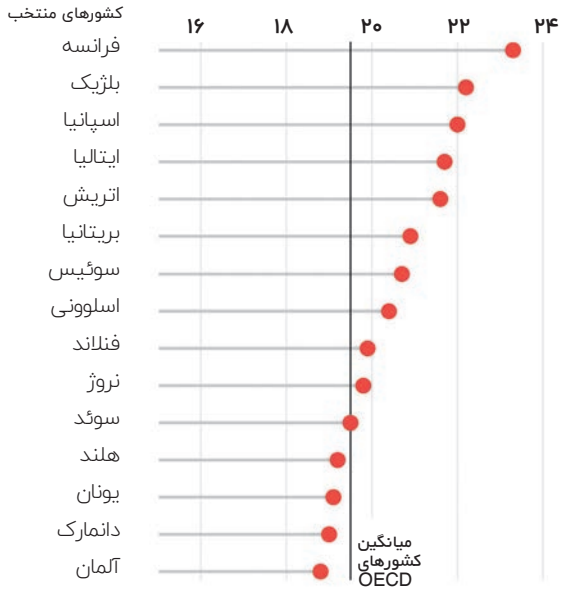

عطش سالمندان آمریکایی به ماری‌جوانا

مصرف ماری‌جوانا در آمریکا قانونی شد و هم‌زمان با این اتفاق، مصرف آن در همه گروه‌های سنی افزایش پیدا کرد. یک گروه سنی در این بین، مشتری اصلی ماری‌جواناست: سالمندان! در سال ۲۰۰۷ تنها یک نفر از هر ۳۰۰ نفر بالای ۶۵ سال، در طول یک سال، ماری‌جوانا مصرف کرده بود، اما امروز این رقم به یک نفر از هر ده نفر رسیده در حالی‌که چنین افزایشی را در هیچ‌یک از گروه‌های سنی دیگر شاهد نیستیم. دسترسی آسان‌تر و قانونی شدن جزو دلایل اصلی افزایش مصرف ماری‌جواناست.

آمریکا، مصرف ماری‌جوانا براساس افراد بزرگسال ۶۵ ساله به بالا، درصد

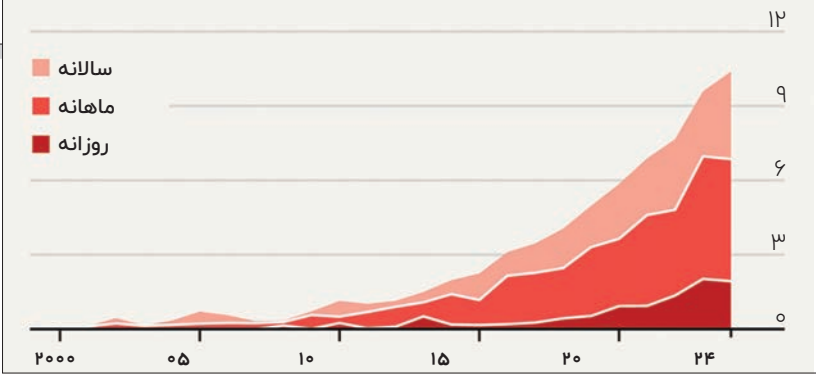

حرکت‌های آهسته و پیوسته روسیه

روسیه شهری دیگر در شرق اوکراین را به تصرف خود درآورده در حالی‌که هم‌زمان آمریکا تلاش دارد مذاکرات صلح را پیش ببرد. در واقع روسیه تلاش دارد به هر شکلی خودش را پیروز قطعی نشان دهد. پیشروی‌های این کشور در اوکراین از سال ۲۰۲۲ تا کنون به صورت مداوم رخ داده است. با این حال، می‌توان گفت که سرعت پیشروی روسیه در خاک اوکراین، عمدتاً کند بوده و دستاورد چندانی نداشته است. طی سه سال حدود ۱,۴ درصد از خاک اوکراین به کنترل روسیه درآمده و همچنان هیچ شهر بزرگی سقوط نکرده است.

تغییرات در مناطق تحت کنترل روسیه به درصد از اوکراین



سراب پایان رویای آمریکایی

برنامه‌ها و اقدامات دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا در رابطه با مهاجران باعث شده که بحث‌هایی مطرح شود و آمار و ارقامی به میان بیاید که اکونومیست آن‌ها را به چالش کشیده است. برخی از رسانه‌ها گفته‌اند که تعداد دانشجویان خارجی در آمریکا کاهش پیدا کرده اما اکونومیست در این نمودار نشان می‌دهد که اتفاقاً تغییر محسوسی در این زمینه رخ نداده و تعداد دانشجویان خارجی در آمریکا دست‌کم فعلاً، کاهش نداشته و همچنان رویای آمریکایی ادامه دارد.

آمریکا، ویزای فعال دانشجویان بین‌المللی، هزار

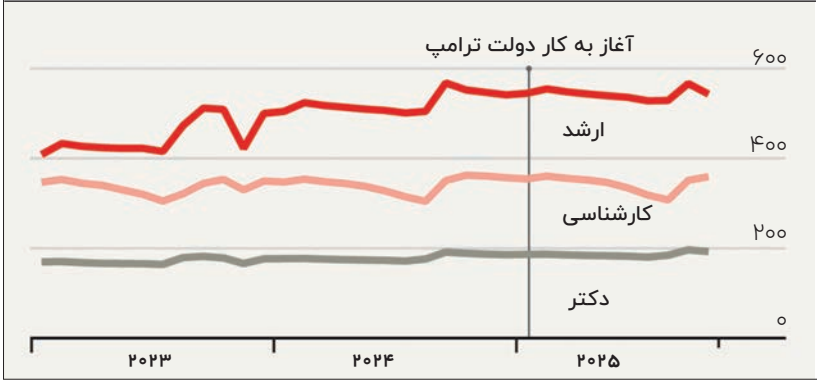

آمریکایی‌ها روی ترازو

نرخ چاقی در آمریکا بسیار بالاست اما ظاهراً مدتی است که روند کاهشی آن آغاز شده و این اتفاقی امیدبخش به شمار می‌آید. نظرسنجی‌ها و مراکز آمار مختلف، به بررسی وضعیت نرخ چاقی در آمریکا پرداخته‌اند و اکثر آن‌ها نشان داده‌اند که چاقی در آمریکا در مسیر کاهش است. البته اکونومیست برخی از این داده‌ها را معنادار نمی‌داند و معتقد است که هنوز نمی‌توان پایان چاقی را در آمریکا تصور کرد. به عبارت دیگر، این کشور همچنان با بحران چاقی دست‌وپنجه نرم می‌کند.

آمریکا، نرخ چاقی بزرگسالان، درصد

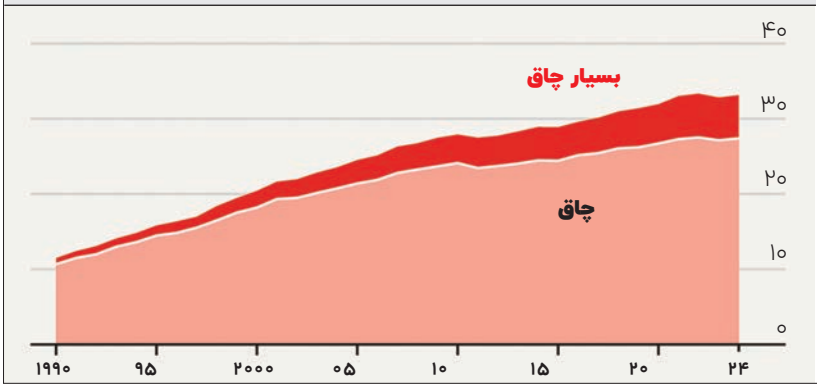

از اثرات هوش مصنوعی در نهادهای نظامی تا قدرت قدرتمندان

آخرین نسخه اکونومیست در شب کریسمس

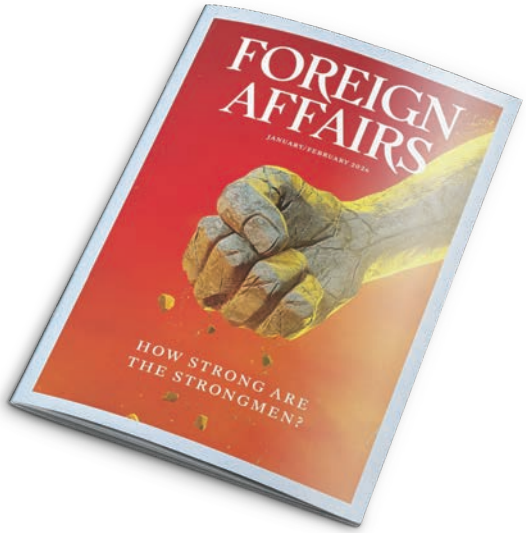



فارن افرز: قدرتمندان چقدر قدرت دارند؟

پرونده‌ای درباره اقتدارگرایی و سیاستمدارانی که قدرت بی‌حدوحصر دارند

آخرین شماره مجله فارن افرز که در حوزه روابط بین‌الملل و دیپلماسی منتشر می‌شود، پرونده‌ای دارد درباره اقتدارگرایی و کشورهایی که در آن سیاستمداران از قدرت بسیاری برخوردارند. طرح روی جلد این شماره فارن افرز یک مشت سنگی است و در تیتر پرسیده شده است که قدرتمندان چقدر قدرت دارند. مطالب این شماره همه درباره کشورهایی است که از نظر نویسندگان فارن افرز و از دیدگاه کشورها و روزنامه‌نگاران غربی، دموکراتیک نیستند و آزادی‌ها در آن‌ها به اندازه‌ای نیست که مورد قبول آنان باشد. یکی از مطالب این پرونده درباره این است که نقاط ضعف افراد قدرتمند در کشورهایی که حکومت‌ها با مشت آهنین حکمرانی می‌کنند چیست و چه مسایل و موضوعاتی آن‌ها را از درون می‌پوساند و در بلندمدت به پاشنه آشیل آن‌ها تبدیل می‌شود. مطلب جالبی که در این شماره چاپ شده است به خود آمریکا و اقتدارگرایی در ایالات متحده و افراد تأثیرگذار و قدرتمند در این کشور می‌پردازد. نویسندگان این مطلب می‌گویند که هزینه اقتدارگرایی در آمریکا زیاد است و همچنین در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از حرکت به‌سوی اقتدارگرایی و پیش رفتن افراد قدرتمند در آمریکا دیده می‌شود. از دیگر مطالب پرونده شماره اخیر فارن افرز می‌توان به تحلیلی اشاره کرد که درباره کشورهای غیردموکراتیک اما از نظر اقتصادی و صنعتی قدرتمند در جهان نوشته شده است. مفسران فارن افرز می‌گویند که این کشورهای به‌اصطلاح غیرآزاد باعث شده‌اند که نظم جهانی به هم بخورد و آن شکلی از نظم جهانی را جهت بدهند که منافع این کشورها نیز در آن منظور شده باشد. وقتی بحث کشورهای قدرتمند جهان پیش می‌آید که رگه‌هایی از اقتدارگرایی نیز در آن به چشم می‌خورد، نمی‌توان به چین فکر نکرد. پرونده این شماره نیز مطلبی درباره چین دارد و اینکه چطور این کشور به سطوح بالایی از قدرت سیاسی و اقتصادی دست پیدا کرده است و اکنون در مسیری پیش می‌رود که بنا به تیتری که برای این گزارش انتخاب شده، آینده از آن چین باشد. مطلب دیگری در همین پرونده مربوط است به جنگ اقتصادی چین با کشورهای قدرتمند دیگر که مهم‌ترین آن‌ها آمریکا است. جدال اقتصادی و جنگ تعرفه‌ای دو اقتصاد بزرگ جهان در سال‌های اخیر سروصداهای زیادی ایجاد کرده و از چشم تحلیلگران نیز دور نمانده است. در نهایت نیز در این پرونده گفته شده است که باید تا دیر نشده برای نظم جهانی فکری کرد.

فورچون: هوش مصنوعی با استراتژی تفاهم

مصاحبه با خواهر و برادری که از اوپن ای‌آی بیرون آمدند

مجله فورچون مصاحبه‌ای با دانیلا و داریو آمودی کرده است که خواهر و برادرند و شرکت هوش مصنوعی «آنتروپیک» را بنیان گذاشته‌اند. این همان شرکتی است که ابزار هوش مصنوعی زبانی کلود را تولید کرده است. آن‌ها در پی هوش مصنوعی با شراکت نهادهای زیادی هستند و به همین علت از اوپن ای‌آی بیرون آمده بودند تا ابزارهای هوشمند خود را طراحی کنند. داریو آمودی در سال ۱۹۸۳ در سان فرانسیسکوی کالیفرنیا به دنیا آمد و خواهرش دانیلا چهار سال بعد متولد شد. آمودی از ۲۰۱۴ در شرکت بایدو کار می‌کرد، سپس در گوگل مشغول به کار شد و در نهایت در سال ۲۰۱۶ به اوپن ای‌آی پیوست و معاون پژوهش این شرکت شد. او همراه با خواهرش و چند عضو ارشد دیگر اوپن ای‌آی شرکت «آنتروپیک» را تأسیس کرد. آمودی طرفدار راهبرد تفاهم در مدیریت صنایع هوش مصنوعی است که بر اساس آن، ائتلافی از کشورهای دموکراتیک از سیستم‌های هوش مصنوعی پیشرفته در کاربردهای نظامی استفاده کنند تا برتری قاطعی بر رقبا به دست آورند و همزمان مزایای آن را با کشورهای همکار به اشتراک بگذارند. راهبردهای آنتروپیک خاصه در حوزه نظامی جنجال‌های فراوانی ایجاد کرده و آمودی نیز همواره توضیح داده است که نباید نگران این مسایل بود. فورچون یک مطلب مهم دیگری نیز در آخرین شماره خود دارد که به زندگی و کار وارن بافت پرداخته است. وارن بافت وارن ادوارد بافت سرمایه‌گذار و مدیرعامل شرکت برکشایر هاتاوی است که در زمینه سرمایه‌گذاری در بسیاری از حوزه‌های مالی و صنعتی فعالیت می‌کند. بافت در چند ماه گذشته اعلام کرده است که می‌خواهد از کار کناره بگیرد و به همین علت، بسیاری از اهل اقتصاد و کسب‌وکار از او یاد کرده‌اند و به تحلیل فعالیت‌های مالی و اقتصادی‌اش پرداخته‌اند. مجله فورچون نیز در کنار مطالب خود، به این چهره مشهور جهان کسب‌وکار توجه نشان داده است. فورچون در مطلب خود گفته است که به پایان دوره وارن بافت نزدیک می‌شویم و پنج درسی که می‌توان از فعالیت‌های او گرفت را برشمرده است. در این شماره، نگاهی انداخته شده است به تعدیل‌هایی که در شرکت آمازون رخ داده است. این شرکت بسیاری از کارکنان خود را برکنار کرده و فاش شده است که برنامه‌ای برای به‌کارگیری گسترده از هوش مصنوعی دارد. تحلیلگران فورچون به این سؤال پاسخ داده‌اند که آیا دوره‌ای رسیده است که در آن، بیکاری‌های ناشی از هوش مصنوعی شتاب می‌گیرد



هاروارد بیزینس ریویو: تغییرات بی‌پایان

شرکت‌ها و مدیران باید به ثبات نیز برسند و نمی‌توانند دائماً تغییر کنند

شـــرکت‌ها و مدیران بی‌وقفه در حال تغییر و تحول هســـتند و همین سوژه به مطلب روی جلد آخرین شـــماره هاروارد بیزینس ریویو تبدیل شده است. این مجله می‌گوید که تغییرات برای شـــرکت‌ها خوب است اما جایی هم باید به ثبات برسند و یک جا نگه دارند و ســـعی کنند و فعالیت‌ها و اقداماتشان را عمق ببخشند. طرح روی جلد هاروارد بیزینس ریویو یک مدیر یا کارمند اســـت که روی یک چرخه بســـته از پله‌برقی‌ها دارد می‌گردد و اگر مسیر را طی کند، دوباره به سر جای اول خود برمی‌گردد. تیتر مجله این است: «پیشـــرفت نیازمند ثبات و انطباق‌پذیری است، نه آشوب بی‌پایان». گاهی دیده می‌شود که در کسب‌وکارها مدیران همواره در حال جابه‌جا کردن و تغییر دادن آدم‌ها و سیاست‌ها و محصولات خود هستند و آن را تحت عنوان ارتقا و پویایی به کارکنان خود و ذینفعان شرکت معرفی می‌کنند، اما نویسندگان مجله می‌گویند که این کار همیشه جواب نمی‌دهد و باید به سازگاری و تعادل هم فکر کرد. این موضوع در قالب یک پرونده مفصل در مجله چاپ شده است که یکی از جالب‌ترین مطالب آن می‌گوید شرکت‌ها باید از روی تردمیل تغییرات پایین بیایند. در این شماره مطلب جالبی درباره به‌اصطلاح بازار داخلی استعدادهای شرکت‌ها منتشر شده است که می‌گوید اختیار دادن بیش از اندازه به کارکنان می‌تواند برای کسب‌وکارها هزینه‌های هنگفتی در بر داشته باشد. در این شماره مصاحبه‌ای با رابرت اســـترنفلز منتشر شده است که یک مشـــاور کسب‌وکار در عرصه بین‌المللی و یکی از همکاران شرکت «مک‌کنزی و کمپانی» است. او در این گفت‌وگو درباره راهبری ســـازمان‌های اقتصادی و تجاری و کسب‌وکارها صحبت کرده است و اینکه هر شرکتی می‌خواهد وضعیت خودش را بهتر کند و به همین ترتیب، شرایط کارکنان نیز ارتقا یابد. مطلب دیگری در این شماره به چاپ رسیده است که می‌گوید شرکت‌ها برای بهره‌گیری از کارکنان نسل هوش مصنوعی باید روش‌های سیستماتیک داشته باشند و دیگر زمان این گذشته است که با روش‌های مبتنی بر آزمون و خطا در این زمینه وارد عمل شوند. یکی از تحلیل‌های جالب در این شماره به موضوع جذاب مذاکره شرکت‌های بزرگ با یکدیگر پرداخته است. شرکت‌ها همواره برای اقدامات بزرگ و محصولات در مقیاس‌های بالا یا عرصه‌های بین‌المللی تلاش می‌کنند از مزایا و امکانات یکدیگر بهره بگیرند و بنابراین به شراکت با هم می‌پردازند. این شراکت از را مذاکرات پیچیده‌ای می‌گذرد که مطلب هاروارد بیزینس ریویو بر آن متمرکز شده است.



اکونومیست: نسخه شب کریسمس

مروری بر ایام گذشـــته و روزهای پیش رو در مجله اقتصادی و سیاسی بریتانیایی

آخرین شـــماره مجله اکونومیست در سال میلادی ۲۰۲۵ در ۲۰ دسامبر منتشر شد و عمده مطالبش درباره وقایع سالی است که گذشته و برخی پیش‌بینی‌های کلی نیز برای ســـال آینده دارد. بخشـــی از گزارش‌ها و تحلیل‌های این شماره نیز درباره خود روزهای کریسمس و مناسک و رسوم سال نوی میلادی است. یکی از مطالب جالب این شماره درباره نوع نگاه کودکان و نوجوانان به اخبار اســـت و اینکه باید به افرادی که هنوز بالغ نشـــده‌اند در مدارس و از طریق نهادهای آموزش آموخت که دیدی انتقادی به اخبار و گزارش‌ها و محتواهای رســـانه‌ها داشته باشند. به عبارت دیگر، اکونومیست تأکید کرده اســـت که باید ســـواد مالی را به نوجوانان آموخت و این کار در دوره حاضر که آن‌ها در معرض انواع رسانه‌های سنتی و نوین هستند اهمیت دوچندان پیدا کرده است. تحلیلی هم در این شماره درباره وضعیت کلی کشور چین به چاپ رسیده است که در مجموع اوضاع اقتصادی و سیاسی چین را مطلوب از نظر خود چینی‌ها ارزیابی می‌کند و می‌گوید که ســـال ۲۰۲۵ سال خوبی برای چین بود و جالب اینکه اکونومیست می‌نویسد دونالد ترامپ هم به اینکه چین در شرایط مطلوبی قرار بگیرد کمک کرده است. ترامپ با اینکه در لفظ و در محضر رسانه‌ها از چین انتقادهای فراوانی می‌کند اما در عرصه عمل، آن‌ها را چندان تحت فشـــار نگذاشته است و اتفاقاً همین راهبرد باعث شده است که شرایط چینی‌ها بهتر شود. در مطالبی که مرور وقایع ۲۰۲۵ را در بر دارند، مروری بر آتش‌بس غره نیز گنجانده شده و تحلیلگران اکونومیست آخرین اتفاقات سال گذشته در این منطقه را ارزیابی کرده‌اند. مثل تقریباً همه شماره‌های گذشته این مجله، جنگ روسیه و اوکراین هم جایگاه ویژه‌ای در این شـــماره دارد و نویسندگان به تحلیل آنچه در سال ۲۰۲۵ در این جنگ گذشته است پرداخته‌اند. اکونومیست به یکی از پروژه‌های بزرگ ساختمانی در آفریقا نگاه انداخته است که فرودگاه عظیم اتیوپی است و گفته که این پروژه بزرگ‌ترین فرودگاه در قاره آفریقا خواهد بود. یکی از مطالب جالب این شماره درباره مدارس آمریکا است که دارند آموزش پنج روز در هفته به دانش‌آموزان را به آموزش چهار روز در هفته تبدیل می‌کنند. تیتر اکونومیست این است که گاهی عدد چهار بزرگ‌تر از پنج خواهد بود و تشریح کرده است که فقط چهار روز به مدرسه رفتن دانش‌آموزان می‌تواند در تربیت و آموزش آنان رونق ایجاد کند.

قاب ماه



آلودگی هوا اثر جولیو بانسیرا

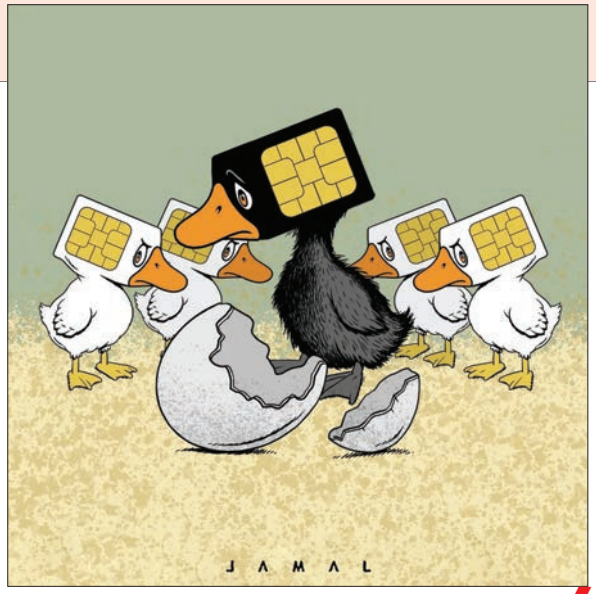

جوجه‌اردک زشت اثر جمال رحمتی



آب اثر موسی گوموش

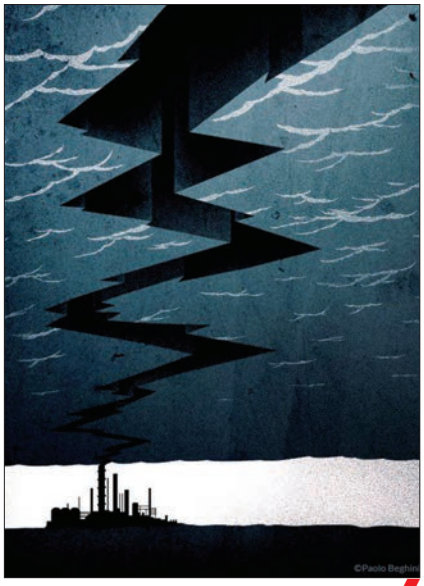

بحران آلودگی اثر پانولو بگینی



آسیب‌شناسی آلودگی هوا اثر حسن کریم‌زاده



برای جنگل هیرکانی اثر امیرعباس تبریزی



یک درخت تنها یک درخت نیست اثر ناشناس



نجات جنگل اثر نعیم تدین

کمیک استریپ



سقوط پول ملی

آینده‌نگر بی‌ثباتی نرخ ارز و تاثیر آن بر اقتصاد ایران را بررسی می‌کند



ساناز سهیلی
کمیک‌آرتیست

دلار در هفته‌های گذشته باز هم اوج گرفته و قله‌های جدیدی را رد کرده است؛ با توجه به این شرایط سردبیر آینده‌نگر به خبرنگار تحقیقی مجله پیشنهاد داد تا گزارشی درباره شرایط بازار ارز، سیاست‌های ارزی کشور، بی‌ثباتی و جهش‌های ارزی تهیه کند و به این سوال پاسخ دهد که چندنرخی بودن ارز چه بلایی سر اقتصاد ایران آورده است.



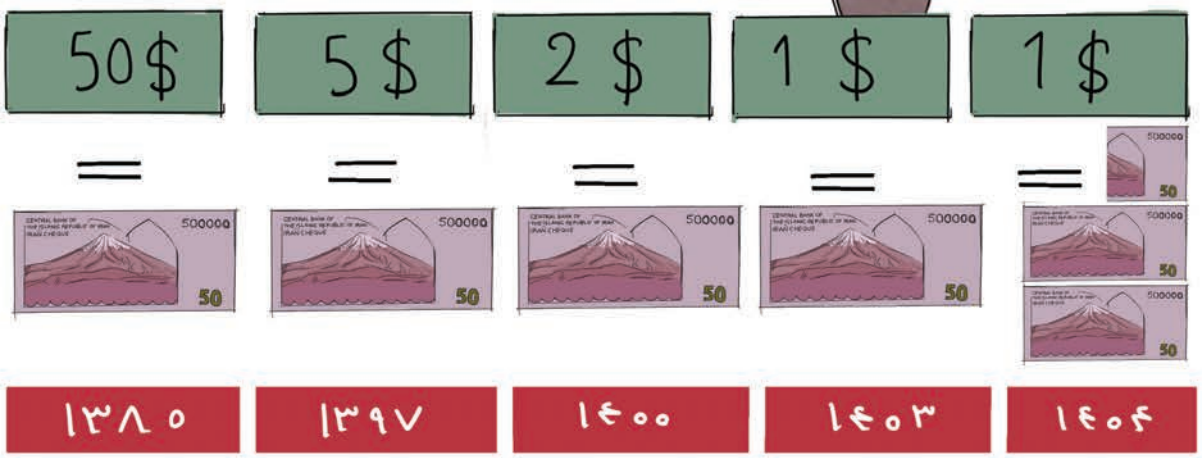

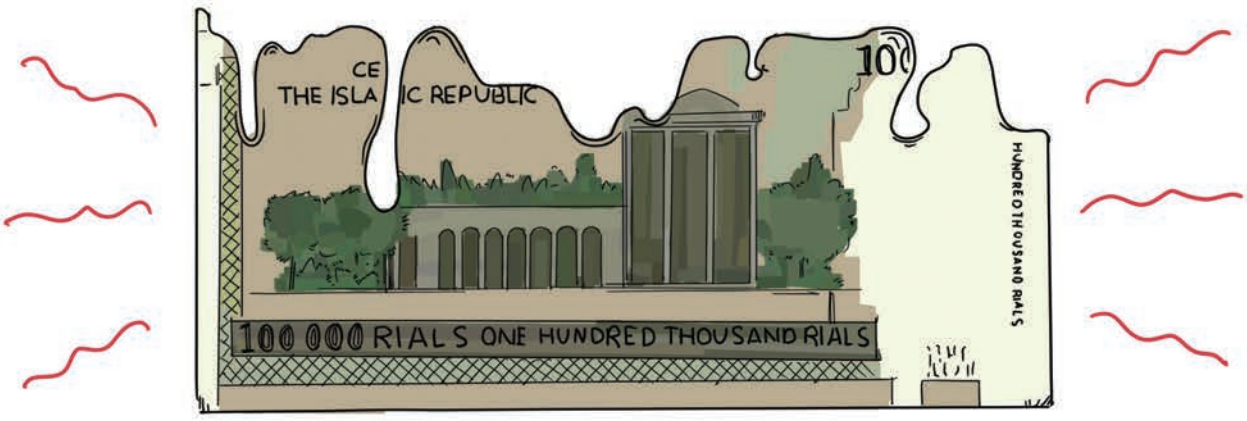


خبرنگار آینده‌نگر به بررسی انواع سیاست‌های ارزی کشورها و مقایسه آن با ایران پرداخت:
نظام نرخ ارز ثابت:
در این نظام کشورها پول ملی خود را به یک یا سبدی از ارزها وابسته کرده و نرخ پول ملی را همواره نسبت به ارز پایه با تزریق ارز، ثابت نگه می‌دارند؛ مانند امارات متحده عربی با نرخ معادل ۳٫۶۸.
نظام ارز شناور:
ارزش پول هرکشور در نرخی متناسب با ارزش ارز کشورهای دیگر تعیین می‌شود و کشورها برای نگه‌داری نرخ مبادله ارزی در یک محدوده قابل قبول، بایستی ذخیره حمایتی از ارز کشورهای دیگر را نگهداری کرده و با عرضه و جمع‌آوری ارزهای خارجی از بازار، از پول ملی حمایت کنند.
نظام چندنرخی ارز:
در این نظام، نرخ ارز دولتی ارزان‌تر از نرخ بازار، به صورت تصنعی پایین نگه داشته می‌شود و به کالاهای اساسی و ضروری و برخی از خدمات، ارز دولتی تخصیص داده می‌شود.

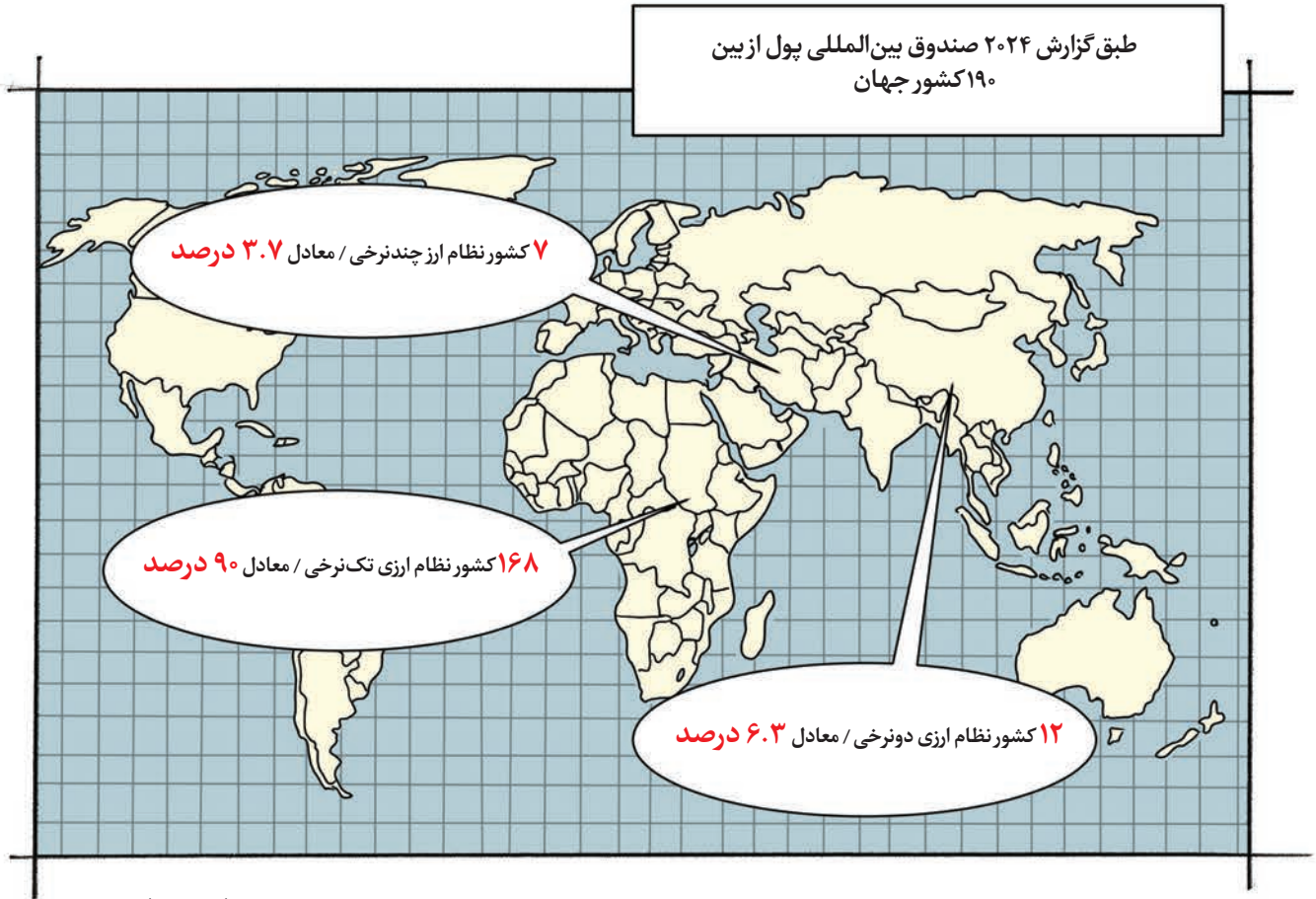
طبق گزارش ۲۰۲۴ صندوق بین‌المللی پول از بین ۱۹۰ کشور جهان
۷ کشور نظام ارز چندنرخی / معادل ۳.۷ درصد
۱۶۸ کشور نظام ارزی تک‌نرخی / معادل ۹۰ درصد
۱۲ کشور نظام ارزی دونرخی / معادل ۶.۳ درصد

خبرنگار آینده‌نگر با کارشناسان اقتصادی درباره نظام ارز چندنرخی و تبعات آن گفت‌وگو کرد:

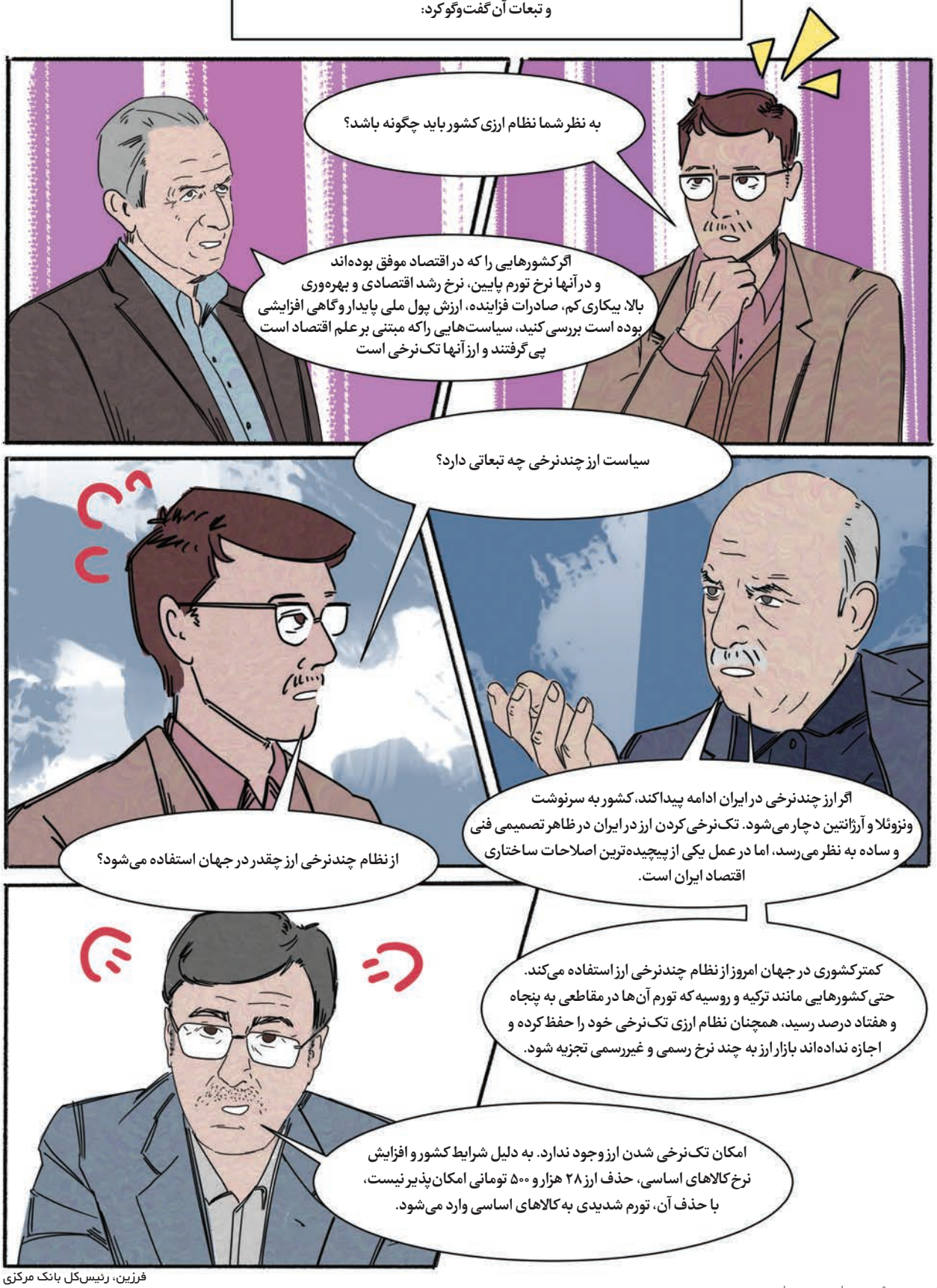

فرزین، رئیس‌کل بانک مرکزی

خبرنگار آینده‌نگر به دنبال پاسخ این سوال بود که آیا تخصیص ارز ترجیحی و یا نیمایی به برخی کالاها جلوی رشد قیمت آن‌ها را گرفته است؟ برای همین روند رشد و تورم تعدادی از کالاها را بررسی کرد:



با وجود تخصیص ارز ۲۸ هزار ۵۰۰ تومانی از سوی دولت:
تورم نقطه به نقطه نان و غلات در آبان‌ماه ۱۰۰/۲ درصد
تورم نقطه به نقطه سبزیجات و حبوبات در آبان‌ماه ۶۹ درصد
تورم نقطه به نقطه چای ۶۸/۳ درصد
تورم نقطه به نقطه پنیر و تخم‌مرغ ۴۸/۶ درصد
تورم نقطه به نقطه گوشت قرمز و سفید ۴۱/۹ درصد

خبرنگار آینده‌نگر همچنین نگاهی به میزان رشد قیمت چند کالای اساسی در طول ۱۰ سال گذشته انداخته که در همه این سال‌ها ارز ترجیحی گرفته‌اند:

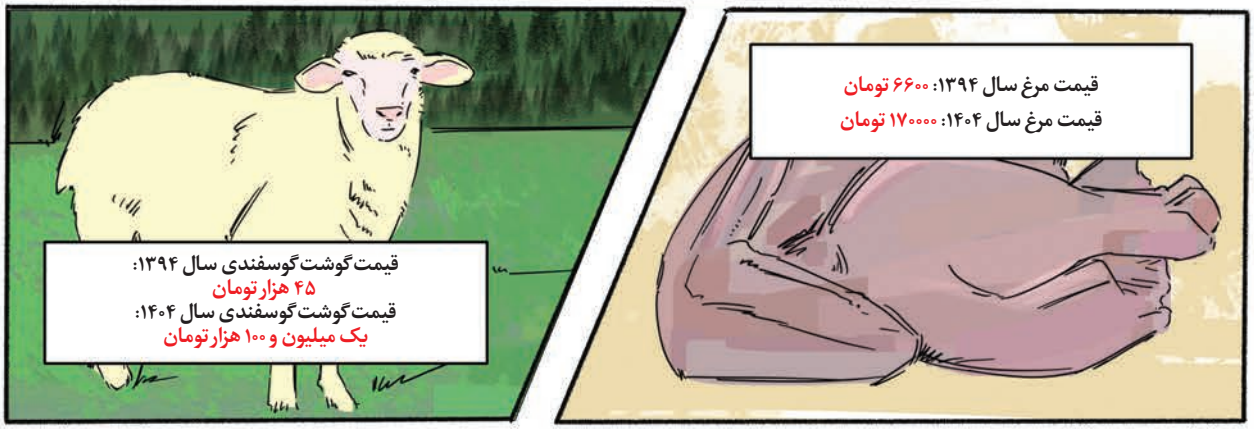





خبرنگار آینده‌نگر چرخی در چهارراه استانبول و میدان فردوسی هم زد تا حال و هوای بازار را ببیند:

جان مینارد کینز، بنیان‌گذار مکتب اقتصاد کینزی، گفته: برای واژگونی بنیان‌های جامعه هیچ راهی مطمئن‌تر از بی‌ارزش کردن پول کشور نیست.



خبرنگار آینده‌نگر به اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران رفت و در جلسه‌ای که درباره تبعات ارز چندنرخی و سیاست‌گذاری اشتباه نظام ارزی بود، شرکت کرد:



خبرنگار آینده‌نگر بعد از بررسی‌های میدانی و تحقیقی، برای جمع‌بندی نظرات کارشناسان، اقتصاددانان و فعالان اقتصادی از آن‌ها نظرسنجی کرد تا به راه‌حل‌هایی برسد؛ نظرسنجی‌ای که نتایج آن نشان می‌دهد:

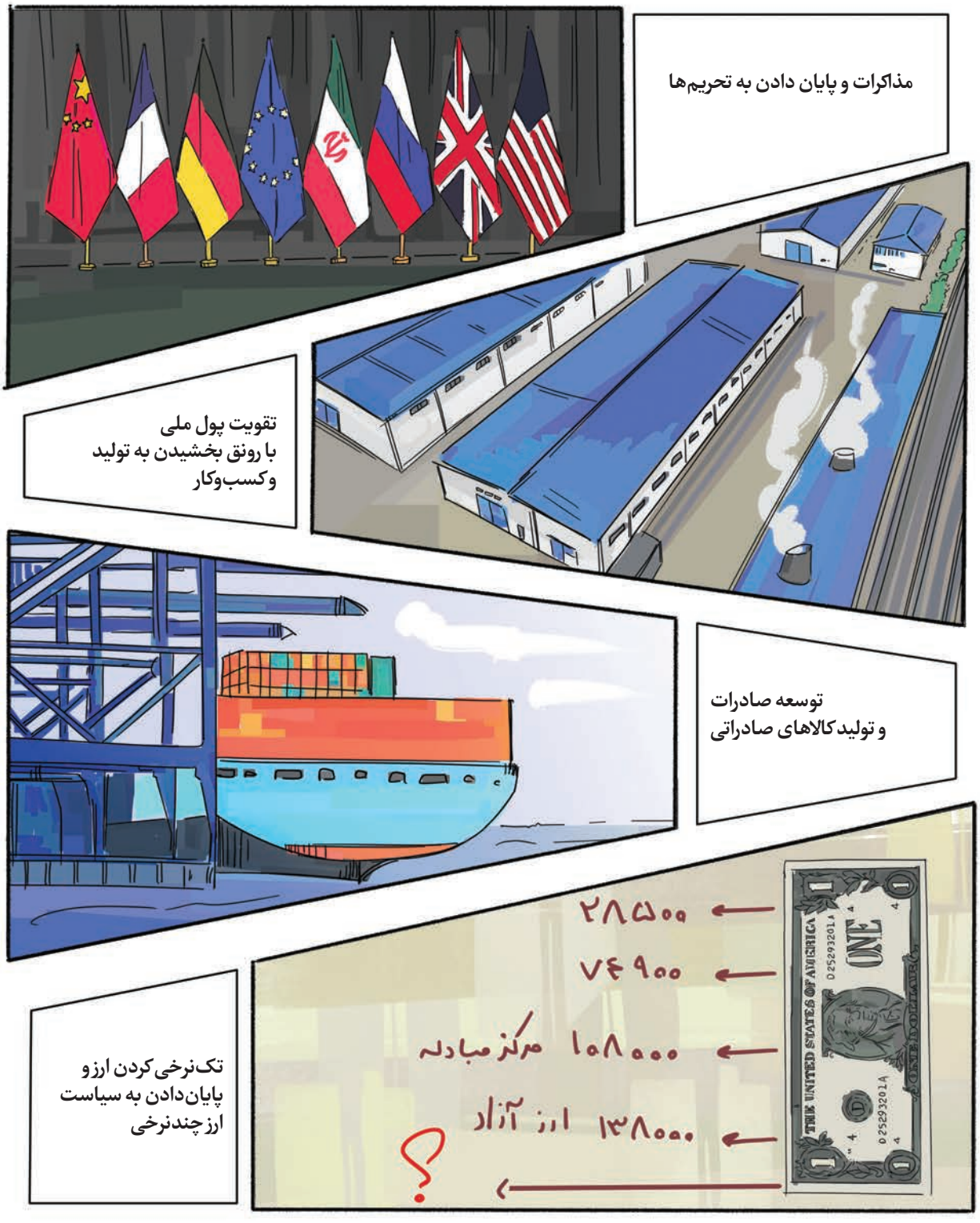

نقشه راه فردا

اجلاس جهانی دولت‌ها، دبی ۲۰۲۶

نگار رنجبریان
خبرنگار بخش فرهنگ

«اجلاس جهانی دولت‌ها ۲۰۲۶» (WGS 2026) از ۳ تا ۵ فوریه ۲۰۲۶ در دبی، امارات متحده عربی برگزار می‌شود و در معرفی رسمی رویداد، موضوع این دوره «شکل‌دهی دولت‌های آینده» اعلام شده‌است. این اجلاس با گردهم‌آوردن دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، رهبران فکری و رهبران بخش خصوصی از سراسر جهان، بر تقویت همکاری‌های بین‌المللی و شناسایی راه‌حل‌های نوآورانه برای چالش‌های آینده تمرکز دارد و هدف آن «الهام‌بخشی و توانمندسازی نسل بعدی دولت‌ها» توصیف شده‌است.

دستورکار ۲۰۲۶ برای «شکل‌دادن به آینده‌ای بهتر برای بشریت» در پنج محور اصلی سازمان‌دهی شده‌است؛ «حکمرانی جهانی و رهبری اثربخش، رفاه اجتماعی و ظرفیت‌سازی، شکوفایی اقتصادی و فرصت‌های نوظهور، آینده شهرها و دگرگونی‌های جمعیتی و واقعیت‌های آینده و مرزهای نو». این ساختار عمداً دامنه‌ای پیوسته از حکمرانی و جامعه تا اقتصاد، شهر و فناوری را پوشش می‌دهد تا گفت‌وگوها حول روندهای کلیدی هم‌راستا شوند.

در اطلاعات منتشرشده برای دوره ۲۰۲۶، از حضور بیش از ۴۰۰ سخنران یاد شده و رویداد در قالب یک گردهمایی جهانی با شبکه‌ای از شرکا و اعضا معرفی می‌شود که بر همکاری، نوآوری و چشم‌انداز مشترک تکیه دارد. در توصیف نهادیِ رویداد نیز تأکید می‌شود که این اجلاس برای شکل‌دهی یک «مدل جدید همکاری بین‌المللی» شکل گرفته و از مسیر رویدادها، گفت‌وگوها و تعاملات تخصصی، دستورکار «عصر جدید حکمرانی» را با تمرکز بر نوآوری و فناوری پیش می‌برد.

اهمیت برگزاری این اجلاس، از مأموریت نهادی برگزارکننده ناشی می‌شود؛ سازمان WGS یک نهاد جهانی، بی‌طرف و غیرانتفاعی معرفی شده که خود را وقف «شکل‌دهی آینده دولت‌ها» کرده‌است. همچنین تصریح می‌شود که اجلاس و فعالیت‌های پیرامونی آن، دستورکار نسل بعدی دولت‌ها را بررسی می‌کند و با تمرکز بر «به‌کارگیری نوآوری و فناوری»، به دنبال پاسخ به چالش‌های فراگیر انسانی است. این ترکیبِ «آینده‌نگری + نوآوری + همکاری بین‌المللی» در توصیف رویداد، آن را به یک نقطه تمرکز برای هم‌افزایی ایده‌ها، تجربه‌ها و سیاست‌ها تبدیل می‌کند.

از منظر نتایج، الگوی خروجی اجلاس در اسناد رسمی دوره‌های اخیر قابل مشاهده‌است. در اطلاع‌رسانی‌های رسمی دوره ۲۰۲۵ بر گستره مشارکت از جمله بیش از ۶۰۰۰ شرکت‌کننده، بیش از ۸۰ سازمان بین‌المللی و منطقه‌ای و ۱۴۰ هیئت دولتی و نیز بر «تنوع قالب‌ها» (انجمن‌های جهانی، نشست‌های تعاملی، و نشست‌های وزارتی/میزگردهای سطح‌بالا) تأکید شده است. همچنین اعلام شد که ۳۰ گزارش راهبردی با همکاری شرکای دانشی بین‌المللی منتشر می‌شود و این گزارش‌ها قرار است شاخص‌ها، مدل‌ها و راه‌حل‌های نو ارائه دهند تا به شتاب‌دهی پیشرفت، افزایش آمادگی و تاب‌آوری دولت‌ها، و تقویت همکاری‌های بین‌المللی کمک کند؛ افزون بر آن، اعطای جوایز جهانی برای شناسایی دستاوردهای ممتاز در حوزه‌های مختلف حکمرانی نیز جزو اجزای رسمی برنامه معرفی شده‌بود.

با تکیه بر همین چارچوب، WGS 2026 به‌عنوان یک سکوی همگرایی طراحی شده تا مسیرهای عملی مواجهه با دگرگونی‌های سریع را برجسته کند: از یک‌سو «همکاری بین‌المللی» را ابزار تحقق اهداف مشترک معرفی می‌کند و از سوی دیگر، بر پیش‌بینی چالش‌های نوظهور و صورت‌بندی راه‌حل‌های مؤثر تأکید دارد. تبدیل چالش‌ها به فرصت و کمک به «شتاب‌گیری پیشرفت جهانی»، همراه با توجه به تکامل مستمر نظام‌های حکمرانی، به‌عنوان منطق محوری اجلاس بیان می‌شود. در نتیجه، تصویری که از WGS 2026 ارائه شده، بر تولید ارزش از طریق گفت‌وگوهای راهبردی، تبادل دانش، شبکه‌سازی نهادی و ارائه مسیرهای سیاستی-اجرایی استوار است؛ خروجی‌هایی که برای توانمندسازی نسل بعدی دولت‌ها معنا پیدا می‌کنند.



مروری بر WGS 2025

اجلاس ۲۰۲۵ در ۱۱ تا ۱۳ فوریه ۲۰۲۵ در دبی برگزار شد و دستورکار آن حول چند محور کلیدی شکل گرفت؛ حکمرانی و پاسخ‌گویی، اقتصاد و آینده تأمین مالی، اقلیم و تاب‌آوری شهری، آینده‌های انسان‌محور و توانمندسازی، تحول در سلامت جهانی، و مرزهای نوظهور و آینده. در کنار گفت‌وگوها و نشست‌های تخصصی، مجموعه‌ای از گزارش‌های راهبردی نیز با همکاری شریکان دانشی اجلاس منتشر شد که تلاش می‌کردند «چارچوب‌ها، مدل‌ها و پیشنهادهای سیاستی» را در حوزه‌هایی مانند حکمرانی، توسعه، نوآوری و آمادگی دولت‌ها جمع‌بندی کنند؛ خروجی‌ای که معمولاً پس از رویداد، خوراک اصلی تحلیل‌ها و ارجاعات رسانه‌ای و کارشناسی می‌شود.

در این دوره، ایران نیز نماینده رسمی داشت. دکتر کمال خرازی، رئیس شورای راهبردی روابط خارجی، در WGS 2025 درباره آینده حکمرانی در عصر هوش مصنوعی سخنرانی کرد. محور اعلام‌شده برای این سخنرانی، تأکید بر به‌کارگیری ظرفیت‌های هوش مصنوعی در خدمت عدالت، شمول و رفاه مشترک و نیز حرکت به‌سمت حکمرانی پیش‌نگر بود؛ رویکردی که استفاده از فناوری را برای پیش‌بینی بحران‌ها و بهبود تخصیص منابع ضروری می‌داند. در مجموع، ترکیب «دستورکار موضوع‌محور» و «خروجی‌های دانشیِ مکتوب» همراه با پوشش رسمی دبیرخانه در وب‌سایت و رسانه‌های همکار، یک چارچوب روشن برای روایت‌سازی پسارویداد فراهم کرد؛ چارچوبی که معمولاً مبنای انتظار رسانه‌ها و تحلیلگران برای نسخه‌های بعدی، از جمله ۲۰۲۶، نیز قرار می‌گیرد.

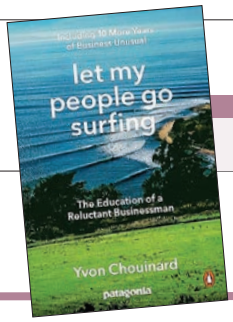

اجازه دهید افراد من به گشت‌وگذار بروند

نویسنده: ایون شوینارد

تاریخ انتشار: ۶ سپتامبر ۲۰۱۶

در سال‌های اخیر، خیلی از مدیران و سرمایه‌گذاران به این نتیجه رسیده‌اند که مدل «رشد به هر قیمت» دیگر جواب نمی‌دهد؛ نه از نظر محیط‌زیست، نه از نظر رابطه با نیروی انسانی و نه حتی از نظر پایداری سود. در مقابل، یک نگاه تازه در حال جا افتادن است؛ شرکتی که محصول باکیفیت و بادوام می‌سازد، تا حد ممکن به طبیعت آسیب نمی‌زند، با کارمندش بالغانه رفتار می‌کند و در عین حال، صورت‌های مالی‌اش هم سالم است. این نگاه می‌گوید کسب‌وکار می‌تواند هم محلِ کار باشد، هم ابزارِ حل مسئله؛ هم منبع سود باشد، هم اهرمی برای کم‌کردن رد پای زیست‌محیطی و اجتماعی. کتاب «Let My People Go Surfing» نوشته ایون شوینارد، بنیان‌گذار پاتاگونیا، روایت همین نوع کسب‌وکار است؛ زندگی‌نامه‌ای که کم‌کم به یک «مانیفست مدیریتی» تبدیل می‌شود. شوینارد از سال‌های صخره‌نوردی و ساخت دستی ابزار کوهنوردی شروع می‌کند و نشان می‌دهد چطور همان وسواس روی استحکام، تعمیرپذیری و گذاشتن کمترین ردپا در طبیعت، به اصول کلی شرکت راه پیدا کرده‌است. او توضیح می‌دهد که پاتاگونیا از ابتدا قرار بوده یک شرکت معمولی نباشد؛ جایی که اگر طبیعت خوب باشد، کارمند هم حالش بهتر است و در نهایت، خودِ کسب‌وکار هم برنده می‌شود. بخش مهم کتاب جایی است که از خاطره فاصله می‌گیرد و سراغ «فلسفه‌های کسب‌وکار» پاتاگونیا می‌رود؛ از جمله این ایده که «بهترین محصول ممکن را بساز، آسیب غیرضروری نزن و از خود کسب‌وکار برای حل‌کردن بحران محیط‌زیست استفاده کن». شعار معروف شرکت «ما در کسب‌وکاریم تا سیاره خانه‌مان را نجات دهیم»، اینجا فقط یک جمله تبلیغاتی نیست و در پس آن تصمیم‌های سختی مثل استفاده از مواد کم‌ضررتر، قبول هزینه‌های اضافی برای کیفیت، و حتی تشویق مشتری به کمتر خریدن و بیشتر استفاده‌کردن قرار دارد. از سوی دیگر، سیاست کاری منعطف که اسم کتاب هم به آن اشاره دارد، فرهنگ درون شرکت را توضیح می‌دهد؛ اگر موج خوب است یا برف تازه باریده، کارمند می‌تواند برود طبیعت و بعد به سر کار بازگردد، به یک شرط مسئولیتش روی زمین نماند. جذابیت این کتاب در این است که نشان می‌دهد پشت آن‌چه شاید در نگاه اول «رمانتیسم محیط‌زیستی» به نظر برسد، حساب‌وکتاب دقیقی هم ایستاده است. شوینارد با مثال‌های عملی توضیح می‌دهد چطور محصول باکیفیت، زنجیره تأمین شفاف، سرمایه‌گذاری روی نوآوری‌های سبز و توجه به زندگی واقعی کارکنان، در نهایت به وفاداری مشتری، کاهش ریسک‌های مالی و اعتباری و شکل‌گیری برندی قوی‌تر منجر می‌شود.

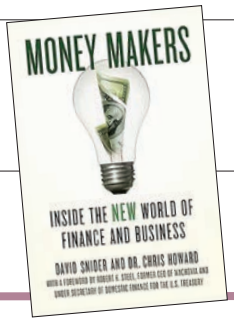

پول‌سازان درون دنیای جدید مالی و تجارت

نویسندگان: دیوید اسنایدر و کریس هاوارد

تاریخ انتشار: ۱۶ فوریه ۲۰۱۰

در گوشه نسبتاً پنهان اقتصاد جهانی، صنف‌هایی کار می‌کنند که نامشان را زیاد می‌شنویم اما سازوکارشان برای اغلب مردم روشن نیست؛ بانک‌های سرمایه‌گذاری، صندوق‌های پوشش ریسک، شرکت‌های سرمایه‌گذاری خصوصی، سرمایه‌گذاران جسورانه و غول‌های مشاوره مدیریتی. همین بازیگران پشت صحنه درباره سرنوشت شرکت‌های بزرگ، جریان صدها میلیارد دلار سرمایه و حتی جهت‌گیری نوآوری در صنایع مختلف تصمیم می‌گیرند، بی‌آن‌که همیشه در مرکز توجه افکار عمومی باشند. فهم این‌که این نهادها دقیقاً چه می‌کنند، چطور ریسک را قیمت‌گذاری می‌کنند، چگونه ارزش می‌سازند و کجا به بحران دامن می‌زنند، برای هر کسی که می‌خواهد تصویر واقع‌بینانه‌تری از سرمایه‌داری معاصر داشته باشد به یک ضرورت تبدیل شده‌است. کتاب «Money makers» نوشته دیوید اسنایدر و کریس هاوارد تلاشی است برای پرداختن به همین موضوع. نویسندگان با تکیه بر کار میدانی و گفت‌وگو با چهره‌هایی مانند جیمی دایمون (مدیرعامل جی‌پی مورگان)، دیوید روبنشتاین (موسس کارلایل) و شونا براون (مدیر اجرایی سابق گوگل)، از دل اتاق‌های هیئت‌مدیره و طبقات بالای وال‌استریت گزارشی روایی بیرون کشیده‌اند. کتاب، شش «پیشه پول‌سازی» را محور قرار می‌دهد: بانکداری سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری جسورانه، سرمایه‌گذاری خصوصی، صندوق‌های پوشش ریسک، مشاوره مدیریت و مدیریت شرکت‌های بزرگ فهرست فورچون ۵۰۰؛ و برای هرکدام، تاریخچه، بازیگران مهم، منطق سودآوری و ریسک و الگوی تصمیم‌گیری را با جزئیات توضیح می‌دهد. یکی از نقاط قوت این اثر، ترکیب روایت شخصی مدیران با توضیح فنی است. خواننده فقط با نمودار و اصطلاح روبه‌رو نیست، بلکه در جریان قرارداد یک صندوق سرمایه‌گذاری خصوصی، روز کاری یک تحلیل‌گر بانک سرمایه‌گذاری، سازوکار کارمزد در صندوق‌های پوشش ریسک یا نقش تیم مشاوران در بازطراحی استراتژی یک شرکت صنعتی قرار می‌گیرد. کتاب نشان می‌دهد این نهادها چگونه پس از بحران مالی جهانی همچنان در مرکز تخصیص سرمایه قرار دارند و چرا واژه‌هایی که زمانی تخصصی به‌نظر می‌رسیدند، امروز وارد گفت‌وگوی عمومی شده‌اند. ناشران و مرورهای تخصصی، کتاب را «راهنمای میدانیِ ناگزیر برای چشم‌انداز مالی قرن بیست‌ویکم» توصیف کرده‌اند؛ تعبیری که به دسترس‌پذیر بودن متن برای غیرمتخصص، در عین پایبندی به واقعیت‌های حرفه‌ای، اشاره دارد. نتیجه اثری است که هم برای کسی که می‌خواهد وارد این مشاغل شود قابل استفاده است، هم برای هر خواننده‌ای که می‌خواهد بداند تصمیم‌های چند ده هزار نفر در وال‌استریت و مراکز مالی دیگر چگونه بر زندگی روزمره میلیون‌ها نفر اثر می‌گذارد.

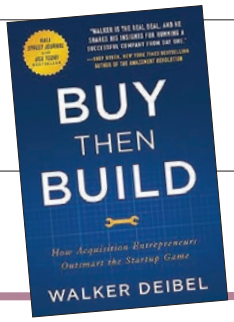

بخرید، سپس بسازید

نویسنده: واکر دیبل

تاریخ انتشار: ۳۰ اکتبر ۲۰۱۸

بسیاری از آدم‌هایی که هوای کارآفرینی در سر دارند، هنوز با تصویر کلاسیک «استارت‌آپ گاراژی» زندگی می‌کنند؛ ایده‌ای نو، چند دوست هم‌دل، سرمایه محدود و امید به این‌که روزی «یونیکورن» شوند. اما آمار چیز دیگری می‌گوید. بیشتر استارت‌آپ‌ها یا به جایی نمی‌رسند یا سال‌ها در مرز بقا می‌مانند. در کنار این مسیر پرریسک، راه دیگری هم وجود دارد که کم‌کم جدی‌تر شده‌است؛ به‌جای ساختن از صفر، یک کسب‌وکار سودده و جاافتاده را بخری و آن را توسعه بدهی. در این رویکرد، کارآفرین بیشتر شبیه ترکیبی از سرمایه‌گذار و مدیر حرفه‌ای عمل می‌کند؛ وارد شرکتی می‌شود که مشتری، جریان نقدی و تیم دارد و تلاشش را صرف بهتر کردن و بزرگ‌تر کردن آن می‌کند.

کتاب «Buy Then Build» نوشته واکر دیبل دقیقاً روی همین نقطه دست می‌گذارد. نویسنده که خودش سال‌ها شرکت خریده و اداره کرده، می‌خواهد نشان دهد چرا «کارآفرینی از مسیر تملک» می‌تواند در بسیاری موارد امن‌تر، سریع‌تر و از نظر نقدینگی جذاب‌تر از راه‌اندازی استارت‌آپ باشد. او از اینجا شروع می‌کند که مشکل اصلی کارآفرینان، خودِ استارت‌آپ است؛ مرحله بی‌ثباتی، نبود درآمد پایدار، وابستگی شدید به تأمین مالی و احتمال بالای شکست. پیشنهادش ساده است: اگر می‌شود شرکتی بخری که از روز اول فروش و سود دارد، چرا تمام انرژی‌ات را صرف ساختن صفر تا صد کنی؟

دیبل فقط از ایده حرف نمی‌زند، بلکه مسیر را مرحله‌به‌مرحله ترسیم می‌کند. بخش‌هایی از کتاب به این می‌پردازد که اصلاً این «فرصت تاریخی» از کجا آمده‌است؛ از موج بازنشستگی مالکان نسل قدیم بنگاه‌های کوچک و متوسط تا انتقال ثروتی که در اقتصادهای توسعه‌یافته جریان دارد. سپس به سراغ عمل می‌رود. چطور پروفایل کسب‌وکاری که مناسب شماست را تعریف کنید، با کارگزارها و شبکه‌های تخصصی ارتباط بگیرید، جریان معامله بسازید، آگهی‌ها و گزارش‌های مالی را غربال کنید و در نهایت چند گزینه جدی برای بررسی دقیق‌تر انتخاب کنید. در کنار این نقشه عملی، کتاب از ریسک‌های رایج هم غافل نیست؛ از این‌که خرید «ارزان اشتباه» می‌تواند بسیار پرهزینه‌تر از نخریدن باشد، تا این نکته که بدون درک واقعی از مدل کسب‌وکار و فرهنگ سازمانی، اعداد به‌تنهایی گمراه‌کننده‌اند. «بخرید، سپس بسازید»، کارآفرینی که لزوماً از گاراژ شروع نمی‌کند، بلکه با تملک هوشمندانه یک بنگاه واقعی، روی شانه یک ساختار موجود می‌ایستد و از همان‌جا برای رشد بعدی برنامه می‌چیند را به تصویر کشیده‌است.

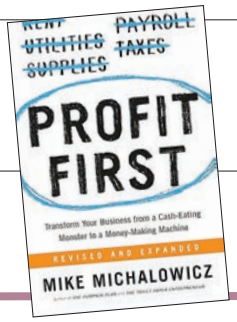

اول سود

نویسنده: مایک میخالوویچ

تاریخ انتشار: ۲۱ فوریه ۲۰۱۷

بخش زیادی از کسب‌وکارهای کوچک و متوسط در ابتدا همه‌چیزشان روبه‌راه به نظر می‌رسد. فروش دارند، تیم و دفتر و سیستم دارند، اما صاحب کار در پایان ماه باز هم با حساب بانکی تقریباً خالی روبه‌رو می‌شود. در حسابداری مرسوم، فرمول ساده است: «فروش - هزینه = سود»؛ یعنی همه‌چیز خرج می‌شود و اگر چیزی باقی ماند، اسمش می‌شود سود. تجربه اما نشان داده وقتی سود را به «تهمانده» تبدیل می‌کنیم، معمولاً چیزی ته خط نمی‌ماند. به همین خاطر در سال‌های اخیر روش‌هایی باب شده که نگاه را عوض می‌کنند؛ اول سود و سهم صاحب‌کسب‌وکار کنار گذاشته می‌شود و سپس بقیه برای هزینه‌ها بودجه‌بندی می‌شود.

کتاب «Profit first» نوشته مایک میخالوویچ، کارآفرین و صاحب چندین کسب‌وکار است که پیش‌تر هم کتاب‌های پرفروش دیگری برای صاحبان بنگاه‌های کوچک نوشته و ادعا می‌کند با یک «افزونه ساده حسابداری» می‌تواند هر کسب‌وکارِ همیشه کم پول را قدم‌به‌قدم به یک ماشین سودده تبدیل کند. ایده این نیست که استانداردهای حسابداری را عوض کنیم، بلکه قرار است عادت پول‌خرج‌کردن را عوض کنیم؛ جایی که صاحب‌کسب‌وکار به جای نگاه‌کردن به گزارش‌های پیچیده، با نگاه به مانده چند حساب بانکی جداگانه بفهمد چقدر می‌تواند خرج کند و چقدر باید کنار بگذارد.

هسته روش «Profit First» بسیار ساده است: فرمول را برعکس کن؛ «فروش - سود = هزینه». به‌محض این‌که پول وارد حساب درآمد شد، طبق درصدهای از پیش تعیین‌شده بین چند حساب جدا تقسیم می‌شود: حساب سود، حساب حقوق صاحب‌کسب‌وکار، حساب مالیات و حساب هزینه‌های عملیاتی. آنچه در حساب هزینه‌ها می‌ماند سقف واقعی خرج‌کردن است، نه آرزوی مدیر. این تخصیص معمولاً طبق یک ریتم ثابت (مثلاً ماهی دو بار) انجام می‌شود تا تصمیم‌های مالی به عادت تبدیل شود، نه واکنش‌های عصبیِ روزبه‌روز.

کتاب در کنار توضیح روش، به مقاومت‌های رایج هم می‌پردازد؛ این‌که خیلی‌ها نگرانند اگر اول سود را بردارم، پولِ هزینه‌ها کم نمی‌آید؟ پاسخ میخالوویچ این است که همین دست‌تنگیِ عمدی، شما را مجبور می‌کند ساختار هزینه را بازبینی کنید، پروژه‌های کم‌سود را کنار بگذارید و قیمت‌گذاری یا مدل عملیاتی را جدی‌تر اصلاح کنید. مرورها و تجربه‌های منتشرشده نشان می‌دهد این سیستم برای طیف وسیعی از کسب‌وکارهای کوچک، از فریلنسرها تا شرکت‌های خدماتی، به ابزاری برای کنترل نقدینگی، بالا بردن سود واقعی و پرداخت منظم به صاحب‌کسب‌وکار تبدیل شده است؛ البته به شرطی که با انضباط اجرا شود و جای حسابداری حرفه‌ای را نگیرد، بلکه روی آن سوار شود.



فریب چین

کارگردان: جِد راتستین

محصول سال: ۲۰۱۷

پس از بحران مالی ۲۰۰۸، عطش وال‌استریت برای «بازگشت سریع سرمایه» به سمت داستان جذاب رشد چین چرخید. صدها شرکت کوچک و گمنام چینی، با استفاده از ادغام معکوس با پوسته‌های بورسیِ بی‌فعالیت در آمریکا، راهی بازار سهام شدند؛ بدون اینکه از فیلترهای سخت‌گیرانه عرضه اولیه عبور کنند. صورت‌های مالی پر زرق‌وبرق، گزارش‌های تحلیل خوش‌بینانه و فاصله جغرافیایی و اطلاعاتی میان سرمایه‌گذاران آمریکایی و کسب‌وکارهای چینی، ترکیبی ساخت که به‌گفته بسیاری از منتقدان، به یکی از بزرگ‌ترین کلاهبرداری‌های مالی معاصر انجامید. مستند مالی «The China Hustle» محصول ۲۰۱۷ به کارگردانی جد راتستین دقیقاً سراغ همین موضوع می‌رود؛ کلاهبرداری سیستماتیکی که از طریق فهرست شدن شرکت‌های چینی در بورس‌های آمریکا شکل گرفت. فیلم با تمرکز بر دوره پس از ۲۰۰۸ نشان می‌دهد چگونه گروهی از بانک‌های سرمایه‌گذاری درجه دو، شرکت‌های کوچک چینی را از مسیر ادغام معکوس وارد بازار کردند و بعد با اتکا به صورت‌های مالی متورم و گزارش‌های حسابرسی پرسؤال، سهام آن‌ها را به سرمایه‌گذاران خرد و صندوق‌های بازنشستگی فروختند. حضور چهره‌هایی مانند دن دیوید و دیگر فروشندگان استقراضی، روایت را از زاویه «افشاگران بازار» پیش می‌برد. منتقدان، این مستند را اثری پرریتم و درعین‌حال قابل‌فهم برای مخاطب غیراختصاصی بازار سرمایه توصیف کرده‌اند. فوربس آن را «یکی از مهم‌ترین فیلم‌های مالی سال» خوانده که با زبانی ساده، سازوکار ادغام معکوس، فاصله میان اسناد ثبت‌شده در چین و گزارش‌های ارسال‌شده به نهادهای ناظر آمریکا، و نقش صندوق‌های پوشش ریسک در افشای تقلب را توضیح می‌دهد. در نقدهای دیگری، از جمله در Variety، تأکید شده که ترکیب مصاحبه با فعالان بازار، تصاویر آرشیوی و توضیح‌های گرافیکی، موضوع پیچیده‌ای مانند تقاطع مالی، سیاست و مقررات را به روایتی قابل‌پیگیری برای مخاطب عمومی اقتصاد تبدیل کرده‌است. البته همه نقدها کاملاً ستایش‌آمیز نیستند. واشنگتن‌پست این فیلم را «تا حدی ثقیل و داده‌محور، اما درگیرکننده» توصیف کرده و نیویورک‌تایمز آن را بیش از هر چیز هشداری درباره «سرمایه‌گذاری‌های پرریسک» در بازارهای دوردست می‌داند. نشریه Barron's هم تماشای «فریب چین» را برای علاقه‌مندان پرونده‌های کلاهبرداری ضروری می‌خواند و یادآوری می‌کند که در بسیاری از این موارد، افشای تقلب نه از سوی رگولاتورها، بلکه توسط پژوهشگران مستقل و فروشندگان استقراضی انجام شده‌است. در اغلب مرورها آمده است که این مستند، بدون لو دادن تمام جزئیات پرونده‌ها، برای هر خواننده و بیننده‌ای که با بازار سرمایه سر و کار دارد، هشداری جدی درباره شکاف‌های نظارتی و ریسک اطلاعاتی در فهرست شدن فرامرزی شرکت‌ها است.



اقتصاد عجیب و غریب

کارگردانان: هایدی اوینگ، الکس گیبنی و سِث گوردون

محصول سال: ۲۰۱۰

در دو دهه اخیر نوعی «اقتصاد روایی» به‌وجود آمده که تلاش می‌کند مفاهیم خشک اقتصاد را از دل نمودار و معادله بیرون بکشد و نشان دهد چگونه «انگیزه‌ها»، «پاداش‌ها» و «سیگنال‌های پنهان» رفتار روزمره مردم را شکل می‌دهد. در این نگاه، موضوعاتی مثل تقلب در ورزش، تصمیم‌های والدین درباره فرزندان، انتخاب نام برای نوزاد یا حتی تغییرات نرخ جرم، نه حاشیه‌های جالب، بلکه مجموعه‌ای از داده‌ها هستند که اگر درست خوانده شوند می‌توانند ساختارهای عمیق‌تری در جامعه و بازار را آشکار کنند. همین ایده تحلیل جهان از زاویه اعداد و مشوق‌ها، به‌تدریج وارد ادبیات اقتصادی عمومی و محصولات پرطرفدار غیرفنی شده است.

مستند «Freakonomics» محصول ۲۰۱۰ ادامه همین جریان است؛ فیلمی مستند که بر اساس کتاب پرفروش هم‌نام، نوشته استیون لِویت اقتصاددان و استیون دابنر روزنامه‌نگار، ساخته شده و می‌کوشد روی پنهان برخی پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی را در قالب چند اپیزود مستقل نشان دهد. این اثر به‌صورت آنتالوژی طراحی شده و گروهی از مستندسازان شناخته‌شده، از جمله الکس گیبنی، مورگان اسپورلاک، یوجین جارِکی و سث گوردون، هر کدام یکی از فصل‌های کتاب را با سبک بصری و روایت‌گری خودشان به تصویر می‌کشند؛ از بررسی انگیزه‌های تقلب و رشوه تا نقش نام‌ها در سرنوشت شغلی افراد.

در نقدهای منتشرشده در رسانه‌هایی چون لس‌آنجلس‌تایمز، این فیلم نوعی «دور افتخاری» برای موفقیت کتاب توصیف شده؛ روایتی تصویری که نشان می‌دهد چرا ایده‌های مؤلفان توانسته تا این اندازه در فرهنگ عمومی نفوذ کند. در عین حال، هالیوود ریپورتر و شماری از منتقدان دیگر یادآور شده‌اند که ساختار چندبخشی و حضور کارگردانان متعدد، به ناهمگونی و پراکندگی منجر شده و نتیجه نهایی را از نظر عمق تحلیلی، ضعیف‌تر از متن اصلی کرده‌است. به طور کلی «Freakonomics» اثری سرگرم‌کننده و نسبتاً اندیشمندانه است که هرچند انسجام یک مستند خطی کلاسیک را ندارد، اما توانسته برخی مفاهیم اقتصادی و رفتاری را با زبانی ساده و تصویری برای مخاطب عمومی توضیح دهد. روزنامه گاردین این فیلم را به «بشقابی از مزه‌های متفاوت» تشبیه می‌کند؛ مجموعه‌ای از اپیزودهای نامتوازن که در آن برخی بخش‌ها مثل پرونده فساد در یک ورزش رزمی یا بحث درباره سیاست عمومی و روند جرم، جذاب و هوشمندانه از کار درآمده‌اند، اما کل مجموعه بیش از حد به تعمیم‌های ساده تکیه می‌کند. با این حال، بسیاری از مرورها آن را تلاشی قابل‌توجه برای تبدیل یک متن تحلیلی اقتصادی به زبان سینما می‌دانند.

پادکست اینوست پلاس

چارچوبی برای فکرکردن به سرمایه

پادکست «اینوست‌پلاس» بر پایه یک باور روشن شکل گرفته است که سرمایه تنها پول نیست. سرمایه می‌تواند آگاهی باشد؛ آگاهی‌ای که مسیر را روشن‌تر می‌کند. سرمایه می‌تواند اعتمادبه‌نفس باشد؛ نیرویی که امکان می‌دهد با ترس‌ها روبه‌رو شویم. سرمایه می‌تواند یادگیری باشد؛ دستاوردی که از هر قدم به دست می‌آید. سرمایه همچنین می‌تواند حالِ خوب باشد؛ حالی که با همراهان خوب ساخته می‌شود. «اینوست‌پلاس» اینجاست تا این سرمایه‌ها شناخته شوند و برای رشد فردی و رشد کسب‌وکار به کار گرفته شوند؛ از شناخت توانایی‌ها تا یافتن مسیر و ساختن زندگی معنادار. این پادکست به طیف گسترده‌ای از موضوعات مانند توسعه کسب‌وکار، توسعه فردی، زندگی حرفه‌ای، سرمایه‌گذاری، کریپتو کارنسی، فارکس، بورس و... می‌پردازد. فصل مشترک این مباحث، نگاه به سرمایه به‌عنوان مجموعه‌ای از منابعی است که انتخاب‌ها را سنجیده‌تر و مسیر را پایدارتر می‌کند و امکان می‌دهد تصمیم‌ها آگاهانه‌تر در خدمت رشد قرار گیرند. تمرکز «اینوست‌پلاس» بر این است که مخاطب سرمایه‌های انسانی و ذهنی خود را نیز جدی بگیرد و آن‌ها را در مسیر پیشرفت شخصی و حرفه‌ای به‌صورت مستمر به کار بندد.

اپیزودهای پیشنهادی

فصل سوم، اپیزود چهاردهم - رشد یعنی ارزش



اپیزود چهاردهم فصل سوم «اینوست‌پلاس» با یک محور روشن پیش می‌رود: «رشد یعنی ارزش». موضوع، ارزش‌گذاری کسب‌وکار است و این‌که چرا کیفیت رشد را باید با ابزار ارزش‌گذاری سنجید نه با عددهای ظاهری. در ابتدا، تعریف ارزش‌گذاری و روش‌های رایج طرح می‌شود و توضیح می‌دهد هر روش چه پیش‌فرضی دارد و در چه موقعیتی کاربرد دارد. سپس به پرسش‌های عملی می‌رسد: ارزش‌گذاری دقیقاً چگونه به رشد کمک می‌کند؟ از چه مرحله‌ای باید سراغ آن رفت؟ آیا ورود استارت‌آپ‌ها به بورس تصمیم درستی است یا بهتر است در مسیرهای دیگر تأمین مالی بمانند؟ در ادامه، شرایط راه‌اندازی کسب‌وکار در وضعیت فعلی بررسی می‌شود و این سؤال پاسخ می‌گیرد که «برنده شدن» در بازار بیشتر به ایده وابسته است یا به اجرا و مزیت عملیاتی. سنجش رشد وقتی معنا دارد که در چارچوب ارزش‌گذاری ترجمه شود و از فهرست معیارهای مشخص عبور کند. این قسمت حاوی مجموعه‌ای از پرسش‌های کلیدی برای هر مؤسس یا سرمایه‌گذار است؛ چه چیزی ارزش می‌سازد؟ چه چیزی فقط عددها را زیاد می‌کند و چگونه می‌توان زمان مناسب ورود به بازار سرمایه را تشخیص داد؟

فصل چهارم، اپیزود سیزدهم - محصول تجربه (بخش ۱)



اپیزود سیزدهم فصل چهارم «اینوست‌پلاس» با عنوان «محصولِ تجربه (بخش اول)» از یک پرسش کلیدی شروع می‌کند: چه عاملی در سال‌های پرتلاطم اخیر، بقا و رشد یک کسب‌وکار را تضمین‌تر می‌کند؟ روایت، بحث را روی «تجربه» متمرکز می‌کند؛ تجربه‌ای که فقط ویژگی یک محصول یا خدمت نیست، بلکه حاصل جمع تصمیم‌ها، فرایندها و یادگیری مداوم در مواجهه با عدم‌قطعیت است. این اپیزود، گفت‌وگویی است با مرتضی احمدی، مشاور چابکی کسب‌وکار (Business Agility) و متخصص تیم‌سازی؛ کسی که سابقه همکاری با شرکت‌هایی مانند بامیلو و اسنپ و همچنین تجربه مشاوره سازمانی برای کسب‌وکارهای مختلف را در کارنامه دارد. در این گفت‌وگو، نقش چابکی (Agile) و تیم‌سازی به‌عنوان توانمندی‌های پایه باز می‌شود و سپس به ابزارهای عملی پیوند می‌خورد؛ از جمله چارچوب OKR و این‌که این چهارچوب در چه شرایطی می‌تواند برای هم‌راستاسازی اهداف، سنجش پیشرفت و تمرکز روی خروجی‌های مهم مفید باشد.

فصل پنجم، اپیزود دوم - شبکه‌سازی، حضور آگاهانه



اپیزود دوم از تازه‌ترین فصل «اینوست‌پلاس» سراغ راهی می‌رود که از «نتورکینگ نمایشی» فاصله می‌گیرد و بر ساختن ارتباط با نیتِ صادقانه تکیه می‌کند؛ راهی که می‌تواند هم مسیر حرفه‌ای را روشن‌تر کند و هم کیفیت زندگی را بالا ببرد. محور بحث «سرمایه ارتباطی» است؛ مفهومی که با الهام از تحقیقات مارک گرانووتر و نظریه «پیوندهای ضعیف» نشان می‌دهد چطور آشنایی‌های به‌ظاهر کم‌اهمیت می‌توانند در زمان درست، دری به فرصت‌های تازه باز کنند. روایت، صرفاً توصیه اخلاقی نیست؛ به پشتوانه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، تله‌های شناختی شایع را باز می‌کند، از «اثر نورافکن» که اغلب ما را در ارزیابی نگاه دیگران به خودمان گمراه می‌کند تا «بتواره برون‌گرایی» که شبکه‌سازی را نابه‌حق به یک تیپ شخصیتی خاص گره می‌زند. کنار نقد این خطاها، چند گام عملی برای ساختن یک اکوسیستم ارتباطی زنده پیشنهاد می‌شود. پرسش مهم اما پابرجاست؛ آیا تمرکز بر ارتباطات فردی ما را از نقش ساختارهای اجتماعی و همکاری‌های جمعی غافل نمی‌کند؟ اپیزود با نگاهی نقادانه، این توازن را می‌سنجد و نشان می‌دهد چگونه می‌توان تعاملات روزمره را بدون اغراق و نمایش، به پل‌هایی معنادار برای رشد حرفه‌ای و شخصی تبدیل کرد.

طبقه متوسط در منگنه

چطور تحریم‌ها، فشارهای تورمی و نوسانات بازار طبقات اجتماعی را در ایران جابه‌جا کرد



ضرورت حکمرانی مالی در شرایط حضور وجوه عمومی

اعتماد عمومی بدون نظارت عمومی دوام نمی‌آورد

چکیده

در سال‌های اخیر، هر بحران اقتصادی در ایران -از تورم و کسری بودجه تا بحران بانک‌ها، صندوق‌های بازنشستگی و بازار سرمایه- بار دیگر مسئله «حکمرانی» را به مرکز بحث‌ها بازگردانده است. این یادداشت می‌کوشد نشان دهد چرا بدون فهم دقیق حکمرانی مالی و تعریف مدرن از «وجوه عمومی»، هیچ اصلاح پایداری در نظام مالی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست.



حسین عبده تبریزی

اقتصاددان

چرا باید خواند:

این مقاله توضیح می‌دهد چرا در اقتصاد امروز، وجوه عمومی فقط بودجه دولت نیست، بلکه سپرده‌های بانکی، سهام عام، بیمه‌ها و صندوق‌های بازنشستگی را نیز دربر می‌گیرد؛ و چرا هر خطای حکمرانی در این حوزه مستقیماً به تورم، بی‌ثباتی مالی و فرسایش اعتماد عمومی منجر می‌شود.

با مفهوم حکمرانی ملی[1] همگان آشـنا هسـتیم. در حالی که حکمرانـی ملی نحوه اداره کشـور را در بر می‌گیرد، عناوین حکمرانیِ مالی یا حکمرانیِ کسب‌وکار زیرمجموعه آن عنوان کلی هستند. این اصطلاح معمولاً در علوم سیاسـی، سیاسـت‌گذاری عمومی و اقتصاد سیاسـی به کار می‌رود. قبل‌ها به جای این اصطلاح از عنوان عمومی‌تر «اصول کشورداری» استفاده می‌کردیم

حکمرانی ملی به نحوه سازمان‌دهی و هدایت کشور از طریـق مجموعه‌ای از نهادها، قوانین، سیاسـت‌ها و فرآیندها برمی‌گردد که هـدف آن تضمین کارآمدی دولت، حفظ ثبات، افزایش رفاه عمومی، تأمین امنیت و ایجاد اعتماد میان دولت و جامعه است. یعنی مجموعه سازوکارهایی که تعیین می‌کند هر کشور چگونه اداره می‌شود، چگونه تصمیم می‌گیرد و چگونه پاسخ‌گوست.

حکمرانی ملی چیزی نیست مگر اشاره به کیفیت اداره کشـور. عناصر اصلی آن نهادها و ساختار قدرت (دولت، مجلس، قوه قضائیه، نیروهای انتظامی و امنیتی، نهادهای نظارتی، شوراهای عالی، حکومت‌های محلی و...) است. این‌ها تعیین می‌کنند «چه کسی» تصمیم می‌گیرد و «چگونه» تصمیم گرفته می‌شود.

ظرفیت و کارآمدی دولت البته به توان سیاست‌گذاری، توان اجرای سیاست‌ها، بودجه‌ریزی و مدیریت منابع، کیفیت دستگاه اداری، مبارزه با فساد و ... اشاره دارد. این بخش به این می‌پردازد که «دولت چقدر می‌تواند» اداره کند. حاکمیت قانون و نظم حقوقی معطوف به بی‌طرفی قانون، قطعیت مقررات، امنیت حقوق مالکیت، و اجرای مؤثر قراردادهاست. هر چه حاکمیت قانون قوی‌تر باشد، ریسک کل اقتصاد کاهش می‌یابد.

شفافیت و پاسـخ‌گویی نیز بخش از وظایف حکمران ملی است. دسترسی مردم به اطلاعات، گزارش‌دهی دولت، سازوکارهای نظارتی مستقل، و رسانه و جامعه مدنی اجزای آن هسـتند. اگر این تلاش‌ها شفافیت اعتماد عمومی را تولید کند، حکمرانی با کارایی بیشتری پیش می‌رود. در عین حال، حکمرانی خوب به دنبال مشارکت و تعامل با مردم اسـت؛ برگزاری انتخابات موفق، امکان مشارکت سازمان‌یافته گروه‌ها، شنیدن مطالبات و خواسـته‌ها، و افزایش نقش نخبگان و متخصصان اجزای آن اسـت. حکمرانی بدون مشارکت، به استبداد یا ناکارآمدی می‌لغزد.

از آنجا که کیفیت حکمرانی ملی به‌شـدت وابسته به محیط خارجی است، سیاست خارجی و امنیت ملی بخش تفکیک‌ناپذیر از حکمرانی خوب اسـت. در حکمرانی ملی، سیاست خارجی و امنیت ملی شامل مدیریت روابط بین‌الملل، امنیت مرزها، سیاست‌های دفاعی، و تعامل اقتصادی با جهان می‌شود.

در ایران هر زمان که به‌دنبال حل مسـئله، رفع هر نـوع ناترازی یا مدیریت بحران می‌رویم، تقریباً بی‌درنگ بحث حکمرانی پیش کشـیده می‌شـود. گویی هر موضوعی را که می‌گشـاییم؛ از اقتصاد و انرژی گرفته تا سلامت، آموزش، محیط‌زیسـت و حتی سیاست‌گذاری شهری؛ در همان قدم‌های نخست به این جمع‌بندی می‌رسیم که بخشی از ریشه مشکل در شیوه حکمرانی نهفته است و بخشی از راه‌حل نیز ناگزیر از مسیر بهبود همان حکمرانی می‌گذرد. این تکرار صرفاً کلیشه نیست؛ بلکه نشان می‌دهد ساختار اداره کشور در لایه‌های مختلف آن‌چنان در تار و پود مسائل رسوخ کرده که تقریباً هیچ حوزه‌ای بدون توجه به کیفیت حکمرانی قابل‌فهم یا اصلاح‌شدنی نیست.

حکمرانی کسب‌وکار و حکمرانی مالی

«حکمرانیِ کسب‌وکار» همان اصول شرکت‌داری است (حاکمیت شرکتی یا اصول راهبری شـرکت‌ها). این عنوان با «حکمرانیِ مالی» دو مفهوم به‌هم‌پیوسته‌اند، اما البته یکسان نیستند. حکمرانی کسب‌وکار مجموعه‌ای از قواعد، نهادها، فرآیندها و روابط است که تعیین می‌کند هر بنگاه چگونه هدایت، کنترل و ارزیابی می‌شود: چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد؟ منافع ذی‌نفعان چگونه متوازن می‌شـود؟ ریسـک‌ها چگونه مدیریت می‌شود؟ و شفافیت و پاسخ‌گویی چگونه تضمین می‌شود؟

تمرکز اصلی در این جا بر ساختارهای داخلی بنگاه (هیئت‌مدیره، مدیرعامل، سهامداران، کمیته‌ها، کنترل‌های داخلی، اخلاق کسب‌وکار، حاکمیت شرکتی) است. برای نمونه، در مورد نحوه تصمیم‌گیری هیئت‌مدیره، سیاست‌های جبران خدمات، مدیریت تضاد منافع، گزارشـگری مالی و کنترل داخلی، و فرهنگ سازمانی و انطباق[2] تصمیم‌گیری می‌شود. به زبان ساده، حکمرانی کسب‌وکار چیزی نیست، مگر «چگونگی اداره کارآمد شرکت».

در مقابل، حکمرانی مالی سـطحی فراتر از حکمرانی کسب‌وکار است؛ نه فقط یک شرکت، بلکه کل نظام مالی را شامل می‌شود. این مفهوم به این می‌پردازد که چگونه دولت، نهادهای ناظر و بازارها ساختارهایی ایجاد می‌کنند تا ثبات مالی حفظ شود، جریان سرمایه سالم و کارآمد باشد، ریسک‌های سیستمی کنترل شود، حقوق سپرده‌گذار، سرمایه‌گذار و بیمه‌گذار محافظت شود، نوآوری مالی در مسیر درست هدایت شود، و شفافیت و سلامت در بازارهای مالی تضمین شود

تمرکز اصلی بر ساخت نهادهای مالی سالم و قابل‌اعتماد (بانک مرکزی، بانک‌ها، بازار سـرمایه، بیمه‌ها، صندوق‌ها، نهادهای رتبه‌بندی، زیرساخت‌های پرداخت، حسابرسی و مقررات‌گذاری) است. زیر این عنوان است که استقلال بانک مرکزی مطرح می‌شود، در مورد سیاست پولی و نظارت بانکی تصمیم‌گیری می‌شود، قواعد معاملاتی در بازار سرمایه تدوین می‌شود، مقررات کفایت سرمایه در نهادهای مالی وضع می‌شود، قواعد ضدپولشویی سامان می‌گیرد، قانون ورشکستگی بانک‌ها و حل‌وفصل یا گزیر[3] شکل می‌گیرد، نظارت بر بازار اوراق بهادار تعریف می‌شود، حکمرانی داده و زیرساخت‌های اطلاعاتی قوام می‌گیرد، و کل قواعد شفافیت و گزارشگری برای کل نظام مالی قالب می‌یابد. به زبان ساده، حکمرانی

هم‌زمان، مرزهای سنتی میان بانک، بازار سرمایه و فناوری در حال فروریزی است و همین امر چالش‌های حکمرانی را چند برابر می‌کند. شرکت‌های فناوری به حوزه پرداخت، اعتبارسنجی و وام‌دهی وارد شده‌اند؛ کارگزاری‌ها و صندوق‌ها به سمت بانکداری دیجیتال حرکت می‌کنند؛ و بانک‌ها نقش‌های جدیدی مانند مدیریت داده و معماری اکوسیستم مالی را بر عهده می‌گیرند.

مالی قواعدی است که کل نظام مالی را اداره، تنظیم، کنترل و سالم‌سازی می‌کند.

در این بخش است که حکمرانی مالی به عنوان زیرمجموعه‌ای از حکمرانی ملی قرار می‌گیـــرد؛ مفاهیم و اهدافی چون ثبات مالی، کنترل تورم، بودجه‌ریزی، سیاســـت‌های مالیاتی، و کنترل بدهی دولت این‌جا دنبال می‌شود.

فرق اصلی این حکمرانی کسب‌وکار و حکمرانی مالی را در جدول زیر ملاحظه می‌کنید

ویژگی	حکمرانی مالی	حکمرانی کسب‌وکار
سطح تحلیل	کل نظام مالی	درون شرکت
هدف	ثبات مالی + کارآیی جریان سرمایه	اداره بهتر شرکت
نهادهای اصلی	بانک مرکزی، وزارت اقتصاد، نهادهای ناظر	هیئت‌مدیره، مدیرعامل
ابزارها	قانون، مقررات، نظارت سیستمی	کنترل داخلی، سیاست‌های شرکت
ذی‌نفعان	عموم مردم، سپرده‌گذاران، دولت، بازارها	سهامداران، کارکنان

وجوه عمومی

مفهوم وجوه عمومی[۴] یکی از ستون‌های حکمرانی مالی است. بدون تعریف روشن، حفاظت مؤثر و قواعد دقیق درباره وجوه عمومی، هیچ حکمرانی مالی مدرنی شکل نمی‌گیرد. علت را باید در سه لایه دنبال کرد: ماهیت وجوه عمومی، خطرات، و نقش آن‌ها در ثبات مالی و اعتماد عمومی. به‌محض ورود وجوه عمومی به دنیای مالی، موضوع به «مسئله حکمرانی» تبدیل می‌شود؟

در گذشته‌های دورتر، وقتی می‌گفتیم وجوه عمومی، منظورمان درآمدهای مالیاتی، عواید نفت و گاز و منابع طبیعی، درآمدهای گمرکی، منابع صندوق‌های بازنشســـتگی، دارایی‌های دولت، بودجه دستگاه‌ها، و حتی بدهی‌هایی بود که دولت از محل عواید آینده وام می‌گرفت. ویژگی حیاتی وجوه عمومی آن بود و هســـت که این پول «مالِ دولت» نیست، امانت مردم است. بنابراین، باید نظام حکمرانی‌ای وجود داشته باشد که دولت را مراقبت، محدود و پاسخ‌گو نگاه دارد.

در ادبیـــات جدید حکمرانی مالی، چند دهه اســـت که دامنـــه «وجوه عمومی» به حوزه‌های بالا محدود نمی‌شود و گسترش یافته است. یعنی هر جایی که منافع عمومی[۵] وجود دارد، باید منطق وجوه عمومی اعمال شود، ولو این‌که پول، پول دولت نباشد. این نگاه دقیقاً همان چیزی است که در اروپا و آمریکا، و دیگر مناطق پشتِ مقررات‌گذاری بانک‌ها، بورس، بیمه‌ها و صندوق‌های بازنشستگی قرار دارد.

در گذشته وجوه عمومی تمام منابعی را شامل می‌شد که متعلق به مردم بود و دولت تنها امانت‌دار آن‌ها بود؛ شامل درآمدها، دارایی‌ها، بدهی‌ها و هرگونه وجوهی که برای منافع عمومی مدیریت می‌شود. این موضوع مهم بود و هست، زیرا کیفیت مدیریت وجوه عمومی، مهم‌ترین عامل در ثبات مالی، مهار تورم، کارآمدی سیاست‌گذاری و حفظ اعتماد عمومی است. اما وجوه عمومی فقط پول دولت نیست. در حکمرانی مالی مدرن، تعریف کلاسیک وجوه عمومی (مالیات + بودجه دولت) ناکافی است. زیرا بخش بزرگی از پولی که در اقتصاد جابه‌جا می‌شود متعلق به مردم است و نه دولت، اما ریسک آن عمومی است و نه خصوصی نمونه‌های زیر موضوع را شرح و بسط می‌دهند:

- **ســـپرده‌های بانکی:** پول مردم اســـت، اما اگر بانک ورشکست شود، جامعه باید خسارت را بدهد.
- **سهام عام[۶]:** شرکت خصوصی است، اما مردم عام در آن سرمایه‌گذاری می‌کنند و شکست آن‌ها آثار عمومی دارد.
- **بیمه‌نامه‌های عموم مردم:** پولی که مردم می‌دهند، ذخایر بیمه‌ای تشکیل می‌دهد، و ریسک شکست شرکت بیمه، عمومی است.
- **صندوق‌های بازنشستگی:** دارایی خصوصی افراد است، اما ورشکستگی آن بحران ملی ایجاد می‌کند.

بنابراین، به لحاظ حکمرانی مالی، وجوه عمومی هر پولی است که ریسک شکست آن از مرز شرکت فراتر می‌رود و به جامعه منتقل می‌شود. هر منبع مالی که منافع عمومی، اعتماد عمومی یا ریسک عمومی را درگیر می‌کند؛ اعم از بودجه دولت، سپرده‌های بانکی، سهام عام، منابع بیمه‌ای و صندوق‌های بازنشستگی؛ جزو وجوه عمومی است.

چرا همه وجوه عمومی تحت چتر «حاکمیت مالی» قرار می‌گیرند؟

پاسخ ساده این است که در همه این حوزه‌ها «اعتماد عمومی» درگیر است. بازار سرمایه بدون اعتماد از کار می‌افتد؛ بیمه زمانی فرو می‌ریزد که مردم به توان پرداخت و صداقت شـــرکت‌ها اطمینان نداشته باشند؛ و نظام سپرده‌پذیری هرگاه اعتماد را از دست بدهد، به‌سرعت با فرار سرمایه روبه‌رو می‌شود. به همین دلیل است که هیچ‌یک از این سازوکارها تنها با مقررات فنی اداره نمی‌شوند و بقای آنها به سطحی از اعتماد جمعی وابسته است که باید پیوسته مراقبت و بازتولید شود.

اعتماد عمومی بدون نظارت عمومی دوام نمی‌آورد. هرجا پول مردم در میان اســـت، جامعه انتظار دارد ســـازوکارهای شفاف، قابل‌پرسش و قابل‌پیگیری وجود داشته باشد. بنابرایـــن، نظارت عمومـــی نه یک تجمل اداری، بلکه شـــرط لازم برای حفظ اعتماد و جلوگیری از فروپاشی سازوکارهایی است که بر پایه اعتماد بنا شده‌اند.

در دنیای واقعیِ غیرمالی نیز همین منطق برقرار اســـت. تا زمانی که در خانه خود از جمعی کوچک پذیرایی می‌کنیم، حاکمیت دخالتی ندارد؛ اما به‌محض آن‌که بخواهیم رستورانی تأسیس کنیم و به عامه مردم خدمت دهیم، پای وزارت بهداشت و مجموعه‌ای از استانداردها، نظارت‌ها و مجوزها به میان می‌آید. دلیلش روشن است: منفعت عمومی درگیر می‌شود و کیفیت، سلامت و حقوق مصرف‌کننده نیازمند چارچوبی نظارتی است.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **دارایی‌های جدید از توکنیزه‌شدن دارایی‌ها تا پول دیجیتال بانک مرکزی، ماهیت وجوه عمومی را دگرگون کرده‌اند و ریسک‌های تازه‌ای مانند ریسک تمرکز داده، ریسک سایبری و سرعت سرایت بحران را در کانون حکمرانی مالی قرار داده‌اند. در چنین جهانی، حکمرانی مالی بدون فهم فناوری و بدون ساخت زیرساخت‌های دیجیتال مطمئن، دیگر ممکن نیست.**
- **حکمرانی مالی در جهان امروز دیگر صرفاً مجموعه‌ای از قوانین، نهادها و نظارت‌های پسینی نیست، بلکه به‌طور فزاینده‌ای به فناوری، داده و زیرساخت‌های دیجیتال وابسته شده است. ساختارهای مالیِ در حال ظهور از پرداخت‌های بلادرنگ گرفته تا دارایی‌های دیجیتال و اکوسیستم‌های پلتفرمی، سرعت، مقیاس و پیچیدگی نظام مالی را چنان افزایش داده‌اند که روش‌های سنتی تنظیم‌گری و نظارت پاسخ‌گوی آن نیست.**
- **اگر دولت دچار کسری ساختاری شود یا بدهی‌هایش غیرقابل‌کنترل شود؛ بانک‌ها گرفتار می‌شوند، صندوق‌ها ورشکسته می‌شوند، دولت به بانک مرکزی پناه می‌برد و تورم می‌آفریند، بازار ارز بی‌ثبات می‌شود، و اعتماد به بازار سرمایه سقوط می‌کند. عامه مردم در ایران امروز با این موضوعات کاملاً آشنا هستند.**
- **اعتماد عمومی بدون نظارت عمومی دوام نمی‌آورد. هرجا پول مردم در میان است، جامعه انتظار دارد سازوکارهای شفاف، قابل‌پرسش و قابل‌پیگیری وجود داشته باشد. بنابراین، نظارت عمومی نه یک تجمل اداری، بلکه شرط لازم برای حفظ اعتماد و جلوگیری از فروپاشی سازوکارهایی است که بر پایه اعتماد بنا شده‌اند.**

در بخش مالی نیز همین قاعده تکرار می‌شود. اگر چند نفر بخواهند شرکتی سهامی خاص تشـکیل دهند، حاکمیت دخالت مسـتقیم محدودی دارد. اما زمانی که تصمیم می‌گیریم شرکت را به سهامی عام تبدیل کنیم و سرمایه‌های خُرد مردم را جذب کنیم، موضوع کاملاً متفاوت می‌شود. از آن لحظه، منافع عمومی وارد ماجراست و حاکمیت مالی باید حضور فعال داشته باشد؛ نظارت برقرار کند، شفافیت ایجاد کند و اطمینان بدهد که حقوق سـرمایه‌گذاران حفظ می‌شود. به همین دلیل است که تنظیم‌گری (رگولاتوری) مداخله اضافی نیست، بلکه پاسخ طبیعی به موقعیتی است که منافع عمومی را در معرض خطر قرار می‌دهد؛ چرا که شکست هر نهاد مالی، هزینه عمومی ایجاد می‌کند

مثال‌ها فراوان است: ورشکسـتگی بانک به مداخله دولت منجر می‌شود، و ممکن است استفاده از پول مردم را ایجاب کند. ورشکستگی بیمه، دولت را ناچار می‌کند که خسارت‌ها را پوشش دهد. ورشکستگی صندوق بازنشستگی به بحران اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود. تقلب یا سـقوط در بازار سرمایه به بی‌اعتمادی عمومی و بحران سیستمی می‌انجامد. این ریسک‌های خصوصی دارای پیامدهای عمومی‌اند.

ابزارهـای تأمین مالی عمومی، عمـلاً از جنس وجوه عمومی‌اند. وقتی شرکتی سهامی عام می‌شود و پول عامه مردم را می‌گیرد، دیگر فقط «شرکت خصوصی» نیست؛ وارد «حوزه عمومی» می‌شود؛ حق تنظیم‌گری و حق نظارت عمومی فعال می‌شود. در واقع، انتشار سهام عام به معنای ورود به قلمرو عمومی است. به‌علاوه، باید به خاطر سپرد که بازارهای مالی زیرساخت‌های عمومی هستند، نه خصوصی. شبکه پرداخت،بورس،سپرده‌گذاری مرکزی،بیمه‌سپرده‌همه‌زیرساخت‌های عمومی هستند. هر پولی که در این زیرساخت‌ها حرکت می‌کند، رد پای عمومی دارد.

وجـوه عمومی در حکمرانی مالی را می‌توان در سـه لایه متمایز در نظر گرفت. لایه نخسـت، منابع مالی دولت است: مالیات، بودجه، درآمدهای نفت و سایر عواید حاکمیتی که در معنای کلاسیک، وجوه عمومی محسوب می‌شوند و مستقیماً به تأمین کالاها و خدمات عمومی پیوند دارند. لایه دوم، وجوهی است که از پول مردم شکل می‌گیرد اما به‌دلیل آثار سرایتی و ریسک سیستماتیک، ماهیتی شبه‌عمومی[7] پیدا می‌کند؛ مانند سپرده‌های بانکی، سهام شرکت‌های عام، صندوق‌های سرمایه‌گذاری و نظام بیمه. در این حوزه، هر اختلالی فقط به صاحبان سرمایه آسیب نمی‌زند، بلکه ثبات مالی و اعتماد عمومی را برهم می‌زند. لایه سوم، وجوه زیرساختی[8] است که بدون آن‌ها گردش اقتصاد ممکن نیست: ذخایر بانک مرکزی، نظام پرداخت و تسویه، دارایی‌ها و شاخص‌های بازار سرمایه و سایر سازوکارهای پایه‌ای که ستون فقرات عملیات مالی کشور را تشکیل می‌دهند. هر سه لایه در کنار هم نشان می‌دهند که چرا حکمرانی مالی نیازمند نظارت دقیق، شفافیت و پاسخ‌گویی مستمر است.

توجه شـود که حکمرانی مالی مدرن از اواخر قرن میلادی گذشته با لایه دوم وجوه عمومی گسترش می‌یابد. هر خطای کوچک دولت در مدیریت وجوه عمومی، به سرعت تبدیل می‌شود به تورم، کاهش ارزش پول، بدهی سنگین، بحران بانکی، فساد ساختاری، و از دست رفتن اعتماد عمومی. هیچ بازیگر دیگری در اقتصاد چنین اثری ندارد. از آنجا که دولت بزرگ‌ترین «سـرمایه‌گذار» و «خرج‌کننده» در اقتصاد است؛ و سهم دولت از تولید ناخالص داخلی، بودجه عمومی، پروژه‌های عمرانی، یارانه‌ها، حقوق کارکنان، و صندوق‌های بازنشسـتگی عظیم است؛ حکمرانی مالی بدون کنترل دولت عملاً معنایی ندارد. از این لایه‌های سه‌گانه، وجوه عمومی در تعریف سنتی هنوز اهمیت محوری دارد، چرا که بیشتر در معرض تضاد منافع و فساد سیستمی است.

دقیقاً همین‌جاست که حکمرانی مالی معنا پیدا می‌کند. بدون قواعد روشن، پروژه‌ها گزینشی توزیع می‌شـوند، رانت و تبعیض ایجاد می‌شود، هزینه‌های عمومی بی‌انضباط می‌شوند، و بودجه تبدیل به ابزار توزیع منابع سیاسی می‌شود. شاید هیچ عرصه‌ای به اندازه «بودجه عمومی» مستعد فساد نباشد. ملت ایران در این لحظات از تاریخ خود این موضوع را با پوست و گوشت خود احساس می‌کند. این پایداری مالی دولت است که پایداری کل نظام مالی را تعیین می‌کند.

اگر دولت دچار کسـری ساختاری شود یا بدهی‌هایش غیرقابل‌کنترل شود؛ بانک‌ها گرفتار می‌شوند، صندوق‌ها ورشکسته می‌شوند، دولت به بانک مرکزی پناه می‌برد و تورم می‌آفریند، بازار ارز بی‌ثبات می‌شود، و اعتماد به بازار سرمایه سقوط می‌کند. عامه مردم در ایران امروز با این موضوعات کاملاً آشنا هستند. تمام «ریسک سیستمی» از وجوه عمومی در مفهوم سنتی آن آغاز می‌شود. حکمرانی مالی بدون حکمرانی وجوه عمومی وجود ندارد.

> **باید به خاطر سپرد که بازارهای مالی زیرساخت‌های عمومی هستند، نه خصوصی. شبکه پرداخت، بورس، سپرده‌گذاری مرکزی، بیمه سپرده همه زیرساخت‌های عمومی هستند. هر پولی که در این زیرساخت‌ها حرکت می‌کند، ردپای عمومی دارد.**

تحول حکمرانی مالی در عصر فناوری‌های نو

حکمرانی مالـی در جهان امروز دیگر صرفاً مجموعـه‌ای از قوانین، نهادها و نظارت‌های پسینی نیست، بلکه به‌طور فزاینده‌ای به فناوری، داده و زیرسـاخت‌های دیجیتال وابسـته شده اسـت. ساختارهای مالـی در حال ظهور از پرداخت‌های بلادرنـگ گرفته تا دارایی‌های دیجیتال و اکوسیسـتم‌های پلتفرمی، سرعت، مقیاس و پیچیدگی نظام مالی را چنان افزایش داده‌اند که روش‌های سـنتی تنظیم‌گری و نظارت پاسـخ‌گوی آن نیست. در چنین محیطی، حکمرانی مالی باید توان درک داده‌های انبوه، مدیریت ریسک‌های دیجیتال و تنظیم سازوکارهای نوین را داشته باشد تا بتواند پاسخگوی تغییر رفتار بازار در کسری از ثانیه شود.

در ایـن چارچوب جدید، نقش بانک‌های مرکزی و نهادهای ناظر دگرگون شده و از نظارت پسینی به نظارت لحظه‌ای و پایش پیوسته حرکت می‌کند. نظارت بلادرنگ بر تراکنش‌ها، استفاده از الگوریتم‌های ریسک، داده‌کاوی، هوش مصنوعی و سامانه‌های هشدار زودهنگام، این امکان را فراهم کرده که خطای انسانی کاهش یابد و بحران‌ها پیش از گسترش شناسایی شوند. سامانه‌های گزارش‌دهی نیز از الگوی دوره‌ای به سـمت پایش مستمر حرکت می‌کنند و ماهیت مقررات‌گذاری از «ثبت و کنترل» به «کشـف و پیشگیری» تغییر می‌یابد. در چنین سـازوکاری، ثبات مالی دیگر فقط محصول قانون‌گذاری نیسـت؛ محصول کیفیت داده، توان پردازش و مهارت تنظیم‌گر در تفسـیر لحظه‌ای جریان ریسک است.

هم‌زمان، مرزهای سنتی میان بانک، بازار سرمایه و فناوری در حال فروریزی است و همین امر چالش‌های حکمرانی را چند برابر می‌کند. شرکت‌های فناوری به حوزه پرداخت، اعتبارسنجی و وام‌دهی وارد شده‌اند؛ کارگزاری‌ها و صندوق‌ها به سمت بانکداری دیجیتال حرکت می‌کنند؛ و بانک‌ها نقش‌های جدیدی مانند مدیریت داده و معماری اکوسیستم مالی را برعهده می‌گیرند. دارایی‌های جدید از توکنیزه‌شدن دارایی‌ها تا پول دیجیتال بانک مرکزی، ماهیت وجوه عمومی را دگرگون کرده‌اند و ریسک‌های تازه‌ای مانند ریسک تمرکز داده، ریسک سایبری و سرعت سرایت بحران را در کانون حکمرانی مالی قرار داده‌اند. در چنین جهانی، حکمرانی مالی بدون فهم فناوری و بدون ساخت زیرساخت‌های دیجیتال مطمئن، دیگر ممکن نیست.

پی‌نوشت‌ها

1. National Governance
2. Compliance
3. Resolution
4. Public Funds
5. Public Interest
6. Publicly Listed Shares
7. Quasi-Public Funds
8. Infrastructure Funds

حکومت رانتیر، با داشتن منابع مالی مستقل از ملت، یعنی به طور مثال، صاحب درآمدهای نفتی به جای مالیات، هم پیوند وثیق سه بخش حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی را خدشه‌دار کرده و هم خود را از هرگونه پاسخ‌گویی مبرا دانسته و می‌داند. حکومت حامی‌پیرو، نه‌تنها درصدد تقویت نهادمند گروه‌های اجتماعی مستقل نیست، بلکه خود، به مانع اصلی در تشکل‌یابی آن‌ها تبدیل شده است.

گزاره «دولت-ملت» چقدر در ایران اجرایی است؟

بررسی موانع ساختاری تحقق حکمرانی خوب در ایران امروز



حسین جمالی

دانش‌آموخته علوم سیاسی
عضو هیئت علمی (بازنشسته)
دانشگاه مازندران

چرا باید خواند:

چرا «حکمرانی خوب» در ایران، نه صرفاً یک هدف دور از دسترس، بلکه نتیجه ناسازگاری عمیق میان ساخت قدرت، دولت رانتیر و جامعه‌ای نحیف است؟ این مقاله توضیح می‌دهد چگونه دولت مداخله‌گر و ایدئولوژیک، پیوند حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی را مختل کرده و توسعه پایدار را به تمنایی محال بدل ساخته است.

مفهوم «حکمرانی خوب» (Good Governance)، بسان مفهومی نوپدید در ادبیات سیاسی و توسعه، در پیوند با «دولت‌ملت» و در بستر «دموکراسی و توسعه پایدار» و با جهت‌گیری اولویت «منافع ملی»، ظهور و بروز یافت. درک و دریافت نظریه‌پردازان این مفهوم، بر این پایه استوار بود که اگر مشارکت، رفاه، آزادی و حقوق «ملت» بخواهد به نحو مناسبی، مبنای سیاست‌گذاری توسعه و اداره جامعه قرار گیرد، مستلزم نوع خاصی از «حکمرانی»، در تناظر با این مفاهیم است. هنگامی که رقابت‌های حزبی و منافع‌گرایی سیاستمداران در کشورهای دموکراتیک و اولویت منافع دولت‌مردان در کشورهای در حال توسعه، اصالت و حقانیت «ملت» و رفاه آن را دچار خدشه کرد، زمینه مساعد برای ظهور ایده «حکمرانی خوب» فراهم شد. به دیگر سخن، این مفهوم، به تقدم و اولویت «ارزش‌های دموکراتیک» و «توسعه پایدار»، در چارچوب «دولت‌ملت» اشاره دارد که تحقق آن‌ها، در اثر فسادگرایی دولت‌مردان، رقابت‌گرایی صرف احزاب و توسعه‌گرایی بدون ملاحظات زیست‌محیطی، با اختلال جدی مواجه شد. شاید بتوان گفت، «بهبود زیست انسانی» که اساساً در کانون شکل‌گیری دولت‌ملت و دموکراسی در دوره مدرن قرار داشت، طی دهه‌های قرن بیستم، به انحای مختلف با اختلال و چالش مواجه شد که نیازمند خلق مفهومی نوین برای بازگشت به همان ارزش‌ها و نهادها بود. این مفهوم، به سادگی، متضمن شاخص‌هایی چون «مشارکت»، «قانون مداری»، «شفافیت»، «پاسخگویی»، «توجه به خرد جمعی»، «اثربخشی و کارایی» است که به پیوند مجدد سه نهاد حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی نیز معطوف است. چنین بیان شده که جامعه مدنی پایدار و دولت شهروند مدار، خود، زمینه ساز دستیابی به توسعه پایدار و حکمرانی خوب است. در واقع، حکمرانی خوب، الگویی برای توسعه پایدار انسانی با ساز و کار تعامل عملی سه بخش دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی است. این الگو، به دنبال نقش حداقل دولت و توانمندسازی نهادهای مدنی و بخش خصوصی است.

حال، سنجش امکان تحقق این ایده در ایران کنونی، به مثابه یکی از پرسش‌ها و دغدغه دموکراسی‌خواهان، محیط‌زیست‌گرایان و طرفداران حقوق بشر، بنیاد بررسی و تحلیل در این نوشتار قرار گرفته است. در اینجا، پرسش اصلی این است که حکمرانی خوب، در ایران کنونی، از منظر ساخت حکومت، با چه چالش‌هایی اصلی مواجه است؟ در پاسخ، این ایده، پرورانده خواهد شد که حکومت ایران بعدانقلاب، با لحاظ ویژگی‌هایی که تاکنون، بدان اطلاق شده است، شاید، اساساً نتواند هیچ نسبتی با «حکمرانی خوب» برقرار کند. همچنان که جامعه و ملت ایران نیز واجد خصلت‌هایی است که شاید، هیچ نسبتی با حکمرانی خوب نداشته باشد. این نوشتار، البته، بر بخش نخست این گزاره، متمرکز خواهد بود. به مثابه یک ایده کلی، می‌توان چنین بیان کرد که تجارب ما ایرانیان، در زمینه حکمرانی، از عصر مشروطه تاکنون، چنان دچار نابهنگامی است که ایده حکمرانی خوب را برای این کشور، به تمنای محال تبدیل کرده است. چالش‌های زیرساختی و چالش‌ها در حوزه حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی، چنان متداخل، درهم‌تنیده و بغرنج شده‌اند که شاید بتوان عنوان «بحران‌های فزاینده» را برای آن به کار برد. قطب‌های‌بندی‌های شدید جامعه ما، در هر یک از حوزه‌های پیش‌گفته، تصور بهبود وضعیت را دشوار می‌کند. با این وجود، تجربه بشر در تاریخ زندگی سیاسی، نشان می‌دهد که در بحبوحه ناامیدی مطلق، کورسوی امیدی به سوی رهایی، می‌تواند سرنوشت یک کشور را تغییر دهد. به دیگر سخن، اگر چه با قواعد و منطق عقلانی، نمی‌توان برای این بحران، چاره‌جویی کرد. اما شاید، یک رویداد یا لحظه غیرمترقبه بتواند راه‌گشایی کند. از این رو، حکمرانی خوب، در اینجا، تنها به عنوان یک ارزش متعالی و مقوله روشنفکرانه لحاظ می‌شود که آینده را با وضعیتی بهتر، در ذهن ما تقویت می‌کند.

حال، وضعیت ساخت و بافت حکومت در ایران کنونی را به بررسی و تحلیل می‌نشینیم. حکومت ایران، تاکنون، با ویژگی‌هایی چون «رانتیر»، «حامی-پیرو»، «ایدئولوژیک»، متضمن «دموکراسی صوری یا نمایشی»، «توزیع‌گر یا عدالت‌خواه»، «مداخله‌گر و تصدی‌گر»، خواهان «انقیاد و سرسپردگی»، تلفیق نامتجانس «سنتی، کاریزماتیک و عقلایی/قانونی» و «اقتدارگرا» توصیف شده است. حتی، تحلیل‌گرانی، پا فراتر گذاشته و عنوان «توتالیتر» را بدان اطلاق کرده‌اند. حکومت رانتیر، با داشتن منابع مالی مستقل از ملت، یعنی به طور مثال، صاحب درآمدهای نفتی به جای مالیات، هم پیوند وثیق سه بخش حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی را خدشه‌دار کرده و هم خود را از هرگونه پاسخ‌گویی مبرا دانسته و می‌داند. حکومت حامی‌پیرو، نه‌تنها درصدد تقویت نهادمند گروه‌های اجتماعی مستقل نیست، بلکه خود، به مانع اصلی در تشکل‌یابی آن‌ها تبدیل شده است. این حکومت، در پی تقویت آن گروه‌های حامی است که عمدتاً از طریق تأمین منابع مالی، آن‌ها را همواره به خود وابسته نگه می‌دارد. حکومت ایدئولوژیک، به جای تقدم و اولویت منافع و مصالح عالیه ملت، به ارزش‌های مشروعیت‌بخش خویش تکیه کرده و صرفاً درصدد تحقق آن‌هاست. در این راستا، تمامی منابع و ظرفیت‌های حکومت، بسیج خواهد شد تا چنین ارزش‌هایی، عملی شوند. در حکومت با ویژگی دموکراسی صوری یا نمایشی، نه تنها حقوق و آزادی‌های ملت، اصالت ندارد، بلکه در نقطه مقابل، توسل به دموکراسی، با نگاه ابزاری، تنها برای متقاعد کردن منتقدان و مخالفان در داخل و خارج است که ما خود، بر اساس آرای مردمی، به قدرت می‌رسیم و اِعمال قدرت می‌کنیم. توزیع و تصدی‌گری حکومت نیز اساساً با حکمرانی خوب، نسبتی ندارد؛ چرا که به جای تقویت گروه‌های اجتماعی در قالب جامعه مدنی و توانمندی بخش خصوصی، به تقویت اقتدار عالیه خود، نظر دارد. از منظر ترکیب و تلفیق بغرنج سه‌گانه‌های وبری، حکومت در ایران، با امتزاج سنت، کاریزما و عقلایی‌قانونی، راه را برای تقویت دلبخواهانه آن قسمت مورد نظر خود، کاملاً هموار می‌کند. از این رو، به جای اصالت دادن به بخش عقلایی‌قانونی، درصدد قوی‌تر کردن دو بخش دیگر مورد نظر خویش برمی‌آید. در چنین حکومت‌هایی به جای کارآمدی و کارآیی نهادی و اثربخشی نهادها، تنها حفظ اصل نظام، اصالت می‌یابد؛ یعنی به جای رضایتمندی و رفاه مردم، چگونگی مانایی و پایداری خود نظام مستقر، مهم‌ترین هدف سیاست‌گذاری‌ها تلقی می‌شود. البته، ناگفته پیداست که خود این وضعیت، به نوعی، برآمده از متن اجتماعی است که این نظام، در دورن آن تولد و پرورش یافته است. سنت‌گرایی نسبتاً شدید در بخش‌هایی قابل ملاحظه در جامعه ایران، به همراه عاطفی و احساسی بودن آن‌ها که برخی اوقات در ضدیت با نوگرایی و ارزش‌های مدرن نیز قرار می‌گیرد، وضعیت حکمرانی خوب در این سرزمین را آن گونه در بالا آمد، به آرزو و رؤیایی محال تبدیل کرده است. البته، سیاست‌ها و برنامه‌های خود حکومت در ایران، به تقویت چنین خصلت‌هایی در جامعه، دامن زده؛ همان طوری که جلوگیری از هر گونه تشکل‌یابی و انسجام گروه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، به جامعه‌ای پراکنده، از هم گسیخته، نامتشکل و غیرمنسجم انجامیده که جامعه مدنی را نیز در این کشور به تمنای محالی دیگر تبدیل کرده است. به نظر می‌رسد، برای تحقق حکمرانی خوب، ما ایرانیان، بیش از همه، به اندیشه‌ورزی با اصالت ارزش‌های مدرن نیازمندیم. به دیگر سخن، به جای انقلاب سیاسی و اجتماعی، به انقلاب فکری نیاز داریم. با این پیش‌فرض، می‌توان با تاملات عقلانی و بهره‌گیری از تجارب بشری، به شکل‌گیری قوانین و نهادهایی رسید که امکان نیل به حکمرانی خوب را میسر سازد.

تحریم‌ها و فرونشست طبقه متوسط ایران

تحریم‌ها طبقه متوسط ایران را تضعیف و ثبات اجتماعی را تهدید کرده‌اند



محمدرضا فرزانگان

استاد اقتصاد خاورمیانه، دانشگاه ماربورگ آلمان

نادر حبیبی

مدرس اقتصاد

مترجم: زهرا محمدی

رئیس گروه بازرگانی و توسعه صادرات

چرا باید خواند:

این مقاله اهمیت طبقه متوسط به عنوان ستون توسعه، نوآوری و ثبات اجتماعی را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد چگونه تحریم‌ها نه‌تنها اقتصاد بلکه بنیان‌های اجتماعی و هویتی جامعه را هدف قرار داده‌اند. اگر می‌خواهید درک کنید که کاهش اندازه طبقه متوسط چگونه می‌تواند پیامدهای بلندمدت بر رشد، اشتغال و انسجام اجتماعی ایران داشته باشد، مطالعه این مقاله ضروری است.

نتایج جدیدترین پژوهش‌های انجام شده که به طور خلاصه در این مطلب آورده می‌شود، نشان می‌دهد که تحریم‌های بین‌المللی اعمال‌شده بر ایران از سال ۲۰۱۲، اندازه طبقه متوسط را در کشور کاهش داده است. این یافته‌ها، پیامدهای عمیق اجتماعی فشارهای اقتصادی را برجسته می‌کند، به ویژه با توجه به نقش حیاتی این بخش از جامعه در نوآوری، رشد و ثبات ملی. این مطالعه بر نیاز جوامع متاثر از تحریم به سیاست‌هایی برای حفاظت از جمعیت غیرنظامی، تاکید می‌کند. تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران در ماه‌های آینده محتملاً شدیدتر خواهد شد. شکست مذاکرات اخیر در شورای امنیت سازمان ملل برای ادامه تعلیق تحریم‌ها در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۲۰۲۵، راه را برای بازگشت خودکار تحریم‌های پیش از ۲۰۱۵ سازمان ملل از طریق مکانیزم ماشه که توسط فرانسه، آلمان و بریتانیا فعال شد، هموار کرد (امیری، ۲۰۲۵). در حالی که ایران در حال بازیابی و بهبود از آثار منفی یک جنگ ۱۲ روزه زیانبار با اسرائیل در ژوئن است (مرادی‌لاکه و همکاران، ۲۰۲۵)، این تحولات پرخطر، سبب تعمیق بحران مالی جمهوری اسلامی و افزایش پیامدهای ناگوار اجتماعی-اقتصادی آن خواهد شد. تحریم‌ها تنها نخبگان حکومت را متاثر نمی‌سازد، بلکه مردم عادی (ساجدی و همکاران ۲۰۲۴) از جمله طبقه متوسط را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ طبقه‌ای که برای نوآوری، پیشرفت و ثبات اجتماعی- اقتصادی، ضروری است. در پژوهشی که اخیراً انجام شده، اثر تحریم‌ها بر اندازه طبقه متوسط ایران و کانال‌های تاثیرگذاری بر این طبقه، بررسی شده است (فرزانگان و حبیبی ۲۰۲۵).

چرایی و چگونگی طبقه متوسط در ایران

طبقه متوسط نقش حیاتی در توسعه اقتصادی و اجتماعی اقتصادهای نوظهور داشته و با پرورش هنجارهای کارآفرینی، نوآوری و توسعه‌ای، در دستیابی به رشد پایدار و ارتقای تکنولوژی هم‌افزایی می‌کند (برنجی و دافلو ۲۰۰۸، خاراس و گرتز ۲۰۱۰، چان و همکاران ۲۰۱۷، پلنینگر و همکاران ۲۰۲۲).

فراتر از نقش‌های اقتصادی، طبقه متوسط نسبتاً بزرگ، به مثابه یک حائل میان منافع متضاد قشر ثروتمند و فقیر عمل نموده و جامعه را از طریق کاهش خطر درگیری‌های اجتماعی و سیاسی، به سمت ثبات سوق می‌دهد (فنگ ۲۰۰۳). لذا درک پویایی‌های طبقه متوسط برای ارزیابی نتایج توسعه و ثبات اجتماعی ضروری است.

در این بررسی، بر سهم جمعیت طبقه متوسط ایران تمرکز شده است. افراد متعلق به طبقه متوسط، افرادی هستند که طبق تعریف، در خانواده‌هایی با درآمد روزانه سرانه بین ۱۱ تا ۱۱۰ دلار (بر اساس برابری قدرت خرید سال ۲۰۱۱) قرار دارند (خاراس، ۲۰۱۷). این بازه دربرگیرنده افرادی است که از سطح حداقل امرار معاش فراتر رفته‌اند، دارای درآمد احتیاطی برای آموزش، تفریح یا کالاهای مصرفی هستند، و متاثر از شوک‌های اقتصادی کوچک، در معرض فقر قرار نمی‌گیرند. این تعریف مبتنی بر رویکرد آستانه مطلق فقر است که امکان مقایسه‌های جهانی سازگار را در طول زمان فراهم می‌کند.

طبقه متوسط نقش اساسی در توسعه اقتصادی و سیاسی ایران داشته است؛ این طبقه از تجار سنتی بازار و روحانیان میان رتبه به گروهی مدرن، شهری و تحصیل کرده تبدیل شده که تحت تأثیر نوسازی پهلوی و ثروت نفتی دهه ۱۹۷۰ شکل گرفته است (ظهیری‌نژاد ۲۰۱۴؛ فرزانگان و همکاران ۲۰۲۱). این گروه در فرآیند صنعتی‌سازی پیش از ۱۹۷۹، در بسیج نیروهای مردمی برای انقلاب اسلامی و بعدها در حمایت از جنبش‌های اصلاح‌طلبانه‌ای مانند ریاست‌جمهوری محمد خاتمی، جنبش سبز ۲۰۰۹ و اعتراضات زن، زندگی، آزادی ۲۰۲۲ نقش حیاتی و تعیین‌کننده داشته است (علاءالدینی و اشرف‌زاده ۲۰۱۶، فرزنگان و فیشر ۲۰۲۵). فراتر از سیاست، طبقه متوسط، کارآفرینی و نوآوری را در ایران تقویت کرده است (شریف ۲۰۱۵؛ بزرگمهر ۲۰۱۸).

از اوایل دهه ۱۹۹۰، این طبقه پیوسته توسعه یافت و با پایان جنگ ایران و عراق و پس از آن، در دهه ۲۰۱۰، سهم قابل توجهی از جمعیت را به خود اختصاص داد. رشد طبقه متوسط با آغاز تحریم‌های بین‌المللی در سال ۲۰۱۲ مختل شد. اگرچه تعلیق بخشی از این تحریم‌ها در سال ۲۰۱۶ و با امضای برجام، اندکی از شدت فشار کاست (فرزانگان و باتمنقلیچ ۲۰۲۳)، اما با خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و اعمال فشار حداکثری از طریق تحریم‌ها، رکود اقتصادی تسریع و رشد طبقه متوسط محدود شد.

عوامل داخلی دیگری مانند کیفیت حکمرانی و سیاست‌های اقتصادی نیز ممکن است بر این تحولات تأثیر گذاشته باشند. برای مجزا کردن اثر تحریم‌ها بر طبقه متوسط، پژوهش ما از روش تجربه متقابل[1] استفاده می‌کند. هدف، ارزیابی این مسئله است که طبقه متوسط ایران در صورت عدم اعمال تحریم‌های سال ۲۰۱۲ (۱۳۹۱) چگونه می‌توانست تکامل یابد؟ این کار با این واقعیت پیچیده می‌شود که برخی از همان شرایط اجتماعی-اقتصادی و سیاسی که باعث تحریم‌ها شدند، ممکن است خودشان تغییرات متعاقبی را در طبقه متوسط را شکل داده باشند. بنابراین، چالش اصلی، ساختن یک نمونه است که به دقت مسیر ایران را بدون تحریم‌ها بازتاب داده و امکان مقایسه علت و معلولی معناداری را فراهم آورد.

روش‌شناسی و داده

به همین منظور از روش کنترل ساختگی (SCM^2) برای تخمین میزان تأثیر تحریم‌ها بر طبقه

شکل ۱) اندازه طبقه متوسط به عنوان درصدی از کل جمعیت (فرزانگان و حبیبی، ۲۰۲۵)

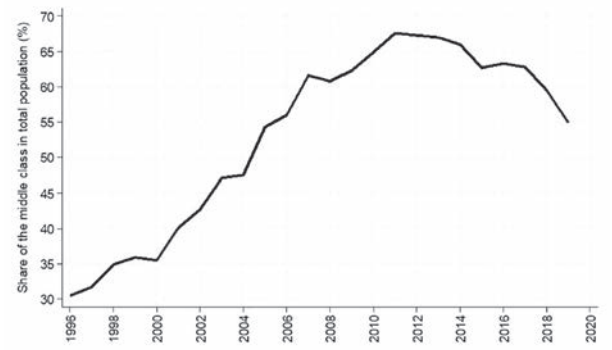

فراتر از نقش‌های اقتصادی، طبقه متوسط نسبتاً بزرگ، به مثابه یک حائل میان منافع متضاد قشر ثروتمند و فقیر عمل نموده و جامعه را از طریق کاهش خطر درگیری‌های اجتماعی و سیاسی، به سمت ثبات سوق می‌دهد. لذا درک پویایی‌های طبقه متوسط برای ارزیابی نتایج توسعه و ثبات اجتماعی ضروری است.

متوسط ایران استفاده شد. SCM با اختصاص وزن به گروهی از کشورها (از منطقه منا، اوپک و اعضای منتخب سازمان همکاری اسلامی) که با تحریم یا درگیری‌های عمده‌ای مواجه نبوده‌اند، یک «ایران مصنوعی» می‌سازد. این ایران مصنوعی به دقت مسیر طبقه متوسط را قبل از تحریم‌ها (۱۹۹۶-۲۰۱۱) تصویر می‌کند.

سال ۲۰۱۲، تحریم‌های بی‌سابقه‌ای از جمله تحریم صادرات نفت و محدودیت‌های مالی اعمال شد. تفاوت بین ایران واقعی و ایران مصنوعی پس از سال ۲۰۱۲، نشان دهنده اثر تحریم‌ها است. نکته مهم این است که تخمین‌های این مدل علاوه بر شوک اقتصادی مستقیم ناشی از تحریم‌ها، اثرات غیرمستقیم ناشی از واکنش‌های دولت به آنها را نیز در بر می‌گیرد.

متغیر مورد نظر ما اندازه طبقه متوسط است که به‌صورت سهم جمعیت ایران با درآمد سرانه روزانه بین ۱۱ تا ۱۱۰ دلار (بر حسب شاخص برابری قدرت خرید سال ۲۰۱۱) سنجیده می‌شود. این تعریف مطلق (خاراس، ۲۰۱۷) تضمین می‌کند که افراد تنها در صورتی متعلق به طبقه متوسط محسوب می‌شوند که از سطح حداقل معیشت فراتر بوده، اما عضو طبقه ثروتمند نباشند.

به منظور ایجاد مقایسه تجربه متقابل، مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌کننده‌ها وارد شده که مطالعات پیشین آن‌ها را به‌عنوان محرک‌های کلیدی رشد طبقه متوسط شناسایی کرده و برای آنها داده‌های پیوسته مربوط به کشورهای انتخاب شده (کشورهایی با بیشترین شباهت اقتصادی و نهادی که از میان آن‌ها، مجموعه مقایسه‌شونده‌ها انتخاب خواهد شد) در دسترس است. این پیش‌بینی‌کننده‌ها عبارت است از:

- **توسعه اقتصادی:** لگاریتم تولید ناخالص داخلی واقعی سرانه (Penn World Table 10.01).
- **جمعیت و سلامت:** شهرنشینی، نسبت وابستگی سنی[3] و امید به زندگی (World Development Indicators, WDI)
- **آموزش:** ثبت‌نام در مقطع متوسطه (WDI)
- **وابستگی به منابع:** درآمدهای حاصل از منابع طبیعی به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی (WDI)
- **مصرف و نقش دولت:** سهم مصرف خانوار از تولید ناخالص داخلی و سهم هزینه‌های دولت از تولید ناخالص داخلی (Penn World Table 10.01).
- **درجه باز بودن تجاری:** سهم تجارت کالاها (WDI).
- **حکمرانی:** آزادی بیان و پاسخگویی و کنترل فساد (WDI).

به علاوه، مقادیر منتخب وقفه افتاده از اندازه طبقه متوسط (۲۰۱۰-۱۹۹۶)، برای تحکیم برازش کنترل ساختگی وارد می‌شود.

نتایج

داده‌ها شامل ۱۸ کشور از مناطق خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA)، اوپک و سازمان همکاری اسلامی (OIC)، پس از حذف کشورهایی است که داده‌های ناقص یا تحت تاثیر جنگ یا تحریم داشتند. در واقع ایران ساخته‌شده مصنوعی، عمدتاً با استفاده از داده‌های مربوط به تونس (۴۱,۲ درصد)، قطر (۲۱,۷ درصد)، مالزی (۱۷,۸ درصد)، آذربایجان (۱۲,۴ درصد) و اندونزی (۶,۹ درصد)

شکل ۲) اندازه طبقه متوسط: ایران واقعی در مقابل ایران مصنوعی (فرزانگان و حبیبی، ۲۰۲۵)



ایجاد شده است. شکل ۲، اندازه طبقه متوسط در ایران واقعی و ایران مصنوعی را در سال‌های بین ۱۹۹۶ و ۲۰۱۹ مقایسه می‌کند. تا سال ۲۰۱۲، هردو خط‌سیر، تقریباً هم‌تراز با هم هستند، اما بعد از اعمال تحریم‌ها یک واگرایی شدید مشاهده می‌شود: در حالی که طبقه متوسط ایران مصنوعی به رشد خود ادامه می‌دهد، ایران واقعی سقوط می‌کند.

برآورد می‌شود که در اثر تحریم‌ها، در بازه زمانی ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۹، به‌طور متوسط سالانه ۱۷ درصد، اندازه طبقه متوسط در ایران کاهش یافته، به‌طوری که زیان انباشته تا سال ۲۰۱۹ به ۲۸ واحد درصد رسیده است. این نتایج نشان می‌دهد که تحریم‌ها، خانواده‌های پایین‌تر از طبقه متوسط را به سمت فقر سوق داده و حرکت نزولی طبقات بالاتر از متوسط را تسریع نموده است. شواهدی در این مورد برای ایران توسط صالحی اصفهانی (۲۰۲۳) ارائه شده است. بخشی از کاهش اندازه طبقه متوسط ممکن است به افزایش مهاجرت نیروی کار ماهر نیز مربوط شود. شواهدی درباره تاثیر علت و معلولی تحریم‌ها بر مهاجرت در نمونه‌ای جهانی توسط گاتمن و همکاران (۲۰۲۴) ارائه شده است. برای ایران، زارعی و همکاران (۲۰۲۴) شواهد تایید‌کننده‌ای از افزایش تمایل به مهاجرت در میان کارگران را به‌دلیل تحریم‌ها گزارش کرده‌اند.

برای بررسی درستی نتایج، از تحلیل‌های پلاسیبوی مکانی و زمانی[4] استفاده شد (آبادئی و همکاران، ۲۰۱۰، ۲۰۱۵). آزمون‌های پلاسیبو که برای کشورهای دیگر به کار رفت، هیچ انحراف قابل مقایسه‌ای را نشان ندادند. پلاسیبوی زمانی برای ایران نیز در دوره پیش از ۲۰۱۲ نیز هیچ اثر ساختگی را نشان نداد. تحلیل حذف داده[5]، تایید می‌کند که نتایج به دست آمده ناشی از تأثیر یک کشور منفرد از مجموعه کشورهای تشکیل‌دهنده ایران مصنوعی نیست. علاوه بر این، برآوردهای تفاضل در تفاضل ساختگی[6] (آرخانگلسکی و همکاران، ۲۰۲۱) میانگین کاهش سالانه‌ای حدود ۱۰ تا ۱۲ واحد درصد را نشان می‌دهند که عموماً با نتایج حاصل از روش کنترل ساختگی سازگار است. تعریف‌های محدودتر طبقه متوسط (۱۰ الی ۴۰ دلار در روز بر حسب شاخص برابری قدرت خرید) نیز یافته‌های مشابهی به دست می‌دهند. نگرانی‌های احتمالی در مورد اثرات سرریز بازارهای نفت نیز نامحتمل به نظر می‌رسد، زیرا در کنترل ساختگی تحلیل اصلی، اقتصادهای متنوعی وجود دارند و شواهد حاکی از این است که افزایش مداوم و پایداری در قیمت جهانی نفت به دلیل کاهش عرضه نفت ایران رخ نداده است (فرزانگان و رئیسیان، ۲۰۱۴). در نهایت، شواهد نظرسنجی از پژوهش ارزش‌های جهانی[7] نتایج کمی ما را تایید می‌کند. در سال ۲۰۰۵، پیش از تحریم‌ها، ۷۸,۷ درصد ایرانیان خود را متعلق به طبقه متوسط جامعه می‌دانستند، در حالی که در سال ۲۰۲۰ و پس از سال‌ها تحریم، این رقم به ۶۳,۷ درصد کاهش یافت. این تنزل ذهنی در هویت طبقه متوسط، منعکس‌کننده کاهش عینی است که در تحلیل کنترل ساختگی آشکار شد.

بررسی کانال‌های کلیدی، هر چند به صورت تقریبی، اما نشان‌دهنده تغییرات قابل‌توجهی در مولفه‌های تعیین‌کننده اصلی رفاه طبقه متوسط در بازه زمانی ۱۹-۲۰۱۲ است. در این دوره، به طور میانگین، درآمد سرانه واقعی تقریباً ۳۰۰۰ دلار، واردات سرانه کالا حدود ۲۴ درصد، سرمایه‌گذاری سرانه تقریباً ۳۷ درصد، ارزش افزوده سرانه بخش صنعت حدود ۳۰ درصد و صادرات سرانه نزدیک به ۸,۵ درصد کاهش یافت. در مورد بازار کار نیز به طور متوسط، خود اشتغالی حدود ۳,۴ واحد درصد و اشتغال آسیب‌پذیر نیز حدود ۲,۷ واحد درصد افزایش یافت.

جمع‌بندی

تحریم‌های بین‌المللی از سال ۲۰۱۲ (۱۳۹۱ شمسی) به‌طور چشمگیری اندازه طبقه متوسط ایران را هم به طور مستقیم و هم از طریق اثرات نامطلوب بر درآمد، تجارت، سرمایه‌گذاری و اشتغال، کاهش داده است. این فرسایش، نشان دهنده اثرات ترکیبی فشارهای خارجی و پاسخ‌های سیاست‌گذاری داخلی است که منجر به تضعیف گروهی از اجتماع شده که نقشی حیاتی در حفظ ثبات، انسجام و پاسخگویی دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Counterfactual Methodology
2. Synthetic Control Method
3. Age Dependency Ratio: نسبت افراد زیر ۱۵ سال یا بالاتر از ۶۴ سال به افراد در سن کار یا افراد بین ۱۵ تا ۶۴ سال
4. In-space and In-time Placebo Analyses
5. Leave-one-out Analysis
6. Synthetic Difference-in-Differences
7. World Values Surveys

ما زنده‌ایم به رنج

جامعه ایرانی و بحران پیوندهای جمعی

چکیده

چرا رنج همیشـه به همبستگی و رهایی منجر نمی‌شود و چگونه فرسـایش نهادهای اجتماعی، پروژه «انسان مطلوب» و هویت‌های تمامیت‌خواه، درد را به دور باطل بدل کرده‌اند؟ این مقاله برای فهم نسبت رنج، اخلاق، عشق و امکان کنش جمعی در جامعه امروز ایران است.



خالد توکلی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:

آتش‌سوزی‌ها، زلزله‌ها، فقر و سوگ‌های جمعی، بارها جامعه ما را در برابر این پرسش قرار داده‌اند که آیا رنج می‌تواند ما را به هم نزدیک‌تر کند یا نه. این یادداشت در پی آن است که نشان دهد پاسخ این پرسش، نه در خود رنج، بلکه در نحوه مواجهه اجتماعی و نهادی با آن نهفته است.

سخن از رنج جمعی و نحوه مواجهه با آن یکی از دغدغه‌های اصلی انسان در طول تاریخ بوده است. این پدیده –چه در شکل وجودی و چه در شـکل جمعی آن - چندان منفـور و مطرود نبوده و در برخی از موارد به‌مثابه راهی به‌سوی رهایی دیده شده است. با مدرن شدن جهان و رواج اصل لذت، یکی از انتظارات این بود که میزان رنج وجودی و اجتماعی کاهش چشم‌گیری داشته باشد و زمینه‌ای فراهم شود که انسان‌ها بتوانند از محرک‌هایی که درد و رنج ایجاد می‌کنند، بپرهیزند و در مقابل به جست‌وجوی محرک‌هایی بپردازند که موجد احسـاس لذت هستند. نکته اساسی در اینجا این است که گاهی رنج، از طریق شکل‌دهی به پیوندهای جمعی لذت‌بخش می‌شود و این باور وجود دارد که نابرده رنج، گنج، میسر نخواهد شد

اکنون، پرسش این است که چگونه می‌توان از رنج به گنج رسید؟ چگونه می‌توان رنج را به قدرت و معنا تبدیل کرد؟ آیا همواره رنج‌ها، گنج‌ها و پیوندهای جمعی را با خود می‌آورند یا در مواردی، بدبختی و نابسـامانی نیز از نتایج آن خواهد بود. وضعیت ما چگونه است؟ در مقابل رنج‌های متعددی که با آن روبه‌رو شـده‌ایم: آتش‌سوزی، زلزله، فقر و ... آیا مکانیسمی برای سازماندهی و بهره‌مندی از مزایای پیوندهای جمعی فعال شده است؟

«اریک فروم» در تحقیقات خود تلاش می‌کند تفسـیر و تصویری از رنج انسان امروزی ارائه کند. به باور وی، انسان، تاکنون، برای رهایی از رنج به روش‌هایی روی آورده اسـت که رنج او را تسـکین نداده است. تلاش برای تبدیل شدن به انسان مطلوب و جمع‌گرایی از جمله راهکارهایی هستند که انسان در دنیای مدرن به آنها متوسل شده است تا بتواند درمانی برای درد و رنج خود بیابد.

از نظر فـروم، هیچ‌کدام از این تلاش‌ها نمی‌تواند راه مناسـبی برای درمان رنج انسـان باشـد. در هر دو حالت، انسـان دچار ازخودبیگانگی می‌شود: چه آنگاه که خود را فراموش می‌کند و برای تبدیل شدن به انسانی که مطلوب عاشق است، اقدام می‌کند و چه زمانی که در هویت‌های جمعی ادغام می‌شـود و خود را نادیده می‌گیرد. آنچه رنج انسان را کاهش می‌دهد، توانایی او در هنر عشق‌ورزیدن است.

تأکید فروم بر عشق به‌مثابه هنری که می‌تواند رنج را تسکین دهد از آن جهت دارای اهمیت است که صرفاً به ساختارها و نهادهای تولید رنج نمی‌پردازد بلکه فراتر از آن به تجربه رنج به‌عنوان یک پدیده فردی و درونی توجه دارد. فردی که احسـاس می‌کند به ابزاری در دست ساختارها و نهادهای اجتماعی تبدیل شده است و این امر او را آزار می‌دهد، رنج اجتماعی عمیقی دارد که تنها توسل به عشق و هنر عشق‌ورزیدن می‌تواند او را از این رنج برهاند.

در کتاب «مسـئله رنج» (جستارهایی درباره فقدان، فاجعه و مرگ) نوشـته امین بزرگیان، نویسـنده میان رنج وجودی و رنج اجتماعی تمایز قائل می‌شود و نشان می‌دهد این دو ساحت از هم جدا هستند. بدین معنی که تنها راهکار برای مواجهه با رنج وجودی، پذیرش آن است اما این امر در مورد رنج اجتماعی-علیرغم تلاش نهادهای قدرتمند و سلطه‌گر - صدق نمی‌کند و نباید همان راه‌حلی که برای رنج‌های وجودی وجود دارند، برگزیده شود. بزرگیان معتقد است که «رنج‌های اجتماعی راه‌حل‌های اجتماعی خود را دارند، و ایده بنیادین باید این باشد که منابع تولید رنج اجتماعی یعنی برخی از مناسبات عینی و مادی حیات از میان برداشته شوند تا خود رنج نیز کاهش یابد یا از میان برود». وی، همانند کامو بر «شـرافت» تأکیـد می‌کند و باور دارد کـه تلاش برای کاهش رنج اجتماعی

نکته‌هایی که باید بدانید

- **هویت‌ها و جمع‌های متعددی شکل گرفته و اغلب از سوی نهادهای قدرت‌مند مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرند. این هویت‌ها، با فردیت سر ناسازگاری دارند و مانع از رشد و شکوفایی استعدادهای فردی می‌شوند و همرنگی با گروه را ترویج و اشاعه می‌دهند.**
- **پیتر برگر بر این باور است دین «سایبانی مقدس» را ایجاد می‌کند که امکان پیوند اجتماعی و نظمی فراگیر را برقرار می‌سازد. در جامعه‌ای که دین یا نهادهای اجتماعی مشابه آن که در پرورش سرمایه اجتماعی سهیم هستند، تضعیف شوند، شکل‌گیری پیوند جمعی و مشارکت عام دشوار خواهد بود.**
- **وضعیت کنونی جامعه از عدم فراگیری سایبان مقدس حکایت دارد. نهادهای مدنی و سرمایه اجتماعی به طور عام چنان فرسوده شده‌اند که توانایی تقویت روح همکاری و سازمان‌دهی مشارکت جمعی را از دست داده‌اند.**
- **تنها راهکار برای مواجهه با رنج وجودی، پذیرش آن است اما این امر در مورد رنج اجتماعی- علیرغم تلاش نهادهای قدرتمند و سلطه‌گر - صدق نمی‌کند و نباید همان راه‌حلی که برای رنج‌های وجودی وجود دارند، برگزیده شود.**

اریک فروم در تحقیقات خود تلاش می‌کند تفسیر و تصویری از رنج انسان امروزی ارائه کند. به باور وی، انسان، تاکنون، برای رهایی از رنج به روش‌هایی روی آورده است که رنج او را تسکین نداده است. تلاش برای تبدیل شدن به انسان مطلوب و جمع‌گرایی از جمله راهکارهایی هستند که انسان در دنیای مدرن به آنها متوسل شده است تا بتواند درمانی برای درد و رنج خود بیابد.

و وجودی، یک تلاش جمعی اســت و نوعــی مواجهه اخلاقی با «دیگری» یا مسئولیت‌پذیری نسبت به دیگری است.

شاملو در فضای یأس‌آلود پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با دیدن انسان‌های رنجور و ناامید، در شعر «رنج»، درد و رنج را می‌ستاید، آن را سبب زنده و روشن ماندن چراغ تن می‌داند و امیدواری به آینده و اعتمادبه‌نفس برای انجام کنش جمعی و دگرگونی اجتماعــی را به جامعه تزریق می‌کند، یارانش را فرامی‌خواند تا دردهایشــان را در زخم قلب وی بتکانند و بدین‌وسیله چراغ تنش را روشن نگاه دارند و صدای اعتراض و عصیان علیه ستم و بیداد را فریاد بزند:

یاران من بیایید/ با دردهایتان / و بار دردتان را / در زخمِ قلب من بتکانید / من زنده‌ام به رنج / می‌سوزدم چراغ تن از درد / یاران من بیایید / با دردهایتان / و زهر دردتان را / در زخم قلب من بچکانید

شاملو در این شــعر ظاهراً از رنج وجودی سخن به‌میان آورده است اما در واقع، صدای مقاومت و اعتراض کسانی است که وضع موجود را نمی‌پسندند و در پی خلق حماسه‌ای است که جامعه را به حرکت درآورد تا ریشــه رنج و دردها را برکند. وی از آن جهت خواهان درد یارانش است که آن را زمینه و مقدمه‌ای برای سرودن شعر قوی و بیان نیرومند می‌داند. از نظر شاملو، شعری که مبنا و اساس آن درد نباشد چیزی بیش از هیاهوی بسیار برای هیچ نیست و ارزشی ندارد چرا که انسان سنگین و استوار با درد آغاز و ساخته و پرداخته می‌شود:

کوه با نخستین سنگ آغاز می‌شود و انسان با نخستین درد.

شاملو اما به تمامی دردها روی خوش نشان نمی‌دهد. دردهای یاران با رنجی که از آن دیگران اســت، متفاوت هستند تا آنجا که خسته بودن از رنجی را که از آن او نیست، خود رنج دیگری می‌داند

از رنجی خسته‌ام که از آن من نیست
بر خاکی نشسته‌ام که از آن من نیست
با نامی زیسته‌ام که از آن من نیست
از دردی گریسته‌ام که از آن من نیست
از لذتی جان‌گرفته‌ام که از آن من نیست
به مرگی جان می‌سپارم که از آن من نیست.

چه زمانی رنج‌های اجتماعی و حتی وجودی به پیوندهای جمعی و همبستگی منجر می‌شــوند؟ این پرسش بر این پیشفرض استوار است که امکان تبدیل رنج به پیوند جمعی وجود دارد و عکس آن نیز البته محتمل است، بدین معنا که جامعه در دور باطل رنج‌ها گرفتار آید.

۱

شاید اولین نکته قابل توجه در پاسخ به پرسش فوق این باشد که بایستی آن رنج را از آن خود بدانی. در حقیقت، رنج‌ها آنگاه به پیوندهای جمعی و عمل و اقدام مشــترک می‌انجامند که از آن تو باشند. شاملو، رنج یاران را روشنی‌بخش به چراغ زندگی می‌داند اما از رنجی که از آن او نیست، ملول و خســته می‌شود. رنج‌های وارداتی، تحمیلی و ناهمخوان با فرهنگ و ارزش‌های جامعه، نه تنها در میان مردم پذیرفته نمی‌شوند و قابلیت تبدیل به پیوند جمعی را ندارند، بلکه تبدیل به رنج دیگری می‌شوند که مردم نسبت به آنها حساس و نگران خواهند شد.

همدلی با رنج‌های افراد مظلوم و ستمدیده و کسانی که در بلایای طبیعی آسیب می‌بینند و رنج آنها را رنج خود دانستن، در گذشته، موجب شده است که پیوندهای جمعی متعددی شکل بگیرد. برای مثال، مظلومیت ژینا و رنج خانواده‌اش، حرکتی را به‌وجود آورد که بی‌نظیر بود. مردم، همدلی عمیقی با رنج پدر و مادر و خانواده ژینا از خود به نمایش گذاشتند، چرا که آن رنج را از آن خود می‌دانستند. در زلزله کرمانشاه نیز نمونه‌ای عالی از پیوند جمعی دیده شد که همه به یاری زلزله‌زدگان شتافتند.

۲

پیتر برگر بر این باور است دین «سایبانی مقدس» را ایجاد می‌کند که امکان پیوند اجتماعی و نظمی فراگیر را برقرار می‌ســازد. در جامعه‌ای که دین یا نهادهای اجتماعی مشابه آن که در پرورش سرمایه اجتماعی سهیم هستند، تضعیف شوند، شــکل‌گیری پیوند جمعی و مشارکت عام دشوار خواهد بود.

وضعیت کنونی جامعه از عدم فراگیری ســایبان مقدس حکایت دارد. نهادهای مدنی و ســرمایه اجتماعی به طور عام چنان فرسوده شــده‌اند که توانایی تقویت روح همکاری و ســازمان‌دهی مشارکت جمعی را از دست داده‌اند. نهادهای دینی و متولیان آن بیش از آن‌که در اندیشه برپایی سایبانی باشند که دربرگیرنده تمامی آحاد جامعه باشد، در خدمت توجیه و تبیین منافع و باورهای عده‌ای خاص و محدود قرار گرفته اســت و صرفاً آنها از سایه و مزایای آن سایبان بهره‌مند می‌شوند. وقتی رنجی گریبان فرد یا گروهی از جامعه را می‌گیرد، دیگر ســایبانی نیست که جمعیت ایجاد کند و پناهگاه و مأمن باشد.

۳

در سال‌های گذشته همواره بر تربیت و ساخت! انسان مطلوب تأکید شده اســت و نهادهای مختلف برای دستیابی به این هدف تشکیل شده و بودجه کلانی دریافت کرده‌اند. علیرغم تأکید و صرف هزینه‌های فراوان، نتیجه پژوهش‌های اجتماعی، نشان می‌دهد، این پروژه شکست سنگینی خورده اســت و ریــاکاری، تملق و تزویر بیــش از رعایت اخلاق، مشارکت در پیوندهای جمعی و مسئولیت‌پذیری امکان دستیابی به مزایای اجتماعی را ممکن و میســر می‌سازد. در واقع، تلاش برای تربیت انسان مطلوب نه تنها از رنج‌های جامعه نمی‌کاهد بلکه آن را بیشتر نیز می‌کند.

نکته دیگر آن اســت که هویت‌ها و جمع‌های متعددی شکل گرفته و اغلب از سوی نهادهای قدرت‌مند مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرند. این هویت‌ها، با فردیت سر ناسازگاری دارند و مانع از رشد و شکوفایی استعدادهای فردی می‌شوند و همرنگی با گروه را ترویج و اشــاعه می‌دهند. این هویت‌ها که عمدتاً تمامیت‌طلب و مرگبار هســتند، هویت‌های دیگر را که دارای تمایز هســتند، برنمی‌تابند و رنج‌های فراوانی را بر جامعه و افراد تحمیل می‌کنند. هویت‌های غیر فراگیر که بر اساس پیوندهای قوی شکل گرفته‌اند، معمــولاً هویت‌های مخالف خود را فعال می‌ســازند و در نهایت، تقابل‌های هویتی رواج می‌یابــد و در این میان، فرد، فدا و قربانی می‌شــود و در مقابل رنج‌های وجودی و اجتماعی، بی‌دفاع خواهد ماند.

در سال‌های گذشته همواره بر تربیت و ساخت! انسان مطلوب تأکید شده است و نهادهای مختلف برای دستیابی به این هدف تشکیل شده و بودجه کلانی دریافت کرده‌اند. علیرغم تأکید و صرف هزینه‌های فراوان، نتیجه پژوهش‌های اجتماعی نشان می‌دهد، این پروژه شکست سنگینی خورده است و ریاکاری، تملق و تزویر بیش از رعایت اخلاق، مشارکت در پیوندهای جمعی و مسئولیت‌پذیری امکان دستیابی به مزایای اجتماعی را ممکن و میسر می‌سازد

استراتژی صادرات به‌جای خودکفایی انزواطلبانه

درس‌هایی از توسعه؛ بررسی الگوی ایران و تجربه چین

چکیده
با توجه به مشکلات مزمن بهره‌وری، رانت و توسعه ناموزون در اقتصاد ایران، بررسی تجربه چهار دهه توسعه چین فرصتی است برای استخراج راهکارهای نهادی و سیاستی که می‌تواند مسیر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی کشور را هموار کند و مانع از تکرار شکست‌های گذشته شود.



کمال اطهاری
پژوهشگر اقتصاد توسعه

چرا باید خواند:
این مقاله نشان می‌دهد که چگونه کشورهای در حال توسعه، به ویژه ایران، می‌توانند با استفاده از اصول نهادی، مدیریت هوشمند و راهبرد صادرات‌محور، از محدودیت‌های ساختاری و نهادی عبور کرده و رشد اقتصادی پایدار و کم‌هزینه ایجاد کنند. مطالعه تجربه چین، بدون ساده‌انگاری‌های ایدئولوژیک، درس‌های عملی و کاربردی برای طراحی سیاست‌های اقتصادی و توسعه‌ای در ایران ارائه می‌دهد.

مسیر توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم، به ویژه ایران، همواره با چالش‌های ساختاری و نهادی پیچیده‌ای روبه‌رو بوده اســت. ایران طی دهه‌های گذشــته تلاش کرده است از طریق سیاست‌های صنعتی و اقتصادی، رشد اقتصادی قابل توجهی ایجاد کند؛ با این حال، محدودیت‌ها در نهادها، مدیریت اقتصادی، سیاســتگذاری و بهره‌گیری از بازارهای جهانی، مانع از دستیابی به توسعه پایدار شده است.

در مقابل، چین طی چهار دهه گذشــته توانسته است با اتخاذ راهبردی متفاوت، تحولی چشمگیر در اقتصاد خود ایجاد کند. میانگین رشــد سالانه تولید ناخالص داخلی واقعی این کشور از ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۶ حدود ۹.۶ درصد بوده و بیش از ۸۰۰ میلیون نفر از زیر خط فقر خارج شده‌اند. چین با ترکیب موفق سیاست‌های سوسیالیسم بازار و دولت توسعه‌بخش، نشان داده است که کشورهای در حال توسعه می‌توانند بدون تکرار مسیر کشورهای پیشرفته و بدون تجربه استعمار و انباشت سرمایه اولیه خشونت‌آمیز، به رشد سریع و نسبتاً پایدار دست یابند.

هدف این مقاله بررســی وضعیت توســعه ایران، تحلیل الگوی توسعه چینی و استخراج درس‌های کاربردی برای ایران است. تمرکز اصلی مقاله بر اصول نهادی، راهبردهای صادراتی، مدیریت یکپارچه و نقش جامعه مدنی در توسعه است.

وضعیت توسعه در ایران

تاریخچه و موانع

ایران در طول قرن بیستم تجربه‌های مختلفی از سیاست‌های صنعتی و اقتصادی داشــته است. دوران پهلوی، با تمرکز بر توســعه صنعتی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، نمونه‌ای از تلاش برای دولت توســعه‌بخش بود؛ هرچند این سیاست‌ها اغلب به صورت ناکامل و غیرسازگار اجرا شدند. بخش عمده‌ای از منابع اقتصادی کشــور به نفــع گروه‌های خاص و صنایع منتخب اختصاص یافت و تعادل در تخصیص منابع و توسعه موزون مناطق جغرافیایی رعایت نشد.

پــس از انقلاب ۱۳۵۷، سیاســت‌های اقتصادی ایران به ســمت خودکفایی و کاهش وابستگی به واردات پیش رفت. نظریه جایگزینی واردات، که بر کاهش رابطه با کشورهای پیشرفته و تولید داخلی تمرکز داشت، به عنوان راهبرد توسعه اقتصادی پذیرفته شد. این سیاست با محدود کردن تجارت خارجی و نادیده گرفتن اهمیت بهره‌گیری از تکنولوژی و دانش جهانی، منجر به کاهش بهره‌وری و ایجاد زمینه برای نئوفئودالیسم اقتصادی شد. در حقیقت، مبادله نابرابر با کشورهای مرکزی همچنان ادامه یافت، چرا که ایران مجبور بود برای دستیابی به فناوری نوین، کالا و خدمات وارد کند و در این فرآیند مازاد اقتصادی خود را از دست می‌داد.

مشکلات نهادی و مدیریتی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های توسعه در ایران، محدودیت‌های نهادی و مدیریت ناکارآمد است. مدیریت اقتصادی کشور در بسیاری از موارد به شکل «واحد» و متمرکز بوده و کمتر بر اصل «یکپارچگی» و استفاده هوشمندانه از بازار مبتنی است. این نوع مدیریت، که اغلب با شعار توسعه اقتصادی همراه بوده، نتوانسته است تخصیص بهینه منابع، رقابت سالم و رشد صادرات را تضمین کند. علاوه بر این، نبود نظام موثر برای تشویق نوآوری و پشتیبانی از اقتصاد دانش‌بنیان، باعث شده است که بخش عمده‌ای از نیروی کار و سرمایه کشور، از بهره‌وری لازم برخوردار نباشد. سیاست‌های مناطق آزاد، که می‌توانست نقش موتور رشد صادرات و جذب سرمایه خارجی را ایفا کند، اغلب به پل واردات و ایجاد رانت بدل شــده است، چرا که نهادهای حمایتی و آموزشی لازم برای بهره‌وری بالا شکل نگرفته‌اند.

تجربه توسعه چینی

چین در چهار دهه گذشته، با اتخاذ راهبردهای مبتکرانه، الگویی از توسعه ارائه کرده است که به «سوسیالیسم بازار» مشهور شــده است. این تجربه، با تکیه بر اصول نهادی، دولت توسعه‌بخش، مدیریت یکپارچه و پشتیبانی از صادرات، توانسته است رشد سریع و نسبتاً پایدار ایجاد کند.

۱ استراتژی صادرات به‌جای خودکفایی انزواطلبانه

چین برخلاف ایران و برخی کشورهای در حال توسعه دیگر، به جای تمرکز بر خودکفایی و انزوا، از ابتدا بر پشتیبانی از صادرات تاکید کرد. این راهبرد، مبتنی بر اصل «مازاد اقتصادی» است: کالاهای صادراتی باید بهره‌وری مشابه کشورهای پیشرفته داشته باشند تا مازاد اقتصادی لازم برای توسعه ایجاد شود. با تمرکز بر صادرات و رقابت بین مناطق، چین توانست از مبادله نابرابر جلوگیری کند و درآمد لازم برای ســرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، آموزش و توسعه اقتصادی را فراهم آورد. این تجربه نشان می‌دهد که هر کشوری که بخواهد از چرخه توسعه نابرابر خارج شود، باید سیاست صادرات محور داشته باشد و تمرکز صرف بر تولید داخلی یا بستن تعرفه‌ها، نتیجه‌ای جز کاهش بهره‌وری و توسعه ناموزون نخواهد داشت.

۲ دولت توسعه‌بخش و مدیریت یکپارچه

چین از تجربه جهانی تشــکیل دولت توسعه‌بخش بهره برده است. دولت توسعه‌بخش، برخلاف سیســتم مدیریت واحد، مدیریت اقتصــادی را یکپارچه می‌کنــد و از قواعد بازار برای تخصیص منابع اســتفاده می‌کنــد، نه اینکه اقتصاد را با زور اداره کنــد. این نوع دولت، به عنوان «دولت انتظام‌بخش» شناخته می‌شود و قادر است منابع محدود کشور در حال توسعه را به شکل هوشمندانه و رقابتی تخصیص دهد. در چین، مدیریت یکپارچه با تمرکززدایی از روستاها و شهرها و ایجاد رقابت بین بخش‌های عمومی محلی، موجب افزایش بهره‌وری و ابتکار عمل شد. این مدل، در عین حال، از شوک درمانی پرهیز کرد و توسعه را به صورت موزون و مستمر پیش برد.

چینی‌ها مدل کوایژیتان (گروه فعالیت‌آفرین) را ایجاد کردند که مشابه زایباتسو ژاپن یا تراست‌های آلمان است. این مجتمع‌ها با هدایت بانک‌های راهبری و حمایت‌های استراتژیک دولت، رقابت بین بنگاه‌ها را به شکلی سازمان‌یافته و هدفمند برقرار کردند. نتیجه، جلوگیری از پراکندگی و کوتوله‌شدن بنگاه‌ها و افزایش بهره‌وری بود.

۳ نقش جامعه مدنی و نظریه گرامشی

چینی‌ها از نظریه گرامشی درباره رابطه دولت و جامعه مدنی استفاده کردند. به این معنا که اقتدار باید با اقناع جامعه مدنی همراه شود. این رویکرد موجب شد تا سرعت بالای رشد اقتصادی (حدود ۱۰ درصد سالانه) بدون ایجاد بی‌ثباتی اقتصادی یا سیاسی تحقق یابد. دولت از همان ابتدا با بهره‌گیری از سرمایه اجتماعی محلی و ایجاد شرکت‌های شهری و روستایی، انگیزه و مشوق‌های لازم برای توسعه پایدار را فراهم کرد.

۴ مناطق آزاد و جذب سرمایه خارجی

مناطق آزاد چین با هدف جذب سرمایه خارجی ایجاد شدند، بدون آنکه کل اقتصاد آزاد شود. دولت نیروهای کار ارزان و ماهر تربیت کرد و آموزش نیروی انسانی را با سیاست‌های اقتصادی همسو نمود. این مناطق نقش حیاتی در انتقال فناوری و ایجاد فرصت‌های صادراتی داشتند و برخلاف ایران، به پل واردات و رانت بدل نشدند.

۵ توسعه اقتصادی موزون و اقتصاد دانش‌بنیان

چین به توسعه موزون اهمیت ویژه‌ای داد. دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی دولتی، زیرساخت‌های پژوهشی و تربیت نیروی متخصص از همان ابتدا با سیاست‌های اقتصادی همسو شدند. اقتصاد دانش‌بنیان در چین بر مبنای نیروی کار و آموزش آغاز شد و در طول زمان با سرمایه و فناوری تلفیق شد. این فرآیند، هر پنج سال پایش و اصلاح شد و موجب نهادسازی‌های مستمر و بهبود بهره‌وری شد.

۶ مدیریت ترکیبی سوسیالیسم و بازار

چین توانست ترکیبی از سوسیالیسم دولتی و قواعد بازار را مدیریت کند، بدون آنکه گرفتار ساده‌انگاری‌های اقتصادی یا سیاسی شود. سوسیالیسم در چین به معنای مدیریت اجتماعی و حضور جامعه مدنی بر قدرت اقتصادی و سیاسی تعبیر شد، نه فقط مالکیت عمومی ابزار تولید. این تفکر بلندمدت، با درس گرفتن از تجربه شوروی، زمینه‌ساز رشد پایدار و کم‌آسیب چین شد.

۷ مجتمع‌های کارآفرینی و رقابت ناقص

چینی‌ها مدل کوایژیتان (گروه فعالیت‌آفرین) را ایجاد کردند که مشابه زایباتسو ژاپن یا تراست‌های آلمان است. این مجتمع‌ها با هدایت بانک‌های راهبری و حمایت‌های استراتژیک دولت، رقابت بین بنگاه‌ها را به شکلی سازمان‌یافته و هدفمند برقرار کردند. نتیجه، جلوگیری از پراکندگی و کوتوله شدن بنگاه‌ها و افزایش بهره‌وری بود.

مقایسه ایران و چین: درس‌ها و پیامدها

۱ مزایای تمرکز بر صادرات

درس نخست برای ایران، اهمیت تمرکز بر صادرات است. کشورهایی که به جای صادرات، به خودکفایی انزواطلبانه متکی هستند، با محدودیت در بهره‌وری و مبادله نابرابر مواجه می‌شوند. پشتیبانی صادراتی می‌تواند هم منجر به مازاد اقتصادی شود و هم رانت را به تولید و صادرات هدایت کند، نه واردات و کالاهای کم‌بهره‌وری.

۲ اهمیت دولت توسعه‌بخش

ایران نیازمند دولت توسعه‌بخش است که مدیریت یکپارچه و هوشمندانه را با استفاده از قواعد بازار اعمال کند، بدون آنکه اقتصاد را با زور اداره کند. تجربه چین نشان می‌دهد که دولت انتظام‌بخش می‌تواند منابع محدود را به شکل بهینه تخصیص دهد و توسعه موزون ایجاد کند.

۳ نقش نهادها و جامعه مدنی

ایران باید با بهره‌گیری از جامعه مدنی و ایجاد انگیزه برای بخش‌های محلی، توسعه را از پایین به بالا مدیریت کند. تمرکززدایی هدفمند و ایجاد رقابت سالم بین بنگاه‌های محلی، می‌تواند بهره‌وری و نوآوری را افزایش دهد.

۴ آموزش و اقتصاد دانش‌بنیان

سرمایه انسانی و آموزش، پیش‌نیاز توسعه پایدار در ایران است. اقتصاد دانش‌بنیان باید بر مبنای تربیت نیروی کار ماهر و پژوهش‌های کاربردی شکل گیرد، نه فقط سرمایه‌گذاری در فناوری وارداتی.

۵ توسعه موزون و پایدار

چین نشان داد که توسعه سریع بدون مدیریت موزون و نهادسازی مستمر، خطرناک است. ایران نیز باید از توسعه ناموزون و تمرکز بیش از حد در صنایع خاص پرهیز کند و سیاست‌های نهادینه و بلندمدت اتخاذ کند. تجربه توسعه چین نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه می‌توانند با اتخاذ رویکردهای هوشمندانه و نهادی، مسیر رشد اقتصادی پایدار و کم‌هزینه را طی کنند. از جمله اقدامات کلیدی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- **پشتیبانی صادرات به جای خودکفایی انزواطلبانه:** تمرکز بر صادرات و تولید کالاهایی با بهره‌وری بالا، به جای انزوا و خودکفایی محدود، امکان کسب مازاد اقتصادی و ارتقای توان رقابتی در بازار جهانی را فراهم می‌کند.
- **ایجاد دولت توسعه‌بخش و مدیریت یکپارچه:** دولت توسعه‌بخش، برخلاف مدل مدیریت واحد، با بهره‌گیری از قواعد بازار و اعمال نظم و هماهنگی هوشمندانه، منابع را به شکل مؤثر تخصیص می‌دهد و امکان رشد هماهنگ و کنترل‌شده اقتصاد را فراهم می‌آورد.
- **تمرکززدایی هدفمند و بهره‌گیری از جامعه مدنی:** توسعه باید با مشارکت جامعه مدنی و تمرکززدایی هوشمندانه همراه باشد، به‌گونه‌ای که مناطق و جوامع محلی با انگیزه و ابتکار خود در رشد اقتصادی مشارکت کنند و همزمان دولت مرکزی نقش نظارتی و راهبری ایفا کند.
- **توسعه اقتصادی موزون و سرمایه‌گذاری در آموزش و نیروی انسانی:** ایجاد زیرساخت‌های آموزشی و تربیت نیروی کار ماهر و دانش‌بنیان، پایه‌ای برای توسعه پایدار و ارتقای بهره‌وری در طولانی‌مدت است و از ایجاد نابرابری‌های شدید و ناکارآمدی جلوگیری می‌کند.
- **تشویق مجتمع‌های کارآفرینی و رقابت سازمان‌یافته:** تشکیل و حمایت از مجتمع‌های صنعتی و خدماتی با رقابت هوشمندانه، مانع پراکندگی و کوتوله بودن واحدهای تولیدی می‌شود و هماهنگی بین سرمایه، دانش و نیروی کار را بهینه می‌کند.

برای ایران، رعایت این اصول می‌تواند زمینه‌ای برای اصلاح ساختاری، افزایش بهره‌وری، کاهش رانت و ایجاد توسعه پایدار فراهم آورد. تجربه چین نشان می‌دهد که توسعه، فرایندی طولانی و پیچیده است که نیازمند صبر، هوشمندی و نهادسازی مستمر است. بررسی دقیق و علمی این تجربه، بدون ساده‌انگاری ایدئولوژیک یا تقلید صرف، می‌تواند راهبردی نهادی، عملی و علمی برای رشد اقتصادی و اجتماعی کشور ارائه دهد.

نکته‌هایی که باید بدانید

چین نشان داد که توسعه سریع بدون مدیریت موزون و نهادسازی مستمر، خطرناک است. ایران نیز باید از توسعه ناموزون و تمرکز بیش از حد در صنایع خاص پرهیز کند و سیاست‌های نهادینه و بلندمدت اتخاذ کند.

کشورهایی که به جای صادرات، به خودکفایی انزواطلبانه متکی هستند، با محدودیت در بهره‌وری و مبادله نابرابر مواجه می‌شوند. پشتیبانی صادراتی می‌تواند هم منجر به مازاد اقتصادی شود و هم رانت را به تولید و صادرات هدایت کند، نه واردات و کالاهای کم‌بهره‌وری.

ایران نیازمند دولت توسعه‌بخش است که مدیریت یکپارچه و هوشمندانه را با استفاده از قواعد بازار اعمال کند، بدون آنکه اقتصاد را با زور اداره کند. تجربه چین نشان می‌دهد که دولت انتظام‌بخش می‌تواند منابع محدود را به شکل بهینه تخصیص دهد و توسعه موزون ایجاد کند.

بازتعریف اقتصاد با هوش مصنوعی

پارادایم نوین بهره‌وری در صنایع، معادن و کشاورزی



امیر درویشی
کارشناس ارشد سرمایه‌گذاری و تأمین مالی

چکیده

در سـپیده‌دم سـال ۲۰۲۵، هوش مصنوعی (AI) از مرز یک «فناوری نوظهور» عبور کرده و به عنوان یک «موتور محـرک اقتصـادی» (General Purpose Technology) در تار و پود اقتصاد جهانی تنیده شده است. گذار از هوش مصنوعی «پیشگو» (Predictive AI) به هوش مصنوعی «عامل‌گرا» (Agentic AI) در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵، قواعد بازی را در زنجیره‌های ارزش جهانی تغییر داده اسـت. ایـن مقاله با رویکرد «اقتصاد کاربردی»، به واکاوی مکانیسم‌های اثرگذاری هوش مصنوعی بر توابع تولید، هزینه‌های نهایی و بهره‌وری کل عوامل (TFP) در سـه بخش کلیدی صنایع، معادن و کشـاورزی می‌پردازد. با استناد به جدیدترین داده‌های جهانی و گزارش شـاخص هوش مصنوعی ایران ۱۴۰۳، این نوشتار نقشه راهی را برای اعضای اتاق بازرگانی تهران ترسـیم می‌کند تا از ریسک‌های «شکاف دیجیتال» مصون مانده و از فرصت‌های بی‌بدیل این گذار تمدنی بهره‌مند شوند.

۱ مقدمه: عبور از هیجان، ورود به عصر اقتصاد کاربردی

اقتصاددانان برجسته جهان اکنون توافق دارند که هوش مصنوعی دیگر تنها یک ابزار مهندسی نیست، بلکه یک «نهاده تولید» جدید است که در کنار سرمایه و نیروی کار قرار می‌گیرد. اگر انقلاب صنعتی با کاهش هزینه «نیروی محرکه» (انرژی بخار و برق) اقتصاد را دگرگون کرد، انقلاب هوش مصنوعی با کاهش چشمگیر هزینه «پیش‌بینی» و «شناخت» این کار را انجام می‌دهد.

برای فعالان اقتصادی در اتاق بازرگانی تهران، درک این تمایز حیاتی اسـت. اقتصاد کاربـردی هوش مصنوعی به معنای نصب چند نرم‌افزار جدید نیسـت؛ بلکه به معنای بازمهندسی مدل‌های کسب‌وکار بر اساس این واقعیت است که «تصمیم‌گیری» ارزان‌تر، دقیق‌تر و سـریع‌تر شده است. گزارش‌های سـال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که شرکت‌های پیشرو (Frontier Firms) دیگر سوال نمی‌کنند «چگونه از AI استفاده کنیم؟»، بلکه می‌پرسند «چگونه AI ساختار هزینه‌های ما را بازتعریف می‌کند؟»

در شرایطی که اقتصاد ایران با چالش‌های بهره‌وری، ناترازی انرژی و محدودیت‌های بین‌المللی دست‌وپنج نرم می‌کند، هوش مصنوعی نه یک کالای لوکس، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای بقا و رقابت‌پذیری است. این مقاله به بررسی دقیق این ضرورت در سه رکن اصلی اتاق می‌پردازد.

۲ چارچوب نظری: اقتصاد هوش مصنوعی در سال ۲۰۲۵

برای درک کاربرد AI باید منطق اقتصادی آن را شناخت. نظریه «ماشین‌های پیش‌بینی» (Prediction Machines) که توسـط اقتصاددانانی چون آجای آگراوال مطرح شـد، در سال ۲۰۲۵ با ظهور مدل‌های زایشی (Generative AI) و عامل‌های هوشمند (Agents) تکامل یافته است.

۲-۱. کاهش هزینه پیش‌بینی و تصمیم‌گیری

در اقتصاد، هرگاه هزینه یک نهاده کاهش یابد، تقاضا برای مکمل‌های آن افزایش می‌یابد. هوش مصنوعی هزینه «پیش‌بینی» (مثلاً پیش‌بینی خرابی دستگاه، پیش‌بینی قیمت مس، پیش‌بینی آفات) را به شدت کاهش داده است. بنابراین، ارزش «قضاوت انسانی» و «داده‌های اختصاصی» به عنوان مکمل‌های هوش مصنوعی افزایش یافته است. برای یک مدیر صنعتی، این یعنی هوش مصنوعی داده‌ها را تحلیل می‌کند، اما تصمیم استراتژیک نهایی و مدیریت ریسک ارزش بیشتری پیدا می‌کند.

۲-۲. از ابزار به همکار: ظهور هوش مصنوعی عامل‌گرا

گزارش‌های مک‌کینزی در سـال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که ما وارد عصر «هوش مصنوعی عامل‌گرا» شده‌ایم. برخلاف چت‌بات‌های نسل قبل که فقط متن تولید می‌کردند، عامل‌های جدیـد توانایی «انجام کار» را دارند (مانند مذاکره با تامین‌کنندگان، تنظیم خودکار دمای کوره، یا مدیریت ناوگان معدنی). از منظر اقتصاد کاربردی، این یعنی جایگزینی نیروی کار در وظایف روتین شناختی (Cognitive Tasks) با نرخ بازگشت سرمایه (ROI) بسیار بالاتر

۳ کاربرد اقتصاد هوش مصنوعی در بخش صنعت

بخش صنعت ایران، تشنه نوسازی و ارتقای بهره‌وری است. هوش مصنوعی در سال ۲۰۲۵ فراتر از اتوماسیون خط تولید رفته و کل زنجیره ارزش را هدف گرفته است.

۳-۱. تعمیر و نگهداری پیش‌گو (Predictive Maintenance) **۴,۰**

یکی از ملموس‌ترین کاربردهای اقتصادی AI کاهش هزینه‌های استهلاک و توقف تولید است.

- **منطق اقتصادی:** سیستم‌های سنتی بر اساس زمان (Time-based) تعمیرات را انجام می‌دهند که ناکارآمد است. AI با تحلیل لرزش، دما و صدای تجهیزات، زمان دقیق خرابی را پیش‌بینی می‌کند.
- **دستاورد مالی:** تحقیقات نشـان می‌دهد صنایع می‌توانند هزینه‌های نگهداری را تا ۳۰ درصد و زمان توقف غیربرنامه‌ریزی‌شـده را تا ۴۵ درصد کاهش دهند. برای صنایع فولاد و پتروشیمی ایران که هزینه توقف خطوط بسیار بالاست، این تکنولوژی حاشیه سود خالص را مستقیماً افزایش می‌دهد.

۳-۲. دوقلوهای دیجیتال (Digital Twins) **و بهینه‌سازی انرژی**

در شـرایط ناترازی گاز و برق در ایران، «مدیریت مصرف» یک اولویت اقتصادی است. دوقلوهای دیجیتال با شبیه‌سازی کامل کارخانه در فضای مجازی و اجرای سناریوهای مختلف توسط AI بهینه‌ترین حالت مصرف انرژی را پیدا می‌کنند.

- **مثال کاربردی:** یک کارخانه سیمان می‌تواند با استفاده از AI ترکیب مواد اولیه و دمای کوره را به گونه‌ای تنظیم کند که با حفظ کیفیت کلینکر، مصرف سوخت تا ۱۵ درصد کاهش یابد.

۳-۳. مدیریت زنجیره تامین هوشمند

نوسانات ارزی و مشکلات لجستیکی، مدیریت موجودی را برای صنایع ایران دشوار کرده است. الگوریتم‌های هوشمند با تحلیل متغیرهای کلان اقتصادی، وضعیت بنادر و تقاضای بازار، نقطه سـفارش (Reorder Point) را به صورت پویا تنظیم می‌کنند و از حبس سـرمایه در انبار (Overstocking) یا توقف خط به دلیل کمبود مواد (Stockout) جلوگیری می‌کنند.

۴ انقلاب هوشمند در بخش معدن(Mines) : استخراج دقیق و ایمن

ایران با دارا بودن ذخایر غنی معدنی، پتانسیل عظیمی برای جهش اقتصادی دارد، اما بهره‌وری پایین و اکتشافات سنتی پاشنه آشیل این بخش است.

۴-۱. اکتشاف با دقت ماهواره‌ای و یادگیری ماشین

هزینه اکتشـاف در معدنکاری بسیار بالاست و نرخ موفقیت پایین. شرکت‌های معدنی

اقتصاد کاربردی هوش مصنوعی در سال ۱۴۰۴ و سال‌های پس از آن، دیگر یک انتخاب فانتزی نیست، بلکه شرط لازم برای بقاست. برای فعالان اقتصادی در تهران و سراسر ایران، پیام روشن است: بهره‌وری دیگر از کار بیشتر حاصل نمی‌شود، بلکه از کار هوشمندتر به دست می‌آید.

بزرگ دنیا در سال ۲۰۲۴ از ترکیب تصاویر ماهواره‌ای چندطیفی (Hyperspectral) و الگوریتم‌های یادگیری عمیق برای شناسایی آنومالی‌های زمین‌شناسی استفاده می‌کنند.

کاربرد در ایران: این فناوری می‌تواند هزینه‌های اکتشاف در پهنه‌های وسیع کویری ایران را به شـــدت کاهش دهد و ذخایر پنهان (به ویژه عناصر نادر خاکی) را با هزینه‌ای اندک آشکار سازد.

۴-۲. ناوگان خودران و ایمنی هوشمند

در معادن بزرگ روباز (مانند مس و سنگ آهن)، بخش عمده هزینه‌های عملیاتی مربوط به ســـوخت و استهلاک دامپ‌تراک‌هاست. سیســـتم‌های مدیریت ناوگان مبتنی بر AI مسیرها را بهینه‌سازی کرده و رفتار رانندگان را پایش می‌کنند.

جنبه ایمنی: بینایی ماشین (Computer Vision) می‌تواند خستگی رانندگان یا عدم استفاده از تجهیزات ایمنی را در لحظه تشخیص دهد و از حوادث پرهزینه انسانی و تجهیزاتی جلوگیری کند.

۴-۳. فرآوری هوشمند مواد معدنی

هوش مصنوعی با نصب سنسورهای IoT در کارخانه‌های کنسانتره و گندله‌سازی، عیار ورودی و خروجی را لحظه‌به‌لحظه تحلیل کرده و پارامترهای آسیاب‌ها و فلوتاسیون را برای حداکثـــر بازیابی (Recovery) تنظیم می‌کند. افزایش حتی ۱ درصدی در نرخ بازیابی مس یا طلا، میلیون‌ها دلار به درآمد سالانه معادن اضافه می‌کند بدون اینکه استخراج بیشتری انجام شود.

۵ کشاورزی دقیق(Precision Agriculture) : امنیت غذایی با داده

کشاورزی ایران با بحران آب و بهره‌وری پایین نهاده‌ها مواجه است. اقتصاد هوش مصنوعی در کشـــاورزی بر اصل «انجام کار درست، در مکان درست، در زمان درست» استوار است.

۵-۱. مدیریت هوشمند آب و آبیاری

الگوریتم‌های AI با ترکیب داده‌های هواشناسی، رطوبت خاک و نیاز فیزیولوژیک گیاه، زمان و مقدار دقیق آبیاری را تعیین می‌کنند.

- **اثر اقتصادی:** این سیســـتم‌ها می‌توانند مصرف آب را تا ۳۰ درصد کاهش دهند و همزمـــان عملکرد محصول (Yield) را افزایش دهند. برای پســـته، زعفران و محصولات گلخانه‌ای، این به معنای افزایش مستقیم سودآوری و پایداری بلندمدت است.

۵-۲. تشخیص زودهنگام آفات و بیماری‌ها

استفاده از پهپادها و پردازش تصویر برای پایش مزارع، امکان شناسایی کانون‌های آفت را قبل از گسترش فراهم می‌کند. این امر مصرف سموم را (که هم هزینه دلاری دارد و هم اثرات زیست‌محیطی) به شدت کاهش می‌دهد. سمپاشی نقطه‌ای (Spot Spraying) به جای سمپاشی کل مزرعه، یک رویکرد اقتصادی کاملاً موجه است.

۵-۳. پیش‌بینی قیمت و مدیریت ریسک بازار

کشاورزان ایرانی همواره با ریسک نوسان قیمت مواجه‌اند. مدل‌های اقتصادی مبتنی بر AI با تحلیل سطح زیر کشت جهانی، شرایط آب‌وهوایی رقبا و روندهای صادراتی، می‌توانند قیمت محصولات را در زمان برداشـــت پیش‌بینی کنند و به کشـــاورزان و بازرگانان در تصمیم‌گیری برای فروش یا انبارداری کمک کنند.

۶ چالش‌ها و ملاحظات استراتژیک برای اقتصاد ایران

علی‌رغم مزایای فوق، پیاده‌سازی اقتصاد هوش مصنوعی در ایران با چالش‌های جدی روبروست که در «گزارش شاخص هوش مصنوعی ایران ۱۴۰۳» نیز به آن‌ها اشاره شده است.

۶-۱. شکاف زیرساختی و ناترازی انرژی

توسعه AI نیازمند دیتاسنترهای قدرتمند است که مصرف برق بالایی دارند. در شرایط ناترازی فعلی برق، ســـرمایه‌گذاری در زیرســـاخت‌های پردازشی کم‌مصرف و استفاده از مدل‌های بهینه (Small Language Models) باید در دستور کار قرار گیرد.

۶-۲. کیفیت و حاکمیت داده (Data Governance)

اقتصاد هوش مصنوعی، اقتصاد داده‌محور اســـت. بســـیاری از بنگاه‌های اقتصادی ایران هنوز داده‌های خود را به صورت ساختاریافته جمع‌آوری نمی‌کنند. «سیلوهای داده» در سازمان‌ها مانع اصلی پیاده‌سازی هوش تجاری است. اتاق بازرگانی باید بر استانداردسازی پروتکل‌های داده‌ای در صنایع تمرکز کند.

۶-۳. نیروی انسانی و مهاجرت نخبگان

هوش مصنوعی جایگزین شـــغل‌ها نمی‌شود، اما «انسان‌های مجهز به هوش مصنوعی» جایگزین «انسان‌های بدون هوش مصنوعی» خواهند شد. کمبود متخصصین داده و AI در ایران یک گلوگاه جدی است. بازآموزی (Reskilling) نیروی کار فعلی، اقتصادی‌ترین راهکار برای پر کردن این خلأ است.

۷ نقشه راه اتاق بازرگانی تهران: از سیاست‌گذاری تا توانمندسازی

اتاق بازرگانی تهران به عنوان پارلمان بخش خصوصی، نقشی کلیدی در تسهیل گذار به اقتصاد هوشمند دارد. پیشنهادات زیر برای دوره پیش‌رو ارائه می‌شود:

- **تاســـیس «مرکز ملی داده‌های صنعتی و تجاری»:** ایجاد پلتفرمی امن برای به اشـــتراک‌گذاری داده‌هـــای no نـــام (Anonymized) صنایع جهت آموزش مدل‌های بومی هوش مصنوعی. داده‌های تجمیعی بخش خصوصی، ارزشمندترین دارایی برای توسعه الگوریتم‌های پیش‌بینی بازار است.
- **راه‌اندازی «کلینیک‌های هوش مصنوعی»:** ارائه خدمات مشاوره فنی و اقتصادی به SMEها برای نیازسنجی و پیاده‌سازی راهکارهای AI . بسیاری از اعضای اتاق نیاز به مشاورانی دارند که زبان کسب‌وکار و زبان تکنولوژی را همزمان بدانند.
- **ترویج کنسرسیوم‌های خرید تکنولوژی:** با توجه به هزینه بالای زیرساخت‌های پردازشی، اتاق می‌تواند کنسرســـیوم‌هایی از شرکت‌های همرده ایجاد کند تا به صورت اشتراکی از سرویس‌های ابری و پردازشی استفاده کنند.
- **دیپلماسی فناوری:** تلاش برای ایجاد کانال‌های همکاری با کشورهای همسایه و شرکای تجاری (مانند بریکس و شانگهای) جهت تبادل دانش و تعریف پروژه‌های مشترک در حوزه اقتصاد دیجیتال.

۸ نتیجه‌گیری

اقتصاد کاربردی هوش مصنوعی در ســـال ۱۴۰۴ و سال‌های پس از آن، دیگر یک انتخاب فانتزی نیست، بلکه شرط لازم برای بقاست. برای فعالان اقتصادی در تهران و سراسر ایران، پیام روشن است: بهره‌وری دیگر از کار بیشتر حاصل نمی‌شود، بلکه از کار هوشمندتر به دست می‌آید.

تکنولوژی هوش مصنوعی با کاهش هزینه‌های پیش‌بینی و بهینه‌ســـازی، فرصتی تاریخی را برای جهش از روش‌های سنتی به مدرن فراهم کرده است. اتاق بازرگانی تهران می‌تواند پرچمدار این نهضت بهره‌وری باشـــد و با هدایت اعضا به سمت سرمایه‌گذاری هوشـــمندانه در AI تاب‌آوری اقتصاد ملی را در برابر تکانه‌های داخلی و خارجی افزایش دهد. آینده متعلق به کسانی است که امروز با زبان داده‌ها سخن می‌گویند.

منابع

مرکز استراتژی و تحول هوش مصنوعی شریف (۱۴۰۳). گزارش شاخص هوش مصنوعی ایران ۱۴۰۳.

McKinsey Global Institute (2025). The State of AI in 2025: Agents, Innovation, and Transformation.

Goldman Sachs Economics Research (2024). Generative AI and the Future of Work: Global Economic Impact.

Agrawal, A., Gans, J., & Goldfarb, A. Prediction Machines: The Simple Economics of Artificial Intelligence. (Updated Analysis 2025).

World Economic Forum (2025). The AI-Energy Nexus: Balancing Growth and Sustainability.

IMF (2024). Gen-AI: Artificial Intelligence and the Future of Work in Emerging Economies.

خام‌فروشی یا ارزش‌آفرینی؟

جایگاه ایران در زنجیره جهانی فولاد

سارا پارسی
پژوهشگر مسائل اقتصادی

چرا باید خواند:
این مقاله به درک اهمیت استراتژیک فولاد برای رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال در زنجیره‌های صنعتی و جایگاه ایران در تولید و صادرات سنگ‌آهن، آهن خام و فولاد نسبت به کشورهای پیشرو کمک می‌کند.

صنعت فولاد در سطح جهانی نه‌تنها به‌عنوان یک فعالیت تولیدی، بلکه به‌عنوان یکی از ارکان اصلی زیرساخت صنعتی و محرک توسعه اقتصادی شناخته می‌شود. صنعت فولاد اهمیت خود را فراتر از تولید یک کالای فلزی نشان می‌دهد و در کل زنجیره ارزش، از استخراج سنگ‌آهن تا تولید محصولات نهایی، نمود پیدا می‌کند. بر اساس گزارشی از اقتصاد آکسفورد[1]، صنعت فولاد در سال ۲۰۱۷ حدود ۲٫۵ تریلیون دلار تولید ناخالص و نزدیک به ۵۰۰ میلیارد دلار ارزش‌افزوده خالص ایجاد کرده است.

اهمیت این صنعت زمانی بهتر مشخص می‌شود که تاثیر آن بر دیگر بخش‌های اقتصادی بررسی شود. گزارش مذکور نشان می‌دهد که هر ۱ دلار ارزش‌افزوده مستقیم در صنعت فولاد، حدود ۲٫۵ دلار ارزش‌افزوده اضافی در بخش‌های مرتبط ایجاد می‌کند. این بخش‌ها شامل استخراج، انرژی، خدمات فنی، حمل‌ونقل و صنایع پایین‌دستی هستند. علاوه بر این، هر دو شغل مستقیم در صنعت فولاد تقریباً ۱۳ شغل دیگر در زنجیره تأمین و فعالیت‌های وابسته ایجاد می‌کند. به این ترتیب، کل زنجیره جهانی فولاد در سال ۲۰۱۷ بیش از ۹۶ میلیون شغل مستقیم و غیرمستقیم را پشتیبانی کرده است.

بر این اساس، تکمیل زنجیره ارزش از سنگ‌آهن تا محصول نهایی فولادی نه یک اقدام صرفاً صنعتی، بلکه یک راهبرد کلان توسعه اقتصادی است که می‌تواند به رشد اشتغال مولد، افزایش ارزش‌افزوده داخلی، توسعه صادرات محصولات نهایی، و کاهش وابستگی به خام‌فروشی منجر شود. منظور از خام‌فروشی در صنعت فولاد صادرات سنگ‌آهن بدون فرآوری، گندله یا آهن‌اسفنجی در مراحل ابتدایی یا فولاد خام (نیمه‌نهایی) به‌جای صادرات محصولات نهایی مثل ورق، مقاطع یا فولادهای آلیاژی است.

در کشورهایی که دارای ذخایر بزرگ سنگ‌آهن هستند، در صورت نبود توسعه کافی زنجیره‌های فرآوری و فولادسازی، امکان بروز خام‌فروشی وجود دارد؛ بر اساس داده‌های سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده در سال ۲۰۲۴ ذخایر مفید[2] سنگ آهن جهان معادل ۲۰۰ میلیارد متریک تن است و کشورهای استرالیا، روسیه، برزیل، چین و اکراین به ترتیب بیشترین ذخایر مفید سنگ آهن را در اختیار دارند. در نمودار زیر ۱۰ کشور جهان با بیشترین میزان ذخایر مفید سنگ آهن نشان داده شده‌اند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، ایران در بهره‌مندی از ذخایر مفید سنگ‌آهن، با دارا بودن ۳٫۸ میلیارد متریک تن، در رتبه هشتم جهان قرار گرفته است.

این پرسش مطرح است که آیا کشورهایی مانند ایران، با داشتن ذخایر بزرگ سنگ‌آهن، توانسته‌اند این مزیت را به توسعه واقعی زنجیره ارزش فولاد در داخل تبدیل کنند. برای پاسخ به این سؤال، روند تولید و صادرات سنگ‌آهن، آهن خام و فولاد خام در کشورهای شاخص بررسی می‌شود تا روشن شود هر کشور چه میزان از منابع خود را در داخل فرآوری کرده و چه بخشی را به صورت خام یا نیمه‌خام صادر می‌کند. در نهایت، جایگاه ایران نیز در مقایسه با این کشورها ارزیابی می‌شود.

صادرات سنگ‌آهن[4]، از معدن تا بازار جهانی

صادرات سنگ‌آهن به شکل خام را می‌توان خام‌فروشی اولیه در صنعت فولاد در نظر گرفت. زنجیره ارزش فولاد از این مرحله آغاز می‌شود و بررسی آن نشان می‌دهد کشورها چگونه از منابع معدنی خود بهره‌برداری کرده و چه سهمی از تولید سنگ‌آهن خود را به صورت خام صادر می‌کنند. بر اساس آمار تولید و صادرت سنگ آهن گزارش شده توسط انجمن جهانی فولاد، استرالیا و برزیل، دو دارنده بیشترین ذخایر سنگ آهن جهان به ترتیب با ۹۵۲٫۵ و ۴۱۸ میلیون تن تولید سنگ آهن در رتبه اول و دوم جهان قرار گرفته‌اند و تقریباً همه تولید خود را به صورت خام و با کمترین میزان ارزش افزوده در زنجیره ارزش صنعت فولاد، صادر می‌کنند. در مقابل،

جدول: رتبه‌بندی جهانی کشورها بر اساس تولید و صادرات سنگ‌آهن (۲۰۲۳، میلیون تن وزن واقعی)

رتبه	نام کشور	تولید	نام کشور	صادرات
۱	استرالیا	۹۵۲٫۵	استرالیا	۸۹۸٫۵
۲	برزیل	۴۱۸٫۰	برزیل	۴۰۸٫۰
۳	چین	۲۹۸٫۳	آفریقای جنوبی	۵۹٫۴
۴	هند	۲۷۸٫۰	کانادا	۵۸٫۲
۵	روسیه	۱۷۶٫۶	روسیه	۳۵٫۸
۶	آفریقای جنوبی	۶۵٫۸	سوئد	۳۲٫۸
۷	کانادا	۵۹٫۴	هند	۴۳٫۸
۸	سوئد	۲۸٫۵	پرو	۸٫۳
۹	پرو	۲۰٫۳	شیلی	۷٫۶
۱۰	شیلی	۱۷٫۴	لیبریا	۳٫۷

Source: World Steel Association

نکته‌هایی که باید بدانید

- در مورد ایران، داده‌های بین‌المللی موجود نشان می‌دهد که ایران عمدتاً تولید سنگ آهن، آهن خام و فولاد خود را در بازار داخلی عرضه می‌کند و به نسبت سایر کشورهای مورد بررسی، کمتر خام فروشی می‌کند.
- ایران با تولید ۳۱.۴ میلیون تن فولاد خام در سال ۲۰۲۴ در بین ۱۰ تولیدکننده برتر جهان قرار دارد و صادرات آن ۱۰.۸ میلیون تن (رتبه ۱۲ام) است که حدود ۳۴ درصد از تولید کل را تشکیل می‌دهد.
- با افزایش ظرفیت تولید فولاد ایران از ۱۰ به ۳۳ میلیون تن، صادرات سنگ‌آهن برای تأمین نیاز داخل متوقف شده است. پیش‌تر بین ۴۵ تا ۵۰ میلیون تن سنگ‌آهن از کشور صادر می‌شد، اما اکنون این میزان صادرات به دلیل تمرکز بر تأمین مواد اولیه صنعت فولاد داخلی متوقف شده است.
- ایران در تولید و صادرات فولاد خام در جهان جایگاه شناخته‌شده‌ای دارد. بااین وجود ایران هنوز ظرفیت قابل توجهی برای توسعه محصولات نیمه‌نهایی و نهایی با ارزش افزوده بالاتر و افزایش سهم از بازار جهانی دارد.

داشتن ذخایر بزرگ الزاماً به معنای دستیابی به تولید با ارزش افزوده بالا نیست؛ نمونه‌های رسمی مانند استرالیا و برزیل، با وجود برخورداری از منابع عظیم سنگ‌آهن، همچنان بخش قابل‌توجهی از صادراتشان را به مواد خام یا نیمه‌خام اختصاص می‌دهند.

نمودار: رتبه‌بندی جهانی کشورها بر اساس ذخایر مفید (۲۰۲۴، میلیارد متریک تن[۳])

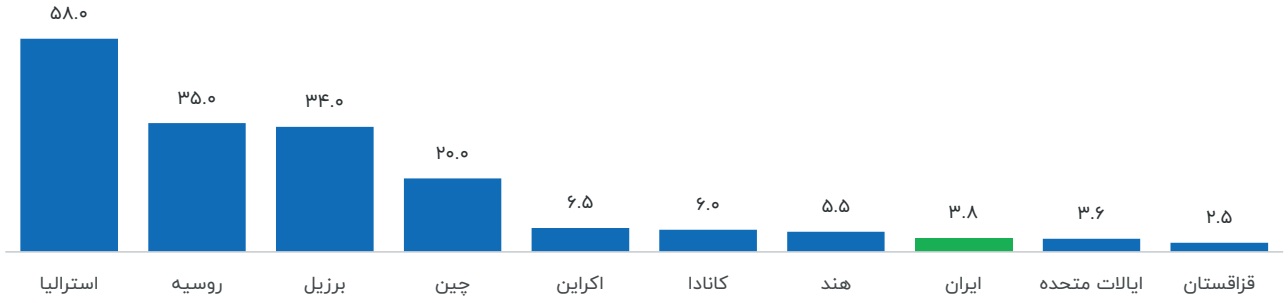

Source: U.S. Geological Survey

* منابع داخلی از جمله مرکز پژوهش‌های مجلس ذخایر قطعی انواع سنگ آهن ایران را ۵/۲ میلیارد تن اعلام کرده‌اند.

چین و هند با وجود تولید بالا، صادرات اندکی دارند و بیشتر سنگ‌آهن را برای صنایع فولاد داخلی مصرف می‌کنند؛ این نشان‌دهنده تمرکز بر ارزش افزوده داخلی است.

انجمن جهانی فولاد میزان تولید و صادرات سنگ آهن ایران را گزارش نکرده است. در این ارتباط بهرام شکوری، رئیس کمیسیون معدن و صنایع معدنی اتاق ایران، اعلام کرده است که با افزایش ظرفیت تولید فولاد ایران از ۱۰ به ۳۳ میلیون تن، صادرات سنگ‌آهن برای تأمین نیاز داخل متوقف شده است. ایشان عنوان کرده‌اند که پیش‌تر بین ۴۵ تا ۵۰ میلیون تن سنگ‌آهن از کشور صادر می‌شد، اما اکنون این میزان صادرات به دلیل تمرکز بر تأمین مواد اولیه صنعت فولاد داخلی متوقف شده است.

صادرات آهن خام[۵]؛ خام‌فروشی ثانویه: ارزش افزوده محدود در مرحله احیا

این مرحله شامل فرآوری اولیه سنگ‌آهن به کنسانتره و گندله و سپس احیا برای تولید آهن خام و فولاد خام است. خام‌فروشی در این مرحله را می‌توان خام‌فروشی ثانویه درنظر گرفت، زیرا ارزش افزوده‌ای بیشتر از سنگ‌آهن دارد، اما هنوز به محصولات نیمه‌نهایی یا نهایی تبدیل نشده است. بررسی این مرحله نشان می‌دهد که کشورها تا چه حد در فرآوری داخلی و ایجاد ارزش افزوده و توسعه زنجیره فولاد موفق شده‌اند.

جدول زیر نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۴، تمرکز تولید آهن خام در شرق آسیا بوده است؛ چین با فاصله بسیار زیاد (۸۵۱.۷ میلیون تن) در صدر قرار دارد و پس از آن هند، ژاپن و کره‌جنوبی جایگاه‌های بعدی را گرفته‌اند. این کشورها بخش اعظم تولید خود را در صنایع فولاد داخلی مصرف می‌کنند و عملاً خام‌فروشی ندارند. در مقابل، برزیل، روسیه و اوکراین با وجود تولید کمتر، در صدر صادرکنندگان قرار دارند؛ برزیل با ۴۰.۱ میلیون تن صادرات نمونه بارز خام‌فروشی است، زیرا بخش قابل‌توجهی از سنگ‌آهن خود را به شکل آهن خام به بازار جهانی عرضه می‌کند. روسیه و اوکراین نیز به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی، سهم بالایی از تولیدشان را صادر می‌کنند. کشورهای اروپایی مانند آلمان، فرانسه و اسپانیا صادرات بسیار ناچیزی دارند و بیشتر تولیدشان در داخل مصرف می‌شود. بنابراین، این جدول دو الگوی متفاوت را آشکار می‌کند: کشورهایی با تولید عظیم و مصرف داخلی بالا (چین، هند، ژاپن) در برابر کشورهایی با تولید متوسط اما صادرات قابل‌توجه (برزیل، روسیه، اوکراین) که مصداق خام‌فروشی در زنجیره فولاد هستند. این الگوها نشان می‌دهند که کشورهای مختلف با استراتژی‌های متفاوتی در زنجیره فولاد عمل می‌کنند. در این چارچوب، ایران به میزان ۳.۶ میلیون تن آهن خام تولید که از این میزان ۰.۱ میلیون تن آن را صادر می‌کند. بنابراین ایران در تولید سنگ آهن خام در سطح جهانی تولیدکننده‌ای متوسط به شمار می‌رود و ظرفیت محدودی نسبت به کشورهای بزرگ دارد. صادراتی معادل حدود ۲.۸ درصد تولید کل آهن خام نشان می‌دهد ایران عملاً خام‌فروشی انجام نمی‌دهد و بخش عمده تولید در داخل مصرف می‌شود.

جدول: رتبه‌بندی جهانی کشورها بر اساس تولید و صادرات آهن خام (۲۰۲۴، میلیون تن)

رتبه	کشور	تولید	کشور	صادرات
۱	چین	۸۵۱/۷	برزیل	۴/۱
۲	هند	۹۰/۰	روسیه	۲/۴
۳	ژاپن	۶۱/۰	اوکراین	۱/۳
۴	روسیه	۵۱/۲	هند	۰/۳
۵	کره جنوبی	۴۲/۴	کره جنوبی	۰/۲
۶	برزیل	۲۶/۵	آلمان	۰/۱
۷	ایالات متحده	۲۰/۶	ژاپن	۰/۱
۸	اوکراین	۷/۱	فرانسه	۰/۱
۹	تایوان	۱۴/۹	اسپانیا	۰/۱
۱۰	آلمان	۲۴/۳	سایر اروپا	۰/۱

Source: World Steel Association

جدول تولید و صادرات فولاد خام (۲۰۲۴، میلیون تن)

رتبه	نام کشور	تولید	نام کشور	صادرات
۱	چین	۰۰۵/۱۱	چین	۱۱۷/۱
۲	هند	۱۴۹/۴	ژاپن	۳۱/۲
۳	ژاپن	۸۴/۰	کره جنوبی	۲۸/۰
۴	ایالت متحده	۷۹/۵	اتحادیه اروپا (۲۷ کشور)	۲۷/۸
۵	روسیه	۷۱/۰	آلمان	۲۲/۶
۶	کره جنوبی	۶۳/۶	ترکیه	۱۷/۰
۷	آلمان	۳۷/۲	بلژیک	۱۵/۴
۸	ترکیه	۳۶/۹	ایتالیا	۱۵/۰
۹	برزیل	۳۳/۸	ویتنام	۱۳/۴
۱۰	ایران	۳۱/۴	روسیه	۱۲/۳

Source: World Steel Association

صادرات فولاد خام[۶]: ارزش افزوده بالاتر، پیش‌نیاز محصولات نهایی

مرحله تولید فولاد خام، مرحله‌ای است که پس از فرآوری اولیه و تولید آهن خام قرار می‌گیرد و محصول در این مرحله آماده تبدیل به محصولات نیمه‌نهایی و نهایی با ارزش افزوده بالا همانند بیلت، بلوم، اسلب، ورق‌ها، محصولات نورد شده، فولادهای پوشـــش‌دار و آلیاژی و قطعات ماشین‌آلات دقیق می‌شود. صادرات فولاد خام هنوز ارزش افزوده کمتری نســـبت به محصولات نهایی دارد، اما نسبت به مراحل اولیه، نشان‌دهنده ایجاد ارزش در زنجیره فولاد است.

در جدول زیر میزان تولید و صادرات فولاد خام ۱۰ کشور برتر جهان نشان داده شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، چین با میزان ۱ ۰۰۵,۱ میلیون تن رتبه اول تولید فولاد خام جهان را به خود اختصاص داده است. در جایگاه دوم و سوم هند و ژاپن با اختلاف بسیار از چین با تامین به ترتیب ۷,۹ و ۴,۵ درصد فولاد خام جهان قرار گرفته‌اند. کشورهایی مانند ژاپن و آلمان که ذخایر سنگ‌آهن کمتری دارند و جز ۱۰ کشور با بیشـــترین ذخایر قرار نمی‌گیرند، در صادرات فولاد با ارزش افزوده بالا موفق‌تر از سایر کشورها عمل کرده‌اند.

ایران با تولید ۳۱.۴ میلیون تن فولاد خام در سال ۲۰۲۴ در بین ۱۰ تولیدکننده برتر جهان قرار دارد و صادرات آن ۱۰.۸ میلیون تن (رتبه ۱۲ام) است که حدود ۳۴ درصد از تولید کل را تشکیل می‌دهد. در مقایسه، کشورهایی مانند آلمان، کره جنوبی و ترکیه با تولید مشابه یا کمتر، سهم صادرات نسبت به تولید بالاتری دارند (۴۴ تا ۶۱ درصد)، در حالی که چین با تولید بیش از ۱,۰۰۰ میلیون تن، سهم صادراتی حدود ۱۲ درصد دارد. این نشـــان می‌دهد ایران بخش اعظم فولاد خام تولیدی خود را در داخل مصرف می‌کند، در حالی که برخی کشورهای دیگر سهم بیشتری از تولید خود را به بازار جهانی صادر می‌کنند.

جمع بندی

داشتن ذخایر بزرگ الزاماً به معنای دستیابی به تولید با ارزش افزوده بالا نیست؛ نمونه‌های رســـمی مانند استرالیا و برزیل، با وجود برخورداری از منابع عظیم سنگ‌آهن، همچنان بخش قابل‌توجهی از صادراتشان را به مواد خام یا نیمه‌خام اختصاص می‌دهند. از سوی دیگر، نبود ذخایر معدنی نیز مانعی برای تبدیل‌شدن به صادرکننده بزرگ فولاد نیست؛ کشـــورهایی مانند ژاپن و کره‌جنوبی بدون اتکای جدی به منابع طبیعی داخلی، بر پایه فناوری پیشرفته، زنجیره کامل و سیاست صنعتی منسجم، در جمع صادرکنندگان مهم جهانی قرار دارند. در مورد ایران، داده‌های بین‌المللی موجود نشان می‌دهد که ایران عمدتاً تولید سنگ آهن، آهن خام و فولاد خود را در بازار داخلی عرضه می‌کند و به نسبت سایر کشورهای مورد بررسی، کمتر خام فروشی می‌کند. ایران در تولید و صادرات فولاد خام در جهان جایگاه شناخته‌شده‌ای دارد. بااین وجود ایران هنوز ظرفیت قابل توجهی برای توسعه محصولات نیمه‌نهایی و نهایی با ارزش افزوده بالاتر و افزایش سهم از بازار جهانی دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Oxford Economics

۲. ذخایـر مفید (Usable/Proven Reserves) به آن بخش از منابع معدنی گفته می‌شـود که به‌صورت اقتصادی قابل اســـتخراج و استفاده هستند. یعنی نه فقط وجود دارند، بلکه استخراج آن‌ها با فناوری‌های موجود، هزینه قابل قبول و مقررات قانونی امکان‌پذیر است.

۳. میلیون تن واقعی (short tons) = میلیون متریک تن ×۰٫۹۸۴۲

4. Iron ore
5. Pig iron
6. Crude steel

منابع

مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۳، جایگاه و دلائل صادرات سنگ آهن در اقتصاد معدنی ایران

U.S. Geological Survey, Mineral Commodity Summaries, January 2025

World Steel Association, world steel in figures, 2025

Oxford Economics, The Role of Steel Manufacturing in the Global Economy, 2019

UNIDO, The Multiplier Effect of Industrial Jobs, 2025

رباتیک: پیشران تحول صنعت

چرا ایران نیاز به اکوسیستم رباتیک منسجم دارد؟



احسان اخوان صراف

رئیس هیئت‌مدیره انجمن شرکت‌های رباتیک و مکاترونیک اتاق بازرگانی تهران

رباتیک: کلید تحولات قرن بیست‌ویکم

رباتیک دیگر صرفاً یک فناوری پیشرفته یا ابزاری جانبی برای صنایع بزرگ نیست؛ بلکه به‌عنوان پیشران اصلی تحولات اقتصادی و اجتماعی قرن بیست‌ویکم شناخته می‌شـــود. همان‌طور که موتور بخار، بـــرق و اینترنت هرکدام در زمان خود انقلاب صنعتی و اجتماعی به‌وجود آوردنـــد، رباتیک نیز امروز در قلـــب «انقلاب صنعتی چهـــارم» و حتی مباحث مربـــوط به «صنعت پنجم» قرار گرفته اســـت. این فناوری مرزهای سنتی تولید و خدمات را شکسته و وارد عرصه‌های متنوعی از پزشکی و داروسازی گرفته تا خودروسازی، انرژی، کشاورزی و حتی آموزش و فرهنگ شـــده است. در بســـیاری از کشورها، رباتیک تنها به‌عنوان یک ابزار صنعتی دیده نمی‌شـــود، بلکه اســـتراتژی ملی برای بقا و رشد اقتصادی به حساب می‌آید. طبق گزارش مؤسسه آینده‌پژوهی مک‌کنزی، رباتیک در کنار هوش مصنوعی، اینترنت اشیا و چاپ سه‌بعدی، جزو دوازده فناوری تحول‌آفرین جهان معرفی شده است؛ فناوری‌هایی که نه تنها بهره‌وری را ارتقا می‌دهند بلکه نظم اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی کشورها را دگرگون می‌سازند. پرسش مهم برای ایران این است: آیا می‌توانیم با موج رباتیک جهانی همراه شویم و سهمی از این بازار عظیم داشته باشیم، یا همچنان در جایگاه مصرف‌کننده باقی خواهیم ماند؟

چشم‌انداز جهانی: نبض رباتیک در شرق و غرب

بازار جهانی رباتیک طی دو دهه گذشته رشدی شتابان داشته و پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد این روند در سال‌های پیش رو نیز ادامه خواهد یافت. بر اساس داده‌های سال ۲۰۲۴، ارزش بازار جهانی رباتیک به ۷۸.۵ میلیارد دلار رسیده و برآوردها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۳۰ این رقم به بیش از ۱۷۰ میلیارد دلار افزایش یابد. این یعنی بازاری که در کمتر از یک دهه، بیش از دو برابر خواهد شد. بیشترین سهم این رشد متعلق به آسیا و اقیانوسیه است که سالانه حدود ۱۷ درصد افزایش مصرف ربات‌ها را تجربه می‌کنند. در مقابل، اروپا و آمریکا رشدی حدود ۷ درصد دارند. این اختلاف نشان می‌دهد که آینده رباتیک بیش از هر جا در شرق آسیا رقم خواهد خورد؛ جایی که کشورهایی مثل کره جنوبی، ژاپن و چین سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در این حوزه انجام داده‌اند. یکی از شاخص‌های مهم در بررسی توسعه رباتیک، تراکم ربات‌ها در صنایع است. این شاخص نشان می‌دهد در ازای هر ۱۰ هزار نیروی انسانی در صنعت، چند ربات به کار گرفته شده است:

- کره‌جنوبی: بیش از ۱۰۰۰ ربات
- ژاپن: حدود ۴۰۰ ربات
- آلمان: نزدیک به ۳۷۰ ربات
- چین: حدود ۳۳۰ ربات

این اعداد گویای آن اســـت که کشـــورها با ســـرعتی متفاوت در حال جایگزینی یا تکمیل نیروی انســـانی با ربات‌ها هستند. جالب آنکه همه‌گیری کرونا نیز نقش مهمی

با وجود ظرفیت‌های گسترده انسانی و صنعتی، رباتیک در ایران هنوز نتوانسته جایگاه واقعی خود را پیدا کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از موانع ساختاری، اقتصادی و فرهنگی موجب شده‌اند این حوزه در کشور رشد کندی داشته باشد.

در شـــتاب‌گیری این روند داشـــت. صنایع برای حفظ تولید و خدمات‌رسانی در شرایط تعطیلی و قرنطینه، به ربات‌ها به‌عنوان راهکاری برای کاهش وابستگی به نیروی انسانی نگاه کردند. از کارخانه‌های تولید تجهیزات پزشکی گرفته تا رستوران‌ها و فروشگاه‌های خرده‌فروشی، ربات‌ها حضور پررنگ‌تری پیدا کردند. گزارش فدراسیون بین‌المللی رباتیک در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که تقاضا برای ربات‌های خدماتی در دوران پساکرونا بیش از ۳۰ درصد افزایش یافته است، به‌ویژه در حوزه‌های لجستیک و مراقبت‌های بهداشتی. این روند نشان‌دهنده تغییر پارادایم از رباتیک صنعتی به رباتیک خدماتی است که می‌تواند برای ایران نیز درس‌هایی داشته باشد.

از منظر آینده‌پژوهی، برخی گزارش‌ها پیش‌بینی می‌کنند که بین سال‌های ۲۰۳۰ تا ۲۰۵۰، حدود ۳۰ تا ۷۰ درصد مشاغل سنتی یا حذف خواهند شد یا به‌شدت دگرگون می‌شـــوند. این تغییر لزوماً به معنای افزایش بیکاری نیســـت؛ بلکه شغل‌های جدیدی در طراحی، نگهداری، برنامه‌نویســـی و مدیریت ربات‌ها ایجاد خواهد شد. این تحولات، فرصتی بی‌نظیر برای کشورهایی مانند ایران فراهم می‌کند تا با سرمایه‌گذاری در آموزش مهارت‌های مرتبط با رباتیک، نیروی کار خود را برای مشاغل آینده آماده کنند. در غیر این صورت، خطر عقب‌ماندگی در بازار کار جهانی جدی خواهد بود.

جایگاه ایران: فاصله‌ها و ظرفیت‌های نهفته

در نقشه جهانی رباتیک، جایگاه ایران چندان مشخص نیست. داده‌های جامع و قابل اتکا در دسترس نیست، اما شواهد نشان می‌دهد ایران فاصله زیادی با کشورهای پیشرو دارد، هرچند ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای جهش در این حوزه وجود دارد.

بیشـــترین اســـتفاده از ربات‌های صنعتی در ایران در صنعت خودروسازی است، اما تراکم ربات‌ها نســـبت به استانداردهای جهانی پایین است. در حوزه پزشکی، ربات‌ها در جراحی‌های کم‌تهاجمی و توانبخشـــی به‌تدریج جای خود را باز کرده‌اند، اما چالش‌های قانونی و ساختاری مانع گسترش آن‌ها هستند. صنایع استراتژیک ایران مانند نفت و گاز، داروسازی و کشاورزی نیاز گسترده‌ای به رباتیک دارند. این صنایع به دلیل شرایط محیطی و نیاز به دقت بالا، مستعد استفاده از ربات‌ها هستند.

ایران از نیروی انسانی متخصص برخوردار است. دانشگاه‌های معتبر کشور سال‌هاست رشته‌های رباتیک و هوش مصنوعی را آموزش می‌دهند و فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها در سطح بین‌المللی توانمند هستند. با این حال، نبود متولی مشخص در سطح حاکمیتی و پراکندگی مدیریتی، مانع شکل‌گیری اکوسیستم منسجم رباتیک شده است. این خلأ باعث هدررفت منابع و فعالیت جزیره‌ای فعالان این حوزه شده استاز سوی دیگر، ایران از سرمایه‌ای ارزشمند برخوردار است: نیروی انسانی متخصص. دانشگاه‌های معتبر کشور سال‌هاست رشته‌های مرتبط با رباتیک، مکاترونیک و هوش مصنوعی را آموزش می‌دهند. فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها در سطح بین‌المللی نیز توانمندی بالایی دارند، به‌طوری‌که بســـیاری از آن‌ها جذب مراکز علمی و صنعتی در اروپا، آمریکا و شرق آسیا شده‌اند. اما مشکل اساسی اینجاست که رباتیک در ایران هنوز متولی مشخصی در سطح حاکمیتی ندارد. وزارتخانه‌های مختلف به شکل پراکنده درگیر موضوع هستند، اما هیچ نهاد واحدی که برنامه‌ریزی کلان و راهبرد ملی داشته باشد، وجود ندارد. همین خلأ مدیریتی باعث شـــده فرصت‌های زیادی از دســـت برود و فعالان این حوزه بیشتر به صورت جزیره‌ای فعالیت کنند. این پراکندگی مدیریتی نه تنها باعث هدررفت منابع می‌شود، بلکه مانع از شـــکل‌گیری یک اکوسیستم منسجم برای توسعه رباتیک شـــده است. در حالی که کشورهایی مانند ژاپن و آلمان با ایجاد شوراهای ملی رباتیک، هماهنگی بین بخش‌های مختلف را تضمین کرده‌اند، ایران همچنان درگیر فقدان یک استراتژی واحد است.

دستاوردهای داخلی: گام‌هایی در مسیر موفقیت

با وجود چالش‌ها و موانع، ایران در سال‌های اخیر شاهد دستاوردهای ارزشمندی در حوزه رباتیک بوده است. برخی از این پروژه‌ها نه تنها در داخل کشور بلکه در سطح بین‌المللی نیز مطرح شـــده‌اند و نشـــان می‌دهند که ایران ظرفیت تبدیل‌شدن به یک بازیگر مهم منطقه‌ای را دارد.

۱ ربات جراح «سینا»

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها، ربات جراح سینا است که به‌عنوان نخستین ربات جراح در خاورمیانه معرفی شـــد. این ربات از نظر کارایی و کیفیت با ربات معروف داوینچی مقایسه می‌شود، با این تفاوت که هزینه تولید و استفاده از آن بسیار پایین‌تر است. ربات سینا حتی به کشور اندونزی صادر شده و مورد استفاده قرار گرفته است. با این حال، پارادوکس تلخی وجود دارد: این ربات هنوز نتوانسته در سیستم بهداشت و درمان ایران جایگاه تثبیت‌شده‌ای پیدا کند، چرا که موانع قانونی و ســـاختاری و لابی‌های پی‌درپی در سیستم درمانی کشور بر سر راه آن قرار دارد.

۲ ربات‌های توانبخشی و پوشیدنی

یکی دیگر از حوزه‌های مهم رباتیک در ایران، ربات‌های توانبخشی است. شرکت‌های دانش‌بنیان مانند پداســـیس، ربات‌هایی برای کمک بـــه افراد دارای معلولیت حرکتی طراحی کرده‌اند. بر اساس آمار سازمان بهداشت جهانی، تا سال ۲۰۲۵ حدود ۵.۷ میلیون نفر در ایران نیازمند خدمات توانبخشی خواهند بود. ربات‌های پوشیدنی و توانبخشی می‌توانند نه تنها کیفیت زندگی این افراد را ارتقا دهند، بلکه هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از ناتوانی‌های جسمی را نیز کاهش دهند.

۳ ربات‌های صنعتی در کارخانه‌ها

تجربه برخی کارخانه‌های داخلی نشـــان می‌دهد که ورود ربات‌ها می‌تواند به‌سرعت بهره‌وری و کیفیت را متحول کند. برای مثال، یکی از کارخانه‌های تولید شـــیرآلات در ایران، با به‌کارگیری ربات‌های صنعتی توانست کیفیت تولید خود را تا حد چشمگیری افزایش دهد؛ به‌طوری که تولیداتش از سطح معمول داخلی به سطح رقابت با برندهای خارجی رسید. برای مثال، ربات‌های جوشکاری داخلی در کارخانه‌های خودروسازی، دقت و سرعت تولید را تا ۴۰ درصد بهبود بخشیده‌اند.

۴ ربات‌های بازرسی در نفت و گاز و آب و فاضلاب

ایران بیش از ۷۰ هزار کیلومتر خطوط انتقال نفت و گاز دارد. بازرســـی و نگهداری این خطوط، به دلیل گستردگی و شرایط سخت، یکی از چالش‌های بزرگ صنعت انرژی کشور است. ربات‌های بازرسی می‌توانند این وظیفه را با دقت بالا و هزینه کمتر انجام دهند. شرکت‌های داخلی نمونه‌های موفقی تولید کرده‌اند که می‌توانند ایران را به قطب منطقه‌ای تبدیل کنند.

موانع پیش رو: چالش‌های ساختاری و فرهنگی

با وجود ظرفیت‌های گسترده انسانی و صنعتی، رباتیک در ایران هنوز نتوانسته جایگاه واقعی خود را پیدا کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از موانع ساختاری، اقتصادی و فرهنگی موجب شده‌اند این حوزه در کشور رشد کندی داشته باشد. در ادامه مهم‌ترین این چالش‌ها را مرور می‌کنیم:

۱ واردات بی‌ضابطه اقلام کارکرده و ذی‌نفعان واردات

یکی از مشکلات ریشه‌ای اقتصاد ایران، وجود منافع متعارض در واردات اقلام کارکرده و تولید داخلی اســـت. در حوزه رباتیک نیز، برخی واردکنندگان به دلیل ســـود بالای واردات تجهیزات آماده کارکرده با قیمت‌های پایین، انگیزه را برای تولیدکنندگان داخلی از بین می‌برند. همین ذی‌نفعی باعث می‌شود ربات‌های ایرانی حتی در صورت برخورداری از کیفیت مطلوب، نتوانند وارد بازار شـــوند. ســـود بالای واردات تجهیزات کارکرده، انگیزه تولید داخلی را کاهش می‌دهد.

۲ عدم استقبال نظام سلامت و درمان به‌خصوص وزارت بهداشت از ربات‌های پزشکی

در حالی که در کشورهای پیشرفته، ربات‌های جراح و توانبخشی بخش جدایی‌ناپذیر نظام سلامت هســـتند، در ایران ورود این فناوری‌ها با مقاومت مواجه شده است. بخشی از این مقاومت ناشی از نگرانی‌های قانونی و لابی‌های وزارت بهداشت و بخشی ناشی از عدم آشنایی

مدیران و پزشکان با مزایای فناوری است. به همین دلیل، نمونه‌هایی مانند ربات جراح سینا هنوز نتوانسته‌اند در مقیاس گسترده وارد بیمارستان‌ها شوند.

۳ مهاجرت نخبگان

یکی از تلخ‌ترین چالش‌ها در حوزه رباتیک، مهاجرت گسترده نخبگان است. بر اساس برخی برآوردها، در یک بازه زمانی کوتاه بیش از ۸۵ درصد نخبگان یک رشته تخصصی رباتیک ایران مهاجرت کردند. این روند نه تنها موجب خروج سرمایه انسانی می‌شود، بلکه چرخه نوآوری و تولید دانش فنی در داخل کشور را نیز مختل می‌کند. این روند به‌ویژه در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر مانند شریف و تهران مشهود است.

۴ مشکلات گمرکی و تعرفه‌ها

یکی از عجیب‌ترین تناقض‌ها در نظام تعرفه‌ای ایران، مربوط به ربات‌هاست. واردات قطعات رباتیک معمولاً مشمول تعرفه‌های ۱۵ تا ۴۰ درصدی می‌شود، اما واردات ربات کامل تنها ۵ درصد تعرفه دارد. این سیاست عملاً تولیدکنندگان داخلی را از رقابت بازمی‌دارد، چرا که هزینه تولید داخل به‌مراتب بالاتر از واردات محصول نهایی خواهد شد.

۵ نبود حمایت مالی و سرمایه‌گذاری

توسعه رباتیک نیازمند سرمایه‌گذاری کلان است. طراحی، ساخت و آزمایش ربات‌ها هزینه‌بر است و بازگشت سرمایه آن معمولاً میان‌مدت یا بلندمدت اتفاق می‌افتد. در ایران اما اکوسیستم سرمایه‌گذاری ریسک‌پذیر هنوز شکل نگرفته و بسیاری از سرمایه‌گذاران به دلیل عدم آشنایی با حوزه رباتیک، از ورود به این بخش اجتناب می‌کنند و البته نبود حمایت جدی دولت نیز این مشکل را تشدید کرده است. این در حالی است که کشورهایی مانند چین و کره جنوبی سالانه میلیاردها دلار در این حوزه سرمایه‌گذاری می‌کنند.

۶ فاصله صنعت و دانشگاه

اگرچه دانشگاه‌های ایران در زمینه آموزش و پژوهش رباتیک فعال‌اند، اما ارتباط میان صنعت و دانشگاه بسیار ضعیف است. بسیاری از پروژه‌های دانشجویی و تحقیقاتی تنها در قالب مقاله منتشر می‌شوند و به مرحله تجاری‌سازی نمی‌رسند. این در حالی است که در کشورهای پیشرفته، بخش عمده نوآوری‌ها با حمایت صنعت به محصول تبدیل می‌شوند.

۷ تحریم‌ها و محدودیت‌های بین‌المللی

تحریم‌های بین‌المللی نیز بر این حوزه تأثیر مستقیم گذاشته‌اند. محدودیت در دسترسی به فناوری‌های نوین، قطعات خاص و همکاری‌های بین‌المللی موجب شده روند توسعه رباتیک در ایران کندتر شود. همچنین بسیاری از شرکت‌های خارجی از همکاری مستقیم با شرکت‌های ایرانی اجتناب می‌کنند.

۸ نبود هماهنگی بین دولت و بخش خصوصی

در حالی که فعالان بخش خصوصی به‌طور پراکنده تلاش می‌کنند، دولت برنامه منسجم و یکپارچه‌ای برای هدایت و حمایت از این تلاش‌ها ندارد. نتیجه این وضعیت، دوباره‌کاری، هدررفت منابع و از دست رفتن فرصت‌های بازار است.

۹ دشواری جذب و نگه‌داشت نیروی متخصص

بسیاری از فارغ‌التحصیلان مستعد رشته‌های مرتبط با رباتیک، به دلیل نبود چشم‌انداز شغلی مناسب در ایران، تصمیم به مهاجرت می‌گیرند. کسانی هم که می‌مانند، اغلب جذب حوزه‌های دیگر می‌شوند یا در مشاغل غیرمرتبط فعالیت می‌کنند. این چرخه موجب می‌شود شرکت‌های فعال در حوزه رباتیک برای جذب نیروی متخصص با دشواری جدی مواجه شوند. گزارش‌های اخیر نشان می‌دهد که بیش از ۶۰ درصد فارغ‌التحصیلان رشته‌های رباتیک و مکاترونیک در ایران طی دو سال پس از فارغ‌التحصیلی یا مهاجرت می‌کنند یا در حوزه‌های غیرمرتبط مشغول به کار می‌شوند.

فرصت‌های طلایی: ایران در آستانه جهش رباتیک

اگرچه ایران در حوزه رباتیک با چالش‌های متعددی روبه‌روست، اما فرصت‌های بزرگی نیز پیش روی کشور قرار دارد که می‌تواند مسیر آینده را تغییر دهد. این فرصت‌ها اگر به‌درستی شناسایی و مدیریت شوند، می‌توانند ایران را از یک مصرف‌کننده صرف به یک تولیدکننده و صادرکننده منطقه‌ای تبدیل کنند.

۱ موقعیت ژئوپلیتیکی و بازار منطقه‌ای

ایران در منطقه‌ای قرار دارد که کشورهای اطراف آن به سرعت در حال صنعتی‌شدن هستند، اما در حوزه رباتیک هنوز وابستگی بالایی به واردات دارند. کشورهایی نظیر عراق، کشورهای آسیای میانه و حتی حوزه خلیج فارس می‌توانند بازارهای مهمی برای صادرات ربات‌ها و خدمات رباتیک ایران باشند. ایران با بهره‌گیری از مزیت‌های جغرافیایی و به‌ویژه نیروی انسانی متخصص می‌تواند به هاب منطقه‌ای رباتیک تبدیل شود.

۲ صنایع استراتژیک داخلی

وجود صنایع بزرگی مانند نفت و گاز، پتروشیمی، خودروسازی، فولاد، بسته‌بندی و داروسازی فرصتی منحصربه‌فرد برای توسعه رباتیک در داخل کشور فراهم می‌کند. این صنایع هم به دلیل گستردگی و هم به دلیل نیازهای خاص، محیطی مناسب برای رشد و آزمایش فناوری‌های رباتیک هستند. اگر رباتیک بتواند مشکلات این صنایع را حل کند، بلافاصله بازاری پایدار و بزرگ در داخل ایجاد خواهد شد. صنعت پتروشیمی ایران، که یکی از بزرگ‌ترین صنایع منطقه است، می‌تواند از ربات‌های بازرسی و نگهداری بهره ببرد.

۳ جمعیت جوان و تحصیل‌کرده

ایران یکی از جوان‌ترین جوامع منطقه را دارد. هزاران دانشجو و فارغ‌التحصیل در رشته‌های مرتبط با رباتیک، هوش مصنوعی و مکاترونیک، سرمایه‌ای بی‌بدیل محسوب می‌شوند. با ایجاد بستر مناسب، این نیروها می‌توانند موتور محرک نوآوری و تولید در کشور باشند.

۴ همگرایی با فناوری‌های نوین

رباتیک به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه در ترکیب با فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، واقعیت افزوده و چاپ سه‌بعدی قدرت واقعی خود را نشان می‌دهد. ایران در برخی از این حوزه‌ها نیز پیشرفت‌های قابل توجهی داشته و می‌تواند با ایجاد همگرایی میان آن‌ها، ارزش افزوده بیشتری خلق کند.

۵ تقاضای فزاینده در حوزه خدمات

علاوه بر صنعت، بخش خدمات نیز در ایران ظرفیت‌های بالقوه فراوانی برای رباتیک دارد. از ربات‌های بانکی و آموزشی گرفته تا ربات‌های کشاورزی و حمل‌ونقل شهری، زمینه‌های متعددی برای توسعه وجود دارد. تجربه جهانی نشان داده که ربات‌های خدماتی در سال‌های آینده رشد بیشتری نسبت به ربات‌های صنعتی خواهند داشت.

رباتیک نه‌تنها فناوری آینده، بلکه فناوری امروز است. کشورهایی که امروز در این حوزه سرمایه‌گذاری می‌کنند، فردا قدرت اقتصادی و صنعتی بیشتری خواهند داشت. ایران با وجود چالش‌های متعدد، از ظرفیت‌های عظیمی برخوردار است که می‌تواند آن را به بازیگری مهم در این عرصه تبدیل کند. با این حال، این فرصت‌ها تنها با اقدام سریع و هماهنگ محقق می‌شوند. ایران باید از تجربه کشورهایی مانند چین و کره جنوبی درس بگیرد و با ایجاد یک اکوسیستم منسجم، رباتیک را به یکی از ستون‌های اقتصاد دانش‌بنیان خود تبدیل کند. در غیر این صورت، خطر عقب‌ماندگی در این رقابت جهانی جدی است. این مسیر اما نیازمند عزم ملی، برنامه‌ریزی کلان و همکاری دولت و بخش خصوصی است.

هزارتوی سامانه‌ها

سامانه‌ها به قلکی جدید برای درآمد دولت و مانع کسب‌وکارها تبدیل شدند نه تسهیلگر



بنگاه‌ها در تنگنا

چرا تاب‌آوری باید از زنجیره ارزش شروع شود؟



فریال مستوفی
عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

چرا باید خواند:
چرا تنگنای تأمین مالی بنگاه‌های کوچک و متوسط، صرفاً با وام و حمایت‌های مقطعی حل نمی‌شود؟ این یادداشت نشان می‌دهد در شرایط محدودیت بانکی، رکود و بی‌ثباتی، تاب‌آوری واقعی زمانی شکل می‌گیرد که بنگاه‌ها از سطح فردی فراتر رفته و در قالب زنجیره‌های ارزش، بخشی از تأمین مالی، مدیریت ریسک و کاهش هزینه‌ها را به‌صورت جمعی سازمان دهند.

اقتصاد ایران در سال‌های اخیر زیر فشار هم‌زمان چند شوک حرکت کرده است؛ تورم مزمن، نوسان شدید نرخ ارز، تحریم‌ها، جنگ ۱۲ روزه، تشـــدید رکود در بسیاری از بازارها و بی‌ثباتی در قواعد بازی. نتیجه در ســـطح بنگاه‌ها، به‌ویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط، چیزی جز تنگنای مزمن تأمین مالی و فرسایش توان سرمایه‌گذاری نبوده است. آنچه در ظاهر دیده می‌شود آسیب روزافزون واحدهای اقتصادی به ویژه بنگاه‌های کوچک و متوســـط، تعدیل نیروی انسانی و خطوط تولیدی‌ای اســـت که با ظرفیت پایین کار می‌کنند؛ یکی از ریشـــه‌های ماجرا در تنگ شدن شریان‌های مالی است.

از یک‌ســـو، فشـــار مالیاتی و بیمه‌ای تشدید شده است؛ ســـازمان مالیات و تأمین اجتماعی در شرایط کسری بودجه دولت، سخت‌گیرانه‌تر از گذشته عمل می‌کنند و زمـــان و منابع مدیریتـــی بنگاه‌ها صرف پاسخ‌گویی به مطالبه‌های مالیاتی و بیمه‌ای می‌شود. هم‌زمان، ســـخت‌گیری گمرکی و تغییرات مکرر در رویه‌های واردات و صادرات، هزینه و زمان تأمین مواد اولیه و قطعات را بالا برده و پیش‌بینی‌پذیری را کاهش داده است.

ناپایداری در تأمیـــن انرژی، قطع یا محدودیت برق و گاز، کمبود آب به معنـــی توقف‌های اجباری تولید، افزایش هزینه‌ها و نیاز بیشتر به سرمایه در گردش است. در سطح بین‌المللی نیز هزینه نقل‌وانتقال مالی خارجی و محدودیت کانال‌های رسمی، هزینه تجارت خارجی و تأمین مالی برون‌مرزی را بالا برده است.

ترکیب این عوامل با رکود در بازار داخلی، تصویر را کامل می‌کند. وقتی بازار فروش در رکود اســـت، قدرت قیمت‌گـــذاری کاهش می‌یابـــد، دوره وصول مطالبات طولانی می‌شود و بنگاه برای تأمین مخارج جاری، ناچار اســـت به منابعی دســـت بزند که در حالت عادی باید صرف توسعه می‌شد. بسیاری از بنگاه‌ها برای ادامه حیات به سمت فروش دارایی ثابت، پیش‌فروش با حاشیه سود ناچیز یا انتقال بخشی از سرمایه به دارایی‌های غیرمولد رفته‌اند. در چنین وضعیتی، تنگنای تأمین مالی فقط به معنی کمبود منابع جدید نیست؛ بلکه یعنی ساختاری که در آن حتی منابع موجود نیز به‌درستی در خدمت تولید و سرمایه‌گذاری قرار نمی‌گیرد.

محدودیت ظرفیت بانکی و بن‌بست راه‌حل‌های فردی

در چنیـــن فضایی، منابع بانکـــی نیز خود به‌دلیل سیاســـت‌های کنترل ترازنامه و محدودیت‌های نظارتی، ظرفیت چندانی برای گسترش اعتبارات جدید ندارند؛ بانک‌ها بیش از گذشته درگیر مدیریت کفایت سرمایه، نسبت‌های نظارتی و مطالبات معوق‌اند و امکان افزایش معنی‌دار تسهیلات به بنگاه‌های کوچک و متوسط، حتی در صورت تمایل، محدود شده است.

پاســـخ طبیعی بنگاه منفرد در این شـــرایط، مراجعه بیشتر به بانک، درخواست استمهال بدهی‌ها و تلاش برای کاهش هزینه‌هاست. اما اتکای صرف به راه‌حل‌های فردی دو محدودیت جدی دارد؛ نخســـت آن‌که هر بنگاه کوچک، به‌تنهایی قدرت مذاکـــره و وثیقه کافی برای جـــذب منابع قابل‌توجه ندارد؛ دوم آن‌که بســـیاری از ناکارآمدی‌ها از جایی ناشـــی می‌شود که بنگاه‌ها در زنجیره ارزش خود از برنامه‌ها، محدودیت‌ها و ظرفیت‌های یکدیگر بی‌خبرند. بنابراین، بخشـــی از پاسخ به تنگنای تأمین مالی را باید نه در ســـطح بنگاه منفرد، بلکه در سطح زنجیره ارزش و شبکه بنگاه‌ها جست‌وجو کرد.

تاب‌آوری در سطح زنجیره ارزش به عنوان چارچوب پاسخ

در این‌جا مفهوم تاب‌آوری نیز اهمیت پیدا می‌کند. تاب‌آوری فقط به‌معنای تحمل شـــوک نیست، بلکه یعنی توان ســـازگاری فعال با شرایط متغیر، حفظ حداقلی از ظرفیت تولید و جلوگیری از تخریب سرمایه‌های کلیدی بنگاه و زنجیره. در سطح بنگاه منفرد، تاب‌آوری خود را در حفظ جریان نقدی، جلوگیری از فروش اضطراری دارایی‌های مولد و امکان بازگشت به سطح تولید قبلی نشان می‌دهد؛ اما بخش مهمی از تاب‌آوری، در سطح زنجیره و شبکه شکل می‌گیرد، جایی که بنگاه‌ها می‌توانند با اقدام جمعی، بخشی از فشـــار مالی را از دوش هم بردارند و ریسک‌ها را میان خود توزیع کنند.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **تاب‌آوری مالی بنگاه‌ها در شرایط تنگنای تأمین مالی، فقط در گرو تصمیم‌های درونی هر بنگاه نیست؛ بلکه به کیفیت همکاری و هم‌افزایی در سطح زنجیره‌های ارزش و شبکه‌های بنگاهی گره خورده است.**
- **هر چقدر بنگاه‌ها بتوانند بخشی از تأمین مالی، مدیریت ریسک و کاهش هزینه‌ها را در قالب سازوکارهای جمعی سازمان دهند، فشار بحران برای همه اعضا تخفیف یافته و فضای بیشتری برای حفظ سرمایه‌گذاری‌ها، جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌های کوچک و متوسط و مهار تعمیق رکود فراهم می‌شود.**
- **تشکیل کنسرسیوم‌های خرید و تأمین مشترک، یا ایجاد شرکت‌های واسطی که به نمایندگی از چندین بنگاه عضو زنجیره خرید می‌کنند، می‌تواند این وضعیت را دگرگون کند. وقتی حجم سفارش تجمیع می‌شود، امکان چانه‌زنی برای قیمت بهتر، دوره‌های پرداخت طولانی‌تر، کاهش نیاز به پیش‌پرداخت و گاهی دسترسی به خطوط اعتباری تأمین‌کننده فراهم می‌شود.**

در صنایعی که با تعداد زیادی بنگاه کوچک و کم‌سرمایه مواجه‌اند، باید شجاعت فکر کردن به شراکت‌ها و ادغام‌های هدفمند را هم داشت. بسیاری از این بنگاه‌ها، در وضعیت فعلی نه توان سرمایه‌گذاری توسعه‌ای دارند و نه ترازنامه و وثیقه‌شان برای نهادهای مالی جذاب است.

راهکارهایی که در ادامه مطرح می‌شود، در واقع استراتژی‌های افزایش تاب‌آوری مالی و عملیاتی از پایین به بالا است؛ راه‌هایی که نه متکی به منابع بودجه‌ای دولت‌اند و نه منتظر گشایش ناگهانی در نظام بانکی، بلکه بر استفاده هوشمندانه‌تر از ظرفیت‌های درون زنجیره‌های ارزش و شبکه‌های بنگاهی استوار است.

ایده مرکزی این است که بنگاه‌ها، به‌جای آن‌که هر کدام به‌تنهایی و با ظرفیت محدود خود عمل کنند، تاب‌آوری را در سطح زنجیره و شبکه بازسازی کنند؛ یعنی بخشی از تأمین مالی، مدیریت ریسک و کاهش هزینه‌ها را به صورت جمعی سازمان دهند. این اقدام جمعی می‌تواند در سه حوزه اصلی عمل کند؛ کاهش هزینه تأمین و موجودی، بهبود دسترسی به منابع مالی و مدیریت مشترک ریسک‌ها (ارزی، انرژی، مقرراتی). در ادامه، چند سازوکار عملی که در همین چارچوب قابل‌تصور است بررسی می‌شود.

کنسرسیوم‌های خرید و تأمین مشترک

یکی از این راه‌ها، حرکت از خریدهای پراکنده و فردی به سمت الگوهای خرید و تأمین مشترک است. در بسیاری از صنایع، ده‌ها بنگاه کوچک و متوسط به چند تأمین‌کننده اصلی مواد اولیه، قطعات یا خدمات وابسته‌اند، اما هر یک جداگانه و با حجم سفارش محدود وارد مذاکره می‌شوند و طبیعی است که هم از نظر قیمت و هم از نظر شرایط پرداخت، در موقعیت ضعف قرار گیرند. تشکیل کنسرسیوم‌های خرید و تأمین مشترک، یا ایجاد شرکت‌های واسطی که به نمایندگی از چندین بنگاه عضو زنجیره خرید می‌کنند، می‌تواند این وضعیت را دگرگون کند. وقتی حجم سفارش تجمیع می‌شود، امکان چانه‌زنی برای قیمت بهتر، دوره‌های پرداخت طولانی‌تر، کاهش نیاز به پیش‌پرداخت و گاهی دسترسی به خطوط اعتباری تأمین‌کننده فراهم می‌شود. از سوی دیگر، هزینه‌های حمل‌ونقل، انبارش و تشریفات گمرکی که خود در فضای تشدید سخت‌گیری‌های گمرکی و افزایش هزینه‌های نقل‌وانتقال خارجی سهم قابل‌توجهی در ساختار هزینه دارند میان اعضا سرشکن می‌شود. به این ترتیب، بخشی از سرمایه در گردشی که پیش‌تر به‌صورت موجودی‌های کوچک و گران در انبار هر بنگاه قفل شده بود، آزاد می‌شود و تاب‌آوری نقدینگی در سطح کل زنجیره افزایش می‌یابد.

تأمین مالی زنجیره‌ای با محوریت بنگاه‌های راهبر و تبدیل اعتبار زنجیره به سرمایه در گردش

راه مهم دیگر، توسعه سازوکارهای تأمین مالی زنجیره‌ای با محوریت بنگاه‌های راهبر است؛ یعنی همان بنگاه‌های بزرگ‌تر و معتبرتری که به‌عنوان خریدار اصلی، صادرکننده نهایی یا صاحب برند در رأس زنجیره قرار دارند. این بنگاه‌ها معمولاً دسترسی و اعتبار بهتری نزد بانک‌ها و نهادهای مالی دارند، حال آن‌که تأمین‌کنندگان کوچک‌ترشان، به‌رغم وابستگی عملیات خود به این بنگاه‌ها، در تعامل مستقیم با نظام بانکی، با محدودیت وثیقه، سابقه و مقیاس فعالیت مواجه‌اند. اگر بنگاه راهبر بپذیرد که بخشی از اعتبار خود را در خدمت زنجیره قرار دهد، می‌توان قراردادهای سه‌جانبه‌ای طراحی کرد که در آن، بانک بر اساس سفارش‌ها و تعهدات پرداخت بنگاه راهبر، سرمایه در گردش حلقه‌های بالادستی را تأمین کند. خرید دین فاکتورهای تأمین‌کنندگان، ایجاد خطوط اعتباری ویژه برای تأمین‌کنندگان تأییدشده و استفاده از مکانیزم‌های پرداخت مرحله‌ای مبتنی بر تحویل کالا/خدمت، نمونه‌هایی از این الگوهاست. در این صورت، تاب‌آوری مالی تأمین‌کنندگان کوچک دیگر صرفاً تابع رابطه مستقیم و ضعیف آنها با بانک نیست، بلکه از طریق پیوندشان با یک بازیگر معتبرتر در زنجیره تقویت می‌شود.

شرکت‌ها و خدمات مشترک زنجیره‌ای و کاهش هزینه‌های ثابت و افزایش شفافیت

شکل دیگری از اقدام جمعی، ایجاد شرکت‌ها و واحدهای خدمات مشترک در سطح زنجیره است. بخش مهمی از هزینه‌ها و ریسک‌های بنگاه‌ها به حوزه‌هایی مانند امور مالیاتی، حسابداری و حسابرسی، گمرک و لجستیک، بیمه و مدیریت انرژی برمی‌گردد؛ حوزه‌هایی که در سال‌های اخیر با تشدید فشار سازمان مالیات و تأمین اجتماعی، سخت‌گیری‌های گمرکی و ناپایداری در تأمین برق و گاز، پیچیده‌تر و پرهزینه‌تر شده‌اند. اگر بنگاه‌های یک زنجیره یا یک خوشه صنعتی، بخشی از این فعالیت‌ها را در قالب یک نهاد مشترک سازمان دهند مثلاً یک شرکت لجستیکی مشترک، یک واحد مشترک مشاوره مالی و مالیاتی، یا یک تیم تخصصی مشترک برای پایش و مدیریت مصرف انرژی هم می‌توانند هزینه‌های ثابت و سربار را کاهش دهند و هم سطح شفافیت و انضباط مالی خود را بالا ببرند. این شفافیت و نظم، خود نوعی وثیقه نامشهود است که در تعامل با بانک‌ها و سایر نهادهای تأمین مالی به‌کار می‌آید و دسترسی به منابع را تسهیل می‌کند.

زیرساخت اطلاعاتی مشترک و کاهش موجودی‌های احتیاطی و آزادسازی منابع

یکی دیگر از حلقه‌های مهم تاب‌آوری زنجیره‌ای، زیرساخت اطلاعاتی مشترک است. در شرایط بی‌ثباتی و رکود، هر بنگاه برای آنکه از شوک‌های ناگهانی در امان بماند، تمایل دارد موجودی بیشتری از مواد اولیه و محصول نهایی نگه دارد؛ اما مجموعه این موجودی‌های احتیاطی، حجم بزرگی از سرمایه در گردش را در سطح زنجیره منجمد می‌کند. اگر حلقه‌های مختلف زنجیره بتوانند از طریق سامانه‌های ساده و کم‌هزینه، اطلاعات مربوط به پیش‌بینی تقاضا، برنامه تولید، سفارش‌های در جریان و سطح موجودی خود را با یکدیگر به اشتراک بگذارند، امکان تنظیم تولید بر مبنای سفارش واقعی و کاهش موجودی‌های اضافی فراهم می‌شود. این کار نه‌تنها هزینه‌های مالی ناشی از خواب سرمایه در انبار را کاهش می‌دهد، بلکه ریسک توقف‌های ناگهانی تولید به‌دلیل کمبود مواد اولیه را، که در شرایط ناپایداری تأمین انرژی و اختلال در واردات تشدید می‌شود، پایین می‌آورد. به عبارت دیگر، جریان منظم و شفاف اطلاعات، پیش‌شرط جریان روان‌تر منابع مالی در زنجیره است.

شراکت‌ها و ادغام‌های هدفمند و ساختن واحدهای تاب‌آورتر از دل بنگاه‌های کوچک و متوسط

در صنایعی که با تعداد زیادی بنگاه کوچک و کم‌سرمایه مواجه‌اند، باید شجاعت فکر کردن به شراکت‌ها و ادغام‌های هدفمند را هم داشت. بسیاری از این بنگاه‌ها، در وضعیت فعلی نه توان سرمایه‌گذاری توسعه‌ای دارند و نه ترازنامه و وثیقه‌شان برای نهادهای مالی جذاب است؛ نتیجه طبیعی، ادامه روند تعطیلی تدریجی، تعدیل نیروی انسانی و خروج بی‌سر و صدای ظرفیت‌های تولیدی از صحنه است. در مقابل، اگر چند بنگاه هم‌افزا از نظر فناوری، جغرافیا یا بازار بتوانند در قالب شرکت‌های پروژه‌محور مشترک یا حتی در قالب ادغام ساختاری گرد هم آیند، می‌توانند واحدهای بزرگ‌تر و تاب‌آورتری بسازند که هم در برابر شوک‌های انرژی، ارزی و رکودی مقاوم‌ترند و هم برای بانک‌ها، صندوق‌ها و شرکای مالی بالقوه، گزینه‌ای جدی‌تر به شمار می‌آیند. البته چنین فرآیندهایی بدون طراحی دقیق حقوقی، سازوکارهای حل اختلاف و نقش‌آفرینی نهادهای میانجی مانند تشکل‌ها و اتاق‌های بازرگانی ممکن نیست، اما تجربه نشان داده است که در غیاب این نوع بازآرایی‌ها، فرسایش آرام و مستمر بنگاه‌های کوچک محتمل‌ترین سناریو خواهد بود.

به این ترتیب، تاب‌آوری مالی بنگاه‌ها در شرایط تنگنای تأمین مالی، فقط در گرو تصمیم‌های درونی هر بنگاه نیست؛ بلکه به کیفیت همکاری و هم‌افزایی در سطح زنجیره‌های ارزش و شبکه‌های بنگاهی گره خورده است. هر چقدر بنگاه‌ها بتوانند بخشی از تأمین مالی، مدیریت ریسک و کاهش هزینه‌ها را در قالب سازوکارهای جمعی سازمان دهند، فشار بحران برای همه اعضا تخفیف یافته و فضای بیشتری برای حفظ سرمایه‌گذاری‌ها، جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌های کوچک و متوسط و مهار تعمیق رکود فراهم می‌شود.

دیجیتالی‌سازی در صورتی که درست اجرا شود، می‌تواند هزینه مبادله را کاهش داده، شفافیت و توسعه را تقویت کند. اما در صورت فقدان یکپارچگی، هدف‌گذاری روشن و زیرساخت پایدار، تنها شکل بوروکراسی تغییر می‌کند؛ از کاغذی به الکترونیکی. در صنعت احداث، امروز بیش از هر چیز به همین اصلاح بنیادین نیاز داریم.

سامانه‌ها؛ شفافیت یا مانع کسب‌وکار؟

راهکارهایی برای یکپارچگی داده‌ها، کاهش هزینه مبادله و بازگرداندن سامانه‌ها به مسیر تسهیل فعالیت اقتصادی



سهیل آل‌رسول

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

چرا باید خواند:

سامانه‌ها قرار بود کسب‌وکار را ساده کنند، اما تجربه صنعت احداث نشان می‌دهد که بدون یکپارچگی و حکمرانی داده، این سامانه‌ها به موانع پرهزینه و پیچیده تبدیل شده‌اند. این مقاله چرایی مشکلات و راه‌حل‌های عملی برای اصلاح سامانه‌ها را توضیح می‌دهد.

در سال‌های اخیر تقریباً همه بخش‌های اقتصادی با موج گسترده‌ای از سامانه‌سازی روبه‌رو شده‌اند. دولت با راه‌اندازی سامانه‌های متعدد تلاش کرده فرآیندها را شفاف‌تر و سریع‌تر کند؛ اما در عمل، بخش بسیاری از فعالان اقتصادی می‌گویند کار نه‌تنها ساده‌تر نشده، بلکه پیچیده‌تر، پرهزینه‌تر و مبهم‌تر هم شده است. صنعت احداث چه در حوزه پیمانکاری و چه مهندسین مشاور یکی از بخش‌هایی است که این دغدغه را به روشنی تجربه کرده است. برخلاف حوزه تجارت خارجی که، سامانه‌هایی مانند گمرک یا جامع تجارت اهمیتی ندارند؛ برای صنعت احداث سامانه‌هایی مانند: سامانه جامع مالیاتی، سامانه‌های مودیان، و سامانه خدمات غیرحضوری تأمین اجتماعی عملاً به بخش جدایی ناپذیر روزمره شرکت‌ها تبدیل شده‌اند. در کنار این ها، سامانه‌هایی مانند ستادایران (برای مناقصات) و ساجات (برای صلاحیت حرفه‌ای) که زمانی گام‌های مثبتی بودند، اکنون خود در میان شبکه‌ای از سامانه‌های متعدد گرفتار شده‌اند.

اما مسئله دقیقاً چیست؟

مسئله اصلی، پیش از هر چیز، تعدد سامانه‌ها و فقدان نگاه یکپارچه در طراحی و بهره‌برداری است. فعال اقتصادی ناچار است همان اطلاعات را چند بار وارد کند، در چند سامانه جداگانه پیگیری کند و برای هر کدام زمان، نیروی انسانی و هزینه‌ای مجزا تخصیص دهد. بسیاری از شرکت‌های پیمانکاری اکنون ناچارند چندین نیروی متخصص فقط برای کار با سامانه‌ها استخدام کنند؛ نیرویی که قبلاً هیچ ضرورتی نداشت. گزارش‌های رسمی از اتاق بازرگانی، مرکز پژوهش‌های مجلس و سازمان بازرسی نیز نشان می‌دهد که سامانه‌ها نه‌تنها زمان انجام کار را کاهش نداده‌اند، بلکه «هزینه مبادله» را در بسیاری از موارد افزایش داده‌اند. این همه در حالی است که سامانه‌ها غالباً با خطاها و نسخه‌های ناپایدار وارد چرخه فعالیت می‌شوند. تجربه‌های متعدد نشان می‌دهد که یک خطای ساده در سامانه تأمین اجتماعی، مالیاتی، ستاد ایران و حتی سامانه‌های بانکی می‌تواند هفته‌ها صدور مفاصاحساب، حذف بدهی پرداخت‌شده یا ابلاغ یک قرارداد جدید را متوقف کند. در چنین شرایطی، سیستم به‌جای حل مسئله، خود به معضل تبدیل می‌شود.

برای نمونه در سامانه تأمین اجتماعی تناقض آشکار وجود دارد

ابلاغ بدهی، اعمال جرایم و وصول مطالبات کاملاً برخط، بدون تاخیر و با دقت بالا انجام می‌شود؛ اما بخش عمده فرآیند صدور مفاصاحساب که حق طبیعی واگذارنده و پیمانکار است همچنان دستی است، وابسته به نیروی انسانی و معمولاً با تاخیرهای طولانی یکماهه و بیشتر طی می‌شود. نتیجه روشن است: پروژه‌ای که به اتمام رسید، کارفرما پرداخت را انجام داده، به دلیل عدم مکانیزاسیون صدور مفاصاحساب، با قفل شدن زنجیره مالی مواجه می‌شود و سپرده مهندس مشاور یا پیمانکار نزد کارفرما هر روز بی ارزش تر می‌شود. نقطه ضعف دیگر آن است، سامانه‌ها باید صرفاً در چارچوب فرآیندهای اجرایی مقرر در قانون و مقررات عمل کنند گاهی به‌گونه‌ای طراحی و اجرا می‌شوند که فراتر از قانون یا در تعارض با آن قرار می‌گیرند برای مثال در رویه اخذ لیست بیمه هوشمند چنان تعیین شده که در صورت عدم پرداخت حق‌بیمه ظرف مدت ۲۴ ساعت، امکان بارگذاری لیست فراهم نیست. حال آن‌که قانون دریافت لیست توسط سازمان را بدون اخذ وجه پیش‌بینی کرده و در صورت عدم یا تاخیر پرداخت جریمه در نظر گرفته می‌شود این موضوع در سایر سازمان‌ها و سامانه‌ها نیز مشاهده می‌شود

الگوهای مشابهی در سامانه‌های مالیاتی دیده می‌شود

ثبت بدهی و اعمال جرایم در لحظه صورت می‌گیرد، پس از پرداخت بدهی، حذف آن از سامانه پروسه‌های دستی، کند و غالباً پرخطا است. این مسئله در پیمانکاری و مهندسان مشاور که گردش مالی پروژه‌ای دارند (شرکت‌های پروژه محور)، گاهی به انسداد حساب‌ها یا توقف صدور گواهی صلاحیت می‌انجامد. حتی گواهی ماده ۱۸۶ که باید ساده‌ترین بخش کار باشد در سال ۱۴۰۴ همچنان کاملاً غیرمکانیزه مانده است؛ نشانه‌ای که بیان می‌کند سامانه‌ها. بیش از آن در خدمت تسهیل کسب و کار باشند، درخدمت افزایش درآمد و نظارت دولت قرار گرفته‌اند. سامانه مودیان مالیاتی دارای ایرادهای اساسی و هزینه زا برای فعالان اقتصادی است و با وجود این نواقص به مرحله اجرا درآمده است. در کنار اینها سامانه‌های ستادایران و ساجات و... قرار دارند. هریک از این سامانه‌ها در زمان راه‌اندازی، گام مهمی در شفافیت مناقصات و صلاحیت‌ها و... محسوب می‌شدند، اما امروز آنها نیز بعضاً با حجم بالایی از بارگذاری‌های تکراری، خطاهای دوره‌ای و فقدان اتصال داده‌ای، به بخشی از شبکه پیچیده سامانه‌ها تبدیل شده‌اند. مهم‌ترین ناکارآمدی‌شان این است که اطلاعات پایه آن‌ها با سامانه‌های مالیاتی، تأمین اجتماعی یا بانک‌ها همخوانی و یکپارچگی ندارد؛ فعال اقتصادی مجبور است همان مدارک و اطلاعات را چند بار در مسیرهای مختلف وارد کند.

نقطه تلاقی مشکلات

سامانه‌ها زمانی ارزشمندند که هدفشان تسهیل فعالیت اقتصادی باشد، نه صرفاً شناسایی و وصول درآمدهای دولتی. تا وقتی هدف‌گذاری در لایه سیاست‌گذاری به سمت درآمد دولت متمایل است، سامانه‌ها هم به همین سمت سوگیری پیدا می‌کنند. سامانه‌ها نیز به ابزارهای نظارتی و وصول تبدیل شده‌اند، همان چیزی که امروز در صنعت احداث مشاهده می‌کنیم. در کل این سامانه‌ها نه تنها در راستای تسهیل فضای کسب و کار عمل نکرده است بلکه در برخی موارد می‌توان آن‌ها را در زمره عوامل مخل و مانع کسب و کار هم تلقی نمود.

راه حل چیست؟

۱- یکپارچگی واقعی داده‌ها: داده‌های مالیات، تأمین اجتماعی، ستادایران و ساجات، سخا، سپامک و سایر سامانه‌ها باید روی یک هسته مشترک قرار بگیرند و برای قراردادها و پروژه‌ها شناسه یکتا تعریف شود. ۲- الکترونیکی شدن کامل فرآیندهای حیاتی: صدور مفاصاحساب، گواهی ماده ۱۸۶، ثبت و حذف بدهی‌های پرداخت‌شده و سایر فرآیندهایی که حقوق فعال اقتصادی را تضمین می‌کنند باید بصورت مکانیزه و برخط انجام شوند. ۳- مشارکت واقعی بخش خصوصی در طراحی سامانه‌ها: طراحی سامانه‌ها باید به‌صورت شفاف و با مشارکت واقعی بخش خصوصی انجام شود، و پیش از اجرای گسترده، در محیط عملیاتی تست شوند، نه اینکه نسخه‌هایی تحمیل شود که آماده بهره‌برداری نیستند. ۴- پاسخگویی دولت نسبت به خطاهای سامانه‌ای: همان‌طور که فعال اقتصادی نسبت به خطاهای خود پاسخگو و مسئول است، دولت نیز باید مسئولیت خطاها و پیامدهای ناشی از ناترازی سامانه را بپذیرد.

دیجیتالی‌سازی در صورتی که درست اجرا شود، می‌تواند هزینه مبادله را کاهش داده، شفافیت و توسعه را تقویت کند. اما در صورت فقدان یکپارچگی، هدف‌گذاری روشن و زیرساخت پایدار، تنها شکل بوروکراسی تغییر می‌کند؛ از کاغذی به الکترونیکی. در صنعت احداث، امروز بیش از هر چیز به همین اصلاح بنیادین نیاز داریم.

با خروج آمریکا از برجام در سال ۱۳۹۷، صادرات غیرنفتی کشور با محدودیت‌ها و فشارهای جدیدی روبه‌رو شد. دولت با تمرکز بر بازگشت ارز صادراتی، سامانه‌هایی همچون سامانه نیما و سامانه جامع تجارت را ایجاد کرد تا کنترل و ثبت معاملات ارزی و تجاری راحت‌تر شود. اگرچه هدف این سامانه‌ها شفافیت و تسهیل بود، اما مشکلات زیرساختی، ناهماهنگی بین سامانه‌ها و خطاهای فنی باعث شد صادرکنندگان و واردکنندگان با ریسک و سردرگمی مواجه شوند.

تجارت خارجی زیر سایه سامانه‌های ناکارآمد

سامانه‌هایی که قرار بود شفافیت و تسهیل را به همراه آورند، تجارت را پیچیده و پرریسک کرده‌اند



محمد لاهوتی

رئیس کنفدراسیون صادرات ایران

چرا باید خواند:

اگر فعال اقتصادی، صادرکننده یا واردکننده هستید، درک عملکرد سامانه‌های تجارت خارجی و مشکلات آن‌ها کلید موفقیت در برنامه‌ریزی مالی و جلوگیری از ضررهای ناخواسته است. این مقاله نشان می‌دهد چگونه ناکارآمدی و ناهماهنگی سامانه‌ها می‌تواند مسیر تجارت را پیچیده کرده و چه اصلاحاتی می‌تواند فضای کسب‌وکار را شفاف و ایمن کند.

تجارت خارجی ایران سال‌های متمادی است که مسیر ناهمواری را سپری می‌کند؛ از وضع قوانین، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های متناقض و متضاد گرفته تا مجموعه سامانه‌های ناکارآمدی که به جای شفافیت در ارائه خدمات، به دلیل برخی نواقصی که دارند، کار را برای بسیاری از تجار و فعالان اقتصادی پیچیده کرده و در عمل، نه تنها به شفافیت و تقاطع‌گیری داده‌ها منتهی نمی‌شوند، بلکه به دلیل فراهم نبودن زیرساخت‌ها و نوآوری‌هایی که می‌تواند منجر به سهولت شوند، کار را با سختی‌های خاص خود مواجه کرده‌اند.

در واقع، از سال ۱۳۹۷ و با خروج آمریکا از برجام، شرایط شکننده‌ای پیش روی صادرات غیرنفتی کشور قرار گرفته که ماحصل آن، وضع قوانین و مقرراتی است که به دلیل تعدد و تکرار، بعضاً متناقض و ناکارآمد هستند و البته باید به مجموعه ناکارآمدی‌های آن‌ها نیز، زیرساخت‌های نه چندان مناسب و ناقصی همچون سامانه جامع تجارت، سامانه نیما، سامانه جامع امور گمرکی و مواردی از این دست را هم اضافه کرد که بعضاً به دلیل عدم هماهنگی یا عدم ارتباط میان آنها، قدرت اجرای برخی از دستورالعمل‌های کارآمد را هم کاهش داده است.

در واقع، با کاهش درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت از یک سو و ضرورت تمرکز هرچه بیشتر دولت بر ارز حاصل از صادرات غیرنفتی از سوی دیگر، دولت تصمیم گرفت تا صادرکنندگان را مکلف به بازگشت ارز حاصل از صادرات با روش‌های تعیین‌شده از سوی دستگاه‌های ذی‌صلاح کند که یکی از بسترهای طراحی شده برای آن در همان مقطع زمانی مشخص، «سامانه نظام یکپارچه معاملات ارزی» یا همان سامانه نیما بود که تمامی صادرکنندگان باید ارز حاصل از صادرات خود را در این سامانه عرضه کرده و واردکنندگان نیز برای تأمین نیازهای ارزی خود باید تقاضای خود را از همان سامانه تأمین می‌کردند؛ اما به دلیل ناکارآمدی این سامانه نه تنها صادرکنندگان راغب به استفاده از زیرساخت بوجود آمده نبودند، بلکه تخلفاتی که از سوی برخی صرافی‌های فعال و دارای مجوز از بانک مرکزی برای فعالیت در این سامانه، بروز و ظهور کرد. این موضوع نیز، منجر به این شد که در سال ۹۸ بنا بر اعلام رسمی بانک مرکزی حدود ۵۰ واردکننده رسمی حدود ۵۰۰ میلیارد تومان به دلیل باگ‌هایی که در این سامانه وجود داشت، منابع خود را از دست بدهند؛ هرچند نفس راه‌اندازی این سامانه از سوی بانک مرکزی امری بسیار پسندیده بوده و توانسته بود نمایی از دخل و خرج ارزی کشور را ارائه دهد.

یا سامانه جامع تجارت که اگرچه یکی از سامانه‌های بسیار مهم بخش تجاری کشور به شمار می‌رود و توفیقات زیادی را به دنبال داشته است، اما به دلیل قطعی‌های مکرر و اختلالات فنی در برخی مقاطع، به مانعی برای تجارت تبدیل می‌شود. در واقع، مجموعه مشکلات سامانه جامع تجارت از جمله ایرادات فنی، ناپایداری و قطعی‌های مکرر منجر به اختلال در روند تجارت خارجی می‌شود که سبب سرگردانی فعالان اقتصادی شده و بسیاری از تولیدکنندگان، واردکنندگان و تامین‌کنندگان مواد اولیه را در انجام امور جاری خود با مشکلات جدی مواجه ساخته و حتی خطر توقف تولید و بروز حوادث جبران‌ناپذیر در کارخانجات را به دنبال دارد. این‌ها نمونه‌هایی از اختلالاتی است که در مسیر کاری سامانه‌های مهم تجاری کشور به وجود می‌آید و روند تجارت خارجی را با اختلال مواجه می‌سازد؛ اما فارغ از مشکلاتی که در این حوزه وجود دارد، در بسیاری از مقاطع، نبود سامانه‌های یکپارچه برای بخش‌های مختلف اقتصادی دردسرساز شده و منجر به تضییع حقوق تجار و فعالان اقتصادی می‌گردد؛ چراکه به هر حال حرکت در یک مسیر غیرشفاف از سوی برخی تاجرنماها منجر به از بین رفتن حقوق بسیاری از تاجران و فعالان اقتصادی شناسنامه‌دار کشور شده و آنها را در یک رقابت نابرابر تجاری در بازارهای داخلی و خارجی قرار می‌دهد. در این میان البته باید به این نکته هم اشاره کرد که با وجود تصریح قانون، دستگاه‌های مرتبط با برخی از سامانه‌های کشور، خود را هم‌عرض یکدیگر دانسته و عدم همکاری آنها برای یکپارچه‌سازی داده‌ها از چالش‌های اصلی به حساب می‌آید؛ ضمن اینکه صحت‌سنجی داده‌های ثبت‌شده در این سامانه‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در عین حال باید به این نکته هم توجه کرد که هدف اصلی دولت از این سامانه‌ها مقابله با فساد، افزایش اعتماد عمومی و بهبود کارایی اقتصادی است؛ به نحوی که سامانه‌ها می‌توانند به یک ابزار محوری برای ایجاد فضای شفاف و کاهش انحصارات و رانت‌ها تبدیل شوند؛ به نحوی که به نظر می‌رسد با راه‌اندازی سامانه‌ها، امضاهای طلایی نیز از بین رفته و به ازای کاهش هر امضاء، به صراحت می‌توان گفت که دیواری از فساد هم فرو می‌ریزد، به این معنا که راه‌اندازی سامانه‌های الکترونیکی، گامی بزرگ در جهت شفافیت و دوری از رانت به شمار می‌رود.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **راه‌اندازی سامانه‌های الکترونیکی، گامی مهم در جهت شفافیت و کاهش امضاهای طلایی است؛ اما تحقق این هدف نیازمند اصلاحات عملی، هماهنگی بین دستگاه‌ها و توسعه زیرساخت‌های پایدار است.**
- **مشکل اصلی نه تنها ایرادات فنی سامانه‌هاست، بلکه نبود یکپارچگی و همکاری بین دستگاه‌ها نیز چالش بزرگی ایجاد کرده است. داده‌های ثبت‌شده در سامانه‌ها با یکدیگر همخوانی ندارند و صحت سنجی اطلاعات را دشوار می‌کنند. این وضعیت، فعالان اقتصادی شناسنامه‌دار را در رقابتی نابرابر با تاجرنماها قرار می‌دهد و حقوق آن‌ها را تضییع می‌کند.**
- **نمونه‌ای از ناکارآمدی‌ها، اتفاق سال ۱۳۹۸ بود که حدود ۵۰۰ میلیارد تومان از منابع ۵۰ واردکننده رسمی به دلیل باگ‌های سامانه نیما از بین رفت. سامانه جامع تجارت نیز با قطعی‌های مکرر و اختلالات فنی، روند انجام کارها را مختل می‌کند و فعالان اقتصادی را در مسیر تجارت خارجی سرگردان کرده است.**

سامانه‌های دولتی بلای جان تولید

چرا دیجیتال‌سازی بدون اصلاح فرآیندها، سامانه‌های اقتصادی را به گلوگاه تولید و تجارت تبدیل کرده است؟



بهرام شکوری

رئیس کمیسیون معدن و صنایع معدنی اتاق ایران

چرا باید خواند:

این یادداشت نشان می‌دهد مشکل سامانه‌های اقتصادی کشور نه در اصل دیجیتال‌سازی، بلکه در فقدان حکمرانی داده، اصلاح فرآیندها و انسجام نهادی است. نویسنده با اتکا به تجربه میدانی بخش معدن توضیح می‌دهد چگونه سامانه‌ها به‌جای کاهش فساد و هزینه، به عامل توقف تولید بدل شده‌اند و چه اصلاحاتی می‌تواند آنها را دوباره به ابزار شفافیت و کارآمدی تبدیل کند.

قرار بود سامانه‌ها، مسیر اقتصاد را شفاف‌تر، کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر کنند؛ قرار بود رانت و فساد را کاهش دهند و تصمیم‌گیری را مبتنی بر داده واقعی سازند. اما امروز پرسش فعالان اقتصادی متفاوت است: «چرا هرچه سامانه‌ها بیشتر شدند، کار سخت‌تر شد؟» این نوشته، هم نقد صریح است و هم طرح راه‌حل‌های اجرایی برای بهبود حکمرانی داده و رفع مشکلات سامانه‌های اقتصادی کشور

چرا سامانه‌ها به‌جای تسهیل، به گلوگاه تبدیل شدند؟

خطای بنیادین در طراحی سامانه‌های اقتصادی این بود که پیش از اصلاح قوانین و رویه‌های ناکارآمد، همان فرآیندهای پیچیده و فرساینده گذشته، صرفاً به شکل الکترونیکی منتقل شدند. در نتیجه، به‌جای کاهش هزینه مبادله، بوروکراسی قدیمی فقط «دیجیتالی» شد.

دیجیتال‌سازی بوروکراسی، بدون اصلاح فرآیند به معنای دیجیتال‌سازی مشکلات گذشته است. پیامد این رویکرد، مجموعه‌ای از اختلالات ساختاری است:

- جزیره‌ای بودن سامانه‌ها به‌دلیل نبود استاندارد داده و API مشترک: ثبت تکراری اطلاعات در چندین سامانه
- موازی‌کاری و تداخل وظایف ناشی از فقدان انسجام نهادی: اتلاف زمان، هزینه و سردرگمی فعال اقتصادی
- قطعی‌های مکرر و اختلال فنی به‌واسطه ضعف زیرساخت و پشتیبانی: توقف تولید، تجارت و حمل‌ونقل
- ناسازگاری داده‌ها به‌دلیل فقدان حکمرانی یکپارچه داده: جریمه‌های اشتباه و اختلافات حقوقی
- رانت سطح دسترسی و ابهام در نقش‌ها: انتقال فساد از امضای کاغذی به امضای دیجیتال

امروز، برای انجام یک فرآیند نسبتاً ساده مانند واردات یا صادرات، فعال اقتصادی ناچار است اطلاعات مشابهی را در ۵ تا ۱۰ سامانه مختلف ثبت کند. کافی است یکی از این سامانه‌ها دچار خطا یا قطعی شود؛ کل زنجیره متوقف می‌شود، بدون آنکه مسئولیت مشخصی متوجه نهادی خاص باشد.

بخش معدن؛ بیشترین فشار، کمترین پشتیبانی

بخش معدن و صنایع معدنی، پیشانی تأمین مواد اولیه اقتصاد کشور است. توقف معدن، به‌معنای توقف زنجیره‌ای از تولید در صنایع پایین‌دست است. با این حال، سامانه‌های مرتبط با معدن نه‌تنها تسهیل‌گر نشده‌اند، بلکه در بسیاری موارد خود به مانعی جدی برای تولید تبدیل شده‌اند.

نمونه‌های میدانی فراوان‌اند:

- در سنگان، قطعی سامانه کاداستر، تمدید پروانه‌ها را متوقف کرده و ماشین‌آلات و نیروی انسانی را به خواب اجباری برده است.
- در یزد و کرمان، اختلاف داده میان کاداستر، سامانه حقوق دولتی و سامانه حمل بار، جریمه‌های غیرواقعی و منازعات حقوقی ایجاد کرده است.
- در معادن پلاسری شرق کشور، الزام ثبت چندباره اطلاعات، حمل روزانه مواد معدنی را مختل کرده است.
- در برخی معادن زغال‌سنگ، ناهماهنگی داده‌ها در سامانه‌ها، صدور مجوزهای ایمنی را با تأخیر یا توقف مواجه کرده است.

به زبان روشن: آنچه قرار بود ابزار شفافیت باشد، در غیاب حکمرانی صحیح داده و اصلاح فرآیندها، به مانعی برای تولید و سرمایه‌گذاری تبدیل شده است.

آیا فساد کاهش یافته یا فقط شکل آن تغییر کرده است؟

فساد حضوری و کاغذی تا حدی کاهش یافته، اما در مقابل، فساد داده‌محور رشد کرده است. وقتی سطح دسترسی‌ها شفاف نیست و نظارت مؤثر وجود ندارد، یک دسترسی بالاتر در سامانه می‌تواند با یک کلیک، سرنوشت یک معدن، یک محموله یا یک واحد تولیدی را تغییر دهد. این همان «امضای طلایی دیجیتال» است که فقط جای خود را از میز به مانیتور عوض کرده است.

پراکندگی داده‌ها؛ تهدیدی برای امنیت و مالکیت اطلاعات

پراکندگی داده‌های بخش خصوصی در دهها سامانه فاقد استاندارد امنیتی یکپارچه، ریسک نشت، جعل و دستکاری اطلاعات را به‌شدت افزایش داده است. در چنین شرایطی، اگرچه داده متعلق به فعال اقتصادی است، اما در عمل سامانه‌ها به مالک رفتار او تبدیل شده‌اند؛ وضعیتی که هم امنیت اقتصادی را تهدید می‌کند و هم اعتماد را از بین می‌برد.

راه‌حل چیست؟ نقد بدون راه‌حل، فقط گلایه است

نقد بدون راه‌حل، صرفاً گلایه است. اصلاح وضعیت موجود نیازمند مجموعه‌ای از اقدامات هماهنگ و واقع‌بینانه است:

- اصلاح قوانین و حذف مجوزهای زائد پیش از هرگونه دیجیتال‌سازی جدید
- ایجاد یک ابرسامانه ملی اقتصاد با ارتباط پایدار داده‌ای و API باز
- ارتقای زیرساخت فنی، پشتیبانی و امنیت اطلاعات
- به‌رسمیت شناختن مالکیت داده برای فعال اقتصادی و شفاف‌سازی سطوح دسترسی
- پایش مستمر اثر سامانه‌ها بر کاهش هزینه، زمان و افزایش بهره‌وری
- تفکیک روشن نقش سیاست‌گذار از مجری سامانه‌ها
- آموزش و نهادینه‌سازی فرهنگ داده‌محور در دستگاه‌های اجرایی.

جمع‌بندی

سامانه‌ها نه قرار است حذف شوند و نه تقدیس؛ قرار است درست طراحی و درست اداره شوند. سامانه خوب، سامانه‌ای است که فعال اقتصادی کمترین اصطکاک را با آن داشته باشد و به‌جای دور زدن، بتواند به آن اعتماد کند. اگر حکمرانی داده، یکپارچگی نهادی و پاسخ‌گویی در اولویت قرار گیرد، سامانه‌ها می‌توانند به‌جای مانع، به موتور شفافیت و شتاب‌دهنده اقتصاد ایران تبدیل شوند.

سامانه‌هایی که هر فعال اقتصادی با آن درگیر است

حوزه	سامانه‌ها
تجارت خارجی	جامع تجارت، گمرک/EPL، نیما، انبارها، بانک‌ها
مالیات	سامانه مؤدیان، پایانه‌های فروشگاهی، توثیق
بیمه و نیروی انسانی	تأمین اجتماعی و سامانه‌های جانبی
معدن	کاداستر، حقوق دولتی، حمل بار، بهین‌یاب
حمل‌ونقل	سامانه راهداری، بارنامه‌ها
مجوزها	درگاه ملی مجوزها، سامانه وزارتخانه‌ها

آینده ما

آزمون بودجه

دولت می‌تواند در بودجه سال آینده هزینه‌های غیرضروری را کنار بگذارد یا همچنان قدرت بخش‌های بودجه‌گیر می‌چربد؟



یکی از حساس‌ترین موضوعات بودجه ۱۴۰۵، مدیریت ناترازی ۶ میلیارد دلاری واردات بنزین است که معادل ۲۸۰ هزار میلیارد تومان به دولت هزینه تحمیل می‌کند. این ناترازی، نتیجه یارانه پنهان به قیمت ۱۵۰۰ تومانی بنزین در شرایطی است که قیمت واقعی آن ۱۲ هزار تومان برآورد می‌شود.

جراحی بزرگ یا آرایش جدید؟

آزمون واقعی بودجه ۱۴۰۵ در راه است

پارسا آبادی
خبرنگار بخش آینده‌ما

چرا باید خواند:
در ماه‌های پیش رو مباحث مربوط به بودجه سال آینده میان دولت و مجلس داغ خواهد شد. با خبرهایی که از لایحه بودجه شنیده می‌شود، احتمالاً اختلافات زیادی نمایان شود.

تصویب کلیات طرح اصلاح مواد ۱۸۰ و ۱۸۲ آیین‌نامه داخلی مجلس با ۲۰۰ رای موافق در برابر ۳۶ رای مخالف، نقطه عطفی در تاریخ بودجه‌ریزی ایران محسوب می‌شود. این رای‌گیری که با حضور ۲۴۲ نماینده و تنها ۶ رای ممتنع انجام شد، نشان‌دهنده اجماع نسبی برای تغییر است. اما پرسش اساسی این است که آیا این تغییر ساختاری می‌تواند زنجیره‌های پنهان قدرت مالی و رانت‌های نهادینه‌شده در بودجه را بشکند یا صرفاً یک تغییر رویه‌ای بیش نیست؟

ساختار دوگانه و پناهگاه رانت

در طول دو دهه گذشته، فرآیند بررسی دومرحله‌ای بودجه به مکانیزمی برای پوشاندن ناترازی‌های واقعی تبدیل شده بود. در مرحله اول، احکام کلی بدون ارقام دقیق تصویب می‌شد و در مرحله دوم، جداول تفضیلی با فاصله زمانی قابل‌توجهی به مجلس ارائه می‌شد. این شکاف زمانی و اطلاعاتی، فضایی برای مذاکرات پشت‌پرده و تخصیص‌های غیرشفاف ایجاد می‌کرد. بررسی تطبیقی بودجه‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که میانگین ۱۸۷ حکم در لایحه بودجه گنجانده می‌شد که ۴۳ مورد آن سالانه تکرار می‌شدند و درعمل نقش قانون دائمی را ایفا می‌کردند. این احکام تکراری شامل موارد حساسی مانند نرخ سود تسهیلات، معافیت‌های مالیاتی بخش‌های خاص و سقف انتشار اوراق بودند که هرکدام میلیاردها تومان رانت پنهان را به همراه داشتند.

اقتصاد سیاسی تغییر روند

محوری‌ترین دستاورد این اصلاحیه، الزام دولت به ارائه همزمان احکام و جداول است که نمایندگان را قادر می‌سازد تصویر کامل دخل و خرج را از همان ابتدا ببینند. در بودجه ۱۴۰۴، ۵ هزار و ۷۰۰ هزار میلیارد تومان درآمدهای مالیاتی، ۲ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان درآمدهای نفتی و ۱ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان از محل واگذاری دارایی پیش‌بینی شده بود. اما تجربه نشان داد که تنها ۶۸ درصد درآمدهای مالیاتی و ۵۲ درصد درآمدهای نفتی پیش‌بینی‌شده محقق شده که این ناترازی منجر به کسری ۲ هزار و ۸۰۰ هزار میلیارد تومانی در میانه سال شد. حالا با روند جدید، مجلس می‌تواند از همان مرحله اول واقع‌بینی این برآوردها را زیر سوال ببرد.

رانت‌های آشکار در تیررس شفافیت

یکی از پنهان‌ترین منابع رانت در نظام بودجه‌ریزی ایران، حساب‌های اختصاصی دستگاه‌ها بوده است. بر اساس گزارش دیوان محاسبات، در سال ۱۴۰۳ حدود ۹۵۰ هزار میلیارد تومان در حساب‌های اختصاصی ۲۸۶ دستگاه اجرایی رسوب داشت که هیچ‌گاه به حساب خزانه واریز نشد. این منابع که به طورمعمول از محل فروش خدمات، عوارض و جرایم تامین می‌شدند، فارغ از نظارت مجلس و سازمان بازرسی هزینه می‌شدند. مصوبه جدید مجلس، الزام واریز تمامی درآمدها به حساب واحد خزانه را پیش‌بینی کرده که در صورت اجرای دقیق، می‌تواند جریان نزدیک به ۱۰۰۰ هزار میلیارد تومان رانت سالانه را قطع کند.

رانت‌های پنهان در لایه‌های زیرین

ماوراء حساب‌های اختصاصی، رانت‌های پنهان‌تر در احکام انتخابی نهفته است. نمونه بارز آن، حکم معافیت مالیاتی صنایع خاص است که سالانه در بودجه تکرار می‌شود. محاسبات نشان می‌دهد که معافیت‌های مالیاتی در بودجه ۱۴۰۴ معادل ۱ هزار و ۲۰۰ هزار میلیارد تومان برآورد شده بود که از این میزان تنها ۲۳ درصد به دهک‌های پایین درآمدی رسید و ۷۷ درصد باقیمانده صرف معافیت صنایع خودروسازی، فولاد و پتروشیمی شد. با تبدیل این احکام تکراری به قانون دائمی و شفاف‌سازی ردیف‌های بودجه‌ای، نمایندگان قادر خواهند بود در هر سال بررسی کنند که آیا این معافیت‌ها همچنان توجیه اقتصادی دارند یا باید حذف شوند.

ناترازی انرژی و تله رانت جدید

یکی از حساس‌ترین موضوعات بودجه ۱۴۰۵، مدیریت ناترازی ۶ میلیارد دلاری واردات بنزین است که معادل ۲۸۰ هزار میلیارد تومان به دولت هزینه تحمیل می‌کند. این ناترازی، نتیجه یارانه پنهان به قیمت ۱۵۰۰ تومانی بنزین در شرایطی است که قیمت واقعی آن ۱۲ هزار تومان برآورد می‌شود. مکانیسم جدید بررسی بودجه، مجلس را مجبور می‌کند که از همان ابتدا با این ناترازی روبرو شود و یا راهکار اصلاح قیمت را بپذیرد یا منبع مالی جایگزین معرفی کند. این شفافیت اجباری می‌تواند به پایان رانت‌خواری در حوزه انرژی منجر شود، اما خطر جایگزینی آن با رانت‌های جدید در قالب یارانه‌های نقدی هدفمند نیز وجود دارد.

سناریوهای پیش رو و تله‌های بالقوه

اگر مکانیسم جدید به درستی اجرا شود و مجلس از اختیارات نظارتی خود برای تعریف ردیف‌های شفاف استفاده کند، می‌توان انتظار داشت که بودجه ۱۴۰۵ واقعی‌ترین بودجه دهه اخیر باشد. اما تجربه نشان می‌دهد که رانت‌ها همواره راه خود را پیدا می‌کنند. خطر اصلی این است که به جای رانت‌های پنهان در احکام، شاهد رانت‌های جدید در ردیف‌های پروژه‌ای باشیم که نمایندگان می‌توانند تعریف کنند. بررسی بودجه‌های استانی در سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۳ نشان داد که ۳۸ درصد اعتبارات پروژه‌های عمرانی به پروژه‌هایی اختصاص یافت که هیچ مطالعه توجیهی نداشتند و صرفاً بر مبنای درخواست نمایندگان محلی تصویب شده بودند. آزمون واقعی این اصلاحیه در ماه‌های آینده است. اگر دولت بتواند لایحه‌ای جامع با ارقام واقعی درآمد نفتی، مالیاتی و راهکار مشخص برای ناترازی انرژی ارائه دهد و مجلس نیز از فرصت نظارتی خود برای حذف رانت‌ها به جای ایجاد رانت‌های جدید استفاده کند، شاید شاهد پایان دوران بودجه‌های غیرواقعی و آغاز عصر انضباط مالی باشیم. در غیر این صورت، تنها ساختار بازی تغییر کرده و بازیگران قدیمی با لباس‌های جدید به میدان خواهند آمد.

جدول: تطبیق تحولات ساختاری بودجه

شاخص	روند قبلی	روند جدید	تأثیر بر شفافیت
مراحل بررسی	دومرحله‌ای (احکام جدا از جداول)	یک‌مرحله‌ای یکپارچه	افزایش ۶۵٪ قابلیت نظارت
احکام تکراری سالانه	۴۳ حکم تکراری	تبدیل به قانون دائمی	کاهش ۸۰٪ زمان قانون‌گذاری
حساب‌های اختصاصی	۹۵۰ هزار میلیارد رسوب	الزام واریز به خزانه	قطع کانال رانت ۱۰۰٪
معافیت‌های مالیاتی	۱۲۰۰ هزار میلیارد غیرشفاف	ردیف‌بندی دقیق در جداول	شفافیت ۹۰٪
زمان تقدیم لایحه	۱۵ آذر (احکام) + فاصله زمانی	۱ دی (یکپارچه)	کاهش ۴۵ روزه فاصله
اختیار تخصیص نمایندگان	محدود به احکام	تعریف ردیف برای قوانین	افزایش ۱۰۰٪ قدرت نظارت

پیش‌نویس بخشنامه لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ بیش از آنکه یک سند روتین اداری برای تقسیم منابع باشد، بازنمایی تمام‌عیار از وضعیت اضطرار در ساختار کلان اقتصادی ایران است. این بخشنامه در شرایطی تدوین شده که ناترازی‌های انباشته در بخش‌های انرژی، آب و نظام بانکی، از حالت هشدارهای کارشناسی خارج شده و به موانع اصلی رشد تولید ناخالص داخلی بدل گشته‌اند.

هبوط در آستانه فصل انجماد

واکاوی عبور از رویاهای نفتی در ترازنامه مالی ۱۴۰۵

تصویب کلیات لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ در جلسه روز ۲۳ آذرماه سال جاری از سوی هیئت دولت، گامی کلیدی در جهت تثبیت نقشه راه مالی کشور محسوب می‌شود که پیش از این نطفه‌های تحلیلی و استراتژیک آن در بخشنامه ابلاغی رئیس‌جمهور در ۲۴ آبان‌ماه منعقد شده بود. این توالی رویدادها نشان‌دهنده گذار از مرحله سیاست‌گذاری کلان به فاز عملیاتی‌سازی ارقامی است که بر پایه واقعیت‌های سخت اقتصادی و ضرورت‌های پدافندی تنظیم شده‌اند. در واقع، آنچه در آذرماه به تصویب هیئت وزیران رسید، استمرار همان منطق حاکم بر بخشنامه آبان‌ماه است که با نگاهی فرآیندمحور، در پی بازتعریف نسبت دولت با منابع رو به کاهش و ناترازی‌های فزاینده در حوزه‌های زیرساختی و انرژی برآمده است.

در این بین، پیش‌نویس بخشنامه لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ بیش از آنکه یک سند روتین اداری برای تقسیم منابع باشد، بازنمایی تمام‌عیار از وضعیت اضطرار در ساختار کلان اقتصادی ایران است. این بخشنامه در شرایطی تدوین شده که ناترازی‌های انباشته در بخش‌های انرژی، آب و نظام بانکی، از حالت هشدارهای کارشناسی خارج شده و به موانع اصلی رشد تولید ناخالص داخلی بدل گشته‌اند. دولت در این سند تلاش کرده است با اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه، شکاف میان آرمان‌های توسعه‌ای و واقعیت‌های محدودیت منابع را از طریق اولویت‌بندی پدافندی و صیانت از زیرساخت‌های موجود پر کند.

تحلیل محتوای این بخشنامه نشان می‌دهد که پارادایم حاکم بر بودجه‌ریزی سال آینده، از «توسعه‌گرایی تهاجمی» به «تاب‌آوری فعال» تغییر جهت داده است تا از فروپاشی بیش از پیش سرمایه‌های فیزیکی جلوگیری شود. در لایه‌های زیرین این ابلاغیه، می‌توان ردپای نگرانی از استمرار تورم ساختاری و کاهش کشش درآمدهای نفتی را مشاهده کرد که مستقیم بر توان مانور دولت در بازارهای بین‌المللی اثر می‌گذارد. فرآیند تدوین این بودجه نشان‌دهنده آن است که دستگاه‌های اجرایی باید برنامه‌های خود را بر مدار حداقل‌سازی هزینه‌های جاری و تمرکز بر بهره‌وری دارایی‌های موجود تنظیم کنند.

افول هیمنه نفت در ترازنامه‌های مالی

یکی از کلیدی‌ترین بخش‌های این بخشنامه، پیش‌بینی کاهش قیمت پایه نفت صادراتی به میزان هفت دلار نسبت به بودجه سال جاری است که پیامی صریح به بازارهای داخلی و خارجی مخابره می‌کند. این کاهش قیمت در کنار احتمال تشدید محدودیت‌های تحریمی، نشان‌دهنده آن است که دولت خود را برای مواجهه با یک دوره انقباض ارزی آماده کرده و قصد ندارد هزینه‌های خود را بر پایه فرضیات خوش‌بینانه بنا کند. این رویکرد فرآیندی در حوزه انرژی، نه تنها یک اجبار اقتصادی، بلکه یک راهبرد دفاعی برای مدیریت انتظارات تورمی در جامعه و بازارهای مالی محسوب می‌شود.

در واقع، تقلیل وزن نفت در بودجه ۱۴۰۵ را نباید صرفاً به نوسانات بازار جهانی نسبت داد، بلکه این امر ناشی از درک عمیق دولت از آسیب‌پذیری ساختار بودجه در برابر تکانه‌های خارجی است. فرآیند جایگزینی درآمدهای پایدار به جای درآمدهای نفتی در این بخشنامه با احتیاط بسیار دنبال شده است تا شوک جدیدی به بخش تولید وارد نشود. با این حال، سایه سنگین تحریم‌ها بر صادرات نفت، دولت را ناگزیر کرده است تا به سمت بازتعریف روابط دیپلماتیک با هدف حل مشکلات بین‌المللی و تسهیل تبادلات ارزی حرکت کند.

پارادوکس مالیات و رکود در اقتصاد خرد

دولت در حالی به سمت درآمدهای مالیاتی به عنوان منبع جایگزین حرکت می‌کند که خود در بخشنامه بودجه به کاهش شتاب رشد اقتصادی به مرز سه درصد اذعان کرده است. این تضاد ساختاری میان نیاز دولت به درآمد و کاهش توان مالی واحدهای اقتصادی، یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های فرآیندی در بودجه‌ریزی سال آینده خواهد بود. نوسانات رشد تولید ناخالص داخلی موجب شده است که وصول مالیات دیگر یک روند تضمین‌شده نباشد و به متغیری وابسته به وضعیت تامین انرژی صنایع تبدیل گردد.

از منظری دیگر، زمانی که دولت ازعدم تامین انرژی پایدار برای صنایع به عنوان عامل کندشدن رشد صنعت یاد می‌کند، در واقع به زنجیره‌ای از ناکارآمدی‌ها اشاره دارد که در نهایت به کاهش پایه مالیاتی منجر می‌شود. در این فرآیند، هرگونه فشار مالیاتی مضاعف بر بخش مولد که خود با بحران ناترازی برق و گاز دست‌وپنج نرم می‌کند، می‌تواند به ضد خود تبدیل شده و رکود را عمیق‌تر سازد. بنابراین، بخشنامه ۱۴۰۵ تلاش دارد تا با بهبود محیط کسب‌وکار، بستری برای بقای بنگاه‌ها فراهم کند تا در بلندمدت جریان درآمدهای مالیاتی قطع نشود.

میراث دهه سوخته سرمایه‌گذاری

اشاره بخشنامه به رشد سالانه تنها هفتدهم درصدی موجودی سرمایه خالص طی یک دهه اخیر، تکان‌دهنده‌ترین واقعیت آماری است که ریشه ناترازی‌های کنونی آب و برق را فاش می‌سازد. این رقم نشان‌دهنده آن است که اقتصاد ایران طی ده سال گذشته درعمل، در حال استهلاک منابع بوده و سرمایه‌گذاری جدید حتی کفاف جبران فرسودگی زیرساخت‌های قدیمی را نداده است. این ناترازی مزمن در بخش‌های زیربنایی، اکنون به گلوگاه اصلی تولید تبدیل شده و دولت را در وضعیتی قرار داده که باید میان مصرف خانگی و تولید صنعتی یکی را انتخاب کند.

جدول شاخص‌های کلان و برآوردهای بودجه‌ای (۱۴۰۲ - ۱۴۰۵)

شاخص اقتصادی/سال مالی	۱۴۰۲ (تحقق یافته)	۱۴۰۳ (پیش‌بینی)	۱۴۰۴ (مصوب)	۱۴۰۵ (چشم‌انداز بخشنامه)
نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (درصد)	۵.۱	۳.۸	۳.۲	۲.۸
قیمت پایه نفت خام (دلار/بشکه)	۸۵	۷۵	۷۰	۶۳
رشد موجودی سرمایه خالص (درصد)	۰.۶	۰.۷	۰.۷	۰.۸
کسری بودجه تحقق یافته (هزار میلیارد تومان)	۵۹۳	۶۸۰	۷۵۰	۸۲۰
نرخ تورم میانگین (درصد)	۴۰.۷	۳۷	۳۴.۵	۳۲
رشد درآمدهای مالیاتی (درصد)	۴۸	۴۲	۳۸	۳۰

فرآیند بازسازی این سرمایه‌های از دست رفته در بودجه ۱۴۰۵، نیازمند تغییر جهت از هزینه‌های مصرفی به سمت تملک دارایی‌های سرمایه‌ای است که در شرایط کسری بودجه، امری دشوار به نظر می‌رسد. بخشنامه با تاکید بر پایداری شبکه‌های ارتباطی و تاسیسات آب و برق، در صدد است تا حداقل‌های لازم برای زیست شهری و فعالیت اقتصادی را تضمین نماید. این نگاه فرآیندی به سرمایه، نشان‌دهنده تغییر اولویت دولت از پروژه‌های جدید کلنگ‌زنی به سمت حفظ و نگهداری دارایی‌های حیاتی کشور در برابر تهدیدات طبیعی و انسان‌ساخت است.

سیاست‌گذاری در سایه ناترازی بانکی

مدیریت کسری بودجه و ناترازی نظام بانکی به عنوان دو لبه یک قیچی، ظرفیت‌های مالی دولت در سال ۱۴۰۵ را به شدت تحت تاثیر قرار داده‌اند. بخشنامه بر این نکته پافشاری می‌کند که استمرار عوامل تورم‌زا در نهایت به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها منجر شده و قدرت خرید مردم را بیش از پیش کاهش می‌دهد. از این رو، کنترل ناترازی بانک‌ها نه تنها یک اصلاح اقتصادی، بلکه یک ضرورت امنیتی برای جلوگیری از پولی‌سازی کسری بودجه و جهش‌های تورمی در سال‌های آتی تلقی می‌شود.

دولت در این سند به خوبی درک کرده است که بدون اصلاح رفتار بانک‌ها در خلق پول و تسهیلات‌دهی غیربهره‌ور، هرگونه تلاشی برای ثبات‌بخشی به اقتصاد بی‌ثمر خواهد بود. فرآیند اصلاحات بانکی مدنظر در بودجه ۱۴۰۵، بر شفاف‌سازی بدهی‌های دولت به شبکه بانکی و جلوگیری از تحمیل تکالیف مالایطاق به بانک‌ها استوار است. این رویکرد اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است با مقاومت‌هایی روبرو شود، اما تنها راه برای مهار غول تورم و بازگرداندن ثبات به بازارهای پولی کشور در بلندمدت خواهد بود.

پدافند غیرعامل؛ پیوست امنیتی بودجه

تغییر لحن بخشنامه در بخش تقویت بنیه دفاعی و امنیتی، نشان‌دهنده تاثیر مستقیم تحولات ژئوپلیتیک اخیر بر اولویت‌های تخصیص منابع در سال ۱۴۰۵ است. تاکید بر پایداری سیستم‌های پشتیبان برای مراکز حساس مانند بیمارستان‌ها و نانوایی‌ها، حاکی از آن است که دولت در حال آماده‌سازی زیرساخت‌های مدنی برای مواجهه با شرایط اضطراری احتمالی است. این فرآیند ایمن‌سازی زیرساخت‌ها، هزینه‌های جدیدی را به بودجه تحمیل می‌کند که باید از محل صرفه‌جویی در سایر بخش‌های غیرضروری تامین شود.

نگاه فرآیندی به مقوله امنیت در بودجه سال آینده، فراتر از خرید تجهیزات نظامی رفته و به سمت پایداری شبکه‌های اطلاعاتی و مالی متمایل شده است. حفاظت از پایگاه‌های داده و اطمینان از فعالیت دائمی تاسیسات آب و برق، به عنوان ستون‌های اصلی پدافند غیرعامل در دستور کار تمامی دستگاه‌های اجرایی قرار گرفته است. این رویکرد نشان می‌دهد که دولت هوشمندی درک تهدیدات نوین را پیدا کرده و درصدد است تا آسیب‌پذیری‌های فیزیکی و سایبری کشور را در قالب ردیف‌های بودجه‌ای به حداقل برساند.

جراحی بودجه با تیغ حذف غیربهره‌ورها

ایده حذف بودجه نهادهای غیربهره‌ور که در متن بخشنامه و سخنان مقامات دولتی بر آن تاکید شده، گامی جسورانه برای مقابله با تصلب ساختاری بودجه است. بسیاری از ردیف‌های بودجه‌ای که در دوران وفور درآمدهای نفتی ایجاد شده‌اند، اکنون به باری گران بر دوش دولت تبدیل شده‌اند که هیچ ارزش افزوده مشخصی در اقتصاد تولید نمی‌کنند. فرآیند حذف این ردیف‌ها مستلزم مقاومت در برابر گروه‌های ذینفعی است که سال‌ها از منابع عمومی بدون پاسخگویی در قبال خروجی کار بهره‌مند شده‌اند.

این جراحی اقتصادی اگر با موفقیت انجام شود، می‌تواند بخشی از کسری بودجه مزمن را جبران کرده و منابع آزاد شده را به سمت پروژه‌های زیربنایی هدایت کند. سخنگوی دولت با تاکید برعدم کلنگ‌زنی طرح‌های جدید، در واقع به دنبال پایان دادن به عصر پروژه‌های نمایشی و بی‌سرانجامی است که تنها موجب اتلاف منابع و طولانی شدن زمان اجرای طرح‌های اولویت‌دار می‌شوند. فرآیند اولویت‌بندی طرح‌های نیمه‌تمام، نشان‌دهنده یک انضباط مالی سخت‌گیرانه است که لازمه عبور از تنگناهای اقتصادی سال ۱۴۰۵ محسوب می‌شود.

تغییر در آیین‌نامه؛ سرعت در مقابل دقت

تغییر فرآیند بررسی بودجه در مجلس به شیوه یک‌مرحله‌ای و تمرکز بر جداول، اگرچه زمان بررسی را کوتاه می‌کند، اما ریسک کاهش نظارت دقیق بر جزئیات را نیز به همراه دارد. ارائه بودجه در اول دی‌ماه به جای آبان‌ماه، این فرصت را به دولت می‌دهد تا بر اساس آمارهای دقیق‌تری از عملکرد سال جاری، ارقام سال آینده را تنظیم کند. این تغییر فرآیندی می‌تواند به واقع‌بینانه‌تر شدن بودجه کمک کند، مشروط بر اینکه شفافیت در جداول فدای سرعت در تصویب نشود و نمایندگان فرصت کافی برای واکاوی هزینه‌کردها داشته‌باشند.

در مدل جدید، حذف بررسی احکام بودجه‌ای در صحن علنی، می‌تواند از تورم قوانین موقتی که هرساله بار مالی جدیدی ایجاد می‌کردند، جلوگیری کند. این اقدام به معنای حرکت به سمت بودجه‌ریزی عملیاتی و تخصصی است که در آن ارقام و خروجی‌ها بیش از انشاهای قانونی اهمیت دارند. فرآیند نظارتی مجلس در این حالت باید از «تصویب‌گرایی» به سمت «رهگیری عملکرد» تغییر یابد تا اطمینان حاصل شود که منابع محدود بودجه ۱۴۰۵ دقیقاً در مسیرهای تعیین شده در بخشنامه هزینه می‌شوند.

حمایت از معیشت در تلاطم قیمتی

موضوع امنیت غذایی و حمایت از اقشار کم‌درآمد در بخشنامه ۱۴۰۵، نه به عنوان یک اقدام صدقه‌ای، بلکه به عنوان یک ضرورت برای حفظ ثبات اجتماعی مطرح شده است. با توجه به استمرار فشار تورمی، دولت ناگزیر است بخشی از منابع خود را به تامین نهاده‌های واسطه‌ای و حمایت مستقیم از سفره مردم اختصاص دهد. فرآیند بازتوزیع منابع در بودجه سال آینده باید به گونه‌ای طراحی شود که کمترین نشت منابع به سمت گروه‌های پردرآمد صورت گیرد و هدف‌گیری اصابت حمایت‌ها به دهک‌های پایین به دقت انجام شود.

این رویکرد حمایتی در کنار تلاش برای کاهش ناترازی‌ها، نشان‌دهنده سعی دولت برای برقراری تعادل میان «کارایی اقتصادی» و «عدالت اجتماعی» در یک محیط پر تنش است. تامین معیشت عمومی در شرایطی که درآمدهای ارزی کاهشی است، نیازمند مدیریت دقیق زنجیره تامین کالاهای اساسی و جلوگیری از رانت‌های چندنرخی در اقتصاد است. بخشنامه بودجه ۱۴۰۵ با تاکید بر این اولویت‌ها، مسیری دشوار اما ناگزیر را ترسیم کرده است که موفقیت در آن به همگرایی کامل دستگاه‌های اجرایی و انضباط مالی حداکثری بستگی دارد.

فرجام سخن؛ بودجه‌ای برای گذار از بحران

بخشنامه بودجه ۱۴۰۵ را می‌توان سندی برای «مدیریت دوران گذار» نامید؛ گذار از یک اقتصاد نفتی آسیب‌پذیر به سمتی که در آن واقعیت‌های زمین و محدودیت‌های منابع، مبنای تصمیم‌گیری هستند. دولت با پذیرش واقعیت‌های تلخی چون رشد پایین سرمایه‌گذاری و ناترازی‌های شدید انرژی، گام اول را که همان تشخیص درست مسئله است، به درستی برداشته است. اکنون فرآیند تبدیل این بخشنامه به یک قانون کارآمد و اجرای دقیق آن، آزمونی بزرگ برای بدنه اجرایی کشور خواهد بود تا نشان دهند آیا می‌توان با منابع محدود، امنیت و معیشت را در برابر توفان‌های اقتصادی محافظت کرد.

در نهایت، موفقیت لایحه بودجه سال آینده در گرو آن است که تا چه حد بتواند اعتماد بخش خصوصی را برای مشارکت در پروژه‌های زیربنایی جلب کند و تا چه اندازه در حذف هزینه‌های زائد نهادهای غیربهره‌ور جدی باشد. بودجه ۱۴۰۵ اگر با همان رویکرد واقع‌بینانه بخشنامه ابلاغی تدوین شود، می‌تواند نقطه عطفی در تاریخ بودجه‌ریزی ایران برای خروج از چرخه‌های تکراری کسری و تورم باشد. این مسیر، اگرچه با سختی‌های فراوانی همراه است، اما تنها راه پیش رو برای بازگرداندن قطار اقتصاد ایران به ریل ثبات و رشد پایدار در دهه‌های آینده خواهد بود.

دولت تصمیم دارد از ابتدای سال ۱۴۰۵ یارانه نقدی را با کالابرگ الکترونیکی جایگزین کند. این طرح طی ماه‌های اخیر به‌صورت آزمایشی اجرا شده و قرار است پرداخت‌های ماهانه را با هدف حمایت از مصرف کالاهای ضروری و کاهش انحراف هزینه خانوارها به‌صورت منظم اجرا کند.

رمزگشایی از بودجه ۱۴۰۵

از تخصیص ۲ میلیارد یورو دفاعی تا کالابرگ الکترونیکی

لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ در شرایطی تدوین می‌شود که اقتصاد ایران با چالش‌های چندلایه‌ای روبه‌روست. بخشنامه شماره ۱۳۹۹۶۵ مورخ ۲۴ آبان ۱۴۰۴ که توسط رئیس‌جمهور به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ شد، پنج محور استراتژیک را به عنوان اولویت‌های اصلی تعیین کرده است. این پنج محور شامل تامین معیشت عموم مردم و حمایت از محرومان، تقویت بنیه دفاعی و امنیتی، افزایش کارایی خدمات عمومی، تامین انرژی و آب برای تداوم تولید، و ارتقای توان پدافند غیرعامل است. مطابق اعلام معاون اول رئیس‌جمهور، راهبرد اصلی دولت چهاردهم هدفگذاری رشد ۲ درصدی اقتصاد با وجود مسائل و مشکلات کشور است، در حالی که بانک جهانی رشد منفی ۲.۸ درصدی را برای سال ۱۴۰۵ پیش‌بینی کرده است.

امنیت دفاعی: تخصیص منابع در بستر تنش‌های منطقه‌ای

تقویت بنیه دفاعی و امنیتی کشور در بودجه ۱۴۰۵ جایگاه ویژه‌ای یافته است. پس از حملات اسرائیل و ایالات متحده به ایران در سال ۱۴۰۴، مجلس شورای اسلامی طرح تقویت بنیه دفاعی را به تصویب رساند که الزامات مالی قابل توجهی را برای دولت تعریف می‌کند. طبق این طرح، سازمان برنامه و بودجه و وزارت نفت موظف شدند صد درصد بودجه سال ۱۴۰۴ مربوط به تقویت بنیه دفاعی نیروهای مسلح را پرداخت کنند. علاوه بر این، بانک مرکزی باید در سقف ۲ میلیارد یورو از منابع مسدودی یا سایر منابع ارزی را به‌صورت تسهیلات با نرخ صفر درصد در اختیار ستاد کل نیروهای مسلح قرار دهد.

بخش قابل توجهی از منابع دفاعی نیز از طریق تخصیص‌های مستقیم تامین می‌شود. سازمان برنامه و بودجه با همکاری بانک مرکزی و وزارت اقتصاد مکلف است معادل ۲ میلیارد یورو برای خرید خارجی اقلام عمده دفاعی با هماهنگی ستاد کل نیروهای مسلح تامین کند. همچنین مبلغ ۱.۵ میلیارد دلار در قالب تخصیص نفت به ستاد کل نیروهای مسلح واگذار خواهد شد. یکی از مکانیسم‌های نوآورانه تامین مالی بخش دفاعی، اختصاص سالانه ۳۰ درصد از منابع حاصل از درآمد استفاده از دالان‌های هوایی کشور به ارتش جمهوری اسلامی ایران است که صرف تقویت سامانه‌های پدافند هوایی می‌شود.

پدافند غیرعامل: مصون‌سازی زیرساخت‌های حیاتی

در بخشنامه لایحه بودجه ۱۴۰۵، دستگاه‌های اجرایی مرتبط ملزم شدند نسبت به برنامه‌ریزی پدافند غیرعامل، کاهش آسیب‌پذیری و ایجاد سیستم‌های پشتیبان برای سیستم‌های اصلی اقدام کنند. این رویکرد پاسخی است به تهدیدات خارجی و تجربیات سال‌های اخیر. هدف مشخص شده، افزایش بازدارندگی و کاهش آسیب‌پذیری در شبکه‌های ارتباطی، اطلاعاتی، مالی، تاسیسات تامین انرژی و آب و مراکز حساسی مانند بیمارستان‌ها و نانوایی‌ها است. تاکید بر تقویت تاب‌آوری زیرساخت‌های حیاتی با توجه به تهدیدات منطقه‌ای، یکی از محورهای اصلی بودجه ۱۴۰۵ محسوب می‌شود.

معیشت و عدالت: بازطراحی نظام حمایتی

تامین معیشت حداقلی و امنیت غذایی در صدر اولویت‌های بودجه ۱۴۰۵ قرار دارد. دبیر کمیسیون برنامه و بودجه مجلس تاکید کرده که در شرایط «نه جنگ، نه صلح»، امنیت و پس از آن معیشت مهم‌ترین اولویت‌های لایحه بودجه هستند. در حوزه‌های معیشتی بحث کالاهای اساسی، رفاه اجتماعی، کالابرگ الکترونیکی، مسکن و سایر مسائل مرتبط از اولویت‌های مجموعه حاکمیت خواهند بود. با توجه به پیش‌بینی تورم ۵۶ درصدی توسط بانک جهانی برای سال ۱۴۰۵، فشار بر قدرت خرید خانوارها افزایش خواهد یافت.

دولت تصمیم دارد از ابتدای سال ۱۴۰۵ یارانه نقدی را با کالابرگ الکترونیکی جایگزین کند. این طرح طی ماه‌های اخیر به‌صورت آزمایشی اجرا شده و قرار است پرداخت‌های ماهانه را با هدف حمایت از مصرف کالاهای ضروری و کاهش انحراف هزینه خانوارها به‌صورت منظم اجرا کند. بر بازبینی دهک‌بندی‌ها و اصلاح فهرست دریافت‌کنندگان یارانه تاکید شده تا افرادی که هم‌پوشانی حمایتی دارند یا شرایط لازم را ندارند، حذف شوند. پیش‌بینی افزایش ۲۰ درصدی حقوق و دستمزد در لایحه بودجه ۱۴۰۵ نیز بخشی از سیاست‌های حمایت از معیشت است.

پایداری تولید: معادله انرژی و آب

با توجه به فوریت تعدیل ناترازی انرژی و آب، طرح‌های این حوزه در اولویت تخصیص اعتبارات تملک دارایی‌های سرمایه‌ای قرار گرفته‌اند. بودجه ۱۴۰۵ در شرایطی تدوین می‌شود که دولت با کسری ۶ میلیارد دلاری واردات بنزین دست‌وپنجه نرم می‌کند. طرح‌های آب و فاضلاب با تمرکز بر شهرهای دارای تنش آبی و طرح‌های حوزه انرژی در کنار طرح‌های پیشران راه اولویت خواهند داشت. یکی از تصمیمات مهم بودجه ۱۴۰۵، ممنوعیت شروع طرح‌های جدید به جز در حوزه آب و انرژی است.

جدول تطبیقی: اولویت‌های بودجه ۱۴۰۵ و تخصیص منابع

محور استراتژیک	اقدامات کلیدی	تخصیص منابع/اهداف کمی	چالش‌های اجرایی
امنیت و دفاع	تامین ۱۰۰٪ بودجه دفاعی ۱۴۰۴، خرید اقلام دفاعی خارجی	۲ میلیارد یورو تسهیلات ارزی، ۱.۵ میلیارد دلار تخصیص نفت، ۳۰٪ درآمد ترانزیت هوایی	محدودیت منابع ارزی، تحریم‌های بین‌المللی
پدافند غیرعامل	مصون‌سازی زیرساخت‌های حیاتی، ایجاد سیستم‌های پشتیبان	اعتبارات ویژه برای شبکه‌های اطلاعاتی، مالی، بیمارستان‌ها	هزینه بالای تجهیزات، نیاز به فناوری‌های پیشرفته
معیشت و عدالت	جایگزینی کالابرگ با یارانه نقدی، افزایش ۲۰٪ حقوق	بازبینی دهک‌بندی‌ها، پرداخت ماهانه کالابرگ	تورم ۵۶٪، کسری ۴۰۰ هزار میلیارد تومانی
انرژی و آب	اولویت طرح‌های آب و فاضلاب، رفع ناترازی انرژی	تمرکز بر شهرهای دارای تنش آبی، ممنوعیت طرح‌های جدید غیر از آب و انرژی	کسری ۶ میلیارد دلاری واردات بنزین
محیط کسب‌وکار	پرداخت بر مبنای عملکرد، کاهش ردیف‌های بودجه	ردیف‌های بودجه جلب مشارکت بخش خصوصی، هدف رشد ۲٪ اقتصادی	پیش‌بینی رشد منفی ۲.۸٪ توسط بانک جهانی

این محدودیت نشان‌دهنده اولویت‌بندی سخت‌گیرانه دولت برای تمرکز منابع محدود در بخش‌های حیاتی است.

اولویت دولت در طرح‌های زیربنایی، بویژه نفت و گاز، اجرای دقیق ماده ۱۵ قانون برنامه هفتم پیشرفت است. طرح‌های متصل به کریدورهای بین‌المللی همراستا با جهت‌گیری‌های منطقه‌ای برنامه هفتم و اسناد آمایش سرزمین و توسعه دریامحور که در سال ۱۴۰۵ به بهره‌برداری می‌رسند نیز در اولویت قرار دارند. تجربیات سال‌های اخیر نشـــان داده که بدون تامین انـــرژی پایدار، ادامه تولید در واحدهای صنعتی با چالش‌های جدی مواجه می‌شود.

بهبود محیط کسب‌وکار: جذب سرمایه‌گذاری خصوصی

افزایش کارایی خدمات عمومی با اتخاذ رویکرد پرداخت بر مبنای عملکرد و تقویت عدم‌تمرکز از دیگر محورهای بودجه ۱۴۰۵ است. راهبرد کلی دولت کاهش ردیف‌های بودجه‌ای با هدف کاهش پراکندگی در مراکز هزینه‌ای در سه قوه تعریف شده است. در بخشنامه بودجه، بر اولویت‌بندی طرح‌های تملک دارایی‌های سرمایه‌ای دستگاه‌ها و تعیین تکلیف طرح‌های نیمه‌تمام بر حسب فوریت، ضرورت و اثربخشی اقتصادی تاکید شده است.

جلب مشـــارکت بخش خصوصی و تعاونی در تامین مالـــی پروژه‌ها، به‌خصوص طرح‌هـــای موثر در زنجیره ارزش فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی کشـــور از جمله سیاست‌های بودجه ۱۴۰۵ است. دولت برای سال ۱۴۰۵ بهبود سریع و موثر محیط کسب‌وکار را به عنوان یکی از اهداف اصلی تعریف کرده است. این رویکرد در شرایطی دنبال می‌شـــود که بانک جهانی رشد منفی ۲.۸ درصدی برای اقتصاد ایران در سال ۱۴۰۵ پیش‌بینی کرده است.

چالش‌های تامین مالی: معادله کسری بودجه

یکی از مهم‌ترین چالش‌های بودجه ۱۴۰۵، کســـری بودجه غیرقابل تامین اســـت که تحلیلگران آن را بیـــش از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی کرده‌اند. دولت با پیش‌بینی کاهش درآمدها در ســـال آینده، به دنبال کاهش هزینه‌ها برای کنترل کســـری بودجه است. به دلیل تحریم‌ها، آمار مربوط به درآمدهای حوزه نفت و گاز به‌شکل رسمی منتشر نمی‌شوند و مهر محرمانه روی آن‌ها است. با این حال، تخصیص منابع عظیم به بخش دفاعی و امنیتی در کنار حفظ سیاست‌های حمایتی، فشار بر بودجه را افزایش خواهد داد.

بـــرای کنترل هزینه‌ها، دولت اجازه افزایش هزینه‌هـــای رفاهی و ماموریت را در بودجه سال آینده نمی‌دهد و سقف سال ۱۴۰۴ مبنای تخصیص اعتبارات برای سال ۱۴۰۵ قرار گرفته است. اعتبار ماموریت داخلی و خارجی کارکنان باید حداکثر معادل پیش‌بینی عملکرد سرانه سال ۱۴۰۴ در بودجه ۱۴۰۵ لحاظ شود. افزایش تدریجی سطح عمومی قیمت‌ها با توجه به اســـتمرار عوامل اصلی ایجاد تورم، یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی بودجه است.

ساختار درآمدی: تنگنای منابع در دوران تحریم

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های لایحه بودجه ۱۴۰۵، تغییر ساختار درآمدی دولت در مواجهه با تحریم‌های چندگانه است. به دلیل محرمانگی آمار نفتی، تخمین‌ها حاکی از کاهش قابل توجه درآمدهای نفتی در مقایســـه با سال‌های گذشته است. این امر دولت را وادار کرده تا به منابع درآمدی جایگزین روی آورد که عمدتاً شامل افزایش مالیات‌ها و درآمدهای داخلی است. بخشنامه بودجه تاکید ویژه‌ای بر کنترل پراکندگی منابع دارد و دســـتگاه‌ها موظف شده‌اند با کاهش ردیف‌های بودجه‌ای، از پراکندگی اعتبارات جلوگیری کنند.

تجربه ســـال ۱۴۰۴ نشـــان داده که دولت با چالش جدی در تامین درآمدهای پیش‌بینی شده روبه‌رو بوده است. کسری بودجه پیش‌بینی شده برای سال ۱۴۰۵ که به بیش از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد، نشان‌دهنده شکاف عمیق بین درآمدها و هزینه‌های ضروری است. این کسری در شرایطی رخ می‌دهد که دولت نمی‌تواند به روش‌های سنتی از جمله استقراض از بانک مرکزی متکی باشد، زیرا این امر تورم را تشدید خواهد کرد. از این‌رو، راهکار اصلی دولت، اصلاح ساختاری هزینه‌ها و بهبود کارایی در مصرف منابع تعریف شده است.

رویکرد اصلاحی: از بودجه‌نویسی سنتی تا عملکردمحور

یکی از تحولات مهم در بودجه ۱۴۰۵، تغییر رویکرد از بودجه‌نویســـی ســـنتی به بودجه‌نویســـی عملکردمحور است. بر اساس بخشنامه، دســـتگاه‌های اجرایی باید پرداخت‌ها را بر مبنای عملکرد و دســـتیابی به اهداف مشـــخص انجام دهند. این رویکرد به معنای پایان دادن به قانون‌گذاری‌های پنهان در بودجه و شفاف‌ســـازی تخصیص منابع است. دستگاه‌ها مکلف شده‌اند شاخص‌های قابل اندازه‌گیری برای ارزیابی عملکرد خود تعریف کنند و پرداخت اعتبارات منوط به تحقق این شاخص‌ها خواهد بود.

در حوزه طرح‌های عمرانی نیز تغییر رویکرد مشهود است. دولت با اعلام ممنوعیت شـــروع طرح‌های جدید به جز در حوزه‌هـــای آب و انرژی، به‌طور عملی اعلام کرده که تمرکز اصلی بر تکمیل طرح‌های نیمه‌تمام با اثربخشی بالاست. این تصمیم در شرایطی اتخاذ شده که بر اساس برآوردها، بیش از ۸ هزار طرح عمرانی نیمه‌تمام در کشور وجود دارد که نیازمند منابع قابل توجهی برای تکمیل هستند. اولویت‌بندی این طرح‌ها بر اساس فوریت، ضرورت و اثربخشی اقتصادی صورت خواهد گرفت.

بُعد اجتماعی: تعادل بین کنترل هزینه و حمایت معیشتی

یکی از پیچیده‌ترین معادلات بودجـــه ۱۴۰۵، حفظ تعادل بین کنترل هزینه‌ها و حمایت از قشرهای آسیب‌پذیر اســـت. با پیش‌بینی تورم ۵۶ درصدی، افزایش ۲۰ درصدی حقوق و دستمزد نمی‌تواند کاهش قدرت خرید را جبران کند. این شکاف ۳۶ درصدی به معنای کاهش واقعی درآمد خانوارها و فشار بیشتر بر طبقه متوسط است. از این‌رو، دولت به سیاست‌های هدفمند حمایتی روی آورده و بر بازبینی دقیق دهک‌بندی‌ها تاکید کرده است.

طرح جایگزینی یارانه نقدی با کالابرگ الکترونیکی که قرار است از ابتدای سال ۱۴۰۵ اجرایی شود، بخشـــی از این راهبرد هدفمندسازی است. این طرح با هدف کاهش انحراف منابع یارانه‌ای و هدایت مصرف به ســـمت کالاهای ضروری طراحی شده است. تجربه اجرای آزمایشی این طرح نشان داده که می‌تواند کنترل بهتری بر مصرف ایجاد کند، اما چالش‌های اجرایی از جمله زیرساخت‌های فناوری و پذیرش اجتماعی هنوز پابرجاســـت. در کنار این سیاست، تلاش برای تامین امنیت غذایی خانوارهای کم‌درآمد از طریق تثبیت قیمت کالاهای اساسی و مدیریت زنجیره تامین ادامه خواهد یافت.

دولت همچنین با تصویب محدودیت سقف هزینه‌های رفاهی و ماموریت در سطح سال ۱۴۰۴، تلاش می‌کند از افزایش هزینه‌های جاری جلوگیری کند. این تصمیم نشان‌دهنده جدیت دولت در کنترل هزینه‌های اداری است، اما می‌تواند تبعات منفی بر کارایی دستگاه‌های اجرایی داشته باشد. تعادل‌یابی بین این دو هدف متضاد، یکی از آزمون‌های اصلی مدیریت بودجه در سال ۱۴۰۵ خواهد بود.

بودجه بحران‌زدگی یا فرصت ساختاری؟

لایحه بودجه ۱۴۰۵ بازتاب شـــرایط پیچیده اقتصادی و امنیتی کشـــور است که سیاستگذار را به اولویت‌بندی سخت‌گیرانه مجبور کرده است. تمرکز بر امنیت، دفاع، معیشـــت و انرژی در شـــرایطی صورت می‌گیرد که منابع محدود و فشارهای مالی در حال افزایش است. شـــکاف بین هدف رشد ۲ درصدی دولت و پیش‌بینی رشد منفی ۲.۸ درصدی بانک جهانی نشان‌دهنده چالش‌های جدی در تحقق اهداف است. موفقیت در اجرای این بودجه مستلزم مدیریت دقیق کسری بودجه، بهبود درآمدهای پایدار و افزایش کارایی هزینه‌کرد منابع خواهد بود.

ساختار درآمدی بودجه ۱۴۰۴ نیز بحران‌ساز است، چراکه تنها ۳۸ درصد منابع از درآمدهای پایدار شامل مالیات و سود مالکیت دولت تامین می‌شود، در حالی که ۳۹ درصد وابسته به فروش نفت و اموال منقول و غیرمنقول و ۲۳ درصد از طریق فروش شرکت‌های دولتی و اوراق تامین می‌شود.

واقع‌گرایی دردناک دولت

عصر بودجه‌های شعاری تمام شد

بخشـــنامه بودجه سال ۱۴۰۵ نقطه عطفی در سیاست‌گذاری مالی ایران محسوب می‌شود که برای نخستین بار با صراحت به «رویایی بودن بودجه بدون کسری» اعتراف کرده و تلاش برای مدیریت واقع‌گرایانه منابع را در اولویت قرار داده است. کسری عملیاتی بودجه در سال ۱۴۰۴ به رقم بی‌سابقه ۱۸۰۵ هزار میلیارد تومان رسیده که نشان‌دهنده بحران عمیق در ساختار مالی دولت است. این رقم در حالی ثبت شده که دولت برای جبران آن مجبور به فروش ۱۱۳۵ هزار میلیارد تومان دارایی‌های سرمایه‌ای و استقراض از صندوق توسعه ملی، علاوه بر انتشار ۶۷۰ هزار میلیارد تومان اوراق شده است.

تشریح آناتومی کسری بودجه

مسیر صعودی کسری بودجه در سال‌های اخیر روندی نگران‌کننده را ترسیم می‌کند که ریشه در ســـاختار ناکارآمد هزینه‌ها دارد. بر اســـاس گزارش تفریغ بودجه دیوان محاسبات، کسری تحقق‌یافته در ســـال ۱۴۰۱ معادل ۴۳۷ هزار میلیارد تومان بـــوده که این رقم با افزایش ۳۶ درصدی در سال ۱۴۰۲ به ۵۹۳ هزار میلیارد تومان جهش یافت. تداوم این روند موجب شده تا کسری عملیاتی ۱۴۰۴ به بیش از سه برابر رقم سال ۱۴۰۱ برسد که نشان‌دهنده شکست سیاست‌های انبساطی وعدم کنترل هزینه‌هاست. ساختار درآمدی بودجه ۱۴۰۴ نیز بحران‌ساز است، چراکه تنها ۳۸ درصد منابع از درآمدهای پایدار شامل مالیات و سود مالکیت دولت تامین می‌شود، در حالی که ۳۹ درصد وابسته به فروش نفت و اموال منقول و غیرمنقول و ۲۳ درصد از طریق فروش شرکت‌های دولتی و اوراق تامین می‌شود.

پارادوکس بودجه‌ریزی انبساطی در شرایط رکود

تحلیل ساختار مصارف بودجه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که هزینه‌های جاری با رقم ۴۰۸۱ هزار میلیارد تومان حدود ۸۰ درصد کل بودجه را تشکیل می‌دهند، در حالی که بودجه عمرانی تنها ۲۰ درصد ســـهم دارد. این توزیع نابرابر در شـــرایطی رخ داده که نرخ رشد اقتصادی زیر ۲ درصد باقی مانده و نیاز مبرم به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها احساس می‌شود. بخش قابل توجهی از هزینه‌های جاری صرف نهادها و شرکت‌های دولتی می‌شود که عملکرد مشخصی برای اقتصاد ندارند و تنها بار مالی دولت را افزایش می‌دهند. پیش‌بینی قیمت نفت در لایحه بودجه ۱۴۰۵ نیز ۷ دلار کمتر از ســـال ۱۴۰۴ برآورد شـــده که این کاهش در شرایط تحریم‌ها و فروش نفت با تخفیف، فشار مضاعفی بر سمت درآمدها وارد می‌کند.

جراحی ساختاری و حذف نهادهای غیربهره‌ور

رئیس ســـازمان برنامه و بودجه اعلام کرده که در تدویـــن بودجه ۱۴۰۵، ردیف‌های بودجه‌ای بسیاری از شرکت‌هایی که فعالیت موثری ندارند یا بهره‌وری پایینی دارند کنار گذاشته خواهد شد. این تصمیم شامل حذف یا ادغام نهادهایی می‌شود که کارکردهای مشابه دارند و موازی‌کاری ایجاد کرده‌اند، به‌ویژه ســـازمان‌هایی که وظیفه مشخصی در حل مشکلات مردم ندارند. دولت تاکید کرده که مدیون هیچ ردیفی در بودجه نیست و تنها به وظایفی اعتبار خواهد داد که در سال جاری گره از کار مردم باز کند. این رویکرد همراه با بازنگری در بودجه نهادها و برنامه‌های غیرضروری، منابع قابل توجهی برای تامین معیشت طبقات آسیب‌پذیر و زیرساخت‌های تامین انرژی و آب آزاد خواهد کرد.

استراتژی‌های کاهش کسری در بودجه ۱۴۰۵

بخشـــنامه بودجه ۱۴۰۵ بر ســـه محور اصلی برای کنترل کسری تمرکز دارد که شامل توقف طرح‌های جدید و تمرکز بر اتمام پروژه‌های نیمه‌تمام، بازنگری و اولویت‌بندی مصارف هزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر و درج ارقام واقعی منابع و مصارف است. در حوزه اعتبارات عمرانی، تخصیص منابع در ســـال ۱۴۰۵ تنها در صورتی انجام می‌شود که دستگاه اجرایی روش تامین مالی پروژه را از طریق مشارکت عمومی–خصوصی، مولدسازی دارایی‌ها، منابع خارجی، واگذاری یا فکتورینگ مشـــخص کرده باشد. دولت همچنین با هدف‌گذاری افزایش درآمدهای مالیاتی به ۷.۵ درصد تولید ناخالص داخلی معادل ۳۰۰۰ هزار میلیارد تومان، تلاش می‌کند وابستگی به درآمدهای نفتی را کاهش دهد.

این جدول نشان می‌دهد که کسری بودجه در سال ۱۴۰۳ با مدیریت بهتر به ۳۳۵ هزار میلیارد تومان کاهش یافته بود، اما در سال ۱۴۰۴ به‌شدت افزایش یافت و به ۱۸۰۵ هزار میلیارد تومان رسید. درآمدهای مالیاتی در سال ۱۴۰۳ با رشد ۵۲ درصدی به ۱۲۲۹ هزار میلیارد تومان رسید و توانســـت ۱۰۰ درصد هدف‌گذاری بودجه را محقق کند. بودجه عمرانی نیز در سال ۱۴۰۳ با اختصاص ۴۰۰ هزار میلیارد تومان تنها ۱۶ درصد از کل بودجه را تشکیل داد که کمترین سهم در چهار سال گذشته بود.

از شعارگرایی به واقع‌گرایی مالی

تحول پارادایمی در بودجه‌ریزی ۱۴۰۵ نشـــان‌دهنده حرکت از سیاست‌های انبساطی ناپایدار به ســـمت مدیریت بحران و پایداری مالی است. این تغییر رویکرد در شرایطی رخ می‌دهد که ناترازی ۶ میلیارد دلاری واردات بنزین و کاهش درآمدهای نفتی فشار مضاعفی بر دولت وارد کرده است. شفاف‌سازی هزینه‌ها و اولویت‌بندی دقیق برای خنثی‌سازی اثرات کاهش درآمدها و ناترازی انرژی، می‌تواند راهگشای کنترل تورم و جلوگیری از استقراض بی‌رویه باشد. موفقیت این استراتژی منوط به اجرای قاطع حذف نهادهای غیربهره‌ور و مقاومت در برابر فشارهای سیاسی برای ایجاد ردیف‌های جدید است که تجربه نشان داده همواره به افزایش بار مالی دولت منجر شده است.

جدول: تحلیل مقایسه‌ای ساختار بودجه

شاخص بودجه	سال ۱۴۰۱	سال ۱۴۰۲	سال ۱۴۰۳	سال ۱۴۰۴	تغییرات ۱۴۰۴ نسبت به ۱۴۰۱
کسری بودجه تحقق‌یافته (هزار میلیارد تومان)	۴۳۷	۵۹۳	۳۳۵	۱۸۰۵	۳۱۳٪ افزایش
هزینه‌های جاری (هزار میلیارد تومان)	۹۶۵	۱۵۰۶	۲۰۶۲	۴۰۸۱	۳۲۳٪ افزایش
بودجه عمرانی (هزار میلیارد تومان)	۲۵۱	۳۰۴	۴۰۰	۱۲۰۰	۳۷۸٪ افزایش
کل بودجه عمومی دولت (هزار میلیارد تومان)	۱۳۷۲	۱۹۹۱	۲۴۶۲	۶۴۰۸	۳۶۷٪ افزایش
درآمدهای مالیاتی (هزار میلیارد تومان)	۵۳۱	۸۱۱	۱۲۲۹	۱۸۲۰	۲۴۳٪ افزایش
نسبت بودجه جاری به عمرانی (درصد)	۷۹:۲۱	۸۳:۱۷	۸۴:۱۶	۷۷:۲۳	کاهش ۲ واحد درصد
سهم درآمد مالیاتی از کل منابع (درصد)	۳۹	۴۱	۵۰	۲۸	کاهش ۱۱ واحد درصد

سه لایه اصلاحات ساختاری در بودجه

تغییرات بنیادی در ساختار درآمدها و هزینه‌ها نیاز است



علیرضا حیدری
کارشناس اقتصادی

بودجه سال ۱۴۰۵ در شرایطی تدوین می‌شود که اقتصاد ایران با بحران‌های هم‌افزا از جمله کسری ساختاری بودجه، وابستگی بالای درآمدی به نفت و رشد کنترل‌نشدنی هزینه‌های جاری مواجه است. کسری بودجه تحقق‌یافته دولت طبق گزارش دیوان محاسبات در سال ۱۴۰۱ برابر ۴۳۷ هزارمیلیارد تومان بوده که این رقم در سال ۱۴۰۲ با افزایش ۳۶ درصدی به ۵۹۳ هزارمیلیارد تومان رسیده و برآوردها از کسری ۴۰۰ هزارمیلیارد تومانی در سال جاری خبر می‌دهند.

در این شرایط، دولت با پیش‌بینی کاهش درآمدهای نفتی حدود ۷ دلار نسبت به سال جاری و احتمال افزایش محدودیت‌های تحریمی، ناگزیر از اعمال اصلاحات ساختاری چندلایه در بودجه ۱۴۰۵ است. تحلیل داده‌های بودجه‌ای نشان می‌دهد که بدون تغییرات بنیادین در ساختار درآمدها و هزینه‌ها، دولت با خطر تشدید فشارهای تورمی و ناپایداری مالی روبه‌رو خواهد شد.

بازسازی معماری هزینه‌ای و کنترل انفجار مصارف جاری

جمع هزینه‌های جاری دولت در قانون بودجه سال‌های ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ به ترتیب ۲۵۶۲ هزارمیلیارد تومان و ۴۹۵۷ هزارمیلیارد تومان بوده که رشدی معادل ۹۳.۵ درصد را نشان می‌دهد. این رشد نگران‌کننده در شرایطی رخ داده که نرخ تحقق بودجه جاری به حدود ۹۰ درصد می‌رسد در حالی که تملک دارایی‌های سرمایه‌ای تنها ۸۰ درصد تحقق یافته است.

کاهش هزینه‌های جاری دولت فقط با اصلاح ساختاری تشکیلات دولت، کوچک‌سازی اندازه دولت و ارتقای بهره‌وری دستگاه‌های اجرایی میسر است. بخشنامه بودجه ۱۴۰۵ بر حذف ردیف‌های بودجه‌ای با هدف کاهش پراکندگی در مراکز هزینه‌ای در سه قوه تاکید کرده و الزام دستگاه‌ها به بهینه‌سازی تشکیلات با هدف حذف مشاغل مدیریتی غیرضروری را مطرح کرده است. رئیس سازمان برنامه و بودجه اعلام کرده که دولت مدیون هیچ ردیفی در بودجه نیست و باید به مصالح ملی نگاه شود تا منابع محدود صرف اقداماتی شود که گره از کار مردم باز کند یا منجر به توسعه گردد. دو محور اصلی اصلاحات شامل حذف موازی‌کاری دستگاه‌ها و ردیف‌های بودجه‌ای متفاوت آن‌ها و تکمیل فرآیند پرداخت به ذی‌نفع نهایی است که می‌تواند بهره‌وری ساختار بودجه را تحت تاثیر قرار دهد.

کارشناسان بر این باورند که اگر ساختار بودجه ایران کارآمد، بهینه و مبتنی بر خروجی محصول و خدمت باشد و منابع تخصیص‌یافته به هدف اصلی رشد اقتصادی برخورد کند، معیشت مردم در سال ۱۴۰۵ از امسال بهتر خواهد بود. برای این منظور هر ردیف بودجه‌ای که اثربخشی توسعه‌ای در سطوح ملی و منطقه‌ای ندارد باید حذف شود و دولت صرفاً به بخش‌های آموزش، بهداشت، دفاع ملی و تامین امنیت توجه جدی کند.

انضباط درآمدی و بازطراحی منابع مالیاتی و غیرنفتی

وابستگی بودجه ایران به درآمدهای نفتی همچنان بالای ۲۵ درصد باقی مانده و نفت نزدیک به ۹ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌دهد. صندوق بین‌المللی پول برآورد کرده که ایران برای تراز بودجه در سال ۲۰۲۵ میلادی نیاز به قیمت نفت بالای ۱۶۳ دلار در هر بشکه دارد که بالاترین نقطه سربه‌سر مالی در میان صادرکنندگان نفتی خاورمیانه است.

درآمدهای نفتی ایران در سال مالی ۲۰۲۳-۲۰۲۴ تنها حدود نیمی از مبلغ پیش‌بینی‌شده در بودجه ملی را پوشش داد که دولت را مجبور به کاهش هزینه‌ها برای کنترل کسری کرد. در این شرایط، بخشنامه بودجه ۱۴۰۵ بر توازن و انضباط در بودجه و درآمدهای مالیاتی تاکید کرده و دولت متعهد شده با نظم‌دهی به مصارف بودجه و درج ارقام واقعی منابع و مصارف، سقف تعهدات خود را مدیریت و ناترازی را کاهش دهد.

به منظور افزایش سهم درآمدهای مالیاتی، دولت بر اخذ به‌موقع و سریع مالیات‌ها و حقوق دولت برای جلوگیری از کاهش ارزش واقعی آن‌ها در اثر تورم تاکید دارد و بازنگری در سازوکار اخذ درآمدهای گمرکی و بهینه‌سازی نظام‌مند فرایند ترخیص کالا را در دستور کار قرار داده است. بهینه‌سازی فرایندها و سامانه‌ها به منظور کاهش کم‌اظهاری در صادرات و تصحیح نرخ‌های حقوق گمرکی و سود بازرگانی از اقدامات مورد نظر برای افزایش درآمدهای مالیاتی است.

اصلاحات جدید شامل تعیین تکلیف ۴۳ مورد از احکام پرتکرار سالانه مانند نرخ حقوق گمرکی، معافیت‌های مالیاتی و سقف انتشار اوراق در قالب یک قانون دائمی است تا نمایندگان مجلس در زمان بررسی بودجه ۱۴۰۵ ذهبین نظارتی خود را مستقیم روی اعداد و ارقام بگیرند. همچنین تاکید بر پرداخت مستقیم به ذی‌نفع نهایی و ممنوعیت رسوب پول در حساب دستگاه‌ها، گامی برای شفافیت خزانه‌داری است و طبق مصوبه جدید مجلس، تمام درآمدها باید به حساب واحد خزانه واریز شود.

بازطراحی سیستم حمایتی و هدفمندسازی یارانه‌ها

با توجه به فشار تورمی به اقشار با درآمد متوسط و کم، موضوع حمایت از معیشت و امنیت غذایی خانوارهای کم‌درآمد جزو اولویت‌های دولت در بودجه ۱۴۰۵ قرار گرفته است. پیامد سیاست‌های اقتصادی در نهایت در تغییرات درآمد سرانه نمایان می‌شود و درآمد سرانه طی سال‌های اخیر رشد چندانی نداشته که این موضوع در کنار افزایش سطح عمومی قیمت‌ها، قدرت خرید خانوارهای دهک‌های پایین و میانی را کاهش داده است.

لذا کنترل تورم و بهبود معیشت خانوارها از جمله پرداخت یارانه‌های نقدی و غیرنقدی هدفمند در قالب سیاست‌های حمایتی با اولویت دادن به معیشت و امنیت غذایی خانوارهای مذکور یکی از اهداف دولت است. بخشنامه بودجه ۱۴۰۵ تاکید کرده منابع یارانه‌ای باید به حوزه‌هایی اختصاص یابد که تاثیر مستقیم بر کالاهای اساسی، درمان و سایر هزینه‌های ضروری دارند.

بهبود کارایی سیاست‌های حمایتی از طریق شناسایی دقیق وضعیت اقتصادی خانوارها و میزان برخورداری از حمایت‌های دولت و بازطراحی نحوه حمایت‌ها برای اطمینان از اصابت آن به جامعه هدف، یکی از محورهای اصلی لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ است. رئیس‌جمهور در تصویب کلیات بودجه ۱۴۰۵ اعلام کرده که درآمد ناشی از اجرای طرح اصلاح قیمت سوخت، به طور تمام و کامل و ۱۰۰ درصدی در راستای حمایت از خانوارها هزینه خواهد شد.

اگر دولت در لایحه سال آینده تکالیف غیرضروری را از بودجه حذف کند و قدر مطلق بودجه‌های بخش‌های غیرضروری را فریز کند، اتفاقات مثبتی در بودجه رخ خواهد داد. بازنگری در بودجه نهادها و برنامه‌های غیرضروری و موازی از طریق حذف یا ادغام آن‌ها به منظور کاهش هزینه‌ها و انتقال منابع آزادشده برای تامین معیشت طبقات آسیب‌پذیر و محروم و زیرساخت‌های تامین انرژی و آب در دستور کار قرار گرفته است. نهایتاً اتخاذ سیاست پولی که منجر به کاهش حجم پول یا نرخ رشد نقدینگی گردد از طریق کاهش تبصره‌های تکلیفی با شرط واقعی شدن قیمت کالاها و خدمات در کشور از الزامات اساسی اصلاحات بودجه ۱۴۰۵ است.



روزگار سخت خودروسازان

چرخش بزرگ در صنعت خودرو؛ وقتی مدیریت از دولت جدا می‌شود

صنعت خودروی ایران پس از سال‌ها حاکمیت مدیریتی دولت، با واگذاری مدیریت ایران‌خودرو به بخش خصوصی و آماده‌سازی بلوکی از سهام سایپا برای فروش، از مسیری که ایران خودرو طی کرد، وارد مرحله‌ای تازه شده است. انتقال کنترل ایران‌خودرو به شرکت کروز، مهم‌ترین تغییر ساختاری دو دهه اخیر بوده و می‌تواند رقابت‌پذیری، شفافیت و پاسخگویی را افزایش دهد. همزمان، برنامه عرضه سهام سایپا نشان می‌دهد مسیر کاهش تصدی‌گری ادامه دارد. اگر این روند با اصلاح حکمرانی شرکتی و حذف مداخلات دولتی همراه شود، می‌تواند پس از سال‌ها رکود، جان تازه‌ای به صنعت خودرو ایران بدهد.

خصوصی‌سازی در صنعت خودرو ایران:

از وعده‌ها تا واقعیت

لیلا ابراهیمیان
دبیر بخش توسعه

صنعت خودرو از ستون‌های اصلی اقتصاد صنعتی در ایران بوده است. از دوران تأسیس شرکت‌های بزرگ خودرو در دهه‌های پیش تا امروز، این صنعت نقشی محوری در اشتغال، زنجیره تأمین، تولید قطعات و صنایع وابسته داشته است. اما در عین حال، خودروسازان بزرگ کشور برای دهه‌ها زیر سایه حمایت، دستور دولت و انحصار بازار فعالیت کرده‌اند -ساختاری که موجب ناکارآمدی، زیان انباشته، کیفیت نامطلوب و ناکامی در رقابت و نوآوری شده است.

در این بستر، خصوصی‌سازی به‌عنوان راهکاری برای خروج از بحران، کاهش تصدی‌گری دولت، افزایش کارایی و بهره‌وری و ارتقاء کیفیت مطرح شده است. اکنون، با ورود رسمی ایران‌خودرو و سایپا به فرآیند واگذاری سهام یا مدیریت، فرصت مناسبی فراهم شده تا ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از این سیاست صورت گیرد.

این گزارش با بررسی تاریخچه، اجرا، موانع و آثار خصوصی‌سازی در خودروسازی ایران -با تمرکز بر ایران‌خودرو و سایپا- و مقایسه با تجربه موفق یا نسبی شرکت‌هایی مانند گروه بهمن، تلاش می‌کند به این سؤال اساسی پاسخ دهد: «آیا خصوصی‌سازی توانسته یا می‌تواند صنعت خودرو ایران را نجات دهد؟»

تاریخچه کوتاه؛ از دولتی تا وعده خصوصی‌سازی

ساختار دولتی و انحصار

شرکت‌هایی مانند ایران‌خودرو و سایپا برای دهه‌ها تحت مالکیت و کنترل مستقیم یا غیرمستقیم دولت و نهادهای عمومی بودند. در این دوران، بازار خودرو ایران از واردات انواع اتومبیل‌های خارجی تقریباً محروم بود و خودروسازان داخلی بازار انحصاری را در اختیار داشتند. این انحصار همراه با حمایت دولتی، مانع رقابت مؤثر، نوآوری و توجه جدی به کیفیت شد.

نتیجه آن شد که خودروهای داخلی از نظر کیفیت، ایمنی، خدمات پس از فروش و تنوع محصول، نتوانستند با استانداردهای بین‌المللی همگام شوند. هم‌زمان، فشار تحریم‌ها، نوسان ارز، محدودیت واردات قطعات و سوءمدیریت مزید بر علت شدند.

در این شرایط، دولت و نهادهای سیاست‌گذار بارها وعده دادند که با اجرای مفاد اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست خصوصی‌سازی، سهام و مدیریت این شرکت‌ها به بخش خصوصی اهلیت‌دار واگذار شود -اما تا سال‌ها این وعده‌ها پشت مقاومت ساختاری، منافع گروه‌های ذی‌نفوذ و پیچیدگی نهادهای تصمیم‌گیر باقی ماندند.

بر اساس گزارش‌ها، دولت پس از سال‌ها تأخیر، نهایتاً تصمیم گرفت مدیریت ایران‌خودرو را به بخش خصوصی واگذار کند -اقدامی که به گفته رسانه‌ها «نقطه عطفی در تاریخ صنعت خودرو ایران» به‌شمار می‌رود.

هم‌زمان، در گزارش‌های رسمی و رسانه‌ای آمده است که سهام مدیریتی یا بخشی از سهام سایپا نیز برای واگذاری آماده شده است؛ اقدامی که اگر کامل انجام شود، می‌تواند دومین پایه بزرگ خصوصی‌سازی در خودرو ایران باشد.

اما این روند با پرسش‌ها و نقدهای جدی همراه بوده: آیا واگذاری انجام‌شده واقعاً «خصوصی‌سازی واقعی» است؟ یا فقط تغییر تابلو مدیریتی است در حالی که ساختار، بازار و انحصار باقی است؟

وعده‌ها و امیدها: چرا خصوصی‌سازی؟

دنبال کردن خط خصوصی‌سازی در صنعت خودرو ایران بر چند هدف کلیدی بنا شده است

- **کاهش تصدی‌گری دولت و باز کردن مسیر رقابت:** با خروج دولت از مالکیت مستقیم یا مدیریتی، شرکت‌ها آزاد می‌شوند تا بر اساس منطق بازار، کیفیت، قیمت، نوآوری و بازاریابی عمل کنند -نه تابع سیاستگذاری دولتی.
- **جلب سرمایه‌گذاری و فناوری:** بخش خصوصی واجد اهلیت یا سرمایه گذاران جدید ممکن است انگیزه داشته باشند برای جذب سرمایه، خرید تجهیزات جدید، سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه (R&D) و ارتقاء استانداردها.
- **بهبود کارایی و کاهش زیان انباشته:** شرکت‌هایی که زیان‌ده شده‌اند، با مدیریت خصوصی و فشار بازار می‌توانند ساختارهای ناکارآمد را حذف کنند و به سمت سودآوری و انعطاف‌پذیری حرکت کنند.
- **افزایش پاسخگویی و شفافیت:** بخش خصوصی معمولاً در فضای رقابتی ملزم به شفافیت، گزارشگری و پاسخگویی به ذی‌نفعان (سهامداران، بازار، مشتریان) است؛ چیزی که در ساختار دولتی کمتر رخ می‌دهد. این‌ها امیدهایی هستند که هم کارشناسان و هم سیاست‌گذاران از خصوصی‌سازی داشته‌اند.

واقعیت بعد از واگذاری: موفقیت نسبی یا خصوصی‌سازی ظاهری؟

واگذاری شرکت‌هایی مانند ایران‌خودرو بدون شک نقطه عطفی در سیاست صنعتی کشور است، اما آیا واقعاً تغییر مؤثری در سازوکارهای صنعت خودرو ایجاد شده است؟ شواهد نشان می‌دهد پاسخ مثبت نیست -یا حداقل بسیار محدود است.

ساختار شبه‌دولتی ادامه دارد

برخی منابع تأکید می‌کنند که اگرچه تابلو مدیریت تغییر کرده، اما مالکیت، ارتباطات نهادی، ساختار بازار و شبکه تأمین همچنان تحت تأثیر دولت یا نهادهای شبه‌دولتی باقی است. به عبارتی، خصوصی‌سازی به معنای واقعی انجام نشده و صرفاً «خصوصی‌سازی ظاهری» است.

در چنین شرایطی، شرکت‌ها نه تحت فشار رقابت قرار دارند -زیرا بازار انحصاری و بسته است- و نه انگیزه جدی برای ارتقای کیفیت یا نوآوری دارند؛ چرا که سهم بازارشان تقریباً تضمین‌شده است.

زیان انباشته و بحران مالی ادامه دارد

برخی گزارش‌ها نشان می‌دهند که زیان انباشته در ایران‌خودرو و سایپا بسیار سنگین است (تا آبان ۱۴۰۳ زیان انباشته حدود ۶۰۰ هزار میلیارد تومان گزارش شده) و شرایط مالی به گونه‌ای است که حتی پس از واگذاری نیز فشارهای مالی پابرجا مانده‌اند.

این وضعیت، صرف «تغییر مدیریت» را به کاری با ریسک بالا تبدیل می‌کند -چرا که بخش خصوصی با بار سنگین بدهی، زیان و ساختار ناکارآمد مواجه است و برای بازگشت به سوددهی باید زیرساخت‌ها، زنجیره تأمین، کیفیت، بازار و قوانین را هم همزمان اصلاح کند

بازار رقابتی شکل نگرفته است

یکی از وعده‌های خصوصی‌سازی افزایش رقابت و کاهش انحصار است. اما با وجود واگذاری، بازار خودرو ایران همچنان بسته و تحت سیاست‌های دولتی است. تعرفه‌های واردات، محدودیت واردات، موانع قانونی و بوروکراسی باعث شده‌اند رقابت خارجی یا ورود بازیگران جدید داخلی عملاً ممکن نباشد. در نتیجه، مصرف‌کننده نه انتخاب بیشتری

سیاست بر اقتصاد سایه افکنده، سایه‌ای سخت و سنگین. این را در لحظه‌لحظه روزهای واگذاری مالکیت دولتی می‌توان شاهد بود. حالا برای رهایی از مشکلات درهم تنیده اقتصاد، اقتصاددان‌ها از سهم قدرت و حاکمیت می‌گویند.

دارد، نه کیفیت به‌طور جدی بهبود یافته، نه قیمت منصفانه شده؛ بلکه همان انحصار به شکلی جدید ادامه یافته است.

ضعف در زنجیره تأمین و قطعه‌سازی

صنعت خودرو ایران تنها شامل خط تولید نهایی نیست؛ زنجیره عمیق و گسترده‌ای از قطعه‌سازان کوچک و متوسط، تأمین‌کنندگان مواد اولیه، لجستیک، توزیع و خدمات پس از فروش نیز درگیر است. خصوصی‌سازی صرف شرکت مادر بدون اصلاح کل این زنجیره -با استانداردسازی قطعات، رقابت در تأمین، قراردادهای شفاف و کنترل کیفیت- نمی‌تواند مشکل کیفیت و نرم‌افزاری را حل کند. بسیاری از کارشناسان معتقدند تا این زنجیره اصلاح نشود، خصوصی‌سازی شرکت مادر تأثیر جدی نخواهد داشت.

فقدان نهاد تنظیم‌گر مستقل و سیاست رقابتی

در کشورهای موفق، خصوصی‌سازی همراه با ایجاد نهادهای تنظیم‌گر مستقل، قوانین رقابت، شفافیت بازار و سیاست‌های صنعتی متوازن است. اما در ایران، حتی پس از واگذاری، نهادهای تنظیم‌گر قوی شکل نگرفته‌اند؛ دولت همچنان در سیاست قیمت‌گذاری، تولید، سهمیه و واردات دخالت دارد. این ترکیب باعث شده شرکت‌ها نه آزادانه رقابت کنند، نه از حمایت‌های دولتی کاملاً جدا شوند؛ بلکه در حالت «نیمه‌دولتی ـ نیمه‌خصوصی» باقی بمانند.

تجربه نسبی موفق: نگاه به گروه بهمن

در این میان، گروه بهمن به‌عنوان یکی از معدود خودروسازانی شناخته می‌شود که خصوصی‌سازی آن نسبتاً موفق بوده است. این شرکت با مدیریت واقعی بخش خصوصی، تلاش برای گسترش زیرساخت، افزایش تیراژ تولید و حفظ زنجیره تأمین -اگرچه در مقیاس محدودتر از ایران‌خودرو و سایپا- نشان داده است که خصوصی‌سازی همراه با رعایت اصول مدیریت، بازارمحوری و شفافیت می‌تواند نتایجی نسبتاً مثبت داشته باشد.

با این حال، گروه بهمن هم با محدودیت‌های بازار، رقبا و سیاست‌های کلان مواجه است؛ یعنی خصوصی‌سازی موفق نه معجزه، بلکه نیازمند استمرار، تعهد و چارچوب نهادی است.

درس‌هایی از خارج؛ خصوصی‌سازی وقتی مؤثر است که ساختار تغییر کند

تجارب جهانی نشان می‌دهند خصوصی‌سازی واقعی در صنایع حساس -مانند خودرو- تنها زمانی موفق است که چهار شرط همزمان وجود داشته باشد:

- بازار رقابتی و آزاد، دسترسی به بازار جهانی/منطقه‌ای، کاهش موانع واردات/صادرات، تنوع بازیگران
- زنجیره تأمین شفاف و رقابتی -تأمین‌کنندگان متعدد، قراردادهای شفاف، استاندارد کیفیت، رقابت در قطعه و خدمات
- نهاد تنظیم‌گر مستقل و قانون‌مدار - قوانین رقابت، حقوق مصرف‌کننده، شفافیت مالی، نظارت بر ایمنی و کیفیت
- حکمرانی شرکتی و مدیریت حرفه‌ای - مدیریت مستقل، پاسخگویی به سهامداران، توان جذب سرمایه‌گذاری و نوآوری.

در بسیاری از کشورها -از آمریکای شمالی و اروپا تا آسیا و آمریکای لاتین- وقتی این شرایط فراهم شده، خصوصی‌سازی منجر به رشد، نوآوری و رقابت واقعی شده است. اما اگر فقط مالکیت تغییر یابد، بدون تغییر محیط بازار و ساختار نهادی، نتیجه غالباً ناکارآمدی، انحصار خصوصی و عدم رضایت مصرف‌کننده بوده است.

برای ایران نیز اگر خصوصی‌سازی فقط به تغییر تابلو مدیریتی محدود شود، احتمال بسیار زیاد است که همان مشکلات قدیم با رنگی جدید تکرار شوند.

مسیر پیش رو

برای اینکه خصوصی‌سازی در صنعت خودرو ایران بیش از یک تغییر شکلی باشد و تبدیل به تحول واقعی گردد، نیاز است:

۱- ایجاد و تقویت نهاد تنظیم‌گر مستقل برای بازار خودرو: تضمین رقابت، کنترل انحصار، نظارت بر کیفیت و قیمت، حمایت از مصرف‌کننده

۲- اصلاح زنجیره تأمین: الزام به استاندارد قطعات، شفافیت قراردادها، رقابت در تولید قطعه، تشویق قطعه‌سازان مستقل و دارای اهلیت

۳- آزادسازی تدریجی واردات خودرو تحت چارچوب منطقی: تا فشار انحصار برداشته شود و انگیزه برای کیفیت و تنوع ایجاد شود

۴- شفافسازی مالی و گزارشی شرکت‌ها: افشای وضعیت مالی، زیان و دارایی، برنامه کاهش زیان، جذب سرمایه‌گذاری

۵- جداسازی نقش دولت از مالک/مجری به تنظیم‌گر و سیاست‌گذار: دولت نباید هم رقیب باشد هم تنظیم‌گر؛ این تضاد باید برطرف شود

۶- ایجاد فضای امن برای رقابت واقعی و جذب سرمایه‌گذار زبده و اهل صنعت

۷- پشتیبانی از نوآوری و استانداردسازی: سرمایه‌گذاری در R&D، ارتقاء کیفیت، ایمنی و الزامات بین‌المللی.

خصوصی‌سازی در صنعت خودرو ایران -به‌ویژه در مورد ایران‌خودرو و سایپا- اقدامی مهم و ضروری بوده است. اما واقعیت نشان داده است که صرف «واگذاری مدیریتی یا سهامی» بدون اصلاح ساختار بازار، زنجیره تأمین، رقابت، نقش دولت و نظارت، نمی‌تواند خواسته‌های اصلی یعنی کیفیت، رقابت و رضایت مصرف‌کننده را تأمین کند.

ایران امروز در نقطه‌ای حساس ایستاده است: اگر مسیر خصوصی‌سازی با شفافیت، اراده سیاسی و اصلاح ساختاری ادامه یابد، می‌تواند فرصت نادری برای تحول صنعت خودرو باشد. اما اگر همان الگوی کهنه -انحصار، دخالت، بدهی، زیان- با رنگی نو بازتولید شود، نتیجه جز اتلاف منابع، نارضایتی و بی‌اعتمادی نخواهد بود. خصوصی‌سازی وقتی مؤثر است که زیرساخت‌های نهادی و بازار تغییر کند -نه‌فقط تابلو مدیریتی. اگر کشور این درس را بگیرد، شاید صنعت خودرو بتواند دوباره جان بگیرد.



خصوصی‌سازی صنعت خودرو اگر واقعی، شفاف و همراه با اصلاحات ساختاری باشد، می‌تواند مسیر اصلاح را هموار کند. اما خصوصی‌سازی صوری، بدون رقابت، بدون ثبات سیاستی و بدون اصلاح نظام تنظیم‌گری، نه‌تنها درمان نیست، بلکه می‌تواند به تعمیق بحران بینجامد.

خصوصی‌سازی واقعی یا تداوم بن‌بست

صنعت خودرو در آزمون حکمرانی اقتصادی



محمدرضا نجفی‌منش

عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران

چرا باید خواند:

صنعت خودرو ایران سال‌هاست میان دوگانه‌ای فرساینده گرفتار شده است: مدیریت دولتی از یک سو و انتظار عملکرد اقتصادی رقابتی از سوی دیگر. خصوصی‌سازی، اگرچه به‌تنهایی معجزه نمی‌کند، اما شرط لازم خروج از این بن‌بست ساختاری است؛ مشروط به آنکه واقعی، شفاف و همراه با اصلاح نظام تنظیم‌گری و حذف قیمت‌گذاری دستوری اجرا شود.

سال‌هاست درباره خصوصی‌سازی صنعت خودرو صحبت می‌شود، اما اغلب این بحث یا به شعارهای سیاسی تقلیل یافته یا به وعده‌هایی که هیچ‌گاه به اصلاح واقعی منجر نشده‌اند. از نگاه من، مسئله خصوصی‌سازی نه یک «انتخاب ایدئولوژیک» است و نه یک «نسخه معجزه‌گر». خصوصی‌سازی، اگر درست فهم و اجرا شود، شرط لازم اصلاح صنعت خودرو است، اما هرگز شرط کافی نبوده و نیست.

واقعیت این است که صنعت خودرو در ایران گرفتار یک تناقض ساختاری مزمن است: از یک سو، انتظار می‌رود مانند یک بنگاه اقتصادی رقابتی عمل کند و از سوی دیگر، تحت مدیریت دولتی و قیمت‌گذاری دستوری قرار دارد. این ترکیب، در هیچ‌جای دنیا جواب نداده و در ایران نیز نتیجه‌ای جز زیان انباشته، افت کیفیت، عقب‌ماندگی فناورانه و نارضایتی عمومی نداشته است.

مدیریت دولتی، ذاتاً ناپایدار است. مدیران دولتی با تغییر دولت‌ها جابه‌جا می‌شوند، افق تصمیم‌گیری آن‌ها کوتاه‌مدت است و ناگزیر تحت فشار ملاحظات سیاسی، منطقه‌ای و مقطعی قرار دارند. در چنین شرایطی، نه امکان برنامه‌ریزی بلندمدت وجود دارد و نه پاسخ‌گویی واقعی شکل می‌گیرد. وقتی بنگاه زیان می‌دهد، هیچ‌کس مسئولیت مستقیم آن را نمی‌پذیرد؛ چون مالکیت و مدیریت به‌طور مبهم میان دولت، نهادها و سهامداران پراکنده شده است.

خصوصی‌سازی واقعی، به‌معنای انتقال مدیریت و اختیار تصمیم‌گیری است، نه صرفاً واگذاری صوری سهام. تجربه سال‌های گذشته نشان داده که واگذاری سهام بدون واگذاری مدیریت، نه‌تنها مسئله را حل نمی‌کند، بلکه وضعیت را پیچیده‌تر می‌سازد. بنگاهی که ظاهراً خصوصی است، اما عملاً تحت کنترل دولت باقی می‌ماند، نه مزایای مدیریت دولتی را دارد و نه کارایی بخش خصوصی را.

با این حال، باید با صراحت گفت که خصوصی‌سازی به‌تنهایی کافی نیست. تصور اینکه صرف تغییر مالکیت بتواند قیمت خودرو را کاهش دهد یا کیفیت را متحول کند، ساده‌انگاری است. رقابت واقعی عنصر مفقوده‌ای است که بدون آن، خصوصی‌سازی می‌تواند به انحصارهای خصوصی منجر شود؛ انحصارهایی که شاید حتی از انحصار دولتی نیز پرهزینه‌تر باشند.

در این نقطه، نقش قیمت‌گذاری دستوری برجسته می‌شود. من معتقدم قیمت‌گذاری دولتی، حتی اگر با نیت حمایت از مصرف‌کننده انجام شود، در عمل به زیان مصرف‌کننده تمام شده است. قیمت‌گذاری دستوری، خودروساز را از سودآوری محروم می‌کند، سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد، کیفیت را قربانی می‌کند و در نهایت، رانت را به بازارهای غیرشفاف منتقل می‌سازد. نتیجه آن چیزی نیست جز فاصله میان قیمت کارخانه و بازار، زیان انباشته خودروساز و بی‌اعتمادی عمومی.

خصوصی‌سازی بدون حذف قیمت‌گذاری دستوری، یک اصلاح ناقص است. همان‌طور که حذف قیمت‌گذاری بدون ایجاد رقابت نیز می‌تواند به افزایش فشار بر مصرف‌کننده منجر شود. این‌دو باید همزمان و هماهنگ پیش بروند.

نکته مهم دیگر، محیط کلان اقتصاد و ثبات سیاستی است. بخش خصوصی، حتی اگر مالک و مدیر صنعت خودرو باشد، در فضایی که با بی‌ثباتی ارزی، محدودیت‌های تجاری، ناترازی انرژی، مقررات متغیر و مداخلات پیش‌بینی‌ناپذیر دولت مواجه است، نمی‌تواند عملکرد مطلوبی داشته باشد. خصوصی‌سازی در خلأ نهادی معنا ندارد. دولت اگر واقعاً قصد اصلاح دارد، باید قواعد بازی را شفاف، پایدار و قابل پیش‌بینی کند.

در تجربه جهانی، صنعت خودرو هیچ‌گاه با مدیریت مستقیم دولت اداره نشده است. دولت‌ها در اقتصادهای موفق، به‌جای دخالت در تولید و قیمت، بر تنظیم‌گری هوشمند تمرکز کرده‌اند: استانداردهای ایمنی، الزامات زیست‌محیطی، حمایت از حقوق مصرف‌کننده و تسهیل رقابت. اصرار بر تصدی‌گری دولتی در ایران، نه‌تنها ما را از این تجربه‌ها دور کرده، بلکه صنعت خودرو را از پیوند با زنجیره ارزش جهانی محروم ساخته است.

البته باید منصف بود. بخشی از خودروسازی خصوصی در ایران نیز به‌دلیل نبود رقابت واقعی، به رفتارهای شبه‌انحصاری روی آورده است. وقتی بازار رقابتی نیست و بازیگران می‌دانند که رقیب قدرتمندی وجود ندارد، نه انگیزه‌ای برای ارتقای کیفیت شکل می‌گیرد و نه فشاری برای تعدیل قیمت‌ها. این مسئله نشان می‌دهد که مشکل اصلی، صرفاً دولتی یا خصوصی بودن نیست، بلکه نبود رقابت و تنظیم‌گری مؤثر است.

آنچه امروز بیش از هر چیز به آن نیاز داریم، تغییر نقش دولت است؛ از «بازیگر اقتصادی» به «حکمران و تنظیم‌گر». دولتی که از تصدی‌گری عقب‌نشینی کند، اما در تنظیم‌گری قوی‌تر، شفاف‌تر و پاسخ‌گوتر شود. در چنین چارچوبی، معیار موفقیت دیگر تیراژ تولید یا توزیع امتیازات نخواهد بود، بلکه کیفیت رقابت، کیفیت محصول و صیانت از حقوق مصرف‌کننده به شاخص‌های اصلی تبدیل می‌شود.

خصوصی‌سازی صنعت خودرو اگر واقعی، شفاف و همراه با اصلاحات ساختاری باشد، می‌تواند مسیر اصلاح را هموار کند. اما خصوصی‌سازی صوری، بدون رقابت، بدون ثبات سیاستی و بدون اصلاح نظام تنظیم‌گری، نه‌تنها درمان نیست، بلکه می‌تواند به تعمیق بحران بینجامد. خصوصی‌سازی پایان راه نیست؛ آغاز راهی دشوار است که بدون پذیرش هزینه‌های کوتاه‌مدت، هرگز به منافع بلندمدت برای مردم و اقتصاد کشور نخواهد رسید.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **بخشی از خودروسازی خصوصی در ایران نیز به‌دلیل نبود رقابت واقعی، به رفتارهای شبه‌انحصاری روی آورده است. وقتی بازار رقابتی نیست و بازیگران می‌دانند که رقیب قدرتمندی وجود ندارد، نه انگیزه‌ای برای ارتقای کیفیت شکل می‌گیرد و نه فشاری برای تعدیل قیمت‌ها.**
- **قیمت‌گذاری دستوری، خودروساز را از سودآوری محروم می‌کند، سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد، کیفیت را قربانی می‌کند و در نهایت، رانت را به بازارهای غیرشفاف منتقل می‌سازد. نتیجه آن چیزی نیست جز فاصله میان قیمت کارخانه و بازار، زیان انباشته خودروساز و بی‌اعتمادی عمومی.**

مدیریت خصوصی بدون اختیار، بیشتر شبیه سپر بلاست تا عامل اصلاح. مدیر می‌نشیند پشت فرمان، اما گاز و ترمز جای دیگری است. بعد هم از او انتظار دارند هم سریع‌تر برود، هم تصادف نکند، هم بنزین کمتری مصرف کند. این تناقض، نه مدیریتی است و نه اقتصادی؛ صرفاً انتقال بحران از یک سطح به سطح دیگر است.

چرا خصوصی‌سازی خودروسازی جواب نداد؟

تجربه ایران‌خودرو نشان می‌دهد خصوصی‌سازیِ مدیریت بدون اصلاح قیمت، رقابت و قواعد بازی، فقط جابه‌جایی مسئولیت است نه اصلاح ساختار



حسین سلاح‌ورزی

رئیس اتاق ایران و ژاپن

چرا باید خواند:
تجربه واقعی ایران‌خودرو نشان می‌دهد چگونه خصوصی‌سازی ناقص، در غیاب رَقابت، قیمت واقعی و اختیار مدیریتی، نه‌تنها اصلاح‌گر نیست، بلکه بحران را بازتولید می‌کند و هزینه آن را به مصرف‌کننده و زنجیره تولید منتقل می‌سازد.

سال‌هاست هر بار بحث خودروسازی در ایران بالا می‌گیرد، یک جمله تکراری مثل آوار روی همه‌چیز می‌افتد: «مشکل دولتی بودن است؛ اگر خصوصی شود، درست می‌شود.» این جمله آن‌قدر ساده، خوش‌صدا و امیدوارکننده است که کمتر کسی حوصله می‌کند آن را باز کند و بپرسد دقیقاً از چه حرف می‌زنیم. خصوصی شدن یعنی چه؟ انتقال مالکیت؟ انتقال مدیریت؟ انتقال اختیار؟ یا فقط جابه‌جایی مسئولیت شکست از دولت به یک بازیگر دیگر؟

تجربه خودروسازی ایران، به‌ویژه تجربه ایران‌خودرو، دقیقاً از همین‌جا مهم می‌شود؛ چون برخلاف بسیاری از واگذاری‌های صوری، در مقطعی مدیریت واقعاً به بخش خصوصی منتقل شد. این یک واقعیت است و اگر آن را نادیده بگیریم، تحلیلمان از اساس مخدوش می‌شود. دیگر نمی‌توان همه‌چیز را با یک جمله راحت جمع کرد و گفت «دولتی است، برای همین خراب است». اما همین تجربه، اگر صادقانه دیده شود، اتفاقاً یک درس تلخ‌تر به ما می‌دهد: حتی وقتی مدیریت هم خصوصی می‌شود، اگر بستر نهادی تغییر نکند، نتیجه تفاوت بنیادینی نمی‌کند.

مدیر خصوصی ایران‌خودرو وارد شرکتی شد که سال‌ها با منطق غیربنگاهی اداره شده بود؛ شرکتی با ساختار سنگین، نیروی انسانی متورم، زنجیره تأمین قفل‌شده و انتظارات متناقض. از یک‌سو از او انتظار داشتند مثل یک مدیر خصوصی رفتار کند، هزینه را کنترل کند، زیان را کاهش دهد و پاسخگوی صورت‌های مالی باشد؛ از سوی دیگر، همان قواعدی بر او حاکم بود که پیش‌تر مدیر دولتی را زمین‌گیر کرده بود. قیمت خودرو را او تعیین نمی‌کرد، سیاست تولید را او نمی‌چید، درباره واردات و رقابت تصمیم‌گیر نبود و مهم‌تر از همه، اختیار نداشت اگر بنگاه زیان‌ده است، مسیرش را به‌طور ریشه‌ای اصلاح کند.

در چنین وضعیتی، باید با خودمان صادق باشیم: مدیریت خصوصی بدون اختیار، بیشتر شبیه سپر بلاست تا عامل اصلاح. مدیر می‌نشیند پشت فرمان، اما گاز و ترمز جای دیگری است. بعد هم از او انتظار دارند هم سریع‌تر برود، هم تصادف نکند، هم بنزین کمتری مصرف کند. این تناقض، نه مدیریتی است و نه اقتصادی؛ صرفاً انتقال بحران از یک سطح به سطح دیگر است.

قیمت‌گذاری دستوری، قلب این تناقض است. در اقتصادی که تورم ساختاری دارد و هزینه‌ها مدام بالا می‌روند، اصرار بر تثبیت قیمت نهایی، به‌معنای تولید زیان است. این گزاره نه سیاسی است و نه سلیقه‌ای؛ یک رابطه ساده حسابداری است. هیچ مدیری، خصوصی یا دولتی، نمی‌تواند در بلندمدت با زیان ساختاری شرکت را سر پا نگه دارد، مگر با استقراض، تعویق بدهی و انتقال فشار به دیگران. نتیجه‌اش را هم دیده‌ایم: بدهی بانکی، فشار بر قطعه‌ساز، افت کیفیت و در نهایت نارضایتی مصرف‌کننده.

اینجا معمولاً یک اعتراض مطرح می‌شود: «پس چرا مدیر خصوصی نتوانست بهره‌وری را آن‌قدر بالا ببرد که این شکاف جبران شود؟» این سؤال، در ظاهر منطقی است، اما در عمق، یک سوءبرداشت خطرناک دارد. بهره‌وری ابزار معجزه نیست. هیچ تجربه‌ای در دنیا وجود ندارد که نشان دهد بهره‌وری می‌تواند جای قیمت واقعی را بگیرد، آن هم در صنعتی سرمایه‌بر، با فناوری پیچیده و زنجیره تأمین گسترده. انتظار چنین چیزی، یعنی بار کردن یک مسئله نهادی بر دوش مدیریت اجرایی.

از طرف دیگر، انحصار بازار همچنان پابرجا ماند. واردات بسته بود، رقابت واقعی وجود نداشت و مصرف‌کننده حق انتخاب نداشت. این وضعیت، حتی برای مدیر خصوصی هم انگیزه تغییر بنیادین را تضعیف می‌کند. وقتی می‌دانی بازار را از دست نمی‌دهی، وقتی می‌دانی مشتری ناچار است، چرا باید ریسک سنگین تغییر پلتفرم، سرمایه‌گذاری فناورانه یا اصلاح عمیق ساختار را بپذیری؟ در چنین فضایی، طبیعی است که اصلاحات حداقلی جای اصلاحات ساختاری را بگیرد؛ تغییرات کوچک، کم‌هزینه و کم‌ریسک که ظاهر را کمی بهتر می‌کند، اما مسئله را حل نمی‌کند.

فشار این ناکارآمدی، مثل همیشه، به پایین‌دست منتقل می‌شود. خودروساز برای بقا، نقدینگی‌اش را نگه می‌دارد و بدهی به قطعه‌ساز را عقب می‌اندازد. قطعه‌ساز تضعیف می‌شود، کیفیت افت می‌کند و دوباره این افت کیفیت به نام «ناتوانی صنعت» ثبت می‌شود. این یک چرخه معیوب است؛ نه اخلاقی، نه اقتصادی، اما کاملاً قابل پیش‌بینی. در چنین چرخه‌ای، حتی نیت خوب هم راه به جایی نمی‌برد.

تجربه ایران‌خودرو نشان داد که مشکل اصلی، نه صرفاً دولتی بودن و نه حتی خصوصی نبودن مدیریت است. مشکل، ترکیب خطرناکی است از قیمت‌گذاری دستوری، انحصار، مداخله سیاسی و حذف ریسک ورشکستگی. این ترکیب، هر مدیری را ــ با هر نیتی ــ فرسوده می‌کند. ما مدیریت را خصوصی کردیم، اما قواعد بازی را تغییر ندادیم. انتظار داشتیم خروجی بازار آزاد باشد، در حالی که ورودی‌ها کاملاً دستوری بود.

اینجاست که باید یک سوءتفاهم رایج را کنار بگذاریم. شکست نسبی خصوصی‌سازی مدیریت در ایران‌خودرو، دلیل بر ناکارآمدی بخش خصوصی نیست؛ دلیل بر ناقص بودن اصلاحات است. این مثل آن است که نیمی از پل را بسازیم و بعد از مردم بپرسیم چرا عبور نمی‌کنند. خصوصی‌سازی، اگر قرار است معنا داشته باشد، باید کامل باشد: قیمت، رقابت، مالکیت، مدیریت و مسئولیت، همه با هم. هر کدام که حذف شود، نتیجه کاریکاتور می‌شود.

اما چرا با وجود این تجربه‌ها، باز هم همان مسیر نیمه‌کاره تکرار می‌شود؟ پاسخ ساده اما ناراحت‌کننده است. چون اصلاح واقعی هزینه دارد. آزادسازی قیمت شوک ایجاد می‌کند. رقابت بیکاری می‌آورد. ورشکستگی، ترسناک است. و سیاست‌گذار، معمولاً از پرداخت این هزینه‌ها فرار می‌کند. در عوض، مدلی را انتخاب می‌کند که در کوتاه‌مدت کم‌هزینه‌تر است: نه قیمت واقعاً آزاد می‌شود، نه بنگاه واقعاً ورشکسته می‌شود، نه مسئولیت مستقیم پذیرفته می‌شود. نتیجه، وضعیتی است که همه از آن ناراضی‌اند، اما کسی هم حاضر نیست هزینه خروج از آن را بدهد.

در این میان، مصرف‌کننده بازنده قطعی است. نه قیمت منصفانه دارد، نه کیفیت قابل دفاع، نه حق انتخاب. خصوصی‌سازی قرار بود به نفع او باشد، اما در بازار انحصاری، خصوصی یا دولتی بودن تفاوت چندانی ندارد. انحصار، همیشه و همه‌جا، به ضرر مصرف‌کننده تمام می‌شود. این قاعده‌ای است که بارها در دنیا امتحان شده، اما ما انگار دوست داریم دوباره و دوباره آن را تجربه کنیم.

اگر بخواهیم جمع‌بندی صادقانه‌ای داشته باشیم، باید بپذیریم که عملکرد خودروسازان ایران بعد از واگذاری، به‌ویژه در مورد ایران‌خودرو، نه فاجعه‌ای غیرقابل توضیح است و نه شکست مطلق. نتیجه‌ای است منطقی از یک طراحی ناقص. مدیریت خصوصی آمد، اما اختیار نداشت. مسئولیت داشت، اما ابزار نداشت. انتظار داشتیم معجزه کند، در حالی که معجزه در اقتصاد وجود ندارد.

شاید وقتش رسیده به‌جای اینکه هر بار بپرسیم «چرا خصوصی‌سازی جواب نداد»، سؤال را عوض کنیم. سؤال درست این است: آیا ما واقعاً حاضریم هزینه خصوصی‌سازی واقعی را بپردازیم، یا فقط دوست داریم اسمش را تکرار کنیم؟

تا وقتی جواب این سؤال روشن نشود، هر تغییری در مدیریت، فقط جابه‌جایی بازیگران روی صحنه‌ای است که دکورش همان مانده است.

چرا این بار به منزل نمی‌رسد؟

صنعت خودرو درگیر آزادسازی و رقابت



حسین حقگو
کارشناس مسائل اقتصادی

هدف حکومت‌ها نباید چیزی جـــز برقراری صلح، آسایش و صلاح همگانی باشد.
(رساله‌ای درباره حکومت، جان لاک)

۱

شـــاید حقیقتی کـــه از همـــان فردای «خصوصی‌ســـازی» از حدود دو دهه قبل رفته‌رفته در کشورمان مشخص شد آن بود که بدون «آزادی» و احترام به حقوق فردی و «آزادسازی» به‌عنوان عدم مـــداخلات اخـــتلال‌زای دولت در جامعه، «خصوصی‌ســـازی» امری بی‌معنا و عقیم است. چنانکه رئیس سازمانی که این وظیفه را بر دوش دارد خود چندی پیش پرچم تسلیم بلند کرد و به صراحت از شکست این واگذاری‌ها سخن گفت: «با گذشت ۱۸ سال از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ و از میان بیش از ۱۳۰۰ بنگاه اقتصادی که دولت در آنها سهم داشته، تنها حدود ۱۰ تا ۱۱ درصد به بخش خصوصی واقعی واگذار شده‌اند.»[۱] اینکه سرنوشت مابقی سهام بنگاه‌های واگذاری چه شده و نصیب چه افراد و گروههایی شده است را همین مقام مسئول چنین پاسخ می‌دهد: «۸۹ درصد واگذاری‌ها مربوط به نهادهای غیر دولتی و برخی به نهادهایی که به نوعی به حاکمیت اتصال دارند که به دلیل عدم تعریف عبارت قانونی و حقوقی به آن «خصولتی» اطلاق می‌شود.»[۲] نتیجه آنکه آش آنقدر شور می‌شود که حاکمیتی که در طی ۱۸ سال با انحراف اساسی از سیاست‌هایی که به منظور تقویت بخش خصوصی و کاهش مداخلات دولتی تصویب شده بود (سیاست‌های اصل ۴۴) مجبور می‌شود قانونی تدوین و تصویب کند که طبق آن «سازمان‌های عمومی غیر دولتی و بانک‌ها از بنگاهداری خارج شوند.»[۳]

در واقع پس از ضررهای هنگفت و نابودی عظیم منابع و معیوب شدن نظام بنگاهداری کشـــور و مالکیت و مدیریت آنها و ایجاد ذینفعان بزرگ و قدرتمندی که عرصه سیاست و اقتصاد و اجتماع را خارج از حیطه دولت به تســـخیر خود درآورده‌اند، اعلام می‌شـــود که ببخشید! اشتباه شده است. «با نگاهی به مبانی نظری در بحث‌های مدیریتی همه کشورها به این نتیجه رسیدیم که موضوع مدیریت دولت و بخش خصوصی بر منابع تولید، کاملاً از هم متفاوت است، کارکردهای بخش خصوصی قطعاً توانایی بیشتری را برای بهره‌وری و استفاده از عوامل تولید دارد و...»[۴] پس به قانونگذار می‌فرمایند که «فیلم را برعکس نمایش دهید» و بنگاه‌های واگذارشده را پس بدهید و... (قانون برنامه هفتم توسعه). خوابی که قطعاً بسادگی تعبیر نخواهد شد، مگر بازگرداندن آن بنگاه‌های ورشکسته‌ای که شیره آنها را کشیده‌اند و جز دردسر و ضرر چیزی برای آن نهادهای عمومی غیر دولتی و بانک‌ها ندارند. واقعیت آن است سیاست‌های اقتصادی که در ابتدای انقلاب متأثر از «تعصبات ایدئولوژیک» (مبارزه با استکبار و امپریالیسم)، آرمان‌های انقلابی (خودکفایی در همه کالاهای کشاورزی و صنعتی) و «تضاد یا عدم آشنایی با دانش اقتصاد» عمل می‌کرد، رفته‌رفته و با سیاستگذاری‌ها و مدیریت غلط، فضای رانتی و ذینفعان بسیار قدرتمند متنوعی را درون و بیرون ساختار تصمیم‌گیری شکل داد که نه فقط اقتصاد بلکه سیاست و اجتماع را هم به تسخیر خود درآورده و روند توسعه را در کشور در همه ابعاد و به‌خصوص اقتصاد و صنعت متوقف کرده است.

۲

اقتصاد زنجیره‌ای متشکل از حلقه‌هایی است که در فقدان هریک از آنها، انسجام و یکدســـتی آن به هم می‌خورد و زنجیری می‌شود بر حیات جامعه و زندگی و کار و کســـب مردم. صنعت خودروســـازی یکی از حلقه‌های زنجیره ناکارآمدی اقتصادی است که این روزها صدای همه را درآورده است. از مردم عادی که از محصولات و خلف وعده خودروسازها دل پرخونی دارند تا فلان نماینده مجلس که در اعتراض به افزایش قیمت نرخ ســـوم بنزین، خودروسازها را «لگن‌ساز» می‌نامد[۵] و تا وزیر اقتصاد که در همین روزهای اخیر به صراحت می‌گوید: «نباید سفره مردم را اسیر خودروسازی‌ها کنیم.»[۶] از سوی دیگر دو خودروساز بزرگ نیز غرق در انبوه بدهی‌ها به صغیر و کبیرند و رقم این بدهی‌ها سر به فلک کشیده است و به رقم نجومی ۲۵۵ هزار میلیارد تومان رسیده است[۷]. رقمی که در صورت عـــدم تجدید ارزیابی دارایی‌ها راهی جز اعمال ماده ۱۴۱ قانون تجارت در مورد آنها وجود ندارد (انحلال بنگاه به سبب افزایش بدهی‌ها بیشتر از نصف سرمایه) که البته چنین مجازاتی هیچگاه اجرایی نخواهد شـــد، حتی به قیمت هرچه خالی‌ترشدن سفره‌های ایرانیان.

۳

صنعت خودروسازی که به روایتی بزرگ‌ترین صنعت غیر نفتی کشور است در حال حاضر با چالش‌های بزرگی همچون: بهره‌وری پایین، تنوع و کیفیت پایین محصولات، عدم رضایتمندی مشـــتریان، ساختارهای مالکیتی و مدیریتی معیوب و... مواجه اســـت. چالش‌هایی که خود را به لحاظ عدد و رقم، در قالب زیاندهی و بدهی‌های عظیم فوق نمایش داده است. اما تدبیر دولت (و نه البته فقط این دولت بلکه تمام دولت‌های سابق با اندک تفاوت‌هایی) برای حل این چالش‌های بزرگ چیســـت؟ صدور دستور! از قیمت‌گذاری دســـتوری و اینکه کل نهاده‌های تولید این محصول (فولاد، مس، لاستیک، آلومینیوم و...) می‌بایست به فرمان دولت سر خم کرده و طبق خواست آن تعیین ارزش شوند تا دستورات بوروکراتیک به سلسله مراتب اداری برای انجام تغییرات و تحولات تکنولوژیک و مدیریتی. از «هشت دستور ویژه» رئیس دولت سیزدهم برای ساماندهی این صنعت از افزایش تولید و از رده خارج کردن بعضی مدل‌ها و تولید «خودروی اقتصادی» تا بهبود نحوه عرضه و فروش و ارتقای کیفیت و واگذاری مدیریت دولتی دو خودروســـاز اصلی به بخش غیر دولتی[۸] تا هشدار رئیس دولت چهاردهم که «اگر تا یک سال آینده موتور خودروها اصلاح و مصرف آنها بهینه نشـــود، خودروسازان هیچگونه ارزی دریافت نخواهند کرد و اجازه تولید هم نخواهند داشت»[۹] تحولی واقعی در این صنعت واقع نشده و نخواهد شد و چنانکه عنوان شد فقط بر حجم بدهی‌های این بنگاه‌ها افزوده شده است (از ۸۵ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۰ به ۲۵۵ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۴)[۱۰]، که البته چیز عجیبی هم نیست. چرا که دستور در این حوزه‌ها کارایی ندارد و امری متناقض است. مثلاً اینکه چگونه می‌شود با صدور دستور توقع تولید خودروی اقتصادی را داشت؟! خودروی اقتصادی به معنای معمول آن در جهان، خودرویی است که با بهره‌گیری از دانش و فن‌آورهای روز با قیمت و کیفیت مناســـب و در بازاری رقابتی به فروش می‌رود و ســـود متناسب با هزینه‌ها و توقع سرمایه‌گذاران را بازمی‌گرداند. در این چارچوب آنچه در این رابطه حاکم اســـت عرضه و تقاضاست و «دستور» جایی در این معادله ندارد. از سوی دیگر تولید خودرو اقتصادی در ساختار اقتصادی که قیمت‌گذاری دستوری تمام ارکان و اجزا آن را در بـــر گرفته و دولت حاکم بلامنازع بر نهادهای رگولاتوری و تنظیم مقررات در این صنعت است، اصولاً چه جای طرح و بحث دارد؟!

در هشت دستور یک سال و نیم قبل آقای رئیسی به صنعت خودرو، شاید ممکن‌ترین و معقول‌ترین آنها، واگذاری مدیریت خودروسازهای دولتی به بخش خصوصی بود که امکان تحقق آن در چارچوب قوانین و تصمیمات دولتی وجود داشت که آن هم پس از گذر از موانع بسیار و انجام درصدهایی از این اقدام، به در بسته خورد و مشخص گردید

انجام این مهم هم بزرگ‌تر از توان دولت و قوه مجریه اســت و وزیر اقتصاد نیز به آن اذعان کرد: «فکر می‌کنید چرا خصوصی‌سازی سایپا عقب افتاد یا فروش سهام ایران خودرو به تعویق افتاد، به خاطر اصلاحاتی بود که باید در ســاختار اتفاق می‌افتد.»[11] تحولی که با سد هزارتوهای نهادهای قدرت و چنبره ذینفعانی مواجه است که منافع خود را در حفظ و تداوم وضعیت موجود می‌بینند و شفافیت را به نفع خود نمی‌دانند. کسانی که سود آنان به قیمت زیان‌ها و بدهی‌های عظیم بنگاهی و ورشکستگی صنعت و کوچک شدن اقتصاد ملی است. آنچه اما به لحاظ «سیاستی» علیرغم گذشت ماه‌ها از انجام همان خصوصی‌سازی نصفه و نیمه و واگذاری مدیریت ایران خودرو به بخش خصوصی همچون ســد سکندر مانع هر گونه تحولی است همان مداخلات دولتی و «قیمت‌گذاری دســتوری» است. دخالت‌هایی که باعث زیان‌دهی شرکت‌ها و کاهش انگیزه سرمایه‌گذاران به این صنعت می‌شود و البته فضای انحصاری و غیر رقابتی در این صنعت و بالتبع در کلیت اقتصاد و صنعت کشــور که هرگونه خصوصی‌سازی را ناممکن می‌کند.

۴

دخالت دولت در اقتصاد کشــورمان از سه طریق صورت می‌گیرد: ۱- فعالیت‌های بودجه‌ای، شامل جمع‌آوری درآمد و انجام هزینه؛ ۲- میزان مالکیت بر واحدهای تولیدی و زیربنایی و تصدی‌ها؛ ۳- دخالت‌های غیر بودجه‌ای نظیر تعیین قیمت کالاها و خدمات و تعیین متغیرهای اقتصادی مانند نرخ ارز و بهره و انرژی و... از این میان موارد دوم و ســوم و به‌خصوص مورد ســوم یعنی دخالت‌های غیر بودجه‌ای رابطه دولت با بازار و اقتصاد را مغشوش و بیشترین مانع را برای توسعه و رشد اقتصادی ایجاد و دولت را به آنچه تولید کالای خصوصی و مصرفی اولیه جامعه می‌نامند و نه کالای عمومی تبدیل کرده است. چنانکه در اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی نیز از جمله وظایف دولت عبارت است از: «تأمین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه و مالکیت صنایع بزرگ و مادر، بازرگانی خارجی و رادیو تلویزیون و...».

نگرشی که اگر هم یک روز جواب می‌داد و امکان‌پذیر بود اینک به‌قولی، نه طبیعت نای همراهی با این شیوه را دارد (بحران آب و محیط زیست و...) و نه نظام مالی کشور کشش آن سبک بهره‌کشی را دارد (کسری بودجه‌های سنگین دولت و ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی و تأمین اجتماعی و نظام بانکی و...). اینکه چرا دولت‌ها کمتر تن به کارویژه‌های اصلی خود می‌دهند و میل دارند تا در حوزه کالاهای خصوصی نیز وارد شوند به لویاتان هابزی بازمی‌گردد؛ اینکه دولت‌ها اصولاً میل به سیطره و در اختیار گرفتن تمامی امور جامعه و اشغال همه فضای اقتصادی و اجتماعی را دارند مگر آنکه با مقاومت جامعه مواجه شوند. در این میان بی‌شک «حقوق مالکیت» حقی اساسی و یکی از حقوق بنیادین بشری است («هر شخص به تنهایی یا به طور مشترک حق مالکیت دارد، احدی را نمی‌توان خودســرانه از حق مالکیت محروم نمود» - ماده ۱۷ منشور حقوق بشر) که در طی یک قرن اخیر در کشورمان نادیده گرفته شده است. از همان زمان شکل‌گیری صنعت جدید که تحت سلطه کامل دولت و انحصارات دولتی شکل گرفت (ایجاد بیش از ۴۰ شرکت دولتی در قند و شکر و حمل و نقل و... در دوره پهلوی اول به ســردمداری علی‌اکبرخان داور) تا دهه چهل که سلطه دولت هرچند کمتر اما همچنان ادامه داشت و تا سال‌های انقلاب و سیل مصادره‌ها و قانون «حفاظت و توسعه صنایع» که ریشــه بسیاری از برندها را زد و در نهایت اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ و تعریف «خصوصی‌سازی» به واگذاری بنگاه‌ها به نهادهای عمومی و بنیادها و افراد خاص و زاده شدن «خصولتی»ها و تا هم‌اکنون، آنچه همواره زیر ضرب قرار گرفته «حقوق مالکیت» بوده اســت. وقتی حقوق مالکیــت در بهترین حالت تنها به ملکیت بر بنگاه خلاصه می‌شــود و این دولت است که قیمت کالا و محصول کارخانه را تعیین می‌کند، مالکیت به امری بی‌معنا تبدیل می‌شود و اصولاً انباشت سرمایه صورت نمی‌گیرد تا رشد و توسعه‌ای مستقل از دولت شکل بگیرد. چنانکه هرناندو دسوتو، اقتصاددان برجسته اسپانیایی می‌گوید: «مالکیت رسمی شبیه ایستگاه تعویض واگن راه‌آهن است که به ما اجازه می‌دهد ظرفیت دارایی‌هایی را که بیشتر و بیشتر انباشت می‌کنیم گسترش و بنابراین هربار سرمایه را افزایش دهیم.»[12] وقتی غیر از فضای کلان اقتصادی و تعیین مؤلفه‌هایی همچون نرخ ارز و سود بانکی و قیمت حامل‌های انرژی و تعرفه و... توسط دولت، قیمت کالاها و محصولات نیز توسط دولت تعیین می‌شود و انواع ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های وارداتی و صادراتی لحظه‌ای و ناگهانی بر فضای تولید حاکم می‌شود، آیا سرنوشتی جز این را می‌توان انتظار داشت که بر سر هزاران هزار بنگاه بزرگ و کوچک و برندهای مختلف و از جمله خودروسازی‌ها آمده است؟! صنعتی که در زمان تولدش، باعث افتخار ایرانیان بود و اکنون مایه عذاب.

۵

بنگاه‌های اقتصادی برای آنکه زنده و پویا بمانند و رشــد کنند نیازمند آزادی و رقابت و بســترهای اقتصادی و سیاســی مناسباند که نظام حکمرانی می‌بایســت فراهم کند دکتر مســعود نیلی در تحلیلی این انحرافات عظیم سیاستگذاری و عملکرد نامطلوب اقتصادی را که ریشه در «کیفیت حکمرانی» نامطلوب دارد در قالب هشت مؤلفه سیاستی تبیین می‌کند: «تنش در روابط خارجی همراه با عدم تعادل در نظام بانکی، تورم همراه با جهش‌های نرخ ارز را به وجود می‌آورد. بعد این نظام چندنرخی، نظام چندنرخی نظام تعرفه‌ای را به وجود می‌آورد. در کنار نظام چندنرخی ارز، نظام قیمت‌گذاری کالاها و خدمات و خدمات مختلف ایجاد می‌شود. این‌ها با هم می‌شوند یک مجموعه و بعد عرضه ارزان انرژی هم بخش دیگری از نارسایی‌ها را به وجود می‌آورد و این‌همه در قالب نظام بنگاهداری غیر خصوصی و غیر رقابتی با هم یکجا جمع می‌شوند و هویت سیاستگذاری اقتصادی ایران را می‌سازند. اگر نظام مالکیتی و مدیریتی شرکت‌های اقتصادی ایران را مورد ارزیابی قرار دهید، از این جهت که کدام بنگاه‌ها در بخش غیر خصوصی اداره می‌شوند و کدام بنگاه‌ها به بخش خصوصی داده شده است، می‌بینید که بنگاه‌هایی با رانت نفت یا گاز یا سنگ آهن، حق بهره‌برداری و مجوزهایی که دولت برای مأموریت واردات می‌دهد، مثل صنعت خودرو و هر بنگاهی که یک منشأ رانت در آن وجود دارد، جزو بنگاه‌های غیر خصوصی است و همچنان هم خواهد بود. بخش‌هایی از بنگاهداری که به بخش خصوصی اجازه داده شده که در آن فعالیت کند و اگر هم واگذاری صورت گرفته است، عمدتاً در حوزه صنایع غذایی و بخش ساختمان و مسکن و ساخت و ساز بوده است و... و ذینفعان این رانت‌ها، همان عواملی هســتند که از این سیاســت‌ها حمایت می‌کنند و باعث می‌شوند این سیاست‌های اقتصادی تداوم یابد.»[13]

اکنون اگر به‌راســتی تمنای صنعتی توسعه یافته و توانمند و بنگاه‌هایی پیشرو و مســتقل در حوزه‌های مختلف از جمله یکی از مهم‌ترین آن‌ها یعنی خودروسازی را داریم، جز از مســیر احترام به حقوق بنیادین و تغییر نگرش به رابطه «دولت-ملت» ممکن نیست. دولت نه به‌عنوان ارباب و همه‌کاره و جامعه‌ای برده و هیچ‌کاره، بلکه دولتی مقتدر و پاسخگو و جامعه‌ای توانمند و مسئول. گام اول خصوصی‌سازی، آزادی است و مصونیت جان و مال مردم از اســارت و آسیب. «هیچ‌کس نباید به حیات، سلامت، آزادی یا اموال دیگری آســیب بزند... و افراد هنگامی آزادند که اختیار نظم بخشیدن به کنش‌هایشان را داشته باشند و جان و مالشان را هرگونه که مناسب می‌دانند بدون استجازه، یا اراده هر شخص دیگری، در خدمت گیرند» (جان لاک).

توضیحات

۱- زهره عالی‌پور- رادیو اقتصاد- ۱۴۰۴/۵/۱۵
۲- تسنیم- ۱۴۰۳/۹/۱۷
۳ و ۴- همان
۵- «افزایش قیمت بنزین تنها راهکار نیست؛ درلگن‌سازانی را که تحت عنوان خودروساز معرفی می‌شوند تخته کنید.» - نماینده گنبدکاووس- خبرآنلاین- ۱۴۰۴/۹/۵
۶- دنیای اقتصاد- ۱۴۰۴/۹/۱۸
۷- دنیای اقتصاد- ۱۴۰۴/۸/۹
۸- رسانه‌ها- ۱۴۰۰/۱۲/۱۱
۹- پزشکیان- ۱۴۰۴/۸/۲۵
۱۰- تسنیم- ۱۴۰۴/۹/۲۲
۱۱- دنیای اقتصاد- ۱۴۰۴/۹/۱۸
۱۲- «راز سرمایه»- هرناندو دوسوتو
۱۳- «آینده‌نگر»- شماره ۱۳۳.

صنعت خودرو در باتلاق دولت

خصوصی‌سازی نیمه‌کاره و صنعت خودرو؛ چرا اصل ۴۴ هنوز اجرا نشده است؟



امیرحسین کاکایی

تحلیل‌گر حوزه خودرو

چرا باید خواند:

چرا بحران صنعت خودرو صرفا نتیجه ضعف مدیریتی یا کمبود منابع نیست، بلکه حاصل عدم اجرای یک سیاست بالادستی و راهبردی است. این مقاله با مرور فلسفه اصل ۴۴، تجربه خصوصی‌سازی نیمه‌کاره و نمونه اخیر ایران‌خودرو، نشان می‌دهد چگونه اجرای واقعی خصوصی‌سازی همراه با اصلاح نظام تنظیم‌گری می‌تواند رقابت، کیفیت و رفاه مصرف‌کننده را به صنعت خودرو بازگرداند.

سیاست‌های ابلاغی جزو بالاترین اسناد بالادستی برای نظام حکمرانی کشور محسوب می‌شوند. به‌طور کلی، چرا این سطح از سیاست‌ها توسط رهبر انقلاب ابلاغ می‌شود؟ زیرا برای تبیین اصول قانون اساسی در مقاطع مختلف تاریخی، نیازمند سیاست‌هایی هستیم که مسیر کلی کشورداری را مشخص کند. این سیاست‌ها از جنس تصمیم‌هایی هستند که هیچ‌یک از قوای سه‌گانه به‌تنهایی نمی‌توانند درباره آن‌ها تصمیم بگیرند. ازاین‌رو، مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر مبنای تشخیص مصلحت که ترکیبی است از تعامل فقه، قوانین و قوای تشخیص مصالح روز و آینده کشور مبتنی بر علم و تجربه، پیشنهادهایی را آماده کرده و به رهبر انقلاب ارائه می‌کند؛ کسی که تنها مقام نظام است که در بلندمدت بالای سر ساختار حکمرانی قرار دارد.

برخلاف سایر ارکان حکمرانی که در یک نظام انتخاباتی دائماً تغییر می‌کنند، این جایگاه می‌تواند منافع بلندمدت کشور را بدون گرفتار شدن در منافع کوتاه‌مدت جناحی یا طبقاتی دنبال کند. در چنین چارچوبی، رهبر انقلاب وظیفه دارد در موارد کلان، حکم کند، مسیر کلی کشور را تعیین نماید، کشور را از دودلی‌های تاریخی خارج سازد و موانع فلسفی و فکری توسعه را از پیش پای نظام حکمرانی بردارد. سیاست‌های ابلاغی حاصل بررسی ابعاد مختلف موضوع، با مشورت افراد و نهادهای گوناگون، و جمع‌بندی همه جهات ممکن است و معمولاً ماهیتی بلندمدت دارند، نه تصمیم‌هایی مقطعی و زودگذر.

یکی از مهم‌ترین این سیاست‌ها، سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی است که در اوایل دهه هشتاد ابلاغ شد. بر اساس متن رسمی این ابلاغیه، «ابلاغ این سیاست‌های استراتژیک و بسیار مهم بر اساس بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی که تعیین سیاست‌های کلی نظام را پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام در حیطه اختیارات و وظایف رهبر انقلاب قرار داده است»، انجام شده و از همین رو، کاملاً راهبردی و بنیادین تلقی می‌شود. اصل ۴۴ قانون اساسی، نظام اقتصادی ایران را متکی بر سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تعریف می‌کند و حدود هریک از این بخش‌ها را مشخص می‌سازد.

در مقدمه این ابلاغیه، مقام معظم رهبری تصریح می‌کنند که در خصوص «سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق واگذاری فعالیت‌ها و بنگاه‌های دولتی»، پس از دریافت گزارش‌ها، مستندات و نظریات مشورتی تفصیلی مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره موضوعاتی همچون رابطه خصوصی‌سازی با عوامل مذکور در اصل ۴۴، نقش عوامل مختلف در ناکارآمدی برخی بنگاه‌های دولتی، آثار انتقال فعالیت‌ها به بخش‌های غیردولتی، میزان آمادگی این بخش‌ها و ضمانت‌ها و راه‌های اعمال حاکمیت دولت، تصمیم‌گیری خواهد شد. به بیان دیگر، دولت‌ها نه‌تنها موظف بودند این سیاست‌ها را به‌طور جدی در دستور کار قرار دهند، بلکه باید به‌صورت مستمر گزارش عملکرد ارائه می‌کردند و مسیر اصلاحات را بر مبنای این گزارش‌ها تعدیل می‌نمودند. بنابراین، سیاست‌های اصل ۴۴ یک دستور مقطعی نبود، بلکه آغاز یک فرآیند عقلایی و عملیاتی به‌شمار می‌رفت که اگر به‌درستی اجرا می‌شد، شاید امروز وضعیت اقتصادی کشور به‌مراتب بهتر از شرایط کنونی بود.

اگر به زمان ابلاغ این سیاست‌ها توجه کنیم، می‌بینیم که این اقدام در اوایل دهه هشتاد و بیش از یک دهه پس از پایان جنگ تحمیلی صورت گرفت؛ دورانی که اقتصاد کشور با سرعت قابل توجهی در حال رشد بود. صنعت خودرو نیز پس از یک دهه جهش، به نقطه نسبتاً مطلوبی رسیده بود. به نظر می‌رسد در آن مقطع، هم تشخیص مجمع تشخیص مصلحت نظام و هم نظر رهبر انقلاب بر این قرار گرفت که زمان چابک‌سازی اقتصاد از طریق خصوصی‌سازی، واگذاری امور به مردم از مسیر بخش خصوصی و تعاونی، و خروج دولت از تصدی‌گری و مدیریت مستقیم بنگاه‌های اقتصادی فرا رسیده است. در چنین الگویی، دولت باید نقش خود را به تنظیم‌گری و حکمرانی محدود می‌کرد و تمرکز اصلی را بر وظایف حاکمیتی همچون آموزش، بهداشت و امنیت می‌گذاشت.

اگر این حرکت به‌درستی اجرا می‌شد، از بزرگ شدن بی‌رویه دولت و افزایش افسارگسیخته هزینه‌های عمومی جلوگیری به‌عمل می‌آمد. اهداف این سیاست‌ها شامل شتاب‌بخشی به رشد اقتصاد ملی، گسترش مالکیت در سطح عموم مردم برای تأمین عدالت اجتماعی، ارتقای کارایی بنگاه‌های اقتصادی، افزایش بهره‌وری منابع مادی، انسانی و فناوری، افزایش رقابت‌پذیری اقتصاد ملی، بالا بردن سهم بخش خصوصی و تعاونی و کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی عنوان شده است. در متن سیاست‌ها به‌صراحت بر «توسعه بخش‌های غیردولتی و جلوگیری از بزرگ شدن بخش دولتی» و «تغییر نقش دولت از مالکیت و مدیریت مستقیم بنگاه‌ها به سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت» تأکید شده است.

با این حال، اگر امروز به وضعیت اقتصاد کشور نگاه کنیم، به‌روشنی می‌بینیم که بسیاری از این اهداف محقق نشده است. اقتصاد ایران همچنان به‌شدت دولتی است، با ناکارآمدی گسترده، تورم بالا، رشد اقتصادی ضعیف و نظام تنظیم‌گری نابسامان. صنعت خودرو نمونه‌ای گویا از این وضعیت است؛ صنعتی که بیش از ۳۰ نهاد و سازمان دولتی و شبه‌دولتی در رأس تصمیم‌گیری آن حضور دارند، بدون آنکه حتی یک مسئول پاسخ‌گو وجود داشته باشد. با وجود بیش از ۱۰۰ خودروساز و حدود ۱۹۰ واردکننده، نه‌تنها احساس رقابت در بازار شکل نگرفته، بلکه انحصار، کیفیت پایین، قیمت‌های بالا و نارضایتی عمومی به موضوعی دائمی تبدیل شده است.

در چنین شرایطی، هر از گاهی مسئولی پیدا می‌شود که وعده «زیر و رو کردن» صنعت خودرو و ایجاد رقابت را می‌دهد، اما آنچه در عمل برای مردم باقی می‌ماند، افزایش مستمر قیمت‌ها و کاهش یا در بهترین حالت، ایستایی کیفیت است. حتی در حوزه واردات نیز به‌جای تأمین بهترین خودروهای دنیا با قیمت مناسب و خدمات مطلوب، شاهد تضعیف تدریجی اعتبار برندهای معتبر به دلیل واردات بی‌ضابطه، غیراصولی و بدون پشتیبانی هستیم.

واقعیت این است که مسیر طی‌شده در صنعت خودرو مسیری نادرست بوده است. جدای از مشکلات کلان اقتصاد مانند ارز چندنرخی، نظام بانکی ناکارآمد، بودجه‌ریزی

با رها شدن دولت از تصدی‌گری در صنایعی مانند خودرو، بهانه‌ها از بین می‌رود و دولت ناگزیر می‌شود به اصلاحات اساسی در نظام تنظیم‌گری و حکمرانی اقتصادی تن دهد. در چنین شرایطی، دولت و مجلس می‌توانند به‌جای تمرکز بر منافع گروهی یا منطقه‌ای، بر رفاه عمومی، تولید ثروت و توزیع عادلانه رانت‌ها تمرکز کنند. معیار موفقیت نیز دیگر صرفاً تیراژ تولید یا توزیع امتیازات نخواهد بود، بلکه کیفیت رقابت، کیفیت محصول و صیانت از حقوق مصرف‌کننده به شاخص‌های اصلی تبدیل می‌شود.

غلط و بی‌ثباتی رویه‌ها، یک خطای بزرگ و فاحش در این صنعت رخ داده اســت: عدم اجرای واقعی سیاست‌های کلی اصل ۴۴. دولت‌ها که عموماً تمایلی به واگذاری اختیارات و حیاط‌خلوت‌های خود ندارند، در طول این سال‌ها از واگذاری واقعی مدیریت دو رکن اصلی صنعت خودرو، یعنی ایران‌خودرو و سایپا، جلوگیری کردند. سهام این شرکت‌ها به‌گونه‌ای در بورس واگذار شد که ظاهراً خصوصی‌سازی انجام گرفته، اما مدیریت به‌شکلی مبهم و مشکوک همچنان در اختیار دولت باقی ماند.

در ســوی دیگــر، مجوزهــای متعدد و آســان برای تأســیس خودروسازی‌های مختلف صادر شد تا ادعای رقابتی شدن بازار مطرح شود. هرچند در این میان چند خودروساز نسبتاً بزرگ شکل گرفت، اما به‌دلیل ریل‌گذاری نادرســت و گاه عامدانــه دولت‌ها و مجالس، هیچ‌یک نتوانستند به ســطح رقابت واقعی برسند. نتیجه این روند، تداوم وضعیت طفیلی‌گونه صنعت خودرو و وابستگی آن، چه در بخش دولتی و چه خصوصی، به انواع رانت‌ها از جمله ارز چندنرخی، زمین ارزان، انرژی و آب یارانه‌ای بود.

ایــن وضعیت برای برخی سیاســت‌گذاران و نمایندگان مجلس مزایایی نیز داشت؛ از جمله استفاده از صنعت خودرو به‌عنوان ابزاری برای قدرت، توسعه محلی و ایجاد اشتغال منطقه‌ای. اما این منافع به بهای نارضایتی عمومی و پرداخت هزینه از جیب مردم حاصل شد. هزینه‌هایی که تنها به قیمت بالای خودرو محدود نماند و پیامدهایی چون مصرف بالای ســوخت، آلودگی گســترده، تصادفات بیشتر و تحمیل هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی سنگین را نیز در پی داشت.

حتی در بخش خصوصی نیز توسعه خودروسازی‌ها عمدتاً مبتنی بر رقابت اقتصادی واقعی و ارزش‌آفرینی در مقیاس بین‌المللی نبوده است. به همین دلیل، قیمت و کیفیت محصولات این بخش نیز در سطح مطلوب قرار ندارد؛ هرجا کیفیت بالاتر است، قیمت‌ها به‌مراتب فراتر از انتظار مصرف‌کننده افزایش یافته است.

اما چه باید کرد؟ پاسخ را باید دوباره در اصل ۴۴ جست‌وجو کرد. در یک سال گذشــته، رویدادی قابل توجه رخ داد: بخش خصوصی توانست از طریق یک فرآیند قانونی، ابتدا به‌صورت تدریجی و سپس ناگهانی، مدیریت بزرگ‌ترین و باظرفیت‌ترین خودروســاز کشــور را به‌طور موقت از دســت دولت خارج کند. اکنون نزدیک به ده ماه است که این مدیریت، هرچند به‌صورت نیمه‌کامل، در اختیار بخش خصوصی قرار گرفته است.

نتایج این تغییر در همین مدت کوتاه قابل توجه بوده اســت. در شــرایطی که تولید سایپا در ۹ ماه نخســت حدود ۴۰ درصد کاهش یافت و تولید کل صنعت خودرو نزدیک به ۱۰ درصد افت کرد، تولید ایران‌خودرو ۱۵ درصد افزایش نشان داد. این در حالی است که این دوره برای همه صنایع، دوره‌ای بسیار سخت از نظر کمبود ارز، برق، گاز، آب و حتی شرایط جنگی و تعطیلی‌های متعدد بود. با این حال، مدیریت جدید ایران‌خودرو نه‌تنها توانست تیراژ تولید را افزایش دهد، بلکه کیفیت محصولات و خدمات را نیز بهبود بخشید.

اکنون ایران‌خودرو در آســتانه عرضه خودروهای کاملاً جدیــد، به‌ویژه خودروهای هیبریدی، قرار دارد. اگر دولت تا پایان سال به این مدیریت فرصت دهد، مردم با چهره‌ای متفاوت از ایران‌خودرو مواجه خواهند شــد و اگر دو ســال دیگر نیز این مسیر ادامه یابد، نگاه عمومی به خودروساز ایرانی می‌تواند به‌طور اساســی تغییر کند و زمینه برای رقابتی جدی میان بازیگران اصلی بازار فراهم شود.

> **دولت‌ها که عموماً تمایلی به واگذاری اختیارات و حیاط‌خلوت‌های خود ندارند، در طول این سال‌ها از واگذاری واقعی مدیریت دو رکن اصلی صنعت خودرو، یعنی ایران‌خودرو و سایپا، جلوگیری کردند. سهام این شرکت‌ها به‌گونه‌ای در بورس واگذار شد که ظاهراً خصوصی‌سازی انجام گرفته، اما مدیریت به‌شکلی مبهم و مشکوک همچنان در اختیار دولت باقی ماند**

علت این تغییر روشن است. تا پیش از این، رقابت در صنعت خودرو عمدتاً صوری بود. خودروسازان خصوصی می‌دانستند که ایران‌خودرو و سایپا به‌دلیل مدیریت دولتی و قیمت‌گذاری دستوری، توان رقابت کیفی ندارند و بنابراین قواعد قیمت‌گذاری بازار عملاً توسط آن‌ها تعیین می‌شد. اما ظهور یک ایران‌خودروی قدرتمند که نه متکی به حمایت‌های دولتی، بلکه مبتنی بر ساختار و مقیاس اقتصادی است، معادله رقابت را تغییر می‌دهد. با افزایش تیراژ، حذف رانت‌های ناشی از قیمت‌گذاری دستوری و شکل‌گیری رقابت واقعی، قواعد بازی به‌تدریج دگرگون می‌شود.

با این حال، نباید تصور کرد که همه مشکلات تنها با خصوصی‌سازی حل می‌شود. اصل ۴۴ دو بال اساسی دارد: خصوصی‌سازی تنها یک بال این پرواز است و بال دوم، اصلاح نظام تنظیم‌گری است. اگر دولت به‌درستی از تصدی‌گری و دخالت مستقیم دست بکشد و مدیریت و مالکیت را واگذار کند، رقابت افزایش می‌یابد، اما لزوماً قیمت‌ها کاهش نخواهد یافت. قیمت‌ها به‌شدت به مقیاس اقتصادی، شرایط محیط کسب‌وکار و هزینه‌های ساختاری کشور وابسته است؛ از جمله نظام حمل‌ونقل ناکارآمد و نظام تأمین انرژی که هم ناکارآمد است و هم هزینه‌های سنگینی به دولت و مردم تحمیل می‌کند.

با رها شدن دولت از تصدی‌گری در صنایعی مانند خودرو، بهانه‌ها از بین می‌رود و دولت ناگزیر می‌شــود به اصلاحات اساسی در نظام تنظیم‌گری و حکمرانی اقتصادی تن دهد. در چنین شرایطی، دولت و مجلــس می‌توانند به‌جای تمرکز بر منافع گروهی یا منطقه‌ای، بر رفاه عمومی، تولید ثروت و توزیع عادلانه رانت‌ها تمرکز کنند. معیار موفقیت نیز دیگر صرفاً تیراژ تولید یا توزیع امتیازات نخواهد بود، بلکه کیفیت رقابت، کیفیت محصول و صیانت از حقوق مصرف‌کننده به شاخص‌های اصلی تبدیل می‌شود.

بی‌تردید، هم خصوصی‌سازی واقعی و هم اصلاح نظام تنظیم‌گری هنوز در ابتدای راه قرار دارند و مسیر پیش رو دشوار است. این اصلاحات به معنای دل کندن از رانت‌ها و قدرت‌هایی است که برخی ذی‌نفعان در کوتاه‌مدت از دست خواهند داد؛ اما تنها از این مسیر است که می‌توان به منافع پایدار، توسعه واقعی صنعت خودرو و در نهایت رفاه بلندمدت مردم و کشور دست یافت.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **خصوصی‌سازی واقعی و هم اصلاح نظام تنظیم‌گری هنوز در ابتدای راه قرار دارند و مسیر پیش رو دشوار است. این اصلاحات به معنای دل کندن از رانت‌ها و قدرت‌هایی است که برخی ذی‌نفعان در کوتاه‌مدت از دست خواهند داد؛ اما تنها از این مسیر است که می‌توان به منافع پایدار، توسعه واقعی صنعت خودرو و در نهایت رفاه بلندمدت مردم و کشور دست یافت.**
- **قیمت‌ها به‌شدت به مقیاس اقتصادی، شرایط محیط کسب‌وکار و هزینه‌های ساختاری کشور وابسته است؛ از جمله نظام حمل‌ونقل ناکارآمد و نظام تأمین انرژی که هم ناکارآمد است و هم هزینه‌های سنگینی به دولت و مردم تحمیل می‌کند.**
- **رقابت در صنعت خودرو عمدتاً صوری بود. خودروسازان خصوصی می‌دانستند که ایران‌خودرو و سایپا به‌دلیل مدیریت دولتی و قیمت‌گذاری دستوری، توان رقابت کیفی ندارند و بنابراین قواعد قیمت‌گذاری بازار عملاً توسط آن‌ها تعیین می‌شد.**

مهارت تاثیرگذاری در محیط کار

روش‌های عملی و کاربردی برای دیده‌شدن
و همراهی دیگران و رسیدن به نتیجه

استیو جی. مارتین

ترجمه امیرحسین زراندوز



آینده‌نگر

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE, INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

www.tccim.ir

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

توئیتر: twitter.com/TCCIM اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr

تلگرام: t.me/TehranChamber آپارات: www.aparat.com / TCCIM

کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸

نیروی در بن‌بست

اخراج کارگران افغان چقدر به بازار کار ایران آسیب وارد کرد؟



مخمصه‌ای به‌نام نیروی کار

پیکان سیاست‌گذاری‌های نادرست، کارگر و اقتصاد ایران را نشانه گرفته است

چرا باید خواند:
این پرونده را بخوانید چون به درک این‌که چرا نیروی کار ایران نمی‌تواند با مهارت و کیفیت لازم به اقتصاد کشور کمک کند، و برای شناخت پیامدهای مهاجرت نیروی کار متخصص و خروج نیروی کار افغان بر اقتصاد ایران، کمک می‌کند.

در ایران معاصر، اگر به توسعه اقتصادی علاقه‌مند باشیم، نمی‌توان وضعیت بازار کار، سیاست‌های اقتصادی و فرآیندهای آموزشی و صنعتی را نادیده گرفت. بررسی احوال اقتصاد ایران نشان می‌دهد که نه‌تنها نیروهای کار ماهر و نیمه‌ماهر با چالش‌های متعددی مواجه‌اند، بلکه سیاست‌های دولت‌ها نیز به جای حمایت و تقویت نیروی کار، گاهی شرایط را پیچیده‌تر کرده است. رشد اقتصادی بدون توجه به نیروی انسانی، همان اندازه نادرست است که نیروی کار غیرماهر را تنها مانع توسعه دانستن. نیروی کار ایرانی در چنبره عوامل متعددی گرفتار است: کیفیت پایین آموزش، نبود هماهنگی میان صنعت، دانشگاه و دولت، سیاست‌های رانتی و ناپایدار، و محدودیت‌های بازار کار باعث شده که خروجی نیروی کار نتواند نیازهای اقتصاد دانش‌محور امروز را تأمین کند. دولت‌ها با تغییر مداوم سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی، شرایط را برای ورود نیروی کار به عصر اقتصاد پیشرفته دشوار کرده‌اند. سیستم انگیزشی در ایران به اندازه‌ای ناکارآمد است که کارگران و متخصصان، انگیزه کافی برای نوآوری و ارتقای مهارت خود ندارند.

سیاست‌های اقتصادی و نیروی کار: معضل رانت و بی‌سازمانی

در کشورهای توسعه‌یافته، بازار کار و آموزش نیروی انسانی با دقت و بر اساس سیاست اجتماعی ساماندهی می‌شود. به عنوان مثال، ایالات متحده و کشورهای اروپایی نیروی کار را نه به عنوان یک کالای مصرفی، بلکه به عنوان سرمایه دانش می‌بینند. هر فرد ماهر و متخصص در اقتصاد دانش‌محور، می‌تواند هم به‌صورت فردی و هم اجتماعی، ارزش اقتصادی ایجاد کند. در این کشورها، دولت، دانشگاه و صنعت در چارچوب مدل تریپل هلیکس (Triple Helix) به همکاری می‌پردازند تا نیروی انسانی را با نیازهای بازار کار جهانی همسو کنند.

در ایران اما، این همگرایی وجود ندارد. بنگاه‌ها، دانشگاه‌ها و دولت‌ها غالباً مسیرهای جداگانه‌ای را طی می‌کنند. دانشگاه‌ها نمی‌توانند نیروی کار ماهر تربیت کنند و بنگاه‌ها نیز به دلیل وابستگی به رانت، انگیزه‌ای برای جذب و آموزش نیروی کار ماهر ندارند. مازاد اقتصادی کشور عمدتاً از رانت نفت و مستغلات به دست می‌آید و نه از سرمایه دانش و کار ماهر. این روند باعث می‌شود اقتصاد ایران در فرآیند صنعتی شدن و اقتصاد دانش‌محور، یک استثنا باشد.

اقتصاد دانش‌محور: درس‌هایی از کشورهای پیشرفته

اقتصاد دانش‌محور، اقتصادی است که در آن دانایی به توانایی تبدیل می‌شود و این توانایی هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی، ارزش‌آفرینی می‌کند. از دهه ۱۹۶۰ در آمریکا و از دهه ۱۹۹۰ در کشورهای صنعتی، مفهوم جامعه دانش محور و اقتصاد دانش‌محور به عنوان عامل اصلی رشد اقتصادی مطرح شد. در این سیستم، تولید و به‌کارگیری دانش، نیروی انسانی و سرمایه دانش، مولد مازاد اقتصادی و رشد پایدار هستند.

در کشورهای پیشرفته، دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی با بنگاه‌ها ارتباط نزدیک دارند و دولت با سیاست‌های حمایتی و هدایتگر، بازار کار و آموزش نیروی انسانی را هماهنگ می‌کند. جذب نیروی کار خارجی ماهر، سرمایه‌گذاری در آموزش و پژوهش، و توسعه حقوق مالکیت فکری از جمله ابزارهای این کشورها برای پیشرفت است. در این کشورها دارایی‌های ناملموس و فکری شرکت‌ها بیش از ۸۰ درصد ارزش بازار را تشکیل می‌دهد، در حالی که در ایران این میزان بسیار کمتر است و اکثراً به دارایی‌های ملموس و رانت وابسته‌اند.

مهاجرت نیروی کار ایرانی و خروج مغزها

یکی از بحران‌های مهم بازار کار ایران، مهاجرت نیروی کار متخصص به خارج از کشور است. نبود فرصت‌های شغلی مناسب، امنیت شغلی پایین، محدودیت رشد حرفه‌ای و درآمد ناکافی، نیروهای متخصص و پژوهشگران را به مهاجرت سوق می‌دهد. خروج این نیروها باعث کاهش توانایی صنایع داخلی در جذب و توسعه فناوری، وابستگی به واردات دانش و کاهش ظرفیت نوآوری و رشد اقتصادی می‌شود. به بیان دیگر، فرار مغزها، اقتصاد ایران را از حلقه توسعه دانش‌محور خارج کرده است.

نیروی کار افغان: خروجی که اقتصاد را متاثر کرد

در کنار فرار مغزهای داخلی، خروج نیروی کار مهاجر افغان از ایران نیز تبعات اقتصادی ملموسی داشته است. این نیروها به ویژه در بخش‌های کشاورزی، ساختمانی و خدمات، ستون اصلی بازار کار بودند. کاهش یا خروج آنها باعث افزایش دستمزد و هزینه تولید، کمبود نیروی کار ماهر ارزان، کندی پروژه‌های توسعه‌ای و کاهش بهره‌وری صنایع شد. در واقع ترکیب خروج نیروی کار متخصص ایرانی و نیروی کار ارزان افغان، یک بحران دوگانه در بازار کار ایران ایجاد کرده است که اثر مستقیم بر رشد و توسعه اقتصادی دارد.

چالش‌های نهادی و حقوق مالکیت فکری

یکی از ضعف‌های اساسی ایران، عدم حمایت از حقوق مالکیت فکری و سرمایه دانش است. قوانین ثبت اختراعات و حمایت از نوآوری در کشور ناکافی است و بسیاری از دستاوردهای علمی و مدیریتی خارج از شمول قوانین قرار می‌گیرند. این باعث مهاجرت نیروی متخصص و کاهش انگیزه برای تولید دانش می‌شود. در حالی که در کشورهای پیشرفته، دارایی‌های فکری بخش بزرگی از ارزش شرکت‌ها را تشکیل می‌دهند و سرمایه‌گذاری در دانش و نوآوری، بازده اقتصادی بالایی دارد

پیامدهای اقتصادی و اجتماعی

با توجه به خروج نیروی کار ماهر داخلی، کاهش نیروی کار مهاجر و فقدان سیاست‌های حمایتی، اقتصاد ایران با مشکلات متعددی مواجه است:

- **کاهش بهره‌وری و رشد اقتصادی:** صنایع نمی‌توانند با اقتصاد جهانی رقابت کنند.
- **افزایش هزینه‌ها و تورم:** نبود نیروی کار کافی، دستمزدها و قیمت‌ها را افزایش می‌دهد.
- **ضعف در توسعه فناوری و نوآوری:** پروژه‌های تحقیق و توسعه ناقص می‌مانند.
- **افزایش فاصله طبقاتی:** خصوصی‌سازی آموزش و بازار کار رانتی، موجب گسترش شکاف اجتماعی می‌شود.

نیاز به بازنگری در سیاست‌های توسعه

اقتصاد ایران برای رسیدن به مسیر توسعه پایدار و دانش‌محور، نیازمند بازنگری اساسی در سیاست‌های اقتصادی، آموزشی و بازار کار است. تنها با ایجاد هماهنگی بین دولت، دانشگاه و صنعت، حمایت از نیروی کار ماهر، تقویت حقوق مالکیت فکری و جذب یا حفظ نیروی انسانی متخصص، می‌توان مسیر توسعه را هموار کرد.

اگر سیاست‌گذاران ایران بخواهند اقتصاد کشور را از چرخه رانت و ناکارآمدی نجات دهند، باید از تجارب کشورهای توسعه‌یافته در اقتصاد دانش‌محور درس بگیرند و ساختارهای نهادی و اجتماعی خود را بازسازی کنند. در غیر این صورت، نیروی کار ایرانی، همانند نیروی کار مهاجر افغان، تنها قربانی سیاست‌های نادرست خواهد بود و اقتصاد ایران همچنان در مخمصه نیروی کار و بحران توسعه گرفتار خواهد ماند.

مهاجران اکنون عمدتاً به عنوان کارگران کم‌مهارت شناخته می‌شوند و با محدودیت‌های قانونی مواجه‌اند. حتی آن دسته از مهاجرانی که در ایران متولد شده و تحصیلات دانشگاهی دارند، نمی‌توانند به طور رسمی در مشاغل تخصصی فعالیت کنند و تنها در مشاغل کارگری محدود شده‌اند. این وضعیت منجر به شکل‌گیری نوعی آپارتاید شغلی شده است؛ مهاجران در پایین‌ترین رده‌های شغلی محبوس شده‌اند و ظرفیت اقتصادی آنها به طور کامل استفاده نمی‌شود

آپارتاید شغلی علیه مهاجران افغان

چالش‌ها، ظرفیت‌ها و چشم‌اندازها



آرش نصر اصفهانی

جامعه‌شناس

چرا باید خواند:

این مقاله به‌طور جامع وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران را از دهه ۶۰ تا امروز بررسی می‌کند، نحوه حمایت‌های دولت و نهادهای بین‌المللی، تأثیر سیاست‌های بازگشت و محدودیت‌های قانونی بر بازار کار، و تبعات اجتماعی و اقتصادی این آپارتاید شغلی را تحلیل می‌کند.

مهاجرت‌ها به دلایل مختلفی صورت می‌گیرد؛ جنگ، فقر، خشونت سیاسی و اجتماعی، و بحران‌های اقتصادی از مهم‌ترین محرک‌ها هستند. ایران به‌عنوان همسایه غربی افغانستان، طی چهار دهه گذشته پذیرای میلیون‌ها مهاجر افغانستانی بوده است. این حضور گسترده، علاوه بر ابعاد انسانی، چالش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز به همراه داشته است. بررسی وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران نشان می‌دهد که این جمعیت به رغم سهم قابل توجه در بازار کار، با محدودیت‌های قانونی، تبعیض ساختاری و «آپارتاید شغلی» مواجه است؛ وضعیتی که نه تنها زندگی پناهندگان را تحت تاثیر قرار داده بلکه ظرفیت‌های اقتصادی کشور میزبان را نیز محدود کرده است. در این مقاله، با تکیه بر مصاحبه‌ها و داده‌های اجتماعی، سیر تاریخی مهاجرت افغانستانی‌ها، نحوه حمایت‌های دولتی و سازمان‌های بین‌المللی، نگرش جامعه میزبان، تبعات اقتصادی و اجتماعی و فرصت‌های ناشناخته این جمعیت مورد تحلیل قرار می‌گیرد. هدف، ارائه تصویری جامع و تحلیلی از وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران و ارائه راهکارهای سیاستی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود است.

سیر تاریخی مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران

مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران را می‌توان در سه موج اصلی دسته‌بندی کرد که هر موج ویژگی‌های خاص خود را داشته است. موج اول، مربوط به اواخر دهه ۱۳۵۰ و اوایل دهه ۱۳۶۰ است. در این دوره، بخش قابل توجهی از جمعیت افغانستان که از سیاست‌های دولت کمونیست ناراضی بودند یا از سربازگیری اجباری می‌ترسیدند، به ایران مهاجرت کردند. این گروه عمدتاً شامل اقشار روستایی و مذهبی بود که به دنبال امنیت و ثبات در کشوری همسایه و با زمینه فرهنگی و دینی مشابه بودند.

موج دوم مهاجرت، به میانه دهه ۱۳۷۰ برمی‌گردد، زمانی که طالبان در افغانستان به قدرت رسیدند. در این دوره، بخش قابل توجهی از جمعیت شهری و اقشار آسیب‌پذیر قومی و مذهبی، برای فرار از سیاست‌های افراطی و پاکسازی‌های قومی به ایران آمدند. این موج ویژگی متفاوتی داشت؛ مهاجران دارای تجربه شهری، تحصیلات متوسط تا عالی و مهارت‌های شغلی متنوع بودند. علاوه بر تهدید امنیتی، بحران‌های اقتصادی و خشکسالی نیز محرک مهمی برای مهاجرت بودند.

موج سوم، در سال‌های اخیر و پس از بازگشت طالبان به قدرت شکل گرفته است. این گروه شامل افرادی است که با دولت پیشین یا نهادهای بین‌المللی همکاری داشته‌اند و اکنون برای حفظ جان و امنیت خود مجبور به ترک افغانستان شده‌اند. این مهاجران، در میان خود تعداد قابل توجهی نیروهای تحصیل‌کرده، متخصص و فعال سیاسی دارند که در ایران مجبور به پذیرش مشاغل کم‌مهارت شده‌اند.

حمایت‌ها و محدودیت‌ها

در دهه ۱۳۶۰، اغلب مهاجران افغانستانی از کمک‌های معیشتی مانند کوپن ارزاق بهره‌مند بودند و امکان تحصیل فرزندانشان و دسترسی به خدمات درمانی تا حد زیادی فراهم بود. اما از دهه ۱۳۷۰ به تدریج حمایت‌های دولتی کاهش یافت و بسیاری از خدمات به صورت پرداخت هزینه در دسترس مهاجران قرار گرفت. امروز، اکثریت مهاجران شهری و روستایی از کمک مستقیم دولت بی‌بهره‌اند و تنها نهادهای خیریه داخلی و سازمان‌های بین‌المللی، به گروه‌های آسیب‌پذیر خدمات ارائه می‌کنند؛ خدماتی که به هیچ وجه کافی نیست.

بیمه سلامت برای مهاجران قانونی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که هزینه آن توسط نهادهای بین‌المللی تأمین شود. بنابراین، مهاجران حتی در دسترسی به آموزش و سلامت با محدودیت‌های جدی مواجه هستند و خود را عمدتاً وابسته به کمک‌های خیریه می‌یابند. این وضعیت، نابرابری ساختاری و آسیب‌پذیری جمعیت مهاجر را در بحران‌های اقتصادی و اجتماعی افزایش می‌دهد.

نگرش جامعه میزبان

بر اساس مطالعات میدانی، نگرش جامعه میزبان نسبت به مهاجران افغانستانی دوگانگی آشکار دارد. در شهرهایی مانند تهران، جامعه به دو دسته تقریباً برابر تقسیم می‌شود: گروهی که سیاست‌های حمایتی و پذیرش مهاجران را مدافع است و گروهی که محدودیت و کنترل بیشتر را ترجیح می‌دهد.

این نگرش متأثر از شناخت محدود و اطلاعات نادرست از وضعیت افغانستان و تنوع قومی و مذهبی مهاجران است. رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی با بزرگنمایی مشکلات و اغراق در تعداد مهاجران، تصویری نادرست از تهدید اقتصادی و امنیتی مهاجران ارائه می‌کنند. این وضعیت باعث شده همبستگی اجتماعی میان مردم دو کشور ضعیف شود و مهاجران به‌عنوان تهدیدی برای بازار کار و سلامت جامعه بازنمایی شوند.

نکته‌هایی که باید بدانید

- **وجود نیروی کار ماهر، تحصیل‌کرده و متخصص مهاجر، به همراه ظرفیت‌های بالقوه همکاری با نهادهای بین‌المللی، می‌تواند فرصتی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران باشد. اصلاح قوانین، افزایش حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی و تغییر نگرش جامعه به مهاجران، نه تنها عدالت اجتماعی را ارتقاء می‌دهد بلکه ظرفیت‌های اقتصادی و انسانی کشور را نیز فعال می‌کند.**
- **ایران همواره به دنبال استفاده از حمایت جامعه جهانی برای تامین هزینه‌های حضور مهاجران بوده است. نهادهای بین‌المللی متعدد در ایران فعالیت می‌کنند، اما همکاری آنها همواره با سیاست و روابط خارجی ایران گره خورده است. تحریم‌های اقتصادی نیز شرایط را پیچیده‌تر کرده و استفاده کامل از ظرفیت‌های بین‌المللی محدود شده است.**
- **در موج اخیر مهاجرت، تعداد قابل توجهی از مهاجران دارای تحصیلات عالی و تخصصی به ایران آمده‌اند؛ افرادی که در افغانستان در دانشگاه‌ها تدریس می‌کردند یا مشاغل دولتی و تخصصی داشتند. اما قوانین ایران آنها را تنها به عنوان کارگر ساده به رسمیت می‌شناسد و امکان بهره‌برداری از تخصص آنان وجود ندارد.**

در مناطق فقیرنشین شهری، نگرش منفی نسبت به مهاجران بیشتر است، زیرا این گروه مهاجر به غلط مسبب از دست رفتن فرصت‌های شغلی و تشدید مشکلات اقتصادی محلی تصور می‌شوند.

سیاست‌های دولتی و آپارتاید شغلی

ایران از اواسط دهه ۱۳۸۰ سیاست بازگشت مهاجران به افغانستان را کنار گذاشت، زیرا اقتصاد کشور نمی‌توانست از نیروی کار ارزان چشم‌پوشی کند. به جای بازگشت اجباری، سیاست جدید بر کنترل و کاهش هزینه‌ها برای دولت متمرکز شد.

مهاجران اکنون عمدتاً به عنوان کارگران کم‌مهارت شناخته می‌شوند و با محدودیت‌های قانونی مواجه‌اند. حتی آن دسته از مهاجرانی که در ایران متولد شده و تحصیلات دانشگاهی دارند، نمی‌توانند به طور رسمی در مشاغل تخصصی فعالیت کنند و تنها در مشاغل کارگری محدود شده‌اند. این وضعیت منجر به شکل‌گیری نوعی آپارتاید شغلی شده است؛ مهاجران در پایین‌ترین رده‌های شغلی محبوس شده‌اند و ظرفیت اقتصادی آنها به طور کامل استفاده نمی‌شود.

در عمل، برخی موفق شده‌اند به کارگران ماهر یا پیمانکار مستقل تبدیل شوند، اما موانعی از جمله عدم دسترسی به اعتبارات بانکی، محدودیت در مالکیت و مجوز فعالیت، رشد اقتصادی آنها را محدود کرده است. این محدودیت‌ها نه تنها به زیان مهاجران است، بلکه اقتصاد ایران را از ظرفیت‌های انسانی مهم محروم می‌کند.

تأثیرات اقتصادی و اجتماعی

بحران‌های اقتصادی در چند سال اخیر، تحریم‌ها و همه‌گیری کرونا، شرایط زندگی مهاجران افغانستانی را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. کاهش فعالیت‌های اقتصادی، به خصوص برای کارگران روزمزد، به معنای از دست رفتن درآمد اصلی خانوارها بود. بسیاری از خانواده‌های فقیر مهاجر حتی توان تأمین هزینه‌های درمانی و تغذیه را نداشتند و تنها نهادهای خیریه داخلی و بین‌المللی آنها را حمایت کردند.

اپیدمی کرونا نشان داد جمعیت مهاجر که تحت پوشش حمایت‌های دولتی نیستند، چقدر آسیب‌پذیرند. گروه‌های آسیب‌پذیر، مانند سالمندان و خانواده‌هایی که نان‌آور خود را از دست داده‌اند، به شدت نیازمند حمایت مستمر هستند، اما این حمایت به طور رسمی وجود ندارد و وابسته به اقدامات خیریه شده است.

در موج اخیر مهاجرت، تعداد قابل توجهی از مهاجران دارای تحصیلات عالی و تخصصی به ایران آمده‌اند؛ افرادی که در افغانستان در دانشگاه‌ها تدریس می‌کردند یا مشاغل دولتی و تخصصی داشتند. اما قوانین ایران آنها را تنها به عنوان کارگر ساده به رسمیت می‌شناسد و امکان بهره‌برداری از تخصص آنان وجود ندارد.

این محدودیت باعث مهاجرت مجدد نیروی کار ماهر به کشورهای همسایه مانند ترکیه شده است. بهره‌گیری از ظرفیت‌های این نیروها نیازمند بازنگری قوانین مهاجرتی و شغلی ایران است؛ قوانینی که هنوز بر اساس بخشنامه سال ۱۳۶۳ تنظیم شده و هدف آن حمایت از کارگر ایرانی در برابر نیروی کار مهاجر بود.

استفاده از ظرفیت‌های بین‌المللی

ایران همواره به دنبال استفاده از حمایت جامعه جهانی برای تامین هزینه‌های حضور مهاجران بوده است. نهادهای بین‌المللی متعدد در ایران فعالیت می‌کنند، اما همکاری آنها همواره با سیاست و روابط خارجی ایران گره خورده است. تحریم‌های اقتصادی نیز شرایط را پیچیده‌تر کرده و استفاده کامل از ظرفیت‌های بین‌المللی محدود شده است.

مهاجران افغانستانی در ایران با ترکیبی از محدودیت‌های قانونی، تبعیض ساختاری و کمبود حمایت‌های دولتی مواجه هستند. آپارتاید شغلی، دسترسی محدود به خدمات آموزش و بهداشت و نگرش منفی جامعه میزبان، چالش‌های مهم این جمعیت هستند.

با این حال، وجود نیروی کار ماهر، تحصیل‌کرده و متخصص مهاجر، به همراه ظرفیت‌های بالقوه همکاری با نهادهای بین‌المللی، می‌تواند فرصتی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران باشد. اصلاح قوانین، افزایش حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی و تغییر نگرش جامعه به مهاجران، نه تنها عدالت اجتماعی را ارتقاء می‌دهد بلکه ظرفیت‌های اقتصادی و انسانی کشور را نیز فعال می‌کند.

بحران مهارت و نیروی کار در ایران

فرشید یزدانی، تحلیل‌گر رفاه اجتماعی از کار شایسته می‌گوید

در حالی که نزدیک به ۷۰ درصد از نیروی کار ایران برای ورود مؤثر به بازار کار به مهارت‌های تازه نیاز دارند، ضعف در نظام آموزشی، بی‌توجهی به کار شایسته و فقدان سیاست‌گذاری اجتماعی هماهنگ، نیروی انسانی کشور را از نقش‌آفرینی مؤثر در توسعه اقتصادی بازداشته است. این گفت‌وگو با استناد به آمار به‌روز، چالش‌های نیروی کار در ایران را تحلیل و راهکارهای عملیاتی پیش روی سیاست‌گذاران قرار می‌دهد.

چرا باید خواند:
این گفت‌وگو برای هر کسی که دغدغه توسعه اقتصادی، اشتغال پایدار و بهبود کیفیت نیروی کار در ایران را دارد، ضروری است. با توجه به بحران مهارتی، نقش سازمان‌های حمایتی، نظام آموزشی ناکارآمد و ضعف در سیاست‌های کلان، این نوشته مسیر روشن و علمی برای تغییر پارادایم در حوزه کار و آموزش معرفی می‌کند - از تئوری تا راهکارهای عملی.

■ ارزیابی شما از وضعیت امروز نیروی کار در ایران چیست؟

اجازه بدهید نخست به این موضوع اشاره‌کنم که وضعیت نیروی کار، یک مسئله مجرد و جامد نیست؛ چندساحتی است. حوزه‌های مختلف سیاسی، سیاست‌گذاری، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در کیفیت نیروی کار تأثیرگذار است. نیروی کار در پیوندی چند سویه با عوامل متعدد است. نیروی کار ما در سه سطح ماهر، نیمه‌ماهر و نیروی کار بامهارت پایین تقسیم‌بندی می‌شود؛ اما متأسفانه به دلیل سیاست‌های غلط و به عبارتی بهتر بی‌سیاستی در حوزه نیروی کار، نیروی کار ما به زیان نیروی ماهر برخی از نیروی ما غربال‌گری می‌شود. فرار مغزها، یعنی خروج بخشی از نیروی کار ماهر از چرخه اقتصاد کشور که به دلیل سیاست‌گذاری‌های نادرست و اقتصاد ناکارآمد از چرخه تولید کشور خارج می‌شوند. من معتقدم بیشتر از ضعف نیروی کار، در حوزه مدیریت نیروی کار مشکل داریم. درمجموع به نظر نمی‌رسد که وضعیت نیروی کار ما وضعیتی مناسب در جهت توسعه پایدار کشور باشد.

■ ترکیب نیروی کار ماهر و غیرماهر در کشور چگونه است؟

نسبت نیروی کار تحصیل کرده و دانشگاهی به نیروی کار بی‌سواد پایین است. بیکاری در میان تحصیل‌کردگان دانشگاهی‌ها بیشتر است. در سال ۹۳ نیروی کار باسواد در کشور ۱۷ درصد و نیروی کار با سطح تحصیلات ابتدایی و راهنمایی ۴۵ درصد بود. البته صرف تحصیلات نمی‌تواند نشان‌دهنده کیفیت مهارتی نیروی کار باشد. این شاید به

نگاه غیرحرفه‌ای به بازار کار و توسعه اقتصادی، در کنار عوامل بازدارنده نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد. ما باید به «کار شایسته»، همان که در برنامه چهارم توسعه تأکید شده بود، توجه داشته باشیم.

سطح توقعات و نظام دستمزد بستگی داشته باشد اما درنهایت همین ترکیب به فرآیند تولید ضربه می‌زند. ورود زودهنگام به بازار کار و کودکان کار در این آمار دخیل است؛ حدود ۱,۵ میلیون نفر کودک کار در کشور داریم. نظام مدیریتی ما نمی‌تواند از آموزش نیروی کار حمایت کند تا بعد از طی دوره مشخص تحصیلی وارد بازار کار دائمی شود. حلقه واسط نیروی کار بی‌سواد و دانشگاهی، تکنسین است که حدود ۵ درصد نیروی کار را شامل می‌شود. در مقایسه سال ۸۵ و ۹۳ می‌بینیم که این ترکیب به نفع نیروی کار ساده و به زیان صنعت و کشاورزی تغییر کرده است. یعنی تعداد کارگر ساده از ۲ میلیون ۹۰۰ نفر به ۳ میلیون ۷۰۰ نفر تغییر کرده است. یعنی نیروی کار ماهر از تولید کنده‌شده و به کارگران ساده افزوده‌شده است. ما آمادگی توسعه نیروی کار را نداریم.

بازار کار ایران با چالش‌های جدی مهارتی مواجه است؛ کارشناسان معتقدند حدود ۷۰ درصد نیروی کار کشور برای حضور مؤثر در بازار کار و ارتقای شغلی به آموزش‌های تازه نیاز دارند، موضوعی که از پدیده «فقر مهارتی» حکایت دارد.

این چالش در حالی است که تنها ۴۰ درصد نیروی کار جدید مهارت کافی برای اشتغال مؤثر دارند و غالب فارغ‌التحصیلان دانشگاهی فاقد مهارت‌های مورد نیاز بازار هستند

علاوه بر این، روند بیکاری در ایران همچنان قابل توجه است: نرخ بیکاری در سال ۱۴۰۴ حدود ۷.۳ درصد بوده است و سهم جمعیت فعال اقتصادی کشور (نیروی کار) نیز به حدود ۲۸.۵۷ میلیون نفر رسیده است.

■ مقدمه تجهیز نیروی کار چیست؟

نظام دانش کارآمد، به‌روز، کیفی و نه کمی‌گرایی گام اول است. نظام دانش به شکل فعلی آن نمی‌تواند الزامات مهارتی نیروی کار در این دوره را فراهم کند. با مدارک دانشگاهی، مهارت حرفه‌ای فرد بالاتر نمی‌رود، بلکه سطح انتظارات فرد بالاتر می‌رود. دانشگاه ما تولید علم نمی‌کند بلکه بیشتر بازتولید جهل در افراد می‌کند به عبارتی جهل مرکب را گسترش می‌دهد. حلقه واسط یا عملیاتی که می‌تواند نقشی اساسی در بازار کار و تولید ایفا کند یا تکنسین‌ها هستند که تعداد بسیار پایینی دارد (نزدیک به ۵ درصد کل نیروی کار). قرار بود سازمان فنی حرفه‌ای این وظیفه را به عهده بگیرد که خروجی آن خیلی رضایت‌بخش نبوده و تأثیر آن ملموس نیست. از طرف دیگر فساد اداری، فساد اقتصادی و دولت رانتیر، نظام انگیزشی نیروی کار را از بین می‌برد. مقدمه مهارت‌آموزی اطمینان از آینده شغلی است ولی در ساختار پیچیده با گسترش فساد، مهارت‌آموزی به سایه می‌رود.

■ شما از نظام انگیزشی گفتید...

نگاه غیرحرفه‌ای به بازار کار و توسعه اقتصادی، در کنار عوامل بازدارنده نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد. ما باید به «کار شایسته»، همان که در برنامه چهارم توسعه تأکید شده بود، توجه داشته باشیم. کار باید به فرد تشخص و هویت اجتماعی بدهد.

■ الزامات کار شایسته چیست؟

کار شایسته موضوعی است که در دهه گذشته توسط سازمان جهانی کار مطرح شد و چهار مؤلفه دارد که عبارت‌اند از استانداردهای مرتبط با شغل، اشتغال، حمایت اجتماعی و گفتگوی اجتماعی. بنابراین باید نظام حمایتی و امینی شغلی برقرار باشد؛ نهادهای مستقل حرفه‌ای تشکیل شود؛ نوع برخورد حوزه سیاست‌گذاری متناسب به اهداف تعیین‌شده باشد. در کشور ما متأسفانه مکانیزم رانتی به بسیاری از سیاست‌های خوب حق حیات نمی‌دهد و این انگیزه‌ها از بین می‌رود.

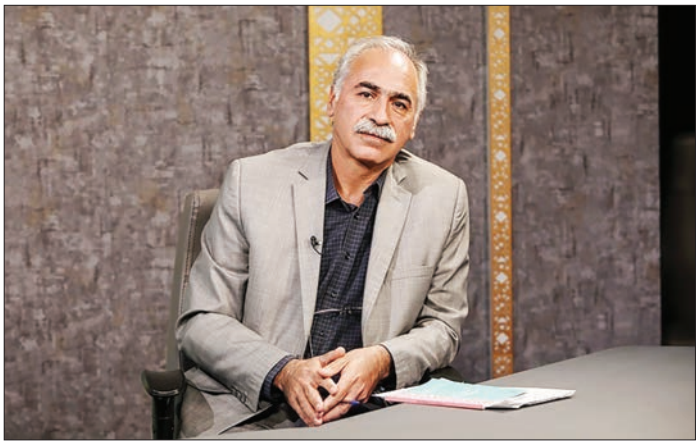

■ نقش سازمان‌های حمایتی در کیفیت نیروی کار چگونه است؟

از مهم‌ترین نهادهای حمایتی سازمان‌های بیمه‌ای در حوزه بازنشستگی و درمان هستند که اگرچه تأثیر این نظام مستقیم نیست؛ اما تأثیر غیرمستقیم بر امید به آینده شغلی، نظام دستمزدها، ارتقای شغلی نیروی کار دارد. در صورت کارآمدی سازمان‌های حمایتی در تأمین احساس امنیت نیروی کار، او مدام سعی می‌کند که در طول کار، خود را به‌روز کند و مهارت‌های جدیدتری یاد بگیرد یا اینکه مهارت قبلی خود را تکمیل کند. اما ما با انباشت نارضایتی نیروی کار روبرو هستیم و که انباشت باعث به حاشیه رفتن انباشت مهارتی نیروی کار می‌شود و این به زیان اقتصاد، تولید و آینده نیروی کار است.

■ سیاست‌گذاری چه سمت و سویی باید داشته باشد؟

سیاست‌گذاری در عرصه نیروی کار یک بسته مناسب است که باید به همه عوامل تأثیرگذار را در آن توجه شود دید؛ از تغییر پارادایم ذهنی سیاست‌گذارها تا فرهنگ نیروی کار، اشراف به مسائل اجتماعی و انسجام آن، نظام دانش، نظام قانون‌گذاری همه در آن تأثیرگذار است. در این صورت توجه به این عوامل است که سیاست‌گذار می‌تواند به توسعه اقتصادی بیندیشد. از دولت به‌عنوان نهاد سیاست‌گذار، انتظار می‌رود که نگاه بلندمدت و همه‌جانبه و آینده‌نگرانه داشته باشد. دولت باید در نظام دانش تغییر جدی ایجاد کند؛ رویه فعلی فرجام خوبی نخواهد داشت. تولید علم باکمی گرایی اتفاق نمی‌افتد؛ باید به کاربرد علم توجه شود. در این‌طرف باید رابطه سه‌جانبه‌گرایی کارگر، کارفرما و دولت مشخص شود و به جایگاه اصلی خود برگردد. دولت باید به گسترش نهادها و تشکل‌های صنفی کمک کند. حتی باید نظام مجوز جای خود را به‌نظام اعلام موجودیت بدهد. این تشکل‌ها درنهایت به حمایت از ذی‌نفعان خود و آموزش آن‌ها اقدام خواهد کرد.

■ با ارزیابی سیاست‌های دولت یازدهم در برابر نیروی کار، چقدر فکر می‌کنید این سیاست‌ها به ارتقای وضعیت آن‌ها انجامیده است؟

ابداً من سیاست‌گذاری تأثیرگذاری از آن دولت ندیده‌ام که نتیجه آن کیفیت نیروی کار باشد؛ نه نظام دستمزدی تغییر کرده و نه نظام دانش و نه حتی در نظام بیمه‌های حمایتی تغییر جدی‌ای رخداده است. این نگاه که تولید برای توسعه کشور و بهبود کیفیت زندگی جمعی است، خیلی کمرنگ است.

■ چه سیاست‌هایی را باید در نظام آموزش عالی و وزارت کار به کار گرفت تا نظام آموزشی در خدمت توسعه باشد؟

باید این دو وزارتخانه تفاهم‌نامه قانونی با بنگاه‌های اقتصادی-تولیدی داشته باشند که نظام کارآموزی و کارورزی ترویج شود. از طرف دیگر بنگاه‌های اقتصادی باید بداند که با ارتباط با بنگاه اقتصادی است که نیروی کار می‌تواند توانمند شود. باید صنعت و دانشگاه ارتباط تنگاتنگی داشته باشند. لازم است سیاست‌گذاری دانشگاهی هدفمند و براساس نیاز کشور طراحی یا بازتعریف شود. از طرف دیگر در بهبود این وضعیت نقش تشکل‌های صنفی حامی کارفرما، کارگر بسیار مهم است. تشکل‌های قوی می‌توانند از منافع جمعی و ملی حمایت کنند، نیازهای آن‌ها را در نظر بگیرد و برای رفع این نیازها پاسخ مناسبی پیدا کند. برای بهبود شرایط ضروری است هرکدام از طرفین در نقش، مناسبات و سیاست‌گذاری خود تجدیدنظر کنیم و خیلی از این مناسبات را بازتعریف کنیم و براساس نیاز الگوی دیگری در پیش بگیریم. باید پارادایم ذهنی خود را تغییر دهیم و بر حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی (سلامت، نظام تأمین اجتماعی، نظام آموزش، مؤلفه اجتماعی کار) را در حل مشکلات نیروی کار و افزایش کیفیت نیروی کار تأکید کنیم.

مهاجران افغانستانی، از تهدید تا فرصت

موج سوم مهاجرت افغان‌ها به ایران
در گفت‌وگوی «آینده‌نگر» با محمدحسین عمادی، کارشناس ارشد بین‌المللی در بازسازی و توسعه افغانستان

لیلا ابراهیمیان
دبیر بخش تحلیل

در کوچه‌های شهرهای ایران، مردان و زنانی با کوله‌باری از تجربه و امیدهای خاموش زندگی می‌کنند؛ مردمانی که خانه و سرزمینشان را ترک کرده‌اند تا جهان و آینده‌ای برای خود و خانواده‌شان بسازند. موج سوم مهاجران افغانستانی که پس از بازگشت طالبان وارد ایران شدند، نه‌فقط پناهنده‌اند؛ آن‌ها تحصیل‌کرده، ماهر و خلاق هستند و توانایی دارند بخش‌هایی از اقتصاد و جامعه ایران را رونق دهند. اما این فرصت، هنوز در سایه بلاتکلیفی قانونی، محدودیت‌های اداری و فقدان راهبرد ملی در حال از دست رفتن است و گاه در سایه سیاست‌های تعجیلی از کشور رانده می‌شوند. محمدحسین عمادی هشت سال مشاور ارشد سازمان‌های بین‌المللی در امر بازسازی افغانستان بود؛ مشاور ارشد سه تن از وزرای افغانستان در دولت کرزای بوده و بنیان‌گذار موسسه توسعه روستایی افغانستان (AIRD) است که با کمک «برنامه توسعه سازمان ملل» (UNDP) در سال ۲۰۰۸ میلادی تأسیس‌شده است. عمادی معتقد است که باید از الگوی کشورهای عربی در ارتباط با مسئله مهاجران در ایران استفاده شود و آن «کفیل» است.

او می‌گوید که با سیاستگذاری هوشمندانه و بهره‌گیری از مدل‌هایی مانند «کفالت» کشورهای عربی، می‌توان این موج مهاجران را از تهدید بالقوه به فرصت واقعی تبدیل کرد و نیروی انسانی ارزشمند آن‌ها را به توسعه پایدار ایران متصل کرد.

■ **به‌عنوان اولین سؤال، نقش و اهمیت مهاجرت نیروی انسانی در شرایط کنونی جهان چگونه است؟**

باید به این نکته مقدماتی اشاره کنم که مهاجرت انسان‌ها ازنظر تاریخی یک پدیده رایج و یک امر طبیعی و پذیرفته‌شده است و شاید هیچگاه در تاریخ بشر شاهد این حجم از جابجایی جمعیت و مهاجرت انسان‌ها نبوده‌ایم. در جهان کنونی ده‌ها میلیون مهاجر به دلایل مختلف و به اشکال متفاوت دور از زادگاه خود در دیگر کشورها زندگی می‌کنند. اما نکته مهم سمت‌وسو، کیفیت و مکانیزم مهاجرت است که مبنای تحلیل و داوری قرار می‌گیرد. در جهان کنونی مهاجرت در ارتباط با منافع ملی یک کشور می‌تواند به یک فرصت ودر عین حال به یک تهدید تبدیل شود. تحلیل اثرات و نتایج (اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و امنیتی) مهاجرت بر جامعه میزبان و اتخاذ سیاست‌های مدبرانه و بلند مدت مهاجرپذیری و مهاجرفرستی در دنیای کنونی از رموز موفقیت کشورها است. تجربه کشورهایی همچون ایالات متحده، کانادا، استرالیا و بسیاری کشورهای آمریکای جنوبی همچون برزیل، آرژانتین و شیلی نشاندهنده نقش تأثیر گذار سیاست‌های هدفمند مهاجرپذیری در رشد و توسعه این کشورهاست. در کنار تجارب موفق کشورهایی نیز داشته‌ایم که بخصوص در آسیا و آفریقا مهاجرت بی‌رویه و بدون برنامه‌ریزی شده به اصلی‌ترین مشکل و مانع توسعه و رشد آن‌ها تبدیل شده و امنیت ملی آن‌ها در معرض خطر جدی قرار گرفته است.

■ **در این خصوص وضعیت کشورمان در رابطه با موضوع مهاجرت و روند مهاجرفرستی ایران چگونه است و چه ارزیابی دارید؟**

قبل از هرچیز باید گفت عدم وجود یک استراتژی و سیاست مدون در ارتباط با مهاجرت در کشورمان شاید اولین ابهام و مهم‌ترین مشکل باشد. البته عدم وجود آمار دقیق و شفافیت شرایط موجود اجازه یک تحلیل دقیق و آماری را نمی‌دهد. بدیهی است انتشار اطلاعات دقیق از مهاجتها و تدوین یک راهبرد و استراتژی مهاجرت بر اساس منافع ملی شاید اصلی‌ترین و مهم‌ترین اولویت باشد. شواهد و آمار کمی موجود نشان می‌دهد هرچند ایران جزو بیست کشور اول مهاجر فرست دنیا نمی‌باشد اما تحولات اخیر در کشورمان و روند کیفی مهاجران یکی از خطراتی است که آینده کشور را بطور قطع تهدید جدی می‌نماید. در روند مهاجرفرستی کشورمان در نیم قرن اخیر چندین موج داشته‌ایم که همزمان با انقلاب، شروع جنگ تحمیلی آغاز گردیده اما بهیچ وجه با موج مهاجرت‌های دو دهه گذشته (به دلیل تحولات و محدودیت‌های سیاسی واجتماعی) و دو سال قبل (به دلیل محدودیت‌های معیشتی و ناامیدی از آینده) ازنظر کیفیت نیروهای مهاجر (سن، تحصیلات) قابل مقایسه نبوده است.

در دنیای امروز یکی از شاخص‌های ارزشیابی در مورد مدیریت کلان کشورها، سیاست‌های مهاجرتی آن کشور است. به زبانی دیگر بررسی کیفیت، فرآیند و معدل نظام مهاجرت‌پذیری و «مهاجرفرستی» آن کشورها نشانگر عنصر تدبیر در مدیریت کشور است. کیفیت نیروی انسانی خارج‌شده از هر کشور و نیروی انسانی واردشده به آن نه‌تنها نمایشگر انتخاب مهاجرین است بلکه نشان‌دهنده معدل اعتبار آینده آن کشور را هم رقم می‌زند. ایران از کشورهایی هست که در این حوزه وضعیت مناسبی ندارد. دلیل این رتبه منفی نه‌تنها معدل کیفیت نیروهای وارده و تعداد و کیفیت نیروهای نخبه مهاجر از کشور است بلکه به دلیل نداشتن راهبرد مشخص در مقوله مهاجرت مبتنی بر منافع ملی است. در دنیای کنونی برخی کشورها خود را به شرکت‌ها و یا باشگاه‌های ورزشی تشبیه می‌کنند که با خریدوفروش بازیکنان (شهروند) و تغییر در ترکیب تیم ارزش سهام (ارزش گذرنامه) و اعتبار بین‌المللی خود را افزایش می‌دهند. بر اساس اهداف تعیین‌شده سپس برنامه برای جذب یا اعزام نیروی متناسب انسانی خود در میان‌مدت و بلندمدت را تعیین می‌کنند. به همین دلیل است که افزایش جمعیت در دنیای کنونی بیشتر از آنکه از طریق تکثیر جمعیت باشد از طریق تغییر در فرآیند مهاجرفرستی و مهاجرپذیری ایجاد می‌شود.

چرا باید خواند:
ایران چند میلیون مهاجر افغانستانی دارد که بیشتر آن‌ها در بلاتکلیفی قانونی و اقتصادی به سر می‌برند. مصاحبه با محمدحسین عمادی، کارشناس بین‌المللی، نشان می‌دهد که با برنامه‌ریزی، سیاست «کفالت» و همکاری با سازمان‌های بین‌المللی، حضور مهاجران می‌تواند از یک بار اقتصادی به یک فرصت راهبردی تبدیل شود. خواندن این مصاحبه به سیاست‌گذاران، اقتصاددانان و فعالان اجتماعی کمک می‌کند تا ظرفیت مغفول‌مانده مهاجران را بشناسند و از آن برای توسعه پایدار بهره ببرند.







■ **شرایط مهاجرپذیری ایران بخصوص در ارتباط با تبعه افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید**

از زمان اشغال افغانستان توسط روس‌ها در دهه نود میلادی، مهاجرت تبعه افغانستان به ایران را بصورت مستمر اما همراه با تلاطم و امواج همواره داشته‌ایم. شاید بتوان سه موج شاخص در روندمهاجرت چهار دهه گذشته تبعه افغانستان به ایران را شاهدباشیم؛ از ابتدای سقوط حکومت نجیب و شروع جنگ بین گروهای مجاهدین طیف خفیفی از مهاجرت به ایران آغاز شـــد. اما موج اول از زمان حمله روس‌ها و اشـــغال افغانستان آغاز گردید و بصورت گسترده انجام شد. درنتیجه کودتای کمونیستی در أفغانستان خیل عظیمی از مردم شهرنشین و وابستگان به رژیم پادشاهی و نخبگان سیاسی و فکری از طبقه مرفه و متوسط افغانســـتان این کشور را ترک کردند و مقصد این گروهها نیز عمدتاً از طریق پاکستان به کشورهای غربی بوده است. اما عده‌ای به دلیل قرابت فرهنگی در پاکستان سکنی گرفتند و عده‌ای نیز به ایران مهاجرت کردند که عمدتاً از مناطق مرکزی و غربی افغانستان (هزاره‌ها و تاجیک‌ها) بودند که از ترس سلطه نظام کمونیستی و جنگ و نزاع به ایران پناهنده شـــدند. در ادامه جنگ سرد و شروع جنگ بلندمدت داخلی علیه دولت مرکزی این پناهندگان موقت به مهاجرین تبدیل شدند.

موج دوم در زمان هجوم طالبان اول و به‌دلیل ترس از پاکســـازی نژادی در مزار شریف، هرات و بخش‌های مرکزی و شمالی افغانستان شکل شدیدتری بخود گرفت و جمعیتی بیش از ۱ میلیون نفر به ایران پناهنده شدند. موج سوم سال گذشته و در زمان اشغال افغانستان توسط طالبان دوم اتفاق افتاد. البته در زمان اشغال افغانستان بعداز حمله یازده سپتامبر از سوی نیروهای غربی نیز، تا حدی مهاجرت به ایران وجود داشت ولی بخش عمده‌ای به امید بهبود شرایط و امنیت به افغانستان بازگشتند.

■ **اصلی‌ترین گروه مهاجران واردشده به ایران در سه دهه اخیر افغان‌ها هستند؛ به نظر شما مهم‌ترین مسئله‌ای که امروز ایران در رابطه با مهاجران افغان با آن درگیر است، چیست؟**

دامنه وســـیعی از مشکلات ساده و پیچیده در ارتباط با مهاجران افغان در ایران وجود دارد که مهم‌ترین آن عدم وجود شناخت واقع‌بینانه و منطقی از ابعاد موضوع و یک نگرش جامع و همه‌جانبه از ابعاد مختلف حضور مهاجران افغان در بین مردم، مسئولان دولتی و سیاست‌گذاران ملیِ کشورمان است؛ این در همه موج‌های مهاجرت وجود داشته است. این مشکل معرفتی عملاً باعث شده نظام تصمیم‌سازی و مدیریت با ناهماهنگی ساختاری روبرو شـــده و تناقضات آشکاری در برخورد با مهاجرین افغان بروز نماید؛ تناقضاتی که زندگی افغان‌ها را سردرگمی و مدیریت امور مهاجرین را با معضلات پیچیده و متعددی روبرو کند

■ **ویژگی‌های موج ســـوم مهاجران افغانســـتان به ایران چیست و بیشتر در چه گروه‌هایی قرار می‌گیرند؟**

موج سوم ویژگی‌های خاصی دارد و مسائل و مخاطب‌شناسی آن‌هم خیلی مهم است. کسانی که به ایران مهاجرت کرده‌اند در یک گروه نیستند؛ این گروه فرصت‌ها و تهدیدهایی برای ایران دارند. اول اینکه مجموع مهاجران افغانستان در ایران بیشتر از ۴،۵ میلیون نفر است؛ (ولی این عدد و رقم هم دقیق نیست. اما هیچ‌کس کمتر از ۴،۵ میلیون نفر برآورد ندارد).

■ **ما می‌توانیم این‌طور تصور کنیم که نیروهای مهاجری که ایران را انتخاب کرده بودند بیشـــتر در کار یدی بوده و نیروی کارگر بودند و نیروهایی تحصیل‌کرده برای مهاجرت کشورهای دیگری را انتخاب کردند؟**

ما می‌توانیم این مسئله را این‌طور تبیین کنیم که هیچ‌کدام از نیروهای افغان برای رفتن به کشورهای دیگر و ماندن در آن کشورها با آمادگی نرفته بودند. بیشتر این‌ها با کوله‌باری مختصر کشور خود را ترک کرده بودند و فقط قصدشان حفظ جان بود. اما جنگ ادامه پیدا کرد و سرنوشت آن‌ها نامعلوم بود. بالاخره در شرایط جنگ و ناامنی مجبور به ماندن شدند و برای همین شروع به کارکردند. نیمی از آن‌ها به دلیل قرابت زبانی و فرهنگی کشور پاکستان را انتخاب کردند و نیمی دیگر که به ایران احســـاس تعلق فرهنگی بیشتری می‌کردند به سمت ایران آمدند و عده‌ای هم به سمت کشورهای اروپای شرقی و غربی و درنهایت آمریکا و کانادا مهاجرت کردند. می‌توانیم این‌طور تقسیم‌بندی کنیم که پشتون‌ها به سمت پاکستان رفته و طبقه متوسط به بالا به سمت کشورهای اروپایی-آمریکائی رفته و هزاره‌ها و تاجیک‌ها به ایران مهاجرت کردند. اما حدود سه الی پنج میلیون افغان در کشـــور ایران و پاکستان ساکن شدند -برخی این اعداد را خیلی بالاتر می‌دانند. البته در اول این تقسیم‌بندی سازمان‌یافته نبود. تنها دسته‌بندی منطقی وضعیت مالی مهاجران بود. کسانی که وضع مالی خوبی داشتند به کشورهای اروپایی و آن‌ها که از وضعیت اقتصادی خوبی برخوردار نبودند به سمت کشورهای ایران و پاکستان آمدند طبقه متوسط و نیمه مرفه نیز به کشورهای ترکیه تاجیکستان و کشورهای حاشیه خلیج‌فارس عزیمت نمودند.

■ **البته این سه موج انباشتی بوده.**

بله دقیقاً سه موج، به‌صورت انباشتی بوده است؛ نه این‌که یک موج آمده و برگشته و دوباره یک موج دیگر آمده و برگشـــته و موج سوم آمده باشد. اما موج سوم ویژگی‌های خاص خود را دارد که کمتر به آن پرداخته‌شده است.



از سپتامبر سال گذشته که با همکاری آمریکا و با برنامه‌ای که در دوحه ریخته بودند، طالبان، افغانستان را تحویل گرفتند. باید همان کسانی که افغانستان را به این وضعیت رسانده و دو دستی کشور را تحویل طالبان دادند، مسئولیت این وضعیت را بپذیرند؛ اما این نیازمند یک دیپلماسی بسیار فعال است. نه گلایه، و نه کشمکش بلکه با یک دیپلماسی فعال خارجی و بین‌المللی ما باید با این موضوع برخورد می‌کردیم.

■ **این سه دسته کدام است؟**

آنچه ما با آن روبه‌رو هستیم، این است که بعد از آمدن طالبان دوم، سه دسته از افغانستان به ایران مهاجرت می‌کنند دسته اول شامل چندین گروه و به شرح زیر هستند: اعضای میان پایه دولت سابق، سیاسی‌ها و انتظامی که جانشان در خطر بوده هستند. گروه دوم کسانی که نتوانستند به همراه مترجم‌ها به انگلستان یا به آمریکا بروند و در رده دوم و سوم همکاران اشرف غنی بودند که حقوقشان هم قطع‌شده و اطلاعات آن‌ها دست طالبان افتاده است؛ این‌ها غیر پشتون‌ها هستند که با دولت کار می‌کردند. این گروه ویژگی خاصی دارند. دسته دوم به دلیل مسائل اقتصادی در افغانستان، با داشتن مهارت‌های اولیه و مقداری پول برای کاروکاسبی به ایران آمده‌اند؛ درواقع انگیزه اصلی این گروه کسب درآمد و تأمین معاش زندگی وابستگان خود در افغانستان است. دسته بعدی هم کسانی هستند که به دلیل منش و روش طالبان در پاکسازی نژادی که در مناطق هزارنشین و تاجیک‌نشین، اعم از پنجشیر تا مزار شریف تا هرات دارد، برای یافتن کار و امرارمعاش و ارسال کمک به خانواده‌هایشان در افغانستان به ایران مهاجرت کردند. طالبان به دنبال تصرف اراضی و مناطق است تا پشتون‌ها را در آنجا اسکان دهد، ساکنان این مناطق شامل پاکسازی نژادی و مذهبی شدند. البته آمار دقیقی از این جمعیت در دست نیست. در این میان گروهی از خانم‌هایی هستند؛ کسانی که با سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌هایی که کمک‌های بشردوستانه در افغانستان عرضه می‌کردند و در حوزه حقوق بشر و حقوق زنان فعالیت می‌کردند و طبعاً در بازگشت جانشان در خطر است. تعداد کسانی که به این شکل وارد ایران شدند، کم نیست. این‌ها عمدتاً وابسته به خانواده و همسرشان هستند. عده‌ای هم مجرد هستند یا نتوانستند مسائل مهاجرت خود را حل کنند؛ بنابراین به ایران آمدند و منتظرند که بتوانند فایلی تشکیل بدهند و از ایران به یک کشور اروپایی بروند که در این مورد هم کشورهای اروپایی بعد از جنگ اوکراین فرایند آن را به‌شدت کند کرده است؛ چه انگلستان، چه اتحادیه اروپا و چه آمریکا. یعنی نوع مکاتبات، سرعت مکاتبات و بررسی این‌ها به دلیل تعداد بالا و به دلیل اضافه شدن بحران اوکراین، بسیار کند انجام می‌شود و تعداد افراد بلاتکلیف به این صورتی که گفتم، الآن در ایران و پاکستان خیلی زیاد است و زنان قربانی اصلی این قضیه هستند. از طرفی محدودیت برگشتن زنان به افغانستان خیلی بیشتر از مردان است. چون باید به همراه یک مرد باشند. بلافاصله پیشینه آن‌ها را جست‌وجو می‌کنند. باید یک تبارشناسی جنسیتی از مهاجران افغانستانی در ایران انجام شود.

■ **مهاجرت موج جدید افغانستانی‌ها به ایران در دوره اقتصاد شکننده ما که با پدیده تحریم، بیکاری و رکود-تورمی همراه است، چه ظرفیت‌هایی ایجاد می‌کند؟**

ایران چندین سال بر اساس آمار سازمان ملل اولین کشور مهاجرپذیر جهان بوده است و الآن هم با این نرخ مهاجرت تبعه افغانستان، اولین یا دومین کشور مهاجرپذیر جهان است؛ البته با جنگ اوکراین برخی معادلات تغییر کرده است. اما با توجه به چهل و اندی سال، ما بلندمدت‌ترین میزبانی از بیشترین مهاجران جهان را داریم. اگر در اوکراین جنگ تمام شود، مردم اوکراین بلافاصله به کشور خود برمی‌گردند و اروپا آن‌ها را نگه نمی‌دارد، به‌جز تعدادی که به دردش می‌خورد؛ اما ازنظر بلندمدت‌تر بودن و تعداد زیاد مهاجر، در سطح جهانی هم می‌پذیرند که ایران یک هزینه سنگین متحمل می‌شود و ازخودگذشتگی زیادی دارد، درعین‌حال که هیچ امتیازی هم در قبال این مسئله از جامعه جهانی نگرفته است. وضعیت اقتصاد کشور در شرایط کنونی هم از ظرفیت مناسب برای پذیرایی برخوردار نبوده و لازم است تدبیری خلاق در این زمینه بیندیشد.

■ **ایران با این حجم از مهاجرت چگونه برخورد کرده است؟**

به اعتقاد من ما برآورد و سیاست مشخصی بر مبنای منافع ملی خود در برخورد با پدیده مهاجرانی که وارد ایران می‌شوند و کسانی که از ایران به‌عنوان فرار مغزها، خارج می‌شوند، نداشتیم. وقتی شما سیاست مدون و شاخص ندارید، نمی‌توانید عملکرد مشخصی هم داشته باشید و بدون اصلاح سیاست‌ها تغییر و بهبودی حاصل نخواهد شد.

■ **چرا نتوانستیم از این ظرفیت استفاده کنیم؟**

ما دیپلماسی عمومی و دیپلماسی خارجی فعالی در ارتباط با مهاجران، به‌خصوص مهاجران افغانستانی‌ها نداریم. دیپلماسی خارجی شامل دیپلماسی دوسویه با کشورهای همسایه، دیپلماسی چندجانبه با کشورهایی که در منطقه منافع مشترک دارند و مهم‌تر از آن، دیپلماسی فعال در سطح سازمان ملل و سازمان‌های بین‌المللی در ارتباط با امتیاز گرفتن برای میزبانی کردن از افغان‌ها باید فعال شود. پاکستان با تمام مشکلات خود در زمینه مهاجران از ایران موفق‌تر بوده است. در همه جای دنیا از این ظرفیت استفاده می‌کنند. شاید استفاده از مسئله مهاجران، ابزاری تلقی شود ولی یک واقعیت سیاسی است. در صحنه سیاست ملی و سیاست بین‌المللی واقعیت این است که وقتی کشوری عامل بحران در کشور دیگری است و آن کشور مهاجرانی را به کشورهای همسایه یا منطقه می‌فرستد، طبق کنوانسیون ژنو باید کشور عامل هزینه‌های این اقدام را بپردازد. کنوانسیون ژنو می‌گوید هیچ کشوری حق تجاوز و دخالت در کشور دیگر را ندارد؛ اما اگر هم اقدام به چنین کاری کرد، مثل اشغال افغانستان توسط شوروی و اشغال افغانستان در ۲۰ سال پیش توسط جامعه جهانی، تمام مسئولیت‌ها به عهده کشور مداخله‌گر است؛ باید هزینه بازسازی، مهاجرت و غیره را پرداخت کنند. اما متأسفانه به دلیل اینکه تعریف درستی از منافع ملی نداشتیم، از این ظرفیت استفاده کافی نبردیم و پاکستان و ترکیه به‌عنوان اهرم فشار از مسئله مهاجران در جامعه جهانی بهره برده است. ما به دلیل تعریف نشدن منافع ملی‌مان پالس مشخصی نداشتیم، در ارتباط با بحث مهاجرت و دیپلماسی بین‌المللی به دلیل این‌که ارتباطات فعال و موفق و مؤثری با جامعه جهانی و با سازمان‌های مرتبط با سازمان ملل در چهل سال گذشته نداشتیم، باعث شده که نتوانیم در مجامع جهانی سهم و حق خودمان را برای حمایت از افغان‌هایی که وارد کشورمان می‌شوند بگیریم.

> **برآورد و سیاست مشخصی بر مبنای منافع ملی خود در برخورد با پدیده مهاجرانی که وارد ایران می‌شوند و کسانی که از ایران به‌عنوان فرار مغزها، خارج می‌شوند، نداشتیم. وقتی شما سیاست مدون و شاخص ندارید، نمی‌توانید عملکرد مشخصی هم داشته باشید و بدون اصلاح سیاست‌ها تغییر و بهبودی حاصل نخواهد شد**

■ **پس از سه دهه حضور مهاجران افغان در ایران آن‌ها چه مشکلات عینی دارند؟**

به دلیل آنکه جمهوری اسلامی ایران در یک چهارچوب نظام‌مند و هماهنگ منافع ملی خود را تعریف نکرده، لذا موضع راهبردی بلندمدت، شفاف و مشخصی در قبال حضور مهاجران افغانی نیز ندارد. همین امر باعث شده عملاً میلیون‌ها افغانی در بلاتکلیفی و تردید دائم نسبت به ادامه حضور خود به سر ببرند. این بلاتکلیفی عدم اعتماد به حتی فردای خود شاید دردناک‌ترین مشکل افغان‌ها بخصوص نسل جوان و زنان باشد. این بلاتکلیفی و سردرگمی عملاً باعث شده بحران‌های روحی فردی و بحران‌های خانوادگی و هویتی فراوانی برای مهاجران افغان در ایران ایجاد شود.

■ **به لحاظ تبارشناسی موج سوم چه تفاوتی با موج‌های قبلی دارد، و فرصت‌های این موج برای ایران چیست؟**

این گروه با گروه مهاجران اول و دوم تفاوت ماهوی جدی دارند. اول این‌که ازنظر سطح تحصیلات به‌طور چشم‌گیری وضعیت بهتری دارند، چه زن چه مرد. در بین این‌ها تحصیلات دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و نیروهای مجرب در زمینه‌های مختلف اعم از کار

ایران در یک چهارچوب نظام‌مند و هماهنگ منافع ملی خود را تعریف نکرده، لذا موضع راهبردی بلندمدت، شفاف و مشخصی در قبال حضور مهاجران افغانی نیز ندارد. همین امر باعث شده عملاً میلیون‌ها افغانی در بلاتکلیفی و تردید دائم نسبت به ادامه حضور خود به سر ببرند.

فنی، تولیدی، سیاسی و حتی نظامی، وجود دارند. تعداد زیادی درجه‌دار داریم که با مسائل افغانستان آشنایی دارند، دارای مهارت‌های نظامی و اطلاعاتی هستند. از طرف دیگر وضعیت مالی آن‌ها هم نسبت به مهاجران سنتی که به ایران می‌آیند بهتر است؛ یعنی با پس‌انداز دلاری که داشتند توان تأمین حد کمترین معاش خود و اجاره کردن یک‌خانه دارند. البته خود این‌ها هم به دودسته تقسیم می‌شوند. کسانی که از ایران به‌عنوان پلی برای رفتن استفاده می‌کنند و یا کسانی که به دلیل ناامیدی از غرب و نداشتن فامیل در کشورهای اروپایی، به‌احتمال‌زیاد اگر فرصتی برایشان پیش آید و بتوانند از مهارت‌ها و تجربه و سرمایه اندکی که دارند کاری ایجاد کنند، می‌توانند در ایران بمانند. این گروه ویژگی‌های خاصی دارد و آن‌هم این است که سنشان به‌طور متوسط کمتر است و با افراد خانواده همراه هستند و با ویزای رسمی هم وارد ایران شده‌اند و معضلات جدی هم دارند.

■ **این معضلات چیست؟**

اصلی‌ترین معضل عموم افغانستانی‌ها در ایران بلاتکلیفی است. به دلیل عدم وضوح و شفافیت و ثبات در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور تضمینی برای آینده خود و فرزندانشان در ایران ندارند. چه کسانی که چهل سال است در ایران هستند و چه کسانی که در آخرین موج و سال گذشته به ایران آمده‌اند. چون نمی‌دانند که آیا می‌توانند در ایران بمانند یا باید بروند. برخی تنها یک ویزای سه‌ماهه دارند که حداکثر سه ماه دیگر تمدید می‌شود و هیچ آینده روشن و افق شفافی نسبت به آینده خود و فرزندانشان در ایران ندارند.

■ **وضعیت اقتصادی ایران در این بلاتکلیفی چقدر اثرگذار است؟**

با توجه به این‌که ما الآن در ایران با رکود تورمی مواجه هستیم. تعداد زیادی جوان بیکار در کشور داریم و قطعاً برای این‌ها هم مشکل است؛ اما از یک‌طرف دیگر چون نیازمند کار هستند، با دستمزد پایین‌تر به‌شدت سعی می‌کنند خودشان را وارد بازار کار کنند و کارهایی به‌مراتب پایین‌تر از سطح مهارت و توقع خود انجام دهند. با توجه به اجباری که برای ادامه حیات دارند، مجبور هستند که به کارهای ساده‌تر تن بدهند، درعین‌حال که استعداد، توان و تخصصشان به‌احتمال‌زیاد خیلی بیشتر از کاری است که می‌کنند. معضل دیگر این گروه نسل بعدی‌شان، یعنی بچه‌هایشان است. با توجه به این‌که این‌ها کارت اقامت ندارند، حق ثبت‌نام در مدارس ایران را ندارند. این بلاتکلیفی نسل بعدی و عدم ثبت‌نام در مدارس هم برای این‌ها مشکل ایجاد می‌کند؛ درعین‌حال که ایران خودش هم بعد از کرونا و بازگشایی مدارس با مشکلات جدی در ارتباط با بازگشایی مدارس، فضای آموزشی، بودجه آموزش‌وپرورش، تعداد معلم و مسائلی ازاین‌دست روبه‌رو است. عمده این مهاجران هم تحصیل‌کرده هستند و می‌خواهند فرزندانشان هم تحصیل کنند و تا حدی حاضرند بخشی از هزینه‌های آن را هم پرداخت کنند؛ ولی متأسفانه به‌شدت در رابطه با ویزا، چه کارت اقامت و چه در ارتباط با استفاده از تحصیلات در ایران بلاتکلیفی به سر می‌برند. در کنار این‌ها خرید نان و بسیاری از اقلام نیاز به کارت‌بانکی دارد. کارت‌بانکی و سیم‌کارت هم مشکل جدی است. برای این گروه به‌هیچ‌وجه کارت‌بانکی صادر نمی‌کنند و بسیاری از خریدوفروش‌ها، حتی خرید مایحتاج روزانه به‌خصوص نان الآن با کارت ملی میسر است و این مشکلات جدی برای آن‌ها ایجاد می‌کند. عده‌ای هم از این مسائل سوءاستفاده می‌کنند. این مسئله مخاطراتی را به وجود می‌آورد که باید موردتوجه قرار بگیرد و شرایط مهاجران دیده شود. به‌هرحال باید ابعاد حقوق بشری و منافع ملی ایرانی باهم در نظر گرفته شود.

■ **چقدر این مسئله موردتوجه سیاست‌گذاران است؟**

باید روی گروه مهاجران و ویژگی‌های آن‌ها از بعد امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و بشردوستانه ستادی تشکیل شود و با همکاری افغان‌های تحصیل‌کرده‌ای که در ایران هستند، اطلاعات بیشتری کسب شود، شرایط را بهتر آنالیز کنند و بر مبنای تصویری کامل و شفاف از وضعیت موجود و امکانات و پتانسیل‌هایی که مغفول مانده تصمیم بگیرند

■ **به‌طور مشخص ظرفیت اقتصادی این گروه چقدر است؟**

وقتی می‌گوییم سطح مهارت این‌ها بالاتر است، سوادشان بیشتر است و امکانات مالی هم دارند، می‌توانند در شرایط اقتصادی فعلی ایران بدون این‌که بخواهند رقیب نیروی کار ایران شوند، کارهایی را انجام دهند که با همکاری سازمان‌های بین‌المللی این کار میسر است و بخشی از تولیدات و کارهایشان را از طریق سازمان‌های بین‌المللی منتقل کنند و منابع درآمدی برایشان ایجاد شود. تمامی این‌ها نیازمند این است که دیپلماسی ایران هم با سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های متکی به سازمان ملل مرتبط و هماهنگ شود.

■ **چگونه می‌توان از این ظرفیت در یک معادله برد-برد بهره برد؟**

این موضوع بیشتر به این برمی‌گردد که ما چه اطلاعاتی از سطح سواد، مهارت‌ها، تخصص‌ها و سرمایه‌ای که این گروه با خود آورده‌اند، داشته باشیم. باید تصمیم‌گیری ما متکی به اطلاعات دقیق از این گروه باشد. البته اطلاعات من هم براساس آمار و سرشماری نیست بلکه براساس آشنایی با افرادی است که به ایران آمده‌اند. اما با همین تصویر ناقص هم ما هم فرصت‌هایی را می‌بینیم. چون این افراد تحصیل‌کرده هستند، با سازمان‌های بین‌المللی ارتباط دارند. می‌توانند مشکلاتشان را مطرح کنند و صدای خودشان را به دنیا برسانند. این‌ها افراد باهوش و باذکاوتی هستند. هم می‌توانند فرصت‌هایی را به وجود بیاورند و هم ممکن است مخاطراتی را ایجاد کنند؛ ولی به نظر من باید این‌ها را به‌عنوان فرصت دید. این‌ها می‌توانند بخشی از کارهای افغان‌های مقیم ایران را انجام دهند؛ یعنی دولت ایران می‌تواند تشکل‌هایی را در بین این‌ها ایجاد کند. چون افغان‌ها نسبت به ما ایرانی‌ها سنتی‌تر هستند و تشکل‌های قومی و قبیله‌ای در آن‌ها قوی است و از این طریق می‌توانند مشکلات مردمشان را به دولت برسانند و خودشان راه‌حل‌هایی را پیدا کنند. من تعداد زیادی از دانشجوهای افغان را می‌شناسم که با اسم‌ها و تشکل‌های مختلف به دنبال حل مشکلات این گروه‌ها هستند و این باری از دوش ایران برمی‌دارد؛ افراد تحصیل‌کرده می‌توانند کمکی باشند برای دولت ایران و ملت افغانستان. می‌توانیم از افغان‌های تحصیل‌کرده در قالب تشکل‌ها استفاده کنیم که بتوانند به سایر افغان‌ها برای حل معضلاتشان کمک کنند و این بخشی از بار ما را کم می‌کند. دومین مسئله این است که این‌ها را ازنظر تخصص، تجربه و سواد شناسایی کنیم که تشکل‌هایی بین خودشان برای ایجاد یک سری مشاغل ایجاد شود. شغل‌هایی که ظرفیتش در ایران خالی است و ما نیرو برای آن نداریم. ایران کشور مهاجر فرست است؛ البته سطح تخصص مهاجرانی که از ایران می‌روند، خیلی بالاتر است؛ ولی بازار کار ایران، بازار کاری است که برای کسی که اهل تلاش و کوشش باشد و توقع کمی داشته باشد، جای کار وجود دارد. از طرفی جامعه ما در حال پیر شدن است و این باعث می‌شود که نیروی کار مطمئن و قابل‌اتکا موردنیاز باشد؛ اما چون افغان‌ها کارت شناسایی ندارند و شناخته‌شده نیستند، نمی‌توانند جذب بازار کار شوند. اما اگر این‌ها تشکل‌هایی داشته باشند که از طرف دولت ایران هم ممیزی شوند، می‌توانند خیلی بهتر وارد بازار کار شوند. بازاری که رقیب کس دیگر هم نیستند. این‌ها بخشی از کارهایی است که می‌توان انجام داد؛ ولی

نکته‌هایی که باید بدانید

- **جامعه ما در حال پیر شدن است و این باعث می‌شود که نیروی کار مطمئن و قابل‌اتکا موردنیاز باشد؛ اما چون افغان‌ها کارت شناسایی ندارند و شناخته‌شده نیستند، نمی‌توانند جذب بازار کار شوند. اما اگر این‌ها تشکل‌هایی داشته باشند که از طرف دولت ایران هم ممیزی شوند، می‌توانند خیلی بهتر وارد بازار کار شوند.**
- **ایران چندین سال بر اساس آمار سازمان ملل اولین کشور مهاجرپذیر جهان بوده است و الآن هم با این نرخ مهاجرت تبعه افغانستان، اولین یا دومین کشور مهاجرپذیر جهان است؛ البته با جنگ اوکراین برخی معادلات تغییر کرده است.**
- **میلیون‌ها افغان در ایران بودند و جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی کمک چندانی نمی‌کردند. علت هم این بود که می‌گفتند ما آن‌هایی را که وارد جامعه شده‌اند پوشش نمی‌دهیم. بلکه آن‌هایی را پوشش می‌دهیم که در اردوگاه‌ها هستند. این مسائل نیازمند دیپلماسی فعال ایران دارد و با چانه‌زنی جدی با سازمان‌هایی مثل یونیسف و سایر سازمان‌های بین‌المللی قابل حل است.**
- **پاکستان با تمام مشکلات خود در زمینه مهاجران از ایران موفق‌تر بوده است. در همه جای دنیا از این ظرفیت استفاده می‌کنند. شاید استفاده از مسئله مهاجران، ابزاری تلقی شود ولی یک واقعیت سیاسی است.**

محتاج اطلاعات بیشتری است.

■ **آیا تا به حال از مهاجران در بازار کار استفاده نظام‌مندی داشته‌ایم؟**

مشکل ما این است که هیچ‌وقت این ظرفیت‌ها را به‌طور دقیق شناسایی نکرده‌ایم. حضور حدود چهار میلیون جمعیت مهاجر در یک کشور از همه ابعاد زندگی بر جامعه میزبان و میهمان تأثیرگذار خواهد بود بخصوص ابعاد اقتصادی. تأثیر آن‌ها در بازار عرضه و تقاضای نیروی کار اصلی‌ترین موضوعی است که تاکنون از سوی صاحب‌نظران موردمطالعه قرار گرفته. اما به نظر من برای درک دقیق این مقوله باید بسیاری از فاکتورهای دیگر را در زمینه حضور این نیروها در ایران موردنظر دقیق تا بتوانیم داوری و تصمیم سازی معقولی در زمینه ادامه حضور و شیوه حضور آن‌ها در ایران داشته باشیم.

باید از الگوهای موفق کشورهای عربی استفاده کرد؛ آن‌ها حدود ۸۰ سال است که از فاکتور «کفیل» استفاده می‌کنند؛ یعنی مثلاً صاحب یک کارگاه صنعتی و یا یک نفر که در ایران کار ساخت و ساز انجام می‌دهد و پروانه ساخت و ساز دارد، بنا بر رده کاری‌اش به او پروانه کفالت می‌دهند؛ یعنی می‌تواند ۱۰ نفر یا ۲۰ نفر افغانستانی را کفالت کند و این افراد درواقع تحت کفالت آن شخص سازماندهی می‌شوند، برای او کار می‌کنند، از بیمه برخوردار می‌شوند، هزینه‌ای را هم به کفیل خود می‌دهند؛ ولی درعین‌حال آن کفیل نماینده قانونی و حقوقی آن‌ها است برای این‌که از حقوق اجتماعی، مدنی و فنی آن‌ها دفاع کند. به نظر من افراد تحصیل‌کرده‌ای که در موج سوم هستند، و می‌توانند تا حدی کمک کنند و به جای این‌که سر بار باشند بخشی از این بار را هم به دوش بگیرند؛ ولی لازمه‌اش ایجاد یک سیاست مشخص است که بهترین آن‌همین بحث کفالت‌ها است، نه دفاتر کفالت چون این دفاتر نیمه دولتی تلقی می‌شود. یک ایرانی کارفرما بنا به سطح اعتبار خود می‌تواند کفیل شود و این کفالت هم به نفع او است، هم به نفع کارمندش و هم به نفع دولت. سازمان نظام مهندسی ایران و کارشناسان مختلف می‌توانند در ارتباط با ایجاد نهاد کفالت در ایران فعالیت کنند. در کشوری مثل امارات، شیوخ متصل به خانواده شیخ این اعتبار را دارند و تا صدها و حتی هزاران نفر را می‌توانند کفالت کنند و با درآمد حاصل از آن ثروتمند می‌شوند؛ اما منطقی‌تر این است که افرادی که کار و حرفه‌ای دارند و افغان‌ها می‌توانند برای آن‌ها کار کنند، مثل ساختمان‌سازی، تراش کاری و امثالهم، آن‌ها را کفالت کنند. از طریق اتحادیه و صنف می‌توان قانون کفالت را تعریف کنند و این فرد کفالت را با قوانین و مسئولیت‌هایی به عهده بگیرد؛ یعنی مسئولیت حفظ حراست از آن فرد و حفظ و حراست از قوانین کشور و از طرف دیگر اطمینانی برای دفاع از حقوق مهاجر. یک مرجع هم بگذارند برای رسیدگی به این کفالت‌ها که اگر کفیلی به مهاجری ظلم کند، قابل پیگیری و شکایت باشد. این کفیل هم از این کفالت درآمد دارد، هم نقشی را در قبال دولت انجام می‌دهد؛ یعنی باید مواظب باشد، گزارش بدهد و فرد مهاجر تحت قیمومیت او است؛ ولی طبق قوانین و مقرراتی که حقوق انسانی فردی آن شخص هم نادیده گرفته نشود. این فرایند سبب می‌شود که آمارگیری خیلی سریع انجام شود. با استفاده از روش‌های الکترونیک کفیل‌ها می‌توانند با اپلیکیشن با وزارت کشور ارتباط داشته باشند و در هر لحظه دولت می‌تواند رد هر نفر از اتباع افغانستان را در ایران بگیرد و به این ترتیب مشکل امنیتی هم که بعد از طالبان دوم حس می‌شود و دولت هم بر آن حساس است و به حق هم حساس است، حل شود. این انتظام جدید که یک شکل آن راه انداختن مسئله کفالت است، می‌تواند کمک کند برای ثبت و پیگیری و ردیابی مجموعه افغان‌هایی که در ایران هستند برای جلوگیری از هر گونه خطری که ممکن است امنیت کشور را تحت‌الشعاع قرار دهد.

■ **به‌هر حال در کنار فرصت‌ها، حضور مهاجران در ایران تهدیدهایی هم به همراه دارد.**

به نظر من فرصت و تهدید دو روی یک سکه هستند. اگر با عقل و منطق با هر پدیده‌ای روبه‌رو شویم، این یک فرصت است. اگر با بهترین نعمات خدا و فرصت‌ها هم بدون عقل و منطق مواجه شویم، آن فرصت را به یک تهدید تبدیل می‌کنیم. من مطمئن هستم که به‌هرحال بخشی از این مهاجرت‌هایی که انجام شده در انتخاب و اختیار ما و حتی خود افغان‌ها نبوده است. شرایط ژئوپلتیک و تهاجم روسیه، آمریکا و طالبان این بار را بر عهده ما گذاشته که باید با منطق و قوت با آن برخورد کنیم. قبلاً به مزیت‌های نیروی انسانی افغان‌ها اشاره کردم. الآن بخش عمده‌ای از بار کشاورزی، ساخت و ساز مسکن، صنایع کوچک، خدمات و حتی خدمات شهری بر عهده افغان‌ها است که اگر یک روز این‌ها اعتصاب کنند و کار نکنند که نمونه‌اش را در اصفهان داشتیم، کل اقتصاد ایران در حوزه مسکن و بسیاری از فعالیت‌ها فلج خواهد شد. این نشان‌دهنده اهمیت این نیروها است. این‌ها یک پناهنده صرف نیستند. این‌ها نیروی کار در سطوح مختلف کشور هستند. در این چند سال گذشته سطح مهارتشان افزایش‌یافته است. ما کسانی داریم که خودشان به کارفرما تبدیل شدند، مالکیت دارند. باید فضایی بیشتر برای فعالیت اقتصادی و سرمایه گذاری آنان در اقتصاد ایران فراهم کرد و صرفاً بعنوان نیروی کار ارزان به آن‌ها چشم نداشت. به کشورهای همسایه بنگرید: در امارات و کویت بسیاری از کسانی که تجارت را در این کشورها به عهده می‌گیرند، تبعه افغانستان هستند. در شهر مدینه بازار پارچه در دست افغان‌ها است. در تاجیکستان بازار عمده محصولات خشکبار صادراتی تاجیکستان توسط تجار افغان اداره می‌شود. در پیشاور پاکستان‌هم عمده اقتصاد به دست افغانستانی‌ها است؛ اما در ایران به دلیل این‌که قوانین و مقررات ملکی و مالکیت ملک و سرمایه وجود نداشته، ما این‌ها را بیشتر در رده نیروهای کارگر و ساده انسانی نگه داشتیم. وقتی گفتند کسانی که ۲۵۰ هزار دلار سرمایه‌گذاری کنند، می‌توانند به ایران بیایند، بیشترین کسانی که آمدند از افغانستان بودند. کسانی که ۲۵۰ هزار دلار دادند که پاسپورت ایرانی بگیرند و در بخش بورس، سهام و امثالهم سرمایه‌گذاری کنند. پس این برمی‌گردد به تدبیر ما که از این‌ها در چه زمینه‌هایی استفاده کنیم و مسئله مهاجرت را از تهدید به فرصت تبدیل کنیم. به ۵ میلیون جمعیتی که در ایران هستند، قطعاً به یک شورای بسیار فعال و کارآمد و توانمند احتیاج دارد که بر اساس اطلاعات دقیق، بتوانند این تهدید بالقوه را به یک فرصت بالقوه و فرصت بیشتر برای ایران تبدیل کنند. چه در حوزه اقتصادی و چه سرمایه‌گذاری و مثل این‌ها. به نظر من بخشی از مهاجران موج سوم می‌توانند یک فرصت بالقوه برای ایران باشند، اگر با برنامه‌ریزی، تدبیر و سیاست گذاری درست برای آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم و آن‌ها که با منافع ملی ما تناسب دارند جذب کنیم و آموزش بدهیم و آن‌ها را با توسعه اقتصادی کشور هم گام کنیم. ما باید سازمان‌های بین‌المللی را به‌شدت در این مسئله دخیل کنیم. کشورهای خارجی که در این اتفاق سهیم بودند باید هزینه آن را پرداخت کنند. در غیر این صورت باید تاوان آن را بدهند. همان کاری که ترکیه انجام می‌دهد. مهاجر برای ما ابزار و وسیله نیست؛ ولی اروپا دارد همین کار را می‌کند. همین کار را اروپا و آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم کردند؛ اما شکل انسانی آن این است که از طریق دیپلماسی فعال وارد عمل شویم. صدای افغان‌هایی که در ایران هستند شنیده شود.

> **حضور حدود چهار میلیون جمعیت مهاجر در یک کشور از همه ابعاد زندگی بر جامعه میزبان و میهمان تأثیرگذار خواهد بود بخصوص ابعاد اقتصادی. تأثیر آن‌ها در بازار عرضه و تقاضای نیروی کار اصلی‌ترین موضوعی است که تاکنون از سوی صاحب‌نظران مورد مطالعه قرار گرفته**

■ **برای ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی چه باید کرد؟**

من زمانی که عضو هیئت اجرایی (World Food Programme (WFP بودم، کل کمک‌هایی که به افغان‌های مقیم ایران برای سه سال می‌شد، ۱۸ میلیون دلار بود یعنی کمتر از سالی ۶ میلیون دلار. میلیون‌ها افغان در ایران بودند و جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی کمک چندانی نمی‌کردند. علت هم این بود که می‌گفتند ما آن‌هایی را که وارد جامعه شده‌اند پوشش نمی‌دهیم. بلکه آن‌هایی را پوشش می‌دهیم که در اردوگاه‌ها هستند. این مسائل نیازمند دیپلماسی فعال ایران دارد و با چانه‌زنی جدی با سازمان‌هایی مثل یونیسف و سایر سازمان‌های بین‌المللی قابل حل است. پاکستان سالانه صدها میلیون دلار برای افغان‌هایی که به آنجا مهاجرت کردند، کمک می‌گیرد. باید دیپلماسی ما در این زمینه قوی شود؛ باید سیاست‌های داخلی ما تغییر کند تا بتوانیم کل و به‌خصوص موج سومی را که به ایران آمدند راحت‌تر مدیریت کنیم و کارهایشان را با کمک خودشان برنامه‌ریزی‌شده‌تر پیش ببریم.

پرونده



نسخه بی‌درمان

آیا سه‌نرخی شدن بنزین
راهکاری برای اصلاح یارانه انرژی است؟

گره اصلی حکمرانی اقتصادی چگونه باز می‌شود؟

یارانه انرژی و آزمون بلوغ سیاست‌گذار

مریم بابایی
پژوهشگر اقتصادی

سه‌نرخی شدن بنزین در ایران، بهانه‌ای شد تا بار دیگر مساله یارانه‌های ناکارآمد انرژی و فرایند مخرب پرداخت آن به عنوان یکی از اصلی‌ترین موضوعات حکمرانی اقتصادی ایران به بحث گذاشته شود؛ فرایندی که علاوه بر اینکه به شدت ضدتوسعه و پرهزینه است، تبدیل به گره اصلی حکمرانی اقتصادی شده است. در حال حاضر آینده کشور به کیفیت حکمرانی انرژی گره خورده است؛ حکمرانی‌ای که می‌تواند انرژی را به موتور توسعه یا به عامل فرسایش سرمایه ملی تبدیل کند. از همین روست که اصلاح یارانه انرژی در ایران به هیچ عنوان دیگر موضوعی صرفاً اقتصادی نیست و فرصت آزمون و خطا در این زمینه با توجه به فضای سنگین بی‌اعتمادی، تحریم، مشکلات اقتصادی و معیشتی گذشته است. کارشناسان معتقدند گذار از یارانه مصرف‌محور به یارانه کارایی‌محور، شرط لازم برای تبدیل انرژی از یک هزینه فرساینده به یک ظرفیت مولد برای توسعه پایدار ایران است

اما سوال اساسی این است که یارانه انرژی چگونه باید اصلاح و پرداخت شود که هم عادلانه باشد و هم به شیوه درست هزینه شود. منابع عظیم انرژی در ایران چگونه باید به رشد اقتصادی و تقویت زیرساخت‌ها منجر شود؟ سیاست‌گذار چه ساز و کاری را برای شفافیت هر چه بیشتر نحوه هزینه‌کرد منابع حاصل از اصلاح یارانه انرژی و اعتمادسازی و همراه کردن مردم باید در پیش بگیرد؟ حمایت منطقی از تولید در این فرایند چه چارچوبی باید داشته باشد تا منجر به تقویت صنایع رانتی نشود؟ آیا اصلاح یارانه انرژی لزوماً باید از بنزین شروع شود؟ آیا اعطای یارانه انرژی به هر ایرانی و معامله مازاد نیاز طبق عرضه و تقاضا در بازاری توافقی آن طور که برخی کارشناسان پیشنهاد می‌دهند، فرمول نهایی اصلاح یارانه انرژی در ایران است؟

> مطالعات و پژوهش‌های متعدد از جمله گزارش بانک جهانی بر این موضوع تاکید دارند که پرداخت یارانه در ایران بسیار ناکارآمد است و یارانه‌های انرژی بیشتر به ثروتمندان بهره می‌رساند تا اقشار ضعیف‌تر. این نسبت در بعضی مواقع ۱۲ به یک است

میزان مصرف و قیمت انرژی در ایران

مطالعات و پژوهش‌های متعدد از جمله گزارش بانک جهانی بر این موضوع تاکید دارند که پرداخت یارانه در ایران بسیار ناکارآمد است و یارانه‌های انرژی بیشتر به ثروتمندان بهره می‌رساند تا اقشار ضعیف‌تر. این نسبت در بعضی مواقع ۱۲ به یک است. از طرف دیگر قیمت انرژی در ایران بسیار پایین است و ایران یکی از بالاترین یارانه‌ها را برای حامل‌های انرژی پرداخت می‌کند. این در حالی است که افزایش قیمت حامل‌های انرژی نیز پیامدهای بزرگ و پیچیده‌ای برای اقتصاد دارد. مستقیم‌ترین و عینی‌ترین تاثیر افزایش قیمت حامل‌های انرژی بر سطح عمومی قیمت‌ها و هزینه زندگی خانوارها خواهد بود و در صورت تعدیل قیمت خانوارها با هزینه‌های بیشتری در کالاهای مرتبط با انرژی (تاثیر مستقیم) و غیر مرتبط با انرژی (تاثیر غیر مستقیم) مواجه خواهند شد.

براساس گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مورد شاخص‌های انرژی ایران پس از چین در رتبه دوم یارانه انرژی در جهان را در سال ۲۰۱۶ (در سال ۲۰۱۵، رتبه نخست) دارا بوده است. به طوری که در سال ۲۰۱۶ تقریباً ۳۵ میلیارد دلار (در سال ۲۰۱۵ حدود ۴۷ میلیارد دلار) به عنوان یارانه انرژی در ایران منظور شده است. این در حالی است که تجربه اقتصاد جهانی حاکی از این است که یارانه به سوخت‌های فسیلی اثرات منفی بیشتری دارد. این نوع یارانه علاوه برافزایش مصرف، تاثیر منفی بر محیط زیست، سهم بالایی از بودجه دولت را نیز شامل می‌شود.

مصرف بنزین در ایران

در مورد بنزین نیز آمارها حاکی از این است که، قیمت بنزین در ایران حدود ۱.۴سنت در هر لیتر است. طبق گزارش‌ها، ایران یکی از بالاترین سرانه‌های مصرف بنزین در دنیا را دارد. در سال ۲۰۲۴، ایران با مصرف میانگین روزانه ۱۳۰میلیون لیتر، یکی از بالاترین مصرف‌های بنزین در دنیا را نسبت به جمعیت، به خود اختصاص داده است. طرفداران افزایش قیمت حامل‌های انرژی با بر شمردن مشکلات فعلی پرداخت یارانه‌ها از جمله استفاده بیشتر گروه‌های درآمدی بالا، شهرنشینان و دارندگان خودروهای شخصی، امکان قاچاق این محصولات به کشورهای همسایه، فقدان انگیزه برای کنترل مصرف و آلودگی‌های زیست محیطی، تخصیص نامطلوب منابع به دلیل انحراف قیمت حامل‌های انرژی از مقدار واقعی آن را از عوامل اصلی مشکلات مصرف انرژی در کشور می‌دانند.

سهم بخش‌های مختلف از یارانه انرژی

در سال ۱۳۹۵ سرانه یارانه هیدرو کربوری کشور ۱۴،۶۵ میلیون ریال، یارانه هیدروکربوری به ازای هر خانوار ۴۸،۴۱ میلیون ریال، سرانه یارانه سوخت مصرفی در بخش خانگی ۳،۵۸ میلیون ریال و یارانه سوخت مصرفی بخش خانگی به ازای هر خانوار ۱۱،۸۲ میلیون ریال بوده است. علاوه براین نسبت یارانه هیدروکربوری به تولید ناخالص داخی ۸،۸۸ درصد بوده است (موسسه مطالعات انرژی، ۱۳۹۸). بررسی بازوی پژوهشی مجلس نشان می‌دهد با توجه به سهم کم خانوارها از یارانه هیدروکربوری، اولویت سیاست‌گذاری در مورد یارانه ضمنی باید اولاً در مورد نیروگاه‌های کشور و سپس در بخش خانگی باشد. همچنین بیش از سه چهارم یارانه ضمنی هیدروکربوری به غیرخانوار اختصاص داشته و در واقع انرژی ارزان مهم‌ترین روش حمایت دولت از تولید در ایران است که واکنش تولیدکنندگان به تغییر قیمت انرژی کاملاً وابسته به امکان فنی، مالی و اقتصادی آنها بوده است. البته این مرکز پیشنهاد داده با توجه به حساسیت شدید اجتماعی در مورد قیمت بنزین بهتر است تغییرات قیمت انرژی از حامل‌هایی که کمترین واکنش اجتماعی را خواهد داشت شروع شود. این حامل‌ها باید کمترین سهم در مجموع یارانه‌ها را داشته باشد. گاز مایع و نفت سفید از این ویژگی برخوردار بوده و می‌توانند در اولویت افزایش قیمت و شروع فرایند حذف یارانه انرژی قرار گیرند.

بخش کشاورزی در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۵ کمترین سهم و نیروگاه‌ها بیشترین سهم را از یارانه هیدروکربوری داشته‌اند. از مجموع

بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد در سال ۲۰۲۲ میزان شاخص شدت مصرف انرژی در ایران ۱٫۸ برابر متوسط دنیا و ۲٫۸ برابر کشورهای توسعه یافته بوده که بیانگر هدررفت انرژی و ظرفیت بالای بهینه‌سازی انرژی در کشور دارد. در ۱۰ سال اخیر به صورت متوسط سالیانه عرضه انرژی اولیه ۴ درصد رشد داشته این در حالی است که مصرف انرژی ۴٫۵ درصد رشد را نشان می‌دهد.

یارانه هیدروکربورهای مصرف شده در کشور در سال ۱۳۹۵، نیروگاه‌ها با ۳۳ درصد، بخش خانگی با ۲۴ درصد، بخش صنعت با ۲۱ درصد و بخش حمل و نقل با ۱۵ درصد به ترتیب بیشترین سهم‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. درنتیجه اولویت سیاست‌گذاری در مورد یارانه انرژی باید اول نیروگاه‌های کشور و سهم بخش خانگی باشد. سهم بنزین از مجموع یارانه فراورده‌های نفتی، ۸ درصد و سهم نفت و گاز حدود ۶۸ درصد است. بنابراین سیاست‌گذاری در مورد بنزین با هدف اصلاح و کاهش یارانه انرژی در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرد.

به رغم آنکه سهم دهک اول از یارانه انرژی ۵٫۰۶ درصد بوده و از سایر دهک‌ها کمتر است، نسبت یارانه انرژی به هزینه کل خانوار در این دهک، با ۱۵ درصد بیشترین مقدار را به خود اختصاص می‌دهد؛ به آن معنی که معیشت دهک اول به نسبت سایر دهک‌ها به مراتب به یارانه انرژی وابستگی بیشتری دارد. و در صورت افزایش قیمت‌ها بیش از سایر دهک‌ها متاثر خواهد شد. در سوی مخالف، بدیهی است که دهک دهم بیشترین بهره‌مندی را از یارانه انرژی دارد اما نسبت آن به سایر هزینه‌های این دهک تنها ۵ درصد است. یعنی اختصاص یارانه انرژی به دهک دهم نسبتاً تاثیر اندکی در زندگی افراد این دهک خواهد داشت. به همین ترتیب نسبت یارانه به هزینه زندگی دهک نهم و هشتم به ترتیب ۸ درصد و ۹ درصد است.

ناترازی و مصرف بالای انرژی

یکی از اصلی‌ترین مشکلات فعلی کشور ناترازی رو به گسترش انرژی است که به واسطه نرخ رشد بیشتر تقاضا و مصرف انرژی نسبت به عرضه و تولید آن ایجاد شده است. اگرچه راهکار رفع ناترازی انرژی از دو مسیر افزایش ظرفیت تولید و نیز مدیریت و بهینه‌سازی مصرف انرژی می‌گذرد، اما مدیریت و بهینه‌سازی مصرف به واسطه هزینه سرمایه‌گذاری کمتر و پایداری کاهش مصرف انرژی باید در اولویت اقدامات قرار گیرد. بررسی زنجیره تولید تا مصرف انرژی در کشور نشان می‌دهد در هریک از بخش‌ها اتلاف و هدررفت انرژی قابل توجه است. بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد در سال ۲۰۲۲ میزان شاخص شدت مصرف انرژی در ایران ۱٫۸ برابر متوسط دنیا و ۲٫۸ برابر کشورهای توسعه یافته بوده که بیانگر هدررفت انرژی و ظرفیت بالای بهینه‌سازی انرژی در کشور دارد. در ۱۰ سال اخیر به صورت متوسط سالیانه عرضه انرژی اولیه ۴ درصد رشد داشته این در حالی است که مصرف انرژی ۴٫۵ درصد رشد را نشان می‌دهد به عبارتی مصرف انرژی رشد بیشتری نسبت به عرضه اولیه انرژی داشته است. آمار پنج سال ابتدایی دهه ۹۰ و پنج سال دوم آن نیز نشان می‌دهد که اگرچه در این دو بازه همچنان درصد رشد مصرف بیش از عرضه انرژی اولیه بوده است اما شیب مصرف در نیمه دوم دهه ۹۰ بسیار بیشتر شده و از متوسط سالیانه ۳٫۵ درصد به ۵٫۵ درصد رسیده است. اگرچه افزایش مصرف انرژی مستقلاً نباید به عنوان یک رویکرد منفی تلقی شود.

به صورت کلی میزان شاخص شدت مصرف انرژی در ایران در سال ۲۰۲۲ برابر با ۰٫۲۰۷ کیلوگرم معادل نفت خام به دلار براساس برابری قدرت خرید است که حدوداً ۱٫۸ برابر متوسط دنیا و ۲٫۸ برابر کشورهای توسعه یافته است. این شاخص در اکثر کشورهای توسعه یافته در حال کاهش است که نشان از افزایش بهره‌وری انرژی در این کشورها دارد. اما متاسفانه به رغم تاکیدات قانونی به منظور کاهش شدت مصرف انرژی روند این شاخص در ایران صعودی بوده است

جمع‌بندی

بدون شک پرداخت یارانه انرژی به صورت غیرهدفمند، تشدید کسری بودجه دولت، افزایش قاچاق سوخت، افزایش مصرف و در نهایت آلودگی‌های محیط زیستی را به دنبال دارد. از همین رو اصلاح ضروری است. در کنار اصلاح یارانه همان طور که براساس آمارها ترسیم شد، بهینه‌سازی انرژی در ایران نیز در اولویت قرار دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد توزیع عادلانه حمایت‌های دولتی میان طبقات مختلف، تعادل هزینه و درآمدهای دولت جهت مواجه با کسری بودجه از محل تولید و توزیع انرژی و ایجاد انگیزه کافی برای مدیریت و بهینه‌سازی مصرف انرژی در بخش‌های خانگی، صنعتی و تجاری سه راهکار برای حل مساله یارانه‌ها است. براساس پژوهش‌های اقتصادی شفاف‌سازی کامل ابعاد مسئله و گفت‌وگو با مردم، اجرای مرحله‌بندی‌شده و قابل پیش‌بینی اصلاحات، طراحی نظام جبران هدفمند برای اقشار کم‌درآمد، برقراری انضباط پولی و مالی، گزارش‌دهی شفاف و منظم درباره اینکه منابع آزادشده چگونه مصرف می‌شود مسیر اصلاح موفق یارانه انرژی است. شفاف‌سازی حداکثری در درآمدهای اصلاح یارانه‌ای از دیگر موضوعات کلیدی در مسیر اصلاح یارانه انرژی است. همچنین حمایت معیشتی هدفمند، ارتقای بهره‌وری انرژی در صنعت، توسعه زیرساخت‌های کشور سه محور اصلی هزینه‌کرد درآمدها در این زمینه باید باشد. در این پرونده در گفت‌وگو با کارشناسان به طور تفصیلی به هریک از این محورها و اولویت‌ها پرداخته شده است.

یارانه انرژی و پافشاری بر سیاست‌های غلط



علی نقیب

عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

بیش از بیست سال است که دولت موضوع هدفمند کردن یارانه‌های انرژی و حذف قیمت‌گذاری دستوری آن (پایین نگه‌داشتن قیمت انرژی از جمله بنزین، برق و گاز) را در کارنامه خود دنبال می‌کند. به نظر می‌رسد که نه تنها در اجرای برنامه‌های خود ناکام بوده، بلکه به دلیل عدم تحقق برنامه‌های اقتصادی کشور و در نتیجه بالا رفتن نرخ بیکاری و عدم تطابق درآمد مردم با هزینه‌های جاری که از تورم لجام‌گسیخته نشئت می‌گیرد، دولت مجبور به حفظ یارانه انرژی و پرداخت سوبسیدهای بیشتر برای انرژی بوده است.

این امر موجب بروز ناهنجاری‌های زیادی در کشور از جمله فساد مالی، مصرف بالای انرژی و ناترازی یا کمبود انرژی مانند برق و گاز شده که مشکلات عدیده‌ای برای مردم کشورمان پیش آورده است.

اکنون این سوال اساسی مطرح می‌شود که چرا دولت‌های پیشین و دولت فعلی از تجربه و تصمیم‌گیری‌های غیر کارشناسی و اشتباه که باعث ناکام ماندن در هدفمند کردن یارانه‌های انرژی شده است، درس نگرفته و همچنان پافشاری بر سیاست‌های گذشته دارند. به نظر می‌رسد که عدم ثبات تصمیم‌گیری در خط‌مشی و سیاست‌های کلان کشور و اتخاذ تصمیم‌های آنی و بدون کارشناسی که با بخشنامه‌های سازمانی ذیربط و وزارت‌خانه‌های اقتصادی صورت می‌گیرد و فعالان اقتصادی را در رونق و توسعه کسب و کارها دچار تزلزل و مشکل می‌کند و همچنین دیوان‌سالاری و بدنه بزرگ دولت که هزینه‌های زیادی برای دولت دارد و همچنین نبود روابط بین‌المللی حاکم بر اصول روابط دوستانه و اقتصادی با دیگر کشورها و وجود تحریم‌های اقتصادی از سوی قدرت‌های جهانی، همگی موجب تورم بالا در کشور شده و هر روز قدرت خرید مردم را کاهش می‌دهد و کشور را با مشکلات بزرگ اقتصادی و ناترازی‌های انرژی و ارزی روبرو کرده و سد راهی برای هدفمند کردن یارانه‌های انرژی و ارزی شده است.

بندزنی چینی شکسته

اصلاح یارانه انرژی در سایه سنگین تحریم و بی‌اعتمادی



پدرام سلطانی
فعال اقتصادی

کشـــور برای چندمین بار در آستانه تصمیم‌گیری برای اصلاح یارانه انرژی قرار گرفته است. اما این بار این تصمیم در شـــرایطی گرفته می‌شود که کشور در پرچالش‌ترین برهه خود از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در چهل ســـال اخیر قرار دارد. تحریم‌های گسترده و هوشمند، کسری بودجه هنگفت دولت، تورم بالا، اقتصاد فروریخته خانوارها و بنگاه‌ها و کاهش عمیق ســـرمایه اجتماعی شرایط را برای اصلاح و تصمیم‌گیری از هر زمان دیگری بغرنج‌تر کرده‌اند. در چنین شرایطی، هر تصمیم اقتصادی گســـترده‌ای، حتی اگر از نظر راهبردی و علمی درست باشد، می‌تواند پیامدهای سیاسی و اجتماعی غیرقابل پیش‌بینی به همراه داشته باشد.

یارانه انرژی به طور فزاینده‌ای، با کاهش مستمر ارزش پول ملی، به بزرگ‌ترین منبع اتلاف منابع، فساد و قاچاق و بی‌عدالتی اقتصادی تبدیل شده است و فهم غلط و سطحی سیاستگذاران این چند دهه، و همچنین سطح نازل تفکر و تصمیم‌گیری در قوه مقننه، انرژی ارزان را معادل رفاه شهروندان دانسته و مرتباً به این نگاه غلط دامن زده است.

برآوردها نشان می‌دهد ارزش یارانه پنهان انرژی در ایران بیش از کل بودجه عمومی دولت است؛ ثروتی که نه به جیب فقیرترین دهک‌ها می‌رود، نه به تولید کمک می‌کند و نه تبدیل به سرمایه‌گذاری در آینده کشور می‌شود.

در عمل، انرژی ارزان در درجه نخست به نفع شبکه عمده و خرده قاچاق سوخت کشور و در درجه دوم به نفع طبقه برخوردار و مرفه تمام شـــده است: کسانی که چند خودرو، ویلای ییلاقی و مصارف بالای انرژی، دارند. در مقابل، دولت مجبور است با خاموشی، قطع برق و گاز صنایع و مردم مدیریت از این ستون به آن ستون بکند و خود با کسری بودجه مزمن و چالش‌های متعدد ناشی از آن دست‌وپنجه نرم کند.

اما مسئله فقط اتلاف اقتصادی نیست. یارانه انرژی در ایران به نمادی از بی‌اعتمادی میان دولت و جامعه تبدیل شده است. مردم نمی‌دانند افزایش قیمت‌ها به کجا می‌انجامد، چه کسی از آن سود می‌برد و چرا بار اصلاح‌ها همیشه بر دوش آنان است.

دولت که از تصمیم‌گیری‌های اساســـی و گسترده با توجه به نگرانی از آثار امنیتی و اجتماعی آن پرهیز می‌کند و مرتباً بندی به این چینی شکسته می‌اندازد، در گامی دیگر از این دست، نظام سهنرخی بنزین را اجرایی کرده است. طبعاً این روش نه‌تنها مسئله را حل نکرده بلکه آن را پیچیده‌تر کرده است. راه‌حل اصولی، روشن است اما اجرای آن نیازمند جسارت، مدیریت و یکپارچگی است:

دولت باید با تســـهیم ســـرانه مصرف متعارف انرژی به کل آحاد کشور، سهمیه هر شـــهروند/خانوار را در اختیـــارش قرار دهد و به آنها اجازه دهـــد که در صورت عدم نیاز شخصی آن را در بازار آزاد عرضه و تقاضا بفروشند. انرژی مازاد بر آن هم در بازار (بورس انرژی) قابل خرید و فروش باشد.

با توجه به شرایط اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور، سیاست انرژی دیگر یک بحث صرفاً اقتصادی نیست؛ موضوعی راهبردی و امنیتی است. در این شرایط، دولت باید بداند که هر تصمیم ناگهانی و بدون اطلاع‌رســـانی و اقناع افکار عمومی در قیمت سوخت یا برق می‌تواند به ناآرامی گسترده منجر شود و هر افزایش قیمت بدون بازتوزیع از پیش یا همزمان، می‌تواند جرقه بحران سیاسی باشد. برای عبور از این تله، مسیر اصلاح باید کاملاً حساب‌شده و با نگاه سیستمی (ارزیابی همه پیامدها و پیش‌بینی نحوه مدیریت آنها) باشد

از این‌رو پیش از هر افزایش قیمتی، باید تصویر واقعی یارانه انرژی برای مردم آشکار شود: چه مقدار یارانه پنهان پرداخت می‌شود؟ چه دهک‌هایی بیشترین مصرف را دارند؟ چه سهمی از این یارانه به فقرا می‌رســـد؟ بدون گفت‌وگو و آگاهی‌رســـانی عمومی، هیچ اصلاحی موفقیت و نتیجه مطلوب نخواهد داشت.

همچنین دولت باید سهمیه انرژی خانوار را در اختیار آنها قرار دهد تا اگر امکان یا تمایل مصرف ندارند، آن را به فروش برسانند. سازوکار معامله سهمیه هم باید بسیار ساده و سریع باشد.

از سوی دیگر اصلاح قیمتی باید در چند مرحله، و نه به یکباره، انجام گیرد. این مراحل می‌تواند به صورت سالانه باشد و ترجیحاً نه اول سال بلکه در اواسط سال. نکته بسیار مهم، پیش از اصلاح قیمتی، «اصلاح نسبتی» اســـت. بدین معنی که قیمت حامل‌های انرژی به جای اینکه در طول سال ثابت باشد، باید معادل کسری از قیمت‌های قابل معامله در خلیج فارس یا نرخ‌های صادراتی باشد و چیزی که برای یک بازه زمانی ثابت می‌ماند نسبت باشد نه قیمت. به زبان ساده‌تر مثلاً نرخ بنزین در گام نخست معادل ۳۰ درصد نرخ فوب خلیج فارس تعیین گردد و اگر نرخ مزبور در طول ســـال تغییر کرد، نرخ بنزین هم بر اساس معادل آن تغییر کند. در این روش، نرخ بنزین یا دیگر حامل‌های انرژی شناور می‌شود و هر روز می‌تواند بالا و پایین شود و لنگر ذهنی مصرف‌کننده را از یک نرخ ثابت رها کند. بدین ترتیب، حساسیت نسبت به نرخ واحد به تدریج از بین می‌رود. بدین شیوه افزایش نسبتی قیمت حتی در طول سال هم امکان‌پذیر است و مثلاً می‌شود ماهانه ۱ درصد این نسبت را افزایش داد.

نکته بسیار مهم دیگر آن است که یارانه نباید صرف مصرف بیشتر شود، بلکه باید به تولید، آن هم بر مبنای شاخص‌هایی توانمندساز تخصیص یابد. این شاخص‌ها می‌توانند، کاهش شدت مصرف، نوســـازی خطوط با راندمان بالاتر، اشتغال پایدار، آلودگی کمتر محیط زیست و مانند اینها باشند. فهم این نکته برای سیاستگذار ضروری است که مسیر بهبود اقتصاد خانوار از بهبود اقتصاد بنگاه، افزایش اشتغال و افزایش تولید ناخالص می‌گذرد

یکـــی دیگر از ضعف‌های تمام طرح‌های اصلاح یارانه گذشـــته، نبود شـــفافیت در هزینه‌کرد درآمدهای حاصله بوده اســـت. مردم نمی‌دانند پول گرانی بنزین یا برق کجا می‌رود و صرف چه می‌شود. آیا صرف خود مردم می‌شود یا به جیب مردم کشورهای دیگر می‌رود؟ همین بی‌اعتمادی، هر حرکتی را عقیم و با اعتراض یا نافرمانی مدنی مردم مواجه می‌سازد و شکست آن را محتمل‌تر می‌کند.

لذا ضمن شفاف‌سازی حداکثری در درآمدهای اصلاح یارانه‌ای، صرف این درآمدها باید تنها در این سه حوزه مجاز باشد:

۱. حمایت معیشتی هدفمند،

۲. ارتقای بهره‌وری انرژی در صنعت،

۳. توسعه زیرساخت‌های کشور به ویژه در حوزه‌های پرچالش آب، محیط زیست و حمل‌ونقل

هر هزینه‌کردی از این محل در موضوعات برون‌مرزی، ایدئولوژیک و مواردی که برای مردم حساسیت‌زا شده است، بی‌تردید آغاز یک موج نارضایتی بلندتر است.

اصلاح یارانه‌های انرژی اگر به‌درســـتی انجام شود، می‌تواند با کاهش مصرف داخلی، ضمن اینکه مصارف ارزی واردات بنزین را کم می‌کند و از بین می‌برد، بخشی از نفت و گاز آزادشده را برای توسعه صنایع ارزآوری مانند پتروشیمی و پالایشی در دسترس قرار دهد و یا موجب افزایش صادرات همین منابع آزاد شده و تقویت درآمد ارزی کشور شود.

با غیریارانه‌ای شـــدن قیمت برق نیز، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در نیروگاه‌های تجدیدپذیر سرعت بیشتری می‌یابد، امری که هم به کاهش ناترازی برق و هم به کاهش آلاینده‌ها منجر می‌شود.

در جمع‌بندی باید گفت که اصلاح یارانه انرژی در ایران امروز آخرین شانس حکمرانی است. جامعه به هیچ روی تاب و توان یک اشتباه دیگر در این مسیر را ندارد و اگر باز هم گام‌های ناقص و عقیم گذشته تکرار شوند دیگر نه از تاک نشان می‌ماند و نه از تاک‌نشان... .

کشورهایی مانند اندونزی، اردن، ترکیه، مالزی و مراکش به‌خوبی نشان داده‌اند که اصلاح یارانه انرژی تنها زمانی موفق می‌شود که با سه اصل همراه باشد: تدریج، جبران پیش‌دستانه، شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری.

چهار اصل ضروری در اصلاح یارانه انرژی

پیش‌نیازهای لازم برای سامان دادن به وضعیت یارانه انرژی درکشور



پیمان سنندجی
عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی تهران

ایران در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از پیچیدگی‌های ساختاری در حوزه قیمت‌گذاری انرژی روبه‌رو شده است. بخشی از این پیچیدگی‌ها ناشی از فاصله محسوس بین قیمت رسمی، قیمت نیمه‌یارانه‌ای و قیمت بازار آزاد است؛ فاصله‌ای که به‌طور طبیعی به ایجاد رفتارهای متفاوت مصرف، فشار بر شبکه توزیع و شکل‌گیری ناترازی در منابع و مصارف انرژی منجر می‌شود. این وضعیت، نه نتیجه یک تصمیم واحد، بلکه حاصل سال‌ها انباشت چالش‌های اقتصادی، محدودیت‌های بودجه‌ای و ضرورت‌های اجتماعی است که به تدریج باعث چندلایه شدن قیمت انرژی در کشور شده است. نتیجه این چندلایگی آن است که از یک سو خانوارها با الگوهای متفاوت قیمت‌گذاری مواجه‌اند، و از سوی دیگر، سیاست‌گذار برای تأمین عرضه پایدار انرژی ناچار است ملاحظات اجتماعی و مالی را به‌صورت همزمان مدیریت کند. در چنین شرایطی، بازنگری در سازوکار یارانه انرژی نه به معنای حذف حمایت، بلکه به معنای بازطراحی هوشمندانه آن برای افزایش کارایی، عدالت و پایداری است. علاوه بر این پیچیدگی‌ها، حجم بسیار بالای یارانه پنهان انرژی -که برآوردها آن را بین ۸۰ تا ۹۰ میلیارد دلار در سال نشان می‌دهد- بیش از آن‌که به رفاه خانوارهای کم‌درآمد کمک کند، به شکل‌گیری الگوهای مصرفی پراتلاف، قاچاق، و فشار بر شبکه تولید برق و گاز منجر شده است. بنابراین اصلاح یارانه انرژی نه یک انتخاب اختیاری، بلکه یک ضرورت ملی برای حفظ تولید، کاهش اتلاف منابع و بازگشت عدالت در بهره‌مندی از انرژی است.

چرا اصلاح یارانه انرژی ضروری است؟

سه عامل اصلی، اصلاح را به ضرورتی غیرقابل اجتناب تبدیل کرده است: نخست، ناعادلانه بودن توزیع یارانه. خانوارهای پرمصرف چند برابر کم‌مصرف‌ها از یارانه استفاده می‌کنند و بخش قابل توجهی از یارانه از جیب گروه‌های کم‌درآمد به مصرف‌کنندگان پرمصرف منتقل می‌شود. دوم، ناترازی روبه‌وخامت شبکه برق و گاز. کمبود گاز در زمستان و افت تولید برق در تابستان، هر سال به تعطیلی و کاهش ظرفیت صنایع منجر می‌شود. ادامه این روند، توان تولید کشور را در سطح ملی تهدید می‌کند. سوم، چندلایه شدن قیمت انرژی که به‌طور ناخواسته زمینه ایجاد رانت، بازارهای جانبی و رفتارهای غیرشفاف را تقویت می‌کند.

تجربه جهانی چه می‌گوید؟

کشورهایی مانند اندونزی، اردن، ترکیه، مالزی و مراکش به‌خوبی نشان داده‌اند که اصلاح یارانه انرژی تنها زمانی موفق می‌شود که با سه اصل همراه باشد: تدریج، جبران پیش‌دستانه، شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری. این کشورها قیمت انرژی را نه یکباره، بلکه در چند مرحله ۹ تا ۱۲ ماهه افزایش دادند و همزمان با اطلاع‌رسانی رسمی، مسیر قیمت‌ها را برای مردم و تولیدکنندگان روشن کردند. نتیجه این رویکرد، کنترل تورم، کاهش تنش اجتماعی و بهبود اعتماد عمومی بود.

مردم‌محوری، شرط موفقیت اصلاح

یکی از درس‌های مهم جهانی این است که جبران باید «پیش از اصلاح» انجام شود، نه پس از آن. اندونزی از اعتبار انرژی استفاده کرد؛ یعنی خانوارها اعتبار مصرفی دریافت می‌کردند که بخشی از نیاز ماهانه‌شان را پوشش می‌داد. این اعتبار قابل‌انتقال بود و به همین دلیل، خانوارهای کم‌مصرف مازاد آن را می‌فروختند و منتفع می‌شدند. برای ایران نیز ابزار «سهمیه یا اعتبار انرژی قابل‌انتقال» بهترین گزینه است. این مدل نه‌تنها فشار معیشتی را کنترل می‌کند، بلکه عدالت توزیعی را به‌طور واقعی افزایش می‌دهد.

آیا افزایش قیمت سوخت به افزایش قیمت کالاها منجر نمی‌شود؟

این پرسش مهم‌ترین نگرانی اجتماعی است. پاسخ کوتاه این است: اثر واقعی انرژی بر قیمت تمام‌شده کالا محدود است، اما اثر روانی آن در اقتصاد ایران بسیار بزرگ است. دلیل این شکاف، نوسان نرخ ارز است. وقتی نرخ ارز بی‌ثبات باشد، هر تغییر کوچکی در قیمت سوخت بهانه‌ای برای افزایش قیمت‌ها می‌شود. اما اگر نرخ ارز باثبات باشد، سهم انرژی در قیمت تمام‌شده کالاها کمتر از ۲ تا ۴ درصد است. بنابراین افزایش قیمت انرژی در اقتصادهایی با نرخ ارز پایدار، تورم شدیدی ایجاد نمی‌کند.

ستون چهارم: بدون ثبات ارزی، اصلاح انرژی پایدار نمی‌شود

هیچ کشوری اصلاح یارانه انرژی را در شرایط تلاطم ارزی انجام نداده است. دلیل روشن است: هزینه بسیاری از بخش‌ها -از حمل‌ونقل تا تعمیرات و مواد اولیه- به ارز وابسته است. حتی اگر انرژی اصلاح شود، نوسان ارز می‌تواند اثر اصلاح را خنثی و حتی به آن آسیب وارد کند. ثبات ارزی به معنای تثبیت مصنوعی نیست؛ بلکه به معنای کاهش دامنه نوسانات و افزایش پیش‌بینی‌پذیری است. ابزارهای لازم برای دستیابی به ثبات ارزی در ایران وجود دارد و شامل موارد زیر است:

- شفاف‌سازی منابع و مصارف ارزی
- ایجاد مسیر واحد تخصیص ارز برای کالاهای اساسی
- تقویت صادرات انرژی و پتروشیمی
- افزایش هماهنگی میان سیاست تجاری و پولی
- استفاده هدفمند از صندوق تثبیت برای جلوگیری از جهش‌های ناگهانی
- هدایت منابع آزادشده به تولید.

اصلاح انرژی تنها زمانی موفق خواهد بود که منابع حاصل از آن مستقیماً به تولید بازگردد. سه مسیر اصلی وجود دارد:

۱. نوسازی تجهیزات انرژی‌بر صنایع: بخش بزرگی از صنایع ایران با تجهیزاتی کار می‌کنند که شدت انرژی در آنها ۲ تا ۳ برابر استاندارد جهانی است. اختصاص بخشی از منابع اصلاح به «صندوق نوسازی انرژی صنایع» می‌تواند مصرف انرژی را ۳۰ تا ۴۰ درصد کاهش دهد.

۲. رفع ناترازی برق و گاز: حداقل ۳۰ درصد منابع حاصل باید به توسعه نیروگاه‌های سیکل ترکیبی، انرژی‌های تجدیدپذیر، خطوط انتقال و تعمیرات شبکه اختصاص یابد. این اقدام مستقیماً به تولید کمک می‌کند.

۳. اصلاح حمل‌ونقل: اعطای اعتبار سوخت یا سهمیه هوشمند به ناوگان حمل‌ونقل عمومی می‌تواند اثر اصلاح انرژی بر قیمت حمل‌ونقل را کنترل کند. ترکیه با این مدل توانست قاچاق سوخت را ۶۰ درصد کاهش دهد.

جمع‌بندی

ایران امروز در نقطه‌ای قرار دارد که اصلاح یارانه انرژی نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای نجات تولید، کاهش اتلاف منابع و افزایش عدالت اجتماعی است. اما این اصلاح تنها زمانی می‌تواند موفقیت‌آمیز و بدون تبعات تورمی باشد که بر چهار ستون استوار باشد:

- اصلاح تدریجی
- جبران پیش‌دستانه و مردم‌محور
- هدایت منابع آزادشده به تولید
- ثبات نسبی و پایدار نرخ ارز.

اصلاحی که یکی از این چهار ستون را نادیده بگیرد، نه پایدار خواهد بود و نه مقبول. اما اصلاحی که بر این چهار پایه بنا شود، می‌تواند فرصتی بزرگ برای بازسازی اقتصادی، بهبود بهره‌وری و تقویت اعتماد عمومی باشد.

بازاندیشی و بهسازی یارانه‌های انرژی

از هدررفت سرمایه ملی تا آفرینش زیرساختی پایدار برای تولید و مصرف خردمندانه



حسن فروزان‌فرد

رئیس کمیسیون حکمرانی اتاق بازرگانی تهران

یارانه پنهان انرژی هرچند در بودجه رسمی دیده نمی‌شود، اما منابع دولت را می‌فرساید و به کسری، تورم و رکود در اقتصاد دامن می‌زند

درآمد: زمان دگرگونی فرارسیده است

یارانه‌های انرژی در ایران، که روزگاری ابزار پشتیبانی از خانوار و توان‌بخشی به تولید بود، اکنون خود به سرچشمه‌ای از نابسامانی تبدیل شده است. چندنرخی شدن بنزین، ناترازی دیرپا در برق و گاز، فرسودگی زیرساخت‌ها و ایستایی سرمایه‌گذاری، نشان می‌دهد که رویکرد کنونی دیگر توان پشتیبانی از آینده کشور را ندارد.

در چنین بستری، پرسش اصلی تنها «چگونگی افزایش یا کاهش قیمت» نیست؛ بلکه این است که چگونه می‌توان رویکرد پرداخت یارانه‌های انرژی را بازاندیشی و بهسازی کرد تا به جای هدررفت، به سازندگی و آینده‌نگری بینجامد؟

پاسخ روشن است: بازسازی ساختار حکمرانی انرژی بر پایه داده، شفافیت و سیاست‌گذاری یکپارچه.

۱ مسئله انرژی در ایران اقتصادی نیست؛ ریشه آن نهادی است

ایران یکی از بزرگ‌ترین پرداخت‌کنندگان یارانه انرژی در جهان است، اما چالش اصلی، اندازه یارانه نیست؛ بلکه چگونگی اداره انرژی است. پیامد این ناکارآمدی نهادی چنین است:

- قیمت‌های نابه‌هنجار و دور از واقعیت
- مصرف بی‌رویه و غیرخردمندانه
- نبود انگیزه برای سرمایه‌گذاری
- بهره‌برداری رانتی و فساد در زنجیره انرژی
- تحلیل توان مالی دولت و گسترش بدهی پنهان.

اینها همه نشان می‌دهد که پیش از هرگونه اصلاح اقتصادی، باید ساختار حکمرانی انرژی بهسازی شود. بازاندیشی در یارانه‌ها یعنی گذار از سیاست‌های کوتامدت و واکنشی به سیاست‌گذاری داده‌محور، پایدار و مشارکت‌جو.

۲ چرا بازاندیشی و بهسازی یارانه‌های انرژی گریزناپذیر شده است؟

۲.۱. ناترازی پایدار در برق و گاز

وقتی انرژی به بهایی کمتر از ارزش آن عرضه می‌شود، سرمایه‌گذاری بی‌معنا می‌گردد، بهره‌وری کاهش می‌یابد و مصرف از مرز توان تولید پیشی می‌گیرد.

۲.۲. فزونی فشار بر بودجه و سرمایه ملی

یارانه پنهان انرژی هرچند در بودجه رسمی دیده نمی‌شود، اما منابع دولت را می‌فرساید و به کسری، تورم و رکود در اقتصاد دامن می‌زند.

۲.۳. نابرابری در بهره‌مندی

الگوی کنونی یارانه، بیش از همه به نفع پرمصرف‌هاست. این یعنی یارانه انرژی به جای عدالت، نابرابری را بازتولید می‌کند.

۳ پایه‌های یک بهسازی واقعی و پایدار

بازاندیشی و بهسازی در رویکرد یارانه‌ها تنها تغییر قیمت نیست؛ این یک دگرگونی در نگرش است: از سیاست ارزان‌فروشی به سیاست بهینه‌سازی مصرف و توانمندسازی تولید.

۳.۱. آشکارسازی داده‌ها

هزینه‌های واقعی، یارانه پنهان و الگوهای مصرف باید شفاف شود.

۳.۲. اصلاح آرام و قابل پیش‌بینی

اصلاح شتاب‌زده بی‌ثباتی می‌آورد؛ اصلاح مرحله‌ای و اعلام‌شده، مصرف را سامان می‌دهد.

۳.۳. پشتیبانی معیشتی پیش از اصلاح

پرداخت نقدی، کارت انرژی یا اعتبار انرژی باید پیش از تغییر قیمت‌ها انجام شود.

۳.۴. هدایت منابع آزادشده به سوی سازندگی

این منابع باید صرف نوسازی صنعت، افزایش بهره‌وری، انرژی‌های پاک و زیرساخت‌های برق و گاز شود.

۳.۵. نوسازی نظام نظارت

بدون نظارت مستقل و شفافیت دیجیتال، اصلاح به رانت جدید تبدیل می‌شود

۴ مسیر پیشنهادی برای بازاندیشی و بهسازی

۴.۱. بنزین: گذار به سهمیه هوشمند

سهمیه پایه، سهمیه افزوده برای مناطق محروم، قیمت واقعی برای مصرف اضافی و بازار رسمی سهمیه.

۴.۲. برق: تعرفه‌گذاری پلکانی

تعرفه حمایتی برای مصرف پایه، واقعی برای میانه و بازدارنده برای مصرف لوکس.

۴.۳. گاز: تخصیص بر پایه اولویت‌های ملی

خانوار، نیروگاه، صنایع صادرات‌محور و در پایان صنایع کم‌بازده.

۵ چگونه بدون تورم می‌توان اصلاح کرد؟

با اصلاح تدریجی، حمایت معیشتی پیش‌اپیش، سرمایه‌گذاری منابع آزادشده و انضباط مالی دولت.

۶ نقش حکمرانی خوب

حکمرانی خوب بر شفافیت، پاسخ‌گویی، سلامت اداری و تصمیم‌گیری داده‌محور استوار است و ستون اصلی کامیابی این دگرگونی است.

فرجام سخن

اگر رویکرد پرداخت یارانه انرژی با بازاندیشی، شفافیت و بهسازی نهادی همراه شود، می‌تواند ناترازی را کاهش دهد، بهره‌وری را افزایش دهد و سرمایه ملی را در مسیر سازندگی قرار دهد.

یارانه باعث غفلت از ناکارآمدی‌ها در صنایع شده و برداشت غیرمجاز از منابع طبیعی، برخورداری نابرابر ثروتمندان و فقرا از یارانه، گسترش پدیده قاچاق سوخت و سایر پیامدهای شوم، دستاورد این نوع از سیاستگذاری در حوزه یارانه انرژی بوده است.

هدایت یارانه به سمت کانون‌های رانت

سخنی با سیاستگذاران درباره اصلاح یارانه انرژی



خورشید گزدرازی

رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی بوشهر

مداخله در یک پدیده اقتصادی، مداخله در یک یا چند شاخص نیست که به راحتی بتوان آنها را کنترل نمود تا شاید آن پدیده اقتصادی مثل نرخ بهره، قیمت انرژی، انواع معاملات در بازار و غیره به سمت وضعیت مطلوب هدایت شود. مهم است که سیاستگذار بداند، برای افزایش احتمال موفقیت خود، بی‌نهایت مولفه را بایستی بطور همزمان در نظر آورد تا آن مداخله موثر واقع گردد. اما حقیقت آن است که این امر رخ نخواهد داد چراکه مناسبات اقتصادی، بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان همه ابعاد آن را شناخت و پوشش داد. حتی اگر ساختار و سازماندهی منظم و منسجمی بر امور اقتصادی حاکم باشد و با مداخلات چندسویه و کنترل مستمر بسیاری از شاخص‌ها، چنین اتفاقی بیفتد، باز هم اثربخشی مداخله در درازمدت، مبهم و غیرقطعی خواهد بود. به همین خاطر است که تجربه بشری و نظر اندیشمندان اقتصادی موید این مطلب است که دولت‌ها باید دست از این مداخله‌های دستوری بردارند و سیاستگذاران نیز ناچارند که امر واقع و نظم طبیعی حاکم بر امور را بپذیرند و تا آنجا که ممکن است از سیاست‌های دستوری و مداخله‌های اقتصادی اجتناب کنند. با این وجود، در بسیاری از اوقات، چنان ناهماهنگی و نابسامانی‌هایی رخ می‌دهند که دولت‌ها راهی جز مداخله و رویکرد دستوری به اقتصاد ندارند مخصوصاً زمانی که فقر، بحران زیست‌محیطی، نابرابری و ناترازی‌ها عمیق و گسترده شوند و البته در چنین شرایطی هم به مداخله، جز در قالب یک نسخه برای دوره کوتاه‌مدت، نمی‌توان امید داشت مگر آنکه برنامه‌ریزی برای تغییری پایدار در بلندمدت، بطور تومان، رخ داده و آن برنامه نیز با حساسیت، دقت، هماهنگی بالا، نظارت و ارزیابی مستمر اجرا شود.

یارانه در اقتصاد، یکی از همین انواع مداخله‌های اقتصادی و تجلی اقتصاد دستوری است که گاهی راهی جز تن دادن به اجرای آن باقی نمی‌ماند و از آن قبیل هم یارانه انرژی در کشور است. اما مگر می‌توان به این حوزه ورود کرد و هدف از آن را دقیقاً مشخص نکرد؟! تجربه یارانه انرژی در کشورهای دیگر، با اهداف مختلفی رخ داده و بر همین اساس هم تجارب متفاوتی شکل گرفته است، پس ضرورت دارد تا هدف از پرداخت یارانه را دقیقاً مشخص نمود و بر اساس آن هدف، سیاست، رویکرد و ابزار مناسب را انتخاب نمود. بطور معمول، در نظر نگرفتن فلسفه، چرایی و هدف پرداخت یارانه یعنی هدایت یارانه به سمت کانون‌های رانت در نظام اقتصادی و توزیع بی‌حساب و کتاب منابع؛ بدون نتیجه و پیامدی مشخص و قابل سنجش.

برخی هدف اصلی تخصیص یارانه را بازتوزیع منابع با رویکرد ارتقای رفاه و برابری می‌دانند. در شرایط فعلی کشور، برخی دیگر ارتقای بهره‌وری صنایع از منظر مصرف انرژی یا حفظ درآمد ارزی برخی صنایع، صیانت از اشتغال و مواردی از این دست را هدف اصلی توزیع یارانه می‌دانند و به همین دلیل هم با مروری سریع بر نظرات ارائه شده، با ابزارهای مختلفی مثل ابزارهای قیمتی یا یارانه برای استفاده از فناوری خاص یا ... مواجه می‌شویم و یا برخی یارانه را معطوف به گیرندگان آن همچون تولیدکنندگان یا مصرف‌کنندگان به دو دسته تقسیم می‌کنند و برخی دیگر سیاستگذاری یارانه انرژی را معطوف به بخش‌های مختلف اقتصاد همچون بخش‌های کشاورزی، صنعتی، خانگی، عمومی، خدمات، حمل و نقل و... می‌دانند و ماحصل همه اینها، سیاست‌های مختلف و متعددی می‌شود که گاه آثار یکدیگر را خنثی می‌کنند. در چنین شرایطی، مهم آن است که سیاستگذار بداند که انتخاب هدف درست از تخصیص یارانه انرژی، بر انتخاب رویکرد و ابزار موثر برای تحقق آن هدف تاثیرگذار است و این سوال را در نظر داشته باشد که کدام یک از اهدافی همچون کاهش نابرابری یا ارتقای بهره‌وری در حوزه انرژی یا مقابله با قاچاق سوخت یا حفظ برخی صنایع به دلیل برخورداری از درآمد ارزی یا سایر موارد برای اصلاح نظام یارانه‌ای کشور در شرایط کنونی در نظر است؟!

البته همان‌گونه که در ابتدا اشاره شد، تردیدی وجود ندارد که بایستی به مساله یارانه، یک نگاه چندبعدی داشت و تلاش نمود تا یک بسته سیاستی با سیاست‌ها و ابزارهای متنوع را طراحی نمود ولی این اهداف بایستی به نحوی طراحی شوند که سیاست‌ها و ابزارها، یکدیگر را خنثی ننمایند. به نظر می‌رسد که سیاستگذاران کشور در بسیاری از حوزه‌ها، گرفتار این موضوع هستند. از مهم‌ترین دلایل آن هم نبود پایگاه داده دقیق و شفافیت درباره وضعیت صنایع از حیث سهم در سبد مصرفی خانوار، میزان آلاینده‌های زیست‌محیطی، میزان درآمدهای ارزی و سطح بهره‌وری آنها و سایر موارد دارای اهمیت است. همچنین نبود هماهنگی بین مجریان سیاست‌ها نظیر دستگاه‌های اجرایی و عدم در نظر گرفتن همه ظرفیت‌های نهادی کشور، به شلختگی بسته‌های سیاستی در بسیاری از بخش‌ها و از جمله یارانه انرژی دامن زده است.

از دیگر عواملی که باعث بروز چنین پدیده‌ای شده است، نبود ثبات و پایداری شاخص‌ها در بسیاری از بخش‌ها، سیاستگذاری در حوزه انرژی را نیز با مشکل مواجه ساخته است. درواقع امنیت و ثبات در همه زیربخش‌های اجتماعی، اقتصادی، مالی، سیاسی، فرهنگی و... از الزامات طراحی یک بسته سیاستی منسجم برای موفقیت سیاست‌های یارانه انرژی است و این در حالی است که دست یافتن به چنین ثبات و امنیتی، در کوتاه‌مدت، بعید به نظر می‌رسد.

اینها همه در حالی است که یارانه باعث غفلت از ناکارآمدی‌ها در صنایع شده و برداشت غیرمجاز از منابع طبیعی، برخورداری نابرابر ثروتمندان و فقرا از یارانه، گسترش پدیده قاچاق سوخت و سایر پیامدهای شوم، دستاورد این نوع از سیاستگذاری در حوزه یارانه انرژی بوده است. بنابراین، مجدداً بایستی تاکید نمود که سیاستگذار بایستی بتواند نگاهی چندبعدی به یارانه داشته باشد و با ترکیبی

> **تردیدی وجود ندارد که بایستی به مساله یارانه، یک نگاه چندبعدی داشت و تلاش نمود تا یک بسته سیاستی با سیاست‌ها و ابزارهای متنوع را طراحی نمود ولی این اهداف بایستی به نحوی طراحی شوند که سیاست‌ها و ابزارها، یکدیگر را خنثی کنند**

از مواردی که برای نمونه بیان شد و سایر سیاست‌های معطوف به واقعیت‌های نهادی در کشـــور و تجارب سایر کشورها، یک بسته چندبعـــدی را در این حوزه تدوین و اجرا نماید. اما سیاســـت‌ها و ابزارهای این رویکرد چندبعدی بایستی با هم هماهنگ باشند تا اثر یکدیگر را خنثی کنند.

سیاست یارانه‌ای بایستی منتج به افزایش درآمدهای دولت شود که این امر با اصلاح سایستم‌های مالیاتی ممکن خواهد شد چراکه اگر غیر از این رخ دهد، باعث بروز تورم خواهد شد. بنابراین یارانه بایستی به سمت صنایعی برود که امکان بازگردانی هزینه دولت از طریق مالیات را داشته باشند و در واقع یارانه باید به خوب‌های بازار و اقتصاد تعلق بگیرد و بدها بایستی از دریافت هر یارانه‌ای منع شوند مگر آنکه آن یارانه در خدمت ارتقای بهره‌وری و رقابت‌پذیری ایشان قرار بگیرد. خوب‌های بازار و اقتصاد کســـانی هستند که بهره‌وری بالایی دارند، مالیات خود را پرداخت می‌کنند و سهم چشمگیری از سبد مصرفی خانوار دارند و نیازهای واقعی جامعه را پاسخ می‌دهند و همچنین می‌توانند با درآمد ارزی خود به تراز تجاری کمک کنند. شـــاید همه این اهداف بطور همزمان محقق نشوند ولی با تعیین ضریب بین این عوامل، می‌توان به ترکیب بهینه‌ای برای سنجش کیفیت یارانه‌بگیرها دست یافت. البته اگر کسی بیان کند که ایجاد اشتغال توسط برخی صنایع با بهره‌وری پایین، مانع از اجرای این توصیه خواهد شـــد، باید گفت که به باور ما، تردیدی در اهمیت ایجاد اشتغال وجود ندارد اما بایستی در برنامه‌ای زمانمند، اینچنین صنایعی را بهبود داد تا به شـــرایط دریافت یارانه نایل گردند و نه اینکه بی هیچ برنامه زمانمندی و با فرض نامحدودی منابع، یارانه به ایشـــان اختصاص یابد. اینچنین رویکردی، نتیجه‌ای جز تداوم ناکارآمدی‌ها ندارد. در شـــرایطی که فقر و نابرابری، امری سخت و طاقت‌فرسا شده است، شاید عالی‌ترین هدف اصلاح نظام یارانه‌ای را باید کاهش درد، رنج و آلام مردم قرار داد و بنابراین از ابزارهای متفاوتی برای تخصیص یارانه به دهک‌های بالایی و پایینی کشور استفاده نمود. البته اگر کسی متقاضی هدایت یارانه به سمت خانوار باشد، باید به او گفت که در این حالت، کاهش انگیزه نیروی کار و در نتیجه کاهش عرضه نیروی کار محتمل خواهد بود و بنابراین باید سیاست‌های مرتبط با بهبود محیط کسب‌وکار و توانمندسازی فرودســـتان برای حضور در بازار از طریق مهارت‌آموزی را در نظر داشته و بطور توامان اجرا نمود.

در شرایط فعلی، سیاستگذار بایستی بتواند تا یارانه را به سمت ارتقای بهره‌وری در حوزه انرژی در صنایع هدف مبتنی بر تعریف شـــاخص‌های کلیدی عملکرد همچون بالا بودن بهره‌وری، درآمد ارزی، اشتغال، میزان اثرگذاری زیست‌محیطی یارانه تخصیص داده شـــده و سایر موارد هدایت نماید. سیاستگذار باید تلاش کند تا با کمک منابع یارانـــه‌ای، از هدررفت منابع از طریق اصلاح وضعیت فلیرینـــگ در صنایع نفت، گاز و پتروشـــیمی جلوگیری نموده و تلاش کند تا بهره‌وری صنایع موثر در مصرف ســـوخت همچون خودروسازی، سیمان و ســـایر موارد از طریق انتقال فناوری‌های جدید و هوشمندســـازی ارتقا یابد. در چنین شـــرایطی است که اگر سیاست‌های مالیاتی نیز اصلاح شود و ۱۰ درصد شرکت‌ها با بیشترین سوددهی، در پرداخت مالیات مشارکت بیشتری داشته باشند، غرض اصلی نظام حکمرانی از تخصیص یارانه انرژی که همانا توسعه پایدار کشور است، محقق خواهد شد.

شرط موفقیت اصلاح یارانه انرژی

واقعی‌سازی قیمت حامل‌های انرژی نسخه عبور از ناترازی انرژی



حمیدرضا صالحی

رئیس فدراسیون صادرات انرژی و صنایع وابسته ایران
عضو کمیسیون انرژی اتاق بازرگانی ایران

در برنامه سوم توسعه و همچنین برنامه هدفمندسازی یارانه‌ها اقداماتی در زمینه واقعی‌ســـازی قیمت حامل‌های انرژی در ایران صورت گرفت. بررسی این اقدامات نشان می‌دهد دولت وقت در برنامه هدفمندی، کارنامه متوسط و نه‌چندان قابل قبولی دارد. اما در برنامه سوم توسعه ملی که در دولت هفتم و هشـــتم آغاز شد، اقدامات مناسبی در حال انجام بود و اگر مجلس هفتم در آن زمان ورود نمی‌کرد و جلوی واقعی‌ســـازی تدریجی قیمت‌ها را نمی‌گرفت، امروز مســـاله و دغدغه‌ای در مورد یارانه انرژی و افزایش نسبی قیمت انرژی نداشتیم. بررسی این روند نشان می‌دهد در دهه ۷۰ و ۸۰ اقدامات مناسبی در این زمینه صورت گرفت و درآمدهای خوبی هم که در راستای افزایش قیمت حامل‌های انرژی ایجاد شد، به نفع مردم بود. اقتصاد در آن زمان رشد خوبی داشت. شرایط عمومی کشور و وضعیت اشتغال قابل قبول بود، از همین رو مردم با تغییرات نرخ انرژی همکاری می‌کردند. متاسفانه جلوی این روند گرفته شد و در ۲۰ سال گذشته در مسیر غلطی پیش رفتیم. در حال حاضر نیز در دنیا جزو کشورهایی هستیم که یارانه انرژی بالایی پرداخت می‌کنند.

خوب است بدانیم همراهی مردم در آن زمان به این دلیل بود که مسیر اقتصاد کشور مسیر درستی بود و این موضوع در معیشت و زندگی روزمره حس می‌شد. اما امروز بعد از ۲۰ سال اشتباه و عدم توجه کافی به آماده‌سازی زیرساخت‌ها، اقدام خاصی صورت نگرفته است و وضعیت اقتصاد نیز مناسب نیست. بررسی‌ها نشان می‌دهد در سال‌های گذشته تنها اقدامات مقطعی در زمینه واقعی‌سازی و آزادسازی قیمت انرژی صورت گرفته که از جامعیت لازم برخوردار نبوده است. مثلاً یک نرخ جدید در بنزین اعلام می‌کنیم و مثلاً مثل ارز، سه‌نرخی یا چهارنرخی می‌شود یا...

اما چه باید کرد؟ در حال حاضر باید مسیری که کشورهای دیگر در زمینه واقعی‌سازی قیمت حامل‌های انرژی رفتند در پیش گرفته شـــود و یک برنامه جامع چندساله در این زمینه طراحی و فرماندهی درستی شود و همچنین مورد حمایت نهادهای کلان کشور قرار بگیرد. مسئولان کشور باید در این زمینه برنامه ارائه دهند و مشخص کنند بعد از آزادسازی قیمت حامل‌های انرژی درآمدهای به دست آمده چگونه دوباره به جیب و ســـفره مردم برمی‌گردد که مردم حس کنند اگر افزایش قیمتی هم صورت می‌گیرد و سوبسیدها کاهش پیدا می‌کند، وضعیت و کیفیت زندگی و اقتصاد بهتر می‌شود. اگر درآمد به دست آمده از آزادسازی قیمت انرژی صرف افزایش کیفیت زندگی مردم، تولید، افزایش کیفیت خودروها و زیرســـاخت‌ها شود، دولت می‌تواند مردم را همراه کند. در این زمینه باید برنامه جامعی طراحی شود. این برنامه در قالب یک قانون در مجلس تصویب شود و نقشه راه مشخص شود. حرکت براساس یک برنامه مشخص سالانه باعث می‌شود ضمن پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد انرژی رونق بگیرد و سرمایه‌گذاری در این زمینه افزایش پیدا کند. همچنین مشارکت بخش خصوصی افزایش پیدا می‌کند. چراکه واقعی‌سازی قیمت حامل‌های انرژی به نفع اقتصاد و بخش خصوصی است. هرچه در این مسیر پیش برویم دولت کوچک‌تر و میزان دخالت در اقتصاد کمتر می‌شود. در حال حاضر موضوع یارانه انرژی دستاویزی شده که دخالت و حضور دولت در بسیاری از بخش‌های اقتصاد بیش از اندازه باشد. در حالی که دولت باید امور را به دست بخش خصوصی بسپارد و به رگولاتوری بپردازد.

نکته پایانی و مهم اینکه مســـیر اصلاح قیمت حامل‌های انرژی باید تدریجی و طی چند سال باشد و مشارکت مردم نیز در این طرح فراهم شود. مردم باید متوجه باشند منافع ایجادشده در زمینه واقعی‌سازی قیمت انرژی به نفع آنهاســـت. همچنین شفافیت و گزارش‌دهی در این زمینه شرط موفقیت این مسیر است.

در سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ جهان به ترتیب ۶۱۶ و ۶۷۸ میلیارد دلار یارانه برای حامل‌های انرژی پرداخت کرده است و ایران با ۸۷ میلیارد دلار (نفت ۲۶ میلیارد دلار، گاز با ۳۵ میلیارد دلار و برق با ۲۶ میلیارد دلار) رتبه دوم پرداخت یارانه‌ها را در سال گذشته میلادی در اختیار دارد.

سیاست‌های گام به گام

موقعیت و جایگاه یارانه انرژی درکشور



رضا پدیدار

نایب‌رئیس فدراسیون صنعت نفت ایران

بخوبی می‌دانیم که یارانه انرژی یکی از سیاست‌های مهم در زمینه تنوع‌بخشی در فرآیندهای اقتصادی است، که هدف از اجرای آن حمایت از مصرف‌کنندگان، صنایع و تثبیت قیمت‌هاست. از طرفی و به بیان دیگر می‌توان گفت که دولت‌ها از طریق یارانه‌ها، هزینه‌های انرژی را برای مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان کاهش می‌دهند، اما این سیاست چالش‌هایی را نیز به همراه دارد، که شامل فشار بر بودجه عمومی، افزایش مصرف بی‌رویه و تاثیرات زیست محیطی است. در سال جاری یارانه انرژی هم چنان یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در سیاست‌های اقتصادی و انرژی بوده که عمدتاً ناظر بر کمک‌های مالی دولت برای کاهش هزینه‌های انرژی مصرف‌کنندگان است.

هدف اصلی این مهم حمایت از خانواده‌های کم‌درآمد، افزایش رقابت‌پذیری صنایع و کنترل تورم است. اما اجرای این سیاست در بسیاری از کشورها و از جمله ایران باعث افزایش مصرف غیرضروری و فشار مالی بر دولت شده است. میزان یارانه انرژی در کشورهای مختلف متفاوت است، که این تفاوت به سیاست‌های اقتصادی و منابع انرژی آن کشور بستگی دارد. چراکه بزرگ‌ترین تولیدکنندگان انرژی در جهان یارانه‌های گسترده‌تری ارائه می‌دهند، در حالی که برخی دیگر به دلیل ملاحظات زیست محیطی و بودجه‌ای، سعی در کاهش این حمایت‌ها دارند. در سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ جهان به ترتیب ۶۱۶ و ۶۷۸ میلیارد دلار یارانه برای حامل‌های انرژی پرداخت کرده است و ایران با ۸۷ میلیارد دلار (نفت ۲۶ میلیارد دلار، گاز با ۳۵ میلیارد دلار و برق با ۲۶ میلیارد دلار) رتبه دوم پرداخت یارانه‌ها را در سال گذشته میلادی در اختیار دارد.

این میزان یارانه پنهان انرژی در ایران معادل ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. با ابلاغ مصوبه جدید دولت، قیمت‌گذاری بنزین پس از سال‌ها ثبات وارد مرحله‌ای تازه می‌شود. مرحله‌ای که هدف اصلی آن تقویت نقش کارت سوخت شخصی، کاهش مصرف و جلوگیری از افزایش واردات بنزین عنوان شده است. طبق این سیاست، نرخ‌های فعلی بدون تغییر باقی می‌مانند، اما استفاده از آنها تنها از طریق کارت سوخت شخصی امکان‌پذیر خواهد بود. دولت با تعیین نرخ سوم قصد دارد استفاده از کارت‌های جایگاهی را به حداقل برساند و دارندگان خودرو را به استفاده از کارت شخصی ملزم کند. در عمل، سوخت‌گیری با کارت جایگاه به گزینه‌ای پرهزینه بدل می‌شود و این پیام را به مصرف‌کنندگان مخابره می‌کند که تنها مسیر دسترسی به نرخ‌های یارانه‌ای، کارت شخصی است. با توجه به تغییرهای اساسی، محدودیت سهمیه برای مالکان چندخودرویی، موجب شده که طبق مصوبه، هر فرد تنها برای یک خودرو سهمیه دریافت می‌کند و خودروهای دیگر او تنها امکان سوخت‌گیری با نرخ سوم را خواهند داشت. چرا که این بخش از طرح در عمل تفاوتی جدی در خانوارهای دارای چند خودرو ایجاد می‌کند و انتظار می‌رود بخشی از مصرف بنزین در گروهها کاهش یابد. بدیهی است با سه‌نرخی شدن بنزین و ناترازی برق و گاز، یارانه انرژی در این فرآیند می‌باید اصلاح شده و منابع کلان آن می‌باید به سمت و سوی تولید حرکت کند و شرایطی را حاصل آورد تا موضوع یارانه انرژی به نحو درستی مدیریت و هدایت شده و بدون آنکه تورم را تشدید کند در فرآیند اقتصادی تولید قرار گیرد.

دولت در بخشی از این طرح باید مسیر استفاده بیشتر از گاز CNG را هموارتر کند. وزارت نفت موظف است روند تبدیل خودروهای بنزینی به دوگانه‌سوز را سرعت دهد. همچنین در ماه‌های پیش رو سهمیه نرخ دوم خودروهای دوگانه‌سوز را کاهش داده تا صاحبان این

بدیهی است با سه‌نرخی شدن بنزین و ناترازی برق و گاز، یارانه انرژی در این فرآیند می‌باید اصلاح شده و منابع کلان آن می‌باید به سمت و سوی تولید حرکت کند و شرایطی را حاصل آورد تا موضوع یارانه انرژی به نحو درستی مدیریت و هدایت شده و بدون آنکه تورم را تشدید کند در فرآیند اقتصادی تولید قرار گیرد



خودروها به اســـتفاده بیشتر از گاز تشویق شـــوند. این اقدامات با هدف کاهش وابستگی به بنزین و کنترل هزینه‌های واردات می‌باید طراحی و اجرایی شود. در تحقق این طرح توجه داشته باشیم که یکی از ویژگی‌های متفاوت این سیاســـت آن است که نرخ ســـوم، عددی ثابت نخواهد بود. وزارت نفت موظف است قیمت سوخت‌گیری با کارت جایگاه را بصورت فصلی و براساس میانگین قیمت خرید بنزین از پالایشگاه‌ها در فصل قبل محاسبه کند. این بدان معناست که نرخ ۵ هزار تومانی صرفاً رقم آغازین این مســـیر اســـت و امکان افزایش یا کاهش آن در ماه‌های آینده وجود دارد. به عبارتی می‌توان گفت مصوبه تازه دولت در ظاهر نرخ‌های رسمی را تغییر نداده، اما در عمل ساختار مصرف و تخصیص سوخت را دگرگون می‌کند. سهمیه‌بندی بنزین، حذف سهمیه برخی خودروها، محدودیت برای مالکان چند خودرویی، حمایت از ناوگان اینترنتی و فشـــار بیشتر برای توسعه CNG، مجموعه‌ای از سیاست‌هایی است که می‌تواند مصرف بنزین را در ماه‌های آینده کاهش دهد و از روند رو به رشـــد واردات این فرآورده جلوگیری کند. اما این اقدام گامی در مسیر کوتاه‌مدت است، چرا که اختلاف قیمت بنزین در کشورمان و نیز کشورهای همسایه به قدری زیاد است که قابل مقایسه نیست. زیرا که اگر قیمت بنزین در کشور ما حتی برای هر لیتر ۷ هزار تومان هم شود، در کشورهای همسایه بیشتر از ۷۰ هزار تومان است. در نظر گرفتن نرخ سوم گامی مثبت است اما باید مسایل دیگری را در نظر گرفت. چرا که نرخ تورم در کشورمان نزدیک به ۵۰ درصد یا بالاتر است و براساس آمار بانک مرکزی در بخش آب، برق و انرژی تورم تقریباً ۷۰ درصد است. زمانی که بنزین مازاد ۳ هزار تومانی به ۵ هزار تومان می‌رسد و گمان می‌کنیم افزایش قیمت بنزین چشمگیر بوده، در صورتی که این طور نیســـت، زیرا ۶۰ لیتر ۱۵۰۰ تومانی و ۱۰۰ لیتر ســـه هزار تومانی و مازاد آن ۵۰۰۰ تومانی باشد، با تورم بالای ۵۰ درصدی چنین قیمتی در کمتر از یک سال اثر خود را از دست می‌دهد. از زوایای دیگری نیز می‌توان گفت که مگر چند درصد مردم بیش از ۱۶۰ لیتر بنزین مصرف می‌کنند، چرا که در نتیجه این اقدام و با وجود آنکه اقدامی در مســـیر درست بوده ولی کافی نیست و ایرادی که به آن وارد است شیب منفی که دولت باید بابت یارانه بنزین و گازوئیل پرداخت کند تندتر از شیب مثبت این اقدامات است.

بر پایه بررسی‌ها و اعلام نظرات کارشناسی در پارلمان بخش خصوصی می‌توان گفت که با این روش قبل از اصلاح سیستم انرژی، دچار فروپاشی می‌شـــود. زیرا اقدامات ما هم خیلی دیر است و هم خیلی کم است. چرا که در پنج سال گذشته می‌توانستیم وضعیت را با سیاست‌های گام به گام اصلاح کنیم، اما اکنون نه، چرا که دولت به دولت این مسئله را به فراموشی سپردند و هیچ‌یک از آنها جسارت نداشتند و چنین اقدامی را به دولت بعدی واگذار کرده بودند. در حال حاضر مصرف روزانه سوخت خودروها در کشور روزانه از مرز ۱۳۵ میلیون لیتر بنزین عبور کرده که نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از ۱۰ درصد افزایش را نشان می‌دهد. ضمناً براســـاس اعلام نظر کارشناسی در کشور و نیز طبق اعلام صندوق بین المللـــی پول ایران در رکود اقتصادی قـــرار دارد و با این وضعیت چگونه مصرف بنزین آن در یک سال گذشته بیش از ۱۰ درصد افزایش پیدا کرده است. در این رابطه پر واضح است که علت اصلی این مهم قاچاق است... به همین دلیل اگر قرار باشـــد که مـــازاد مصرف بنزین خودروها ۵۰۰۰ تومان باشد. بنزین نیز مانند برق و گاز می‌شود که مردم برق و گاز ندارند و بنزین نیز به آن اضافه می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسیم که به دلیل شرایط اقتصادی ناموزون امکان واردات بنزین را نیز نخواهیم داشت.

ناگفته نماند که ایران علاوه بر یارانه‌های انرژی که در بخش اول این یادداشت بدان اشاره شد، طبق آمار صندوق بین‌المللی پول، معادل ۱۶۳ میلیـــارد دلار یارانه انرژی می‌دهد که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار آن یارانه پنهان است که شامل آلودگی محیط زیستی و درمان بیماری‌های ناشی از آن می‌شود. ضمناً در حال حاضر معادل ۵۲ میلیارد دلار در فرآورده‌های نفتی، یارانه‌ای است که دولت پرداخت می‌کند. علاوه بر آن دولت حدود ۷۰ میلیارد دلار به صندوق توســـعه ملـــی و ۸۰ هزار میلیارد تومان به نیروگاه‌ها و نیز بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان به پالایشگاه‌ها و اورمسازان بدهکار است.

توجه داشته باشیم که در لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ قرار است اقداماتی انجام شود که در قالب طرح اجرایی و عملیاتی نرخ سومی برای بنزین ایجاد گردد تـــا از این طریق دولت بتواند یارانه انرژی را مدیریت نموده بـــدون آنکه تورم جدیدی را بر اقتصاد بیمار ایران تحمیل کند. البته بر اساس مذاکرات صورت گرفته در نهادهای مسئول در کشور، دولت یک طرح سه‌مرحله‌ای هم دارد که برای همه حامل‌های انرژی است. طبق این طرح، یک بازه مصرف برای برق، گاز، بنزین و... در نظر گرفته می‌شود و اگر کسی بیش از آن بازه مصرف کند باید آن را به قیمت بازار خریداری کنـــد. از طرفی از راهکارهای غیر قیمتی هم که مطرح شـــده، تولید و واردات خودروهای کم مصرف است. همان‌گونه که اشاره رفت، میانگین مصرف خودروهای ایران در محدوده ۱۱ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر اســـت، در حالی که در کشـــور ترکیه کمتر از ۸ لیتر است. از طرفی موتورهای خودروهای ایران بیش از ســـه دهه است که در ایران تولید می‌شوند و بسیار پر مصرف هستند و ســـرمایه‌گذاری روی آنها فایده ندارد و باید موتورهای به‌روز طراحی و تولید شوند. از سوی دیگر هم باید خودروهای مصرف خارجی با نرخ پایین وارد شود، اما متاسفانه در مجلس در لایحه بودجه امسال تعرفه خودرو کم شده بود ولی مجمع تشخیص مصلحت تعرفـــه را به ۱۰۰ درصد افزایش داد. فارغ از نکات کلیدی فوق یادآوری می‌شود که باید جلوی قاچاق سوخت گرفته شود و طرح‌هایی مثل رزاق که به مرزنشینان اجازه فروش بنزین و گازوئیل در آن سوی مرزها داده شـــده، کلاً اشتباه بوده است، چرا که از این سمت چندین میلیارد دلار بنزین وارد می‌کنیم و از سوی دیگر از مرزها قاچاق می‌شود.

کلام پایانی اینکه متاسفانه سیاست‌گذاران دچار تشویش خاطر درباره بنزین شـــده‌اند و این موجب انفعال در تصمیم‌گیری شده است. دوگانه نادرستی درباره بنزین مطرح شده مثل روش‌های قیمتی یا غیر دولتی، اما سوال اصلی که از آن غفلت می‌شود این است که هزینه این میزان انرژی که مصرف می‌کنیم چیست؟ ضمناً براساس آمارهای موجود، در یک دهه اخیر ترکیه ۱۱ میلیارد لیتر فرآورده از رژیم صهیونیستی وارد کرده که رقم آن ۵ میلیارد دلار شـــده است. آنگاه ما ۲۰ میلیارد لیتر فرآورده در نیروگاه‌ها می‌سوزانیم که اگر صرفه‌جویی می‌کردیم، می‌توانستیم آن را به ترکیه صادر کنیم. براساس آخرین اطلاعات و آمار موجود در سایت‌های اطلاع‌رسانی نفت ما حدود ۲۳۰ میلیارد دلار نفت و گاز تولید می‌کنیم که حدود ۲۰ درصد آن در فرآیند انتقال و تولید تلف می‌شـــود و سالانه حدود ۹ تا ۱۰ میلیارد دلار قاچاق بنزین و گازوئیل داریم که حداقل روزانه ۲۵ میلیون لیتر خواهد بود. لذا دولت اول باید نظام رفاهی جامعه و بیمه تامین اجتماعی کارآمد ایجاد کند و بعد قیمت بنزین را افزایش دهد که در کوتاه‌مدت ممکن نیست. به نظر می‌رسد در کوتاه‌مدت باید روش غیر قیمتی اعمال کرد که به معنای کاهش دادن سهمیه‌های بنزین نیست. روش غیر قیمتی یعنی افزایش حمل و نقل عمومی، واردات خودروهای دست دوم و نیز توسعه CNG و امثالهم. لذا مردم باید احساس کنند که بنزین و گازوئیل از خودشان است.

میانگین مصرف خودروهای ایران در محدوده ۱۱ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر است، در حالی که در کشور ترکیه کمتر از ۸ لیتر است. از طرفی موتورهای خودروهای ایران بیش از سه دهه است که در ایران تولید می‌شوند و بسیار پر مصرف‌هستند و سرمایه‌گذاری روی آنها فایده ندارد و باید موتورهای به‌روز طراحی و تولید شوند

ناترازی‌های امروز در بنزین، برق و گاز، صرفاً پدیده‌هایی مقطعی یا فنی نیستند، بلکه نشانه‌های بیرونی یک ناترازی عمیق‌تر در حکمرانی هستند. در اقتصاد انرژی، قیمت فقط یک عدد نیست؛ پیام است. پیامی که رفتار مصرف‌کننده، تصمیم تولیدکننده و انگیزه سرمایه‌گذار را شکل می‌دهد.

ارزان‌فروشی انرژی

کاستی‌های حکمرانی انرژی در ایران



فرج‌الله معماری

فعال اقتصادی

ایران امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازآفرینی حکمرانی انرژی است؛ زیرا ساختار فعلی یارانه، قیمت‌گذاری، مصرف و سرمایه‌گذاری انرژی، نه عدالت اجتماعی می‌سازد، نه بهره‌وری اقتصادی می‌آفریند و نه تولید ملی را توانمند می‌کند. سفرخی شدن بنزین، ناترازی مزمن برق و گاز، فرسایش زیرساخت‌های انرژی و تضعیف بازگشت سرمایه، همگی نشانه‌هایی روشن از یک مسئله بنیادین هستند، مسئله اصلی کشور کمبود انرژی نیست، بلکه ضعف در حکمرانی انرژی است. این یادداشت با اتکا بر مبانی علم اقتصاد انرژی، اسناد بالادستی و تجربه‌های تطبیقی بین‌المللی، استدلال می‌کند که اصلاح یارانه انرژی نه با شوک‌های قیمتی و نه با تثبیت‌های غیرواقعی، بلکه از مسیر بازتعریف فلسفه یارانه، اصلاح سازوکارهای تصمیم‌گیری و هدایت منابع به سمت بهره‌وری، سرمایه‌گذاری و تولید ممکن می‌شود. گذار از یارانه مصرف‌محور به یارانه کارایی‌محور، شرط لازم برای تبدیل انرژی از یک هزینه فرساینده به یک ظرفیت مولد برای توسعه پایدار ایران است.

انرژی، از یارانه تا حکمرانی

ایران بر یکی از بزرگ‌ترین ذخایر انرژی جهان ایستاده است، اما در عمل یکی از عمیق‌ترین ناترازی‌های انرژی را تجربه می‌کند. این تناقض، نه از کمبود منابع، بلکه از چگونگی اداره آن‌ها ناشی می‌شود. انرژی، به‌عنوان یک سرمایه ملی بی‌بدیل، در ساختاری مدیریت می‌شود که نه رفتار مصرف را به‌درستی هدایت می‌کند، نه سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند، نه بهره‌وری را ارتقا می‌دهد و نه عدالت اجتماعی را برقرار می‌سازد. از همین‌رو، حکمرانی انرژی دیگر یک موضوع صرفاً فنی یا بودجه‌ای نیست، بلکه مسئله‌ای راهبردی است که آینده اقتصادی، اجتماعی و حتی امنیتی ایران را رقم می‌زند. باید از همین‌جا آغاز کرد، حکمرانی انرژی یعنی آینده را مدیریت می‌کنیم و مسیر توسعه را می‌گشاییم. ایران باید انرژی را از «هزینه‌ای فرساینده» به «ظرفیتی سازنده» تبدیل کند؛ از «یارانهٔ مصرف» به «یارانهٔ کارایی» تغییر دهد؛ و از «ارزان‌فروشی انرژی» به «توانمندسازی اقتصاد» عبور کند. یارانه انرژی در ایران، در نیت اولیه خود با هدف حمایت از معیشت مردم و ایجاد مزیت رقابتی برای تولید شکل گرفت، اما در عمل به ساختاری بدل شد که مصرف را تشویق می‌کند و بهره‌وری را به حاشیه می‌راند. یارانه‌ای که باید عدالت‌ساز باشد، امروز به‌گونه‌ای توزیع می‌شود که بیشترین بهره آن نصیب پرمصرف‌ها و دهک‌های بالای درآمدی می‌شود، در حالی که خانوارهای کم‌مصرف و کم‌درآمد سهم ناچیزی از آن دارند. این وارونگی، نه یک خطای جزئی، بلکه نتیجه مستقیم یک نگاه مصرف‌محور به انرژی است. در چنین چارچوبی، انرژی ارزان الزاماً به رفاه پایدار منجر نمی‌شود. برعکس، زمانی که انرژی بدون حکمرانی صحیح ارزان نگه داشته می‌شود، به اتلاف منابع، فرسایش زیرساخت‌ها و کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری می‌انجامد. مسئله امروز ایران نه حذف یارانه، بلکه بازتعریف فلسفه یارانه انرژی است؛ فلسفه‌ای که باید از حمایت از مصرف، به حمایت از کارایی، تولید و ارزش‌آفرینی تغییر مسیر دهد.

ناترازی انرژی، ناترازی حکمرانی

ناترازی‌های امروز در بنزین، برق و گاز، صرفاً پدیده‌هایی مقطعی یا فنی نیستند، بلکه نشانه‌های بیرونی یک ناترازی عمیق‌تر در حکمرانی هستند. در اقتصاد انرژی، قیمت فقط یک عدد نیست؛ پیام است. پیامی که رفتار مصرف‌کننده، تصمیم تولیدکننده و انگیزه سرمایه‌گذار را شکل می‌دهد. هنگامی که قیمت انرژی از واقعیت‌های اقتصادی فاصله می‌گیرد، مصرف از منطق خارج می‌شود و سرمایه‌گذاری توجیه خود را از دست می‌دهد. در ایران، شدت مصرف انرژی چند برابر متوسط جهانی است. این واقعیت را نمی‌توان صرفاً به الگوی رفتاری مردم یا ساختار صنعتی کشور نسبت داد؛ بلکه باید آن را نتیجه یک نظام انگیزشی معیوب دانست که در آن صرفه‌جویی، بهینه‌سازی و نوآوری پاداشی دریافت نمی‌کنند. همزمان، انرژی ارزان انگیزه نوسازی صنعتی را تضعیف کرده و صنایع را در چرخه‌ای از فناوری‌های فرسوده و بهره‌وری پایین نگه داشته است. پیامد این وضعیت، کاهش رقابت‌پذیری اقتصاد ملی و افزایش هزینه فرصت برای کشور است. نبود یک نهاد مستقل تنظیم‌گر انرژی نیز این چرخه معیوب را تشدید کرده است. سیاست‌گذاری انرژی در ایران عمدتاً تابع تصمیم‌های کوتاه‌مدت، ملاحظات مقطعی و فشارهای سیاسی بوده و کمتر بر مبنای قواعد پایدار اقتصادی استوار شده است. در چنین شرایطی، نه سرمایه‌گذار می‌تواند آینده را پیش‌بینی کند و نه مصرف‌کننده سیگنال روشنی برای اصلاح رفتار خود دریافت می‌کند. نتیجه آن است که انرژی از یک دارایی ملی به یک چالش ملی تبدیل می‌شود. تجربه‌های بین‌المللی به‌روشنی نشان می‌دهد کشورهایی که در اصلاح یارانه انرژی موفق بوده‌اند، مسئله را از سطح قیمت به سطح حکمرانی ارتقا داده‌اند. مالزی با بازتوزیع یارانه به نفع اقشار آسیب‌پذیر و اصلاح تدریجی قیمت‌ها، توانست هم عدالت اجتماعی را تقویت کند و هم مصرف را کنترل نماید. اندونزی منابع آزادشده از اصلاح یارانه انرژی را مستقیماً به زیرساخت‌های انرژی و تولید اختصاص داد و از این مسیر ناترازی را مهار کرد. امارات نیز با انتقال یارانه از مصرف به فناوری و بهره‌وری، اقتصاد انرژی‌محور خود را وارد مرحله‌ای نوین از رقابت‌پذیری جهانی ساخت. پیام مشترک این تجربه‌ها آن است که بدون اصلاح حکمرانی، اصلاح انرژی یا شکست می‌خورد یا هزینه‌های سنگین اجتماعی و اقتصادی بر جای می‌گذارد.

یارانه‌ای برای آینده، نه برای مصرف

اگر اصلاح یارانه انرژی در ایران قرار است به نتیجه برسد، باید آینده‌محور باشد، نه صرفاً بودجه‌محور. یارانه‌ای که مصرف را افزایش دهد، آینده را تضعیف می‌کند؛ اما یارانه‌ای که بهره‌وری، تولید و سرمایه‌گذاری را تقویت کند، آینده را می‌سازد. از این منظر، بازتعریف نقش یارانه انرژی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. اصلاح یارانه انرژی، اگر به‌صورت تدریجی، پیش‌بینی‌پذیر و همراه با حمایت هدفمند از دهک‌های پایین انجام شود، لزوماً تورم‌زا نیست. تورم زمانی تشدید می‌شود که منابع آزادشده صرف هزینه‌های جاری شود، نه زمانی که به سمت افزایش عرضه، نوسازی زیرساخت‌ها و تقویت تولید هدایت گردد. برعکس، هدایت صحیح این منابع می‌تواند به افزایش بهره‌وری، کاهش شدت مصرف انرژی و حتی مهار فشارهای تورمی کمک کند. در این مسیر، نقش بخش خصوصی تعیین‌کننده است. حکمرانی صحیح انرژی باید محیطی ایجاد کند که سرمایه‌گذاری در تولید برق، بهینه‌سازی مصرف، انرژی‌های تجدیدپذیر و فناوری‌های نو توجیه‌پذیر و جذاب باشد. بدون مشارکت فعال بخش خصوصی، نه ظرفیت تولید افزایش می‌یابد و نه ناترازی‌ها به‌صورت پایدار برطرف می‌شوند. اصلاح یارانه انرژی، در نهایت باید به اصلاح رابطه دولت، بازار و مصرف‌کننده در بخش انرژی بینجامد.

سخن آخر

انرژی در ایران به نقطه‌ای رسیده است که دیگر نمی‌توان آن را با سیاست‌های مقطعی و تصمیم‌های کوتاه‌مدت اداره کرد. آینده کشور به کیفیت حکمرانی انرژی گره خورده است؛ حکمرانی‌ای که می‌تواند انرژی را به موتور توسعه یا به عامل فرسایش سرمایه ملی تبدیل کند. اگر انرژی همچنان به‌عنوان کالایی ارزان برای مصرف بی‌هدف تلقی شود، ناترازی‌ها عمیق‌تر می‌شوند، سرمایه‌گذاری عقب می‌نشیند و فرصت‌های تولید از دست می‌روند. اما اگر انرژی به‌عنوان یک دارایی راهبردی، با حکمرانی عقلانی، تدریجی و آینده‌نگر مدیریت شود، می‌تواند پیشران بهره‌وری، تقویت‌کننده تولید و پشتوانه عدالت اجتماعی باشد. اصلاح یارانه انرژی، آزمون بلوغ سیاست‌گذاری اقتصادی ایران است؛ آزمونی که عبور موفق از آن، می‌تواند مسیر دهه آینده کشور را بازتعریف کند. حکمرانی انرژی انتخاب ایران نیست؛ راهبرد ایران برای ساختن آینده است.

یارانه انرژی، گره اصلی حکمرانی اقتصادی ایران

درس‌هایی از مدل اصلاح یارانه انرژی در جهان



کیوان کاشفی
عضو هیئت‌رئیسه اتاق ایران

یارانه انرژی در ایران، دیگر یک موضوع اقتصادی محدود به بودجه یا قیمت‌گذاری نیست؛ این مسئله امروز در قلب حکمرانی ملی و در نقطه تلاقی عدالت اجتماعی، کارایی اقتصادی، ثبات سیاست‌گذاری و آینده توسعه کشور قرار گرفته است. کشوری با یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز دنیا، در وضعیتی متناقض با کمبود برق، کسری گاز، ناترازی بنزین و فشار مالی فزاینده‌ای مواجه است که همچون حلقه‌ای تنگ، حرکت اصلاحات اقتصادی را محدود می‌کند. این روزها بحث سه‌نرخی کردن بنزین، بار دیگر توجه افکار عمومی و تصمیم‌سازان را به مسئله انرژی جلب کرده است، اما حقیقت آن است که مسئله اصلی نه سه‌نرخی بودن و نه حتی قیمت بنزین به‌تنهایی است. پرسش بنیادین این است که یارانه انرژی در ایران چگونه باید اصلاح شود تا هم عدالت برقرار گردد، هم تولید تقویت شود و هم اقتصاد از تورم و بی‌ثباتی رهایی یابد؟

برای پاسخ، باید ابتدا یک واقعیت ساده اما تعیین‌کننده را پذیرفت: نظام فعلی یارانه انرژی در ایران یک سازوکار ناکارآمد، پرهزینه و ضدتوسعه است؛ سازوکاری که برخلاف هدف اولیه، بیشترین بهره را به ثروتمندان می‌رساند و کمترین سهم را به اقشار ضعیف. بر اساس برآوردهای رسمی، دهک‌های بالای درآمدی چند برابر دهک‌های پایین از یارانه انرژی استفاده می‌کنند. خانوارهایی که چند خودرو، واحدهای مسکونی بزرگ یا سبک زندگی پرمصرف دارند، سهم اصلی یارانه بنزین، برق و گاز را دریافت می‌کنند؛ در حالی که خانوارهای کم‌درآمد که مصرف انرژی پایین‌تری دارند، عملاً از یک (یارانه معکوس) متضرر می‌شوند. مناطق مرفه شهری سهم بیشتری از برق و گاز یارانه‌ای دارند؛ خودروهای متعدد در دهک‌های بالا بنزین یارانه‌ای بیشتری مصرف می‌کنند و صنایع بزرگ، به جای سرمایه‌گذاری در فناوری، همچنان بر انرژی ارزان تکیه می‌کنند.

در کنار این نابرابری آشکار، یارانه پنهان انرژی در کشور به سطحی رسیده که از نگاه بسیاری از نهادهای کارشناسی، یکی از بزرگ‌ترین بارهای تحمیلی بر اقتصاد ایران محسوب می‌شود. این منابع عظیم، به‌جای آنکه صرف توسعه زیرساخت، ارتقای بهره‌وری، نوسازی شبکه برق، تقویت حمل‌ونقل عمومی یا حمایت از تولید شود، در قالب انرژی ارزان مصرف و عملاً مستهلک می‌گردد. نتیجه آنکه بخش قابل توجهی از ظرفیت مالی کشور که می‌توانست موتور رشد بلندمدت باشد، به هزینه جاری تبدیل شده و بازده توسعه‌ای خود را از دست داده است.

در نقطه مقابل، بسیاری از کشورهای موفق جهان همین منابع را به سکوی جهش اقتصادی تبدیل کرده‌اند. نروژ نمونه برجسته‌ای از این مسیر است؛ کشوری که با تأسیس صندوق ثروت ملی، درآمدهای انرژی را از چرخه هزینه‌های جاری جدا کرد و آن را به سرمایه‌ای پایدار برای نسل‌های آینده تبدیل نمود؛ تصمیمی که امروز به شکل‌گیری یکی از بزرگ‌ترین صندوق‌های ثروت ملی جهان انجامیده است. این تجربه نشان می‌دهد که ثروت طبیعی، اگر در مسیر صحیح هدایت شود، می‌تواند بنیانی برای توسعه پایدار باشد و اگر نادرست مصرف شود، خود به یکی از ریشه‌های بحران اقتصادی بدل خواهد شد.

اما یکی از مهم‌ترین موانع اصلاح یارانه انرژی در ایران، ترس از تورم است؛ ترسی که ریشه در تجربه‌های گذشته دارد. اما باید تفاوت مهمی را درک کرد: مشکل اصلی تورم در ایران نه اصلاح قیمت انرژی، بلکه تداوم نرخ بهره حقیقی منفی، کسری بودجه ساختاری و سلطه مالی دولت بر سیاست پولی است. وقتی نرخ بهره حقیقی منفی است، پول مانند اهرمی عمل می‌کند که قیمت‌ها را پیوسته به بالا می‌راند؛ حتی بدون تغییر قیمت انرژی. همان‌گونه که اقتصاددانان گفته‌اند، نرخ بهره حقیقی منفی به (اهرم ارشمیدس تورم) تبدیل می‌شود: اهرمی که هرچه سیاست‌گذار بیشتر آن را فشار می‌دهد، قیمت‌ها بالاتر می‌روند. بنابراین، اصلاح یارانه انرژی تنها زمانی به تورم پایدار منجر نمی‌شود که ثبات پولی، انضباط مالی و مدیریت انتظارات تورمی برقرار شده باشد. تجربه جهانی نیز همین را تأیید می‌کند.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در گزارش‌هایی مانند Energy Subsidy Reform: Lessons and Implications، تجربه بیش از ۲۲ کشور را بررسی کرده و نتیجه‌ای مشترک به دست آورده‌اند: اصلاح موفق یارانه انرژی تنها زمانی رخ داده که دولت‌ها پنج اقدام حیاتی را هم‌زمان انجام داده‌اند:

- شفاف‌سازی کامل ابعاد مسئله و گفت‌وگو با مردم،
- اجرای مرحله‌بندی‌شده و قابل پیش‌بینی اصلاحات،
- طراحی نظام جبران هدفمند برای اقشار کم‌درآمد،
- برقراری انضباط پولی و مالی،
- گزارش‌دهی شفاف و منظم درباره اینکه منابع آزادشده چگونه مصرف می‌شود.

> **یکی از مهم‌ترین موانع اصلاح یارانه انرژی در ایران، ترس از تورم است؛ ترسی که ریشه در تجربه‌های گذشته دارد. اما باید تفاوت مهمی را درک کرد: مشکل اصلی تورم در ایران نه اصلاح قیمت انرژی، بلکه تداوم نرخ بهره حقیقی منفی، کسری بودجه ساختاری و سلطه مالی دولت بر سیاست پولی است**

اندونزی، مالزی، مصر و اردن از نمونه‌های موفق این الگو هستند. در اندونزی، هم‌زمان با اصلاح قیمت انرژی، بخش مهمی از منابع آزادشده به پروژه‌های عمرانی، حمل‌ونقل عمومی و توسعه روستایی هدایت شد و همین مسئله اعتماد عمومی را افزایش داد. در مقابل، نیجریه و یمن به دلیل نبود شفافیت، عدم جبران مؤثر و ضعف حکمرانی مالی، اصلاحات را نیمه‌کاره رها کردند و حتی با ناآرامی‌های اجتماعی مواجه شدند. بنابراین، تجربه جهان نشان می‌دهد که اصلاح یارانه انرژی پروژه‌ای صرفاً اقتصادی نیست، بلکه یک پروژه اعتمادسازی و حکمرانی است.

اما موضوع سه‌نرخی شدن بنزین، مسئله‌ای است که باید با دقت بیشتری به آن نگاه کرد. در ظاهر، چندنرخی شدن می‌تواند به مدیریت مصرف کمک کند، اما تجربه ایران و کشورهای مختلف نشان می‌دهد که چندنرخی شدن انرژی تقریباً همیشه به فساد، رانت، قاچاق، کارت‌فروشی و بی‌عدالتی گسترده منجر می‌شود. ایجاد شکاف میان قیمت سهمیه‌ای و آزاد، عملاً بازار سیاه می‌سازد و انگیزه‌های انحراف را افزایش می‌دهد. بخشی از بنزین سهمیه‌ای نیز در نهایت توسط دستگاه‌های دولتی مصرف می‌شود، و چون بودجه عمومی هزینه آن را می‌پردازد، بار مالی آن باز هم بر دوش مردم بازمی‌گردد. بنابراین، چندنرخی کردن نه‌تنها اصلاح نیست، بلکه پیچیده‌تر کردن یک مشکل ساختاری است.

از منظر اقتصاد سیاسی نیز، ساده‌ترین کار برای دولت افزایش قیمت انرژی است؛

مصرف سرانه بنزین در آمریکا ۱۵۴۱ لیتر، در کانادا ۱۱۵۳ لیتر، امارات ۱۰۳۰ لیتر و عربستان ۸۹۴ لیتر است. بنابراین، سنجش دقیق مصرف بنزین در ایران باید در (طبقه کشورهای دارای ساختار حمل‌ونقل مشابه) انجام شود، نه بر پایه میانگین خام جهانی.

اما کار دشـــوار و اصلی چیز دیگری است: اصلاح ساختار حکمرانی انرژی، شفاف‌سازی زنجیره تولید تا مصرف، حذف رانت‌های پنهان، بهبود کارایی شبکه توزیع، اصلاح رفتار مصرف‌کنندگان بزرگ، و تقویت حمل‌ونقل عمومی. سیاست‌گذاری پایدار، نه با افزایش قیمت، بلکه با اصلاح ساختارها، ارتقای بهره‌وری و تغییر الگوی مصرف محقق می‌شود. بســـیاری از مشـــکلات امروز انرژی در ایران ـــ از جمله رشد مصرف برق، هدررفت گاز، فرسودگی نیروگاه‌ها و وابستگی به بنزین ارزان ـــ نتیجه دهه‌ها تأخیر در اصلاح ساختاری است، نه نتیجه ثابت ماندن قیمت‌ها.

در تحلیل‌های عمومی نیز گاهی خطاهای محاسباتی رایج مشاهده می‌شود. برای مثال، گفته می‌شود ایرانیان (دو و نیم برابر میانگین جهانی) بنزین مصرف می‌کنند. این گزاره از نظر عددی درست است، اما از نظر تحلیلی یک مغالطه آماری است. چرا؟ زیرا میانگین جهانی، کشـــورهایی مانند کرمشمالی، سیرالئون، کنگو، سودان و ده‌ها اقتصاد کم‌درآمد دیگر را نیز شامل می‌شود؛ کشورهایی که به دلیل نبود خودرو، زیرساخت حمل‌ونقل یا دسترسی محدود به سوخت، اساسا مصرف بنزین بسیار ناچیزی دارند. مقایسه ایران با چنین کشورهایی تحلیل را گمراه می‌کند.

مصرف سرانه بنزین در آمریکا ۱۵۴۱ لیتر، در کانادا ۱۱۵۳ لیتر، امارات ۱۰۳۰ لیتر و عربســـتان ۸۹۴ لیتر اســـت. بنابراین، سنجش دقیق مصرف بنزین در ایران باید در (طبقه کشورهای دارای ساختار حمل‌ونقل مشابه) انجام شود، نه بر پایه میانگین خام جهانی.

این نکته یادآوری می‌کند که در سیاســـت‌گذاری انرژی باید از (خوشـــه‌انگاری آماری) پرهیز کرد و داده‌هـــا را در (زمینه واقعی) تحلیل نمود. علاوه بر این، عواملی همچون کیفیت خودرو، فناوری موتور، استاندارد سوخت، سهم خودروهای هیبریدی و سیاست‌های کارایـــی انرژی نیز تأثیر تعیین‌کننده‌ای بـــر میزان مصرف واقعی دارند؛ عواملی که بدون در نظر گرفتن آن‌ها هر مقایســـه‌ای ناقص و غیرواقعی خواهد بود.

در تحلیل ساختار حکمرانی انرژی، یکی از کانون‌های اصلی اختلال را باید در (وارونگی نقش‌ها و وظایف نهادی) جســـتوجو کرد. طی سال‌های گذشته، در حوزه‌هایی که ذاتاً در زمره وظایف بنیادین دولت قرار می‌گیرند ـــ مانند تأمین پایدار آب، برق، زیرساخت‌های آموزشی و خدمات عمومی اساسی ـــ بار مسئولیت به‌تدریج از دولت به شهروندان و فعالان اقتصادی منتقل شده است. نتیجه آنکه تجهیز ژنراتور برای برق، تهیه تانکر برای آب، یا حتی ســـاخت فضاهای آموزشی به‌جای آنکه در زمره اقدامات حاکمیتی باشد، به وظایفی تبدیل شده که مردم و بخش خصوصی ناچارند خود بر عهده گیرند.

در نقطه مقابـــل، در عرصه‌هایی که به‌طـــور طبیعی باید میدان فعالیت رقابتی، نوآوری و کارآفرینی بخش خصوصی باشـــد، دولت همچنان حضوری گسترده، دست‌اندازانه و بعضاً بازدارنده دارد. حاصل این ناهمخوانی، پدیده‌ای اســـت که در ادبیات سیاســـت‌گذاری از آن با عنوان (وارونگی حکمرانی) یاد می‌شـــود: منابع عمومی در حوزه‌هایی مصرف می‌شود که باید به فعالیت بخش خصوصی واگذار شود، و هزینه‌های مربوط به وظایف عمومی بر دوش مردم گذاشته می‌شود. این جابه‌جایی وظایف نه‌تنها کارایی نظام انرژی را کاهش می‌دهد، بلکه موجب اتلاف منابع، کاهش بهره‌وری و تضعیف اعتماد عمومی به نظام تصمیم‌گیری می‌شود.

در چنین بســـتری، هرگونه اصلاح در قیمت انرژی ـــ خواه بنزین، خواه برق و گاز ـــ بدون اصلاح این وارونگی نهادی، محکوم به ناکامی اســـت. سیاست‌های قیمتی، هر اندازه نیز که دقیق طراحی شوند، قادر نیستند خلأ حاکمیتی، ضعف ساختارهای نهادی و نابرابری در تقســـیم مســـئولیت میان دولت و بخش خصوصی را جبران کنند. تجربه کشـــورهای موفق در اصلاح یارانه انرژی نشان می‌دهد که «انسجام نهادی»، «شفافیت نقش‌ها» و «تقسیم صحیح وظایف میان دولت و بازار» مقدم بر هر اصلاح قیمتی است. دولت باید مســـئولیت خود را در حوزه‌های عمومی، از زیرساخت تا خدمات پایه، به‌طور کامل و قابل اتکا انجام دهد؛ و در مقابل، اجازه دهد بخش خصوصی در میدان طبیعی خود ـــ یعنی تولید، نوآوری و رقابت ـــ نقش‌آفرینی کند.

تا زمانی که این اصلاح بنیادین در تقســـیم کار ملی صورت نگیرد، هیچ ســـازوکار قیمت‌گذاری ـــ حتی اگر از نظر فنی بی‌نقص باشد ـــ نمی‌تواند ناکارآمدی ساختاری نظام انرژی را برطرف کند یا مسیر ناترازی مزمن انرژی را به‌طور پایدار اصلاح نماید.

اکنون زمان آن رســـیده است که مدل اصلاح یارانه انرژی در ایران، نه‌بر پایه اقدامات مقطعی و تصمیم‌های کوتاه‌مدت، بلکه بر اساس یک چارچوب علمی، شفاف و منطبق بر تجربیات آزموده‌شده جهانی بازطراحی شود. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که راه عبور از بحران‌های انرژی، ناترازی بودجه و تورم، مسیری روشن و تکرارپذیر دارد؛ مسیری که اگر با دقت دنبال شود، امکان موفقیت را چندین برابر می‌کند و اگر نادیده گرفته شـــود، ناکامی‌ها بار دیگر تکرار خواهد شد. در جهان نسخه‌هایی آزموده شده که مســـیر کاهش تورم، مهار ناترازی انرژی و ایجاد رشد پایدار را نشان می‌دهند؛ بنابراین ضرورتی ندارد که همان مسیرهای شکست‌خورده را دوباره تجربه کنیم. آنچه لازم است، اراده‌ای جدی، انسجام نهادی و التزام به یک برنامه منسجم است.

اکنون زمان آن رسیده است که مدل اصلاح یارانه انرژی در ایران، نه‌بر پایه اقدامات مقطعی و تصمیم‌های کوتاه‌مدت، بلکه بر اساس یک چارچوب علمی، شفاف و منطبق بر تجربیات آزموده‌شده جهانی بازطراحی شود

بر این اساس، می‌توان اصلاح یارانه انرژی را بر شش محور اساسی استوار کرد:

نخســـت، شفاف‌ســـازی کامل یارانه پنهان و ارائه تصویری دقیق از ابعـــاد آن، نحوه توزیع میان دهک‌هـــای مختلف و هزینه فرصت توسعه‌ای این منابع. بدون شفافیت، هیچ اجماعی شکل نمی‌گیرد و هیچ اصلاحی پذیرفته نمی‌شود.

دوم، اصلاح تدریجـــی، مرحله‌ای و قابل پیش‌بینی قیمت انرژی، با پرهیز کامل از چندنرخی شـــدن. تجربه جهانی نشـــان داده که چندنرخی شـــدن، به‌جای مدیریت مصرف، زمینه‌ساز فساد، رانت و بی‌عدالتی است.

سوم، طراحی ســـازوکار حمایت هدفمند و هوشمند برای اقشار کم‌درآمد، نه صرفاً با پرداخت نقدی، بلکه با تقویت دسترسی به انرژی، حمل‌ونقل عمومی و خدمات اجتماعی. حمایت باید کارآمد، ماندگار و ضدتورمی باشد.

چهارم، اصلاح ســـاختار حکمرانی و مالی انرژی، شـــامل حذف رانت‌ها، ارتقای بهره‌وری، بهبود مدیریت شـــبکه‌ها و مهم‌تر از همه، تثبیت سیاست‌های مالی و پولی. بدون این اصلاحات، هرگونه اقدام قیمتی به‌سرعت خنثی می‌شود و نتایج مثبت آن دوام نمی‌آورد.

پنجم، ایجاد صندوق ملی توسعه انرژی برای هدایت منابع آزادشده به سمت زیرســـاخت‌های حیاتی، انرژی‌های تجدیدپذیر، بهره‌وری صنعتی، فناوری و حمل‌ونقل عمومـــی. چنین صندوقی باید کاملاً مستقل، شفاف و غیروابسته به هزینه‌های جاری دولت باشد تا بتواند نقش موتور توسعه را ایفا کند.

ششم، گزارش‌دهی شفاف، منظم و عمومی درباره روند اصلاحات، تخصیص منابع و نتایج حاصل‌شده، به‌منظور تقویت اعتماد اجتماعی و پاسخ‌گویی حاکمیتی.

این شـــش محور، مجموعه‌ای از اصول آزموده‌شده در تجربه جهانی‌اند؛ اصولی که بر مبنای آنها می‌توان اصلاح یارانه انرژی را از یک تصمیم دشوار سیاسی به یک پروژه ملی تبدیل کرد؛ پروژه‌ای برای عبور از ناترازی، کاهش تورم و ســـاختن آینده‌ای پایدار برای اقتصاد ایران.

اگر این مسیر طی شود، اصلاح یارانه انرژی نه‌تنها تورم‌زا نخواهد بود، بلکه می‌تواند به ثبات اقتصادی، عدالت اجتماعی و رشـــد پایدار منجر شود. ایران می‌تواند از کشوری که ثروت انرژی خود را در قالب انرژی ارزان می‌سوزاند، به کشوری تبدیل شود که انرژی را به ثروت پایدار بدل می‌کند. این تصمیم شاید دشوار باشد، اما آینده اقتصاد ایران وابسته به همین انتخاب است: اصلاح یارانه انرژی نه یک اقدام کوتاه‌مدت، بلکه یک پروژه ملی برای ساختن آینده است.

به هر ایرانی سهمیه انرژی واگذار شود

واشکافی بحران انرژی و مسیر برون‌رفت



میثم هاشمخانی
تحلیل‌گر اقتصادی

بحران انرژی در کشور که روز به روز بزرگ‌تر می‌شود، به معنای بحرانی است که در زمینه نفت، گاز برق، بنزین و گازوئیل وجود دارد. این بحران دو جنبه دارد. جنبه اول به مشکل تولید برمی‌گردد. یعنی در زمینه تولید نفت، گاز، برق، بنزین و گازوئیل به طور مرتب در کشور با مشکلات متعدد مواجه هستیم. بخشی از این مشکلات به دلیل ساختار قیمتی و مالکیتی است، بخشی به دلیل تحریم است و بخش دیگری هم به دلیل ناعادلانه بودن مصرف این پنج مورد انرژی است؛ چرا که گروههایی، بسیار بیشتر از این منابع انرژی استفاده می‌کنند و گروهی هم بهره کمتری از این منابع دارند.

در حال حاضر نیز که به تدریج به سمت جیره‌بندی انرژی پیش می‌رویم، گروههایی ممکن است اعمال نفوذ بیشتر و سهم بیشتری از این جیره‌بندی داشته باشند و کمتر با قطعی برق، گاز و... روبه‌رو باشند. گروههایی هم ممکن است صدای بلندی نداشته باشند و بیشتر با قطعی و عدم دسترسی رو به رو شوند. بنابراین واضح است که حتی اگر با قطعی انرژی رو به رو نباشیم، دسترسی و میزان استفاده گروههای مختلف به انرژی متفاوت است. پس جنبه دوم این بحران، ناعادلانه بودن شرایط فعلی مصرف انرژی است.

جنبه سوم این بحران، قاچاق و پولشویی بسیاری زیادی است که حول این پنج انرژی به دلیل ساختار قیمت‌گذاری دولتی شکل گرفته است. اگر فقط بنزین و گازوئیل را مثال بزنیم، در حال حاضر مجموع مصرف بنزین و گازوئیل مصرفی کشور، روزانه حدوداً ۲۵۰ میلیون لیتر است. قاعدتاً بخش قابل توجهی از این میزان قاچاق می‌شود که آمار دقیقی در مورد آن وجود ندارد. اما آنچه در کشور توزیع می‌شود، تقریباً روزانه ۲۵۰ میلیون لیتر است. اگر به طور سرانگشتی قیمت بین‌المللی یا میانگین قیمت در کشورهای اطراف را یک دلار در نظر بگیریم، یعنی هر چهار روز، یک میلیارد دلار ارزش بنزین و گازوئیلی است که در کشور مصرف می‌شود. این در حالی است که قیمت ریالی فعلی در مقایسه با قیمت دلاری تقریباً صفر و در حد یک الی ۳ سنت است. این اختلاف قیمت که هر چهار روز، یک میلیارد دلار است، در یک سال بیش از ۹۵ میلیارد دلار می‌شود. این نکته را باید در نظر داشت که این ۹۵ میلیارد دلار فقط مربوط به بنزین و گازوئیل است. در حوزه نفت و گاز و برق هم وضعیت مشابهی وجود دارد. حتی اگر قسمتی از این میزان نیز وارد چرخه قاچاق، پولشویی و ...شود، عدد بسیار بسیار بزرگی است.



سه جنبه مهم بحران انرژی

بنابراین بحران انرژی سه جنبه مهم دارد که شامل بحران تولید و جیره‌بندی، ناعادلانه بودن شرایط فعلی و قاچاق و پولشویی بسیار عظیم است. به بهانه حل این موضوع، هر از گاهی دولت اقدام به گران‌سازی می‌کند، این گران‌سازی، مشابه ارزان نگه داشتن قیمت انرژی، سیاست کمونیستی است که امروزه در کشورهای به شدت کمونیستی دیده می‌شود. چرا که دولت تعیین‌کننده قیمت است، آن هم در شرایطی که در دنیا، قیمت بنزین، گازوئیل، نفت و... روزانه تغییر می‌کند و قیمت‌ها بسیار منعطف است.

با این وجود، دولت هر بار، بحران انرژی را بهانه می‌کند که بتواند پولی در جیب خود بگذارد. بخش زیادی از این پول صرف فربه کردن بوروکراسی، خدم و حشم و سازمان‌های دولتی‌ای می‌شود که بسیار ناکارآمد هستند و مزاحمت‌های زیادی برای شهروندان در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایجاد می‌کنند. بنابراین اینکه قیمت بنزین، دو هزار، سه هزار یا ۵ هزار ... باشد تغییر خاصی در ابعاد بحرانی که توضیح داده شد، نمی‌کند.

یک توضیح دقیق‌تر از اینکه هدف دولت در این زمینه حل بحران نیست و فقط پر کردن جیب است، بحث خودروی با کیفیت است. وقتی به دولت پیشنهاد می‌شود برای اینکه تا حدی از بحران بنزین و گازوئیل حل شود، واردات خودروهای با کیفیت خارجی با تعرفه، مالیات و حقوق گمرکی کم آزاد شود و به هر فردی که می‌تواند در شرایط تحریمی خودروی با کیفیت با تعرفه گمرکی منطقی وارد کند، اجازه واردات داده شود، دولت کاملاً مخالفت می‌کند. به این دلیل که اگر تعرفه کم شود، درآمدی از دولت کسر می‌شود. در واقع در آن سمتی که دولت با واردات خودروی با کیفیت با تعرفه کم، درآمدش کاهش پیدا می‌کند، کمونیستی‌ترین چارچوب‌ها را در نظر می‌گیرد.

ما تقریباً جزو هفت هشت کشوری در دنیا هستیم که بالاترین تعرفه گمرکی برای واردات خودروی با کیفیت داریم. اما در سمتی که موضوع بنزین است، دولت شعار آزادی اقتصادی می‌دهد و صحبت از این می‌کند که قیمت بنزین باید مشابه کشورهای دیگر باشد، در هر دو جنبه دولت، چه دولت فعلی چه دولت‌های قبلی، سیاستی را دنبال می‌کنند، چه کمونیستی چه اقتصاد آزاد و... که بیشتر جیبشان پر شود از همین رو با هر برنامه‌ای در زمینه گران‌سازی انرژی از سوی دولت کاملاً مخالف هستم و مخرب و ظالمانه می‌بینم.

راهکار حل بحران انرژی

اما راه درست حل بحران انرژی چیست؟ راه درست این است که مالکیت انرژی مستقیماً و به طور مساوی به عامه شهروندان بزرگسال ایرانی واگذار شود. هرآنچه نفت و گاز در کشور تولید می‌شود به طور مساوی به همه مردم برسد، سهمیه برق گازوئیل و بنزین به طور مساوی بین مردم تقسیم شود. هر فردی هر مقدار از آن سهمیه را که لازم داشت با قیمت رایگان به عنوان اموال عمومی مصرف کند و هر مقدار از نفت، بنزین، برق، گازوئیل و... که اضافه آمد با قیمت توافقی در بازاری که قیمت آن روزانه تغییر کند، بفروشد. مثل بازار سهام، طلا، دلار و یا مشابه بازار بین‌المللی نفت و گاز، در این بازار نیز قیمت

واقعیت این است که وقتی که عمده سود تولیدکننده به میزان رانتی که از دولت در قالب وام بدون بهره، زمین ارزان، مواد اولیه دولتی و دلار دولتی و... از دولت می‌گیرد، مربوط است و نه به کیفیت تولید و محصول، شیوه توزیع و رضایت مصرف‌کننده، یک ساختار شبه کمونیستی شکل می‌گیرد.

توافقی تعیین شود. این قیمت ممکن است مشابه قیمت انرژی در بازارهای بین‌المللی باشد یا مشابه نباشد. اما آنچه مهم است این است که تنها راه حل بحران انرژی این است که مالکیت این پنج مورد کلیدی انرژی به طور مساوی به همه مردم و شهروندان بالای ۱۸ سال واگذار و اجازه داده شود افراد، مازاد سهمیه خود را با قیمت توافقی و قیمت روز در یک بازار یکپارچه با یکدیگر معامله کنند.

این راه حل بحران انرژی در کشور را می‌تواند حل کند و قاچاق و پولشویی را تقریباً صفر کند. همچنین بحران تولید انرژی را نیز تا حد زیادی حل و فصل می‌کند و ناعادلانه بودن بهره‌مندی از انرژی را نیز کاملاً حل کند با این وجود خیلی خوشبین نیستم که چنین اتفاقی در کشور بیفتد.

در دولت‌های مختلف روسای جمهور به سمت چنین برنامه‌هایی رفتند اما تحت فشار گروه‌های پرنفوذ که در وضعیت فعلی ذی نفع هستند، این برنامه را کنار گذاشتند. این موضوع را نیز باید در نظر داشت که اگر مالکیت نفت، گاز بنزین، گازوئیل، برق در قالب یک سهمیه مشخص به مردم واگذار شود، قدرت دولت نه به معنای قوه مجریه بلکه به معنای کل حاکمیت کم می‌شود و پول کمتری در جیب حاکمیت خواهد بود. بنابراین عجیب نیست که دولت و حاکمیت تا لحظه آخر به این موضوع تن ندهند. اما در هر صورت این راهکار درستی است که بحران انرژی را کم و درآمد منطقی برای عامه شهروندان بزرگسال ایجاد کند.

همان‌طور که اشاره شد مصرف بنزین و گازوئیل روزانه در حال حاضر، ۲۵۰ میلیون لیتر است. اگر فرض کنیم قیمت تعادلی، یک دلار باشد، تقریباً سالی ۹۵ میلیارد دلار ارزش روز با قیمت بین‌المللی سهمیه بنزین و گازوئیل مردم است. اگر این مقدار قرار باشد به طور مساوی به همه شهروندان بالای ۱۸ سال ایرانی پرداخت شود، سهم هر نفر در سال حدود ۱۵۰۰ دلار می‌شود و یک خانواده شش نفره، ۶ هزار دلار در یک سال سهم دارد. ممکن است بخشی از این سهمیه را مصرف کند و بخشی را در بازار با قیمت تعادلی بفروشد. این عدد فقط مربوط به بنزین و گازوئیل است. برای برق، نفت و گاز هم اگر چنین برنامه‌ای اجرا شود، این در آمد ضرب در دو شود. اشاره به اعداد از این بابت است که عدد و رقم را به طور تقریبی در نظر داشته باشیم تا متوجه شویم اگر سهمیه انرژی به طور مساوی به ایرانیان بزرگسال داده شود، درآمد هر فرد چه قدر است. به عنوان مثال اگر در این شرایط اجازه واردات خودروی با کیفیت با تعرفه منطقی داده شود. یک خانواده چهار نفره که ۶ هزار دلار سهمیه بنزین و گازوئیل دارد، اگر این مبلغ را دو سال نگه دارد، به سادگی می‌تواند خودروی با کیفیت با مصرف ناچیز خریداری کند. بدون اینکه لازم باشد این خانواده ریالی غیر از مبلغ سهمیه هزینه کند، اگر سه سال سهمیه را نگه دارد به مراتب خودروی با کیفیت‌تری با مصرف کمتر می‌تواند تهیه کند.

مصرف بنزین و گازوئیل روزانه در حال حاضر، ۲۵۰ میلیون لیتر است. اگر فرض کنیم قیمت تعادلی، یک دلار باشد، تقریباً سالی ۹۵ میلیارد دلار ارزش روز با قیمت بین‌المللی سهمیه بنزین و گازوئیل مردم است

سیاست غیرصادقانه یارانه نقدی

وقتی دولت کالایی را گران می‌کند، عموماً دولت به دنبال فریب کردن خود و سازمان‌های دولتی است. همچنین صحبت از پرداخت یارانه نقدی می‌شود که عملاً کار صادقانه‌ای نبوده و اقدام ریاکارانه‌ای از سوی دولت بوده است. چرا که آنچه دولت مبنای یارانه نقدی قرار می‌دهد، عدد بزرگی اعلام می‌شود. این در حالی است که این عدد ریالی پرداخت می‌شود در حالی که درآمدهای نفت و گاز و انرژی دولت، دلاری است. در آخرین مورد در زمان آقای رئیسی، دلار ترجیحی برداشته شد و در مقابل یارانه‌ای به بخشی از خانوادها داده شد. این یارانه تا الان ثابت مانده در حالی که دلاری که دولت می‌فروشد چندین برابر شده است. بنابراین این یک واقعیت است که در مورد ساختار یارانه نقدی دولت معمولاً روال صادقانه‌ای با مردم نداشته است. عددی پرداخت شده که مردم اعتراض نکنند. با این نگاه که این یارانه افزایش پیدا نمی‌کند در حالی که درآمد دولت از آن محل مرتب افزایش پیدا می‌کند. در واقع سیاست صادقانه‌ای نبوده است.

حمایت از تولید یا رانت‌خواری

ایده دیگری که در این زمینه معمولاً مطرح است این است که گفته می‌شود وقتی قیمت انرژی بالا می‌رود دولت این پول را صرف حمایت از تولید کند. البته هر درآمدی دولت به دست می‌آورد این موضوع مطرح می‌شود. به گمان من افرادی که این ایده را مطرح می‌کنند عموماً تولیدکنندگانی هستند که یا بسیار ناتوانند و به دنبال رانت‌خواری‌اند و یا اساساً تولیدکننده قوی‌ای نیستند و به دنبال این هستند که دولت این پول را در قالب وام بدون بهره، مواد اولیه ارزان‌تر از بازار و ماشین‌آلات با دلار دولتی و یا خود دلار دولتی به جیب آنها بگذارد. یا افرادی هستند که نگاه بسیار کمونیستی دارند که معمولاً این ایده را مطرح می‌کنند که دولت این پول را به صنایع دهد و به تدریج صنایع و تولیدکننده را برده خود کند.

واقعیت این است که وقتی که عمده سود تولیدکننده به میزان رانتی که از دولت در قالب وام بدون بهره، زمین ارزان، مواد اولیه دولتی و دلار دولتی و... از دولت می‌گیرد، مربوط است و نه به کیفیت تولید و محصول، شیوه توزیع و رضایت مصرف‌کننده، یک ساختار شبه کمونیستی شکل می‌گیرد. در این شرایط سود بردن تولیدکننده تابع این است که به چه میزان ارتباط دولتی داشته باشد و ارتباطی به میزان رضایت مصرف‌کننده ندارد. در کل افرادی که حمایت از تولید را در این زمینه مطرح می‌کنند افرادی هستند که یا به دنبال رانت‌خواری‌اند و یا نگاه کمونیستی دارند.

حمایت منطقی از تولید

اما حمایت منطقی از تولید چیست؟ حمایت منطقی از تولید حمایتی است که غیررانتی و سالم باشد. حمایت رانتی و سالم از این مسیر می‌گذرد که برق، گازوئیل نفت، بنزین، گاز و... به معنای واقعی کلمه ملی شود، از ساختار دولتی خارج شود و همه ایرانیان بالای ۱۸ سال سهمیه یکسان داشته باشند. سهمیه مازاد زمانی که فروخته می‌شود، پول خوبی به دست می‌آید. به عبارتی پول‌هایی که به صورت مبهم در شبکه‌های قاچاق و پولشویی و... می‌چرخد و یا پول‌هایی که سهم عمده آن نصیب ثروتمندان می‌شود که در فرایند مهاجرت یا بدون مهاجرت از کشور خارج می‌کنند، به واسطه فروش سهمیه مازاد، دست عامه مردم بیاید. وقتی عامه مردم پول بیشتری دارند. به نوعی انگار یک برگه رای دارند. این پول را مردم می‌توانند خرج خرید محصولاتی کنند که با کیفیت‌تر و مفیدتر هستند. در ایم شرایط تولیدکننده‌ای که محصول با کیفیت‌تری تولید می‌کند، بدون توزیع رانت، فساد و حمایت دولتی، منفعت بیشتری می‌برد. تولیدکننده‌ای که محصول با کیفیت ندارد نیز از منافع کمتری برخوردار می‌شود.

جمع‌بندی

مسیر حل بحران انرژی در کشور را در این می‌بینم که سهمیه انرژی به هر ایرانی واگذار شود و افراد بتوانند مازاد نیاز را با قیمت توافقی که طبق عرضه و تقاضا است و می‌تواند ارتباطی با قیمت بین‌المللی داشته باشد یا نداشته باشد، بفروشند. در این شرایط اگر قیمت انرژی گران شود، کل مازاد افزایش قیمت به عامه مردم می‌رسد. زمانی که مردم پول بیشتری دارند، به دنبال خرید کالای بیشتر هستند و تولیدکننده خرد تا تولیدکننده بزرگ و واردکنندگان محصولات با کیفیت، کشاورزان و صنعتگران به واسطه بهبود قدرت خرید مردم می‌توانند منفعت ببرند. همزمان هم باید تعرفه واردات خودروهای با کیفیت به ۱۰ الی ۲۰ درصد برسد تا رشد قدرت خرید مردم منجر به خرید کالای با کیفیت‌تری از جمله خودروی باکیفیت و کم‌مصرف شود. وقتی مالکیت مردم افزایش پیدا کند، خود به خود بحران انرژی هم کمتر می‌شود.

دو مزیت مهم کارت انرژی

چگونه یارانه انرژی بی‌عدالتی را ترویج می‌کند؟



نرسی قربان

کارشناس اقتصاد انرژی

یارانه انرژی به‌خصوص برای نفت و گاز در بسیاری از کشورهای جهان رایج اســت. در ســال ۲۰۰۲ مقدار یارانه‌های انــرژی در جهان به ۱/۵ تریلیون دلار رسید که حدود ۷ درصد GDP در آن سال بود. کشورهای تولیدکننده عمده نفت و گاز بیشترین یارانه انرژی را به مصرف‌کنندگان خــود می‌دهند. در حالی‌کــه دولت‌ها یارانه انــرژی را برای دهک‌های کم‌درآمد در نظر می‌گیرند ولی بطور کلی این یارانه‌ها در درازمدت بیشتر به نفع طبقه ثروتمند جامعه است که انرژی بیشتری مصرف می‌کنند. یارانه انرژی در کوتاه‌مدت از نظر سیاســی و اقتصادی به دولت‌ها کمک می‌نماید ولی در درازمدت کارایی بالایی برای توسعه پایدار اقتصادی و حفظ محیط زیست ندارد.

حذف و یا هدفمند کردن یارانه‌ها در چندین دهه گذشته از اهداف دولت‌های مختلف در ایران بوده است. در دوره ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی افزایش سالیانه حامل‌های انرژی به تصویب رسید و به اجرا گذاشته شد ولی در سال اول ریاست جمهوری جناب آقای احمدی‌نژاد این برنامه که می‌توانست به تدریج فاصله بین قیمت حامل‌های انرژی در ایران و قیمت‌های جهانی را کاهش دهد به عوض تســریع و بهترکردن آن کلاً متوقف شد.

قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در ســال ۱۳۸۹ به اجرا درآمد. اهداف قانون هدفمند کردن یارانه‌ها در مورد انرژی به شرح زیر اعلام گردید:

- رساندن قیمت حامل‌های انرژی به حدود قیمت‌های جهانی
- جلوگیری از اسراف، و صرفه‌جویی در مصرف انرژی
- کاهش قاچاق فرآورده‌های نفتی
- تقسیم عادلانه ثروت ملی
- افزایش ظرفیت صادرات نفت و گاز کشور.

طبق قانون هدفمند کردن یارانه‌ها قیمت فرآورده‌های نفتی می‌بایستی در مدت ۵ سال (۱۳۸۹ تا ۱۳۹۴) به ۹۰ درصد قیمت‌های فوب خلیج فارس برســد. در مــورد گاز نیز طبق این قانون متوســط قیمت برای مصرف‌کنندگان ۷۵ درصد قیمت صادراتی منهای هزینه‌های حمل و نقل در نظر گرفته شده بود. طبق این قانون قیمت برق نیز می‌بایستی به هزینه‌های تولید و پخش واقعی برسد.

درآمدهای حاصله از این افزایش‌ها طبق قانون می‌بایستی ۵۰ درصد برای طبقات کم‌درآمد به صورت نقــدی و غیر نقدی، ۳۰ درصد برای حمایت از صنایع و ۲۰ درصد برای خزانه دولت به کار گرفته شود.

در عمل هیچ‌یک از اهداف قانون هدفمنــد کردن یارانه‌های انرژی محقق نگردید. در سال‌های اولیه این طرح بزرگ‌ترین چالش نحوه تقسیم درآمدهای حاصله به طبقات کم‌درآمد بود که عملاً همه جمعیت ایران را در بر گرفت. بنا به گفته خود جناب آقای رئیس جمهور احمدی‌نژاد به ۷۳ میلیون نفر ماهیانه حدود ۴۵۰،۰۰۰ ریال پرداخت می‌گردید که عددی نزدیک به ۳۲،۸۵۰ میلیارد ریال در ماه (حدود ۳ میلیارد دلار در ان زمان) بالغ می‌گردید. از آنجا که طبق بر آوردهای مختلف حدود ۱۰ درصد ایرانیان حتی تقاضا برای اخذ یارانه ننموده بودند می‌توان نتیجه گرفــت که بیش از ۵ میلیون نفر از خارج از ایــران و یا در داخل ایران بصورت غیر قانونی از این کمک‌ها بهرمند می‌شدند.

این نحوه اجرا چنان فشار مالی مستقیمی را بر روی دوش دولت نهاد که علاوه بر کلیه درآمدهای حاصله از افزایش قیمت حامل‌های انرژی مجبور شــد از منابع دیگر خود از جمله درآمدهای ارزی استفاده نماید و همواره با کســر بودجه مواجه باشد و هدف تقسیم عادلانه ثروت ملی محقق‌نگردید.

از آنجا که کلیه درآمدهای حاصله از افزایش قیمت‌های حامل‌های انرژی به حساب مخصوص واریز می‌گردید، شرکت‌های ملی نفت و گاز و وزارت نیرو دسترسی به سرمایه مورد نیاز برای ایجاد افزایش ظرفیت را از دست دادند و در بعضی مواقع از عهده پرداخت‌های به‌موقع خود به پیمانکاران برنیامدند. علاوه بر آن قسمتی از درآمدهای ارزی نیز به عوض تخصیص یافتن به سرمایه‌گذاری‌های لازم دربخش انرژی برای افزایش ظرفیت به یارانه‌ها تعلق گرفت. در نتیجه صنعت انرژی کشور نتوانست بــه وظیفه خود برای افزایش تولید، پالایش و پخش بهینه انرژی عمل نماید و یکی دیگر از اهداف قانون هدفمندکردن یارانه‌ها محقق نگردید.

هدف جلوگیری از قاچاق فرآورده‌های نفتی نیز با کاهش ارزش ریال ناموفق بود. قاچــاق گازوئیل و بنزین در مرزهای ایران از دو عامل مهم سرچشمه می‌گیرد که یکی اختلاف قیمت بنزین و گازوئیل با قیمت‌های کشورهای همسایه است و عامل مهم‌تر نرخ تبدیل دلار به ریال است.

پیشنهادی که در دو دهه گذشته از طرف عده‌ای از کارشناسان انرژی مطرح بوده است این است که پرداخت یارانه به صورت نقدی متوقف شود و کارت انرژی جایگزین آن شود. به این کارت که به شخص ویا سرپرست خانواده‌های دهک‌های درآمدی پایین تعلق می‌پذیرد هرماهه از طرف دولت مبلغی واریز می‌شــود. در این طرح کسی پرداخت نقدی ندارد و با وجه ریخته شده در آن فقط می‌توان علاوه بر خرید بنزین قبض‌های گاز، برق و آب پرداخت.

این طرح دارای دو مزیت مهم با مقایســه با قبل اســت. اول اینکه بــه دلیل عدم پرداخت نقدی از افزایش تورم جلوگیری می‌نماید چون تمام مبالغی که به کارت‌ها شــارژ می‌شود به شرکت‌های گاز، برق، آب و فراورده‌هــای نفتی بازمی‌گردد. پرداخت نقدی به افزایش نقدینگی و تورم می‌انجامد.

از سوی دیگر کارت سوخت که چندین سال است مورد استفاده قرار می‌گیرد به همه خودروها داده می‌شود و در نتیجه خانوادههای مرفهی که چندین خودرو دارند به مراتب بیشتر از یارانه سوخت استفاده می‌کنند.

عادلانه نیســت که کســانی که قدرت مالی خرید خودرو ندارند یارانه‌ای دریافت نکنند و کسانی که صاحب چندین خودرو هستند بیشترین سهم از یارانه‌ها را ببرند.

کارت انــرژی تا حدود زیادی به این بی‌عدالتی پایان می‌دهد و اجازه می‌دهد که خانواده‌هــای کم‌درآمد که احتمالاً خودرو نیز ندارند از این یارانه برای پرداخت قبوض برق، گاز و آب خود استفاده نمایند. اگر قرار است یارانه داده شود بهتر است که خانوادهها خود تصمیم بگیرند که آن را چگونه هزینه کنند.

> پیشنهادی که در دو دهه گذشته از طرف عده‌ای از کارشناسان انرژی مطرح بوده است این است که پرداخت یارانه به صورت نقدی متوقف شود و کارت انرژی جایگزین آن شود. به این کارت که به شخص ویا سرپرست خانواده‌های دهک‌های درآمدی پایین تعلق می‌پذیرد هرماهه از طرف دولت مبلغی واریز می‌شود

نبض مالی جهان

در شرایطی که نظام بانکداری ایران درگیر چالش‌های فراوان است
سیستم بانکداری در جهان هر روز توسعه‌یافته‌تر می‌شود



تکامل بانکداری در پنج مرحله

به‌زودی بانکداری از یک خدمت به بخشی یکپارچه از زندگی روزمره ما تبدیل خواهد شد

مریم رضایی
مترجم

امروز، بانکداری به سادگی لمس کردن گوشی هوشمند یا کلیک کردن چند دکمه است در حالی که با آرامش در خانه نشسته‌اید. اما بانکداری چگونه تا این حد پیشرفته شد؟ چگونه از بانکداری سطح ۱ به بانکداری سطح ۵ رسیدیم؟ بانکداری به شکلی که ما می‌شناسیم، هزاران سال پیش آغاز شد، پیش از آنکه واژه «دیجیتال» وجود داشته باشد. ریشه‌های آن در حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد در آشور و هند شکل گرفت؛ زمانی که بازرگانان برای خرید غلات وام می‌دادند. در یونان و روم باستان، معابد شروع به ارائه وام، پذیرش سپرده و حتی مبادله ارز کردند. تا قرن چهاردهم، بانکداری به شکلی که امروزه می‌شناسیم قابل تشخیص شد؛ زمانی که شهرهای ایتالیا مانند فلورانس و ونیز نخستین بانک‌های مدرن را تأسیس کردند.

در بیشتر تاریخ مدرن، بانکداری به صورت حضوری انجام می‌شد. سوابق روی کاغذ نوشته می‌شد، پول به‌طور فیزیکی دست به دست می‌گشت و مدیران بانک، مشتریان خود را فراتر از نامشان می‌شناختند. اما از نیمه قرن بیستم، بانکداری به‌طور چشمگیری دگرگون شد. معرفی دستگاه‌های خودپرداز، بانکداری آنلاین و اپلیکیشن‌های موبایل به‌طور کامل نحوه مدیریت پول ما را متحول کرد و بانکداری را بیش از هر زمان دیگری دسترس‌پذیر کرد.

تحولات بانکداری در صد سال اخیر این‌گونه بوده است:

بانکداری سطح ۱: بانکداری سنتی شعبه‌ای (پیش از دهه ۱۹۶۰)

پیش از ظهور دستگاه‌های خودپرداز، بانکداری تلفنی و کارت‌های بدهی، بانکداری یک کسب‌وکار شخصی بود. شما وارد شعبه محلی بانک خود می‌شدید و شخصاً با مدیر بانک صحبت می‌کردید. کارکنان بانک اغلب چهره شما را می‌شناختند و نامتان و جزئیات مختلفی از زندگی شخصی‌تان را می‌دانستند. تصمیم آنها برای وام دادن یا گرفتن پول شما بر اساس شناخت شخصی از شخصیت و اعتبارتان گرفته می‌شد. قوانین به سخت‌گیری امروز نبود و معاملات اغلب با حسن نیت انجام می‌شد.

این سبک بانکداری در سراسر جهان غرب بسیار محبوب بود. تنها در بریتانیا، تا سال ۱۹۲۰ بیش از ۷ هزار شعبه بانک فعال بودند و پنج بانک بزرگ بارکلیز، لویدز، میدلند، نشنال پرووینشال و وست‌مینستر، بازار را در دست داشتند و یک نظام بانکی پایدار ایجاد کردند.

اما بانکداری سنتی، با وجود موفقیت‌ها محدودیت‌هایی داشت. شعب فقط در ساعات مشخصی از هفته باز بودند، بسیاری از مردم مجبور بودند کیلومترها سفر کنند تا به خدمات بانکی دسترسی داشته باشند و فرآیندها دستی بود که باعث کندی خدمات و ایجاد فضای خطای انسانی می‌شد. اگرچه در این دوره تقلب و کلاهبرداری وجود داشت، اما پیچیدگی آن بسیار کمتر از امروز بود. بیشتر تقلب‌های بانکی به شکل جعل چک (تغییر مبالغ یا جعل امضاها) و اختلاس (کارکنان بانک با تغییر مدارک، وجوه را منحرف می‌کردند) رخ می‌داد.

با وجود این کاستی‌ها، این دوره بانکداری پایه‌های صنعت مالی امروز را بنا نهاد. اصول اصلی خدمات مشتری و اعتماد را تثبیت کرد که همچنان حیاتی باقی مانده‌اند.

بانکداری سطح ۲: آغاز بانکداری دیجیتال (دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰)

با اینکه کارت‌های بدهی امروز روش اصلی پرداخت مشتریان بانکی هستند، اما کارت اعتباری نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ اختراع شد. در سال ۱۹۶۶ اولین کارت بدهی توسط بانک «دلاور» به صورت آزمایشی معرفی شد. اما به دلیل ابتدایی بودن تکنولوژی‌های پشتیبان، هنوز با استفاده گسترده، سال‌ها فاصله داشت.

در ۲۷ ژوئن ۱۹۶۷، بانکداری با راه‌اندازی اولین دستگاه خودپرداز وارد عصر مدرن شد دستگاهی که به مردم امکان می‌داد خارج از ساعات کاری بانک و بدون صحبت با صندوقدار پول برداشت کنند. این دستگاه، روی نمای بیرونی شعبه بانک بارکلیز در انفیلد لندن نصب شد و کمی با دستگاه‌های امروزی تفاوت داشت. به جای وارد کردن کارت بانکی، مشتری یک برگه کاغذی ویژه با کد چهاررقمی درج‌شده وارد می‌کرد و سپس رمز خود را تایپ می‌کرد. اگر رمز با کد مطابقت داشت، مشتری یک اسکناس ۱۰ پوندی دریافت می‌کرد.

اگرچه در ابتدا پیشنهاد شده بود شماره‌های رمز شش‌رقمی باشند، اما از آنجا که برای همسر مخترع دستگاه خودپرداز، «جان شپرد بارون»، به خاطر سپردن شش رقم دشوار بود، این تعداد به چهار رقم کاهش یافت. دستگاه خودپرداز موفقیتی فوری نبود، اما به تدریج رشد کرد تا اینکه تا دهه ۱۹۸۰ تعداد ۵۴ هزار دستگاه در سراسر جهان فعال بودند. این دستگاه‌ها از آن زمان تاکنون رشد سریعی داشته‌اند و اکنون چند میلیون دستگاه خودپرداز در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

عملیات بانکی در این دوره به‌طور قابل‌توجهی تغییر کرد. کامپیوترها به روش اصلی نگهداری سوابق و پردازش تراکنش‌ها تبدیل شدند که به نوبه خود کارایی را افزایش داده و احتمال خطای انسانی کاهش یافت.

اما این پیشرفت‌ها بهایی نیز داشت. معرفی دستگاه‌های خودپرداز و کارت‌های اعتباری با نوار مغناطیسی راه‌های جدیدی برای کلاهبرداری ایجاد کرد، از جمله کپی‌برداری از کارت و کارت‌های جعلی. همچنین تغییر به سیستم‌های ثبت دیجیتال سوابق، آسیب‌پذیری‌های جدیدی ایجاد کرد که می‌توانست توسط کلاهبرداران مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

با وجود این چالش‌ها، دسترسی بیشتر و کارایی بالاتر که نوآوری‌های دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ به همراه داشت، زمینه را برای مرحله بعدی بانکداری دیجیتال فراهم کرد.



بانکداری سطح ۳: بانکداری دیجیتال پیشرفته (دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰)

در سال ۱۹۹۶، گروه مالی OP اروپا به اولین بانک آنلاین تبدیل شد. این بانک و بسیاری دیگر از خدمات بانکداری آنلاین که به فاصله کمی پس از آن راه‌اندازی شدند، به مشتریان امکان دادند موجودی حساب خود را بررسی کنند و از طریق کامپیوتر پرداخت انجام دهند. تا اوایل دهه ۲۰۰۰، این پلتفرم‌ها تکامل یافتند و طیف گسترده‌ای از خدمات از جمله پرداخت قبوض، درخواست وام و

در آینده دور، احتمالاً بانکداری به بخشی یکپارچه از زندگی روزمره ما تبدیل خواهد شد. تکنولوژی آن‌قدر سریع تغییر می‌کند که پیش‌بینی دقیق آنچه در ادامه رخ خواهد داد دشوار است.

مدیریت سرمایه‌گذاری را ارائه کردند.

پس از معرفی گوشی آیفون در سال ۲۰۰۷، رشد چشمگیر تلفن‌های هوشمند منجر به توسعه اپلیکیشن‌های بانکداری موبایلی شد که امکان دسترسی به خدمات بانکی را در هر زمان و مکان فراهم می‌کرد. اپلیکیشن‌های بانکداری موبایلی به سرعت تکامل یافتند و قابلیت‌هایی مانند واریز چک از طریق موبایل، پرداخت‌های همتا به همتا و هشدارهای لحظه‌ای تراکنش‌ها را ارائه دادند. این امر راحتی و تعامل مشتریان را به سطحی بی‌سابقه ارتقا داد.

اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ خدمات پرداخت دیجیتال مانند «پی‌پال» و «ونمو» راه‌اندازی شدند. این‌ها بانک نبودند، اما به مشتریان امکان می‌دادند حساب‌های خود را با وجوهی شارژ کنند که بعد می‌توانست برای پرداخت‌های آنلاین و تراکنش‌های همتا به همتا استفاده شود. در اروپا، راه‌اندازی منطقه پرداخت یورو واحد در سال ۲۰۰۸ (که تا سال ۲۰۱۴ به‌طور کامل اجرا شد) پرداخت‌های فرامرزی را آسان‌تر و سریع‌تر کرد و به ترویج بیشتر استفاده از تراکنش‌های دیجیتال کمک کرد.

با ادامه تکامل تکنولوژی بانکی، تاکتیک‌های مورد استفاده کلاهبرداران نیز تغییر کرد. در این دوره، سرقت هویت، نقض داده‌ها، فیشینگ (حمله به هدف سرقت اطلاعات حساس)، بدافزار و حملات تروجان (نوعی حمله سایبری که در آن مهاجم یک بدافزار مخفی را در قالب برنامه‌ای ظاهراً بی‌ضرر، مفید یا قانونی وارد سیستم قربانی می‌کند و کاربر ندانسته و با رضایت خودش آن را نصب می‌کند) رواج بیشتری یافت. اما بانک‌ها واکنش نشان دادند و پروتکل‌های امنیتی پیشرفته‌ای مانند رمزنگاری و احراز هویت چندمرحله‌ای را برای مقابله با این تهدیدها توسعه دادند.

بانکداری سطح ۴: بانکداری باز و ادغام فین‌تک (دهه ۲۰۱۰ تا امروز)

یکی از مهم‌ترین لحظات عصر بانکداری مدرن، معرفی بانکداری باز در اروپا بود. راه‌اندازی PSD۲ (دستورالعمل خدمات پرداخت) در سال ۲۰۱۶ به ارائه‌دهندگان خدمات شخص ثالث امکان داد با رضایت مشتری به داده‌های بانکی او دسترسی داشته باشند. این امر باعث شد «رابط برنامه‌نویسی کاربردی» (API) به یکی از مهم‌ترین ابزارها در صنعت بانکداری تبدیل شود، زیرا موج جدیدی از نوآوری را به راه انداخت که توسط استارت‌آپ‌های فین‌تک بلندپرواز هدایت می‌شدند و به دنبال تغییر و مدرن‌سازی تجربه بانکداری دیجیتال بودند.

دهه ۲۰۱۰ شاهد راه‌اندازی ده‌ها بانک دیجیتال (موسوم به «نئوبانک») در سراسر اروپا بود که میلیون‌ها مشتری را جذب کردند؛ مشتریانی که به دنبال تجربه‌ای مدرن‌تر و شهودی‌تر نسبت به اپلیکیشن‌های اغلب کند و محدود بانک‌های سنتی بودند. برخی از موفق‌ترین نئوبانک‌هایی که در این دهه راه‌اندازی شدند عبارتند از Bunq (هلند، ۲۰۱۲) که در حال حاضر ۱۲،۵ میلیون مشتری دارد، N۲۶ (آلمان، ۲۰۱۳) که در حال حاضر ۸ میلیون مشتری در ۲۴ کشور دارد، و Revolut (بریتانیا، ۲۰۱۵) که در حال حاضر ۴۵ میلیون مشتری در ۳۰ کشور دارد.

اشتیاق به مشارکت در انقلاب بانکداری دیجیتال، همکاری‌های زیادی را میان بانک‌های سنتی و شرکت‌های فین‌تک شکل داد. به‌عنوان مثال، گروه مالی ING در سال ۲۰۱۶ با شرکت تکنولوژی مالی Yolt همکاری کرد تا یک اپلیکیشن مدرن مدیریت مالی راه‌اندازی کند. شرکت خدمات مالی «سانتاندر» هم در سال ۲۰۱۸ با شبکه مالی «ریپل» (Ripple) وارد همکاری شد تا تکنولوژی بلاکچین را برای پرداخت‌های فرامرزی پیاده‌سازی کند.

یکی دیگر از تحولات بزرگ در این دوره، ظهور ارزهای دیجیتال مانند بیت‌کوین (۲۰۰۹) و اتریوم (۲۰۱۵) بود. این ارزها در ابتدا به‌عنوان جایگزین‌های غیرمتمرکز و امن برای ارزهای سنتی طراحی شدند، اما به‌تدریج به‌عنوان دارایی‌های سرمایه‌گذاری سوداگرانه محبوبیت یافتند. بیت‌کوین به‌ویژه از زمان راه‌اندازی اولیه تا زمان نگارش این مطلب ۲۲ هزار درصد رشد کرده است. تاثیر کریپتو آن‌قدر زیاد بوده که بیش از ۱ تریلیون دلار در این دارایی سرمایه‌گذاری شده است، از جمله توسط شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذاری مانند «بلک‌راک».

تا سال ۲۰۱۸، بیش از نیمی از مردم اتحادیه اروپا از بانکداری آنلاین استفاده می‌کردند که نسبت به عدد یک‌چهارم در سال ۲۰۰۷ افزایش دو برابری را نشان می‌دهد. ژوئیه ۲۰۲۴، یک‌سوم مردم بریتانیا به‌طور روزانه از بانکداری موبایلی استفاده می‌کردند. تغییر به بانکداری دیجیتال دسترسی به بانکداری را برای میلیون‌ها نفر دیگر فراهم کرده است. اما این تغییر پیامدهای عمیقی بر بخش گسترده‌تر بانکداری داشته و منجر به بسته شدن هزاران شعبه بانک در سراسر اتحادیه اروپا شده است. در سال ۲۰۰۸، به ازای هر ۲۸۰۰ نفر یک شعبه بانک وجود داشت. تا سال ۲۰۲۱، این رقم به یک شعبه بانک به ازای هر ۴۷۰۰ نفر کاهش یافت. این تعطیلی‌ها ممکن است بر کسانی که بانکداری آنلاین را ترجیح می‌دهند تاثیری نداشته باشد، اما مثل دوران پیش از دهه ۱۹۶۰، بسیاری افراد، به‌ویژه نسل‌های قدیمی‌تر، مجبورند راه زیادی طی کنند تا به بانک دسترسی داشته باشند.

بانکداری سطح ۵: آینده بانکداری

آینده صنعت بانکداری چگونه خواهد بود؟

در سال‌های اخیر، هوش مصنوعی در بسیاری از کاربردها به کار گرفته شده و اکنون تاثیرش را بر بخش بانکداری هم می‌بینیم. برخی گروه‌های مالی از هوش مصنوعی استفاده می‌کنند تا به مشتریان کمک کنند تجربه‌های بانکی شخصی‌سازی‌شده‌تری ارائه دهند؛ مثلاً با ادغام یک دستیار بانکی هوش مصنوعی در اپلیکیشن بانکداری موبایلی، تا مشتریان بتوانند فوراً کمک دریافت کنند و درباره حساب خود سوال بپرسند. در آینده بسیار نزدیک، شاهد استفاده از هوش مصنوعی برای کمک به مشتریان در تصمیم‌گیری درباره بهترین روش مدیریت پول خود خواهیم بود. همچنین شاهد استفاده از آن برای ارائه بانکداری مبتنی بر صدا خواهیم بود، به‌گونه‌ای که مشتریان بتوانند با فرمان صوتی درخواست پرداخت به افراد خاصی را داشته باشند.

ادغام بی‌وقفه خدمات بانکی در فعالیت‌ها و پلتفرم‌های روزمره، از جمله خرید آنلاین و شبکه‌های اجتماعی، بانکداری را بیش از هر زمان دیگری در دسترس و راحت خواهد کرد. برای مثال، مشتری می‌تواند به طور مستقیم از طریق اپلیکیشن شبکه اجتماعی خود پرداخت انجام دهد یا بر اساس عادات خرید آنلاین خود مشاوره مالی شخصی‌سازی‌شده دریافت کند.

اقدامات امنیتی بهبودیافته، مانند احراز هویت بیومتریک (مانند تشخیص چهره و اسکن اثر انگشت)، منجر به تراکنش‌های سریع‌تر و امن‌تر خواهد شد.

تجربه‌های شخصی‌سازی‌شده بیشتر که توسط هوش مصنوعی و تحلیل داده هدایت می‌شوند، به بانک‌ها امکان می‌دهند مشاوره مالی متناسب‌تر، توصیه‌های محصول و کمک‌های ویژه‌ای بر اساس شرایط و اهداف مالی منحصر به فرد مشتری ارائه دهند.

روش‌های پرداخت انعطاف‌پذیر مانند «اول خرید کن، بعداً پرداخت کن» (BNPL) رایج‌تر خواهند شد و به مشتریان اجازه می‌دهند به‌راحتی خریدهای خود را در محل فروش تامین مالی کنند بدون آنکه مجبور به پر کردن فرم‌های خسته‌کننده درخواست وام باشند.

تکنولوژی واقعیت مجازی می‌تواند راه‌های جذاب‌تر و تعاملی‌تری برای مدیریت امور مالی ایجاد کند. برای مثال، مشتریان می‌توانند به یک شعبه بانکی مجازی مراجعه کنند و با یک مشاور مالی مجازی تعامل داشته باشند که به آنها کمک می‌کند درآمد و هزینه‌هایشان را در یک محیط سه‌بعدی جذاب تجسم کنند.

«تامین مالی سبز»، مانند وام‌های مسکن با بهره کمتر برای خانه‌هایی که انرژی کمتری مصرف می‌کنند، به‌طور فزاینده‌ای اهمیت خواهد یافت زیرا پایداری همچنان یکی از مسائل اصلی روز است. بانک‌ها احتمالاً محصولات و خدمات بیشتری ارائه خواهند داد تا از ابتکارات دوستدار محیط زیست حمایت کنند و به مشتریان در اتخاذ تصمیمات مالی پایدار کمک کنند.

این‌ها تنها تحولاتی هستند که در آینده نزدیک شاهدشان خواهیم بود. در آینده دور، احتمالاً بانکداری به بخشی یکپارچه از زندگی روزمره ما تبدیل خواهد شد. تکنولوژی آن‌قدر سریع تغییر می‌کند که پیش‌بینی دقیق آنچه در ادامه رخ خواهد داد دشوار است (مسلماً بازرگانان آشور در ۲۰۰۰ پیش از میلاد هرگز نمی‌توانستند روش تایید هویت chip and PIN را پیش‌بینی کنند!) اما اگر یک چیز قطعی باشد، این است که ارائه‌دهندگان خدمات بانکی باید همواره در صدر تحولات باقی بمانند تا ارتباط خود را در چشم‌انداز روزبه‌روز رقابتی‌تر و نوآورانه‌تر حفظ کنند.

منبع: Nectara

چرا تکنولوژی به‌تنهایی کافی نیست؟

مسئولیت جلوگیری ازکلاهبرداری مالی باید بین بانک‌ها و مشتریان تقسیم شود

در روز ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۵، رهبران ارشد متخصص در حوزه‌های پرداخت‌های مالی، امنیت سایبری و مقابله با کلاهبرداری در مرکز فرهنگی «دی وارانده» در شهر «تورنو» بلژیک گرد هم آمدند. تمرکز این نشست بر کلاهبرداری‌ها و چگونگی تحول بخش بانکی بلژیک در عصر پرداخت‌های آنی و تاکتیک‌های پیشرفته‌تر کلاهبرداری بود.

نکته واضح این بود که نمی‌توان صرفاً با راه‌حل‌های فنی، از کلاهبرداری‌های بانکی پیشگیری کرد. این امر مستلزم یک رویکرد بسیار جامع‌تر است که عوامل و راه‌حل‌های روان‌شناختی، سازمانی، سیستمی و تکنولوژیک را در نظر بگیرد.

هزینه‌های پنهانی که هیچ‌کس اندازه‌گیری نمی‌کند

در اوت ۲۰۲۵، «فدراسیون مالی بلژیک» (Febelfin)، نهادی که بانک‌ها، موسسات مالی و شرکت‌های فعال در صنعت خدمات مالی این کشور را نمایندگی می‌کند، گزارشی تحقیقاتی منتشر کرده بود که در آن این جمله به چشم می‌خورد: «اگر چیزی بوی فیشینگ می‌دهد، احتمالاً همان است» (فیشینگ به کلاهبرداری‌های آنلاین گفته می‌شود که در آن مجرمان سایبری اطلاعات محرمانه مشتریان بانک‌ها را با فریبکاری سرقت می‌کنند). در این گزارش اعلام شده بود در سال ۲۰۲۴، با وجود اینکه ۷۵ درصد تلاش‌های فیشینگ قبل از سرقت پول متوقف شده بود، بانک‌ها ۴۹ میلیون یورو را به دلیل کلاهبرداری از این طریق از دست دادند. اما این ارقام تنها بخشی از ماجرا را نشان می‌دهند، زیرا کلاهبرداری‌ها بسیار فراتر از صرفاً فیشینگ هستند.

اندازه‌گیری هزینه واقعی کلاهبرداری‌ها به مراتب دشوارتر است:

- **فقدان شفافیت:** همه کلاهبرداری‌ها گزارش نمی‌شوند، حتی اگر بانک مسئولیتش را بپذیرد.
- **تخریب اعتبار:** مشتریان پس از کلاهبرداری، به ندرت همان دیدگاه قبل را نسبت به بانک خود خواهند داشت.
- **فشار عملیاتی:** ساعت‌های بی‌شماری که صرف تحقیقات دستی، هماهنگی و ارتباط با نیروهای اجرای قانون و رسیدگی به اختلافات می‌شود.
- **آسیب به تجربه مشتری:** هشدارهای مثبت کاذب (False Positives) و اصطکاک، به همان روابطی آسیب می‌زند که بانک‌ها در تلاش برای محافظت از آنها هستند.

تهدیدهای جدید، نیازمند واکنش‌های جدید

روش‌های کلاهبرداری در حال افزایش هستند. شرکت‌کنندگان در اجلاس دی وارانده به کلاهبرداری در سرمایه‌گذاری، کلاهبرداری در صدور فاکتورها، کلاهبرداری‌های جعل هویت، بدافزار جدیدی به نام «بازی پوسته»(Shell Game) که موبایل‌ها و حساب‌های بانکی جدید را هدف قرار می‌دهد، و موارد بسیار دیگر اشاره کردند. مورد دیگری هم که این روزها رواج پیدا کرده، «کلاهبرداری‌های عاشقانه» است و اغلب مردان بالای ۴۰ سال را هدف قرار می‌دهد؛ به این صورت که کلاهبرداران کم‌کم اعتماد آنها را جلب کرده و سپس پولشان را از حساب خارج می‌کنند و بعد از روش «کلاهبرداری بازیابی» (Recovery Scam) استفاده می‌کنند. این روش کلاهبرداری بسیار موذیانه است: با قربانیان اولیه، دوباره تماس گرفته می‌شود و این بار با وعده بازیابی پول از دست رفته در ازای یک پیش‌پرداخت، مجرمان از نیاز به جبران خسارت سوءاستفاده می‌کنند تا برای بار دوم ضربه بزنند. مشکلی که بانک‌ها در این زمینه دارند این است که حتی زمانی که سیستم‌های تشخیص، انتقال‌های مشکوک را علامت‌گذاری می‌کنند، مشتری به دلیل اینکه از نظر عاطفی درگیر شده، اصرار دارد که این انتقال‌ها قانونی هستند.

طبق مشاهدات یکی از بانکداران، قربانیان کلاهبرداری اغلب احساس شرم می‌کنند و این جنبه به ندرت مورد بحث قرار می‌گیرد و اعتماد به کل سیستم مالی را تضعیف می‌کند

کلاهبرداری مالی به طور فزاینده‌ای پیچیده هم شده است و از تکنولوژی‌های پیشرفته به روش‌هایی استفاده می‌کند که همین چند سال پیش قابل تصور نبودند. علاوه بر طرح‌های شناخته‌شده‌ای مانند فیشینگ یا مهندسی اجتماعی، مجرمان به طور فزاینده‌ای بر روش‌های جدید و دیجیتالی متکی هستند که توسط هوش مصنوعی و تکنولوژی‌های دیپ‌فیک پشتیبانی می‌شوند. گروه هدف کلاهبرداری، دیگر به افراد مسن محدود نمی‌شود؛ مشتریان جوان‌تر و آشنا به امور دیجیتال هم به طور فزاینده‌ای در تیررس قرار دارند.

یک تهدید فزاینده، سوءاستفاده از کدهای QR است. این کدها روی پوسترها، وب‌سایت‌ها یا دستگاه‌هایی مانند دستگاه‌های پارکینگ قرار می‌گیرند و به صفحات پرداخت دستکاری‌شده‌ای هدایت می‌کنند که به طور فریبنده‌ای واقعی به نظر می‌رسند. در آنجا داده‌های محرمانه به سرقت می‌رود، یا بدافزار نصب می‌شود؛ خطری که به ویژه کاربران جوان‌تری را که به طور مرتب از کدهای QR در زندگی روزمره استفاده می‌کنند، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

به موازات این، مجرمان برای باورپذیرتر کردن تلاش‌های فریبکارانه، به محتوای تولیدشده توسط هوش مصنوعی و صداهای دیپ‌فیک متکی هستند؛ مثلاً در تماس‌های پشتیبانی جعلی یا پیشنهادهای سرمایه‌گذاری که ظاهراً شخصی‌سازی شده‌اند. مرز بین واقعیت و داستان به طور فزاینده‌ای محو می‌شود و تشخیص چنین حملاتی را به میزان قابل توجهی دشوارتر می‌کند.

کلاهبرداری سرمایه‌گذاری دیجیتال به شکلی



بلژیک سابقه‌ای قوی در همکاری‌های صنعتی دارد. کمپین‌های آگاهی‌بخشی فدراسیون مالی بلژیک و پلتفرم‌های مشترک ضد فیشینگ نمونه‌های بارز آن هستند. این تلاش‌ها آگاهی عمومی را افزایش داده است، اما محدودیت‌ها هم واضحند: کمپین‌ها به ندرت جلوی کلاهبرداری را در لحظه حمله می‌گیرند.

نگران‌کننده در حال پیچیده‌تر شـــدن است. پلتفرم‌هایی که به صورت حرفه‌ای طراحی شـــده‌اند، ارائه‌دهندگان واقعی را شبیه‌سازی می‌کنند، افزایش قیمت‌های جعلی را نشان می‌دهند و به طور خاص مخاطبان آشـــنا به تکنولوژی را هدف قرار می‌دهند. ارتباطات اغلب خودکار و از نظر روانشناختی پیچیده هستند و هدف آنها تحریک برای واریز مداوم مبالغ بیشتر است.

این اشکال جدید کلاهبرداری به صورت فرامرزی سازماندهی شده، پویا و حرفه‌ای اجرا می‌شوند. برای بانک‌ها، این بدان معناست که مکانیسم‌های حفاظت کلاسیک دیگر کافی نیستند. امنیت باید در سطح گسترده‌ای به رسمیت شناخته شود تا علاوه بر تکنولوژی‌های جدید، گروه‌های هدف و عادات ارتباطی تغییریافته را نیز در نظر بگیرد. تنها به این طریق می‌توان به طور موثری از مشتریان - بدون در نظر گرفتن سن یا تجربه دیجیتال آنها - محافظت کرد.

ســـازمان‌هایی مانند Febelfin و فدراســـیون‌های بانکی اروپا، سخت در تلاشند تا کمپین‌هایی برای آگاهی‌بخشـــی راه‌اندازی کنند. این کمپین‌ها اگرچه مهم هستند، اما متقاعد کردن فرد عادی در خیابان در مورد آن، تا زمانی که خیلی دیر نشده باشد، دشوار است.

پارادوکس پرداخت‌های آنی

بلژیک از لحاظ تاریخی در پرداخت‌های آنی پیشگام بوده و به آن افتخار کرده است. با این حال، این دستاورد منجر به یک پارادوکس شده است: در حالی که مشتریان از تراکنش‌های سریع‌تر بهره می‌برند، فرصت‌های بیشتری نیز برای کلاهبرداران فراهم می‌شود.

پرداخت‌های آنی، مانعی را که تیم‌های مبارزه با کلاهبرداری زمانی به آن متکی بودند، حذف می‌کند. کلاهبرداری که قربانی را متقاعد به انتقال پول کند، عملاً پیروز شده است و پول در عرض چند ثانیه از بین رفته و اغلب به خارج از مرزها منتقل می‌شود. انتظار می‌رود سیســـتم امنیتی «تایید دریافت‌کننده وجه» (Confirmation of Payee)، بخشی از این چالش را حل کند. این سیســـتم برای جلوگیری از انتقال پول به حساب‌های اشتباه طراحی شده، به این صورت که وقتی فرد می‌خواهد پول را به حساب دیگری منتقل کند، نام دریافت‌کننده را وارد می‌کند و اگر نام‌ها مغایرت داشته باشد، بانک جلوی تراکنش را می‌گیرد. اما نگرانی موجود این است که این محدودیت‌ها قبلاً آزمایش شده، بدون اینکه تاثیر زیادی بر موارد کلاهبرداری داشته باشند.

طبیعتاً همزمان با اینکه اتحادیه اروپا با فرمان پرداخت‌های آنی، ســـطح دسترسی را گسترش می‌دهد و هزینه‌ها را پایین می‌آورد، میزان حملات سایبری افزایش می‌یابد. در همین زمینه، بریتانیا تصمیم گرفته قانون «تقسیم مسئولیت» را برای کلاهبرداری‌های انتقال پول اعمال کند؛ به این صورت که مسئولیت کلاهبرداری بین بانک و مشتری تقسیم می‌شود. این تصمیم، بانک‌ها را وادار کرده به طور فعالانه‌تری در پیشگیری سرمایه‌گذاری کنند

نسل جدید همکاری‌ها

بلژیک سابقه‌ای قوی در همکاری‌های صنعتی دارد. کمپین‌های آگاهی‌بخشی فدراسیون مالی بلژیک و پلتفرم‌های مشترک ضد فیشینگ نمونه‌های بارز آن هستند. این تلاش‌ها آگاهی عمومی را افزایش داده است، اما محدودیت‌ها هم واضحند: کمپین‌ها به ندرت جلوی کلاهبرداری را در لحظه حمله می‌گیرند.

نســـل جدید همکاری‌ها با سایر نهادها باید فراتر از این برود: اشتراک‌گذاری اطلاعات بین بانکی، داده‌های غنی‌شده تراکنش و هویت، و مدل‌های تشخیص مشترک. اراده برای انجام این کار وجود دارد، اما تحت فشـــارهای حقوقی، انطباق با قوانین، یا اعتمادسازی، بســـیاری از این ابتکارات محقق نمی‌شـــوند یا با گذشت زمان شکست می‌خورند. ابتکار هلند به نام «نظارت بر تراکنش‌ها» (TMNL) هم مزایایی داشت و هم خطراتی. هدف آن تجمیع داده‌های تراکنش بین بانک‌ها بود، اما پس از اینکه قانون‌گذاران، آن را ناقض حریم خصوصی دانستند و قوانین جدید ضدپولشویی اتحادیه اروپا فضای قانونی را برای چنین تلاش‌هایی محدود کرد، این ابتکار منحل شد.

مـــا اغلب در مورد تصمیم‌هایی که بانک‌ها به صورت انفرادی می‌گیرند، گله می‌کنیم. اما همین ذهنیت در مورد قوانین هم وجود دارد و به همین دلیل است که همکاری بین نهادها برای مقابله با کلاهبرداری دشوار می‌شود. چه چیزی را می‌توان/نمی‌توان به اشتراک گذاشت؟ کدام مقررات گزینه‌ها را محدود می‌کنند و چگونه می‌توان بر آنها غلبه کرد؟

درس آموخته‌شـــده واضح اســـت: همکاری بین نهادها نباید در مورد پایگاه‌های داده بزرگ‌تر باشـــد، باید هوشمندانه‌تر و محدودتر باشد، اطلاعات فقط در شرایط ضروری به اشتراک گذاشته شود، و مدل‌های اطلاعاتی فدرال به صورت ایمن بین بانک‌ها و موسسات ســـاخته شـــود. همچنین این همکاری باید فراتر از بانک‌ها، به شـــرکت‌های مخابراتی، ارائه‌دهندگان خدمات پرداخت (PSPs) و پلتفرم‌ها گسترش یابد؛ جایی که کلاهبرداری‌ها به طور فزاینده‌ای از آنجا سرچشمه می‌گیرند.

همکاری واقعی به معنای انجام کارهای بیشتر بر مبنای همان سیستم‌های قبلی نیست، بلکه به معنای طراحی شبکه‌های قابل اعتماد و مبتنی بر اطلاعات با رعایت حریم خصوصی است، طوری که کلاهبرداران نتوانند از آنها سوءاستفاده کنند.

کلاهبرداری در مقابل حمله سایبری

یکی از مهم‌ترین یافته‌ها نشان داد که کلاهبرداری‌ها چگونه تفاوت و فاصله بین تیم‌های مقابله با تقلب و تیم‌های امنیت سایبری را آشکار می‌کنند:

- تیم‌های کلاهبرداری تراکنش‌ها را نظارت می‌کنند.
- تیم‌های سایبری بر تهدیدات سیستمی تمرکز می‌کنند.
- کلاهبرداران در فضای بین این دو فعالیت دارند و با بدافزار، فیشینگ و جعل هویت، از روانشناسی انسان سوءاستفاده می‌کنند.

در نتیجه، بانک‌ها علاوه بر شـــکاف تکنولوژی، از شکاف سازمانی هم متاثر می‌شوند. تیم‌های مقابله با کلاهبرداری و حمله ســـایبری، حتی در شـــرایطی که تهدیدها به هم نزدیک می‌شـــوند، همچنان مجزا باقی مانده‌اند. از بین بردن شکاف بین کلاهبرداری و حمله سایبری ممکن اســـت به اندازه سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های تشخیص جدید، ضروری باشد.

برخی از پیشـــگامان، این موضـــوع را درک می‌کنند و در ابزارهای رفتاری و ســـایر مکانیسم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی برای تشـــخیص رفتار مشکوک سرمایه‌گذاری می‌کنند. این یک نمونه خوب از همکاری تیم‌های امنیت ســـایبری و کلاهبرداری برای ایجاد جهانی بهتر است.

این امر به این دلیل ضروری اســـت که بانک‌هایی که امروز در حال دست و پنجه نرم کردن هستند، از حقایق تکنولوژی عقب مانده‌اند.

نتیجه‌گیری: انتخاب بلژیک

نشست دی وارانده نشان داد بانک‌های بلژیک، و در کل بانک‌ها، با یک طوفان تمام‌عیار مواجه هســـتند: کلاهبرداری‌هایی که از کمپین‌های آگاهی‌بخشـــی پیشی می‌گیرند، هزینه‌هایی که از ارقام گزارش‌شـــده فراتر می‌روند، مقررات متغیری که مسئولیت‌ها را جابه‌جا می‌کنند، و همکاری‌هایی که هنوز بیش از حد ســـطحی هستند. به طور ویژه، کلاهبرداری‌های ناشـــی از سوءاســـتفاده از روابط عاطفی، محدودیت‌های پیشگیری را برجسته می‌کنند. بانک‌ها می‌توانند پرداخت‌های مشـــکوک را علامت‌گذاری کنند، اما نمی‌توانند بر اعتماد انسانی، پس از آنکه مورد سوءاستفاده قرار گرفته، غلبه کنند.

مســـیر پیش رو این نیست که بانک‌ها به تنهایی عمل کنند. بحث بر سر مسئولیت مشترک بین نهادهای مختلف است، از جمله:

- **بانک‌ها:** از طریق تقویت تشخیص و همکاری.
- **نهادهای نظارتی:** از طریق فراهم کردن چارچوب‌های واضحی که تبادل داده‌ها را امکان‌پذیر سازد.
- **شرکت‌های مخابراتی، ارائه‌دهندگان خدمات پرداخت و پلتفرم‌های تکنولوژی:** از طریق تبدیل شدن به شرکایی فعال در پیشگیری از کلاهبرداری.
- **مشـــتریان:** از طریق ادامه آموزش و حمایت از آنها برای تشـــخیص تلاش‌های

کلاهبرداری.
آگاهی همچنان ضروری اســت، اما نمی‌تواند گام نهایی باشــد. تکنولوژی‌های جدید در این مســیر حیاتی خواهند بود، اما جلوی تمام کلاهبرداری‌ها را نخواهند گرفت. در یک اقتصاد لحظه‌ای (real-time)، تنها دفاع پایدار، رویکردی مبتنی بر اطلاعات و در سطح اکوسیستم است که در آن همه ذی‌نفعان مسئولیت را به اشتراک بگذارند.

بانک‌ها چه کاری می‌توانند انجام دهند؟

تلاش‌های کلاهبرداری دیجیتال به سرعت در حال تحول هستند و به همراه آنها، توقع از بانک‌ها نیز افزایش می‌یابد. کمپین‌های اطلاعاتی کلاسیک دیگر برای محافظت موثر از مشتریان کافی نیستند. حملات امروزی پیچیده هستند و علاوه بر هوش مصنوعی و دیپ‌فیک‌ها، از نقاط ضعف انسانی هم سوءاستفاده می‌کنند. حتی کاربران با دانش فنی بالا نیز به طور فزاینده‌ای در تیررس قرار دارند. تصویر کلیشه‌ای فرد مسن ساده‌لوح به عنوان تنها قربانی، مدت‌هاست که منسوخ شده است.

بانک‌ها موظف به توسعه بیشتر مکانیسم‌های حفاظتی خود هستند. یک جزء اصلی، نظارت بر تراکنش‌ها با پشــتیبانی هوش مصنوعی اســت که می‌تواند به طور خودکار الگوهای مشکوک مانند انتقال‌های بالا به خارج از کشور را تشخیص دهد و برای بررسی علامت‌گذاری کند. علاوه بر این، اجرای با تاخیر تراکنش‌های مشهود، یک روش ساده اما موثر برای توقف و بررسی بیشتر در لحظه حساس ارائه می‌دهد.

تجربه دیجیتال مشــتری نیز می‌تواند به یک مانع امنیتی تبدیل شــود: هشدارهای تطبیقی در اپلیکیشن‌های بانکداری الکترونیک، که هنگام فعالیت‌های مشکوک نمایش داده می‌شوند، سهم مهمی در پیشگیری دارند؛ به ویژه در شرایط بحرانی که یک هشدار مختصر می‌تواند تفاوت تعیین‌کننده‌ای ایجاد کند.

با این حال، تکنولوژی به تنهایی کافی نیست. آموزش مشتری متناسب با سن او و به طوری که قابل فهم و دسترس‌پذیر باشد، همچنان محوری است. طرح‌های کلاهبرداری مانند پلتفرم‌های سرمایه‌گذاری جعلی، کدهای QR دستکاری شده و تماس‌های تولیدشده توسط هوش مصنوعی باید به طور فعال اطلاع‌رسانی شوند؛ حتی به گروه هدف جوان و دیجیتال که اغلب خود را بیش از حد امن می‌دانند.

کارکنان آموزش‌دیده، در تماس مستقیم با مشتری، بسیار حیاتی هستند. آنها اولین خط دفاع انســانی را تشکیل می‌دهند. تشخیص علائم هشــداردهنده و واکنش سریع می‌تواند تفاوت زیادی در جلوگیری از کلاهبرداری ایجاد کند. بنابراین، آموزش منظم و آگاهی از روندهای کلاهبرداری در حال تحول ضروری است.

شبکه‌ســازی قوی‌تر در صنعت، در درازمدت، فرصت‌هــای بزرگی را فراهم می‌کند. پلتفرم‌های مشترک اطلاعات تهدید، امکان تشخیص سریع طرح‌های جدید کلاهبرداری و واکنش به آنها را می‌دهند.

در نهایت، انگیزه‌های نظارتی نیز می‌توانند تاثیرگذار باشــند. ایجاد پایه قانونی برای تفویض «وظیفه حفاظت» به بانک‌ها -مشــابه مقررات مبارزه با پولشویی- به آنها انگیزه بیشتری می‌دهد تا فعالانه عمل کنند و نوآوری‌ها در زمینه حفاظت از مشتری را به پیش ببرند. با وجود تمام چالش‌های فنی، مالی و حقوقی، حفاظت فعال از مشتری فرصت‌هایی را نیز ارائه می‌دهد. بانک‌هایی که خود را به عنوان شریک در زندگی روزمره مشتریان خود معرفی می‌کنند، اعتماد و وفاداری بلندمدت مشتری را تقویت می‌کنند. امنیت یک عنصر محوری در تجربه دیجیتال مشتری است و اگر بر این اساس اجرا شود، یک مزیت رقابتی واقعی خواهد بود.

بانک‌ها باید مسئولیت‌پذیری خود را از اتکا به خودِ مشتریان فراتر ببرند. حفاظت در برابر کلاهبرداری نباید تنها یک حداقل قانونی باشد، بلکه باید یک هدف استراتژیک باشد. کسانی که امروز در تکنولوژی، آموزش، ارتباطات و مشتری‌مداری سرمایه‌گذاری می‌کنند، نه تنها ساختار امنیتی خود، بلکه موقعیت بازار خود را نیز تقویت می‌کنند. بانک‌هایی که حفاظت دیجیتال مشتریان خود را در اولویت قرار می‌دهند، علاوه بر امنیت، در پایداری و اعتماد آینده نیز سرمایه‌گذاری می‌کنند.

منبع: The Banking Scene, Bearing Point

نظارت بر موج هوش مصنوعی

امنیت بانکداری جدید، درگرو استفاده خردمندانه از تکنولوژی

هیئت‌مدیره‌های بانک‌های محلی این فرصت را ندارند که یک تکنولوژی را صرفاً به خاطر جدید بودن آن آزمایش کنند. هر ابزاری باید جایگاه خود را ثابت کند؛ به‌ویژه زمانی که در محیطی با مقررات سخت‌گیرانه و منابع محدود به مشتریان خدمت ارائه می‌دهد. به همین دلیل است که بسیاری از هیئت‌مدیره‌ها نسبت به هوش مصنوعی، حسی ترکیبی از خوش‌بینی و نگرانی دارند. خوش‌بین هستند، زیرا هوش مصنوعی همین حالا نیز در حال دگرگون کردن روش‌های شناسایی احتمال تقلب و کلاهبرداری، ارزیابی ریسک اعتباری و خدمات به مشتری است. در مورد کسب‌وکارهایی که اعضای هیئت‌مدیره بانک خارج از وظایف بانکی خود ممکن است در آنها فعالیت داشته باشند هم همین‌طور است. اما نگران هم هستند، چون میزان ریسک بسیار بالاست.

به داستان‌های وحشتناک شرکت‌هایی فکر کنید که سریع‌تر از توان خود برای پذیرش این تکنولوژی جدید وارد عمل شده‌اند و بعد تلاش کرده‌اند اخراج‌ها یا سازمان‌دهی‌های مجدد را جبران کنند. فرصتی که وجود دارد واقعی است. هوش مصنوعی می‌تواند بانک‌ها را ســریع‌تر، ایمن‌تر و پاسخ‌گوتر کند. اما ریســک‌ها نیز به همان اندازه واقعی هستند. هر اشــتباهی در زمینه تبعیت از قوانین، شفافیت یا سوگیری، فقط به ابتکاراتی که در راستای تحول صورت گرفته، آسیب نمی‌زند، بلکه می‌تواند اعتماد مشتریان را از بین ببرد، نظارت‌های مقرراتی را برانگیزد و در برخی موارد، اعتبار موسسات را از بین ببرد.

الان مساله دیگر این نیست که آیا بانک‌ها باید استفاده از هوش مصنوعی را بررسی کنند یا نه، بلکه سوال این است که چطور باید آن را به شکلی اجرا کنند که اعتماد ایجاد کند، نه ترس.

اول، ایجاد ارزش

نقطه شــروع استفاده از هوش مصنوعی در بانکداری، معمولاً سه حوزه‌ای است که این تکنولوژی پیش‌تر در آنها ارزش خود را به‌طور روشن نشان داده است:

۱ تشــخیص کلاهبرداری: کلاهبرداران هر روز تاکتیک‌های خود را تغییر می‌دهند. سیســتم‌های قانونمند، با وجود اینکه هنوز کاربرد دارند، برای هماهنگ شدن با این تغییرات بسیار سخت‌گیرانه و انعطاف‌ناپذیر هستند. مدل‌های هوش مصنوعی می‌توانند حجم عظیمی از تراکنش‌ها را در زمان واقعی اسکن کنند و الگوهایی را که طبیعی به نظر نمی‌رسند شناسایی کنند. نتیجه هم سریع به دست می‌آید. اگر این مدل‌ها به‌درستی به‌کار گرفته شوند، بانک‌ها معمولاً ظرف چند روز یا چند هفته بازدهی آن را می‌بینند، نه پس از ماه‌ها یا سال‌ها.

۲ ریسک اعتباری: ارزیابی‌های سنتی ریسک اعتباری، بر مجموعه محدودی از متغیرها تکیه دارند. هوش مصنوعی به بانک‌ها اجازه می‌دهد سیگنال‌های غنی‌تــری ماننــد داده‌های جریــان نقدی، وضعیــت سلامت صنعت و شاخص‌های هشدار اولیه پنهان در اسناد غیرساختاریافته را وارد تحلیل کنند. تیم‌های مدیریت ریسک که به‌خوبی از هوش مصنوعی استفاده می‌کنند، فقط سریع‌تر «بله» یا «خیر» نمی‌گویند، بلکه با اطمینان بیشتری این کار را انجام می‌دهند.

هوش مصنوعی فقط به اندازه داده‌هایی که بر اساس آنها آموزش دیده کارآمد است. بانک‌هایی که بدون رفع مشکلات کیفیت داده، عجولانه وارد ساخت مدل می‌شوند، خود را در مسیر شکست قرار می‌دهند. یک پلتفرم داده یکپارچه و دارای امکان نظارتی مناسب باید گام نخست باشد.

۳

خدمات مشتری: همه ما با چت‌باتهایی تعامل داشته‌ایم که بیشتر آزاردهنده‌اند تا کمک‌کننده. اما موج جدید ابزارهای مکالمه‌ای هوش مصنوعی متفاوت است. این ابزارها اگر به‌درستی آموزش داده شوند، می‌توانند پرسش‌های روتین را مدیریت کنند، راهنمایی‌های ساده مالی ارائه دهند و زمانی که لازم است عامل انسانی وارد شود، به‌صورت روان این انتقال را انجام دهند. بانک‌هایی که هوشمندانه از این ابزارها استفاده می‌کنند، به وضوح به مشتریان اعلام می‌کنند که در حال صحبت با هوش مصنوعی هستند و که این کار احساس صحبت کردن با «جعبه سیاه» را از بین می‌برد.

نظارت بسیار اهمیت دارد

به‌کارگیری فناوری‌های جدید در بانکداری، همیشه باید با اعتماد مشتری و انتظارات نهادهای نظارتی در تعادل باشد. این یک ویژگی این اکوسیستم است، نه نقص آن.

«اداره کنترل ارز» (OCC، یک ناظر بانکی در آمریکا) و «شورای فدرال بررسی موسسات مالی» (FFIEC)، پیش‌تر اعلام کرده‌اند که چه چیزهایی بیشترین اهمیت را دارند: «مدیریت ریسک مدل» (مجموعه‌ای از سیاستها و کنترل‌ها که برای شناسایی و مدیریت ریسک ناشی از استفاده از مدل‌ها به کار می‌رود)، قابلیت توضیح‌پذیری و نظارت بر فروشندگان.

این یعنی هر بانکی که به‌دنبال استفاده از هوش مصنوعی است، باید این موارد را بی‌چون و چرا در نظر بگیرد:

- در مورد اینکه مدل‌ها چطور آموزش می‌بینند، اعتبارسنجی و پایش می‌شوند، به صورت شفاف مستندسازی کنند.
- اطمینان حاصل کنند که خروجی‌ها برای بازرسان، هیئت‌مدیره و مشتریان قابل توضیح‌هستند.
- از هوش مصنوعی برای پشتیبانی از تصمیم‌گیری انسانی استفاده کنند، نه جایگزینی کامل آن.

برای مثال، یک بانک باید بتواند با زبانی ساده توضیح دهد که چرا یک مدل، درخواست یک وام را رد کرده است. مشتریان استدلال‌های مبهم یا غیرشفاف را تحمل نمی‌کنند و نهادهای نظارتی نیز انتظار پاسخ‌گویی روشن دارند. به همین دلیل بانک‌ها باید با دقت انتخاب کنند که از کجا شروع کنند. حوزه‌های حساسی مانند تشخیص کلاهبرداری یا خدمات‌دهی به مشتری، در مقایسه با تصمیم‌گیری در مورد اعتبارات، معمولاً نقاط شروع بهتری هستند، چون در این حوزه‌ها ریسک‌ها بالاترند و نیاز به شفافیت حیاتی‌تر است.

راهی هوشمندانه‌تر برای پیاده‌سازی هوش مصنوعی

از آنجا که این تحول خیلی بزرگ است، بانک‌ها یا متوقف می‌شوند، یا بیش از اندازه جلو می‌روند و اقداماتی را آغاز می‌کنند که هنوز به بررسی دقیق‌تر نیاز دارد. رویکرد بهتر این است که به صورت مرحله‌ای و حساب‌شده پیش بروند.

با پایلوت‌های محدود شروع کنید؛ جایی که موفقیت قابل اندازه‌گیری و ریسک‌ها قابل مدیریت باشند؛ مثلاً پایلوت‌های تشخیص کلاهبرداری یا رویکردهای کمکی در آغاز فرآیند وام‌دهی. تیم‌های چندوظیفه‌ای شامل متخصصان تکنولوژی، مسئولان ریسک، مدیران بررسی قوانین و مالکان کسب‌وکار را گرد هم بیاورید. این ترکیب حیاتی است، زیرا هوش مصنوعی فقط یک پروژه تکنولوژی نیست و بر کارکنان و مشتریان تأثیر می‌گذارد.

و همیشه موفقیت‌های سریع را به یک نقشه راه بلندمدت متصل کنید. راهکارهای نقطه‌ای ممکن است ارزش کوتاه‌مدت ایجاد کنند، اما اگر در یک استراتژی یکپارچه قرار نگیرند، در آینده پیچیدگی ایجاد خواهند کرد.

ایجاد زیرساخت‌های لازم

هوش مصنوعی فقط به اندازه داده‌هایی که بر اساس آنها آموزش دیده کارآمد است. بانک‌هایی که بدون رفع مشکلات کیفیت داده، عجولانه وارد ساخت مدل می‌شوند، خود را در مسیر شکست قرار می‌دهند. یک پلتفرم داده یکپارچه و دارای امکان نظارتی مناسب باید گام نخست باشد.

اینکه از چه تکنولوژی‌ها و ابزارهایی استفاده می‌کنید هم مهم است. البته مدرن‌سازی همیشه به این معنی نیست که چیزهای قبلی را به‌طور کامل کنار بگذارید. معماری‌های ماژولار و آماده استفاده در فضای ابری، به بانک‌ها اجازه می‌دهد قابلیت‌های هوش مصنوعی را به‌صورت تدریجی به سیستم‌های موجود متصل کنند. و البته، امنیت باید در بالاترین اولویت باقی بماند. اگر یک سیستم هوش مصنوعی به اندازه پلتفرم‌های اصلی بانکداری که از آنها پشتیبانی می‌کند مقاوم و ایمن نباشد، جایگاهی در محیط عملیاتی ندارد.

این گفت‌وگو به مدل‌های امروزی محدود نمی‌شود. افق بعدی، «هوش مصنوعی عامل» است؛ یعنی سیستم‌هایی که فقط تحلیل نمی‌کنند، بلکه عمل هم می‌کنند و وظایف را آغاز می‌کنند و با حداقل دخالت انسانی پورتفوها را پایش می‌کنند.

پذیرش هوش مصنوعی

هوش مصنوعی یک روند گذرا در این صنعت نیست و تحولی در نحوه عملکرد همه موسسات مالی به حساب می‌آید. اما مانند هر تغییر دیگری در خدمات مالی، باید با دقت و سخت‌گیری مدیریت شود.

موسسات موفق، آنهایی نیستند که سریع‌تر از همه وارد عمل می‌شوند، بلکه آنهایی هستند که مسئولانه‌تر آن را به‌کار می‌گیرند. آنها از کاربردهای پربازده شروع می‌کنند، در هر مرحله نظارت را فراموش نمی‌کنند و زیرساخت‌های تکنولوژی و داده را برای اتفاقات آینده آماده می‌کنند.

آینده بانکداری با اینکه آیا بانک‌ها از هوش مصنوعی استفاده می‌کنند یا نه تعریف نمی‌شود، بلکه با اینکه چقدر خردمندانه از آن استفاده می‌کنند، تعریف خواهد شد.

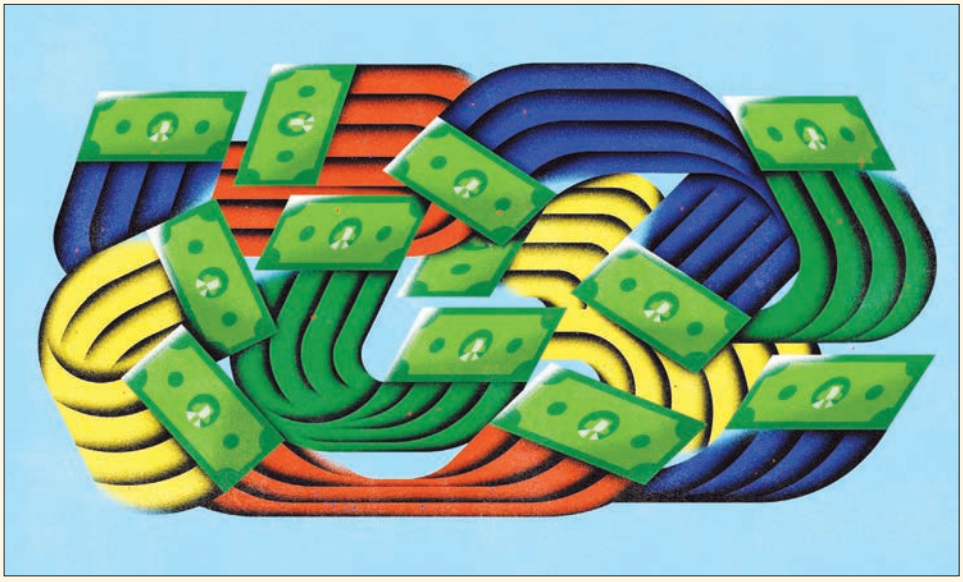

منبع: American Bankers Association

مقررات‌زدایی در غرب، سختگیری در هند

رقابت جهانی در نظارت بر قوانین بانکی تشدید شده است

اصطلاح «مقررات‌زدایی» این روزها وارد زبان رایج شده است. این عبارت که روشی تعدیل‌شده برای بیان «مقررات ضعیف‌تر» است، در کنار اصطلاحاتی مانند «حذف خدمات بانکی» (de-banking) و «تنظیم اندازه به سطح بهینه» (right-sizing) قرار می‌گیرد و برای بسیاری از بانکداران به‌عنوان یک تسکین خوشایند آمده است. اما برخی کشورها برخلاف این روند عمل می‌کنند. یک کشـــور در اروپا حتی پای خود را روی پدال سرمایه گذاشته است، در حالی‌که همتایانش ترمز می‌گیرند.

بیایید لحظه‌ای به قانون‌گذارانی توجه کنیم که در قبال بانک‌ها رفتار سختگیرانه‌تری دارند.

یک ناظر بزرگ و زیبا

در حالی که آمریکا سعی دارد با «مقررات‌زدایی، رونق اقتصادی ایجاد کند» و اقداماتی مثل کنار گذاشتن بررسی‌های مربوط به ریسک اعتباری بانک‌ها و کاهش کنترل سوگیری در ارزیابی‌های وام‌دهی را انجام داده، رقیب اقتصادی آن، هند، بی‌ســروصدا قوانین سختگیرانه‌تری را دنبال می‌کند. طبق گزارش اختصاصی نشـــریه Banking Risk & Regulation یا BRR، بانک مرکزی هند (RBI) پس از مجموعه‌ای از رسوایی‌ها در بانک‌های PMC، Yes Bank و بانک تعاونی «نیو ایندیا»، چارچوب نظارتی خود را بازسازی می‌کند. ورشکستگی بانک‌ها در هند پس از جنگ جهانی دوم به‌ندرت اتفاق افتاده است. بانک مرکزی هند ترجیح می‌دهد از طریق ادغام اجباری و سایر روش‌های مداخله وارد عمل شود. بانک تعاونی ساراسوات (Saraswat) در ماه ژوئیه اعلام کرد که بانک ناکارآمد و در حال سقوط NIBC را تصاحب خواهد کرد.

افراد مطلع در بانک مرکزی هند به نشریه BRR اعلام کرده‌اند که کتاب‌های قوانین ناقص و دســـتورالعمل‌های مبهم، مانند بخشنامه‌های صادرشده از سوی نهادهای نظارتی، به ایجاد شکاف‌هایی در نظام نظارتی هند منجر شده و نگرانی‌هایی درباره پایین بودن سطح پاسخگویی و ضعف در حکمرانی ایجاد کرده است. اکنون همه حدود ۱۰۰ هزار موسسه مالی کشور تحت یک چارچوب واحد قرار خواهند گرفت، و گفته می‌شود که «سانجای مالهوترای»، رئیس بانک مرکزی، شخصاً بر این اصلاحات نظارت دارد. این اقدام با استقبال صنعت مواجه شده است.

«راجش داهیا» رئیس کنونی موسسه مالی «اکسیس تراستی سرویس» در مومبای و مدیر اجرایی پیشین در هیئت‌مدیره «اکسیس بانک»، سومین بانک بزرگ بخش خصوصی هند از نظر دارایی است. او به BRR گفته که این اصلاحات «گامی مهم و خوشایند» است.

در همین حال، ونکاتشوارا چالاسانی، مدیرعامل انجمن صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک در هند و مدیر مالی پیشین بزرگ‌ترین بانک بخش عمومی کشور (State Banke of India)، آن را «تغییری قابل مدیریت» توصیف کرده اســـت. او به BRR گفت: «از آنجا که این اقدام شامل یکپارچه‌ســـازی بخشنامه‌های موجود است، نباید چالش زیادی برای بانک‌ها در اجرای آن ایجاد کند.»

در سراسر آســـیا، روند سخت‌گیرانه‌تری در حال شـــکل‌گیری است. کشور همسایه بنگلادش نیـــز در حال اصلاح عملکرد خود در بانکداری اســـت، به‌ویژه «قانون تسویه و ســـاماندهی بانکـــی» (Banking Resolution Act) که ایـــن کار برای ایجاد یک چارچوب نظارتی قوی‌تر صورت می‌گیرد. این اقدام یک سال پس از برکناری شیخ حسینه، نخست‌وزیر پیشین، از سمت خود به دنبال اتهامات خویشاوندســـالاری، اقتدارگرایی و دستکاری انتخاباتی صورت می‌گیرد. هفت قانون جدید در این کشـــور در دست تدوین است، حدود ۱۰ بانک برای انحلال مشخص شده‌اند و قوانین سخت‌گیرانه‌تر حسابداری نیز در حال آماده‌سازی هستند.

در همین حال، چین رویکرد «چتری» مشـــابه هند را برای مهار پیامدهای بحران ملکی خود اتخاذ کرده اســـت. در مارس ۲۰۲۳، «اداره ملی نظارت مالی» (National Financial Regulatory Administration) تاســـیس شـــد تا بر بانک‌ها و بیمه‌ها نظارت کند و این مسئولیت را از دست سایر نهادها بگیرد. در حال حاضر این اداره حدود ۵۸ تریلیون دلار دارایی را تحت نظارت دارد.

در بخش مالی، چین با هدف ایجاد بانک‌ها و کارگزاران عظیمی که بتوانند فشارهای بلندمدت را تحمل کنند، استراتژی ادغام و تشویق می‌کند. اوایل امسال، کمیسیون نظارت بر اوراق بهادار چین بر ضرورت «تقویت رقابت‌پذیری اصلی بانک‌های سرمایه‌گذاری سطح بالا از طریق ادغام و تملک» تاکید کرد. نزدیک به ۵ درصد از بانک‌های روستایی بین مه ۲۰۲۴ تا مه ۲۰۲۵ تعطیل شدند.

استثنای اروپا

در میان موج مقررات‌زدایی کشـــورها، بریتانیا و اتحادیه اروپا تصمیم گرفته‌اند اجرای قوانین سخت‌گیرانه‌تر سرمایه را به تاخیر بیندازند. چارچوب نظارتی بین‌المللی موسوم به FRTB که بخش اصلی بسته بانکی «بازل III» است و قوانین سخت‌گیرانه‌تری برای سرمایه ریسک بازار بر وام‌دهندگان تحمیل می‌کند، دوباره به سال ۲۰۲۷ موکول شده است. هیات بازل یک نهاد بین‌المللی نظارتی در حوزه بانکداری اســـت که مقر آن در بازل ســـوئیس قرار دارد و هدف اصلی‌اش تقویت نظارت بانکی و ثبات سیستم مالی جهانی است.

با این حال، یک کشور در اروپا به‌عنوان استثنا ظاهر شده است: سوئیس. دولت سوییس پس از سقوط بانک «کردیت سوییس» در حال فشار وارد کردن است تا بانک‌ها سرمایه‌گذاری کامل در شعب خارجی خود را از ۶۰ درصد الزامی فعلی بالاتر ببرند. این بدان معناست که بانک UBS باید مبلغ خیره‌کننده ۲۶ میلیارد دلار سرمایه اضافی تامین کند.

با وجود اعتراض‌هایی که به این وضعیت شـــده، دولت سوئیس محکم بر سر مواضع خود ایســـتاده است و به نظر می‌رسد در برابر روح مقررات‌زدایی که غرب را فرا گرفته مصون مانده است. شبح کردیت سوییس در این کشور کوچک آلپی، به‌طور گسترده سایه افکنده است.

به‌طور طعنه‌آمیزی، به‌نظر می‌رسد بر سر رمزارزهای نوظهور اجماع بیشتری وجود دارد تا بانکداری سنتی کسل‌کننده. از اتحادیه اروپا تا هنگ‌کنگ، از بریتانیا تا ایالات متحده، دولت‌ها و نهادهای نظارتی با ســـرعت در حال تدوین رژیم‌های پیشنهادی رمزارز، لوایح «اســـتیبل‌کوین» (نوعی رمزارز) و حتی اجـــازه پرداخت حقوق با بیت‌کوین هســـتند (این مورد فعلاً مربوط به برزیل است).



اما کشورها در شتاب برای پیش افتادن از یکدیگر، بهتر اســـت به یاد داشته باشند چرا حفظ یک نظام بانکی قدرتمند و دارای سرمایه کافی ارزشمند است. نهادهای نظارتی در سوئیس و آســـیا این موضوع را فراموش نکرده‌اند.

منبع: The Banker

بانک‌ها این فرصت را دارند که با همکاری تنظیم‌کنندگان مقررات، استانداردهای جدید بانکداری باز را معرفی کرده و این شیوه‌ها را بهبود بخشند. به‌عنوان مثال، بانک‌ها می‌توانند با توسعه ابزارهای جدید مدیریت رضایت، به مشتریان خود امکان دهند که مشخص کنند کدام داده‌ها را، با چه کسانی و برای چه مدت زمانی، می‌خواهند به اشتراک بگذارند.

ریسک‌ها و مزایای «بانکداری باز»

لزوم تدوین مقررات درست برای به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات مشتریان بانکی

گفت‌وگوها درباره چگونگی تنظیم مقررات مربوط به «بانکداری باز» (Open Banking) در ایالات متحده زیاد شده و همزمان نگرانی بانک‌ها درباره اینکه آیا این شیوه‌ها باید مجاز باشند یا نه نیز افزایش یافته است. این نگرانی‌ها طبیعی هستند، زیرا بانکداری باز دسترسی گسترده‌تری به داده‌های مالی مصرف‌کنندگان فراهم می‌کند و بانک‌ها وظیفه دارند از داده‌های مشتریان خود محافظت کنند. اما واقعیت این است که بانکداری باز در ایالات متحده در حال وقوع است - چه مقرراتی وجود داشته باشد و چه نه. در خدمات مالی، بانکداری باز یعنی این امکان وجود داشته باشد که داده‌های مالی افراد بین بانک‌ها و خدمات‌دهندگان شخص ثالث، از طریق رابط‌های برنامه‌نویسی، به اشتراک گذاشته شوند؛ برخلاف بانکداری سنتی که داده‌های مالی مشتریان فقط درون سیستم‌های بسته خود بانک‌های نگهداری می‌شد. ایالات متحده، معمولاً رویکردی مبتنی بر بازار را در زمینه تجربه‌های مالی جدید دنبال می‌کند؛ مشابه آنچه در مورد پذیرش ارزهای دیجیتال اتفاق افتاد. یعنی صرف‌نظر از وجود مقررات، شرکت‌ها تا زمانی که تقاضای مصرف‌کننده وجود داشته باشد، راهی برای معرفی این تجربه‌ها پیدا خواهند کرد.

بانکداری باز هم از این قاعده مستثنی نیست. روش‌هایی مانند «اسکرین اسکرپینگ» (استخراج اطلاعات از یک سایت یا برنامه به کمک رابط‌های کاربری) و دیگر تکنیک‌های غیرقانونی و ناامن، پیش‌تر امکان استخراج داده‌های مالی مصرف‌کنندگان توسط اشخاص ثالث از ارائه‌دهندگان و اشتراک‌گذاری آن با دیگران را فراهم کرده‌اند. این در حالی است که اگر مقررات مشخصی برای بانکداری باز وجود داشته باشد، شیوه‌های به اشتراک‌گذاری داده ایمن‌تر می‌شود و مصرف‌کنندگان هم کنترل بیشتری بر داده‌های مالی‌شان خواهند داشت.

بانک‌ها نباید بانکداری باز را صرفاً از زاویه خطرات موجود ببینند. اگر آنها موقعیت منحصربه‌فرد خود را برای تعیین مسیر بانکداری باز در آمریکا نادیده بگیرند، کوتاهی کرده‌اند.

در ادامه، به برخی از روش‌هایی که مزایای بانکداری باز بر خطراتش غلبه می‌کنند، اشاره می‌شود

بانک‌ها می‌توانند در نحوه دسترسی و اشتراک‌گذاری داده‌های مالی توسط مصرف‌کنندگان، نقشی پیشرو داشته باشند

در وضعیت فعلی، فرآیند اشتراک‌گذاری داده‌ها میان سازمان‌های مالی کمی آشفته است. برای مثال، برای اتصال فوری یک حساب بانکی به یک حساب پس‌انداز خارجی، مصرف‌کنندگان باید رضایت دهند که نام کاربری و رمز عبور بانکداری موبایلی خود را با یک ارائه‌دهنده شخص ثالث به اشتراک بگذارند؛ ارائه‌دهنده‌ای که سپس با استفاده از روش اسکرین اسکرپینگ داده‌های مالی و سوابق مشتری را از آن بانک استخراج می‌کند.

این فرآیند چندین خطر امنیتی به همراه دارد، مانند نقض داده‌ها و دید محدود نسبت به اینکه داده‌های مصرف‌کنندگان چگونه ممکن است توسط ارائه‌دهنده شخص ثالث استفاده شوند. در بسیاری از موارد، این اشخاص ثالث ملزم به رعایت همان مقررات فدرالی که بانک‌ها باید رعایت کنند نیستند، به این معنا که در صورت وقوع نقض داده نیز نمی‌توانند همان سطح حفاظت از داده‌های مشتریان را ارائه دهند.

بانک‌ها این فرصت را دارند که با همکاری تنظیم‌کنندگان مقررات، استانداردهای جدید بانکداری باز را معرفی کرده و این شیوه‌ها را بهبود بخشند. به‌عنوان مثال، بانک‌ها می‌توانند با توسعه ابزارهای جدید مدیریت رضایت، به مشتریان خود امکان دهند که مشخص کنند کدام داده‌ها را، با چه کسانی و برای چه مدت زمانی، می‌خواهند به اشتراک بگذارند.

این فرآیند می‌تواند هر ترکیبی از داده‌ها را در حساب‌های جاری، پس‌انداز، وام‌ها، اعتبار و موارد دیگر دربربگیرد. همچنین این امکان را برای مصرف‌کنندگان فراهم کند که تعیین کنند چه زمانی می‌خواهند اشتراک‌گذاری داده‌های خود را آغاز کنند یا پایان دهند. شاید حتی مهم‌تر از آن، بانک‌ها باید با الزامات امنیتی مشخصی مطابقت داشته باشند که تضمین کند داده‌های مشتریانشان صرف‌نظر از مقصد، محافظت می‌شود.

در مقایسه با فرآیندهای فعلی اشتراک‌گذاری داده که با ابهام قابل‌توجهی همراه هستند، این چارچوب‌های جدید می‌توانند مزایای چشمگیری هم برای بانک‌ها و هم برای مشتریانشان فراهم کنند.

داده‌های جدید فرصت‌های تازه‌ای برای بانک‌ها فراهم خواهند کرد تا روابط خود را با مشتریان تقویت کنند

فرآیند افتتاح یک حساب جاری یا پس‌انداز همواره برای مصرف‌کنندگان دردسرساز بوده، چون به ورود دستی اطلاعات و زمان‌های انتظار طولانی برای بررسی اعتبار و هویت نیاز داشت. بانکداری باز این تجربه را ساده‌تر خواهد کرد، زیرا به بانک‌ها امکان می‌دهد داده‌های شخصی مشتریان خود را فوراً با هر موسسه مالی دیگری که مشتری رضایت داده آن را درخواست کند، به اشتراک بگذارند.

در حالی که این پویایی جدید تغییر بانک را برای مصرف‌کنندگان آسان‌تر از همیشه خواهد کرد، برای بانک‌ها نیز جذب مشتریان و نگه داشتن آنها، ساده‌تر از گذشته می‌شود. این یک تحول حیاتی برای ۵۸ درصد از مصرف‌کنندگان آمریکایی است که طبق تحقیقات معتقدند بانک‌ها می‌توانند اقدامات بیشتری برای تضمین رضایت کامل آنان انجام دهند.

بانکداری باز دسترسی به داده‌های سایر سازمان‌ها در اکوسیستم مالی را امکان‌پذیر می‌کند. این سازمان‌ها می‌توانند شامل حوزه‌های مختلفی مانند پس‌انداز، وام و اعتبار باشند، و حتی بانک‌های رقیب را نیز دربرگیرند. این موضوع دیدگاه تازه‌ای در اختیار بانک‌ها قرار می‌دهد تا از این بینش‌ها برای تقویت روابط خود با مشتریان استفاده کنند.

به‌عنوان مثال، موسسات مالی می‌توانند با دسترسی جدید به نرخ وام مشتریان نزد ارائه‌دهنده دیگر، پیشنهادهای رقابتی با نرخ بهره بهتر ارائه دهند.

بانک‌ها نه‌تنها می‌توانند با گردآورندگان داده رقابت کنند، بلکه خودشان هم می‌توانند به گردآورنده داده تبدیل شوند

از آنجا که بانک‌ها در حال حاضر ملزم نیستند داده‌های مشتریان خود را با سایر سازمان‌ها به اشتراک‌گذاری کنند، مصرف‌کنندگان به گردآورندگان داده شخص ثالث مانند Plaid وابسته شده‌اند. این سازمان‌ها وقتی مصرف‌کننده برای کاری مانند اتصال حساب بانکی خود به اپلیکیشن پرداخت «ونمو» درخواست می‌دهد، با استفاده از روش اسکرین اسکرپینگ قادرند داده‌های مالی را از یک سازمان به سازمان دیگر منتقل کنند.

بانک‌ها با تنظیم روشی که سازمان‌های مالی قادر به اشتراک‌گذاری داده‌ها با یکدیگر هستند، انجام این انتقال‌های داده را بدون واسطه‌های شخص ثالث به دست خواهند آورد. همچنین قادر خواهند بود داده‌های مصرف‌کنندگان را از منابع خارجی در یک مکان تجمیع کنند.

این موضوع نقش جدیدی برای بانک‌ها در زندگی مشتریانشان ایجاد می‌کند و به آنان امکان می‌دهد دیدی جامع از تمامی حساب‌ها و فعالیت‌های مالی مشتریان در هر سازمانی ارائه دهند. برای مصرف‌کنندگان، این امر به ابزارهای اضافی مدیریت مالی شخصی نیاز دارد و بودجه‌بندی را که به روش‌های غیرقانونی اسکرین اسکرپینگ وابسته‌اند، از بین می‌برد؛ یعنی یک وضعیت برد-برد برای بانک‌ها و مشتریانشان.

بانک‌ها حتی بدون وجود مقررات، در نقطه‌ای حیاتی از تاریخ خود قرار دارند و فرصت دارند پیامدهای آینده بانکداری باز را پیش‌بینی کنند و برای آن آماده شوند. این امر نه‌تنها آنان را یک گام جلوتر از مشتریانشان قرار می‌دهد، بلکه زمانی که بانکداری باز سرانجام به شکلی ایمن، مطمئن و سودمند در ایالات متحده اجرا شود، در رقابت با سایر بانک‌ها نیز به آنها برتری خواهد بخشید.

منبع: American Bankers Association

هم‌زیستی نوآوری و قانون‌مداری

رویکردهای قضایی مناطق مختلف دنیا برای حفاظت از نظام‌های مالی آینده

در دوران جدید، تبعیت از قوانین «ضد پول‌شـــویی» (AML) در نقطه‌ای حســـاس قرار گرفته اســـت. مجرمان مالی در حال سوءاستفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته هستند؛ از جعل هویت مبتنی بر هوش مصنوعی گرفته تا پنهان‌سازی تراکنش‌های رمزارزی. این موضوع، موسسات مالی را وادار می‌کند یا نوآوری کنند یا خطر عقب ماندن را بپذیرند. همزمان، نهادهای نظارتی در حوزه‌های قضایی مختلف در حال ســـخت‌گیرانه‌تر کردن استانداردها برای حفاظت از نظام‌های مالی و حفظ اعتماد هستند. در این شرایط، پرسشی اساسی مطرح می‌شـــود: آیا نوآوری سریع (مانند هوش مصنوعی، اتوماسیون و ابزارهای بدون کدنویسی) می‌تواند به‌طور هماهنگ با چارچوب‌های ســـخت‌گیرانه نظارتی در پایبندی به AML هم‌زیستی داشته باشد؟

نهادهای نظارتی پیشرو و تنظیم‌کنندگان اســـتانداردهای جهانی بر این باورند که اگر نوآوری به‌طور مسئولانه دنبال شود، چنین امری ممکن است. همان‌طور که «گروه ویژه اقدام مالی» (FATF) به‌روشنی بیان کرده: «FATF قویاً از نوآوری مالی مســـئولانه‌ای که مطابق بـــا الزامات AML/CFT باشـــد حمایت می‌کند. و همچنان فرصت‌هایی را که تکنولوژی‌های جدید ممکن است فراهم کنند، بررسی خواهد کرد.» (منظور از CFT، مقررات مقابله با تامین مالی تروریسم است).

در این مطلب، بررسی می‌کنیم که چگونه آینده AML می‌تواند نوآوری را با مقررات پیوند دهد.



نوآوری در قوانین ضدپول‌شویی (AML)

پایبندی به قوانین AML در گذشته به‌شدت پرزحمت و مبتنی بر قواعد بود. امروز موجی از نوآوری‌ها، شیوه‌ای را که موسسات مالی جرایم مالی را شناسایی و پیشگیری می‌کنند، تغییر می‌دهند. هوش مصنوعی و مدل‌های یادگیری ماشـــین می‌توانند مجموعه‌های عظیـــم داده را در زمان واقعی تحلیل کنند و الگوهای پیچیده رفتار غیرقانونی را که از دید سیستم‌های سنتی مبتنی بر قوانین پنهان می‌ماند، آشکار سازند. برای مثال، نظارت تراکنش‌ها با کمک هوش مصنوعی می‌تواند ناهنجاری‌های ظریف یا ارتباطات شبکه‌ای را بسیار سریع‌تر از بررسی‌های دستی شناسایی کند. مزایای آن چشمگیرند: بهبود شناسایی ریســـک، کاهش مثبت‌های کاذب، و استفاده کارآمدتر از منابعی که مسئول تطبیق با قوانین هستند. ناظران صنعت معتقدند هوش مصنوعی «مدیریت ریسک بهبود یافته، بهره‌وری ارتقاء یافته، و افزایش نوآوری» را در خدمات مالی به همراه دارد. حتی نهادهای نظارتی نیز این مزایا را تایید می‌کنند. مقاله‌ای که «بانک مرکزی انگلستان و اداره نظارت مالی بریتانیا» منتشر کرده، حاکی از آن است که هوش مصنوعی می‌تواند «به شرکت‌ها امکان دهد محصولات بهتری ارائه کنند و کارایی عملیاتی را بهبود بخشند و این به نتایج بهتر برای مصرف‌کنندگان و شرکت‌ها منجر می‌شود.»

خودکارســـازی فرآیندهای روتین AML به همان اندازه تحول‌آفرین اســـت. هوش مصنوعی می‌تواند داده‌های مربوط به بررســـی‌های لازم مشتری را گردآوری کند، نام‌ها را با فهرست‌های تحریم تطبیق دهد، یا گزارش‌های فعالیت مشکوک را به‌طور خودکار تولید کند. همه این‌ها در کسری از زمانی که یک انسان صرف می‌کند اتفاق می‌افتد. این خودکارسازی نه‌تنها هزینه‌ها را کاهش می‌دهد، بلکه خطای انسانی را نیز کم می‌کند و وقت مسئولان انطباق با قوانین را برای تصمیم‌گیری‌های سطح بالاتر آزاد می‌سازد.

نوآوری دیگر، ظهور پلتفرم‌های انطباق با AML بدون کدنویســـی / کم‌کدنویســـی است. این راهکارها به افرادی که برنامه‌نویس نیستند (مانند تحلیلگران انطباق با قوانی) امـــکان می‌دهند قوانین شناســـایی و جریان‌های کاری را از طریق رابطهای شـــهودی سفارشی‌ســـازی کنند. تیم‌های مســـئول انطباق با قوانین، به‌جای اینکه منتظر بمانند بخش‌های IT به‌روزرسانی‌ها را انجام دهند، می‌توانند به‌سرعت آستانه‌ها را تنظیم کنند یا قوانین جدیدی را در پاسخ به ریسک‌های نوظهور یا تغییرات نظارتی اضافه کنند. این چابکی با توجه به سرعت بالای تهدیدهای جدید حیاتی اســـت. به‌عنوان مثال، پلتفرم Flagright یـــک «موتـــور قوانیـــن بدون کدنویســـی» دارد که به تیم‌های انطباق با قوانین امکان می‌دهد قوانین سفارشـــی را بدون دخالت توســـعه‌دهندگان بســـازند و آزمایش کنند، و به شرکت‌ها امکان می‌دهد با «چابکی بی‌نظیر» با سناریوهای ریسک در حال تغییر سازگار شوند. این قابلیت، به این معنی است که نوآوری در AML محدود به دانشمندان داده نخواهد بود.

با این حال، نوآوری صرفاً برای خود نوآوری دنبال نمی‌شود و یک ضرورت استراتژیک است. شبکه‌های جنایی هم از تکنولوژی بهره‌برداری می‌کنند. اداره بانکی اروپا (EBA) هشـــدار می‌دهد که «مجرمان به‌طور فزاینده‌ای از هوش مصنوعی برای خودکارسازی طرح‌های پول‌شویی، جعل اسناد و فرار از شناسایی استفاده می‌کنند» و توانایی بسیاری از موسسات را پشت سر می‌گذارند. در این پویایی موش و گربه، موسسات مالی و نهادهای نظارتی هر دو اذعان دارند که باید از تکنولوژی‌های جدید برای همگام شدن استفاده شود. «شبکه اجرای جرایم مالی» ایالات متحده (FinCEN) صراحتاً بیان می‌کند که نوآوری بخش خصوصی – چه با استفاده از ابزارهای موجود و چه تکنولوژی‌های جدید – «می‌تواند به موسســـات مالی کمک کند تا برنامه‌های پایبندی AML خود را ارتقا دهند و به ثبت و گزارش‌دهی موثرتر و کارآمدتر» در چارچوب‌های نظارتی یاری رساند. به‌طور خلاصه، نوآوری در حال تبدیل شدن به بخشی جدایی‌ناپذیر از پایبندی موثر به AML است، اما باید به‌گونه‌ای هدایت شـــود که انتظارات نظارتی را برآورده کند. این راهنمایی اکنون از سوی نهادهای نظارتی در سراسر جهان در حال ظهور است.

دیدگاه‌های نظارتی: پذیرش نوآوری با حفاظ‌های کنترلی

نهادهای نظارتی در سراسر جهان به‌طور فزاینده‌ای نشان داده‌اند که از نوآوری در پایبندی به AML استقبال می‌کنند، مشروط بر اینکه همراه با کنترل‌های مناسب باشد. بسیاری از آنها دستورالعمل‌ها، چارچوب‌ها یا حتی قوانین را اصلاح کرده‌اند تا پذیرش تکنولوژی‌هایی مانند هوش مصنوعی و اتوماسیون را تشویق کنند. در ادامه، چند حوزه قضایی و نحوه رویکرد نهادهای نظارتی آنها به توازن میان نوآوری و مقررات در AML را برجسته می‌کنیم

«اداره پولی سنگاپور» یا MAS الگویی شناخته‌شده برای تشویق نوآوری فین‌تک در عین حفظ نظارت قوی ارائه می‌دهد. MAS به‌صراحت از نقش دوگانه خود صحبت کرده است: «یکی ایجاد مقرراتی که به نوآوری کمک کند، و دیگر نقشی که ایمنی و امنیت را تقویت می‌کند.»

۱ آمریکا (نهاد مرکزی مبارزه با جرایم مالی یا FinCen و آژانس‌های فدرال): قانون‌گذاران در آمریکا، به‌وضوح اعلام کرده‌اند که نوآوری نه‌تنها پذیرفته است بلکه مورد تشویق و حمایت نیز قرار می‌گیرد. در سال ۲۰۱۸، Fin-CEN و آژانس‌های بانکی فدرال، «برای تشویق بانک‌ها و اتحادیه‌های اعتباری به اتخاذ رویکردهای نوآورانه در مبارزه با پول‌شویی و تامین مالی تروریسم»، بیانیه‌ای مشترک صادر کردند و اذعان داشتند که تکنولوژی‌ها و تکنیک‌های جدید می‌توانند «اثربخشی و کارایی» برنامه‌های AML را ارتقا دهند. نکته مهم این بود که آنها به بانک‌ها اطمینان دادند آزمایش ابزارهای جدید به‌طور خودکار باعث انتقاد نظارتی نخواهد شد. همان‌طور که این بیانیه روشن می‌کند، «برنامه‌های آزمایشی نوآورانه به خودی خود نباید بانک‌ها را در معرض انتقاد نظارتی قرار دهند، حتی اگر این برنامه‌های آزمایشی در نهایت ناموفق باشند.» این یک اذعان اساسی بود: نهادهای نظارتی می‌خواهند شرکت‌ها رویکردهای جدید (مانند نظارت مبتنی بر هوش مصنوعی یا تحلیل بلاک‌چین) را بدون ترس از اینکه یک آزمایش ناموفق منجر به جریمه شود، امتحان کنند. قانون ضد پول‌شویی ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ نوآوری را بیش از پیش به‌عنوان یک اولویت تثبیت کرد و FinCEN را موظف ساخت ساعات نوآوری ایجاد کند و مدرن‌سازی تکنولوژی را در نظر بگیرد. ابتکار نوآوری FinCEN شامل آزمایشگاه‌ها و «تک‌اسپرینت‌های» تکنولوژی است. تک‌اسپرینت به رویدادهای چندروزه یا چندهفته‌ای گفته می‌شود که در آن تیم‌هایی از متخصصان مثل برنامه‌نویسان و تحلیل‌گران داده، جمع می‌شوند تا مشکلی واقعی را با استفاده از تکنولوژی در مدت‌زمان کم حل کنند. به‌عنوان مثال، نهادهای نظارتی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۲-۲۰۲۳ یک تک‌اسپرینت مشترک آمریکا-انگلستان در زمینه تکنولوژی‌های ارتقای حریم خصوصی برای AML برگزار کردند که نشان‌دهنده تمایل آنها به تعامل با ابزارهای نوظهور (در این مورد، تحلیل داده‌های حفظ‌کننده حریم خصوصی) در کنار صنعت بود. موضع آمریکا را می‌توان چنین خلاصه کرد: نوآوری برای اثربخشی حیاتی است، فقط باید مسئولانه انجامش دهید.

۲ اروپا (اتحادیه اروپا و نهاد بانکداری اروپا یا EBA): مقامات اروپایی به‌طور مشابه حامی نوآوری هستند اما بر احتیاط و ثبات تاکید دارند. عقیده نهاد بانکداری اروپا در سال ۲۰۲۵ درباره ریسک‌های پول‌شویی و تامین مالی تروریسم، به‌طور صریح هم وعده‌ها و هم مخاطرات به‌کارگیری تکنولوژی‌های نظارتی را برجسته کرده است. از یک سو، EBA پتانسیل تکنولوژی‌های نظارتی را برای ارتقای تطابق با قوانین تایید می‌کند و از سوی دیگر، شاهد بوده که اجرای ضعیف ابزارهای نوآورانه خود می‌تواند ریسک ایجاد کند. در واقع، بیش از نیمی از شکست‌های جدی در تبعیت از قوانین که در سیستم نظارتی EBA گزارش شده‌اند «شامل استفاده نادرست از ابزارهای تکنولوژی‌های نظارتی بوده‌اند. این هشداری است که می‌گوید تکنولوژی راه‌حل جادویی نیست. بدون نظارت مناسب، سیستم‌های جدید AML ممکن است نقاط کور یا اطمینان کاذب ایجاد کنند. نهادهای نظارتی اروپایی در حال حرکت به‌سوی مدیریت فعال این موضوع هستند. EBA در حال تدوین استانداردهای سراسری اتحادیه اروپا است تا مطمئن شود نوآوری به شیوه‌های پراکنده یا پرخطر منجر نشود. برای مثال، تا پایان سال ۲۰۲۵ دستورالعمل‌های جدیدی صادر شد تا «استانداردهای پایبندی به مبارزه با پول‌شویی و تامین مالی تروریسم را در سراسر اتحادیه اروپا هماهنگ کند»؛ از جمله در حوزه‌هایی مانند تکنولوژی غربالگری تحریم‌ها. همچنین می‌بینیم که نهادهای نظارتی اروپایی با موضوع توضیح‌پذیری و سوگیری هوش مصنوعی دست‌وپنجه نرم می‌کنند: ابتکار مشترک بریتانیا-اتحادیه اروپا همان چالش تکنولوژی حفظ حریم خصوصی است، و بانک‌های مرکزی مختلف اروپایی در حال آزمایش SupTech (تکنولوژی نظارتی) با استفاده از یادگیری ماشین برای شناسایی بهتر ناهنجاری‌ها در تراکنش‌های مالی هستند.

لحن اروپا خوش‌بینی محتاطانه است؛ نوآوری تشویق می‌شود اما تحت نظارت دقیق. قابل‌توجه است که نهادهای نظارتی اروپا می‌خواهند ابزارهای جدید را در چارچوب نظارتی مبتنی بر ریسک موجود ادغام کنند، نه اینکه رژیم سهل‌گیرانه‌ای برای فین‌تک‌ها ایجاد کنند

۳ بریتانیا (بانک مرکزی انگلستان و اداره نظارت مالی بریتانیا): بریتانیا در خط مقدم نوآوری نظارتی قرار داشته و یکی از نخستین «سندباکس‌های» فین‌تک را راه‌اندازی کرده و اکنون تمرکز زیادی بر هوش مصنوعی در خدمات مالی دارد. سندباکس یک محیط آزمایشی ایزوله است که نرم‌افزارها، کدها یا فایل‌های مشکوک در آن اجرا می‌شوند تا عملکردشان بدون هیچ آسیبی به سیستم اصلی بررسی شود. در اکتبر ۲۰۲۲، اداره نظارت مالی (FCA) و اداره تنظیم احتیاطی، مقاله‌ای پژوهشی را درباره هوش مصنوعی و یادگیری ماشین منتشر کردند. نهادهای نظارتی بریتانیا به‌طور آشکار پتانسیل هوش مصنوعی برای بهبود شناسایی کلاهبرداری و کنترل‌های AML (شناسایی سریع‌تر فعالیت‌های غیرقانونی، کاهش مثبت‌های کاذب و غیره) را تایید می‌کنند. آنها همچنین اذعان دارند که مقررات فعلی ممکن است برای هوش مصنوعی نیاز به شفاف‌سازی داشته باشند. یکی از اهداف این مقاله این بود که مشخص شود آیا «هوش مصنوعی می‌تواند از طریق شفاف‌سازی چارچوب نظارتی موجود مدیریت شود یا رویکردی جدید لازم است.» رویکرد غالب این است که به‌جای تدوین مقررات کاملاً جدید و خاص AML برای هوش مصنوعی، اصول و قواعد موجود (در زمینه مدیریت ریسک مدل، حریم خصوصی داده‌ها، مسئولیت‌پذیری تحت رژیم مدیران ارشد و غیره) ارتقا یابد. FCA اعلام کرده که هدفش «ترویج استفاده ایمن و مسئولانه از هوش مصنوعی در بازارهای مالی بریتانیا و بهره‌گیری از هوش مصنوعی برای نوآوری سودمند» است. در عمل، «سندباکس نوآوری مالی بریتانیا» و «شبکه جهانی نوآوری مالی» (GFIN یک سندباکس فرامرزی است)، میزبان آزمایش‌های تکنولوژی AML از جمله راهکارهای مبتنی بر هوش مصنوعی بوده‌اند. نتیجه‌گیری در مورد بریتانیا این است: نهادهای نظارتی از طریق مقالات پژوهشی، به‌طور فعال با صنعت، «تک‌اسپرینت‌های» هوش مصنوعی و دستورالعمل‌های آتی تعامل می‌کنند تا اطمینان حاصل شود که شرکت‌ها هنگام پذیرش هوش مصنوعی/اتوماسیون، این کار را با نظارت مناسب، شفافیت و توجه به حفاظت از مصرف‌کننده و سلامت بازار انجام دهند.

۴ سنگاپور (MAS): «اداره پولی سنگاپور» یا MAS الگویی شناخته‌شده برای تشویق نوآوری فین‌تک در عین حفظ نظارت قوی ارائه می‌دهد. MAS به‌صراحت از نقش دوگانه خود صحبت کرده است: «یکی ایجاد مقرراتی که به نوآوری کمک کند، و دیگر نقشی که ایمنی و امنیت را تقویت می‌کند.» یکی از اصول راهنمای MAS این است که مقررات نباید جلوتر از نوآوری حرکت کنند یا آن را خفه کنند. MAS به‌جای ممنوع کردن مستقیم راهکارهای جدید، بر پیشنهادهای نوظهور فین‌تک نظارت می‌کند و تنها زمانی قوانین جدید وضع می‌کند که ریسک‌ها به سطح قابل‌توجهی برسند، و اطمینان حاصل می‌کند که هر مقرراتی «متناسب با ریسک موجود» باشد. این رویکرد سنجیده، سنگاپور را به یک مرکز فین‌تک تبدیل کرده است. به عنوان نمونه، MAS به جای ممنوع کردن هوش مصنوعی در AML، اصول FEAT (عدالت، اخلاق، مسئولیت‌پذیری، شفافیت) را در سال ۲۰۱۸ تدوین کرد تا صنعت را در استفاده مسئولانه از هوش مصنوعی در امور مالی راهنمایی کند. برای عملیاتی کردن این اصول، MAS برای کار کردن روی یک جعبه‌ابزار متن‌باز موسوم به Veritas با صنعت همکاری کرد. این جعبه‌ابزار روش‌هایی برای ارزیابی راهکارهای هوش مصنوعی در برابر معیارهای FEAT ارائه می‌دهد. در اصل، MAS به شرکت‌ها چارچوبی می‌دهد تا مدل‌های هوش مصنوعی خود را از نظر سوگیری، قابلیت توضیح‌پذیری و مسئولیت‌پذیری خودتنظیم کنند. ابتکار مهم دیگر MAS، سندباکس نظارتی فین‌تک است که در سال ۲۰۱۶ راه‌اندازی شد و به موسسات مالی و استارت‌آپ‌ها اجازه می‌دهد محصولات نوآورانه (از جمله راهکارهای نظارت بر تکنولوژی‌های نظارتی یا AML) را در محیطی کنترل‌شده با نظارت MAS آزمایش کنند. درون این سندباکس، برخی الزامات نظارتی می‌توانند به‌طور موقت کاهش یابند و امکان آزمایش بدون تحمل بار انطباق‌پذیری کامل با قوانین فراهم شود، مشروط بر اینکه تدابیر حفاظتی مناسب برقرار باشد. این امر پایلوت‌های موفق تکنولوژی‌های AML را ایجاد کرده که بعدها به استقرار کامل رسیدند. MAS همچنین دستورالعمل‌های نرم‌تری درباره تکنولوژی‌ها صادر کرده است؛ برای مثال، راهنمایی‌هایی درباره استفاده از APIها و خدمات ابری ارائه می‌دهد که محرک بسیاری از راهکارهای تکنولوژی‌های نظارتی هستند. در مجموع، نهاد نظارتی سنگاپور به‌طور فعال با صنعت همکاری می‌کند تا

توازن نوآوری/مقررات را برقرار کند، و معتقد است اجرای موثر AML می‌تواند از طریق پذیرش مسئولانه تکنولوژی تقویت شود، نه اینکه توسط آن تضعیف شود.

۵

هنگ‌کنگ (HKMA): اداره پولی هنگ‌کنگ (HKMA) در سال‌های اخیر تکنولوژی نظارتی AML را به‌عنوان یک اولویت نظارتی قرار داده است. اداره پولی هنگ‌کنگ یک انجمن تکنولوژی نظارتی برای قوانین ضدپول‌شویی و تامین مالی تروریسم ایجاد کرده و راهنمایی‌های دقیقی منتشر کرده که بانک‌ها را به استفاده از تکنولوژی‌هایی مانند هوش مصنوعی، روباتیک و تحلیل داده برای پایبندی بهتر به قوانین جرایم مالی تشویق می‌کند. در سال ۲۰۱۹، HKMA اصول سطح بالایی برای استفاده از هوش مصنوعی در خدمات مالی صادر کرد که بر حکمرانی، کیفیت داده، قابلیت توضیح‌پذیری و قابلیت حسابرسی مدل‌های هوش مصنوعی تاکید داشت. تا سال ۲۰۲۴، HKMA به رویکردی فعال‌تر در ترویج نوآوری روی آورد. در یک بخشنامه در سپتامبر ۲۰۲۴، این نهاد بانک‌ها را به استفاده از هوش مصنوعی برای ارتقای نظارت بر ریسک‌های پول‌شویی/تامین مالی تروریسم تشویق کرد. همچنین مشخص کرد که سیستم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی می‌توانند در شناسایی الگوهای پیچیده و غیرمعمول فعالیت‌های مشکوک نسبت به رویکردهای سنتی مبتنی بر قواعد، مزایای آشکاری داشته باشند. نهاد نظارتی تنها به تشویق بسنده نکرد، بلکه انتظاراتی تعیین کرد و حمایت‌هایی ارائه داد. از بانک‌ها خواسته شد مطالعات امکان‌سنجی انجام دهند و تا اوایل ۲۰۲۵ برنامه‌های اجرایی برای استفاده از هوش مصنوعی در AML ارائه کنند. همزمان، HKMA در اوت ۲۰۲۴ یک سندباکس جدید «هوش مصنوعی مولد» را با همکاری یک مرکز نوآوری محلی راه‌اندازی کرد تا بانک‌ها بتوانند راهکارهای هوش مصنوعی مولد را در چارچوبی مدیریت‌شده از نظر ریسک آزمایش کنند. HKMA همچنین یک چت‌روم نظارتی فین‌تک و انجمن‌های اشتراک تجربه را به‌طور مستمر اداره می‌کند که شرکت‌ها می‌توانند در آنها درباره استقرار تکنولوژی‌های جدید با نهاد نظارتی مشورت کنند. این رویکرد فعال فلسفه HKMA را منعکس می‌کند: یک چارچوب مبتنی بر اصول و در حال تکامل که «توازن میان ترویج نوآوری و کاهش ریسک‌ها» را برقرار می‌سازد. دولت هنگ‌کنگ نیز این رویکرد را با بیانیه سیاستی سال ۲۰۲۴ درباره هوش مصنوعی مسئولانه در امور مالی تایید کرده است که بر شفافیت مدل و کاهش ریسک در کنار ترویج پذیرش هوش مصنوعی تاکید دارد. در مجموع، نهادهای نظارتی هنگ‌کنگ نه‌تنها نوآوری را مجاز می‌دانند، بلکه آن را به‌طور فعال هدایت می‌کنند، و اطمینان حاصل می‌کنند که بانک‌ها در تکنولوژی‌های نظاتی عقب نمانند و در عین حال شاخص‌هایی برای استفاده اخلاقی از هوش مصنوعی و کنترل‌های قوی تعیین می‌کنند.

۶

خاورمیانه (مانند امارات متحده عربی، عربستان سعودی): نهادهای نظارتی در خاورمیانه نیز ذهنیت «نوآوری‌پسند اما هوشیار» را پذیرفته‌اند. بانک مرکزی امارات (CBUAE) همراه با نهادهای بازار، دستورالعمل‌هایی برای موسسات مالی در زمینه پذیرش تکنولوژی‌های توانمندساز (شامل هوش مصنوعی، رایانش ابری، کلان‌داده و غیره) صادر کرده تا اصولی برای پذیرش ایمن ارائه دهد. این دستورالعمل‌ها بر نظارت، تخصص، مدیریت داده و امنیت هنگام به‌کارگیری تکنولوژی‌های جدید در امور مالی تاکید دارند. در عمل، نهادهای نظارتی امارات و خلیج فارس سندباکس‌ها و دفاتر نوآوری راه‌اندازی کرده‌اند تا راهکارهای فین‌تک و تکنولوژی‌های نظارتی آزمایش شوند. برای مثال، «اداره خدمات مالی دبی» و «اداره نظارت بر خدمات مالی» ابوظبی (FSRA) هر دو در محیط سندباکس نظارتی امارات مشارکت دارند.

بانک مرکزی عربستان (SAMA) نیز به‌طور مشابه یک سندباکس فین‌تک ایجاد کرده است که بخشی از تلاش آن برای تقویت نوآوری تحت چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان است. تا سال ۲۰۲۴، بانک مرکزی و سازمان بازار سرمایه عربستان، ده‌ها آزمایش فین‌تک، از جمله پرداخت‌های دیجیتال و APIهای بانکداری باز را در چارچوب برنامه‌های سندباکس تایید کرده‌اند. در حوزه AML، نهادهای نظارتی خلیج فارس به‌طور فزاینده‌ای درباره استفاده از تحلیل‌های پیشرفته برای مبارزه با جرایم مالی صریح‌تر عمل می‌کنند. راهبرد ۲۰۲۴-۲۰۲۷ بانک مرکزی امارات شامل توسعه قابلیت‌های تکنولوژی‌های نظارتی برای نظارت پول‌شویی/تامین مالی تروریسم است و بانک‌های منطقه سیستم‌های غربالگری تحریم و نظارت بر تراکنش مبتنی بر هوش مصنوعی را (اغلب تحت نظر نهادهای نظارتی) به‌کار گرفته‌اند. یکی از روندهای قابل‌توجه تمرکز نهادهای نظارتی خاورمیانه بر حریم خصوصی و بومی‌سازی است، به‌گونه‌ای که راهکارهای نوآورانه تطبیق با قوانین نیز قوانین نظارت بر داده را رعایت کنند (برای مثال، نگهداشتن داده‌های مشتری در مرزهای ملی هنگام استفاده از راهکارهای AML مبتنی بر رایانش ابری) در مجموع، پیام خاورمیانه این است: ما از نوآوری‌های فین‌تک و تکنولوژی‌های نظارتی حمایت خواهیم کرد (از طریق سندباکس‌ها، دستورالعمل‌ها و حتی تخصیص جوایز برای راهکارهای هوش مصنوعی)، اما انتظار داریم شرکت‌ها هنگام استفاده از این تکنولوژی‌های جدید به نظارت قوی و الزامات قانونی محلی عمل کنند.

۷

آسیا-اقیانوسیه (مانند مالزی، استرالیا): حوزه‌های قضایی دیگر نمونه‌های بیشتری ارائه می‌دهند. بانک مرکزی مالزی یا بانک «نگارا» آشکارا هوش مصنوعی مسئولانه و نوآوری دیجیتال در بانکداری را تشویق کرده است، در حالی که تاکید دارد مدیریت ریسک موجود باید همچنان اعمال شود. یکی از مقامات ارشد نگارا در سال ۲۰۲۴ اشاره کرد که چارچوب نظارتی آنها تا حد زیادی مستقل از هر تکنولوژی خاصی است، به این معنا که قوانین به گونه‌ای طراحی شده‌اند که بتوانند انواع تکنولوژی‌ها را دربربگیرند و ریسک‌های هوش مصنوعی را از طریق اصول کلی پوشش می‌دهند. بانک مرکزی مالزی متعهدانه تضمین می‌کند که چارچوب نظارتی متناسب با ریسک‌ها باقی بماند، در حالی که مزایای نوآوری را آزاد می‌کند. رویکرد بانک نگارا شامل یک چارچوب حکمرانی هوش مصنوعی و استفاده از سندباکس نظارتی آن برای آزمایش راهکارهای AML مبتنی بر هوش مصنوعی تحت نظارت است.

در استرالیا، «مرکز گزارش‌دهی و تحلیل تراکنش‌ها» (AUSTRAC)، که یک ناظر AML است، «اتحاد فین‌تل» را شکل داده تا به صورت فعال در مورد تجزیه و تحلیل داده و تکنیک‌های هوش مصنوعی برای مقابله با جرایم مالی، با صنعت همکاری و مشارکت داشته باشد. فین‌تل (FinTel) یک ائتلاف یا شبکه همکاری بین سازمان‌های دولتی و بخش خصوصی است تا داده‌ها و تحلیل‌های مالی را به اشتراک بگذارند. نهادهای نظارتی استرالیا به‌طور کلی از نوآوری‌هایی مانند تحلیل بلاک‌چین برای ردیابی تراکنش‌های رمزارزی غیرقانونی حمایت کرده‌اند، البته تا زمانی که نهادهای گزارش‌دهنده همچنان به تعهدات خود برای تبعیت از قوانین عمل کنند.

بانک مرکزی و وزارت کشور نیوزیلند نیز دستورالعمل‌های خود را به‌روزرسانی کرده‌اند تا مشخص شود که روش‌هایی مانند احراز هویت الکترونیکی، استفاده از یادگیری ماشین در نظارت بر تراکنش‌ها و سایر ابزارهای نوین، نه تنها قابل‌قبول هستند، بلکه حتی برای اجرای وظایف مربوط به مقابله با پول‌شویی و تامین مالی تروریسم، مطلوب هستند. موضوع مشترک در سراسر حوزه‌های قضایی این است که نهادهای نظارتی، برای تبعیت از قوانین، دیگر تکنولوژی را یک عامل بیرونی نمی‌دانند، بلکه آن را بخشی جدایی‌ناپذیر از نسل بعدی AML موثر می‌بینند. اما در همه موارد، آنها بر دو نکته تاکید دارند: ۱- مسئولیت‌پذیری و قضاوت انسانی نباید از دست برود (شرکت‌ها نمی‌توانند همه تصمیمات را به یک هوش مصنوعی واگذار کنند)، و ۲- اصول بنیادین (شفافیت، عدالت، حریم خصوصی، امنیت) باید حفظ شوند؛ حتی زمانی که روش‌های نوآورانه به‌کار گرفته می‌شوند.

به‌طور خلاصه، نهادهای نظارتی از آمریکا تا آسیا عمدتاً در یک فلسفه همسو هستند: آنها می‌توانند با نوآوری در قوانین ضدپول‌شویی همزیستی داشته باشند و حتی آن را حمایت کنند، مشروط بر اینکه به‌صورت کنترل‌شده، قابل توضیح و حساس به ریسک انجام شود. هیچ نهاد نظارتی طرفدار وضعیت بی‌قانونی در استفاده بی‌مهار از هوش مصنوعی یا اتوماسیون نیست. در عوض، آنها مسیرهایی (از طریق دستورالعمل‌ها، سندباکس‌ها و تعامل) ایجاد می‌کنند تا نوآوری در چارچوب مسئولیت‌پذیری شکوفا شود. این مساله فرصتی برای موسسات مالی فراهم می‌کند تا با اعتماد بیشتری نوآوری کنند و در عین حال، مسئولیت آنها را در مدیریت برخی از چالش‌های ذاتی مربوط به رعایت استانداردهای پیشرفته ضدپول‌شویی افزایش می‌دهد.

منبع: flagright.com

کـــارآفـریـن

اسطوره‌های کارآفرینی

مروری بر چهار چهره کارآفرین مطرح از بوش تا ژیوانشی



سم پورچلو برای کوکی‌های خوشنام جهان چه کرد؟

آقای اورئو

نسیم بنایی
دبیر بخش کارآفرین خارجی

اوکیست؟

برخی برندها را نمی‌توان الزاماً با یک نام گره زد، اما به هر حال می‌توان یک چهره مهم در آن‌ها پیدا کرد. در رابطه با برند اورئو، این نام «سم پورچلو» است، دانشمند مواد غذایی که کمتر از او شنیده‌ایم.

برند او را همه می‌شناسند اما کمتر کسی نام خودش را می‌داند: سم جی. پورچلو، دانشمند مواد غذایی که طعم برندش را میلیون‌ها نفر چشیده‌اند و دوست داشته‌اند. در داخل شرکت به او می‌گفتند «آقای اورئو». او همان کسی که برند معروف بیسکوئیت «اورئو» را راه‌اندازی کرد. بیسکوئیت‌ها یا کوکی‌های اورئو از شهرت بسیاری در جهان برخوردارند. نام این مرد پشت یک کوکی با طعم‌های متنوع، روکش‌های جذاب و کرم‌های خوشمزه مخفی شده و همچنان میلیون‌ها نفر روزانه این بیسکوئیت‌ها را در شیر داغ فرو می‌برند و همچنان نمی‌دانند که یک دانشمند مواد غذایی پشت این شیرینی قرار دارد.

ساموئل پورچلو اواسط دهه ۳۰ میلادی در نیوآرک واقع در نیوجرسی آمریکا متولد و در همین ایالت هم بزرگ شد. او وارد رشته علوم غذایی و شیمی شد و در این زمینه آموزش‌هایی دید. در آن زمان، میان‌وعده‌های بسته‌بندی شده در حال تبدیل شدن به یک کسب‌وکار انبوه بودند. در همین عرصه هم به مقام دانشمندی دست پیدا کرد، عنوانی که هم مهارت فنی و هم تجربه طولانی را منعکس می‌کرد. کارش را در تاسیسات تولیدی در یک کارخانه واقع در ایست هانوور آغاز کرد و در سال ۱۹۹۳ هم بازنشسته شد. سال‌های پایانی زندگی‌اش را هم در تامز ریور واقع در نیوجرسی گذراند. سرانجام در ۱۲ می ۲۰۱۲ در ۷۶ سالگی از دنیا رفت.

آرام و دقیق

تعریفی که همکاران پورچلو از او می‌کردند یک «مخترع آرام و دقیق» بود. خارج از کار هم در گروه‌هایی داوطلب می‌شد و از طریق برنامه‌های داوطلبانه غذایی، به توسعه برخی از کسب‌وکارها در این عرصه کمک می‌کرد. به مرور در رسانه‌ها تصویری ازاو به جا ماند به‌عنوان یک دانشمند علمی که عاشق حل مشکلات غذایی بود. البته همچنان به‌عنوان یک چهره عمومی در آمریکا و در دنیا شناخته نمی‌شد اما ابداعش به یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین میان‌وعده‌ها در جهان تبدیل شد که همه آن را می‌شناسند. در آمریکا هم به‌عنوان معروف‌ترین میان‌وعده در میان مردم شناخته می‌شود.

کارآفرینی به شیوه یک دانشمند غذایی

پورچلو واقعاً استارت‌آپی را بنیان‌گذاری نکرد و به آن معنا کارآفرین نیست. او کسب‌وکاری را به نام خودش راه‌اندازی نکرده است. با این حال، توانست کاری که کارآفرینی‌اش در داخل یک شرکت تثبیت‌شده ظاهر شود. او با روش‌های علمی توانست محصولی را طراحی کند و آن را به یک برند گسترش دهد. در شرکت‌های بزرگ غذایی مانند نابیسکو، اغلب اوقات نوآوری به همین شکل رخ می‌دهد. یعنی تکنسین‌ها یا دانشمندان، دستورالعمل‌های جدید و روش‌های تولید و بسته‌بندی را ابداع می‌کنند و سپس در مقیاس بالا، تولیدات آغاز می‌شود. ابداع و مهارت پورچلو هم به همین شکل از دستورالعمل آزمایشگاهی خارج شد و به محصولی تبدیل شد که بدون هزینه زیاد، آن را تولید می‌کنند و در دسترس مردم قرار می‌دهند.



این شکلی از کارآفرینی مستلزم بهره‌گیری از استعدادهای علمی است. یک دانشمند غذایی باید بتواند آن ماده غذایی ابداعی را به گونه‌ای طراحی کند هم طعم و بافت قابل قبولی داشته باشد و هم به لحاظ سلامتی، ایمن باشد. به این ترتیب او باید از تجهیزات تولیدی و رفتار محصول در خط تولید پرسرعت هم آگاهی کامل داشته باشد تا بتواند بیشترین بهره را از فضا بگیرد. پورچلو همان گزینه‌ای بود که از همه این موارد آگاهی داشت و به بهترین شکل به تولید کمک می‌کرد. او تلاش کرد محصولی را طراحی کند که در بازار هم مشتری داشته باشد. جالب اینجاست که چنین مخترعانی در این شرکت‌ها، به دنبال بر هم زدن بازار نیستند بلکه تلاش می‌کنند محصولاتی آشنا برای آرامش مشتریان به وجود آورند و پورچلو هم همین کار را کرد.

تولد سم پورچلو
۱۹۳۵

۱۹۵۰
آغاز فعالیت در صنعت مواد غذایی

پیوستن به شرکت نابیسکو
۱۹۶۰



تعریفی که همکاران پورچلو از او می‌کردند یک «مخترع آرام و دقیق» بود. خارج از کار هم در گروه‌هایی داوطلب می‌شد و از طریق برنامه‌های داوطلبانه غذایی، به توسعه برخی از کسب‌وکارها در این عرصه کمک می‌کرد.

کوکی خوش‌نام

یکی از مهم‌ترین کارهایی که پورچلو در رابطه با کوکی اورئو انجـــام داد، ابـــداع «کرم» لطیف و خوشـــمزه‌ای بود که بین کوکی‌ها قرار می‌گیرد. در ابتدا فقط یک نوع کرم معرفی شد اما به مرور، ســـلیقه‌ها و ذائقه‌های مختلف هم در نظر گرفته شدند و مواد اولیه هم تکامل پیدا کردند. او توانست کرمی نرم را تولید کند که دیگر دانشمندان مواد غذایی از تولید آن عاجز بودند. توسعه فرمول این کرم، یکی از مهم‌ترین اقدامات پورچلو به شمار می‌آید. فرمول او کاملاً قابل اعتماد بود و می‌توانست این کسب‌وکار را به سمت موفقیت هدایت کند. بافت این کرم برای مصرف‌کنندگان مطلوبیت بالایی داشت و به مرور بهبود هم پیدا کرد.

به این ترتیب پورچلو ابتدا به خلق اورئوی کلاسیک کمک کرد و به مرور این اورئو با فرمول‌های جدید گسترش یافت. برخی می‌گویند کوکی اورئوی اصلـــی مربوط به اوایل دهه ۱۰ میلادی بـــود و پورچلو خودش آن را ابداع نکرد و صرفاً توانســـت فرمول کرم داخل آن را بهبود دهد و به کوکی مدرن و امروزی تبدیلش کند. به هر حال، این کوکی و کرم داخل آن طی سال‌ها چندین بار تغییر کرده تا به فرمول نهایی‌اش رسیده است. البته از آن‌جا که این کوکی و کرم آن چندین بار تغییرات داشت، برخی می‌گویند که نباید ابداعش را صرفاً به یک نفر نسبت داد. با این حال، می‌توان گفت که پورچلو بیشترین سهم را در این زمینه داشته است. به عبارت دیگر، آخرین اثرانگشت موفقیت از طرف پورچلو روی این کوکی به ثبت رسید و حالا سال‌هاست که دیگر تغییری را تجربه نکرده است.

روزی که اورئو یک خانواده شد

اورئو می‌تواند مثالی جذاب و قوی از گســـترش و توســـعه یافتن و تبدیل شدن به یک برند باشـــد. در ابتدا صرفاً یک کوکی ســـاده بود، دو بیســـکوئیت با کرم در میان آن. به مرور، اورئو از طرف بازاریاب‌ها به رسمیت شناخته شد. طعم‌های مختلف برای کرم آن معرفی شـــدند و کوکی‌ها هم تغییر کردند از شکلاتی تا شکل‌های ســـاده. نوآوری به بخش‌های مختلف اورئو رسوخ کرد. تجربه اصلی در رابطه با اورئو هیچ‌گاه از میان نرفت اما شکل‌های جدید معرفی شدند و حال این برند را بهتر کردند.

یکی از دلایل موفقیت برنـــد اورئو این است که در هر کشوری، مطابق با سلیقه‌ها و ذائقه‌های محلی، بیسکوئیت‌ها و کرم‌هایی را معرفی کرده کـــه هم ذائقه مردم در نظر گرفته شود و هم مقررات داخلی حفظ شوند. ایـــن قابلیت در تطبیق یکـــی از مهم‌ترین اســـتراتژی‌های اورئو به شـــمار می‌آید که توانست آن را به یک برند پایدار تبدیل کند.



در واقع، اورئو تلاشـــش را کرد تا در بازارهای متفاوت، حرفی برای گفتن داشته باشد و بتواند حضورش را حفظ کند.

یک نقد تاریخی

واقعیت اینجاست که هیچ مخترع واحد به صورت کامل، مالک یک محصول نیست، به‌ویژه محصولی که مربوط به شرکتی با قدمتی طولانی است. بسیاری از رسانه‌ها پورچلو را به صورت مستقیم، مخترع برند اورئو می‌دانند، با این حال شاید لازم باشد قدری با احتیاط در این زمینه از نام او اســـتفاده کرد. اورئویی که امروز می‌شناسیم و استفاده می‌کنیم، نتیجه دهه‌ها تغییر است. شاید تغییر نهایی را با پورچلو تجربه کرده باشد، اما به هر حال در طول این مسیر، افراد بسیاری آن را تغییر داده‌اند و فرمولاسیون جدید برایش معرفی کرده‌اند. داستان این کوکی، طولانی‌تر از یک شخص و یک دانشمند است و باید همه این موارد درباره‌اش در نظر گرفته شود. او فصل پایانی را رقم زد و یادآوری این مسئله که در محصولات غذایی و صنعتی، همکاری بسیاری رو یک محصول تکراری صورت می‌گیرد تا به شکل نهایی برسد، از اهمیت بالایی برخوردار است.

میراث پورچلو برای دنیای مواد غذایی

کار فنی به صورت کلی، نامرئی اســـت. تجربه پورچلو هم این قضیه را به خوبی نشـــان می‌دهد. بســـیاری از اوقات، می‌توانیم محصولات فرهنگی را به راحتی مشاهده کنیم و چهره فعال پشـــت آن هم به خوبی دیده می‌شـــود. با این حال، در رابطه با کوکی‌های کوچک، این قضیه چندان هم ساده نیست و به‌سادگی امکان دارد که چهره پشت آن‌ها برای همیشه گرد تاریخ رویش بنشیند و هیچ‌وقت به‌خوبی دیده نشود. پورچلو سال‌های طولانی در این شرکت کار کرد و با ابداع فرمول‌های مختلف، تلاش داشت چیزی را بهبود ببخشد که مردم از آن لذت می‌برند. پورچلو نشان داد که طعم و مواد غذایی تا حدودی زیادی مهندسی‌شده است و بخشی از آن هم به مسائل فرهنگی ارتباط پیدا می‌کند. به این ترتیب می‌توان گفت پورچلو نوعی سبک زندگی در مواد غذایـــی را طراحی کرد که ثبات و قابل اعتماد است. پورچلو از اهمیت این ماجرا آگاه بود و تلاش می‌کرد محصولی را گسترش دهد که با استقبال مشتریان هم همراه می‌شود. او حتی در دوران بازنشستگی به نوعی به‌صورت داوطلبانه به فعالیت خود ادامـــه داد که این امر نشـــان‌دهنده میزان علاقه‌اش اســـت. داســـتان پورچلو داستان یک کوکی نیست، داستان دهه‌ها مهندسی محصول و تلاش برای بهبوداســـت. پورچلو نشـــان داد که می‌توان با تمریـــن و تکرار، تجربه‌ای منحصربه‌فرد برای جهانیان ایجاد کرد که به یک میراث ماندگار تبدیل شود.



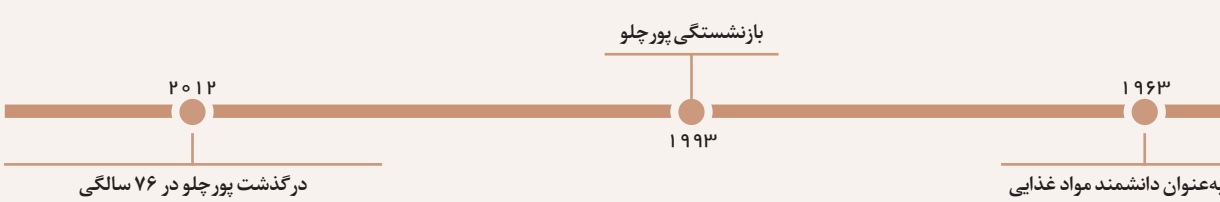

هوبرت دو ژیوانشی دنیای مد را بازتعریف کرد

افسانه مد



اوکیست؟

برخی افراد توانسته‌اند میان مد و فرهنگ، پلی بزنند و از آن به برندی برسند که نامشان را جاودانه کرده است. هوبرت دوژیوانشی یکی از همان افرادی است که در این زمینه کاملاً موفق عمل کرده است.

برخی اسامی خیلی طولانی هستند مثل این اسم: «هوبرت جیمز مارسل تافین دو ژیوانشی» که البته علاقه‌مندان به عطر و ادکلن با آخرین اسم آشنایی کامل دارند: «ژیوانشی». او در ۲۰ فوریه ۱۹۲۷ در شهر بووه واقع در شمال فرانسه به دنیا آمد. خانواده‌اش ریشه‌های اشرافی داشتند و کاملاً طبیعی بود که او هم به سمت محیط‌های هنری گرایش پیدا کند. کودکی‌اش را در فضایی سپری کرد که ذائقه هنری‌اش را گسترش می‌داد. خیلی زود با زیبایی، طراحی و صنایع دستی انس پیدا کرد و مسیری که بعداً در عرصه خلاقیت پیمود، ریشه در همین کودکی داشت.

خانواده هوبرت امیدوار بودند که او حقوق بخواند و مسیری متفاوت از هنر را طی کند اما خودش از سال‌ها پیش تصمیمش را گرفته بود، می‌خواست وارد عرصه هنر و مد شود. به این ترتیب نخستین قدم‌ها را در این زمینه برداشت و وارد مدرسه معتبر اکول در پاریس شد و تحصیلاتش را در این زمینه آغاز کرد. خیلی زود، به چهره‌ای مهم در عرصه هنر و مد تبدیل شد.

وقتی فقط ۱۷ سال داشت، در کنار طراحان تاثیرگذار و مهمی مشغول به کارآموزی شد. این فرصتی بزرگ برایش بود که توانست به بهترین شکل از آن بهره بگیرد. ژاک فات، روبر پیگه، لوسین للونگ و السا اسکیاپارلی از جمله کسانی بودند که شانس کارآموزی برایشان را داشت و به این ترتیب از فرصت پیشرفت هم بهره‌مند شد. همین تجربه‌های اولیه به او کمک کرد درک عمیقی از جهان مد به دست آمد، جهانی که قرار بود خودش آن را متحول کند.

در سال ۱۹۵۲ وقتی فقط ۲۵ سال داشت، خانه مد خودش را در پاریس راه‌اندازی کرد. نام خودش را روی این خانه مد گذاشت و به مرور همین نام به مترادفی برای ظرافیت و پالایش تبدیل شد. اولین طراحی‌هایش بسیار نوآورانه بود و به همین دلیل مورد توجه جهان مد قرار گرفت. توانست با طراحی چندمنظوره، توجه اهالی دنیای مد را به سوی خودش جلب کند.

هوبرت هیچ‌گاه ازدواج نکرد و همیشه تلاش داشت به کارش وفادار بماند. دوستی‌هایی عمیق در طول عمرش شکل داد که برخی از آن‌ها با چهره‌هایی سرشناس و معروف در جهان بود. برای مثال، یکی از مهم‌ترین چهره‌هایی که با او دوستی داشت، آدری هپبورن بود. این چهره به مرور به دوست مادام‌العمرش تبدیل شد. ژیوانشی در سال‌های پایانی عمرش به عمارت روستایی‌اش رفت و البته از همان‌جا در همان دوران بازنشستگی، تلاش داشت همچنان چهره‌ای اثرگذار در دنیای مد بماند. او در دهم مارس ۲۰۱۸ در حالی که ۹۱ ساله بود از دنیا رفت و میراثی ماندگار برای دنیای مد به جا گذاشت.

تولد هوبرت دو ژیوانشی در فرانسه
۱۹۲۷

افتتاح خانه ژیوانشی در پاریس
۱۹۵۲

اولین دیدار ژیوانشی با آدری هپبورن
۱۹۵۳

تا پیش از ژیوانشی، وقتی کسی از طراحی و مد و لباس صحبت می‌کرد، همه یک کلیشه در ذهن داشتند: زنان! با این حال، ژیوانشی معتقد بود که مد برای مردان هم معنا دارد و به همین دلیل «جنتلمن ژیوانشی» را معرفی کرد.

خانه ژیوانشی

هوبرت دو ژیوانشی فقط یک طراح نبود، بلکه یک کارآفرین در عرصه مد به شمار می‌آمد. او هم درک خوبی از هنر داشت و هم به خوبی از کسب‌وکار و فنون آن سر درمی‌آورد. به همین دلیل می‌توانست در این عرصه چهره‌ای موفق باشد. در سال ۱۹۵۲ خانه مدش را راه‌اندازی کرد، درست زمانی که این صنعت تلاش داشت خودش را پس از جنگ جهانی دوم بازســـازی کند. او از این فرصت احیا، نهایت بهره را گرفت و مدهای جدیدی را به نمایش گذاشت. پاریس در آن زمان به پایتخت مد در جهان تبدیل شده بود و ژیوانشی خیلی زود با ایده‌های تازه‌اش به روی صحنه آمد تا در کانون این تحولات قرار بگیرد.

در ســـال‌های پس از جنگ، مدهای سنگین و سفت‌وسختی سلطه پیدا کرده بودند اما ژیوانشی سبکی متفاوت، سیال و راحت معرفی کرد. مفاهیمی که او در آن زمان در دنیای مد معرفی می‌کرد، کاملاً انقلابی به شمار می‌آمدند. او برای مدهای زنانه از قطعات جداگانـــه‌ای بهره گرفت که به زنان اجازه حرکت آزادانه می‌داد و به همین دلیل خیلی زود مورد استقبال قرار گرفت. جالب اینجاست که همچنان مواردی که معرفی کرده بود، ظریف به نظر می‌رسیدند و با زندگی مدرن هم هماهنگی داشتند. این‌ها دیگر فقط لباس نبودند، بلکه بخشی از تاریخ به شمار می‌آمدند.

مهم‌ترین مهارت ژیوانشی این بود که می‌توانست بین تصویر هنری و موفقیت تجاری، نوعی تعادل برقرار کند. در واقع از یک‌سو با کارهایش، هنر را به رخ مردم می‌کشید و از سوی دیگر می‌توانست به‌سادگی جایی در دنیای تجاری برای آن‌ها پیدا کند. به مرور لواز جانبی، عطر و بســـیاری از دیگر موارد هم معرفی شدند که نشان دادند او چقدر نگاهی بزرگ و خلاقانه دارد و قرار نیست خودش را محدود به یک عنصر و یک مسئله کند.

در سال ۱۹۸۸ خانه ژیوانشی را فروخت اما همچنان تا بازنشستگی‌اش در سال ۱۹۹۵ به فعالیت‌های هنری‌اش ادامـــه داد و تلاش کرد با ترفندهای مختلف، خلاقیت را وارد کارش کند. همین خلاقیت‌ها هم باعث شـــده بود که از ستاره‌های سینما تا بسیاری از افراد رده‌بالای جامعه، به طراحی‌ها و مدهای او ابراز تمایل کنند و برای دیده شدن خودشان، از محصولات او بهره بگیرند. خلاقیت و نوآوری مورد نظر ژیوانشی طرفداران بسیاری پیدا کرد و بسیاری از خانه‌های مد هم تلاش کردند از آن به‌عنوان یک نمونه موفق، پیروی و الگوبرداری کنند.

امضای یک مرد روی یک برند

برند ژیوانشی در وهله نخست بابت ظرافت بالایی که داشـــت در نظر مردم شناخته شد. به مرور، مشتریان متوجه دوخـــت بی‌نقص و پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های دیگرش شـــدند و همین امر هم به ســـادگی آن‌ها را شیفته این برند کرد. خانه صنایع دستی با حس مدرن ترکیب شد و به مرور به شکلی درآمد که هم با سلیقه افراد قدیمی تجانس و همخوانی داشته باشد و هم بتواند دل افراد امروزی و مدرن را به دست آورد. طراحی‌های ژیوانشـــی بدون اینکه تجملات و اشرافی باشند کاملاً لوکس و گران به نظر می‌رسند و از شکل‌های دمده و قدیمی هم کاملاً فاصله گرفته بودند. کیفیتی که کارهای او داشت، باعث شد که تا دهه‌ها بعد، بر سر زبان‌ها بیفتد و همچنان مورد استقبال قرار بگیرد.

یکی از مهم‌ترین نکات در رابطه با ژیوانشی، دوستی‌اش با آدری هپبورن، بازیگر سینما بود. آن‌ها از ســـال ۱۹۵۳ به خاطر فیلم سابرینا با یکدیگر آشنا شدند و از همان زمان، دوستی‌شان شروع شـــد. هپبورن از لباس‌های ژیوانشی در فیلم‌هایی مانند صبحانه در تیفانی و شاراد بهره گرفت. آن لباس‌ها، طراحی‌های خاطره‌انگیزی هستند که لحظاتی ماندگار و زیبا را در سینما خلق کرده‌اند. به این ترتیب ژیوانشی با همین دوستی ساده نشـــان داد که چطور یک خانه مد می‌تواند از مد هم فراتر برود و به دنیای فرهنگ قدم بگـــذارد. عطری که او در ســـال ۱۹۵۷ به آدری هپبورن هدیـــه کرد، همچنان در دنیا شناخته‌شده‌است.

مد محدود به زنان نیست!

تا پیش از ژیوانشی، وقتی کسی از طراحی و مد و لباس صحبت می‌کرد، همه یک کلیشه در ذهن داشتند: زنان! با این حال، ژیوانشی معتقد بود که مد برای مردان هم معنا دارد و به همین دلیل «جنتلمن ژیوانشی» را معرفی کرد. پس از آن، عطرها، لوازم جانبی و محصولات ســـبک زندگی مخصوص مردان هم از طرف این برند به بازار معرفی شد که اتفاقاً مورد استقبال هم قرار گرفت.

به مرور طراحی‌های او وارد لوازم دکور خانه هم شد و شکل جدیدی از لوکس بودن را به نمایش گذاشت. در واقع، دسته‌ای غیر از مد معرفی شد که اتفاقاً مشتریان به آن علاقه نشان دادند و به مرور در رابطه با سایر برندها هم توسعه پیدا کرد.

پس از بازنشستگی هوبرت، افراد و چهره‌های سرشناس دیگری در آن خانه مد، جایش را گرفتند. هر کدام از آن‌ها هم تصویر خودشان و نگاهشان را به کارهای ژیوانشی افزودند و برای آن ارزش افزوده داشتند. در واقع، آن‌چه ژیوانشی ساخته بود به دست آن‌ها کامل‌تر و البته پیچیده‌تر شد که این مسئله کاملاً درخور احترام است. در واقع، آن‌ها کمک کرده‌اند که این برند پربارتر باشـــد و حس مد معاصر به آن اضافه شود.



هوبرت دو ژیوانشی، طراح افسانه‌ای در کنار آدری هپبورن

زندگی هوبرت دو ژیوانشی بیش از حرفه مد بود، او توانست از مسیر ظرافت، مفهوم لوکس و گران‌قیمت بودن را بازتعریف کند. سپس برندی را ساخت که به میراث ماندگارش تبدیل شـــد. این برند، سال‌ها پس از او، همچنـــان دوام آورد و در کنار دیگر افراد هم به حیات خود ادامه داد. او نگاهش را وارد هنر و مد کرد و توانست چیزهایی را از طریق لباس‌ها بیان کند که کمتر کســـی توانایی آن را دارد. در واقع هم مســـائل شخصی و هم بسیاری از مسائل اجتماعی، در مدهای او گنجانده شدند و توانستند احساسی متفاوت را خلق کنند. ژیوانشی از خانه‌های مد و مزون‌های فرانسوی به پرده سینمای هالیوود رفت و به ما نشان داد که می‌توان از طریق هنر و مد و همچنین فرهنگ، شکلی جاودانه پیدا کرد و برای همیشه در ذهن‌ها باقی ماند.

۱۹۶۹
معرفی خط لباس مردان با عنوان «جنتلمن ژیوانشی»

۱۹۸۸
فروش خانه مد

۲۰۱۸
درگذشت ژیوانشی در ۹۱ سالگی

روبرت بوش چگونه کارآفرینی را بازتعریف کرد

مهندس اخلاق‌گرا

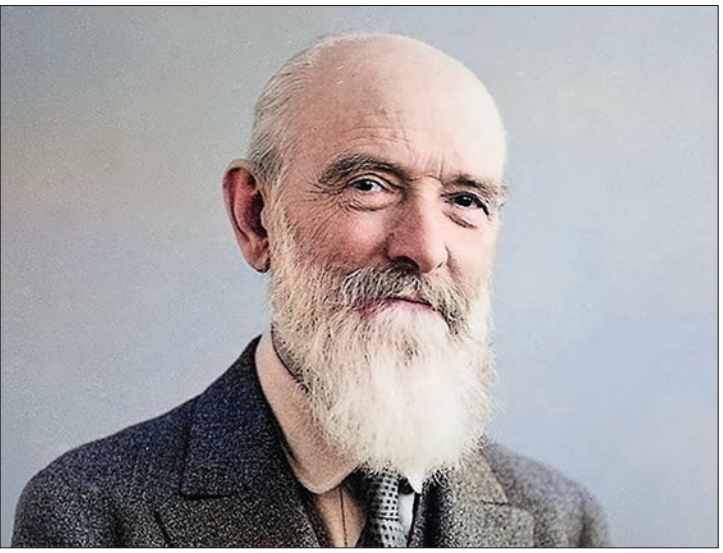

او کیست؟

در گذشته‌های دورتر، خبری از حقوق کارگران و ساعت کاری نبود اما یک مهندس توانست معنای جدیدی به کارآفرینی بدهد، او روبرت بوش است، چهره‌ای که توانست حق و حقوق کارگران را برای ساعت‌های طولانی کاری در نظر بگیرد.

پسری به اسم «روبرت بوش» در ۲۳ سپتامبر ۱۸۶۱ در روستای آلبک در نزدیکی پادشاهی وورتمبرگ در آلمان به دنیا آمد که توانست تحولات بزرگی در عرصه تولید لوازم برقی خانگی ایجاد کند. او یازدهمین فرزند از ۱۲ فرزند یک خانواده کشاورزی بود. از همان کودکی، نشان داد که علاقه زیادی به فناوری، مکانیک و حل مسائل عملی دارد. هر جا کشاورزی در این زمینه‌ها در می‌ماند، او به کمکش می‌رفت و تلاش می‌کرد راهکاری پیدا کند. والدینش اصرار داشتند که انضباط داشته باشد و طوری او را آموزش می‌دادند که به‌عنوان یک فرد منظم به موفقیت برسد. به‌علاوه، همیشه نقشی حامی و حمایتگر در مقابلش داشتند. همه این‌ها به ارزش‌هایی تبدیل شدند که بعداً در زندگی‌اش هم مورد بهره‌برداری قرار گرفت و در نهایت، شرکتش را هم شکل داد.

علاقه‌مندی روبرت به مکانیک باعث شد که در همین مسیر گام بردارد. او به‌عنوان یک مکانیک دقیق آموزش دید که البته در آلمانِ قرن نوزدهم، حرفه‌ای بسیار مهم و دشوار به شمار می‌آمد. دوره کارآموزی‌اش که کامل شد، تصمیم گرفت مسیری جامطلبانه را در پیش بگیرد که بسیاری از جوانان در آن زمان آرزویش را داشتند اما برایشان بسیار سخت بود: سفر به خارج برای یادگیری بیشتر. بوس در آلمان، ایالات متحده و بریتانیا کار کرد و در هر سه کشور توانست با روش‌های صنعتی مدرن، مهندسی برق و همچنین ایده‌های جدید آشنایی پیدا کند. او یاد گرفت که چطور در این عرصه دست به تولید برند و همچنین با مفهوم مدیریت هم به خوبی آشنایی پیدا کرد. در همین سال‌ها، دیدگاه جهانی‌اش عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفت و با مفاهیم تازه‌ای هم آشنا شد. براساس این دیگاه جهانی جدید، به افزایش کارایی و بهره‌وری تشویق شد و رفتار عادلانه با کارگران را آموخت. همچنین یاد گرفت که تفکر بلندمدت داشته باشد.

مهندسی در اشتوتگارت

روبرت بوش در سال ۱۸۸۶ فقط ۲۵ سال داشت که سن زیادی به حساب نمی‌آید، با این حال، در همان سال توانست یک کارگاه کوچک در شهر اشتوتگارت واقع در آلمان راه‌اندازی کند. نام این کارگاه هم «مکانیک دقیق و مهندسی برق» بود. بنا داشت با این کارگاه وارد دنیای کار حرفه‌ای شود و البته همین اتفاق هم برایش افتاد. در ابتدا، کسب‌وکارش با مشکلاتی همراه شد. در آن زمان، تجهیزات برق را تعمیر می‌کرد.

گاهی هم برای مشتریان، سیستم تلفن را راه‌اندازی می‌کرد. معمولاً با سختکوشی، تا ساعت‌های طولانی مشغول به کار بود و به همین دلیل می‌توانست پاداش مالی کمی هم دریافت کند که برایش حس خوبی داشت. هر بار با پولی که به دست می‌آورد اقدام به سرمایه‌گذاری می‌کرد. اما سرمایه‌گذاری‌های اولیه‌اش عمدتاً با شکست مواجه شدند. با این حال، بوش هیچ‌وقت ناامید نشد و همچنان انتظار داشت از مسیر سرمایه‌گذاری‌های تازه، به موفقیت مالی دست پیدا کند.

در این سال‌های سخت، یاد گرفت که باید صبور باشد و هر چقدر هم شکست بخورد، باز هم از زمین برخیزد و به فعالیت ادامه دهد تا به هدفی که در ذهن دارد دست پیدا کند. او مدیری بود که به کیفیت باور داشت و در نتیجه تلاش می‌کرد از مسیر استقامت و بردباری، به هدفش دست پیدا کند و چیزی را طراحی کند که مورد استقبال مشتریان هم قرار بگیرد.

بوش هیچ‌وقت خودش را یک تاجر نمی‌دید بلکه خودش را یک مهندس می‌دانست با مسئولیت اجتماعی بالا. در زمانی که او زندگی می‌کرد، مقوله مسئولیت اجتماعی از اهمیت بالایی برخوردار نبود و عمده کارآفرین‌ها حتی از آن آگاه هم نبودند. با این حال، روبرت این را آموخته بود و تلاش می‌کرد در مسیر کار حرفه‌ای خودش آن را دنبال کند

سال ۱۸۸۴ تصمیم به ازدواج گرفت. در آن سال با زنی آشنا شد به اسم آنا کایزر و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. زندگی خانوادگی برای او از اهمیت بالایی برخوردار بود. به مرور در مسیر همین زندگی، علاقه بیشتری به جزئیات زندگی پیدا کرد، آموزش، بهداشت عمومی و صلح بین‌المللی هم جزو مواردی بودند که به مرور برایش جذابیت پیدا کردند. او در دوازدهم مارس ۱۹۴۲ در جریان جنگ جهانی دوم از دنیا رفت اما در این فاصله توانسته بود نامش را در جهان ماندگار کند و برندی را بسازد که حتی این روزها هم در سرتاسر دنیا شناخته می‌شود و به صورت تجاری مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

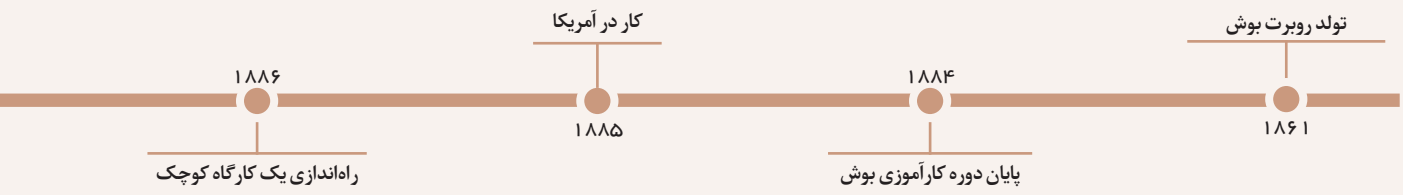

کارآفرینی روبرت بوش بر پایه یک اصل مهم، ساده و البته قدرتمند بنا شده بود: «ترجیح می‌دهم پولم را از دست بدهم اما اعتماد به من همواره برقرار باشد.» تصور کنید یک کارآفرین با چنین تصوری به کارش ادامه دهد.

کارآفرینی به معنای واقعی

کارآفرینی روبرت بوش بر پایه یک اصل مهم، ساده و البته قدرتمند بنا شده بود: «ترجیح می‌دهم پولم را از دست بدهم اما اعتماد به من همواره برقرار باشد.» تصور کنید یک کارآفرین با چنین تصوری به کارش ادامه دهد. این باور به نوعی پایه اخلاقی شرکت بوش شد و نشان داد که این مهندس، یک فرد اخلاق‌گرا بوده است. بوش خیلی زود به این درک رسید که فناوری به‌تنهایی کافی نیست. او فهمید که برای بقا و رشد یک کسب‌وکار، باید اعتبار، ثبات و مسئولیت در آن پررنگ و برجسته شود. در واقع آن شرکت باید نسبت به مشتریان، کارگران و جامعه، کاملاً مسئولیت‌پذیر باشد و اعتماد آن‌ها را همواره حفظ کند.

در سال ۱۸۹۰ برای نخستین بار یک نقطه عطف مهم در زندگی بوش شکل گرفت. او یک اختراع موجود را بهبود بخشید و آن هم سیستم احتراق در موتورهای بنزینی بود. موتورهای اولیه بسیار غیر قابل اطمینان بودند و به‌سختی می‌شد آن‌ها را راه‌اندازی کرد. بوش در کنار تیم مهندس‌هایی که داشت، توانست این سیستم را به‌گونه‌ای بازطراحی کند که مناسب خودروها باشد و کاربردش به موتورهای ثابت محدود نشود. همین ابداع باعث شد کارگاه کوچک بوش به یک شرکت صنعتی جدی در آلمان تبدیل شود.

نبوغ و کارآفرینی بوش تنها مربوط به یک اختراع نبود. او موفق به بهبود سیستماتیک شد. همین امر هم باعث به سرمایه‌گذاری‌های سنگین در عرصه تحقیق و توسعه ترغیب شود. به شدت مشوق انجام آزمایش‌های متنوع بود و هر بار هم که ضرر می‌کرد، به بهانه سودهای بلندمدت به کارهایش ادامه می‌داد. در آن دوران، صاحبان کارخانه‌ها روی نیروی کار ارزان تمرکز داشتند. بوش اما باور داشت که کارگران ماهر و انگیزه‌دار می‌توانند کلید نوآوری باشند و در نتیجه تمرکز و توجه خود را روی همین مورد گذاشته بود.

در سال ۱۹۰۶، وقتی اصلاً ساعت کاری به معنای امروزی، معنی نداشت، بوش روز کاری هشت ساعته را برای کارکنانش در نظر گرفت. این یک حرکت انقلابی اخلاق‌گرایانه برای کارگران به شمار می‌آمد. او همچنین بیمه اجتماعی، آموزش و ایمنی در محل کار را معرفی کرد و برای آن‌ها اهمیتی ویژه قائل بود. جالب اینجاست که در آن زمان اصلاً چنین سیاست‌هایی رایج نبودند. برخی می‌گفتند او به دنبال کارهای خیریه‌ای است، اما خودش می‌دانست که به این کارها می‌گویند «کارآفرینی» و در نتیجه روی آن‌ها اصرار داشت و نیروی کار را محترم می‌دانست.

معنابخشی به کیفیت

برند بوش همراه با صنعت خودرو رشد کرد. با گسترش خودروها در اروپا و آمریکای شمالی، قطعات بوش بخش‌های ضروری موتورها، سیستم‌های روشنایی و بعداً سیستم‌های ترمز و سوخت شدند. تا اوایل قرن بیستم، بوش شعبه‌هایی در سراسر اروپا، ایالات متحده، آسیا و آمریکای لاتین افتتاح کرده بود.

هویت برند به طور نزدیک با مهندسی دقیق گره خورد. محصولات بوش همیشه ارزان‌ترین نبودند، اما مورد اعتماد بودند. مکانیک‌ها و تولیدکنندگان می‌دانستند که قطعات بوش کار می‌کنند و به کار ادامه می‌دهند. این شهرت در زمان‌های بحران، از جمله جنگ جهانی اول، رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم، بسیار ارزشمند ثابت شد.

پس از مرگ روبرت بوش، شرکت طبق خواسته‌های او بازسازی شد. بخش بزرگی از مالکیت به بنیاد روبرت بوش منتقل شد، اطمینان حاصل کرد که سودها از تحقیق علمی، بهداشت، آموزش و پروژه‌های اجتماعی حمایت کنند. این مدل مالکیت غیرمعمول شرکت را از فشار سهامداران کوتاه‌مدت حفاظت کرد و بوش را بر نوآوری بلندمدت متمرکز نگه داشت.

تنوع‌بخشی به یک شرکت

بوش فناوری‌های خود را به مرور گسترش داد. نمی‌خواست محدود به خودرو باشد و در نتیجه روی راه‌حل‌های تحرک خودرو، فناوری صنعتی، کالاهای مصرفی و فناوری انرژی و ساختمان هم کار کرد و البته امروز بخش زیادی از آن‌ها را می‌شناسیم.

این تنوع‌سازی تصادفی نبود. بازتاب باور روبرت بوش بود که مهندسی باید به نیازهای واقعی جامعه خدمت کند. چه بهبود کارایی انرژی یا ایمنی محل کار، بوش خودش را به عنوان یک شرکت فناوری با مأموریت اجتماعی موقعیت داد.

برند بوش امروز همچنین قویاً با پایداری و مسئولیت اقلیمی مرتبط است. در سال‌های اخیر، بوش سنگین در فناوری هیدروژن، تولید کربن‌خنثی و سیستم‌های انرژی هوشمند سرمایه‌گذاری کرده، ادامه سنت بنیانگذار در تفکر بلندمدت.

میراث روبرت بوش نه فقط یک شرکت چندملیتی است؛ یک فلسفه کسب‌وکار است. او ثابت کرد که تعالی مهندسی، رهبری اخلاقی و مسئولیت اجتماعی می‌توانند همزیستی داشته باشند و حتی یکدیگر را تقویت کنند. در جهانی که اغلب توسط سود کوتاه‌مدت رانده می‌شود، زندگی بوش مدل متفاوتی ارائه می‌دهد: جایی که اعتماد سرمایه است، نوآوری خدمت است و موفقیت بر نسل‌ها سنجیده می‌شود.

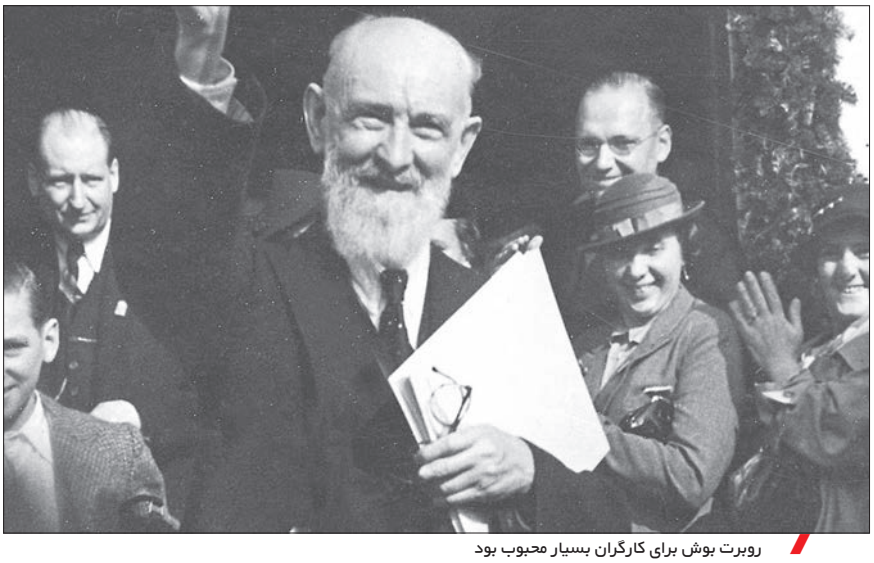

روبرت بوش برای کارگران بسیار محبوب بود

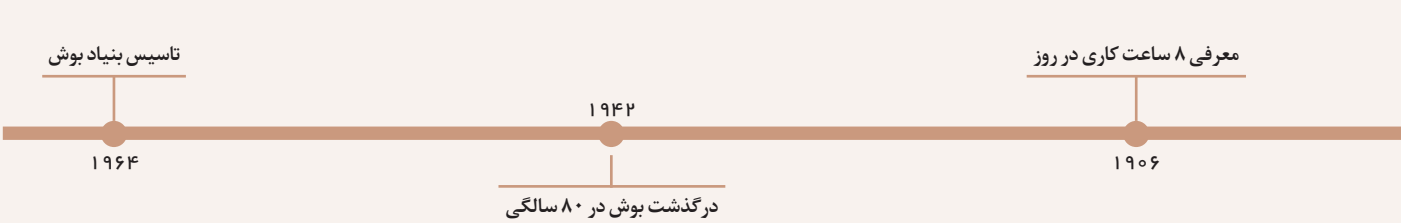



او کیست؟

برخی افراد نمونه‌ای خارق‌العاده در عرصه کارآفرینی محسوب می‌شوند و هرمان لی یکی از همان چهره‌هاست که توانست از یک فروشنده دوره‌گرد به یک کارآفرین بزرگ با برندی نام‌آشنا تبدیل شود. او همان کسی است که امپراتوری چیپس را بنا کرد.

هرمان لی از فروشنده‌ای دوره‌گر به کارآفرین بدل شد

امپراتور چیپس

در نهم نوامبر ۱۹۰۹ پسری به اسم هرمان در خانواده واردن لی متولد شد که بعداً امپراتوری تنقلات را به پا کرد. او در خانواده‌ای معمولی به دنیا آمد و زندگی‌اش با مشکلات و سختی‌های بسیاری همراه بود. هنوز جوان بود که پدرش فوت کرد و همین امر باعث شد خانواده‌اش با مشکلات مالی جدی مواجه شوند. خانواده لی مانند بسیاری از خانواده‌های آمریکایی دیگر در اوایل قرن بیستم، برای بقا تلاش می‌کردند. آن سال‌ها، پس از رکود بزرگ اقتصادی بود و مردم را به دردسر انداخته بود. خانواده لی هم یکی از آن‌ها بود.

فشارهای مالی باعث شد هرمان خیلی زودتر از بقیه، مدرسه را ترک کند و به سراغ کار برود. همین مسائل هم باعث شدند که هیچ‌وقت نتواند مدرک دیپلم را از دبیرستان دریافت کند. با این حال، چنین اتفاقی مانع موفقیت او در ادامه مسیر زندگی‌اش نشد و اصلاً همین امر باعث شد که موفقیتش بیشتر توجه را به خود جلب کند. او آموزش رسمی ندید اما توانست از مسیر تجربه، به موفقیت برسد و ثابت کند که گاهی در دنیای کارآفرینی از اهمیتی بالاتر برخوردار است. مجموعه‌ای از کارهای کوچک باعث شد هرمان چیزی را در خودش پرورش دهد که بعداً در حرفه و کارش هم مورد استفاده‌اش قرار گرفت: اخلاق کاری قوی و توانایی فروش!

شاید انگیزشی‌ترین بخش زندگی لی این باشد که نه به‌عنوان یک فرد در جایگاه مرتفع اجتماعی، بلکه از طبقه‌ای پایین‌دست توانست خودش را به اوج برساند. او کارش را به‌عنوان یک فروشنده دوره‌گرد آغاز کرد. تنقلات و محصولات غذایی را در صندوق عقب ماشینش قرار داده بود و به مردم می‌فروخت. او مسافت‌های طولانی را رانندگی می‌کرد و به فروشگاه‌های کوچک سر می‌زد و به صورت مستقیم وارد گفت‌وگو با صاحبان فروشگاه‌ها می‌شد. از همین مسیر هم تجربه‌های تازه کسب می‌کرد. تماس نزدیک با مشتریان به او درکی عمیق از خواسته‌های واقعی و نیازهای حقیقی مردم داده بود. مردم اغلب به دنبال تنقلات مقرون‌به‌صرفه و خوشمزه‌ای بودند که همیشه تازه باشد و به صورت مداوم در دسترسشان قرار بگیرد.

اکثر تاجرهای بزرگ در دنیا با ایده‌های بزرگ در سر و سرمایه کلان در دست، کارشان را آغاز کرده‌اند. هرمان اما صرفاً با «اراده و حرکت» شروع کرد، بدون اینکه چیز خاصی در نظر داشته باشد و حتی بدون کوچک‌ترین سرمایه‌ای. لی همواره در جاده بود و همیشه از مسیر گوش دادن به مشتریان، تجربه می‌اندوخت و البته محصولاتش را هم می‌فروخت. همین گپ‌وگفت با آدم‌ها باعث شد دانشی پایه‌ای برای راه‌اندازی یک کسب‌وکار کوچک به دست بیاورد، کسب‌وکاری که بعداً به یکی از موفق‌ترین برندهای غذایی در جهان تبدیل شد.

کارآفرینی با سیب‌زمینی

لی در دهه ۳۰ میلادی در اوج بحران اقتصادی به یک شرکت غذایی در تنسی پیوست. نام این شرکت «بارت» بود و در زمینه چیپس سیب‌زمینی و سایر تنقلات فعالیت داشت. لی هم به‌عنوان فروشنده منطقه‌ای برای این شرکت کار می‌کرد. طولی نکشید که مشتریان، لی را نه به‌عنوان یک فروشنده بلکه به‌عنوان فردی قابل اعتماد شناختند که در زمان درست، کالاها را به دستشان می‌رساند و به این ترتیب، او به چهره‌ای امن در نظرشان تبدیل شد.

در سال ۱۹۳۸ تصمیم گرفت یک گام جسورانه بردارد. بخشی از شرکت غذایی بارت را به مبلغ حدود ۶۰ هزار دلار خریداری کرد که بخش زیادی از آن را به صورت وام و قرض دریافت کرده بود. این یک حرکت بسیار پرخطر و ریسکی بود و در شرایط اقتصادی ناامن و نامطمئن، یک کار خطرناک به شمار می‌آمد. با این حال، لی تصمیمش را گرفته

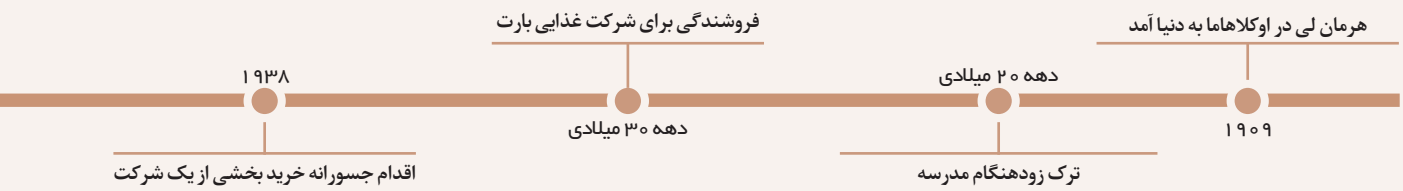

فشارهای مالی باعث شد هرمان خیلی زودتر از بقیه، مدرسه را ترک کند و به سراغ کار برود. همین مسائل هم باعث شدند که هیچ‌وقت نتواند مدرک دیپلم را از دبیرستان دریافت کند. با این حال، چنین اتفاقی مانع موفقیت او در ادامه مسیر زندگی‌اش نشد و اصلاً همین امر باعث شد که موفقیتش بیشتر توجه را به خود جلب کند.

بود و شرکتش را با تغییر نام، راه‌اندازی کرد. به این ترتیب از یک فروشنده به صاحب یک کسب‌وکار تبدیل شد.

حالا لی می‌خواست به‌عنوان مدیر، مشغول به کار شود. نبوغ او در اجرا بود. برای مثال، او بر توزیع تمرکز کرده بود و اطمینان حاصل می‌کرد که محصولاتش به حداکثر تعداد فروشگاه‌ها برسد. تاکید زیادی روی تازگی محصولاتش داشت و همچنین چیپس‌ها را به صورت مرتب تحویل می‌داد تا روی قفسه فروشگاه نمانند. روی برندینگ محصولاتش هم سرمایه‌گذاری کرد و نام خودش را روی محصولاتش گذاشت. به این ترتیب محصولاتش کاملاً قابل شناسایی هستند.

در زمانی که بسیاری از چیپس‌های سیب‌زمینی در بسته‌بندی ساده یا عمومی فروخته می‌شدند، لی قدرت هویت برند ثابت را درک کرد. مشتری‌ای که چیپس لیز را دوست داشت، باید آن را فوراً تشخیص می‌داد. او همچنین فرهنگ فروش قوی ساخت. لی معتقد بود موفقیت به فروشندگان بانگیزه بستگی دارد که به محصول افتخار کنند. سابقه‌اش به عنوان فروشنده به او کمک کرد با کارکنان ارتباط برقرار کند و وفاداری درون شرکت بسازد.

چیپس لیز به نامی آشنا تبدیل شد

شرکت «لیز» در جنوب ایالات متحده با رهبری هرمان لی رشد کرد. محصول بسیار ساده بود، سیب‌زمینی‌های برش‌خورده، سرخ‌شده و نمک‌زده؛ اما سیستمی که پشت آن قرار داشت بسیار پیچیده بود. لی در تولید استاندارد، کنترل کیفیت و کارخانه‌های منطقه‌ای سرمایه‌گذاری کرد که بتوانند بازارهای نزدیک را سریع تأمین کنند.

یکی از مهم‌ترین مسائل درباره لی این بود که چیپس سیب‌زمینی را فقط غذا نمی‌دانست بلکه نوعی خرید ناگهانی و بداهه می‌دید که مشتری بدون نیاز به آن مراجعه می‌کند و از همین مسیر، به سود شرکت هم کمک می‌کند. مثلاً مردم در راه خانه، در پمپ‌بنزین‌ها یا هنگام خرید سایر اقلام در فروشگاه‌های آمریکایی، به سراغ این چیپس‌ها می‌رفتند. به این ترتیب، لی می‌گفت چیپس‌های لیز باید همه‌جا حاضر باشند.

لی برای دستیابی به چنین هدفی، یکی از کارآمدترین شبکه‌های توزیع تنقلات در آمریکا را ساخت. کامیون‌هایی را خریداری کرد که چیپس‌ها را خیلی سریع تحویل می‌دادند. قفسه‌های فروشگاه‌ها هم خیلی سریع با چیپس‌های تازه پر می‌شدند. خرده‌فروش‌ها به لی اعتماد داشتند و می‌دانستند که محصولاتش خیلی سریع به فروش می‌رسد چون مورد اعتماد مشتریان است.

پیش به سوی ادغام بزرگ

لی جزو نخستین کسانی بود که به تبلیغات ملی باور داشت. او در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی، تبلیغات برند لیز را به تلویزیون برد و در این زمینه جزو اولین‌ها بود. شعار معروف آن‌ها این بود: «شرط می‌بندم نمی‌توانی فقط یکی بخوری». به این ترتیب نوعی لذت اعتیادآور به این محصول بخشید و چیپسی ساده را به نماد فرهنگی بدل کرد. چیپس لیز قرار نبود یک چیز عجیب و لوکس باشد، بلکه قرار بود به‌راحتی در اختیار مشتریان قرار بگیرد. دوستانه، ساده و قابل اعتماد بود. در واقع لی خیلی دقیق، با مصرف‌کننده آمریکایی در آن زمان آشنا شده بود و تلاش می‌کرد به همین مصرف‌کننده، محصولاتش را بفروشد.مری

مهم‌ترین حرکت تجاری حرفه هرمان لی هم در سال ۱۹۶۵ رخ داد. در آن زمان فریتو-لی با پپسی‌کولا ادغام شد و پپسی‌کو را شکل داد. پیش از آن، در سال ۱۹۶۱ شرکت لی با شرکت فریتو ادغام شده بود که یک شرکت تولیدکننده چیپس ذرت بود. این دو توانستند سیستم توزیع قدرتمندی را ایجاد کنند. شراکت تنقلات با نوشابه‌های گازدار، یک شراکت درست و عالی بود که سود زیادی را هم به همراه آورد. هزینه‌ها کاهش یافت و دسترسی مشتری به محصولات هم افزایش پیدا کرد. به این ترتیب، صعود واقعی فروشنده دوره‌گرد قصه ما هم رقم خورد.

سبک رهبری هرمان لی بازتاب سابقه‌اش بود. او آکادمیک یا تکنوکرات نبود. به اهداف واضح، پیام‌های ساده و مسئولیت شخصی باور داشت. او همچنین به خوش‌بینی و انضباط معروف بود. حتی در رکودهای اقتصادی، لی بر بهبودهای کوچک تمرکز می‌کرد نه وحشت. معتقد بود رشد پایدار، نه تحول ناگهانی، کلید موفقیت بلندمدت است.

شرکت او مانند بسیاری از دیگر شرکت‌های تنقلاتی با نقدهایی هم مواجه بود، به‌ویژه در رابطه با سلامت و بحث مواد غذایی فرآوری شده. به هر حال این مواد غذایی با نمک و چربی بالایی همراه است که نگرانی‌هایی را در رابطه با سلامتی ایجاد می‌کند. برخی از منتقدان می‌گویند بازاریابی تهاجمی در این زمینه منجر به ایجاد عادت‌های غذایی ناسالم می‌شود و چون مشوق امر مطلوبی نیست، باید مورد نقد قرار بگیرد. البته عمده این بحث‌ها مربوط به دوران بازنشستگی لی می‌شدند.

هرمان لی در اواخر دهه ۱۹۷۰ از رهبری فعال بازنشسته شد اما همچنان چهره‌ای محترم در کسب‌وکار آمریکایی باقی ماند. سال‌های آخرش را آرام و دور از فشارهای روزانه زندگی شرکتی گذراند. او در ۶ فوریه ۱۹۸۲ در ۷۲ سالگی درگذشت. تا زمان مرگش، لیز دیگر فقط یک برند چیپس سیب‌زمینی نبود. بخشی از یک سیستم غذایی جهانی بود که هر روز به میلیون‌ها نفر می‌رسید. داستان هرمان لی درباره اختراع، فناوری یا تحصیلات نخبه نیست. درباره استقامت، توزیع و درک مردم عادی است. او لیز را یک فروشگاه، یک تحویل و یک مشتری در یک زمان ساخت. در دنیایی که مجذوب استارت‌آپ‌ها و اختلال است، زندگی لی ما را به یاد مسیر دیگری برای موفقیت می‌اندازد: تسلط بر اصول اولیه، احترام به مشتری و هیچ‌گاه دست‌کم نگرفتن قدرت حضور مداوم، بارها و بارها. از صندوق عقب یک ماشین تا قله یک شرکت جهانی، هرمان لی ثابت کرد که گاهی مهم‌ترین درس کسب‌وکار ساده‌ترین است: اگر بتوانی آن را بفروشی و خوب تحویل دهی، می‌توانی یک امپراتوری بسازی.



هرمان لی به همراه محصولی که ماندگار شد

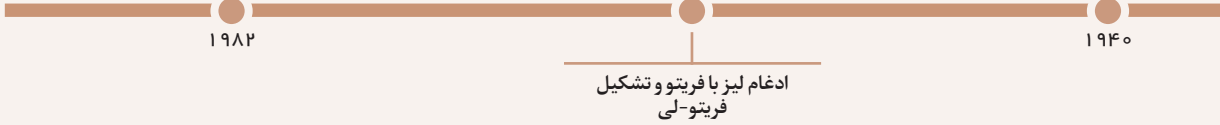

این صفحه در «آینده‌نگر» به معرفی کتاب‌هایی می‌پردازد که کارآفرینان نوشته‌اند.

کارآفرینی تاب‌آورانه

سی‌سی کیتانوفسکی

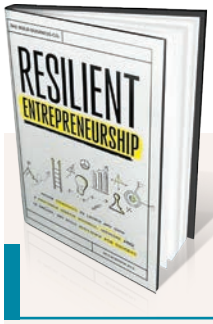



کتاب «کارآفرینی تاب‌آورانه» حول یک ایده مرکزی و بسیار مهم در دنیای امروز می‌چرخد: کارآفرینی فقط به ایده‌های تازه و رشد سریع مربوط نمی‌شود، اصل ماجرا به «تاب‌آوری در مقابل شکست» مربوط می‌شود. نویسنده در این کتاب توضیح داده که «تاب‌آوری» به یکی از حیاتی‌ترین مهارت‌های کارآفرین‌ها در قرن ۲۱ تبدیل شده است. واقعیت‌هایی وجود دارند که کمتر از آن‌ها سخن به میان می‌آید، برای مثال نرخ بالای شکست استارت‌آپ‌ها، فشارهای روانی، نااطمینانی اقتصادی، بحران‌های مالی، تغییرات سریع بازارها و شوک‌های بیرونی مانند همه‌گیری‌ها و جنگ‌ها همگی در وضعیت کارآفرینی موثر هستند و جزو واقعیت‌های امروزی به شمار می‌آیند که کمتر به آن‌ها اشاره می‌شود ولی در این کتاب به تفصیل به آن‌ها پرداخته شده است. طبق این کتاب، بسیاری از مدل‌های کلاسیک کارآفرینی بیش از اندازه خوشبینانه هستند و به جنبه‌های انسانی، روانی و عاطفی مسیر کارآفرینی توجه کافی ندارند. در این کتاب توضیح داده شده که تاب‌آوری ترکیبی از چند عامل است. توانایی بازیابی پس از شکست، یادگیری از خطاها، حفظ انگیزه در شرایط سخت، مدیریت استرس و بازتعریف هدف‌ها در مواجهه با تغییرات ناگهانی از جمله مواردی هستند که تاب‌آوری در کارآفرینی را نشان می‌دهند. یکی از نکات کلیدی در این کتاب، این است که تاب‌آوری یک ویژگی ذاتی نیست بلکه مهارتی آموختنی و قابل تقویت به شمار می‌آید. کتاب یک پیام روشن دارد: موفق‌ترین کارآفرین‌ها لزوماً باهوش‌ترین و یا خلاق‌ترین نیستند، بلکه مقاوم‌ترین و سازگارترین آن‌ها هستند.

همان کوفتی را بساز

کاترین فینی





کتاب «همان کوفتی را بساز» در حقیقت یک مانیفست صریح و انگیزشی برای کارآفرین‌هایی است که ایده دارند اما در مرحله ایده متوقف شده‌اند و به مرحله عمل نرسیده‌اند. نویسنده به‌عنوان کارآفرین، سرمایه‌گذار و بنیان‌گذار اکوسیستم رسانه‌ای و استارت‌آپی موفق، در این کتاب با زبانی بی‌پرده، پیام اصلی‌اش را منتقل می‌کند: به جای منتظر ماندن برای شرایط ایده‌آل و همچنین دریافت تایید دیگران و یا دسترسی به منابع کامل، کار را شروع کن! این کتاب، روایت‌های رایج سیلیکون‌ولی را به نقد می‌کشد. بسیاری از این روایت‌ها، موفقیت کارآفرین‌ها را ساده و سریع و بدون مانع نشان می‌دهند. در این کتاب، داستان‌هایی که مطرح می‌شوند اغلب تجربه واقعی زنان، اقلیت‌ها و افرادی هستند که به شبکه‌های قدرت و سرمایه دسترسی ندارند و نادیده گرفته می‌شوند. از نگاه نویسنده این کتاب، کارآفرینی واقعی مسیری پر از سنگلاخ است، مملو از موانع ساختاری، تردیدهای شخصی و شکست‌های مکرر که مدام کار را دشوارتر می‌کنند و اجازه نمی‌دهند کارآفرین، کارش را آغاز کند. یکی از پرسش‌ها این است که چرا بسیاری از ایده‌ها هرگز ساخته نمی‌شوند؟ عواملی مانند ترس از شکست، کمال‌گرایی، مقایسه دائمی با دیگران و انتظار برای «لحظه مناسب» از مهم‌ترین دلایل هستند. نکته اینجاست که این عوامل و موانع عمدتاً ذهنی هستند تا واقعی. یکی از پیام‌های کلیدی در این کتاب، این است که عمل‌گرایی بر برنامه‌ریزی بی‌پایان ارجح است. نویسنده می‌گوید حرکت حتی با منابع محدود، بهتر از ایستادن با یک ایده بی‌نقص روی کاغذ است. در کارآفرینی فرصتی برای اجازه گرفتن نیست، باید هر چه سریع‌تر شروع کنید.

نرخ سوخت

اندی دان

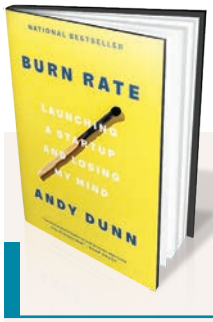



کتاب «نرخ سوخت» که منظور سرعت سوزاندن پول است، خیلی صادقانه و بی‌پروا از پشت صحنه ساخت یک استارت‌آپ موفق می‌گوید. این روایت، برخلاف داستان‌های پرزرق و برق کارآفرینی، بر هزینه‌های پنهان رشد سریع تمرکز دارد، هزینه‌های انسانی، روانی و شخصی. نرخ سوخت از نگاه دان، فراتر از امور مالی است؛ او نشان می‌دهد که کارآفرین‌ها در مسیر رشد، گاهی خودشان را هم می‌سوزانند، و نه فقط پولشان! برای نمونه به تجربه خودش اشاره دارد که با اختلال شخصیت دو قطبی به دلیل فشار شدید کاری مواجه شد و تصمیم‌های پرریسک در کنار روابط شکننده، روانش را آزرد. یکی از محورهای اصلی این کتاب «سلامت روان در کارآفرینی» است. این موضوع به ندرت در ادبیات کسب‌وکار به صورت صریح مطرح می‌شد اما حالا در حال طرح شدن است. دان در دورانی از زندگی‌اش ناچار بود برای حفظ ظاهر به‌عنوان یک کارآفرین موفق، داروهایی مصرف کند تا از افسردگی دور بماند. در کتابش نشان می‌دهد که فرهنگ قهرمان‌سازی در استارت‌آپ‌ها به مانعی برای گفت‌وگوی واقعی درباره آن تبدیل شده و آسیب‌پذیری را بالا برده است. یکی دیگر از مسائل هم «رشد به هر قیمت» است که این کتاب سعی می‌کند آن را نقد کند. یکی از استدلال‌های نویسنده این است که موفقیت مالی یک فرد الزاماً به معنای موفقیت انسانی نیست. از نگاه او زمانی کارآفرینی به شکل پایدار رخ داده که میان رشد کسب‌وکار و سلامت فردی، تعادل برقرار باشد. به این ترتیب، این کتاب بیش از آن‌که درباره استارت‌آپ باشد، در رابطه با انسانی است که پشت استارت‌آپ قرار دارد.

رهبری شجاعانه

برنه براون

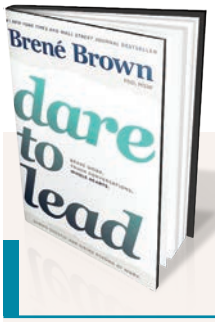



کتاب «رهبری شجاعانه» تلاشی است برای بازتعیف مفهوم رهبری در دنیای معاصر. در این دنیا مواردی نظیر بی‌اعتمادی، فرسودگی شغلی و تغییرات سریع باعث شده‌اند که درک درستی از رهبری و کارآفرینی نداشته باشیم. نویسنده در این کتاب نشان می‌دهد که رهبری واقعی نه با قدرت‌نمایی، بلکه با شجاعت انسانی شکل می‌گیرد. الگوهای سنتی رهبری در این کتاب مورد نقد قرار می‌گیرند و به‌عنوان الگوهای ضعیف شناخته می‌شوند که منجر به تشویق فاصله عاطفی میان رهبر و تیمش خواهند شد. از نگاه نویسنده، چنین مدل‌هایی در دنیای پیچیده امروز، کارایی ندارند. رهبری شجاعانه اما مفهومی مدرن است که بر صداقت، همدلی، مسئولیت‌پذیری و گفت‌وگوی باز استوار شده و نکات جالبی را نشان می‌دهد. شجاعت در آسیب‌پذیر بودن هم یکی از مهم‌ترین موارد است. به گفته نویسنده، رهبران موثر کسانی هستند که جرات دارند ندانستن را بپذیرند، اشتباهات خود را بیان کنند و بازخورد بگیرند. چنین شفافیتی نه تنها رهبر را تضعیف نمی‌کند بلکه اعتماد و مشارکت تیم را هم افزایش می‌دهد. فرهنگ سازمانی یکی دیگر از مواردی است که در این کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد. رهبران چه بخواهند و چه نه، فرهنگ سازمان را شکل می‌دهند. فرهنگی که در آن ترس، سرزنش و سکوت حاکم باشد در نهایت منجر به سرکوب خلاقیت و مسئولیت‌پذیری می‌شود. در مقابل، سازمان‌هایی که بر گفت‌وگوی صادقانه، امنیت روانی و یادگیری از شکست استوار شده‌اند، تاب‌آورتر و نوآورتر هستند. به این ترتیب رهبر واقعی کسی نیست که پاسخ همه پرسش‌ها را داشته باشد، بلکه کسی است که شجاعانه وارد تعامل و گفت‌وگو با نیروهای انسانی‌اش می‌شود و محیط را انسانی‌تر می‌کند.

تجربه

[این صفحه‌ها به مرور تجربیات کارآفرینی می‌پردازد.]



جنون هوش مصنوعی

اپل مقابل غول‌های داده: جنگی نابرابر یا بازی حساب‌شده؟

فاطمه صدقی
خبرنگار بخش تجربه

سال ۲۰۲۳ جهان فناوری با شتاب بی‌سابقه‌ای به سوی تحول هوش مصنوعی حرکت کرد. هر روز خبر تازه‌ای درباره پیشرفت‌های حیرت آور منتشر شد و شرکت‌های بزرگ تلاش کردند جایگاه خود را حفظ کنند. همایش‌ها، معرفی مدل‌های جدید و سخنرانی‌های پی‌درپی، نوعی احساس شتاب‌زدگی جمعی ایجاد کرد؛ احساسی که می‌گفت آینده دیگر در فاصله‌ای دور قرار ندارد و درست همین جا، پیش روی ما در حال شکل‌گیری است. در این میان، شرکت‌های بزرگ فناوری برای حفظ جایگاه خود وارد رقابتی جدی شدند و هر کدام مسیر متفاوتی را دنبال کردند. چت‌جی‌پی‌تی نقش جرقه‌ای را داشت که ناگهان آتش این تحول را شعله‌ور کرد؛ پس از آن گوگل «جمنای» را در سراسر محصولاتش گسترش داد، مایکروسافت میلیاردها دلار در اوپن‌اِی‌آی سرمایه‌گذاری کرد و متا مدل‌های رایگان خود را بی‌دریغ در اختیار همگان گذاشت. شرکت‌ها مشغول جمع‌آوری «داده» بودند؛ داده‌هایی که مثل نفت خام برای نسل بعدی الگوریتم‌ها عمل می‌کردند. اما در گوشه‌ای از سیلیکون‌ولی، صدایی بود که عجیب آرام‌تر حرف می‌زد: اپل!

سکوتی که جهان فناوری را غافلگیر کرد

رویکرد محتاطانه این شرکت در ابتدا نوعی فاصله‌گیری از رقابت به نظر می‌رسید، اما سرنخ‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد این سکوت بی دلیل نیست و پشت آن استراتژی کاملاً متفاوتی قرار دارد. همه چیز به همین منوال گذشت تا اینکه یک روز در میانه تب‌وتاب هوش مصنوعی، بالاخره اپل روی صحنه رفت و گفت: «هوش مصنوعی ما نیز آماده عرضه است، آن را اپل اینتلجنس می‌نامیم.» بسیاری انتظار داشتند معرفی اپل همراه با نمایش یک مدل عظیم، یک چت‌بات تازه یا انقلابی جدید باشد. اما اپل تنها چند جمله ساده بیان کرد؛ جمله‌هایی که در نگاه اول بیش از حد معمولی به نظر می‌رسیدند: «تمام پردازش‌ها روی دستگاه شما انجام می‌شود. داده‌های شما به هیچ سروری ارسال نمی‌شود. حتی ما هم آن‌ها را نمی‌بینیم» این سکوت و سادگی ابتدا باعث شگفتی شد؛ پس از آن موجی از انتقاد و تمسخر در شبکه‌های اجتماعی شکل گرفت. کاربران می‌گفتند: «این‌ها عقب مانده‌اند!» «بدون داده چطور می‌خواهند مدل بسازند؟» «اپل همیشه دیر می‌رسد» اما زمان آرام‌آرام ورق را برگرداند. داستان استراتژی جدید اپل روایت یک شرط بزرگ است، شرطی که تیم کوک، مدیرعامل این شرکت، سال‌ها پیش روی آن ایستاد و آرام‌آرام آن را به ستون اصلی هویت اپل تبدیل کرد. این شرط می‌گوید که می‌توان هوش مصنوعی قدرتمند ساخت بدون اینکه داده‌های کاربران جمع‌آوری شود. برای شرکتی که درآمدش بر پایه تبلیغات نیست،

این تصمیم در نگاه اول ساده به نظر می‌رسد، اما وقتی رقبای بزرگ با حجم عظیمی از داده‌ها مدل‌های هوشمندتری می‌سازند، این رویکرد می‌تواند یک ریسک جدی باشد. با این حال، تیم کوک از سال‌ها پیش این پیام را بارها تکرار کرده بود و همواره تأکید می‌کرد که حریم خصوصی یک حق بنیادین انسانی است. او در کنفرانسی در سال ۲۰۱۸ گفته بود که کسب‌وکارهایی که به فریب کاربران، جمع‌آوری داده‌های بی‌رویه و گسترش افراط‌گرایی تکیه دارند، باید اصلاح شوند تا از یک فاجعه اجتماعی جلوگیری شود. در آن زمان، این سخنان شاید تنها بازاریابی به نظر می‌رسید، اما امروز با مشاهده رویکرد واقعی اپل، می‌توان دریافت که این یک استراتژی بلندمدت و دقیق بوده است.

متفاوت از هر آنچه تا امروز دیده‌ایم

اپل اینتلیجنس بر پایه همان فلسفه شکل گرفته بود. برخلاف چت‌جی‌پی‌تی، جمینای گوگل و کوپایلت مایکروسافت که همه پردازش‌ها را روی ابر انجام می‌دهند و داده‌ها را به سرورهای خود می‌فرستند، اپل اینتلیجنس بیشتر روی خود دستگاه شما کار می‌کند. به این معنا که یعنی اگر از سیری بخواهید نامه‌ای بنویسد، اگر بخواهید عکسی را ویرایش کنید یا حتی اگر بخواهید خلاصه پیام‌ها و اعلان‌های روزانه خود را ببینید، همه این کارها بر روی آیفون، رایانه یا تبلت شما انجام می‌شود، نه بر روی سرورهای اپل. داده‌های شخصی از دستگاه خارج نمی‌شوند و در همان جایی که باید باشند باقی می‌مانند. البته برخی پردازش‌ها آن‌قدر سنگین هستند که نمی‌توانند تنها روی دستگاه انجام شوند. برای همین، اپل سیستم ویژه‌ای به نام «محاسبات ابری خصوصی» ساخته است؛ راه‌حلی هوشمندانه که حتی وقتی پردازش به سرورهای ابری می‌رود، داده‌های شما هرگز ذخیره نمی‌شوند. درخواست شما پردازش می‌شود، پاسخ با رمزگذاری کامل برمی‌گردد و سپس همه اطلاعات پاک می‌شوند. هیچ لاگ، هیچ ذخیره و هیچ ردپایی باقی نمی‌ماند و حتی خود اپل نمی‌تواند محتوای پردازش‌شده را ببیند. جالب‌تر اینکه اپل کد این سرورها را در اختیار محققان امنیتی قرار داده تا آن را بررسی کنند و در صورت کشف مشکل، از طریق برنامه باگ‌بونتی جایزه دریافت کنند. این سطح شفافیت برای یک شرکت بزرگ فناوری بی‌سابقه است و نشان می‌دهد اپل یک استاندارد جدید برای حفظ حریم خصوصی ساخته است. اما چرا اپل چنین رویکرد سخت‌گیرانه‌ای دارد؟؟ مگر بقیه هوش مصنوعی‌هایشان بد است؟ باید گفت کسب‌وکار اپل با گوگل، متا و حتی مایکروسافت تفاوت دارد. این شرکت درآمد خود را از فروش سخت‌افزار، مانند آیفون، آیپد و مک به‌دست می‌آورد، بنابراین نیازی ندارد داده‌های کاربران را جمع‌آوری کند تا کسب درآمد کند. فراتر از این، اپل درک کرده که در دنیای ۲۰۲۵، وقتی مردم نگران نحوه استفاده از داده‌هایشان هستند، حریم خصوصی می‌تواند یک مزیت رقابتی بزرگ باشد. تحقیقات نشان می‌دهد مردم حاضرند برای محصولاتی که حریم خصوصی‌شان را محترم می‌دانند، پول بیشتری پرداخت کنند و اپل روی این مزیت سرمایه‌گذاری کرده است.

دام هوشمند اپل

یکی از هوشمندانه‌ترین بخش‌های استراتژی اپل در سال‌های اخیر، تمرکز بر اکوسیستم محصولات و خدمات و ایجاد تجربه‌ای یکپارچه برای کاربران است. وقتی یک آیفون خریداری می‌کنید، مسیر استفاده از دیگر محصولات اپل به شکل طبیعی باز می‌شود و هر محصول جدید شما را به سمت بعدی هدایت می‌کند. ابتدا اپل‌واچ را انتخاب می‌کنید که با آیفون هماهنگ شده و امکاناتی مانند پایش سلامت و اعلان‌ها را در دسترس قرار می‌دهد، سپس ایرپاد را اضافه می‌کنید تا تجربه شنیداری در تمام دستگاه‌ها یکپارچه شود، بعد آیپد را می‌خرید تا همه اپلیکیشن‌ها و محتواهای دیجیتال شما در دسترس باشند و در نهایت مک را تهیه می‌کنید تا تمام داده‌ها و فایل‌ها میان دستگاه‌ها همگام‌سازی شوند. در ادامه با فعال کردن اشتراک اپل وان شامل اپل میوزیک، اپل



تی‌وی پلاس، ایکلود و اپل فیتنس پلاس، متوجه می‌شوید که زندگی دیجیتال شما کاملاً درون اکوسیستم اپل جریان پیدا کرده و جدایی از آن دشوار به نظر می‌رسد. این روند هوشمندانه کاربران را به شکلی طبیعی در اکوسیستم نگه می‌دارد و باعث می‌شود تعامل و وابستگی به محصولات و سرویس‌ها افزایش یابد. نتیجه این استراتژی در گزارش‌های مالی به وضوح دیده می‌شود. درآمد بخش سرویس‌های اپل در سال مالی ۲۰۲۴ به رکورد تاریخی ۹۶.۱۷ میلیارد دلار رسید که تقریباً یک چهارم کل درآمد شرکت را تشکیل می‌دهد و روندی صعودی دارد. این جریان هوشمندانه باعث رشد مستمر شرکت می‌شود و پایداری مالی و توسعه بلندمدت را تضمین می‌کند.

کلاس‌های رایگانی که جیب اپل را پر می‌کنند!

فروشگاه‌های اپل در سراسر دنیا نمونه‌ای بی‌همتا به شمار می‌روند و از همان آغاز با این هدف شکل گرفتند که تنها مکانی برای خرید نباشند. اپل می‌خواست این فضاها به محلی تبدیل شوند که مردم در آن وقت بگذرانند، یاد بگیرند و فرصتی واقعی برای ارتباط عمیق‌تر با برند پیدا کنند. به همین دلیل، برنامه «تودی ات اپل» را برگزار کرد؛ مجموعه‌ای از کلاس‌های رایگان روزانه که موضوعاتی مثل عکاسی، موسیقی، طراحی، کدنویسی و هنر دیجیتال را پوشش می‌دهد. کاربرانی که وارد فروشگاه می‌شوند، در فضایی دوستانه مهارت جدید یاد می‌گیرند و ناخودآگاه بخشی از دنیای اپل می‌شوند. همین تجربه باعث می‌شود زمانی که قصد خرید یک محصول جدید را دارند، انتخاب برایشان ساده‌تر باشد؛ چون در محیطی هستند که قبلاً با آن احساس راحتی کرده‌اند. اپل در کنار این تجربه حضوری، نسخه دیجیتال آن را هم گسترش داده و سرویس خرید با متخصص از طریق ویدیو، همان مشاوره چهره به چهره فروشگاه را به خانه کاربر می‌آورد. فرد می‌تواند در لحظه‌ای که برای خرید آماده می‌شود، گفت‌وگویی مستقیم با یک کارشناس داشته باشد و از همان نوع راهنمایی بهره ببرد که در فروشگاه دریافت می‌کند. این کار باعث می‌شود حضور اپل دقیقاً در زمانی پررنگ شود که کاربر آماده تصمیم‌گیری است.

هنر حل مشکل

در میان همه این بخش‌ها، جینیوس بار جایگاه ویژه‌ای دارد. این قسمت با یک میز چوبی بلند طراحی شده و فضایی به وجود آورده که در آن آرامش و توجه به کاربر در اولویت قرار دارد. کارکنان با لباس آبی، آماده پاسخگویی به هر پرسش فنی هستند و با رفتاری صبورانه مشکل دستگاه کاربر را همان روز بررسی می‌کنند. در بسیاری از موارد، تعمیر در همان لحظه انجام می‌شود و اگر به قطعه نیاز باشد، فرایند جایگزینی با سرعت صورت می‌گیرد تا کاربر احساس سردرگمی و انتظار نداشته باشد. ظاهر این ایده ساده به نظر می‌رسد اما اجرای آن نشان می‌دهد اپل چقدر برای جزئیات ارزش قائل است. آموزش کارکنان جینیوس بار بخش پنهانی از این موفقیت به شمار می‌رود. کتاب راهنمای اپل مجموعه گسترده‌ای از اصول رفتاری و نکته‌های روانشناسی ارتباط را تشریح می‌کند. نیروها می‌آموزند در مواجهه با کاربری ناراضی یا نگران، حالت دفاعی نگیرند و گفت‌وگویی شکل دهند که ابتدا احساس فرد را به رسمیت بشناسد و سپس راه حلی روشن ارائه دهد. جمله‌هایی مانند احساس شما را درک می‌کنم و پیش از این با چنین موقعیتی روبه‌رو شده‌ام، نمونه‌ای از همین رویکرد است. حتی در انتخاب واژه‌ها دقت زیادی به کار می‌رود و برخی کلمات که ذهنیت منفی ایجاد می‌کنند کنار گذاشته شده‌اند تا گفت‌وگو حرفه‌ای و آرام پیش برود. تمام این تجربه زمانی به کمال می‌رسد که سیستم زمان بندی جینیوس بار وارد عمل می‌شود. کاربران می‌توانند از طریق وبسایت یا اپلیکیشن، زمان مشخصی را رزرو کنند و مطمئن باشند که در همان ساعت، فردی آماده بررسی دستگاه است. چنین نظمی در دنیای فناوری کمتر دیده می‌شود، بسیاری از مراکز تعمیر افراد را ساعت‌ها در صف نگه می‌دارند. اپل با این ساختار نشان می‌دهد تجربه پس از خرید همان

این سکوت و سادگی ابتدا باعث شگفتی شد؛ پس از آن موجی از انتقاد و تمسخر در شبکه‌های اجتماعی شکل گرفت. کاربران می‌گفتند: «این‌ها عقب مانده‌اند!»؛ «بدون داده چطور می‌خواهند مدل بسازند؟»؛ «اپل همیشه دیر می‌رسد». اما زمان آرام‌آرام ورق را برگرداند.

اندازه اهمیت دارد که کیفیت خود دستگاه اهمیت دارد و رضایت کاربر باید در تمام مسیر حفظ شود. همین رویکرد اعتماد پایداری ایجاد می‌کند و باعث می‌شود حتی در زمانی که دستگاه دچار چالشـــی شده، رابطه کاربر با برند دچار آسیب نشود، زیرا می‌داند که پشت محصولی که خریده، پشتیبانی واقعی و قابل اتکا وجود دارد.

چرا اپل هیچ‌وقت ارزان نمی‌شود؟

یکی از جنجالی‌ترین و در عین حال موفق‌ترین بخش‌های استراتژی اپل، شیوه قیمت‌گذاری آن است. در سال ۲۰۲۴، حاشیه سود ناخالص این شرکت به ۴۶.۲۲ درصد رسید که در میان برندهای تکنولوژی یک رقم کم‌نظیر محسوب می‌شود. این عدد نشان می‌دهد فاصله قیمت فروش تا هزینه تولید در اپل بسیار زیاد است و همین موضوع پرسشی مهم را به وجود می‌آورد: چرا با وجود این اختلاف قیمت، میلیون‌ها نفر همچنان با رغبت محصولات اپل را می‌خرند؟ پاسخ را باید در ترکیبی از طراحی، روانشناسی و مدیریت تجربه کاربری جست‌وجو کرد؛ ترکیبی که اپل در شکل‌دهی آن مهارتی بی‌نظیر دارد. این شرکت از ابتدا تلاش کرده قیمت بالا را به عنوان نشانه‌ای از کیفیت، دقت و تجربه‌ای متفاوت معرفی کند. در نگاه بسیاری از خریداران، هزینه‌ای که برای یک آیفون یا مک پرداخت می‌شود تنها برای سخت‌افزار نیست. کاربران احساس می‌کنند وارد دنیایی می‌شوند که در آن طراحی زیبا، هماهنگی نرم‌افزار و ســـخت‌افزار، امنیت بالا و پشتیبانی مطمئن حضور دارد. اپل این احساس را با دقت مدیریت می‌کند و قیمت را تبدیل به بخشی از شخصیت هر محصول می‌سازد. در همین روند، معرفی نسل‌های تازه محصولات نقش مهمی دارد. شرکت محصول تازه را در ابتدا با بالاترین قیمت ممکن عرضه می‌کند و گروهی را هدف می‌گیرد که علاقه‌مند به تجربه فناوری جدید هستند و حساسیت کمتری نسبت به قیمت دارند. این افراد برای دسترسی زودهنگام به فناوری هزینه می‌کنند و اپل در این مرحله بیشترین سود را به دست می‌آورد. وقتی موج اولیه فروکش کرد، اپل به‌تدریج نسخه‌های اقتصادی‌تر، برنامه‌های مالی و گزینه‌های متنوع‌تر ارائه می‌دهد تا گروه‌های بزرگ‌تری از بازار جذب شوند. این کاهش قیمت هیچ‌وقت ناگهانی یا مستقیم نیست؛ اپل اجازه نمی‌دهد ارزش ذهنی محصول ضربه بخورد. بنابراین به جای تخفیف‌های ســـنگین و آشـــکار، از مسیرهای هوشمندانه استفاده می‌کند. یکی از این روش‌ها، برنامه تریدین است؛ کاربر دســـتگاه قدیمی‌اش را تحویل می‌دهد و به جای آن تخفیف می‌گیرد. در ظاهر، قیمت محصول کاهش یافته است، اما در عمل، اپل دستگاه قدیمی را بازسازی کرده و دوباره می‌فروشد؛ پس ارزش واقعی برند دست‌نخورده می‌ماند. اپل حتی در رویدادهای بزرگ مانند جمعه سیاه، سیاست عجیب اما حساب‌شده‌ای دارد. در حالی که شرکت‌ها قیمت‌ها را نصف می‌کنند، اپل معمولاً فقط یک کارت هدیـــه می‌دهد. این کار دو اثر مهـــم دارد: اول اینکه ظاهر «لوکس بودن» و ثبات قیمت را حفظ می‌کند، دوم اینکه مشتری را تشویق می‌کند دوباره به فروشگاه بازگردد و خرید دیگری انجام دهد. در واقع اپل حتی هنگام هدیه دادن هم راهی پیدا می‌کند تا ارزش چرخه درآمد خود را افزایش دهد. این شیوه قیمت‌گذاری زمانی معنا و قدرت بیشتری پیدا می‌کند که در کنار کیفیت بالای تجربه کاربری قرار می‌گیرد. اپل به‌خوبی می‌داند اگر تجربه واقعی محصول پایین‌تر از انتظار باشد، قیمت بالا به نقطه ضعف تبدیل می‌شود. به همین دلیل، روی جزئیاتی مانند طراحی، بسته‌بندی، دوام سخت‌افزار، هماهنگی نرم‌افزار و خدمات پس از فروش با وسواس سرمایه‌گذاری می‌کند تا کاربر در تمام مراحل احساس کند ارزش آنچه خریده فراتر از یک دســـتگاه ساده است. حتی باز کردن جعبه محصولات اپل تجربه‌ای است که آن را با هیچ برند دیگری نمی‌توان مقایسه کرد؛ تجربه‌ای که از همان ابتدا حس کیفیت و دقت را منتقل می‌کند و قیمت بالا را طبیعی جلوه می‌دهد.

اپل حتی هنگام هدیه‌دادن هم سود می‌کند! چگونه؟

از همـــان ابتدا، بنیان‌گـــذار اپل، اســـتیو جابز، دیدگاه‌های خاصی درباره بازاریابی داشـــت که هنوز بر تمام تصمیمات شرکت تأثیرگذار است. او می‌گفت: «بازاریابی درباره ارزش‌ها اســـت. این دنیا بسیار پیچیده و پرسروصداست. ما فرصتی نخواهیم داشت که مردم چیزهای زیادی درباره ما به خاطر بسپارند. هیچ شرکتی چنین فرصتی ندارد. پس باید درباره آنچه می‌خواهیم مردم از ما بدانند، کاملاً واضح و صریح باشیم.» این فلسفه همچنان در قلب استراتژی بازاریابی اپل قرار دارد به همین دلیل، تبلیغات اپل معمولاً ساده طراحی می‌شوند. محصول روی یک زمینه سفید قرار می‌گیرد و تنها یک جمله کوتاه همراه آن است. هیچ شلوغی، رنگ اضافی یا متن پیچیده‌ای وجود ندارد. این سادگی اتفاقی نیست؛ تحقیقات روانشناختی نشان می‌دهد که مغز انسان اطلاعات ساده را بهتر پردازش و به خاطر می‌سپارد. در تبلیغات شلوغ، مخاطب نمی‌داند کجا نگاه کند و پیام اصلی گم می‌شود، اما وقتی محصول روی زمینه‌ای ساده و بدون حواس‌پرتی قرار دارد، تمام توجه به آن معطوف می‌شود. این تمرکز بر سادگی در پیام‌رسانی ادامه می‌یابد. اپل هرگز روی اعداد و مشخصات فنی مانند حافظه رم یا پردازنده تأکید نمی‌کند، بلکه ارزش واقعی محصول را به شکلی ملموس و احساسی بیان می‌کند. محصولی که زندگی کاربران را راحت‌تر می‌کند، خلاقیت آن‌ها را آزاد می‌سازد و امکان انجام کارهای شگفت‌انگیز را فراهم می‌آورد. این زبان ساده و احساسی، پیام را برای همه قابل درک می‌کند و حتی افرادی که دانش فنی ندارند، می‌توانند ارزش و تجربه واقعی محصول را درک کنند.

تبلیغی که اشک میلیون‌ها نفر را درآورد!

در همین راســـتا، یکی از برجسته‌ترین کمپین‌های اخیر اپل، تبلیغ تعطیلات ۲۰۲۴ با عنوان «هارت استرینگز» بود که در ماه دسامبر منتشر شد. این کمپین داستان پدری را روایت می‌کرد که از کم‌شنوایی رنج می‌برد و نمی‌توانست صداهای ظریف زندگی روزمره را بشنود؛ صداهایی مانند خنده دخترش یا موســـیقی‌ای که او می‌نواخت. این ناتوانی، پدر را از لحظات گرانبهای خانوادگی دور نگه داشته و میان او و عزیزانش فاصله‌ای احساسی ایجاد کرده بود؛ فاصله‌ای که هر روز عمیق‌تر می‌شد و بخشی از تجربه واقعی زندگی را از او می‌گرفت. جریان داستان زمانی اوج می‌گیرد که پدر گوشی‌های ایرپاد پرو ۲ را برمی‌دارد و قابلیت شبیه‌سازی سمعک را فعال می‌کند. در همان لحظه، صدای دخترش که مشغول نواختن گیتار و خواندن آهنگ «خانه ما» است، با وضوحی تازه به گوشش می‌رسد. لبخند آرامی روی صورت پدر می‌نشیند و چشمانش از شوق و غافلگیری پر از اشک می‌شود. این صحنه، ارتباط از دست‌رفته میان پدر و دختر را دوباره زنده می‌کند و نشان می‌دهد فناوری چگونه می‌تواند به ساده‌ترین شکل، زندگی واقعی را تغییر دهد. همه چیز به گونه‌ای طراحی شده بود که مخاطب بتواند بدون هیچ اشاره‌ای به مشخصات فنی دستگاه، به تجربه انسانی و احساسی داستان متصل شود و با آن همذات‌پنداری کند. زمان‌بندی انتشار کمپین نیز اهمیت زیادی داشت. اپل آن را درست پیش از روز جهانی افراد دارای معلولیت منتشر کرد و با این انتخاب نشان داد که هدف اصلی، تنها معرفی یک محصول جدید نیست. پیام اصلی این بود که فناوری می‌تواند برای میلیون‌ها نفر که با چالش‌های جسمی مواجه‌اند، کیفیت زندگی بهتری فراهم کند. آمارها نشـــان می‌دهد بیش از یک میلیارد نفر در جهان با درجات مختلف کم‌شنوایی زندگی می‌کنند و بسیاری از آن‌ها به دلیل هزینه‌های بالا یا ترس از قضاوت اجتماعی، از سمعک استفاده نمی‌کنند. اپل با گنجاندن این قابلیت در محصولی که پیش از این میان کاربران محبوب بود، مسیر دسترسی را آســـان‌تر و پذیرش آن را طبیعی‌تر کرد. در نتیجه این رویکرد، نام اپل امروز برای بسیاری از مردم تنها یادآور یک شرکت فناوری نیست. هنگامی که از اپل صحبت می‌شود، مفاهیمی مانند سبک زندگی، خلاقیت، کیفیت و نوآوری در ذهن شکل می‌گیرد. چنین تصویری همان هدف بزرگی است که بسیاری از برندها آرزوی دســـتیابی به آن را دارند، اما تنها تعداد کمی می‌توانند آن را محقق کنند. اپل بار دیگر ثابت کرد که فقط ابزار نمی‌سازد، بلکه تجربه می‌سازد؛ تجربه‌ای که در ذهن می‌ماند، در زندگی جریان پیدا می‌کند و به بخشـــی از هویت فرد تبدیل می‌شود.



در سال ۲۰۲۴، حاشیه سود ناخالص این شرکت به ۴۶/۲۲ درصد رسید که در میان برندهای تکنولوژی یک رقم کم‌نظیر محسوب می‌شود. این عدد نشان می‌دهد فاصله قیمت فروش تا هزینه تولید در اپل بسیار زیاد است و همین موضوع پرسشی مهم را به وجود می‌آورد: چرا با وجود این اختلاف قیمت، میلیون‌ها نفر همچنان با رغبت محصولات اپل را می‌خرند؟

پذیرشی سخت‌تر از هاروارد

چگونه خود را از «ازدحام برندها» جدا کنید؟



در بیشتر کسب و کارها لحظه‌ای فرا می‌رسد که مدیر حس می‌کند همه چیز بیش از حد شبیه هم شده است؛ محصول‌ها تفاوت چندانی ندارند، مشتریان با کوچک‌ترین تغییر قیمت مسیر خود را عوض می‌کنند، و رقابت آن‌قدر شدید شده که انگار همه برندها روی یک خط باریک حرکت می‌کنند. در چنین وضعیتی، مدیران معمولاً به سمت راه‌هایی می‌روند که سال‌ها امتحان شده و چندان الهام‌بخش نیست؛ راه‌هایی مثل کاهش قیمت، اجرای تبلیغات پرهزینه یا اضافه کردن چند ویژگی که شاید برای مدتی کوتاه توجه بازار را جلب کند. اما پشت این تلاش‌ها نوعی ناامیدی پنهان است؛ ناامیدی از اینکه شاید هیچ چیز قابلیت ایجاد تمایز نداشته باشد. در دنیای آموزش عالی، همین فشار به شکل شدیدتری وجود دارد. دانشگاه‌ها در تبلیغات جلوه‌ای زیبا و موفق از خود نشان می‌دهند، رتبه‌بندی‌ها هر سال تغییر می‌کند، و بسیاری از مؤسسات تلاش می‌کنند خود را «منحصر به فرد» معرفی کنند؛ در حالی که تجربه دانشجو در بسیاری از آنها تفاوت زیادی ندارد. اما در میان این ازدحام، نمونه‌هایی وجود دارند که مسیر متفاوتی انتخاب کرده‌اند و نشان داده‌اند الزاماً نیازی نیست وارد بازی همیشگی رقابت شد. مدرسه طراحی رود آیلند که با نام آر.آی.اس.دی شناخته می‌شود، یکی از همین نمونه‌هاست. این مدرسه با نرخ پذیرش نوزده درصد، شهریه سالانه شصت هزار دلار و صف بلند متقاضیان، جایگاهی ساخته که به آسانی دست یافتنی نیست و همین جایگاه باعث شده خواهان‌های فراوانی برای ورود به آن تلاش کنند. پرسش اصلی اینجاست که چنین جایگاهی چگونه شکل گرفته است؟

پذیرش با نقاشی دوچرخه

راز موفقیت آر.آی.اس.دی چیزی ساده بود که همه از انجامش می‌ترسیدند: سخت‌تر کردن مسیر ورود. آنها به جای سادگی، پیچیدگی را انتخاب کردند و به جای جذب همه، فقط بهترین‌ها را خواستند. هر متقاضی باید یک تکلیف به نام هوم‌تست انجام دهد که شامل دو نقاشی می‌شود؛ یکی رسم یک دوچرخه یا فضای داخلی، و دیگری ساخت یک ابزار نقاشی و استفاده از آن برای خلق اثر هنری. این تکلیف چندین ساعت زمان می‌گیرد، نیاز به مهارت و صبر زیادی دارد، و هیچ راه میانبری برای انجام سریع آن وجود ندارد. این رویکرد در فضایی که بسیاری از دانشگاه‌ها روند پذیرش را ساده می‌کنند تا تعداد بیشتری از متقاضیان را جذب کنند، کاملاً خلاف جهت است. بسیاری از مراکز آموزشی از سامانه‌های یکپارچه استفاده می‌کنند که به داوطلب امکان می‌دهد با یک بار وارد کردن اطلاعات، درخواست خود را برای ده‌ها موسسه ارسال کند. این روش تعداد درخواست‌ها را بالا می‌برد و ظاهراً مزیت به شمار می‌آید، اما کیفیت واقعی داوطلبان کاهش می‌یابد، زیرا بسیاری تنها برای امتحان شانس خود فرم را ارسال می‌کنند. آر.آی.اس.دی نمی‌خواهد متقاضیان زیاد داشته باشد، بلکه می‌خواهد متقاضیان درست داشته باشد. هر سال حدود هفت هزار نفر درخواست می‌دهند، اما فقط یک هزار و سیصد نفر پذیرفته می‌شوند. این نرخ پذیرش نوزده درصدی، به خودی خود یک پیام بازاریابی قدرتمند ایجاد می‌کند. وقتی چیزی سخت به دست بیاید، ارزش درک‌شده آن بالاتر می‌رود. برندهای لوکس مثل هرمس، این اصل را به کمال رسانده‌اند. کیف برکین، حتی اگر پول داشته باشید، نمی‌توانید همین‌طور بخرید. باید در لیست انتظار باشید، باید مشتری وفادار باشید، و باید شانس داشته باشید. این محدودیت عمدی، کیف برکین را به نمادی از موفقیت تبدیل کرده، آر.آی.اس.دی نیز همین

پشت این موفقیت‌ها چه واقعیتی قرار دارد؟ آیا واقعاً مدرسه افراد را به سمت کارآفرینی هدایت می‌کند یا صرفاً افراد بااستعداد را جذب می‌کند که به هر حال موفق می‌شدند؟ پژوهشی که در سال ۲۰۱۸ میان فارغ‌التحصیلان انجام شد، پاسخی روشن به این تردید می‌دهد. بر اساس این تحقیق تقریباً نیمی از دانش‌آموختگان، یعنی چهل و هفت درصد، در مرحله‌ای از زندگی حرفه‌ای خود یک کسب‌وکار یا سازمان راه‌اندازی کرده‌اند!

کار را در بـــازار آموزش انجام داده و پذیرفته شـــدن در این مدرسه، تبدیل به نمادی از استعداد و تلاش شده است.

فرمول ۷ به ۱

حالا وقت آن اســـت به سراغ استراتژی دوم برویم؛ رویکردی کـــه کاملاً خلاف جریان رایج کســـب‌وکار حرکت می‌کند. بســـیاری از شـــرکت‌ها باور دارند هر چه فروش بیشتر شود، موفقیت هم افزایش پیدا می‌کند. اما آر.آی.اس.دی مســـیر متفاوتی را انتخاب کرده و عمـــداً تعداد دانش‌آموزان خود را محدود نگه می‌دارد. دلیل این تصمیم روشن است. این مدرسه می‌خواهد نسبت اســـتاد به دانش‌آموز را روی عدد هفت به یک ثابت نگه دارد؛ نسبتی که در هیچ مدرسه دیگری دیده نمی‌شود. چنین محیطی باعث می‌شود هر دانش‌آموز از توجه شخصی برخوردار باشد، رابطه‌ای واقعی میان استاد و شاگرد شـــکل بگیرد و کیفیت آموزش تحت فشـــار رشد بی‌رویه از بین نرود. این تصمیم از نظر مالی هزینه بزرگی دارد. آر.آی. اس.دی می‌تواند سالانه هزار دانش‌آموز بیشتر پذیرش کند و به ده‌ها میلیون دلار درآمد اضافه برسد، اما این مسیر را انتخاب نمی‌کند تا استانداردی که ساخته است خدشه‌دار نشود. این نگاه درســـی مهم برای مدیران دارد. گاهی توســـعه سریع، بزرگ‌ترین تهدید برای کیفیت است. نمونه‌ای شناخته‌شده از این رویکرد را می‌توان در ســـال‌های ابتدایی تسلا دید. ایلان ماسک می‌توانست خطوط تولید بیشـــتری راه‌اندازی کند و خودروهای بیشتری بفروشد، اما چنین کاری انجام نداد. هدف او این بود که مطمئن شود هر خودرویی که کارخانه را ترک می‌کند، آن‌قدر بی‌نقص باشد که اعتماد مشتری را جلب کند. این تصمیم باعث شد صف‌های انتظار طولانی شکل بگیرد؛ صف‌هایی که به خودی خود نوعی تبلیغ محسوب می‌شدند. مردم وقتی می‌دیدند بـــرای یک محصول باید ماه‌ها منتظر بماننـــد، تصور می‌کردند آن محصـــول ارزش متفاوتی دارد. همین منطق درباره آر.آی.اس.دی هم صدق می‌کند. محدود کردن تعداد دانش‌آموزان باعث حفظ کیفیت آموزشی می‌شود و تجربه‌ای ویژه برای پذیرفته شدگان خلق می‌کند که اعتبار مدرسه را در ذهن همه تقویت می‌کند.

برنامه‌ای که هیچ‌کس نمی‌تواند کپی کند

نقطـــه عطف و ابتـــکار واقعـــی آر. آی. اس. دی، شـــراکت اســـتراتژیک آن با دانشگاه براون اســـت که درست در کنار مدرسه قرار دارد. نتیجه این همکاری، برنامه‌ای دوگانه با نام بی.آر.دی.دی است که به دانشجویان امکان می‌دهد همزمان در هر دو مرکز تحصیل کنند و ظرف پنج ســـال، دو مدرک کسب کنند: یکی از آر.آی.اس.دی در زمینه هنر یا طراحی و دیگری از براون در حوزه‌هایی مانند علوم کامپیوتر، مهندسی، اقتصاد و ســـایر رشته‌های علمی. این برنامه هر سال از میان حدود هفتصد متقاضی، تنها بیســـت تا بیســـت‌وپنج نفر را می‌پذیرد و نرخ پذیرش ســـه تا چهار درصدی آن، سخت‌تر از بسیاری دانشـــگاه‌های معتبر دنیا مانند هاروارد و ام‌آی‌تی اســـت. البته مزیت‌های این برنامه تنها محـــدود به اعتبار و سختی پذیرش نیست. دانشجویان تجربه‌ای منحصربه‌فرد از آموزش بین‌رشته‌ای دریافت می‌کنند که در کمتر جایی یافت می‌شـــود. آن‌ها می‌آموزند چگونه خلاقیت و تفکر طراحی را با علوم و مهندسی ترکیب کنند، چگونه پروژه‌ها را با دیدی جامـــع مدیریت کنند و چگونه مهارت‌های حل مســـئله در دنیای واقعی را پرورش دهند. همین ویژگی‌ها باعث شده که فارغ‌التحصیلان بی.آر.دی.دی در بازار کار بســـیار مورد توجه باشند. اما چرا این برنامه اینقدر قدرتمند شده؟ چون چیزی ارائه می‌دهد که هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود. دانشگاه براون در علوم و فناوری قدرتمند است اما در زمینه هنر محدودیت دارد، در حالی که آر.آی.اس.دی در هنر و طراحی در ســـطح جهانی شناخته شده است اما در علوم ضعیف عمل می‌کند. ایـــن دو نقطه قوت در کنار هـــم، محصولی کاملاً یکتا خلق می‌کنند که هیچ رقیبی نمی‌تواند به سادگی آن را کپی کند. رقبا برای ساختن نسخه مشابه، باید دانشگاه هنری پیدا کنند که دقیقاً کنار یک دانشگاه پژوهشی بزرگ قرار داشته باشد، سپس باید هر دو را برای همکاری قانع کنند، فرهنگ مشترک ایجاد کنند و ســـال‌ها منتظر بمانند تا برنامه اعتبار بگیرد و شـــناخته شود. این فرآیند طولانی و پیچیده، یک مانع ورود طبیعی ایجاد می‌کند که وبـــه آر.آی.اس.دی اجازه می‌دهد موقعیت خود را در سطح بین‌المللی تثبیت کند.

از رنسانس تا دیجیتال

یکی دیگر از اســـتراتژی‌های درخشـــان آر.آی.اس.دی موزه این مدرسه اســـت که بیش از صد هزار اثر هنری و طراحی در خـــود جای داده و برای دانش‌آموزان کاملاً رایگان اســـت تـــا هر روز بتوانند از آن بازدید کنند، آثار اســـتادان بزرگ را ببینند و از آن‌ها الهام بگیرند. اما ویژگی متمایز موزه، امکان یادگیری مستقیم از خود آثار است. در کلاس‌های برگزارشده در فضای موزه، استادان دانش‌آموزان را جلوی یک نقاشی یا مجسمه می‌آورند و تحلیل می‌کنند که هنرمند چگونه فکر کـــرده، چه تکنیکی به کار برده و چـــرا این اثر اهمیت دارد. تجربه‌ی آموزش در کنار مشـــاهده اثر واقعی، تأثیری بسیار عمیق‌تر از دیدن عکس یا تصویر در کتاب ایجاد می‌کند. در

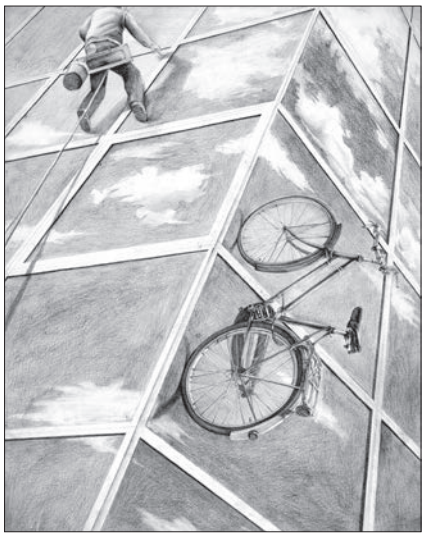

عیـــن حال، موزه درهای خود را به روی جامعه محلی نیز باز کرده و هر ســـال صدها هزار نفر از علاقه‌مندان به هنر از آن بازدید می‌کنند. این حضور مستمر باعث شده مدرسه تنها یک مؤسسه آموزشی نباشد و به یک مرکز فرهنگی فعال تبدیل شود که نمایشگاه‌های متنوعی را در طول سال برگزار می‌کند. این نمایشـــگاه‌ها شامل هنر معاصر، آثار کلاسیک و طراحی صنعتی و مد هستند. دانش‌آموزان می‌توانند صبح در کلاس نقاشی حضور داشته باشند، ظهر آثار رنسانس را مشاهده کنند و عصر روی پروژه‌های دیجیتال خود کار کنند. جریان مداوم بین یادگیری تئوری و تجربه عملی، گذشته و حال را به هم پیوند می‌دهد و تجربه‌ای منحصر به فرد و عمیق خلق می‌کند

برند شما به یک «پرچمدار» فیزیکی نیاز دارد

اهمیت این ساختار زمانی بیشتر خودش را نشان می‌دهد که شرایط امروز جهان را در نظر بگیریم. بسیاری از فعالیت‌ها به فضای دیجیتال منتقل شده و ارتباط انسان با اشیا و فضاهای واقعی کمتر شـــده اســـت. همین موضوع ارزش دارایی‌های فیزیکی را افزایش داده و برندها را به سمت ساخت فضاهایی کشـــانده که تجربه‌ای قابل لمس فراهم کننـــد. نمونه این نگاه را می‌توان در طراحی فروشـــگاه‌های اپل مشاهده کرد؛ فروشـــگاه‌هایی که بیشتر شبیه گالری‌های هنری هستند تا محل عرضه کالا. یا نایک‌تاون نیویورک که مجموعه‌ای شش طبقه از فضاهای تعاملی، بازی‌های ورزشی و رویدادهای زنده در آن شکل می‌گیرد و تجربه‌ای ماندگار برای مخاطب فراهم می‌کند. آر.آی.اس.دی با موزه خود همین منطق را در ساختار آموزشی‌اش پیاده کرده است. دانش‌آموزان در طول روز میان کلاس‌هـــا، موزه و پروژه‌های عملی حرکت می‌کنند و حضور مداوم در این فضا باعث می‌شـــود هویت مدرسه در ذهن آنها شکل بگیرد و تثبیت شود. مدیران کسب‌وکار نیز می‌توانند از این رویکرد درس بگیرند. هر برندی برای ماندگار شدن نیاز به دارایی فیزیکی دارد که مخاطب بتواند آن را تجربه کند. این دارایی گاهی یک فروشگاه پرچمدار است، گاهی یک رویداد سالانه و گاهی محصولی که برای کاربران ارسال می‌شود. نکته اصلی در ملموس بودن آن است؛ عنصری که برند را از فضای مجازی بیرون می‌آورد و در دنیای واقعی قابل مشاهده و لمس می‌کند. زمانی که مخاطب بتواند تجربه‌ای واقعی با برند داشته باشد، ارتباط عمیق‌تری شکل می‌گیرد و تصویر برند برای مدت طولانی‌تری در ذهن او باقی می‌ماند.

فارغ‌التحصیلانی که جهان را تغییر دادند

یکـــی از دارایی‌های پنهان اما فوق‌العـــاده قدرتمند آر.آی. اس.دی شبکه‌ای از فارغ‌التحصیلان است که در طول چند دهه مثل یک اکوسیستم زنده رشد کرده و امروز به یکی از موتورهای اصلی قدرت برند تبدیل شده. کافی است نگاهی به فهرست فارغ‌التحصیلان بیندازیم تا بفهمیم درباره چه چیزی حرف می‌زنیم. اسم‌هایی دیده می‌شود که هر کدام یک صنعت را تکان داده‌اند. جو جبیا و برایان چسـکی، دو جوانی که در میانه دهه دوهزار از این مدرسه بیرون آمدند، اولین نمونه‌های درخشان این فهرستاند. این دو نفر در یک

اتاق دانشجویی با یک مشکل ساده روبه‌رو شدند: پول اجاره نداشتند. همین مسئله کوچک، جرقه‌ای شد که بعدها به ایربی‌ان‌بی تبدیل شد؛ شرکتی که ساختار هتل‌داری را تغییر داد و جهانی را به سمت تعریف تازه‌ای از سفر برد. در گوشه دیگری از این فهرست نام شپرد فیری دیده می‌شود؛ هنرمندی بر تاریخ سیاسی آمریکا هم اثر گذاشت. پوستر «امید» او برای کمپین باراک اوباما، به یک تصویر نمادین بدل شد و برند اوبی را به یکی از چهره‌های اصلی فرهنگ معاصر تبدیل کرد. چند ردیف پایین‌تر نام ست مک‌فارلین قرار دارد؛ جوانی که در دهه نود از کلاس‌های انیمیشن این مدرسه خارج شد و بعدها جهان سرگرمی را با سریال «فمیلی‌گای» تحت تاثیر قرار داد. این فهرست همچنان ادامه دارد؛ طراحان مدی که روی فرش قرمز حضور دارند، معمارانی که پروژه‌هایشان در مجلات بین‌المللی معرفی می‌شود و کارآفرینانی که در بزرگ‌ترین استارت‌آپ‌های فناوری نقش کلیدی دارند، همگی بخشی از همین شبکه گسترده‌اند. آر.آی.اس.دی چنین موفقیت‌هایی را به ستون مهمی در استراتژی بازاریابی خود تبدیل کرده و در تمام کانال‌های ارتباطی از آنها استفاده می‌کند؛ در وب‌سایت، شبکه‌های اجتماعی، گزارش‌های سالانه و حتی جلساتی که با متقاضیان جدید دارد. پیام روشنی در تمام این محتواها دیده می‌شود؛ اگر در این مدرسه درس بخوانی، راهی به سوی بالاترین سطح موفقیت پیش رویت باز خواهد شد.

یک مدرسه، هزار مسیر موفقیت!

پشت این موفقیت‌ها چه واقعیتی قرار دارد؟ آیا واقعاً مدرسه افراد را به سمت کارآفرینی هدایت می‌کند یا صرفاً افراد با استعداد را جذب می‌کند که به هر حال موفق می‌شدند؟ پژوهشی که در سال ۲۰۱۸ میان فارغ‌التحصیلان انجام شد، پاسخی روشن به این تردید می‌دهد. بر اساس این تحقیق تقریباً نیمی از دانش‌آموختگان، یعنی چهل و هفت درصد، در مرحله‌ای از زندگی حرفه‌ای خود یک کسب‌وکار یا سازمان راه‌اندازی کرده‌اند! این رقم بسیار بالاتر از میانگین دانشگاه‌های دیگر قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد مدرسه بر روی فرهنگ کارآفرینی از همان ابتدا کار می‌کند. این فرهنگ از سال نخست در ذهن دانشجویان نهادینه می‌شود. آنها یاد می‌گیرند چگونه یک ایده خام را به طرحی کامل تبدیل کنند، چطور شکست را جزئی طبیعی از فرایند خلق بدانند و چگونه کار خود را ارائه کنند تا دیده شود. دوره‌ای که با نام «کارآفرین» و با تدریس اورن شرمن برگزار می‌شود، نمونه‌ای از همین رویکرد است. او به دانشجویان نشان می‌دهد که مسائل کسب‌وکار تفاوت چندانی با مسائل طراحی ندارند؛ هر دو نیازمند به مشاهده دقیق، ایده‌پردازی، آزمایش و اصلاح هستند. همین نگاه سبب می‌شود فارغ‌التحصیلان آر.آی.اس.دی در بازار کار رویکردی متفاوت داشته باشند و در میان رقبا بهتر دیده شوند. حال این شبکه فارغ‌التحصیلان چگونه به نفع مدرسه کار می‌کند؟ هرگاه شرکتی بزرگ به دنبال استخدام طراح، هنرمند یا فردی با توانایی‌های خلاقانه باشد، ناخودآگاه نام این مدرسه به ذهن مدیران می‌رسد، زیرا می‌دانند دانش‌آموختگان این مدرسه علاوه بر مهارت‌های فنی، توانایی فکر کردن، تحلیل کردن و حل مسئله را در جریان آموزش خود تقویت کرده‌اند. این اعتماد باعث شده شرکت‌هایی مانند اپل، نایکی، گوگل و پیکسار هر سال به صورت هدفمند به دنبال جذب استعدادهای این مدرسه باشند. همین تقاضای بالا، ارزش مدرک را بالا می‌برد و چرخه‌ای مثبت ایجاد می‌کند؛ چرخه‌ای که هر چه بیشتر ادامه پیدا کند، قدرت برند بیشتر می‌شود. در نهایت، این تجربه درسی ارزشمند برای مدیران دارد. محصول واقعی همیشه آن چیزی نیست که در قالب کالا یا خدمت عرضه می‌شود. افرادی که از محصول استفاده می‌کنند نیز بخشی از برند را شکل می‌دهند و زمانی که آنها به موفقیت می‌رسند و داستان‌هایشان نقل می‌شود، برند بدون هزینه تبلیغات گسترش پیدا می‌کند و در ذهن مخاطب جای می‌گیرد.

آر.آی.اس.دی و بازی با کنجکاوی مخاطب

یکی از جنبه‌های کمتر دیده‌شده استراتژی آر.آی.اس.دی، نحوه ارتباط آن با دنیای بیرون است. در زمانی که بسیاری از مؤسسات آموزشی تلاش می‌کنند هر روز در رسانه‌های اجتماعی حضور داشته باشند، محتوا تولید کنند و درباره هر موضوعی واکنش نشان دهند، این مدرسه مسیر متفاوتی را انتخاب کرده است. حضورش در رسانه‌ها محدود است، مصاحبه‌های فراوان انجام نمی‌دهد و کمپین‌های تبلیغاتی گسترده راه نمی‌اندازد. این سکوت ظاهری بخشی از هویت برند محسوب می‌شود و با هدف مشخصی طراحی شده است. زمانی که یک برند کمتر سخن می‌گوید، هر پیامی که منتشر می‌کند در ذهن مخاطب وزن بیشتری پیدا می‌کند. داوطلبانی که دنبال مدارس هنر هستند، خودشان مسیر را تا آر.آی.اس.دی طی می‌کنند و این حس جستجو و یافتن برند، ارزش درک‌شده آن را بالاتر می‌برد. به علاوه آر.آی.اس.دی اجازه نمی‌دهد تمامی جزئیات درباره آن در دسترس باشد. فرآیندهای پذیرش، جزئیات ارزیابی هوم تست و معیارهای انتخاب دانش‌آموزان تا حد زیادی محرمانه باقی مانده‌اند. این ابهام آگاهانه، حس کنجکاوی ایجاد می‌کند و متقاضیان را به تلاش بیشتر برای شناخت مدرسه سوق می‌دهد. احساس ورود به فضایی که همه ابعادش روشن نیست، نوعی جذابیت ایجاد می‌کند و هویت مدرسه را متمایز می‌سازد. بسیاری از برندهای لوکس جهان نیز از همین الگو پیروی می‌کنند. شرکت‌هایی مانند شنل، هرمس و رولکس، بخش‌هایی از فرایند تولید و تصمیم‌گیری خود را پنهان نگاه می‌دارند تا میان برند و مخاطب فاصله‌ای کنترل‌شده شکل بگیرد؛ فاصله‌ای که به برند قدرت و جذابیت بیشتری می‌دهد.

میراثی جاودان

برای مدیران کسب‌وکار، این نکته اهمیت زیادی دارد. در جهانی که برندها بی‌وقفه در حال تولید محتوا و تلاش برای دیده شدن هستند، سکوت آگاهانه می‌تواند به رویکردی اثرگذار تبدیل شود. اگر یک برند کمتر سخن بگوید اما پیام‌هایش دقیق، اصیل و باکیفیت باشند، توجه مخاطب بیشتر می‌شود و اعتبار برند افزایش پیدا می‌کند. چنین سکوتی به برند وقار می‌دهد و این احساس را ایجاد می‌کند که نیازی به اثبات مداوم ندارد. آر.آی.اس.دی جایی که دیگران آسان‌ترین مسیر را می‌رفتند راه سخت‌تر را در پیش گرفت، جایی که همه به گسترش فکر می‌کردند، سکوت اختیار کرد، جایی که دیگران فریاد می‌زدند صبر پیشه کرد. هرکدام از این تصمیم‌ها در زمان خود ریسک بزرگی به نظر می‌رسید و به احتمال زیاد کسانی بودند که آن را عاقلانه نمی‌دانستند، اما امروز همین انتخاب‌های خلاف جریان، آر.آی.اس.دی را از هزاران مؤسسه آموزشی دیگر جدا کرده و به جایی رسانده که دیگر نیازی به اثبات ندارد چون خودش تبدیل به استاندارد شده است.



آر.آی.اس.دی جایی که دیگران آسان‌ترین مسیر را می‌رفتند راه سخت‌تر را در پیش گرفت، جایی که همه به گسترش فکر می‌کردند، سکوت اختیار کرد، جایی که دیگران فریاد می‌زدند صبر پیشه کرد. هرکدام از این تصمیم‌ها در زمان خود ریسک بزرگی به نظر می‌رسید و به احتمال زیاد کسانی بودند که آن را عاقلانه نمی‌دانستند، اما امروز همین انتخاب‌های خلاف جریان، آر.آی.اس.دی را از هزاران مؤسسه آموزشی دیگر جدا کرده و به جایی رسانده که دیگر نیازی به اثبات ندارد چون خودش تبدیل به استاندارد شده است

شکست

[این صفحات به مرور شکست شرکت‌های بزرگ می‌پردازد.]

شکست کلاب‌هاوس

برندی که زود اوج گرفت و زود سقوط کرد





امیرحسین زراندوز
مشاور کسب و کار

۱ مقدمه: وقتی «اتاق صدا» به «اتاق درس» تبدیل می‌شود

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که عمر برندها از عمر مُدهای فصلی نیز کوتاه‌تر شده است. زمانی اگر برندی مانند نوکیا، کداک یا سیرز به اوج می‌رسید، سال‌ها و حتی دهه‌ها بر قله می‌ماند و سپس به‌آهستگی افول می‌کرد. اما امروز کافی است چند ماه شبکه‌های اجتماعی، فروشگاه‌های اپلیکیشن و تیتر رسانه‌ها را دنبال کنیم تا ببینیم برخی از برندها با همان سرعتی که اوج می‌گیرند، سقوط می‌کنند و در سکوت به فراموشی سپرده می‌شوند.

کلاب‌هاوس(Clubhouse) یکی از برجسته‌ترین و درعین‌حال عبرت‌آموزترین نمونه‌های این نسل جدید است؛ برندی که در کمتر از دو سال از نامی ناشناخته در سیلیکون‌ولی به «ستاره اصلی شبکه‌های اجتماعی» تبدیل شد. صف‌های طولانی برای دریافت دعوت‌نامه، حضور چهره‌های مطرح فناوری و اقتصاد در اتاق‌های گفت‌وگو و ارزش‌گذاری چندمیلیارددلاری آن، تنها بخشی از این جهش خیره‌کننده بود.

فضا را به‌خاطر بیاوریم: سال ۲۰۲۰، جهان زیر سایه همه‌گیری کرونا، قرنطینه، دورکاری و لغو رویدادهای حضوری قرار داشت. انسان‌ها ناگهان از سالن‌های کنفرانس، کافه‌ها، کلاس‌های درس و نشست‌های حضوری دور شدند؛ اما نیاز به گفت‌وگو، شنیده‌شدن و «بودن در جمع» از میان نرفت، بلکه شکل تازه‌ای به خود گرفت. درست در چنین خلئی بود که کلاب‌هاوس ظهور کرد؛ پلتفرمی که وعده می‌داد «صدای افراد را به اتاق‌هایی ببرد که معمولاً درهایشان به روی آنان گشوده نیست»؛ از گفت‌وگو با کارآفرینان برجسته سیلیکون‌ولی تا حضور چهره‌های ثروتمند و شناخته‌شده جهان.

طراحی محصول نیز هوشمندانه صورت گرفته بود: صدا به‌جای متن، گفت‌وگوی زنده به‌جای محتوای ضبط‌شده و آرشیوی، و مهم‌تر از همه، نظام دعوت‌نامه و کمیابی. عضویت در کلاب‌هاوس شبیه آن بود که در اوج قرنطینه، کارت ورود به یک مهمانی خصوصی دریافت کرده باشید.

همین ترکیب دقیق از «زمان‌بندی مناسب، کمیابی و حمایت چهره‌های شناخته‌شده» سبب شد کلاب‌هاوس طی چند ماه به صفحه نخست رسانه‌ها راه یابد، در گزارش تحلیل‌گران به‌عنوان «آینده شبکه‌های اجتماعی» معرفی شود و سرمایه‌گذاران حاضر شوند چندین برابر درآمد فعلی شرکت روی آن سرمایه‌گذاری کنند. برای بسیاری از ناظران، کلاب‌هاوس نه صرفاً یک اپلیکیشن، بلکه نمادی از آغاز دوره‌ای جدید در ارتباطات دیجیتال بود؛ دوره‌ای که در آن کاربران خسته از تایپ و اسکرول، بار دیگر به سوی گفت‌وگوهای صوتی زنده بازمی‌گردند.

اما داستان این برند تنها یک روی سکه دارد و روی دیگر آن به همان اندازه تکان‌دهنده است. کمتر از دو سال پس از اوج‌گیری، نمودارهای رشد شیب معکوس پیدا کردند. اتاق‌هایی که زمانی برای حضور در آن‌ها رقابت می‌شد، به‌تدریج خلوت شدند. رسانه‌هایی که تا دیروز با شور و هیجان از «انقلاب شبکه‌های اجتماعی صوتی» سخن می‌گفتند، امروز از «افول سریع» کلاب‌هاوس گزارش منتشر می‌کردند. شرکت ناگزیر شد برای کاهش هزینه‌ها بخش قابل توجهی از نیروی انسانی خود را تعدیل کند و مسیر توسعه محصول را تغییر دهد.

این تضاد چشمگیر -صعود موشکی و افول ناگهانی- همان چیزی است که کلاب‌هاوس را به یک «کلاس زنده مدیریت برند» تبدیل می‌کند؛ کلاسی که در آن می‌توان تقریباً همه خطاهای استراتژیک دوران جدید را در یک قاب مشاهده کرد: رشد بدون زیرساخت وفاداری، اتکا به شرایط استثنایی همچون دوران کرونا بدون برنامه‌ریزی برای بازگشت به وضعیت عادی، تمرکز بر «ویژگی جذاب» به‌جای «کوسیستم پایدار»، و ناتوانی در تعریف هویتی پایدار برای برند که بتواند فراتر از موج‌ها، مُدها و هیجانات مقطعی عمل کند.

در این نوشتار با چنین رویکردی به سراغ کلاب‌هاوس می‌رویم؛ نه برای آن‌که صرفاً داستان شکست یک استارت‌آپ را بازگو کنیم، بلکه برای آن‌که از دل این تجربه، اصولی برای موفقیت و پایداری برندها استخراج کنیم. ابتدا قله موفقیت کلاب‌هاوس و مسیری را که به آن دست یافت مرور می‌کنیم، سپس مهم‌ترین عوامل سقوط این برند را تحلیل می‌کنیم. در ادامه، درس‌آموخته‌های مدیریتی و بازاریابی آن را بررسی خواهیم کرد و در پایان، به این پرسش می‌پردازیم که این شکست چه پیام‌ها و هشدارهایی برای کسب‌وکارهای ایرانی -از استارت‌آپ‌های نوپا تا برندهای باسابقه- به همراه دارد.

هدف این نوشتار قضاوت نیست؛ هدف آن است که از تجربه شکست دیگران بیاموزیم، پیش از آن‌که مجبور شویم بهای چنین اشتباهاتی را شخصاً بپردازیم.

۲ قله موفقیت: وقتی یک استارت‌آپ گمنام به باشگاه خصوصی نخبگان جهان تبدیل شد

موفقیت کلاب‌هاوس نه تدریجی بود و نه قابل پیش‌بینی. این برند از همان دست موفقیت‌هایی بود که بعدها در کلاس‌های مدیریت از آن با عنوان «طوفان کامل» یاد می‌شود؛ ترکیب نادری از زمان‌بندی مناسب، نیاز اجتماعی، فضای رسانه‌ای و اجرای هوشمندانه.

۲.۱ زمان‌بندی طلایی: محصولی که دقیقاً در لحظه مناسب متولد شد

سال ۲۰۲۰ بیش از هر چیز، سال «تنهایی جمعی» بود. انسان‌هایی که به حضور، گفت‌وگو و معاشرت عادت داشتند، یک‌شبه پشت درهای بسته و ماسک‌زده ماندند. ویبنارها و لایوها اگرچه بخشی از شکاف ارتباطی را پر می‌کردند، اما در اغلب موارد یک‌طرفه، رسمی و خسته‌کننده‌بودند.

در چنین فضایی، کلاب‌هاوس با ادعایی ساده اما جذاب ظهور کرد:
«اینجا اتاقی است که می‌توانی وارد شوی، دست بلند کنی، صحبت کنی و شنیده شوی.»
نه نیاز به ظاهر آراسته بود، نه پس‌زمینه مناسب، نه مهارت فنی خاص؛ تنها کافی بود سخن بگویی. همین سادگی، در دورانی که جهان بیش از هر زمان دیگری تشنه گفت‌وگو بود، به مزیتی تبدیل شد که سرعتی انفجاری به رشد این برند بخشید.

۲.۲ دعوت‌نامه: استراتژی کمیابی که به موتور محبوبیت تبدیل شد

کلاب‌هاوس شاید نخستین شبکه اجتماعی بود که ارزش آن نه به «تعداد زیاد کاربران»، بلکه به «تعداد محدود کاربران» وابسته بود. عضویت تنها از طریق دعوت‌نامه امکان داشت و هر کاربر تعداد مشخصی دعوت برای واگذاری در اختیار داشت. این استراتژی کمیابی دقیقاً همان کاری را انجام داد که برندهای لوکس برای ایجاد «هاله ارزش» به کار می‌گیرند.

دعوت‌نامه‌ها به بلیت یک مهمانی خصوصی شبیه شده بودند و در بازارهای آنلاین خریدوفروش می‌شدند. کاربران اولیه نیز تجربه «عضویت در جمعی خاص» را به‌دست می‌آوردند. همین حس، موجی از FOMO (ترس از دست دادن) ایجاد کرد که رسانه‌ها را وادار می‌کرد پیوسته درباره این اپلیکیشن تازه سخن بگویند.

در واقع، کلاب‌هاوس با باز کردن درهایی محدود، یک موضوع ساده را به تجربه‌ای هیجان‌انگیز تبدیل کرد: شنیدن و سخن گفتن در فضایی زنده، آزاد و در عین حال خاص.



عضویت در کلاب‌هاوس شبیه آن بود که در اوج قرنطینه، کارت ورود به یک مهمانی خصوصی دریافت کرده باشید.

کلاب‌هاوس در اوج خود نماینده یک موج فرهنگی بود: بازگشت به گفت‌وگو. این برند توانست در مدت کوتاهی از یک اپلیکیشن نوپا به نمادی جهانی تبدیل شود.

۲.۳ نخبگان روی صحنه: وقتی ایلان ماسک و مارک زاکربرگ به کاربران فعال تبدیل می‌شوند

دومین ستون قله موفقیت کلاب‌هاوس، حضور چهره‌ها و شخصیت‌های بانفوذ بود. زمانی که در ژانویه ۲۰۲۱ ایلان ماسک در یکی از اتاق‌های کلاب‌هاوس حاضر شد و درباره آینده فناوری سخن گفت، این رویداد به‌سرعت به تیتر رسانه‌های بین‌المللی تبدیل شد. چند روز بعد، مارک زاکربرگ نیز در این پلتفرم حضور یافت.

این اتفاق پیام روشنی داشت:

«اگر بزرگ‌ترین کارآفرینان جهان در این فضا گفت‌وگو می‌کنند، پس اینجا مهم‌ترین سالن گفت‌وگوهای آینده است.»

موج حضور سلبریتی‌ها، سرمایه‌گذاران، روزنامه‌نگاران و فعالان فناوری که در جست‌وجوی محتوای تازه بودند، کلاب‌هاوس را به «میدان اصلی گفت‌وگوهای جهانی» بدل کرد.

در تحلیل برند، این لحظه همان زمانی است که یک محصول از مرحله پذیرندگان اولیه (Early Adopters) عبور می‌کند و وارد فاز «نفوذ فرهنگی» (Cultural Penetration) می‌شود؛ مرحله‌ای که در آن محصول نه صرفاً یک ابزار، بلکه «محلی که اتفاقات رخ می‌دهد» تلقی می‌شود.

۲.۴ رسانه‌ها و سرمایه‌گذاران: سوختی که موتور محبوبیت را شعله‌ور کرد

در حالی که کاربران با موج حضور سلبریتی‌ها هیجان‌زده بودند، رسانه‌ها ساختاری متفاوت از رشد را رقم زدند. نیویورک‌تایمز، فوربس، بلومبرگ و وایرد گزارش‌ها و تحلیل‌های مفصل درباره این پدیده تازه منتشر کردند. تحلیل‌گران کلاب‌هاوس را «آینده شبکه‌های اجتماعی» می‌نامیدند و سرمایه‌گذاران خطرپذیر نیز برای حضور در دورهای سرمایه‌گذاری صف کشیده بودند.

بر اساس گزارش‌ها، کلاب‌هاوس تنها یک سال پس از راه‌اندازی به ارزشی نزدیک به چهار میلیارد دلار رسید؛ رقمی که برای یک اپلیکیشن صوتی نوپا تقریباً بی‌سابقه بود. این سرمایه‌گذاری سریع به شرکت امکان داد تیم خود را گسترش دهد، مدیریت سورورهای سنگین را ممکن سازد، زیرساخت‌های رشد را تقویت کند و بر توسعه قابلیت‌های جدید تمرکز داشته باشد.

۲.۵ تجربه‌ای متفاوت: شبکه‌ای اجتماعی بدون لایک، بدون پست، بدون آرشیو

شاید مهم‌ترین دلیل صعود کلاب‌هاوس، «متفاوت بودن» آن بود. در زمانی که شبکه‌های اجتماعی به‌سوی عکس‌محوری (اینستاگرام)، متن‌محوری (توییتر) و ویدئومحوری (تیک‌تاک) پیش می‌رفتند، کلاب‌هاوس مسیر دیگری را برگزید:

بدون لایک، بدون کامنت، بدون فید خبری و بدون آرشیو رسمی.

این ویژگی‌ها تجربه‌ای «زنده، انسانی و رها از فشار دیده‌شدن» ایجاد می‌کردند. کاربر می‌توانست آزادانه سخن بگوید، بی‌آن‌که نگران تصویر ذهنی، دستور زبان نوشتاری یا تعداد لایک‌ها باشد.

برای بخش بزرگی از کاربران خسته از «نمایش» در شبکه‌های اجتماعی، کلاب‌هاوس حکم «نفسی تازه» را داشت و همین احساس نو، ارزش نمادین برند را به‌مراتب افزایش داد.

۲.۶ رشد سریع عددی: از چندهزار کاربر تا میلیون‌هانفر

نمودار رشد کلاب‌هاوس در سال ۲۰۲۱ شگفت‌انگیز بود. این پلتفرم از چند هزار کاربر در سال نخست به حدود ۱۰ میلیون کاربر فعال هفتگی در کمتر از یک سال رسید و هر ساعت صدها اتاق گفت‌وگو در آن برگزار می‌شد.

این روند، کلاب‌هاوس را از یک استارت‌آپ کوچک به جنبشی جهانی تبدیل کرد؛ جنبشی که در آن کاربران از بیش از ۱۹۰ کشور، به زبان‌های گوناگون و درباره موضوعاتی از کسب‌وکار و اقتصاد تا ادبیات و موسیقی گرد هم می‌آمدند و گفت‌وگو می‌کردند.

کلاب‌هاوس در اوج خود نماینده یک موج فرهنگی بود: بازگشت به گفت‌وگو. این برند توانست در مدت کوتاهی از یک اپلیکیشن نوپا به نمادی جهانی تبدیل شود؛ نمادی که نوید می‌داد گفت‌وگوهای مهم آینده نه در سالن‌های کنفرانس، بلکه در اتاق‌های مجازی کلاب‌هاوس شکل خواهند گرفت.

اما همان‌گونه که تاریخ برندها نشان می‌دهد، قله‌هایی که بسیار سریع فتح می‌شوند و بر ستون‌های عمیق استوار نیستند، معمولاً مقدمه سقوط‌های ناگهانی‌اند. آنچه در ادامه خواهد آمد، توضیح می‌دهد که چرا همان عواملی که کلاب‌هاوس را به اوج رساندند، بعدها به بزرگ‌ترین نقاط ضعف آن بدل شدند.

۳ علل شکست: از اوج‌گیری انفجاری تا سقوط ناگهانی

سقوط کلاب‌هاوس حادثه‌ای ناگهانی نبود؛ بلکه نتیجه زنجیره‌ای از عوامل ساختاری، محیطی و استراتژیک بود که در فاصله‌ای کمتر از هجده ماه به یکدیگر پیوستند. این برند آن‌قدر سریع اوج گرفت که فرصت نیافت ستون‌های ضروری برای بقا را بنا کند و همین سرعت، به نقطه‌ضعف اصلی آن تبدیل شد.

۳.۱ ریزش کاربران: زمانی که منحنی رشد ناگهان وارونه می‌شود

نخستین نشانه‌های سقوط کلاب‌هاوس در اعداد و نمودارهایی آشکار شد که رشد انفجاری سال ۲۰۲۰ و اوایل ۲۰۲۱ را به‌سرعت معکوس کردند. بر اساس آمار منتشرشده از سوی Sensor Tower، در فوریه ۲۰۲۱ تعداد دانلودهای جهانی کلاب‌هاوس حدود ۹.۶ میلیون بود. تنها یک ماه بعد، این رقم به ۲.۷ میلیون رسید؛ یعنی کاهش ۷۲ درصدی. در آوریل، دانلودها به حدود ۹۰۰ هزار مورد سقوط کرد؛ کاهشی بیش از ۹۰ درصد نسبت به اوج.

این ارقام فقط وضعیت نصب را نشان می‌دهند؛ تصویر واقعی‌تر از طریق بررسی رفتار کاربران فعال مشخص می‌شود. تحلیل‌ها نشان می‌دهد کلاب‌هاوس ظرف شش ماه پس از اوج‌گیری، حدود ۸۰ درصد کاربران فعال هفتگی خود را از دست داد. این بدان معناست که تجربه کاربری به‌اندازه‌ای قانع‌کننده نبود که بتواند کاربران تازه‌وارد را به کاربران وفادار تبدیل کند.

دلایل اصلی این ریزش به ساختار محصول بازمی‌گشت. کلاب‌هاوس بر پایه محتوای زنده و بدون آرشیو طراحی شده بود؛ بنابراین اگر کاربر در زمان برگزاری یک گفت‌وگو حضور نداشت، امکان بازپخش وجود نداشت. این ویژگی در ابتدا جذاب بود و حس «در لحظه بودن» ایجاد می‌کرد؛ اما به‌مرور به عاملی خسته‌کننده تبدیل شد. کاربران برای بهره‌مندی از کلاب‌هاوس باید زمان طولانی و پیوسته اختصاص می‌دادند؛ امری که با بازگشایی جهان پس از کرونا عملاً امکان‌پذیر نبود.



کلاب‌هاوس تنها یک سال پس از راه‌اندازی به ارزشی نزدیک به چهار میلیارد دلار رسید؛ رقمی که برای یک اپلیکیشن صوتی نوپا تقریباً بی‌سابقه بود.

در سال ۲۰۲۳ مدیران کلاب‌هاوس رسماً اعلام کردند:

«با بازگشت زندگی عادی، مردم دیگر فرصت حضور طولانی در اتاق‌های زنده را ندارند.»

این اعتراف خلاصه‌ای دقیق از شکاف میان طراحی محصول و واقعیت زندگی کاربران بود.

۳.۲ محصولی که به «دوران کرونا» قفل شده بود

کلاب‌هاوس در قلب قرنطینه جهانی شکوفا شد؛ زمانی که مردم در خانه بودند، ارتباطات

حضوری محدود شده بود، زمان آزاد افزایش یافته بود و نیاز روانی به گفت‌وگو به اوج رسیده بود. اما از ماه‌های دوم سال ۲۰۲۱، با آغاز واکسیناسیون جهانی و بازگشایی تدریجی جامعه، کاربران به زندگی عادی بازگشتند. دیگر امکان نداشت فردی سه ساعت وقت صرف کند و در یک گفت‌وگوی زنده بدون امکان بازپخش شرکت کند.

کلاب‌هاوس نتوانست برای این تغییر بزرگ رفتاری، نسخه‌ای جایگزین طراحی کند. درست در زمانی که کاربران به «محتوای کوتاه، سریع و قابل بازبینی» احتیاج داشتند، این پلتفرم همچنان بر «محتوای بلند، زنده و غیرقابل تکرار» تکیه داشت.

به همین دلیل بسیاری کلاب‌هاوس را «برند دوران کرونا» نامیدند؛ برندی که ارزش پیشنهادی آن نه بر نیازهای پایدار انسانی، بلکه بر شرایطی استثنایی و موقتی استوار شده بود

۳.۳ رقابت غول‌های فناوری: زمانی که «ویژگی تو» تبدیل به «قابلیت دیگران» می‌شود

یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط کلاب‌هاوس، ورود و قدرت‌نمایی غول‌های تکنولوژی بود. موفقیت اولیه این پلتفرم باعث شد شبکه‌های اجتماعی بزرگ، همان قابلیت «گفت‌وگوی صوتی زنده» را در محصولات خود پیاده‌سازی کنند.

Twitter Spaces در مدت کوتاهی توسعه یافت و جهانی شد. متا نسخه Live Audio Room را عرضه کرد. اسپاتیفای و دیسکورد نیز قابلیت‌های مشابهی ارائه دادند.

این رقبا یک مزیت اساسی داشتند: کاربرانشان از پیش در آن‌ها حضور داشتند. بنابراین برای شرکت در گفت‌وگوهای صوتی، نیازی نبود اپلیکیشن جدیدی نصب کنند، پروفایل تازه‌ای بسازند یا شبکه اجتماعی جدیدی شکل دهند.

در مقابل، کلاب‌هاوس تنها یک «قابلیت» ساخته بود، نه یک «اکوسیستم». زمانی که ارزش اصلی یک محصول بر یک ویژگی واحد استوار باشد، شرکت‌های بزرگ می‌توانند همان ویژگی را کپی و در محیطی گسترده‌تر، پایدارتر و جذاب‌تر ارائه کنند. دقیقاً همین اتفاق برای کلاب‌هاوس رخ داد.

به بیان روشن، کلاب‌هاوس بیش از آن‌که یک شبکه اجتماعی کامل باشد، یک «فیچر جذاب» بود؛ و فیچرها همواره محکوم‌اند که توسط بازیگران بزرگ‌تر بلعیده شوند.

۳.۴ تأخیر در انتشار نسخه اندروید

کلاب‌هاوس ماه‌ها تنها بر روی iOS قابل استفاده بود. این تصمیم در ابتدا بخشی از استراتژی «کمیابی و انحصار» تلقی می‌شد، اما در ادامه به یک اشتباه جدی استراتژیک تبدیل شد. نسخه اندروید تازه در مه ۲۰۲۱ منتشر شد؛ یعنی زمانی که این پلتفرم از اوج محبوبیت خود عبور کرده بود.

در بسیاری از بازارهای جهانی، به‌ویژه در آسیا، آفریقا و حتی ایران، سهم اندروید بین ۷۰ تا ۸۰ درصد است. این بدان معناست که کلاب‌هاوس در حساس‌ترین دوره رشد، عملاً بزرگ‌ترین بخش بازار جهانی را از دست داد.

هنگامی که نسخه اندروید عرضه شد، موج اولیه محبوبیت پایان یافته بود، رقبا قابلیت‌های مشابه را ارائه کرده بودند و کاربران دیگر انگیزه‌ای برای پیوستن به کلاب‌هاوس نداشتند. این تأخیر، یک فرصت طلایی شش تا نه‌ماهه را از بین برد و سرعت افول پلتفرم را به‌طور قابل توجهی افزایش داد.

۳.۵ افت کیفیت محتوا: از «اتاق نخبگان» تا «اتاق‌های بی‌هدف»

کلاب‌هاوس در آغاز با اتاق‌هایی شناخته می‌شد که میزبان کارآفرینان، متخصصان و چهره‌های شناخته‌شده بودند. اما همان‌گونه که در بسیاری از شبکه‌های اجتماعی مشاهده شده است، کیفیت محتوا معمولاً نخستین قربانی رشد سریع است.

با گسترش تعداد کاربران و باز شدن درهای پلتفرم، اتاق‌های بی‌هدف، طولانی، کم‌ارزش و تکراری افزایش یافتند. گفت‌وگوهای تخصصی جای خود را به بحث‌های سطحی و هیجانی داد و کاربران اولیه که به‌دنبال محتوای باکیفیت بودند، به‌تدریج پلتفرم را ترک کردند.

افت کیفیت محتوا باعث شد معادله ارزش کلاب‌هاوس تغییر کند. آن «باشگاه خصوصی صدا» که وعده تجربه‌ای منحصربه‌فرد می‌داد، به محیطی مملو از نویز تبدیل شد. در چنین شرایطی، کاربران احساس کردند تجربه واقعی پلتفرم با تصویری که برند از خود ساخته بود سازگار نیست؛ و این ناسازگاری، فرسایش اعتماد و ریزش کاربران را شتاب بخشید.

۳.۶ ضعف در مدل کسب‌وکار و درآمدزایی

کلاب‌هاوس برای مدت طولانی بدون یک مدل درآمدی روشن فعالیت می‌کرد. جذب سرمایه‌های کلان و ارزش‌گذاری چندمیلیارددلاری باعث شد تمرکز اصلی شرکت بر رشد قرار گیرد، نه بر پایداری مالی. مدل‌های درآمدزایی مانند کلاب‌هاوس پیمنتز، حمایت مالی کریتورها و ویژگی‌های اشتراکی بسیار دیر معرفی شدند و دامنه استفاده از آن‌ها محدود بود.

در مقابل، هزینه زیرساخت‌ها، سرورها، تیم مهندسی و توسعه روزبه‌روز افزایش می‌یافت. زمانی که موج رشد فروکش کرد و سرمایه‌گذاران دیگر تمایلی به تزریق منابع مالی بیشتر نداشتند، شرکت در سال ۲۰۲۳ مجبور شد بیش از ۵۰ درصد نیروهای خود را تعدیل کند و استراتژی محصول را به‌طور کامل تغییر دهد.

ریشه این بحران کاملاً روشن بود:

کلاب‌هاوس پیش از آن‌که به فکر درآمدزایی باشد، گرفتار تب رشد شده بود.

۳.۷ بحران هویت و تغییر ریل دیرهنگام

در سال ۲۰۲۳، کلاب‌هاوس رسماً اعلام کرد که مسیر پلتفرم را از «اتاق‌های عمومی زنده» به‌سوی «چت‌های صوتی خصوصی با دوستان» تغییر می‌دهد. این تغییر جهت در سطح منطقی قابل دفاع بود، اما زمان‌بندی آن بسیار دیرهنگام صورت گرفت.

مسئله این بود که کلاب‌هاوس در ذهن کاربران به‌عنوان «پلتفرم گفت‌وگوهای عمومی نخبگان» شناخته شده بود، نه یک پیام‌رسان صوتی. تغییر ماهیت محصول بدون بازتعریف هویت برند، به نوعی «نقض وعده» تعبیر شد. کاربران دچار سردرگمی شدند و بسیاری ترجیح دادند از پلتفرم‌هایی استفاده کنند که سال‌هاست در حوزه چت و ارتباطات شخصی جایگاه تثبیت‌شده‌ای دارند.

این تغییر ریل، درواقع اعترافی بود به این‌که مدل اولیه پایدار نیست؛ اما اجرای دیرهنگام و بدون روایت‌سازی مناسب، نه‌تنها کمکی به احیای برند نکرد، بلکه سرعت افت محبوبیت را افزایش داد.

۴ درس‌آموخته‌ها از شکست کلاب‌هاوس: اصولی که در مدیریت برند امروز حیاتی‌اند

داستان کلاب‌هاوس بیش از آن‌که روایت سقوط یک اپلیکیشن باشد، بازنمایی زنده قوانین جدید مدیریت برند و محصول در عصر شبکه‌های اجتماعی است. قوانینی که اگرچه ساده به‌نظر می‌رسند، نادیده‌گرفتن آن‌ها می‌تواند حتی موفق‌ترین برندها را نیز ظرف چند ماه از اوج به فراموشی بسپارد. از دل این تجربه، چند درس کلیدی استخراج می‌شود.



داستان کلاب‌هاوس بیش از آن‌که روایت سقوط یک اپلیکیشن باشد، بازنمایی زنده قوانین جدید مدیریت برند و محصول در عصر شبکه‌های اجتماعی است.

۴.۱ رشد سریع، جایگزین وفاداری نمی‌شود

یکی از بنیادی‌ترین درس‌ها این است که رشد انفجاری بدون طراحی سازوکارهای وفاداری، رشد واقعی محسوب نمی‌شود؛ بلکه نوعی تورم کوتاه‌مدت است. کلاب‌هاوس در اوج خود میلیون‌ها کاربر جدید جذب کرد، اما تنها بخشی کوچک از آنان به کاربران ماندگار تبدیل شدند.

وفاداری (Retention) در هر برندی به

چرخش کلاب‌هاوس از «اتاق‌های عمومی زنده» به «چت‌های صوتی دوستانه» از نظر منطقی قابل درک بود، اما شیوه اجرای آن برای بسیاری از کاربران نامفهوم و ناگهانی به‌نظر می‌رسید. تغییر محصول بدون بازتعریف روایت، به این معناست که برند برای مخاطب توضیح نمی‌دهد چرا تغییر کرده است، چه مسئله‌ای را حل می‌کند و جایگاه جدیدش در زندگی او چیست.

چند عامل وابسته است: ارزش پایدار و تکرارشونده، تجربه قابل‌پیش‌بینی، هزینه زمانی و ذهنی کم و کیفیت مستمر محتوا یا خدمات. کلاب‌هاوس در هیچ‌یک از این موارد عملکرد باثباتی نداشت. جایگزینی چند گفت‌وگوی هیجان‌انگیز با یک تجربه ماندگار، نیازمند طراحی عمیق و تدریجی است؛ امری که هیاهوی رسانه‌ای و رشد شتاب‌زده اجازه شکل‌گیری آن را نداد.

درس کلیدی این است که اگر نرخ ریزش بالا باشد، هر میزان جذب کاربر جدید تنها یک مُسکن موقتی خواهد بود. در اکوسیستم امروز، برندها باید به‌جای تمرکز بر «تعداد کاربران جدید»، بر «کاربرانی که می‌مانند» تکیه کنند.

۴.۲ محصول نباید به شرایط استثنایی گره بخورد

کلاب‌هاوس نمونه کامل محصولی بود که ارزش پیشـــنهادی آن بر پایه یک شرایط موقتی -قرنطینه کرونا- شکل گرفت. به‌محض تغییر شرایط، رفتار کاربران دگرگون شد، زمان آزاد آنان کاهش یافت و جذابیت محتوای طولانی و زنده کم‌رنگ شد. هیچ برنامه‌ای برای «گذار از دوران کرونا» وجود نداشت. برندهایی که خود را به شرایط استثنایی متصل می‌کنند، با پایان آن شرایط ناگزیر وارد مسیر افول می‌شوند.

درس کلیدی این اســـت که محصول و برند باید بر اساس نیازهای پایدار انسان طراحی شوند، نه رویدادهای گذرا. اگر یک موج باعث رشد شود، این رشد تنها تا زمانی دوام دارد که موج پابرجا باشد.

۴.۳ تفاوت میان «ویژگی» و «هویت برند» را باید جدی گرفت

کلاب‌هـــاوس درواقع یک «ویژگی تازه» به جهان معرفـــی کرد: اتاق گفت‌وگوی صوتی. اما یک ویژگی، اگر به‌سادگی قابل کپی باشد، امکان ادغام در پلتفرم‌های بزرگ را داشته باشد و پشتوانه فرهنگی یا شبکه‌سازی عمیق نداشته باشد، به‌تنهایی نمی‌تواند «برند» ایجاد کند.

Twitter Spaces و دیگر رقبا دقیقاً همان ویژگی را در محیطی آماده و با شبکه‌ای از کاربران از پیش موجود عرضه کردند. کلاب‌هاوس چیزی فراتر از این قابلیت نداشت که بتواند در برابر این موج رقابتی مقاومت کند.

درس کلیدی این است که برای ساختن یک برند پایدار باید چیزی خلق کرد که غیرقابل کپی‌برداری باشد: فرهنگ، جامعه، معنا، ارزش نمادین یا هویت متمایز. ویژگی‌ها دوام ندارند؛ این اکوسیستم‌ها هستند که ماندگار می‌شوند.

۴.۴ کمیابی باید با تجربه ممتاز همراه باشد، نه صرفاً با محدودیت مصنوعی

استراتژی دعوت‌نامه‌ای کلاب‌هاوس در ابتدا بسیار موفق عمل کرد، زیرا کمیابی همواره نوعی ارزش ادراکی ایجاد می‌کند. اما کمیابی زمانی اثرگذار اســـت که تجربه واقعی نیز به همان اندازه ممتاز باشد.

به‌محض باز شدن درهای پلتفرم، سطح محتوا کاهش یافت، اتاق‌های کم‌ارزش افزایش پیدا کردند و احساس «خاص بودن» از میان رفت. در چنین وضعیتی، کمیابی اولیه به انتظاری تبدیل شد که برآورده نشد؛ انتظاری که ناکامی در تحقق آن به فرسایش اعتماد نسبت به برندانجامید.

درس کلیدی این اســـت کـــه اگر برندی پرســـتیژ اولیه می‌آفریند، بایـــد بتواند همان پرســـتیژ را در تجربه واقعـــی نیز حفظ کند. وعده‌ای که محقق نشـــود، از نداشـــتن وعده بسیار خطرناک‌تر است.

۴.۵ تنوع‌بخشی در مخاطب نباید منجر به از بین رفتن هویت اولیه شود

کلاب‌هاوس هویت خود را بر «گفت‌وگوهای تخصصی، عمیق و نخبه‌محور» بنا کرده بود. اما با رشد سریع و ورود کاربران عمومی‌تر، کیفیت و عمق گفت‌وگوها کاهش یافت. این شـــکاف میان «هویت وعده‌داده‌شـــده» و «تجربه واقعی» موجب شد کاربران اولیه -همان‌هایی که بیشترین ارزش را برای برند ایجاد کرده بودند- به‌تدریج پلتفرم را ترک کنند.

این پدیده در مدیریت برند «آلودگی هویت» نام دارد: وضعیتی که در آن توسعه بازار بدون هدایت درست، باعث می‌شود برند میان هویت اصلی و نیازهای مخاطبان جدید گرفتار شود

درس کلیدی این است که یک برند می‌تواند مخاطبان تازه جذب کند، اما نمی‌تواند بدون طراحی دقیق، هویت اصلی خود را قربانی رشد کند. توسعه بازار باید امتداد طبیعی هویت برند باشد، نه حرکت در تضاد با آن.

۴.۶ تغییر ریل بدون روایت‌سازی، سردرگمی ایجاد می‌کند

چرخش کلاب‌هاوس از «اتاق‌های عمومی زنده» به «چت‌های صوتی دوستانه» از نظر منطقی قابل درک بود، اما شیوه اجرای آن برای بسیاری از کاربران نامفهوم و ناگهانی به‌نظر می‌رسید. تغییر محصول بدون بازتعریف روایت، به این معناست که برند برای مخاطب توضیح نمی‌دهد چرا تغییر کرده است، چه مسئله‌ای را حل می‌کند و جایگاه جدیدش در زندگی او چیست.

در نتیجه، این تغییر ریل نه‌تنها موجب احیای برند نشد، بلکه پرسش تازه‌ای را در ذهن بسیاری از کاربران ایجاد کرد:

«کلاب‌هاوس دقیقاً چه‌کاری انجام می‌دهد؟»

درس کلیدی این است که تغییر استراتژی بدون روایت‌سازی، باعث گسست ذهنی میان برند و مخاطب می‌شود. برند باید بتواند داستان تغییر را به‌صورت شفاف و قانع‌کننده بیان کند

۴.۷ مدل درآمدی باید پیش از رشد طراحی شود

کلاب‌هاوس مدت‌ها بدون یک مدل درآمدی مشخص فعالیت کرد. سرمایه‌گذاران، رشد را کافی می‌دانستند؛ اما پس از فروکش‌کردن هیجان و کاهش میزان استفاده، نبودِ درآمد پایدار به تهدیدی جدی تبدیل شد. تعدیل نیروی گسترده، کاهش هزینه‌ها و تغییر ریل ناگهانی، همگی پیامدهای تأخیر در طراحی سازوکار درآمدزایی بودند.

درس کلیدی این اســـت که در دنیای امروز، استراتژی «اول رشد، بعد درآمد» رویکردی پرریسک است. برندها باید هم‌زمان با رشد، مدل درآمدی و ارزش اقتصادی پایدار برای خود تعریف کنند.

۵ درس‌هایی برای کسب‌وکارهای ایرانی: ضرورت‌های برندسازی در اقتصادی پرنوسان

شکســـت کلاب‌هاوس صرفاً تجربه‌ای متعلق به سیلیکون‌ولی نیست؛ بلکه آینه‌ای دقیق اســـت که بسیاری از چالش‌های کســـب‌وکارهای ایرانی را بازتاب می‌دهد. در اقتصادی که با نوسان شدید ارز، محدودیت‌های قانونی، رفتار پیش‌بینی‌ناپذیر بازار و کمبود سرمایه خطرپذیر مواجه است، خطاهای استراتژیک کمتر بخشوده می‌شوند و هزینه اشتباه چند برابر است. در چنین فضایی، روایت کلاب‌هاوس می‌تواند راهنمایی کاربردی برای مدیران ایرانی باشد.

۵.۱ رشد ســـریع بدون زیرساخت، نه مزیت است و نه موفقیت

در ایران بسیاری از کسب‌وکارها -از پیج‌های اینســـتاگرامی تا اســـتارت‌آپ‌های فناوری- به‌دنبال «رشـــد سریع» هستند. جذب کاربر، دنبال‌کننده، نصب یا تراکنش اغلب به‌عنوان نشـــانه موفقیت تلقـــی می‌شـــود. اما تجربه کلاب‌هاوس نشـــان می‌دهد که رشـــد بدون وفاداری ارزشـــی ندارد، رشد بدون زیرساخت فقط فشـــار عملیاتی و انتظارات کاذب ایجاد می‌کند و آنچه اهمیت دارد رشد پایدار است.

برای بـــازار ایران کـــه در آن منابع مالی



درس کلیدی این است که اگر برندی پرستیژ اولیه می‌آفریند، باید بتواند همان پرستیژ را در تجربه واقعی نیز حفظ کند. وعده‌ای که محقق نشود، از نداشتن وعده بسیار خطرناک‌تر است.

کمیاب و هزینه اشـــتباه بسیار بالا است، تمرکز بر کیفیت تجربه و نگه‌داشت مشتری یک ضرورت حیاتی اســـت. کسب‌وکاری که نتواند مشتری را حفظ کند، حتی با صد هزار کاربر نیز شکننده خواهد بود.

۵.۲ تکیه بر شرایط استثنایی، راهبردی خطرناک است

کلاب‌هاوس قربانی همان شرایطی شد که آن را به اوج رسانده بود. این الگو در ایران بسیار شایع‌تر است. بسیاری از کسب‌وکارها به‌جای خلق ارزش پایدار، بر موج‌ها یا رانت‌های موقتی سوار می‌شوند: رشـــد فروش به‌دلیل بسته‌شدن مسیرهای واردات، افزایش قیمت‌ها به‌علت کاهش رقبا، گسترش کانال‌های آموزشی در دوران تعطیلی مدارس یا افزایش فروش آنلاین در دوره قرنطینه.

مشکل از زمانی آغاز می‌شود که آن شرایط تغییر می‌کند.

درس کلیدی این است که کسب‌وکار ایرانی باید از خود بپرسد:

«اگر این شرایط موقتی از بین برود، مزیت رقابتی من چه خواهد بود؟»

برندی که مزیت آن به نوسانات یا شرایط استثنایی گره خورده باشد، پایدار نخواهد بود.

۵.۳ تقلید از ترندهای جهانی بدون بومی‌سازی، بن‌بست است

کلاب‌هاوس خود قربانی تقلید غول‌های فناوری شـــد؛ اما در ایران، بســـیاری از کسب‌وکارها قربانی تقلید از نمونه‌های خارجی مانند کلاب‌هاوس، ایر بی‌ان‌بی، اوبر، آمازون و دیگر مدل‌های موفق جهانی می‌شوند. این کپی‌برداری‌ها معمولاً بدون توجه به زیرساخت‌های کشور، فرهنگ مشتری، قوانین و ریسک‌های نظارتی، تفاوت‌های اقتصادی و توان مالی شرکت انجام می‌گیرد. تقلید، اگر بدون بومی‌ســـازی انجام شود، تنها به «نسخه‌ای ضعیف‌تر» از مدل خارجی تبدیل خواهد شد.

درس کلیدی این است که پیش از الگوبرداری از یک مدل موفق جهانی باید پرسید:

«آیا این مدل با زیرساخت‌ها، فرهنگ و محدودیت‌های ایران قابل اجراست؟»

اگر پاسخ روشن نباشد، ارزش پیشنهادی باید از اساس بازطراحی شود.

۵.۴ افت کیفیت محتوا یا تجربه، سریع‌تر از هرچیز اعتماد را از بین می‌برد

یکـــی از مهم‌ترین دلایـــل ســـقوط کلاب‌هاوس افت کیفیت محتوا بود. کاربـــران اولیه‌ای که برای گفت‌وگوهای حرفه‌ای آمده بودند، به‌مرور با اتاق‌هایی کم‌عمق، طولانی و کم‌ارزش مواجه شدند.

در ایران نیز این الگو به‌وفور دیده می‌شود: پلتفرم آموزشی که با دوره‌های باکیفیت شروع می‌کند اما به‌مرور کیفیت را فدای کمیت می‌کند؛ رستورانی که در آغـــاز غذای عالی ارائه می‌دهد اما پس از افزایش مشتری، کیفیت را کاهش می‌دهد؛ فروشگاه اینترنتی که با خدمات حرفه‌ای شروع می‌کند اما پس از رشد، پاسخ‌گویی و پشتیبانی را رها می‌کند.

نتیجه همه این‌ها یکسان است: ریزش مشتری و افول برند.

درس کلیدی این است که وفاداری بر پایه اعتماد شکل می‌گیرد و اعتماد بر پایه کیفیت پایدار.

۵.۵ تغییر ریل باید شفاف، به‌موقع و همراه با روایت باشد

کلاب‌هـــاوس زمانی که کاربرانش را از دســـت داد، ناگهـــان تغییر ریل داد؛ اما بـــدون روایت و توضیح کافی. در ایران نیز بسیاری از کسب‌وکارها مدل فعالیت خود را تغییر می‌دهند: فروشگاه آنلاین تبدیل به کارگزاری مالی می‌شود، پلتفرم آموزشی به شبکه اجتماعی بدل می‌شود یا استارت‌آپ لجستیکی وارد حوزه فین‌تک می‌شـــود -اما بدون آن‌که روایتی روشنگرانه برای کاربران ارائه کنند

نتیجه چنین وضعیتی، سردرگمی کاربران است و سردرگمی یعنی ریزش.

درس کلیدی این است که تغییر مسیر در بازار ایران -به‌ویژه در شرایط بی‌اعتمادی عمومی- تنها زمانی موفق خواهد بود که با روایتی شفاف، منطقی و قابل‌قبول برای مشتری همراه باشد

۵.۶ مدل درآمدی باید از روز اول مشخص باشد، نه پس از رشد

کلاب‌هاوس سال‌ها بدون یک مدل درآمدی روشن فعالیت کرد و زمانی که موج ریزش کاربران آغاز شـــد، از نظر مالی بسیار شـــکننده بود. در ایران نیز بسیاری از کسب‌وکارها با شعارِ رایجِ «فعلاً رشد کنیم، درآمد بعداً پیدا می‌شود» شروع می‌کنند. اما در اقتصادی که سرمایه‌گذاریِ خطرپذیر محدود، هزینه سرمایه بالا و دسترسی به نقدینگی دشوار است، این رویکرد بیش از هر جای دیگر پرریسک است. درس کلیدی این است که در ایران، مدل درآمدی باید نه «پس از رشد»، بلکه از همان روز نخست بخشی از طراحی محصول و هویت برند باشد.

۵.۷ هویت برند سرمایه‌ای است که نمی‌توان آن را قربانی رشد کرد

کلاب‌هاوس در ابتدا به‌عنوان «باشـــگاه نخبگان» شناخته می‌شد؛ اما با ورود گسترده کاربران عمومی، هویت اولیه آن فروپاشـــید. این تجربه برای بازار ایران کاملاً آشناست. برندهایی که با «لوکس بودن» شـــروع می‌کنند اما به‌سرعت به تخفیف‌های افراطی رو می‌آورند؛ برندهایی که با «کیفیت بالا» شـــناخته می‌شـــوند اما پس از رشد، کیفیت را فدای قیمت می‌کنند؛ یا کســـب‌وکارهایی که با «تخصص و دانش» آغاز می‌کنند اما به‌مرور محتوای سطحی منتشر می‌کنند -درواقع در حال تخریب بنیادی‌ترین سرمایه خود، یعنی هویت برند، هستند.

درس کلیدی این است که هویت برند باید همچون یک «خط قرمز استراتژیک» دیده شود؛ موضوعی که نباید برای رشد کوتاه‌مدت قربانی شود



درس کلیدی این است که وفاداری بر پایه اعتماد شکل می‌گیرد و اعتماد بر پایه کیفیت پایدار.

نتیجه‌گیری

شکســـت کلاب‌هاوس نشـــان داد که در دنیای امروز هیچ برندی -حتی با رشد انفجاری، توجه جهانی و سرمایه‌گذاری میلیاردی- امن نیست. این پلتفرم در آغاز نماینده یک موج فرهنگی بود، اما چون نتوانست آن موج را به «ارزش پایدار»، «هویت مشخص» و «مدل اقتصادی قابل‌اتکا» تبدیل کند، همان سرعتی که آن را به اوج رساند، به موتور سقوطش تبدیل شد.

از منظر مدیریتی، کلاب‌هـــاوس یادآور یک حقیقت بنیادین است:

برندها با هیجان رسانه‌ای ساخته نمی‌شوند؛ بلکه با تجربه پایدار، کیفیت مســـتمر و روایت روشن شکل می‌گیرند.

درس ماندگار این پرونده برای همه کسب‌وکارها -به‌ویژه در بازار پیچیده و پرنوسان ایران- این است که موفقیت نه در تعداد کاربران یا ارزش‌گذاری‌های ظاهری، بلکه در توانایی برند برای خلق ارزش واقعی، سازگاری با تغییرات و حفظ اعتماد تعریف می‌شود.

کلاب‌هاوس شاید از صدر اخبار کنار رفته باشد، اما میراث آن پابرجاست:

در عصر جدیـــد، بقای برند بیـــش از هر زمان دیگری به «عمق» وابسته است، نه به «سرعت».



فریاد پزو

آرژانتین چگونه با خاویر میلئی توانست تورم را کنترل و به اقتصاد ملی سامان دهد؟



امیراحمد شیشه‌گر
پژوهشگر

بوینس‌آیرس، اکتبر ۲۰۲۳. در گوشه‌ای از یک خیابان شلوغ، خوان، یک معلم ۵۵ ساله تاریخ، در صف طولانی صرافی‌های غیررسمی (Cuevas) منتظر ایستاده است. دستانش اسکناس‌های پاره و کثیف پزوی آرژانتین را می‌فشارد؛ ثمره یک ماه کار طاقت‌فرسا. هدفش ساده و در عین حال غم‌انگیز است: تبدیل پول ملی‌اش به هر مقدار دلار آبی (Dollar Blue) که می‌تواند، قبل از آنکه دولت آمار رسمی تورم ماهانه را اعلام کند و بار دیگر ارزش دستمزدش به یک‌سوم سقوط کند.

خوان تنها نیست. در همین شهر، مارتا، مالک یک رستوران خانوادگی کوچک، هر صبح مجبور است قیمت غذاها را حداقل دو بار تغییر دهد؛ یک بار قبل از ناهار و یک بار قبل از شام. او دیگر مواد اولیه را به قیمت امروز نمی‌خرد، بلکه بر اساس انتظار تورمی فردا ذخیره می‌کند. قفسه‌های مغازه‌ها خالی است. اعتماد به آینده‌ای که نرخ تورم سالانه آن از ۱۴۰ درصد گذشته و به‌سرعت به ۲۰۰ درصد نزدیک می‌شود، در حال مرگ است.

داستان آرژانتین، داستان یک کشور ثروتمند و با پتانسیل عظیم است که به ورطه یک بحران اقتصادی مزمن سقوط کرده است. کشوری که در ابتدای قرن بیستم یکی از ۱۰ اقتصاد برتر جهان بود، امروز به نمادی از شکست سیاسی و اقتصادی تبدیل شده است. این وضعیت، تنها یک تراژدی داخلی نیست، بلکه هشداری جهانی است.

فریاد مطبوعات جهانی

وضعیت آرژانتین سال‌هاست که در تیتر نخست روزنامه‌های اقتصادی برجسته جهان قرار دارد و هر بار، لحن آن‌ها از تحیر به ناامیدی گراییده است:

- «آرژانتین: پایتخت آشفتگی اقتصاد کلان جهان»، اکونومیست، ژوئیه ۲۰۲۳
- «بازپرداخت ۱۶ام؟ آرژانتین ثابت کرد که هرگز نمی‌توان از بدهی فرار کرد»، فایننشال تایمز، سپتامبر ۲۰۲۲
- «فاجعه تورمی آرژانتین: پول ملی، یک شوخی است»، وال‌استریت ژورنال، نوامبر ۲۰۲۳.

رقص بر لبه پرتگاه

این ناامیدی عمومی، بستر تولد یک پدیده سیاسی عجیب شد. در میانه خشم عمومی از وضعیت، خاویر میلی، یک اقتصاددان لیبرال افراطی با موهای آشفته و وعده‌های رادیکال، به صحنه آمد. او قول داد که نه تنها قیمت‌ها، بلکه کل سیستم سیاسی فاسد را با یک «رمبرقی» نابود کند. وعده

او برای بســتن بانــک مرکزی و دلاری کردن اقتصاد، در واقع فریــاد ناامیدی مردم بود که دیگر نمی‌خواســتند به پول ملی اعتماد کنند. در دسامبر ۲۰۲۳، با روی کار آمدن میلی، کشور با یک شوک روبه‌رو شد. سیاست‌های ریاضت اقتصادی شدید آغاز شدند: حذف یارانه‌های دولتی، کاهش شدید ارزش پزو و کاهش هزینه‌های دولت. هدف این بود که بیماری تورم مزمن که بیش از ۸۰ سال در شریان اقتصاد آرژانتین جریان داشت، یک بار برای همیشه درمان شود.

مقصد این تحقیق تطبیقی

این تحقیق، تحولات اقتصادی آرژانتین را از ریشه‌های دولت‌گرایی پرون تا شوک‌درمانی میلی، کالبدشــکافی می‌کند. اما داســتان به اینجا ختم نمی‌شود. در این مسیر، تجربه آرژانتین را در کنار سرنوشت سایر کشورهایی قرار می‌دهیم که با چالش‌های مشابه دست و پنجه نرم کرده‌اند: از موفقیت نســبی برزیل در مهار ابرتورم با طرح رئال، تا تجربیات رادیکال در لهستان و شکست‌های مطلق در ونزوئلا.

این یک واحد درسی ساده نیست؛ این گزارش، درسی تاریخی است درباره اینکه چگونه سیاست‌های مالی بی‌انضباط و بی‌ثباتی نهادی می‌توانند حتی ثروتمندترین کشورها را به ورطه فقر بکشانند. در این صفحات، ما به دنبال پاسخ به این پرسش حیاتی خواهیم بود: آیا آرژانتین می‌تواند از چرخه معیوب بحران رهایی یابد؟ و مهم‌تر از آن، چه درس‌هایی در این مسیر برای جهان باقی مانده است؟

بخش اول

مرور تاریخی و ریشه‌های بحران اقتصادی (۱۹۳۰– ۲۰۰۰)

مقدمه تحلیلی

اقتصاد آرژانتین یکی از نمونه‌های شاخص در تاریخ معاصر جهان است که نشان می‌دهد چگونه ترکیب پیچیده‌ای از سیاست‌های دولت‌گرایی، نوسانات خارجی، و تصمیم‌گیری‌های کوتاه‌مدت می‌تواند کشــوری ثروتمند و صنعتی را به چرخه‌ای از تورم مزمن، کســری بودجه و بی‌ثباتی ارزی بکشاند. در آغاز قرن بیستم، آرژانتین در کنار کشورهای اروپایی از نظر درآمد سرانه و بهره‌وری در میان ده اقتصاد برتر جهان بود؛ اما طی صد سال بعد، مجموعه‌ای از بحران‌ها، کودتاها و تغییرات سیاستی مکرر مسیر آن را تغییر داد.

دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰: صنعتی‌سازی و دولت‌گرایی

دهه ۱۹۳۰ نقطه آغاز اقتصاد ملی‌گرای آرژانتین بود. با رکود بزرگ و کاهش تقاضای صادراتی برای گوشت و غلات، دولت به‌تدریج از الگوی بازار آزاد فاصله گرفت و سیاست جایگزینی واردات(ISI) را اجرا کرد. در این چارچوب، دولت به محور اصلی توسعه تبدیل شد: کارخانه‌های دولتی، تعرفه‌های حمایتی و یارانه‌های گســترده ایجاد شــدند تا صنایع داخلی تقویت شوند. در دوران خوان پرون (۱۹۴۶–۱۹۵۵)، مفهوم «عدالت اجتماعی و استقلال اقتصادی» به شعار غالب سیاست‌گذاری بدل شد. در کوتاه‌مدت، این سیاست‌ها باعث رشد اشتغال و افزایش سطح رفاه شدند، اما در بلندمدت زمینه‌ساز گسترش کسری بودجه، نوسانات ارزی و تورم ساختاری شدند.

دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰: رکود تورمی و بحران‌های تکرارشونده

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آرژانتین وارد مرحله‌ای از نوســانات شــدید اقتصادی شد. تورم مزمن و رکود همزمان پدیده‌ای جدید را ایجاد کرد که بعدها به عنوان رکود تورمی شــناخته شد. سیاســت‌های کنترل قیمت‌ها، افزایش یارانه‌ها و چاپ پول برای تأمین هزینه‌های دولت به تورم ساختاری دامن زد. شوک‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ و افزایش نرخ بهره جهانی نیز فشار بیشتری بر اقتصاد وارد کردند. کودتاهای نظامی مکرر در ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ نه‌تنها ثبات سیاسی را از بین برد، بلکه بی‌اعتمادی عمومی نسبت به نهادهای مالی را تشدید کرد. در این دوران، تورم سالانه گاه از ۴۰۰ درصد عبور می‌کرد و ارزش پول ملی به‌طور مکرر کاهش می‌یافت.

دهه‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰: بدهی، ابرتورم و تجربه هیئت ارزی

دهه ۱۹۸۰ برای آرژانتین دهه بحران بدهی و ابرتورم بود. پس از افزایش بدهی‌های خارجی در دهه ۱۹۷۰، دولت در بازپرداخت تعهدات خود ناتوان شد. در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، تورم سالانه به بیش از ۳۰۰۰ درصد رسید و سیستم قیمتی تقریباً از کار افتاد. در واکنش، دولت کارلوس منم در اوایل دهه ۱۹۹۰ طرح «تبدیل‌پذیری» را اجرا کرد که طی آن پزو با نرخ ثابت ۱ به ۱ به دلار آمریکا ثابت شــد. این سیاست به‌طور موقت تورم را مهار و ثبات ظاهری ایجاد کرد، اما به‌دلیل از دست رفتن انعطاف پولی و فشار بر ذخایر ارزی، در سال ۲۰۰۱ با بحران مالی و اجتماعی شدید فروپاشید

بستر سیاسی و اجتماعی

در طول این هفتاد سال، سیاست و اقتصاد در آرژانتین به‌طور تنگاتنگی به‌هم گره خورده بودند. حضور مداوم ارتش در سیاســت، نقش پررنــگ اتحادیه‌های کارگری، و فرهنگ سیاسی مبتنی بر حمایت‌گرایی، مانع از شکل‌گیری سیاست‌های پایدار اقتصادی شدند. هر دولت جدید سعی کرد با ابزارهای کوتاه‌مدت رضایت اجتماعی را جلب کند: افزایش حقوق، تثبیت مصنوعی نرخ ارز، یا یارانه‌های جدید. نتیجه آن بود که بی‌اعتمادی عمومی نسبت به سیاست‌گذاران به مرور زمان نهادینه شد.

جمع‌بندی

بررسی تاریخ ۱۹۳۰ تا ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که تورم در آرژانتین نه‌فقط یک پدیده پولی، بلکه ریشه‌ای نهادی و سیاسی دارد. وابستگی مزمن بودجه به چاپ پول، سیاست‌های حمایت‌گرایانه، و چرخه‌های کوتاه‌مدت سیاســی مانع از اصلاح ساختاری شدند. در نتیجه، هر موج تثبیت اقتصادی در نبود انضباط مالی یا اجماع سیاسی ناپایدار ماند. این پیش‌زمینه، بستری را فراهم کرد که در قرن بیست‌ویکم بار دیگر تورم‌های سه‌رقمی بازتولید شوند.

بخش دوم

بازتولید تورم و بحران‌های نوین اقتصادی (۲۰۰۰– ۲۰۲۳)

مقدمه: خروج از بحران ۲۰۰۱ و بازسازی اولیه

پس از بحران مالی و اجتماعی شدید سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۲، که با فروپاشی نظام بانکی، نکول بدهی‌های خارجی و سقوط نرخ ارز همراه بود، آرژانتین از دل رکود تاریخی با اصلاحات اضطراری بیرون آمد. لغو برابری یک‌به‌یک پزو با دلار، آزادسازی نرخ ارز و اعمال کنترل‌های پولی و مالی موقت، زمینه را برای احیای تدریجی اقتصاد فراهم کرد. در دوره ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷، تحت ریاست‌جمهوری نستور و کریستینا کرشنر، افزایش قیمت جهانی کالاهای صادراتی (سویا، ذرت و فلزات) موجب رشد سریع تولید و درآمد ارزی شد. دولت با تکیه بر مالیات صادراتی و کنترل نرخ ارز واقعی، ترکیب خاصی از رشد و بازتوزیع را پیش برد.

دوره ۲۰۰۳– ۲۰۱۱: رشد کالا محور و سیاست‌های بازتوزیعی

در این دوره، درآمدهای ارزی ناشــی از صادرات کالاهای کشاورزی و معدنی به دولت اجازه داد تا برنامه‌های رفاهی و سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی را گسترش دهد. یارانه‌های انرژی و حمل‌ونقل افزایش یافتند و دســتمزدهای واقعی رشد کردند. در کنار این موفقیت‌های ظاهری، تورم پنهان در حال افزایش بود؛ کنترل قیمت‌ها و تثبیت مصنوعی نرخ ارز فشار را به بازار غیررسمی منتقل می‌کرد. دولت برای تأمین هزینه‌های فزاینده به منابع بانک مرکزی متوسل شد و پایه پولی به‌سرعت رشد یافت.

دوره ۲۰۱۲– ۲۰۱۵: تشدید کنترل‌ها و کاهش اعتماد

از ســال ۲۰۱۲ بــه بعد، افت قیمــت کالاهای جهانی و کاهش ذخایر ارزی موجب شــد دولت

جدول مقایسه‌ای تورم ماهانه و مازاد مالی

شاخص	دسامبر ۲۰۲۳ (آغاز اصلاحات)	ژانویه ۲۰۲۴	فوریه ۲۰۲۴
تورم ماهانه (٪)	۲۵٫۵	۲۰٫۶	۱۳٫۲
نتیجه مالی دولت (اولیه)	کسری بزرگ	مازاد ۱٫۱ میلیارد دلار	مازاد ۰٫۳ میلیارد دلار

این جدول موفقیت اولیه دولت خاویر میلی در ایجاد انضباط مالی را نشان می‌دهد.

نکته کلیدی در موفقیت نسبی سیاست‌های میلی، بازسازی انتظارات بود. پس از سال‌ها بی‌اعتمادی به دولت و بانک مرکزی، اعمال قواعد شفاف مالی و توقف چاپ پول موجب شد شاخص‌های اعتماد مصرف‌کننده و کسب‌وکار بهبود یابد. در سال ۲۰۲۵، بر اساس داده‌های نظرسنجی Ecolatina، بیش از ۵۵درصد از پاسخ‌دهندگان کاهش تورم را «قابل مشاهده» توصیف کردند. این تغییر در درک عمومی نقشی محوری در پایداری سیاست ضدتورمی داشت.

سیاســـت‌های کنترل ارزی و قیمتی را تشدید کند. پدیده موسوم به «بلو دلار» (بازار غیررسمی ارز) گســـترش یافت و اختلاف نرخ رســـمی و غیررسمی به بیش از ۵۰درصد رسید. در این دوره، آمارهای رسمی تورم از سوی جامعه اقتصادی بی‌اعتبار تلقی شدند و صندوق بین‌المللی پول حتی به آرژانتین اخطار رسمی داد. تورم سالانه بین ۲۵ تا ۴۰ درصد در نوسان بود و بخش خصوصی از سرمایه‌گذاری بلندمدت فاصله گرفت.

دوره ۲۰۱۵- ۲۰۱۹: سیاست تدریج‌گرایی و شکست در مهار تورم

با روی کار آمدن مائوریسیو ماکری در سال ۲۰۱۵، وعده بازگشت به ثبات اقتصادی و ادغام مجدد با بازارهای بین‌المللی داده شد. سیاست دولت بر تدریج‌گرایی استوار بود: کاهش آهسته یارانه‌ها، آزادسازی نرخ ارز، و جذب سرمایه خارجی از طریق اوراق قرضه. در ابتدا، حذف کنترل‌های ارزی و دسترسی مجدد به بازارهای سرمایه بین‌المللی باعث ورود سرمایه شد، اما فقدان اصلاح ساختاری در هزینه‌های دولت و شوک‌های بیرونی (افزایش نرخ بهره آمریکا و خشکسالی ۲۰۱۸) منجر به بحران ارزی جدید گردید. نرخ تورم سالانه در ۲۰۱۸ به بیش از ۴۵ درصد رسید و ارزش پزو نصف شد. دولت مجبور به دریافت بسته ۵۷ میلیارد دلاری از IMF شد که بزرگ‌ترین وام تاریخ صندوق تا آن زمان بود.

دوره ۲۰۲۰- ۲۰۲۳: کووید-۱۹، سیاست‌های انبساطی و تورم سه‌رقمی

با آغاز همه‌گیری کووید-۱۹، دولت فرناندز سیاســـت‌های انبساطی گسترده‌ای را برای حمایت از خانوارها و کســـب‌وکارها اتخاذ کرد. افزایش هزینه‌های عمومی بدون پشتوانه درآمدی باعث رشد بی‌سابقه پایه پولی شد. در نتیجه، تورم که در سال ۲۰۱۹ حدود ۵۰ درصد بود، در سال ۲۰۲۲ به نزدیک ۱۰۰ درصد و در پایان ۲۰۲۳ به بیش از ۲۱۱ درصد رسید (طبق گزارش AP News و داده‌های INDEC) کنترل‌های شدید ارزی و قیمتی، چندگانگی نرخ ارز و فرار سرمایه شرایط را بحرانی‌تر کرد. پول ملی اعتماد خود را از دست داد و مردم برای حفظ ارزش دارایی‌ها به دلار، رمزارز و دارایی‌های واقعی پناه بردند.

بستر سیاسی و اجتماعی این دوران

در این دو دهه، نوسانات اقتصادی با قطب‌بندی سیاسی عمیق همراه بود. جامعه آرژانتین میان دو گرایش عمده تقسیم شد: پوپولیسم متمرکز بر حمایت اجتماعی و لیبرالیسم اقتصادی متمرکز بر بازار آزاد. تغییر مداوم دولت‌ها باعث بی‌ثباتی سیاست‌ها شد. در سطح اجتماعی، طبقات متوسط بیشترین فشار را متحمل شدند و نرخ فقر در سال ۲۰۲۳ به بیش از ۴۰ درصد رسید. با وجود رشد اسمی دستمزدها، قدرت خرید کاهش یافت و نابرابری تشدید شد. اتحادیه‌های کارگری نقش فعال در مذاکرات مزدی و اعتراضات داشتند.

جمع‌بندی و زمینه‌سازی برای نقطه عطف ۲۰۲۳

تحلیل دوره ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۳ نشان می‌دهد که آرژانتین درگیر چرخه‌ای از سیاست‌های موقتی و واکنشی بوده است. هر دولت برای جلب حمایت اجتماعی، به ابزارهای کوتاه‌مدت مانند یارانه، کنترل ارز یا افزایش دستمزد متوسل شده است. در نتیجه، کسری ساختاری و پولی‌سازی آن، تورم مزمن را به ویژگی پایدار اقتصاد تبدیل کرده است. در آستانه سال ۲۰۲۳، بحران تورمی و سقوط ارزش پزو به سطحی رسید که اصلاحات بنیادین دیگر اجتناب‌ناپذیر بود. همین بستر زمینه‌ساز ظهور رویکرد جدیدی شد که در بخش سوم این گزارش مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بخش سوم

اصلاحات بنیادین اقتصادی و مسیر تثبیت (۲۰۲۳- ۲۰۲۵)

مقدمه و زمینه آغاز اصلاحات

در دســـامبر ۲۰۲۳، پس از انتخابات ریاســـت‌جمهوری و روی کار آمدن خاویر میلی، آرژانتین وارد مرحله‌ای از اصلاحات بنیادین اقتصادی شد. دولت جدید با شعار «بازگشت به عقلانیت مالی» و «پایان پولی‌ســـازی کســـری‌ها» برنامه‌ای جامع برای مهار تورم و بازسازی اعتماد عمومی ارائه کرد. اقتصاد در آن زمان با تورم سالانه بیش از ۲۱۱درصد، تورم ماهانه دسامبر ۲۰۲۳ ۲۵درصد و سقوط ارزش پزو مواجه بود. این وضعیت بحرانی زمینه پذیرش اجتماعی برای اقدامات سختگیرانه را فراهم ساخت.

بسته سیاستی دولت میلی

برنامه دولت شامل چند محور همزمان بود:

- جهش یک‌باره نرخ رسمی ارز (۵۴درصد)،
- آغاز سیاست «Crawling Peg» با افزایش ماهانه ۲درصد (بعداً ۱درصد)،
- حذف تدریجی یارانه‌ها و کنترل‌های قیمتی،
- کاهش هزینه‌های دولت،
- توقف استقراض از بانک مرکزی و بازسازی استقلال پولی.

این اقدامات با رویکردی مبتنی بر شوک طراحی شدند تا انتظارات تورمی را بشکنند و مسیر کاهش سریع تورم را آغاز کنند.

شواهد داده‌ای: تورم، بودجه و فقر

طبق داده‌های INDEC، تورم نقطه‌به‌نقطه از ۲۱۱درصد در دسامبر ۲۰۲۳ به حدود ۱۱۹درصد در نوامبر ۲۰۲۴ و سپس به ۳۱درصد در سپتامبر ۲۰۲۵ رسید(TradingEconomics, Reuters) . تورم ماهانه نیز از ۲۵.۵درصد در دسامبر ۲۰۲۳ به حدود ۲- ۳درصد در نیمه دوم ۲۰۲۴ کاهش یافت. در بخش مالی، وزارت اقتصاد اعلام کرد که برای نخستین‌بار پس از ۱۴ سال، دولت در سال ۲۰۲۴ به مازاد اولیه ۱.۸درصد از تولید ناخالص داخلی دست یافت (Reuters, Jan ۲۰۲۵). در بُعد اجتماعی، نرخ فقر از ۵۳درصد در نیمه اول ۲۰۲۴ به ۳۱.۶درصد در نیمه اول ۲۰۲۵ کاهش یافت(BA Times, INDEC) . این داده‌ها نشـــان‌دهنده تغییر جهت بنیادی در سیاست‌گذاری هستند

سیاست پولی و ارزی جدید

بانک مرکزی سیاست هدف‌گذاری ضمنی تورم را در چارچوبی غیردستوری پیش گرفت. نرخ بهره حقیقی به محدوده مثبت منتقل شد و نقدینگی در سیستم بانکی کنترل شد. در سیاست ارزی، تثبیت خزنده (Crawling Peg) به‌عنوان سازوکار تعادلی انتخاب شد تا ضمن حفظ رقابت‌پذیری، از بازگشت انتظارات تورمی جلوگیری شود. در سال ۲۰۲۵، نرخ ارز اسمی رشد محدود اما پایدار داشت و ذخایر بین‌المللی افزایش یافتند.

تحلیل اثرات اجتماعی و واکنش‌ها

اصلاحات شدید با هزینه‌های اجتماعی کوتاه‌مدت همراه بود. کاهش یارانه‌ها و انجماد دستمزدهای حقیقی در نیمه نخست ۲۰۲۴ منجر به افت مصرف و افزایش نارضایتی در بخش‌هایی از جامعه شد. اتحادیه‌های کارگری چندین اعتصاب سراسری برگزار کردند، اما کاهش محسوس تورم ماهانه و نمایش نتایج اولیه باعث شد حمایت عمومی از مسیر اصلاحی در میان طبقات متوسط تثبیت شود. دولت با معرفی برنامه‌های جبرانی هدفمند برای فقرا و افزایش شفافیت مالی، توانست بخشی از سرمایه اجتماعی از دست‌رفته را بازیابد.

تغییر در اعتماد و انتظارات

نکته کلیدی در موفقیت نسبی سیاست‌های میلی، بازسازی انتظارات بود. پس از سال‌ها بی‌اعتمادی به دولت و بانک مرکزی، اعمال قواعد شفاف مالی و توقف چاپ پول موجب شد شاخص‌های اعتماد مصرف‌کننده و کسب‌وکار بهبود یابد. در سال ۲۰۲۵، بر اساس داده‌های نظرسنجی Ecolatina ، بیش از ۵۵درصد از پاســـخ‌دهندگان کاهش تورم را «قابل مشاهده» توصیف کردند. این تغییر در درک عمومی نقشی محوری در پایداری سیاست ضدتورمی داشت.

تحلیل مقایسه‌ای و ارزیابی نتایج

اصلاحات ۲۰۲۳- ۲۰۲۵ آرژانتین شـــباهت‌های زیادی با برنامه‌های موفق در سایر کشورها دارد. مانند برزیل در ۱۹۹۴، آرژانتین توانست از ترکیب شوک اولیه، انضباط مالی و شفافیت نهادی برای تغییر مسیر انتظارات استفاده کند. با این حال، تفاوت عمده در زمینه اجتماعی و سیاسی است؛

جامعه آرژانتین چندقطبی‌تر و اعتماد عمومی شکننده‌تر است. در نتیجه، پایداری دستاوردها نیازمند استمرار در اصلاحات ساختاری، سرمایه‌گذاری در بهره‌وری و تقویت نهادهای نظارتی خواهد بود.

جمع‌بندی و چشم‌انداز آینده

دوره ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ را می‌توان نقطه عطف در تاریخ اقتصادی آرژانتین دانست. برای نخستین‌بار در دهه‌های اخیر، ترکیب اصلاحات مالی واقعی، انضباط پولی و تعدیل ارزی منسجم به‌طور هم‌زمان اجرا شد. نتیجه این سیاست‌ها کاهش سریع تورم، تثبیت نرخ ارز و آغاز بازسازی اعتماد عمومی بود. با این حال، خطرات بازگشت (Slippage Risk) همچنان وجود دارد؛ بازگشت به سیاست‌های انبساطی یا عقب‌نشینی در برابر فشارهای اجتماعی می‌تواند دستاوردها را تهدید کند. اگر دولت مسیر فعلی را حفظ کند، چشم‌انداز تورم تک‌رقمی در افق سه‌ساله غیرواقعی نیست.

بخش چهارم

تحلیل سیاسی-اجتماعی، سناریوهای آینده و جمع‌بندی نهایی

پیوند سیاست و اقتصاد در دوران گذار

درک پایداری یا شکنندگی اصلاحات اقتصادی در آرژانتین بدون بررسی ساختار سیاسی و اجتماعی این کشور ممکن نیست. سیاست در آرژانتین از دیرباز متأثر از قطب‌بندی ایدئولوژیک میان دو اردوگاه اصلی بوده است: اردوگاه پوپولیستی مبتنی بر پرونیزم و اردوگاه لیبرال- بازاری. این دو دیدگاه نه‌تنها بر برنامه‌های اقتصادی، بلکه بر فرهنگ نهادی کشور نیز اثر گذاشته‌اند. در دهه‌های اخیر، هر بار تغییر دولت از یک طیف به طیف دیگر، به معنای تغییر ناگهانی در سیاست‌های مالی و پولی بوده است. این چرخه، مانع شکل‌گیری پیش‌بینی‌پذیری در تصمیم‌گیری و تضعیف اعتماد سرمایه‌گذاران شده است

نقش اتحادیه‌های کارگری و جامعه مدنی

اتحادیه‌های کارگری در آرژانتین یکی از قوی‌ترین ساختارهای اجتماعی در آمریکای لاتین هستند. آنها از دوران پرون تا امروز نقش مهمی در تعیین دستمزدها، چانه‌زنی سیاسی و بسیج اجتماعی داشته‌اند. در دوره اصلاحات ۲۰۲۳-۲۰۲۵، این اتحادیه‌ها بارها با اعتصابات سراسری به سیاست‌های ریاضتی واکنش نشان دادند. با وجود این، کاهش محسوس تورم و بهبود نسبی شاخص‌های فقر باعث شد بخشی از مخالفت‌ها فروکش کند. جامعه مدنی نیز به دو بخش تقسیم شده است: بخشی که اصلاحات را شرط لازم برای نجات اقتصاد می‌داند، و بخشی که آن را موجب فشار بر اقشار آسیب‌پذیر تلقی می‌کند.

سرمایه اجتماعی و اعتماد نهادی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های تاریخی آرژانتین، فرسایش اعتماد نهادی است. سال‌ها بی‌ثباتی، تغییر مکرر سیاست‌ها و بحران‌های مالی موجب شده شهروندان نسبت به دولت و نظام مالی بدبین باشند. در دوران اخیر، شاخص اعتماد عمومی به بانک مرکزی و دولت به‌تدریج افزایش یافته است، اما هنوز فاصله زیادی تا سطح کشورهای با ثبات‌تر وجود دارد. برای پایداری موفقیت ضدتورمی، بازسازی این سرمایه اجتماعی ضروری است. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که بدون اعتماد نهادی، هیچ سیاست اقتصادی در بلندمدت پایدار نمی‌ماند.

نقش جامعه بین‌المللی و بازارهای جهانی

بازارهای جهانی نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت اقتصادی آرژانتین دارند. این کشور یکی از صادرکنندگان عمده سویا، ذرت و فلزات است و تغییرات قیمت جهانی کالاها تأثیر مستقیمی بر بودجه و تراز پرداخت‌ها دارد. در دوره ۲۰۲۴-۲۰۲۵، بهبود نسبی قیمت کالاهای اساسی و افزایش صادرات به چین و هند به تقویت ذخایر ارزی کمک کرد. همچنین روابط مجدد با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی باعث افزایش اعتبار کشور در بازارهای مالی شد. با این حال، وابستگی به صادرات کالا و نوسانات جهانی همچنان ریسک مهمی برای ثبات آینده محسوب می‌شود.

سناریوهای آینده

در چشم‌انداز میان‌مدت (۲۰۲۵-۲۰۲۷)، سه سناریو برای مسیر اقتصادی آرژانتین قابل تصور است

- **سناریوی خوش‌بینانه:** تداوم مازاد مالی، کاهش تدریجی تورم به زیر ۲۰درصد در ۲۰۲۶ و بازگشت سرمایه‌گذاری خارجی. در این مسیر، رشد اقتصادی پایدار و تقویت بخش خصوصی امکان‌پذیر می‌شود.
- **سناریوی میانه:** حفظ ثبات نسبی اما با رشد پایین و تورم ۳۰- ۴۰درصد در سال. در این حالت، اصلاحات ساختاری ادامه می‌یابد ولی سرمایه‌گذاری داخلی محدود باقی می‌ماند.
- **سناریوی بدبینانه:** بازگشت به سیاست‌های انبساطی در پی فشار اجتماعی یا تغییر دولت؛ نتیجه، افزایش مجدد تورم، کاهش ذخایر ارزی و از بین رفتن اعتماد بازار خواهد بود.

درس‌های تطبیقی از تجربه آرژانتین

تجربه آرژانتین چند درس کلیدی برای سایر کشورها دارد:

۱) هیچ سیاست ضد تورمی بدون انضباط مالی پایدار نمی‌ماند.

۲) اعتماد نهادی و شفافیت در سیاست‌گذاری، پیش‌شرط موفقیت اقتصادی است.

۳) عدالت اجتماعی و حمایت هدفمند از اقشار آسیب‌پذیر شرط دوام اصلاحات است

۴) استقلال بانک مرکزی و قفل نهادی در سیاست پولی باید حفظ شود.

۵) ثبات سیاسی و اجماع ملی مهم‌تر از ابزارهای فنی اقتصادی است.

این اصول، ستون‌های مشترک میان کشورهایی چون برزیل، اسرائیل و ترکیه هستند که توانستند تورم‌های مزمن خود را مهار کنند.

جمع‌بندی نهایی

تحلیل چهارگانه این گزارش نشان می‌دهد که آرژانتین طی صد سال گذشته در مسیر پیچیده‌ای از تورم، بحران و اصلاحات حرکت کرده است. اصلاحات ۲۰۲۳-۲۰۲۵ نقطه عطفی تاریخی به‌شمار می‌آیند، زیرا برای نخستین بار سه محور حیاتی - انضباط مالی، استقلال پولی و پشتیبانی اجتماعی هدفمند - به‌طور هم‌زمان به اجرا درآمدند. اگر این مسیر با ثبات سیاسی و نهادی همراه شود، امکان دارد آرژانتین از چرخه تاریخی تورم مزمن خارج شود و وارد فاز جدیدی از رشد پایدار و اعتماد اقتصادی گردد.

جدول شاخص‌های کلان اقتصاد

شاخص	۱۹۹۰ (اوج ابرتورم)	۲۰۰۱ (بحران تبدیل‌پذیری)	۲۰۲۲ (پایان دولت فرونتی)	۲۰۲۴ (تخمین پس از اصلاحات میلی)
تورم سالانه (٪)	+۲۰۰۰	۰٫۴	۹۴٫۸	۱۵۰-۲۵۰
نرخ فقر (٪)	۳۵	۵۷٫۵	۴۰٫۱	+۵۰
بدهی به GDP (٪)	۲۷	۱۵۰	۸۰٫۸	۹۵
ذخایر خالص بانک مرکزی	بسیار کم	منفی	منفی	در حال بازیابی

این جدول خلاصه‌ای از وضعیت قبل و بعد از شوک‌درمانی‌های اصلی را فراهم می‌کند.

پی‌نوشت

Crawling Peg

نقطه‌ای در مقیاس نرخ ارز که در آن ارزش یک ارز مجاز است به طور مکرر به میزان کمی در محدوده کلی بالا یا پایین برود.

Slippage Risk

لغزش قیمت زمانی اتفاق می‌افتد که یک سفارش با قیمتی بالاتر یا پایین‌تر از قیمت اعلام‌شده اجرا شود، که معمولاً در دوره‌هایی اتفاق می‌افتد که بازار بسیار بی‌ثبات است یا نقدینگی بازار کم است. با معامله در ساعات اوج فعالیت بازار و در بازارهای کم‌نوسان، می‌توان ریسک لغزش قیمت را به حداقل رساند.

عصر جدید

[این صفحات به تحولات هوش مصنوعی و تاثیر آنها بر اقتصاد و زندگی می‌پردازد.]

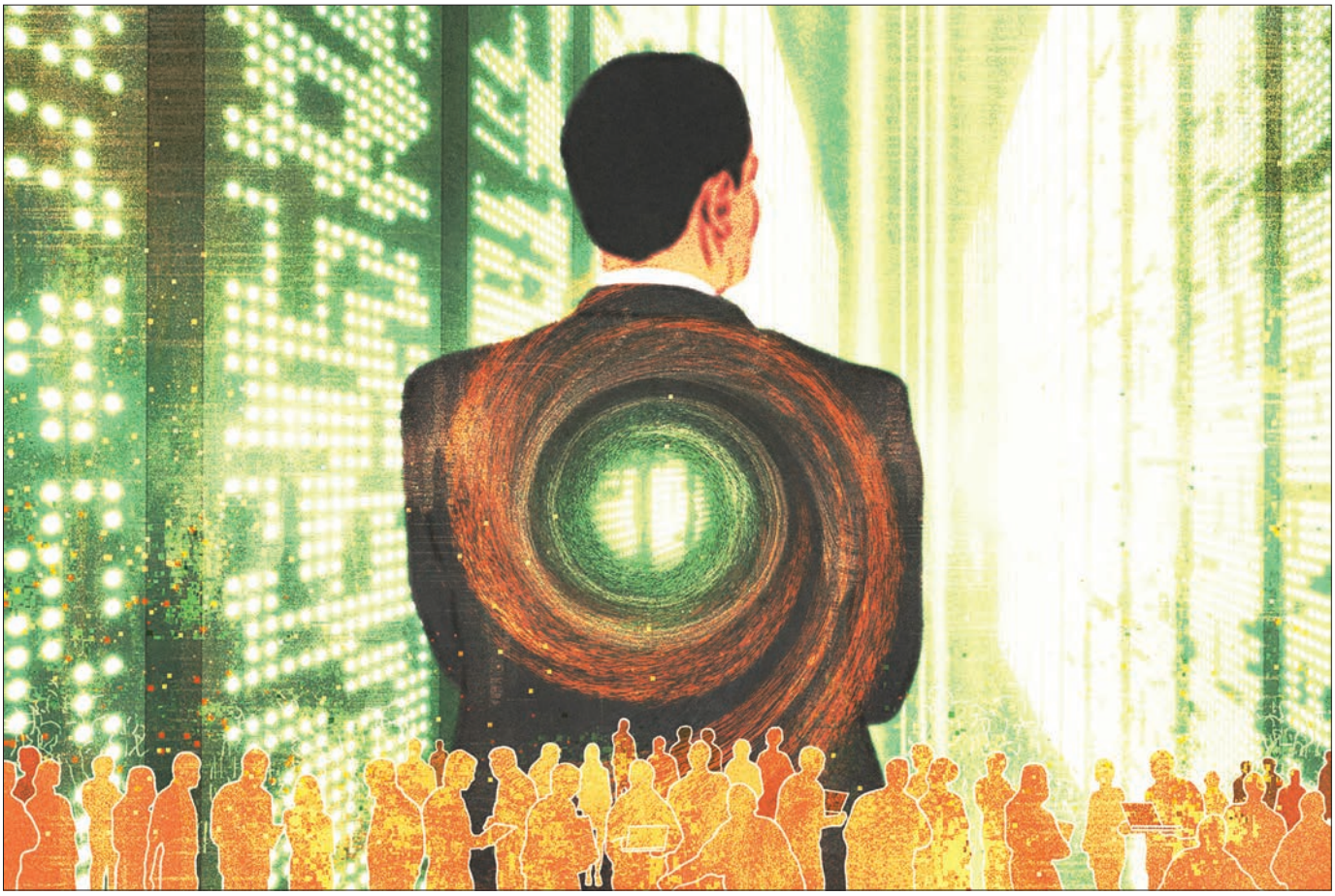

محتمل‌ترین آخرالزمان هوش مصنوعی

آینده شبیه نروژ است یا کنگو؟

چگونه هوش مصنوعی می‌تواند بیشتر انسان‌ها را به تله‌ای گریزناپذیر بکشاند



اریک لویتز

خبرنگار ارشد در مجله Vox

ترجمه کاوه شجاعی

گروه عصر جدید

در یک سال گذشته، من به چندین واقعیت آزاردهنده پی بردام - از جمله اینکه رای‌دهنده آمریکایی ممکن است یورش به کنگره را ببخشد اما تورم را نمی‌بخشد؛ یا اینکه ۳۷ ساله بودن یعنی داشتن یک زانوی خراب (و یک زانوی دیگر که اوضاعش چندان خوب نیست)؛ اما شاید ناراحت‌کننده‌ترین مکاشفه‌ام این باشد: روبات‌ها اکنون می‌توانند بخش زیادی از وظایف شغلی من را بهتر از خودم انجام دهند.

طی یک دهه گذشته، بخشی از درآمد من از این راه بوده که اخبار و پژوهش‌های دانشگاهی را به توضیحاتی قابل‌فهم تبدیل کنم تا کارمندان پشت‌میزنشین نگاهی سرسری به آن‌ها بیندازند. مهارت‌هایی که این شغل نیاز دارد - توانایی هضم سریع متن، نوشتن نسخه تمیز و قابل‌خواندن، و این‌که طوری وانمود کنم بیش از آن‌چه واقعاً می‌دانم درباره موضوعی اطلاعات دارم - همه مهارت‌هایی هستند که ChatGPT به‌وفور دارد.

بدتر اینجاست که او این مهارت‌ها را بسیار کارآمدتر از من به کار می‌گیرد. ChatGPT تنها پنج ثانیه و اندکی برق لازم دارد تا توضیح دهد تعرفه‌های دونالد ترامپ چگونه بر ارزش دلار اثر گذاشته‌اند. برای انجام همین کار، من به حدود ۴۸ ساعت، شش وعده غذا، ۳۷ بار سر زدن به توییتر، و دست‌کم سه نوع دارو احتیاج دارم. و بر خلاف من، این چت‌بات می‌تواند تحلیلش را فوراً در قالب گفتار یک دزد دریایی یا یک نوجوان ۱۴ ساله بازنویسی کند.

اما روزنامه‌نگاران تنها کسانی نیستند که از بی‌مصرف شدن قریب‌الوقوع خود در اقتصاد می‌ترسند؛ دانش‌ورزان - از مهندسان نرم‌افزار گرفته تا تحلیل‌گران مالی و فیلم‌سازان - در رقابت با روبات‌ها عرق سرد می‌ریزند. و بی‌دلیل هم نیست. (دانش‌ورز Knowledge worker یا

کارگر دانش به نیروی‌کاری گفته می‌شود که سرمایه اصلی‌اش دانش و اطلاعات اوست و به کمک دانسته‌هایش امرار معاش می‌کند.)

مدیران شرکت‌ها در تماس‌هایشان با سرمایه‌گذاران، به طرزی بی‌سابقه از برنامه‌هایشان برای تامین نیازهای نیروی کار از طریق هوش مصنوعی سخن می‌گویند. غول خدمات مالی و بانکداری گلدمن ساکس استخدام را کند کرده و استقرار هوش مصنوعی را سرعت داده است. شرکت فین‌تک سوئدی کلارنا با استفاده از هوش مصنوعی، حقوق و دستمزد نیروی انسانی خود را ۴۰ درصد کاهش داده است. Salesforce می‌گوید ماشین‌ها اکنون می‌توانند ۵۰ درصد از کارهای شرکت را انجام دهند.

بیکاری انبوه ناشی از هوش مصنوعی هنوز در مرحله داستان‌های علمی‌تخیلی قرار دارد، اما به‌نظر می‌رسد تکنولوژی، روند استخدام را در حوزه‌هایی که در معرض اتوماسیون‌اند، به‌خصوص برای موقعیت‌های سطح پایین، کند کرده است. و داده‌های بازار کار نشان می‌دهد که اتفاق عجیبی در جریان است: طی ۳۵ سال گذشته، فارغ‌التحصیلان جدید تقریباً همیشه نرخ بیکاری پایین‌تری نسبت به کل کارگران آمریکایی داشته‌اند. حالا اما یک جوانِ تازه‌فارغ‌التحصیل بیش از یک کارگر متوسط آمریکایی در خطر بیکاری ناخواسته قرار دارد.

در همین حال، آزمایشگاه‌های بزرگ هوش مصنوعی وعده می‌دهند که به‌زودی به «هوش مصنوعی عمومی» (AGI) دست می‌یابند - یعنی ماشینی که بتواند در همه وظایف شناختی از انسان بهتر عمل کند. داریو آمودی، مدیرعامل Anthropic، می‌گوید هوش مصنوعی احتمالاً تا سال ۲۰۳۰ نیمی از تمام شغل‌های ورودیِ اداری-دفتری را از بین می‌برد. ظاهراً سرمایه‌گذاران هم روی چنین نتایجی شرط بسته‌اند. فقط در همین امسال، شرکت‌ها حدود ۳۷۵ میلیارد دلار در زیرساخت‌های هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری خواهند کرد.

در میان کارمندان مضطرب لپ‌تاپ به دست، این روندها به زمزمه‌هایی نیمه‌طعنه‌آمیز درباره ظهور یک «طبقه فرودست دائم» دامن زده است: وقتی هوش مصنوعی تقریباً همه اشکال کار انسانی را از نظر تجاری بی‌ارزش کند بیشتر مردم محکوم به فرودستی و ناامنی ابدی خواهند شد

هیچ شرکتِ سودمحوری به شما برای کاری پول نمی‌دهد که روبات بتواند بهتر انجام دهد. و هیچ اقتصاد بازارمحوری به شما اجازه نمی‌دهد از نردبان درآمد بالا بروید، وقتی کارتان ارزشی ندارد. می‌گویند در سیلیکون‌ولی امروز فقط یک توصیه کاری وجود دارد: «در پنج سال آینده ثروتی به‌هم بزن، وگرنه تا ابد بازیچه اشرافِ مالکِ هوش مصنوعی خواهی شد.»

البته همه این ادعاها شدیداً حدسی‌اند. معلوم نیست آزمایشگاه‌های امروزی هوش مصنوعی اصلاً مدل تجاریِ کارآمدی داشته باشند، چه رسد به توان ساخت روبات‌هایی همه‌فن‌حریف. با این حال، از میان همه سناریوهای کابوس‌واری که آینده‌نگران بدبین می‌یافتند، نئوفئودالیسمِ ناشی از هوش مصنوعی عمومی از نظر من یکی از محتمل‌ترین‌هاست.

هوش مصنوعی عمومی ممکن است تصمیم نگیرد انسان را منقرض کند - اما ارزش کار انسانی را نابود خواهد کرد. و ما نمی‌دانیم مردم عادی در جهانی که ثروتمندان می‌توانند بدون استعداد و کار آن‌ها زندگی کنند چه سرنوشتی خواهند داشت. اما منطقی است نگران باشیم که جواب «خیلی خوب» نباشد.

به‌هرحال، همین حالا هم جوامعی وجود دارند که کارگران در آنها اهرم اقتصادی اندکی در برابر نخبگان دارند و معمولاً چنین جاهایی برای یک انسان عادی، جای خوشایندی نیست. از این رو ارزش دارد با دقت بررسی کنیم که دقیقاً چگونه هوش مصنوعی می‌تواند یک الیگارشی تغییرناپذیر بسازد - و چه می‌توان کرد تا از وقوع آن جلوگیری کرد.

می‌گویند در سیلیکون‌ولی امروز فقط یک توصیه کاری وجود دارد: «در پنج سال آینده ثروتی به‌هم بزن، وگرنه تا ابد بازیچه اشراف مالک هوش مصنوعی خواهی شد.»

شما هیچ‌چیز نخواهید داشت و گرسنه خواهید بود

اتوماسیون، مادرِ همه شکوفایی‌هاست.

اگر بشر ماشین‌آلات را ابداع نکرده بود، بیشتر ما هنوز روزهایمان را صرف بیرون کشیدن کالری از دل زمین می‌کردیم؛ و همیشه تنها چند رویداد ناخوشایندِ آب‌وهوایی با گرسنگی فاصله داشتیم. اینکه اغلب ماها در خانه‌ای که دمایش مناسب است، با شکمی سیر، مقابل تلویزیونی که بی‌نهایت سرگرمی صوتی-تصویری ارائه می‌دهد به خواب می‌رویم مدیون ماشین‌ها هستیم.

اما اتوماسیون بارها زندگی مردم را هم ویران کرده است. درست است که روبات‌ها در بلندمدت معمولاً به نفع اغلب کارگران‌اند. اما در این میان‌مدت، برخی از کارگرانِ کنار گذاشته‌شده فقیر می‌میرند.

با این‌همه، در هر موج پیشین اتوماسیون، دست‌کم از نظر نظری ممکن بود کسانی که کار خود را از دست می‌دادند با به‌روزرسانی مهارت‌ها، به کارهای بهتر دست یابند. حتی وقتی ماشین‌ها انسان‌ها را در برخی وظایف ناکارآمد می‌کردند، خودِ این ماشین‌ها کشف فعالیت‌های اقتصادیِ تازه و مفید را تسهیل می‌کردند. وقتی گاوآهن فولادی کارگران مزرعه را از زمین بیرون راند، آن‌ها می‌توانستند در کارخانه‌ها مشغول شوند. وقتی روبات‌های صنعتی کارگران تولید را از خط مونتاژ کنار زدند، آن‌ها می‌توانستند - دست‌کم در شعار معروف - «کدنویسی یاد بگیرند». پیشرفت فناوری، به جای تمام کردن ذخیره مشاغل، مشاغل بیشتر و بهتر خلق کرد.

اما هیچ دلیلی وجود ندارد که این روند همیشه چنین باشد. هیچ قانون فیزیکی‌ای وجود ندارد که مانع شود سیلیکون در استدلال کردن به اندازه ماده خاکستری مغز ما خوب شود. هیچ ویژگی ذاتی در جهان تضمین نمی‌کند که دست‌های انسان همیشه در تا کردن حوله (یا هر فعالیت ریز و دقیقی) بهتر از روبات‌ها باشند. و تعداد کارهایی که ماشین‌ها نمی‌توانند انجام دهند، عملاً به‌سرعت رو به کاهش است.

شش سال پیش، پیشرفته‌ترین مدل‌های هوش مصنوعی جهان در نوشتن یک قطعه کوچک پایتون یا یک پاراگراف منسجم مشکل داشتند. امروز آن‌ها می‌توانند در درس حقوق اساسی نمره A+ بگیرند و در برخی مسائل برنامه‌نویسی از ۹۹.۵ درصد آدم‌ها بهتر عمل کنند.

البته پیشرفت در روباتیک کمتر دیوانه‌وار بوده است. ماشین‌ها حل



کنگو از نظر منابع طبیعی بسیار غنی است و ذخایر قابل‌توجه نفتی و حدود ۲۴ تریلیون دلار ثروت معدنی در خود دارد. با این‌همه کنگو یکی از پنج کشور فقیر جهان است. بیش از ۷۰ درصد مردم آن با کمتر از روزی ۲/۱۵ دلار زندگی می‌کنند.

هیچ شرکت سودمحوری به شما برای کاری پول نمی‌دهد که روبات بتواند بهتر انجام دهد. و هیچ اقتصاد بازارمحوری به شما اجازه نمی‌دهد از نردبان درآمد بالا بروید وقتی کارتان ارزشی ندارد

حساب دیفرانسیل را راحت‌تر از سر هم کردن مبلمان IKEA انجام می‌دهند. اما هرچه روبات‌ها در پردازش اطلاعات بهتر شوند، دامنه وظایفی که در جهان فیزیکی می‌توانند بهتر از انسان انجام دهند گسترده‌تر می‌شود - نکته‌ای که پیشرفت‌های اخیر در اتومبیل‌های خودران بر آن تأکید دارد.

آنتون کورینک، اقتصاددان دانشگاه ویرجینیا، به من گفت: «اکثر ما الان روی این تمرکز کرده‌ایم که ماشین‌ها بتوانند تمام کارهای شناختی را انجام دهند.» اما از نظر او، یکی از درس‌های بزرگ دو سال گذشته این است که «اگر به روبات‌های موجود مغزهای بهتری بدهیم، آن‌ها عملکرد بسیار بهتری خواهند داشت.» به همین دلیل، کورینک فکر می‌کند که ماشین‌ها ممکن است «به‌زودی» بتوانند در اغلب «کارهای شناختی و فیزیکی» از انسان پیشی بگیرند.

دلایلی هم وجود دارد که گمان کنیم ظهور چنین ماشین‌هایی در افق زمانی کافی، اجتناب‌ناپذیر است.

به‌هرحال انسان‌ها برای خلق ارزش در یک اقتصاد مدرنِ بازارمحور تکامل نیافته‌اند. ما نمی‌توانیم برای مدت طولانی بدون گرسنه شدن، خسته شدن، حوصله سر رفتن، یا تحریک شدن کار کنیم. برای پذیرفتن دستور از دیگران مشکل داریم مگر آن‌که حداقلی از احترام را دریافت کنیم. بنیادی‌تر از این‌ها، کارایی مغز ما به زیست‌شناسی‌مان گره خورده؛ همان‌طور که قدرت بازوهای ما محدود به جسممان است.

توانایی‌های ماشین‌ها ذاتاً کمتر محدود است. در واقع، با پیشرفت کافی در هوش مصنوعی، سخت‌افزار، و فناوری انرژی، کاملاً قابل تصور است که روبات‌ها بتوانند یک هفته کار هر انسانی را با مصرف منابعی کمتر از منابع لازم برای زنده نگه داشتن همان انسان انجام دهند.

این امر برخی از فعالان صنعت AI را به این پیش‌بینی رسانده است که فناوری‌شان سرانجام دستمزد انسان را به زیر سطح معیشت خواهد راند. در چنین سناریویی، پیشرفت فناوری که برای مدتی انسان‌ها را از زندگیِ طاقت‌فرسای شخم زدن زمین و دویدن دنبال سنجاب‌ها برای غذا رها کرده بود، آن‌ها را دوباره به همان سرنوشت پیشاتاریخی بازمی‌گرداند

یا دست‌کم چنین خواهد شد - مگر آن‌که نخبگان تصمیم بگیرند میوه‌های AI را با توده‌ها تقسیم کنند. اما در جهانی که کار یک فرد عادی حتی به اندازه کالری لازم برای زنده ماندنش ارزش نداشته باشد، روشن نیست چرا باید منتظر لطف ثروتمندان باشیم.

هوش مصنوعی می‌تواند موتور پیشرفت اجتماعی را از کار بیندازد

آمریکای امروز کشوری عمیقاً نابرابر است؛ جایی که قدرتمندان به شکل‌های گوناگون، ضعیف‌ترها را استثمار و رها می‌کنند. با این حال، آمریکا هنوز تمدنی مساوات‌طلب است.

از آغاز کشاورزی تا امروز، بیشتر انسان‌ها در جوامعی به‌سر برده‌اند که سلسله‌مراتبی بسیار تند و تیز داشته‌اند؛ جوامعی که در آن طبقات ممتاز، هم منابع و هم حقوق قانونی را در انحصار خود می‌گرفتند. عموماً در رأس این نظم‌های اجتماعی، اشرافی می‌ایستادند که بدون کار کردن درآمد کسب می‌کردند؛ و در پایین‌ترین بخش این نظم، بردگانی که بدون دستمزد کار می‌کردند. در برخی موارد، طبقه اول می‌توانست تقریباً هر کاری با طبقه دوم بکند - از جمله کشتنشان.

در این میان، آدم‌های عادی از جایگاه حقوقی محدود، نفوذ سیاسی ناچیز، و نرخ‌های مؤثر مالیاتی بالاتری نسبت به ثروتمندان برخوردار بودند؛ در حالی که سهم ناچیزی از تولید اقتصادی نصیبشان می‌شد و جز حمایت نظامی، تقریباً هیچ منفعت عمومی دیگری دریافت نمی‌کردند.

اگر جوامع صنعتی دموکراتیک امروز را با روم یا چینِ باستان مقایسه کنیم، شبیه به آرمانشهر سوسیالیستی به نظر می‌رسند. حتی در آمریکای مشهور به نابرابری، همه شهروندان از برابریِ رسمی در برابر قانون و حداقلی از استاندارد زندگی در اقتصاد برخوردارند: کارگران فقیر حق استفاده از کمک غذایی و بیمه درمانی عمومی دارند؛ سالمندان یا افراد دارای ناتوانی از درآمد تضمین‌شده بهره‌مندند؛ و جوانان از ۱۳ سال آموزش رایگان. در همین حال، یک خانواده معمولی طبقه متوسط عملاً نرخ مالیات پایین‌تری از یک خانواده ثروتمند می‌پردازد. بسیاری از کارفرمایان احساس می‌کنند از نظر اقتصادی ناگزیرند مرخصی با حقوق خانوادگی، بیمه درمانی و مزایای دیگر برای کارکنان فراهم کنند - و همه بنگاه‌ها به‌طور قانونی موظف‌اند حداقل دستمزد بپردازند، محیط کار ایمن فراهم کنند و تحملِ فعالیت‌های صنفی و اتحادیه‌ای را داشته باشند.

اتوماسیون چیز بدی نیست؛ اگر بشر ماشین‌آلات را ابداع نکرده بود، بیشتر ما هنوز روزهایمان را صرف بیرون کشیدن کالری از دل زمین می‌کردیم

چه عاملی انسانیت نسبی بسیاری از جوامع امروز را توضیح می‌دهد؟ عده‌ای به ایده‌های برابری‌طلبانه‌ای اشاره می‌کنند که ادیانِ بزرگ، فلسفه روشنگری و اندیشه سوسیال‌دموکراتیک ترویج کرده‌اند. و بی‌تردید این منظومه‌های فکری نقشی ایفا کرده‌اند.

با این حال، گسترش ایده‌های مساوات‌طلبانه در قرون اخیر، فقط بازتاب جذابیت اخلاقیِ شهودی آن‌ها نیست؛ بلکه همچنین نتیجه توان آن‌ها در تسهیلِ همکاری‌های متقابلاً سودمند است. لغو برده‌داری، آمریکا را فقط عادلانه‌تر نکرد؛ بلکه کشور را از نظر اقتصادی پربازده‌تر هم کرد. بازارهای کاری که از کارگران خودمختار تشکیل شده‌اند، کاراتر از بازارهایی هستند که در آن‌ها رعیت‌ها و بردگان نقش نیروی کار را بازی می‌کنند. در نتیجه، آزاد کردن کسانی که به زمین زنجیر شده بودند، هم به افزایش دستمزد افراد عادی کمک کرد و هم به افزایش سود ثروتمندان.

به‌طور مشابه، در جهانی که رشد اقتصادی در آن نیرومند است - و ارزش زمانی کارگران عادی به‌طور پیوسته در حال افزایش - ثروتمندان برای تأمین ثبات سیاسی و آرامش در روابط کار، حتی به بهای از دست دادن بخشی از قدرت، انگیزه پیدا می‌کنند. پذیرش حق رأی همگانی ممکن است چنگ قشر ثروتمند بر دولت‌ها را شل کرده باشد؛ اما در عوض به مشروعیت یافتن نظم‌هایی کمک کرد که برای صاحبان سرمایه، استانداردهای زندگی بالا و رو به رشد فراهم می‌کردند. تحمل اتحادیه‌ها شاید صاحبان کسب‌وکار را ناگزیر کرده باشد صورتحساب دستمزد بالاتری را بپذیرند، اما در عین حال آن‌ها را از تهدید اعتصابات هم تا حدی مصون کرده است. سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی، شاید ثروتمندان را وادار کرده



نروژ کشوری استثنائاً غنی از نفت است؛ سوخت‌های فسیلی حدود یک‌چهارم درآمد دولت را تامین می‌کنند. اما نروژ در عین حال از جمله کشورهایی است که دچار «نفرین منابع» نشده است.

باشد مالیات بیشتری بپردازند اما نیروی کار پربازده‌تری خلق کرده است.

این‌ها به این معنا نیست که منافع مادی، به‌طور مکانیکی تاریخ و رفتار بشر را تعیین می‌کنند. انسان‌ها همان‌قدر که برای ثروت می‌جنگند، برای منزلت، معنا و عزت‌نفس هم می‌جنگند. پیگیری این اهداف دیگر می‌تواند افراد مرفه را به حمایت از اصلاحات پیشرو سوق دهد، حتی وقتی هیچ انگیزه خام مادی یا سیاسی برای این کار ندارند. در واقع، هرچه رشد اقتصادی بسیاری از ثروتمندان را از نظر مالی اشباع‌تر می‌کند، انتظار می‌رود وزن دغدغه‌های غیرمادی در ذهن آن‌ها بیشتر شود - که در بسیاری موارد به معنای دفاع از برابری بیشتر اجتماعی و اقتصادی خواهد بود.

با این حال، انگیزه قوی نخبگان برای حفظ همکاری اقتصادی و وفاداری سیاسی کارگران عادی، بی‌شک روند دموکراتیزه شدن را آسان‌تر کرده است. تصادفی نیست که دو قرن اخیرِ پیشرفت برابری‌طلبانه، هم‌زمان با افزایش تند و تیز در ارزش بازارِ کار انسانی - و در نتیجه قدرت چانه‌زنی کارگران - بوده است. هوش مصنوعی عمومی احتمالاً همه این روندها را معکوس خواهد کرد.

آینده شبیه کنگو است!

برای فهم بهتر نئوفئودالیسمِ تمام‌خودکار، کافی است نگاهی به جمهوری دموکراتیک کنگو بیندازید.

دست‌کم این توصیه‌ای است که کارآفرینان حوزه هوش مصنوعی، لوک دراگو و رودولف لاین، اوایل امسال در مقاله‌ای با عنوان «نفرینِ هوش» مطرح کردند.

همان‌طور که دراگو و لاین اشاره می‌کنند، کنگو از نظر منابع طبیعی بسیار غنی است. این کشور ذخایر قابل‌توجه نفتی و حدود ۲۴ تریلیون دلار ثروت معدنی در خود دارد. با این همه کنگو یکی از پنج کشور فقیر جهان است. بیش از ۷۰ درصد مردم آن با کمتر از روزی ۲ دلار و ۱۵ سنت زندگی می‌کنند.

این ترکیب ناهماهنگ وفور منابع و فقر توده‌ای، چیز غریبی نیست. برعکس، برخورداری از ذخایر عظیم منابع، ظاهراً با رشد اقتصادی کندتر و فساد بیشتر هم‌بسته است - پدیده‌ای که اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی آن را «نفرین منابع» نامیده‌اند.

پژوهشگران این پارادوکس را به عوامل گوناگونی نسبت داده‌اند. اما دراگو و لاین بر یک عامل مشخص تأکید می‌کنند: ذخایر عظیم منابع می‌توانند انگیزه ثروتمندان برای افزایش بهره‌وری کارگران عادی را کاهش دهند.

ذخایر عظیم انرژی یا مواد معدنی برای سرمایه‌گذاران، منبع آماده سود فراهم می‌کنند - و برای دولت‌ها، منبع ساده درآمد. گروه اول برای کسب سود، لازم نیست سرمایه خود را در فرایندهای پیچیده تولید به خطر بیندازند؛ و گروه دوم مجبور نیست خود را گرفتار دردسرهای ساختن دستگاه کارآمد جمع‌آوری مالیات، یا هزینه‌های مالی تربیت یک نیروی کار ماهر، یا ریسک‌های سیاسی پرورش جامعه‌ای تحصیل‌کرده و اقتصادی متنوع با قطب‌های قدرت رقیب کند. الیگارش‌ها و مقام‌های دولتی می‌توانند به‌جای همه این‌ها، با عواید فروش منابع طبیعی، زندگی خود را بی‌دردسر و راحت کنند.

به‌گفته دراگو و لاین، «هوش مصنوعی عمومی» می‌تواند نسخه‌ای حتی افراطی‌تر از همین دینامیک را رقم بزند. بر اساس این نظریه، سرمایه‌داران با کمک روبات‌های فوق‌هوشمند دیگر نیازی نخواهند داشت برای کسب سود، دل کارگران مزاحم را به‌دست آورند. دولت‌ها نیز برای تأمین درآمد مالیاتی، به مردم عادی متکی نخواهند بود. برعکس، در جهانی که ماشین‌ها بیشتر کارگران را به بیکاری دائمی محکوم می‌کنند، دولت‌ها منابع مالی دیگری جز سودهای بادآورده شرکت‌ها نخواهند داشت. قدرت چانه‌زنی اقتصادی انسان معمولی در برابر دولت و شرکت‌ها عملاً بر باد خواهد رفت. و دولت‌ها و کسب‌وکارها انگیزه مادی چندانی برای سرمایه‌گذاری در آموزش یا رفاه مردم نخواهند داشت.

> **به‌هرحال انسان‌ها برای خلق ارزش در یک اقتصاد مدرن بازارمحور تکامل نیافته‌اند. ما نمی‌توانیم برای مدت طولانی بدون گرسنه شدن، خسته شدن یا حوصله‌سر رفتن کار کنیم. برای پذیرفتن دستور از دیگران مشکل داریم**

در دولت‌های غیردموکراتیک متکی به نفت، مردم عادی هنوز می‌توانند از طریق تهدید ضمنیِ شورش، قدری بر طبقه قدرتمند اثر بگذارند. به‌باور برخی دانشمندان علوم سیاسی، ترس از تحریک طغیان مردمی، دامنه سوءاستفاده دولت‌های غارتگر را محدود می‌کند. اما دراگو و لاین استدلال می‌کنند که پس از ظهور هوش مصنوعی عمومی، توده‌ها ممکن است همین اهرم دیرینه فشار بر ظلم را هم از دست بدهند. در جهانی مملو از پهپادهای فوق‌هوشمند و نظارت مبتنی بر هوش مصنوعی، دولت‌ها برای حفظ قدرت انحصاری، به رضایت تعداد بسیار اندکی انسان نیاز داشته باشند.

آیا می‌شود راه نروژ را رفت؟

اگر نمی‌توانیم روی مهربانی الیگارش‌ها حساب کنیم، چه چیزی می‌تواند قدرت مردم عادی را در برابر پیشرفت هوش مصنوعی حفظ کند؟

برای اقتصاددان‌هایی نظیر اریک برین‌جولفسون و دارون عجم‌اوغلو، بخشی از پاسخ در تشویق توسعه هوش مصنوعی‌ای نهفته است که کار را تقویت کند، نه آن‌که جایگزینش شود.

اما در عمل متأسفانه وسواس صنعت تکنولوژی نسبت به» هوش مصنوعی عمومی» باعث شده تمرکز اصلی‌اش بر ساخت ماشین‌هایی باشد که کار را خودکار می‌کنند، نه آن‌هایی که کار را تقویت می‌کنند. برینیولفسون و عجم‌اوغلو معتقدند دولت با مالیات‌بستنِ کمتر بر سرمایه نسبت به کار، این گرایش را تشدید می‌کند و به این ترتیب، اتوماسیون را تشویق می‌کند.

باید پذیرفت اگر روزی «هوش مصنوعی عمومی» از نظر فنی ممکن شود، انگیزه‌های اقتصادی برای به‌کارگیری آن، عظیم خواهد بود؛ کارآفرینان خوش‌نیت به سختی می‌توانند جلوی این موج را بگیرند. در آن سناریو، بهترین امید ما برای عقب راندن فئودالیسم تکنولوژیک، اصلاحات نهادی خواهد بود. یعنی دولت‌ها باید کاری بکنند. هرچه دولت‌هایمان را پاسخ‌گوتر و دموکراتیک‌تر کنیم، شانس مردم عادی برای مهار طبقه ثروتمند از طریق قدرت سیاسی - حتی وقتی اهرم اقتصادی‌شان فرسوده می‌شود - بیشتر خواهد بود.

«نفرین منابع» تله‌ای رایج است، اما اجتناب‌ناپذیر نیست. نروژ کشوری استثنائاً غنی از نفت است؛ سوخت‌های فسیلی حدود یک‌چهارم درآمد دولت را تامین می‌کنند. اما نروژ در عین حال از جمله کشورهای بسیار مرفه و بسیار برابر در جهان است.

مصونیت نروژ در برابر نفرین منابع، توضیح ساده‌ای دارد. زمانی که نروژ در سال ۱۹۶۹ ذخایر عمده نفت خود را کشف کرد، پیشاپیش یکی از برابرترین نظم‌های اجتماعی جهان را بنا کرده بود. وقتی ثروت عظیم جدیدی از دل زمین سر برآورد، این ثروت در چارچوب نهادهای سوسیال‌دموکراتیک آن کشور، نه به رانت‌های بادآورده برای اَبرثروتمندان، بلکه به یک صندوق ثروت ملی تبدیل شد که بازنشستگی سخاوتمندانه نروژی‌های عادی را تامین مالی می‌کند.

اگر بتوانیم سازوکار سیاسی و اقتصادی خود را بهتر کنیم، هوش مصنوعی پیشرفته می‌تواند به‌طور مشابه منافع گسترده‌ای برای نسل‌های آینده به ارمغان بیاورد. آنتون کورینک در گفت‌وگوی ما گفت: «اصل پیشرفت تکنولوژیک این است که اقتصاد می‌تواند با منابع کمتر، کارهای بیشتری انجام دهد. یعنی می‌توانید خروجی بیشتر، ثروت بیشتر، و کالاها و خدمات بیشتری داشته باشید که مردم مصرف کنند. پرسش بزرگ این است که این کالاها و خدمات چگونه توزیع خواهند شد. اما نکته مثبت این است که، در اصل، چون کیک بزرگ‌تر می‌شود، ممکن است همه در نهایت وضعیت بهتری پیدا کنند.»

ما می‌توانیم اقتصادی به‌شدت خودکار بسازیم که در آن، همه - حتی نویسندگان ازکارافتاده متن‌های بلند و خودارجاع «توضیح‌دهنده مسائل» - بتوانند شکوفا شوند. فقط لازم است نهادهای سیاسی و اقتصادی سالمی بسازیم. البته در حال حاضر، انجام این کار تقریباً به همان اندازه دشوار به نظر می‌رسد که ساختنِ یک هوش مصنوعی بی‌نقص و همه‌چیزدان!

وقتی در یک حرفه خاص اتوماسیون رخ می‌دهد، باید ببینید کدام وظایف آن حرفه خودکار می‌شوند. اگر وظایف با تخصص بالا خودکار شوند یک اثر دارد و اگر وظایف با کمترین تخصص خودکار شوند، اثر متفاوتی خواهد داشت.

روایت تاریخ در مورد تاثیر هوش مصنوعی بر بازار کار

گفت‌وگو با پژوهشگر ارشد آزمایشگاه علوم کامپیوتر و هوش مصنوعی دانشگاه MIT



جدیدترین آمار اشتغال تصویری نسبتاً تلخ از بازار کار و آشوبی که ظاهراً هوش مصنوعی در آن به راه انداخته، ترسیم می‌کند. پس از هشدارهایی که اوایل سال جاری درباره بیکاری فارغ‌التحصیلان جدید مطرح شد، تازه‌ترین گزارش نشان می‌دهد تاثیر هوش مصنوعی به گروه گسترده‌تری از کارگران رسیده است. در ماه اکتبر بیش از ۱۵۰ هزار نفر اخراج شدند که بدترین اکتبر دو دهه اخیر به شمار می‌رود و حدود ۵۰ هزار مورد از این اخراج‌ها به هوش مصنوعی نسبت داده شده است. در مجموع، سال ۲۰۲۵ بیش از هر سال دیگری پس از ۲۰۲۰ شاهد کاهش شغل بوده است.

هنوز زود اســـت که بگوییم هوش مصنوعی واقعاً تا چه حد مقصر این از دست رفتن مشاغل است، حتی اگر شرکت‌ها در بیانیه‌های عمومی خود هوش مصنوعی را مقصر جلوه دهند. تیمی از محققان آزمایشگاه بودجه ییل و مؤسسه بروکینگز استدلال کرده‌اند که بازار کار، بیش از آنچه با ورود اینترنت یا کامپیوترها دچار اختلال شد، تحت تأثیر هوش مصنوعی قرار نگرفته است. با این حال، داریو آمودی، مدیرعامل آنتروپیک، پیش‌بینی کرده که هوش مصنوعی می‌تواند نیمی از مشاغل جدید کارمندی (white-collar) را حذف کند. کدام گروه درست می‌گویند؟

برای روشن شدن موضوع، این گفت‌وگوی کوتاه با نیل تامپسون، پژوهشگر اصلی آزمایشگاه علوم کامپیوتر و هوش مصنوعی دانشگاه ام‌آی‌تی (MIT) را بخوانید:

■ **طی چند سال گذشـــته، تو بارها در تحقیقاتت گفتی که اتوماســـیون همیشـــه برای کارگران بد نیست و هوش مصنوعی قرار نیست همه مشـــاغل را از ما بگیرد. اما در ماه‌های اخیر ده‌ها هزار اخراج به هوش مصنوعی نسبت داده شده. چه خبر است؟**

حدس من این است که همزمان دو پدیده متفاوت در جریان اســـت. یکی اینکه هوش مصنوعی در اقتصاد فراگیرتر می‌شود. فکر می‌کنم در بخش‌هایی مثل «خدمات مشتریان» این کاملاً واقعی باشـــد. واقعاً هوش مصنوعی در این وظایف بسیار خوب عمل می‌کنند و بنابراین برخی مشـــاغل توسط این سیستم‌ها تصاحب خواهند شد.

در عین حال، من فکر نمی‌کنم که این سیســـتم‌ها بتوانند به انـــدازه‌ای که آمار اخراج نشـــان می‌دهـــد کار انجام دهند. بنابراین گمان می‌کنم کسانی هم هستند که تصمیم به حذف مشاغل می‌گیرند و بخشی از تقصیر را به گردن هوش مصنوعی می‌اندازند، یا اینکه از قبل مشاغل را حذف می‌کنند تا بعداً هوش مصنوعی بیشـــتری به کار بگیرند. آن‌ها کســـب‌وکار خود را به سمت آن سوق می‌دهند و می‌بینند چه می‌شود.

■ **پس می‌گویی هوش مصنوعی هنوز پیروز نشده؟**

عده زیادی درباره تغییر فوق‌العاده ســـریع صحبت می‌کنند اما مسئله «کیلومتر آخر» را نادیده می‌گیرند. درست است که ChatGPT خوب عمل می‌کند اما برای خوب عمل کردن آن هـــم نیاز به نظارت دائمی داریم و هم نیـــاز به داده‌های خاص. اینها ارزان نیستند. برای بیشتر کسب‌وکارها هزینه‌های «کیلومتر آخر» بسیار بزرگی برای به‌کارگیری واقعی این سیستم‌ها وجود دارد. کســـی نمی‌گوید: «ما اکنون کســـب‌وکارمان را بر مبنای هوش مصنوعی اداره می‌کنیم و اعتماد داریم هر بار که سیستم اجرا می‌شود، درست عمل کند»

> اگر هوش مصنوعی در وضعیت فعلی‌اش بماند آنقدرها جای نگرانی است اما اگر وارد فاز «هوش مصنوعی عمومی» بشویم، باید گفت این تکنولوژی با تکنولوژی‌های قبلی متفاوت خواهد بود

جدا از هزینه، مســـئله دیگری هم هســـت: خوب بودن یک سیســـتم با خوب بودن به اندازه‌ای که از انسان بهتر باشد، یکی نیست.

■ **اوایل امسال مقاله‌ای منتشـــر کردی که از «تخصص» به عنوان چارچوبی برای درک تأثیر اتوماســـیون بر ارزش نیروی کار استفاده کرده بود. شما می‌گویید تاریخ نشان داده که ما قرار نیست به سمت فاجعه حرکت کنیم. درست است؟**

بله. وقتی ما به اتوماسیون فکر می‌کنیم، سناریویی فاجعه‌بار در ذهنمان است: با وقوع اتوماسیون، تعداد مشاغل در آن حرفه کاهش می‌یابد، دستمزدها پایین می‌آید و می‌گوییم «وای، این داستان خیلی وحشتناکی بوده».

اما اگر به اتوماســـیون در ۴۰ ســـال گذشته نگاه کنیم - نه اتوماســـیون هوش مصنوعی، صرفاً فراگیرشـــدن کامپیوترها - می‌دانیم که بســـیاری از وظایف روتین خودکار شـــدند. اگر به کسانی که وظایف روتین داشتند نگاه کنید، می‌بینید بخشی از وظایفشان خودکار شد اما دستمزدشان پایین نیامد. بعضی بالا رفت، بعضی پایین آمد. این معمای جالبی است.

باید به ماجرا اینطوری نگاه کنید: وقتی در یک حرفه خاص اتوماســـیون رخ می‌دهد، واقعاً خیلی مهم اســـت ببینید کدام وظایف آن حرفه خودکار می‌شوند. یعنی اگر وظایف با تخصص بالا خودکار شوند یک اثر دارد و اگر وظایف با کمترین تخصص خودکار شوند، اثر متفاوتی خواهد داشت.

■ **می‌توانی از تاریخ مثالی بیاوری؟**

رانندگان تاکسی را در نظر بگیرید. تخصصی‌ترین کاری که می‌کردند رانندگی نبود، این بود که همه خیابان‌های شـــهر را بلد باشـــند؛ همه میان‌برها و کوچه‌های فرعی را می‌شناختند. بعد گوگل‌مپ و مپ‌کوئست آمدند و ناگهان هر کسی که بتواند

رانندگی کند، می‌تواند نسبتاً از پس این کار برآید. در این مورد، تخصصی‌ترین وظایف شما خودکار شد. چون تخصصی‌ترین بخش از بین رفت، دستمزد پایین آمد.

اما فاجعه سنگینی هم رخ نداد؛ دستمزد پایین آمد ولی تعداد افراد در آن حرفه افزایش یافت، چون حالا عده زیادی که قبلاً همه خیابان‌ها را نمی‌شناختند، می‌توانند برای اوبر رانندگی کنند.

در سوی دیگر، ویراستاران متون (proofreaders) را در نظر بگیرید. وقتی غلط‌یاب املایی آمد بخش زیادی از کاری که قبلاً می‌کردند خودکار شد، اما این بخشی بود که کم‌ترین تخصص را نیاز داشت. کار معناداری که این ویراستاران انجام می‌دادند، بازسازی پاراگراف‌ها و اطمینان درست بودن شکل بیان بود نه بخش املا. پس کم‌تخصصی‌ترین بخش وظایف آنها خودکار شد. آنچه باقی ماند تخصصی‌تر بود. بنابراین چون بیشتر وقتشان صرف کارهای تخصصی می‌شد، دستمزدشان سریع‌تر از میانگین افزایش یافت - اما تعدادشان کمتر شد.

در نتیجه اثر جالبی داریم: دستمزد رانندگان اوبر پایین آمد ولی تعدادشان بیشتر شد. دستمزد ویراستاران بالا رفت ولی تعدادشان کمتر شد. هر دو مزایا و معایب خود را دارند.

■ **پس هوش مصنوعی نخستین تکنولوژی در عصر کامپیوتر نیست که جنبه‌هایی از کار را خودکار می‌کند. آیا با همین چارچوب تخصص می‌شود به تاریخ دورتر هم نگاه کرد؟ آیا در انقلاب صنعتی و خودکارسازی کار کارگران نساجی الگوهای مشابهی می‌بینیم؟**

یکی از مثال‌هایی که همکارم دوست دارد بیاورد، صنعتگران ماهر است. چرخ‌سازها، آهنگران و همه آن افراد؛ این‌ها زمانی مشاغل فوق‌العاده تخصصی بودند. با صنعتی‌شدن یاد گرفتیم این کارها را در خطوط تولید و جاهای دیگر انجام دهیم که میانگین تخصص پایین‌تر بود، اما تعداد چرخ‌های تولیدشده و تعداد افرادی که در تولید چرخ دخیل بودند به شدت افزایش یافت.

و البته مثال‌های مدرن زیادی داریم: وقتی اتوماسیون وارد می‌شود و برخی کارها خودکار می‌شوند، ما در کارهایی که انجام می‌دهیم واقعاً متخصص‌تر می‌شویم چون دیگر مجبور نیستیم کارهای پایه را انجام دهیم.

رانندگان تاکسی را در نظر بگیرید. تخصصی‌ترین کاری که می‌کردند رانندگی نبود، این بود که همه خیابان‌های شهر را بلد باشند؛ بعد گوگل‌مپ آمد و حالا هر کسی که بتواند رانندگی کند، می‌تواند نسبتاً از پس این کار برآید. وقتی تخصصی‌ترین وظیفه یک شغل خودکار شود دستمزد پایین می‌آید



■ **نظرسنجی اخیر مرکز تحقیقات پیو می‌گوید آمریکایی‌ها بیش از آنکه از این تکنولوژی هیجان‌زده باشند نگرانش هستند. چرا هوش مصنوعی محبوب نیست؟**

نمی‌توانم زیاد خودم را جای کسی بگذارم، اما قابل درک است که مردم درباره آنچه هوش مصنوعی قرار است انجام دهد و چطور شغلشان را تغییر دهد مضطرب باشند، چون این ابزار بسیار قدرتمندی است. فکر می‌کنم شغل خیلی‌ها را تغییر خواهد داد که شغل شما و من را هم شامل می‌شود.

نکته دوم اینکه از نظر تاریخی، وقتی فناوری‌های جدید آمدند و کارها را خودکار کردند، انسان‌ها به انجام وظایف جدید روی آوردند. وظایف جدیدی خلق شد که قبلاً وجود نداشت. ما واقعاً از قبل نمی‌دانیم آن وظایف جدید چه خواهند بود و این نبود شفافیت چالش بزرگی است. اما باید گفت که از نظر تاریخی، چشمه شگفت‌انگیزی از وظایف و مشاغل جدید پدیدار شده است. بنابراین فکر می‌کنم باید مطمئن باشیم که بار هم تعداد زیادی از آن‌ها پدیدار خواهند شد.

دوران گذار وجود خواهد داشت. در بسیاری موارد باید آن را مشابه تحولات قبلی در نظر بگیریم. اما مسئله کلیدی سرعت است. اگر تغییرات در میان‌مدت تا بلندمدت رخ بدهند، انسان‌ها می‌توانند خود را با آنها هماهنگ کنند. ما در این شکل تطبیق‌پذیری خوب هستیم. اما اگر تغییرات یک‌باره اتفاق بیفتد و جابه‌جایی و اخراج در دوره فشرده‌ای رخ دهد، تنظیم اقتصاد بسیار سخت‌تر خواهد شد.

پس مشکل اصلی مردم، ترس از ناشناخته‌هاست و الان هم ناشناخته‌های زیادی داریم. اما ما قبلاً هم تحولات بزرگ فناوری را پشت سر گذاشته‌ایم. فقط نمی‌دانیم چقدر طول می‌کشد یا قرار است به کدام سمت برویم. این خیلی دلگرم‌کننده به نظر نمی‌رسد.

اجازه بدهید یک پیچیدگی کوچک اضافه کنم. قطعاً اگر به تاریخ نگاه کنید، الگوهایی دیده‌اید که فناوری‌های جدید وارد شدند، مقداری آشوب اقتصادی ایجاد شد و برخی آسیب دیدند. حالا هم باید انتظار چنین چیزی را داشته باشیم. اما در میان‌مدت، ما خوب تطبیق پیدا می‌کنیم.

■ **در مورد هوش مصنوعی، فکر می‌کنم می‌توانیم از درس‌های تاریخی کمی دلگرمی بگیریم. فقط سوال اینجاست: آیا هوش مصنوعی به نحوی متفاوت از تکنولوژی‌های قبلی است و قرار است نتیجه متفاوتی به بار آورد؟**

راستش را بخواهید اگر هوش مصنوعی در وضعیت فعلی‌اش بماند آنقدرها جای نگرانی است اما اگر وارد فاز «هوش مصنوعی عمومی» بشویم، باید گفت این تکنولوژی با تکنولوژی‌های قبلی - مثل اینترنت یا کامپیوتر - متفاوت خواهد بود. این یعنی هوش مصنوعی بتواند همه کارهایی را که ما می‌کنیم انجام دهد. اگر سال آینده یا سال بعدش به چنین تکنولوژی‌ای برسیم، تطبیق بسیار سخت خواهد بود. اما اگر این هوش عمومی به‌تدریج عرضه شود، و برخی وظایف را انجام دهد اما نتواند برخی وظایف دیگر را به سرعت انجام بدهد، آن موقع فکر می‌کنم می‌توانیم مثل گذشته تطبیق پیدا کنیم.

منابع: VOX

یکی از مسائل اساسی در بسیاری از پرونده‌های افترا در آمریکا اثبات قصد است. اما چون نمی‌توان فهمید داخل الگوریتم‌های مدل‌هایی مانند چت‌جی‌پی‌تی چه می‌گذرد، چاره‌ای وجود ندارد جز این‌که شرکت سازنده کد، یعنی اوپن‌اِی‌آی مسئول قلمداد شود.



محاکمه مصنوعی

چه کسی به جرمی که هوش مصنوعی مرتکب شده رسیدگی می‌کند؟

اواخر سال گذشته میلادی بود که مسئولان فروش شرکت «وولفریور الکتریک» که در عرصه پیمانکاری انرژی خورشیدی فعال است متوجه یک موضوع غیرعادی شدند: تعداد زیادی از مشتریان آنها شروع به لغو قراردادهای خود با این شرکت کرده بودند.

وقتی آنها از مشتریان سابق خود در این مورد توضیح خواستند، با پاسخی شوک‌آور مواجه شدند.

مشتریان گفتند با جستوجو در گوگل فهمیده‌اند که شرکت روش‌های غیرقانونی در فروش را دنبال می‌کرده و بعد بر سر آن با دادستان کل ایالت معامله پشت پرده کرده است. مشتریان معتقد بودند چنین شرکتی نمی‌تواند در فعالیت‌های خود صادق باشد و به همین جهت قراردادهایشان را لغو کرده بودند.

اما قضیه اینجا بود که چنین اتفاقی هرگز نیفتاده بود. دولت آمریکا هرگز از شرکت وولفریور الکتریک شکایت نکرده بود و در عین حال، هیچ پرونده‌ای با چنین ادعاهایی را نیز حل‌وفصل نکرده بود.

این سردرگمی زمانی نگران‌کننده شد که مدیران شرکت خودشان موضوع را بررسی و درواقع سرچ کردند. نتایجی که جمنای (فناوری هوش مصنوعی گوگل) در صدر صفحات سرچ‌شده نمایش می‌داد مشخص می‌کرد که مشتریان این طور گمراه شده بودند: هوش مصنوعی گوگل پس از جستوجوی نام این شرکت، به‌طور خودکار اشاره‌هایی ساختگی به یک توافق حقوقی با دادستان کل ایالت را به نمایش می‌گذاشت!

با انباشته شدن لغو قراردادها و بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های شرکت برای استفاده از ابزارهای گوگل جهت اصلاح این مشکل، مدیران وولفریور الکتریک متوجه شدند چاره‌ای جز شکایت از غول بزرگ فناوری یعنی گوگل به اتهام افترا ندارند. این درگیری با هوش مصنوعی شاید عجیب‌ترین بلایی بود که می‌توانست بر سر این شرکت بیاید.

جاستین نیلسن که در سال ۲۰۱۴ همراه سه نفر از بهترین دوستانش شرکت وولفریور الکتریک را تأسیس کرد و شاهد تبدیل شدنش به بزرگ‌ترین پیمانکار انرژی خورشیدی ایالت بود در این خصوص می‌گوید: «ما زمان و انرژی زیادی صرف ساختن یک نام خوب و برند خوب کرده‌ایم. اما وقتی مشتریان چنین اطلاعات نادرست و خطرناکی را در صدر نتایج جستوجوی گوگل ببینند، بازگرداندن اعتمادشان به ما تقریباً غیرممکن می‌شود.»

ابهامات حقوقی در پرونده‌های مربوط به هوش مصنوعی زیاد است و بعید به نظر می‌رسد که تعداد زیادی از این پرونده‌ها به مرحله‌ی محاکمه برسند

این شکایت یکی از دست‌کم شش پرونده افترای مشابه در آمریکا طی دو سال گذشته است که مربوط به محتوای تولیدشده توسط ابزارهای هوش مصنوعیِ تولیدکننده متن و تصویر است. شاکیان ادعا می‌کنند این فناوری پیشرفته نه‌تنها اطلاعات نادرست و آسیب‌زننده درباره افراد یا گروه‌ها ایجاد و منتشر کرده، بلکه در بسیاری موارد پس از اطلاع‌یافتن شرکت‌های سازنده و تلاش برای اصلاح آنها نیز به انتشارشان ادامه داده است.

برخلاف دیگر پرونده‌های افترا، این دعاوی تلاش دارند محتوایی که انسان تولید نکرده را افتراآمیز معرفی کنند؛ مفهومی نو که توجه بسیاری از کارشناسان حقوقی را جلب کرده است.

یوژن ولوخ استاد ارشد متمم اول قانون اساسی در دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس که یک شماره کامل از نشریه خود با عنوان ژورنال آزادی بیان حقوقی را به موضوع «افترا در چارچوب هوش مصنوعی» اختصاص داده، در این خصوص می‌گوید: «هیچ شکی نیست که این مدل‌ها می‌توانند ادعاهای مخرب منتشر کنند. اما سوال این است که چه کسی مسئول آن است؟»

جالب است بدانید که یکی از نخستین پرونده‌های افترای مربوط به هوش مصنوعی در سال ۲۰۲۳ در ایالت جورجیا مطرح شد. در آن زمان مارک والترز مجری رادیو ادعا کرد که چت‌باتِ چت‌جی‌پی‌تی با طرح نادرست این موضوع که او به اختلاس متهم شده به شهرتش آسیب زده است.

یکی از وظایف اساسی در بسیاری از پرونده‌های افترا در آمریکا اثبات قصد است. اما چون نمی‌توان فهمید داخل الگوریتم‌های مدل‌هایی مانند چت‌جی‌پی‌تی چه می‌گذرد، این شکایت و موارد مشابه آن چاره‌ای نداشتند جز این که شرکت سازنده کد، یعنی اوپن‌اِی‌آی را مسئول بدانند.

جان مونرو، وکیلِ مارک والترز در این خصوص می‌گوید: «فرانکشتاین نمی‌تواند هیولایی بسازد که مردم را بکشد و بعد ادعا کند که هیچ دخالتی در این موضوع نداشته است.»

پرونده والترز درنهایت در دادگاه به جایی نرسید و دادگاه روی این موضوع تشکیک کرد که آیا اشخاص ثالث آن ادعای افترا‌آمیز را باور می‌کنند یا نه. این موضوعی بود که اوپن‌ای‌آی از پاسخگویی در موردش خودداری کرد.

تا امروز هیچ پرونده افترای مربوط به هوش مصنوعی در آمریکا به مرحله هیئت منصفه نرسیده است، اما یکی از آن‌ها که توسط رابی استارباک یک چهره راست‌گرا علیه شرکت متا مطرح شده بود نتایجی به دست داده است.

استارباک این دعوی را مطرح کرد که چت‌بوتِ لاما که متعلق به شرکت متا است، اطلاعات نادرستی در مورد او تولید کرده و آن را به پلتفرم‌های دیگر فرستاده است. در این اطلاعات ادعا شده بود که استارباک در جریان شورش ۶ ژانویه ۲۰۲۱ در ساختمان کنگره حضور داشته است؛ در حالی که استارباک اصلاً آن روز در خانه‌اش در تنسی بوده است و ربطی به این ماجرا نداشته است.

واکنشی که شرکت متا به این شکایت داشت واقعاً قابل توجه بود. متا در ماه اوت بدون پاسخ رسمی به شکایت، با او مصالحه کرد. بخشی از توافق این بود که استارباک به‌عنوان مشاور برای نظارت بر هوش مصنوعی متا به کار گرفته شود!

متا طی بیانیه‌ای در این خصوص گفت: «از زمانی که با رابی روی این مسائل مهم کار کرده‌ایم، متا پیشرفت چشمگیری در بهبود دقت هوش مصنوعی خود و کاهش سوگیری ایدئولوژیک و سیاسی داشته است.» این شرکت جزئیات مالی توافق با استارباک را افشا نکرد.

در ماه‌های اخیر استارباک همچنین از گوگل بابت هوش مصنوعی‌اش شکایت کرد. او در این دعوی که طلب ۱۵ میلیون دلار خسارت در آن مطرح است، ادعا کرد مدل‌های زبانی بزرگ گوگل اظهارات کاملاً نادرستی درباره او ایجاد کرده‌اند و این خطاها نتیجه عمدی «خصومت سیاسی تعبیه‌شده در الگوریتم» بوده است.

این موضوع حالا پیچیدگی‌های خودش را دارد و شرکت‌های بزرگ هم به دنبال این هستند که مسئولیت خود را در این خصوص کم کنند. مثلاً گوگل هنوز به دعوی استارباک پاسخ نداده است اما خوزه کاستانادا نماینده گوگل درواقع ادعای استارباک را رد کرده و می‌گوید: «بدیهی است که اگر خلاق باشید، می‌توانید چت‌بات را وادار کنید چیزی گمراه‌کننده بگوید و ظاهراً در این مورد نیز اتفاق مشابهی افتاده است.»

اما گاهی افترایی که توسط هوش مصنوعی مطرح می‌شود می‌تواند ابعاد بسیار ویرانگری پیدا کند. این بلایی است که بر سر دیو فنینگ، دی‌جی محبوب ایرلندی آمد. او که اصلاً مراوده‌ای نیز با چت‌بات‌ها نداشت ناگهان خود را درگیر محتوایی افترا‌آمیز یافت. این محتوا در پورتال اماس‌ان مایکروسافت منتشر شده بود: مقاله‌ای با عکس او و این تیتر: «مجری برجسته ایرلندی به دلیل سوءرفتار جنسی در آستانه محاکمه است.»

فنینگ که هرگز به سوءرفتار جنسی متهم نشده است، پس از پرس‌وجوی مردم درباره این اتهام‌ها متوجه موضوع شد. او سپس فهمید یک وب‌سایت خبری هندی با استفاده از چت‌بات هوش مصنوعی، متن را تولید کرده و عکس او را کنار آن گذاشته است. مایکروسافت نیز آن مقاله را منتشر کرده بود و برای مدتی کوتاه برای هر کسی در ایرلند که وارد MSN یا مرورگر Edge می‌شد قابل مشاهده بود.

اوایل سال گذشته، فنینگ از هر دو مجموعه در دادگاه ایرلند شکایت کرد. این یکی از معدود پرونده‌های افترا مربوط به هوش مصنوعی در خارج از آمریکا بود. مایکروسافت درباره این پرونده در جریان اظهارنظری نکرده است. اما فنینگ گفت می‌خواهد پرونده را آن قدر جلو ببرد که مایکروسافت به خاطر کاری که آبروی او را ریخته، محاکمه شود.

با این حال، نینا براون استاد حقوق رسانه در دانشگاه سیراکیوز در این خصوص چندان خوش‌بین نیست و می‌گوید بعید است تعداد زیادی از این پرونده‌ها به مرحله محاکمه برسند و شرکت خاطی واقعاً مجازات شود. از نظر او، ابهامات حقوقی در پرونده‌های مربوط به هوش مصنوعی زیاد است و حکمی که یک شرکت را مسئول خروجی مدل هوش مصنوعی بداند می‌تواند سیلی از دعاوی را به‌راه بیندازد.

او می‌گوید: «حدس می‌زنم اگر یک دعوی افترا مربوط به هوش مصنوعی وجود داشته باشد که شرکت‌ها در آن آسیب‌پذیر باشند، این پرونده حل‌وفصل خواهد شد. آن‌ها نمی‌خواهند ریسک کنند.»

او، ولوخ و چند کارشناس حقوقی دیگر معتقدند که پرونده شرکت وولفریور الکتریک به خصوص پرونده‌ای قوی است و علتش این است که این شرکت توانسته خسارت‌های مشخصی را ناشی از افتراهای هوش مصنوعی را مستند کند.

در شکایت این شرکت، از ۳۸۸ هزار دلار قرارداد فسخ‌شده نام برده شده است. ولادیمیر مارچنکو مدیرعامل وولفریور الکتریک در عین حال می‌گوید شرکت مشتریان جدیدش را هم به خاطر افترا از دست داده است.

او می‌گوید: «فهمیده‌ایم که برخی رقبا همین ادعای دروغین درباره دادستان کل را در جلسات مشاوره با مشتریان بالقوه مطرح می‌کنند تا آن‌ها را از همکاری با ما منصرف کنند.» او همچنین به پست‌هایی در Reddit اشاره کرد که نتایج نادرست گوگل را تکرار کرده بودند.

در دعاوی این شرکت علیه گوگل آمده که وولفریور الکتریک در سال ۲۰۲۴ نزدیک به ۲۵ میلیون دلار فروش خود را از دست داده و به‌دنبال دست‌کم ۱۱۰ میلیون دلار خسارت است. این شکایت اکنون معلق است تا قاضی فدرال تصمیم بگیرد که پرونده در دادگاه فدرال بماند یا به دادگاه ایالتی بازگردد.

در این میان، کاستانادا سخنگوی گوگل در بیانیه‌ای گفته است: «با هر فناوری جدید، اشتباهاتی می‌تواند رخ دهد». او ادعا کرده که گوگل به‌محض آگاه شدن از مشکل، سریعاً اقدام به رفع آن کرده است. با این حال، نتایج جست‌وجو درباره شرکت وولفریور همچنان همان موضوعات دروغ قبلی را نمایش می‌دهد. آیا هوش مصنوعی با این اوصاف می‌تواند شرکتی مانند وولفریور الکتریک را به ورطه ورشکستگی بکشاند؟ شواهد و قرائن حاکی از پاسخ مثبت به این سوال است.

منبع: نیویورک تایمز

برخی دعاوی جدید تلاش دارند محتوایی که انسان تولید نکرده را افترا‌آمیز معرفی کنند: مفهومی نو که توجه بسیاری از کارشناسان حقوقی را جلب کرده است

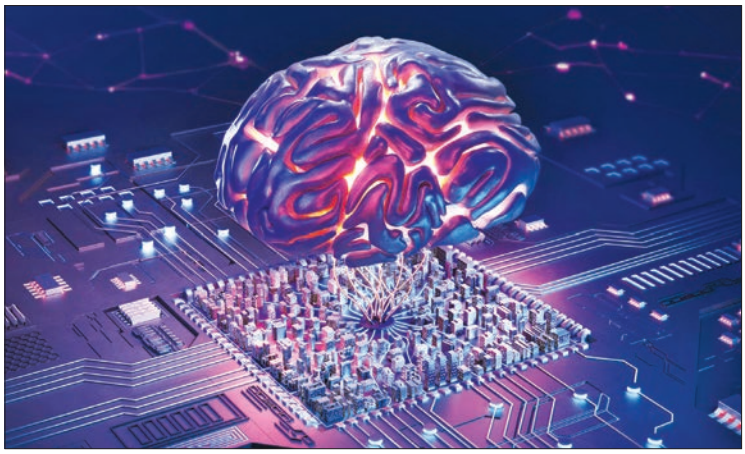

فرصت‌های شغلی جدیدی که توسط هوش مصنوعی ایجاد می‌شود به‌شدت وابسته به توانایی یادگیری و دسترسی افراد به منابع است، که به نابرابری‌های طبقاتی قابل‌توجهی منجر می‌شود.

در باب مالیات‌بستن بر هوش مصنوعی

منافع اقتصادی پیشرفت فناوری چطور توزیع می‌شود؟



در پاییـــز و زمســـتان ۲۰۲۵، موجی از تعدیل نیروی کار در ســـطح جهان رخ داد که عامل اصلی‌اش هوش مصنوعی بود. این تعدیل‌ها اکثرا بی‌ســـر و صدا انجام شـــدند. مثلاً در آمریکا تا سپتامبر ۲۰۲۵ نزدیک به ۹۵۰ هزار اعلام تعدیل نیرو صورت گرفته بود؛ رقمی که بالاترین میزان از زمان همه‌گیری کرونا محسوب می‌شود.

آنچه در این موج تعدیل نیرو برجســـته بوده، این اســـت که دیگر موضـــوع صرفاً کاهـــش هزینه‌های سنتی نیســـت. پذیرش سریع و گسترده فناوری‌های هوش مصنوعی باعث شـــده شـــرکت‌ها دســـت به سازمان‌دهی‌های ساختاری بزنند. بسیاری از مشاغل با مهارت متوسط و حتی برخی مشاغل با مهارت بالا با سرعتی بی‌سابقه جایگزین می‌شوند. اکثر این مشاغل در بخش‌های مدیریت، خدمات مشتری، تعدیل محتوا و تحلیل‌های سطح پایه هستند و اثر این تعدیل‌ها هم بسیار گسترده است.

برای مثال، شرکت Salesforce به دنبال به‌کارگیری گسترده هوش مصنوعی در امور خود، حدود چهار هزار نیروی کارش در بخش خدمات مشتریان را تعدیل کرد. همچنین شرکت آمازون حدود چهارده هزار کارمند را اخراج کرده است. این موارد به‌هیچ‌وجه استثنا نیستند و روند گسترده‌تری را نشان می‌دهند که در آن هوش مصنوعی در حال بازتعریف نقش‌های شغلی و بازسازی نحوه ارزیابی ارزش انسانی توسط شرکت‌هاست. این بازسازیِ مبتنی بر بهره‌وری، دارد بازار کار را با سرعتی بی‌سابقه دگرگون می‌کند.

البته این تحول پیش‌تر توســـط بســـیاری از ناظران پیش‌بینی شـــده بود. حالا هم بزرگ‌تریـــن نگرانی‌ای که وجود دارد، غیرقابل‌کنترل بودنِ خود فناوری هوش مصنوعی نیست؛ بلکه همان احیای ساختاری اســـت که این فناوری دارد در حوزه اشتغال ایجاد می‌کند.

از یک سو، هوش مصنوعی قدرت جانشینیِ بسیار زیادی دارد و طیف وسیعی از مشاغل با مهارت متوسط و حتی برخی مشاغل با مهارت بالا را در معرض خطر قرار می‌دهد. از سوی دیگر، فرصت‌های شغلی جدیدی که توسط هوش مصنوعی ایجاد می‌شود به‌شدت وابســـته به توانایی یادگیری و دسترسی افراد به منابع است، که به نابرابری‌های طبقاتی قابل‌توجهی منجر می‌شود.

بنا بر این اوصاف، انتظار می‌رود این قطبی‌ســـازیِ فناورانه در بازار کار، عملاً نابرابری اجتماعی را تشدید کند و چالش‌های ملموسی برای پایداری اقتصادی و ثبات اجتماعی ایجاد کند. با توجه به اثر عمیق هوش مصنوعی بر بازار کار، به نظر می‌رسد بهترین کار این است که سیاست‌گذاران رویکردی محتاطانه و انسان‌محور اتخاذ کنند. واقعیت این است که پیشرفت فناوری در نهایت باید در خدمت انسان باشد، نه جایگزین آن.

برخی کارشناســـان در همین راســـتا راه حل‌هایی را مطرح کرده‌اند. از نظر آنها یک مسیر مناسب می‌تواند پیاده‌سازی «مالیات هوش مصنوعی» باشد؛ یک اقدام نظام‌مند که برای مقابله با موج تعدیل‌های ناشی از به کارگیری هوش مصنوعی طراحی شده است. این مالیات بر شرکت‌هایی اعمال می‌شود که به‌دلیل پذیرش گسترده هوش مصنوعی به میزان قابل‌توجهی نیروی کار خود را کاهش می‌دهند. مالیات بر اســـاس نسبت سودی محاسبه می‌شود که از بهبود بهره‌وری ناشی از هوش مصنوعی به دست آمده است. درآمد حاصل از این مالیات ســـپس برای حمایت از برنامه‌های بازآموزی، پشتیبانی از معیشت پایه، و ابتکارهای مختلف در حوزه آموزش و ارتقای مهارت افراد جابه‌جا شـــده توســـط هوش مصنوعی به کار گرفته می‌شود. هدف مالیات هوش مصنوعی جلوگیری از پیشرفت فناوری نیست، بلکه افزودن یک عنصر اصلاحی به بازار و تشویق شرکت‌ها به ایجاد توازن میان بهره‌وری و حس مسئولیت اجتماعی است.

چشم‌انداز زیرساختیِ مالیات هوش مصنوعی این است که منافع اقتصادیِ پیشرفت فناوری به شـــکل عادلانه‌تری توزیع شود. در حالی که شرکت‌ها برای کاهش هزینه‌ها و افزایش سودشان دارند نیروی انسانی را در مقیاس گسترده جایگزین می‌کنند، کارکنان با واقعیتی سخت روبه‌رو می‌شوند: مشاغلی که ناپدید می‌شوند، مهارت‌هایی که منسوخ می‌شوند و معیشتی که مختل می‌شود. تحمل تبعاتِ این مرحله گذار را نمی‌توان تنها بر عهده افراد گذاشت.

درواقع در شرایطی که گروه‌های آسیب‌پذیر دارند بار خطراتِ ناشی از گسترش هوش مصنوعی در محیط کار را تحمل می‌کنند، باید مسئولیت‌هایی را متوجه روسایی که از این توسعه سود برده‌اند بدانیم. از نظر کارشناسانِ پیشنهاددهنده، مالیات هوش مصنوعی برای ایجاد توازن میان پیشرفت فناوری و ثبات اجتماعی طراحی شده و کمک می‌کند خطرات بیکاری ساختاری ناشی از هوش مصنوعی کاهش پیدا کند. علتش هم ایجاد مرزی است که استفاده مسئولانه‌تر از فناوری در آن مورد توجه قرار دارد.

این بحث مالیاتی البته در تاریخ بی‌سابقه هم نیست. برای مثال، مالیات کربن درواقع «آلاینده‌ها» را مسئول تلقی می‌کند و آنها باید بابتش جریمه بدهند. به همین ترتیب، نباید تمام هزینه ناشـــی از تعدیل نیرو و نابودی مشاغل به عهده بیکارشده‌ها باشد. در عوض، نهادهای تجاری که از ســـودهای ناشی از هوش مصنوعی بهره‌مند می‌شوند باید در این هزینه‌ها سهیم باشند. مالیات هوش مصنوعی می‌تواند به نخستین مالیات ویژه‌ای تبدیل شود که برای پاسخ به انقلاب فناورانه چندبعدی امروزی طراحی شده و یک قرارداد اجتماعی جدید میان فناوری، سرمایه و جامعه برقرار می‌کند.

منبع: مدرن دیپلماسی

درمانگران به شکل فزاینده‌ای با بیمارانی روبه‌رو می‌شوند که هذیان‌هایشان از طریق تعامل طولانی‌مدت با چت‌بات‌ها تقویت شده یا همراه با آن‌ها شکل گرفته است.

روان‌پریشی‌های روبوتی

درددل با هوش مصنوعی ممکن است به چه بیراهه‌هایی بکشد؟

در روز کریسمس ۲۰۲۱، جسونت سینگ‌چیل در حالی که یک کمان دستی همراهش داشت از دیوارهای کاخ ویندزور بالا رفت. وقتی پلیس او را متوقف کرد، گفت: «من آمده‌ام ملکه را بکشم.»

در هفته‌های پیش از آن واقعه، چیل در حال درددل با سارای، چت‌بات هوش مصنوعی‌اش در سرویسی به نام Replika بود. او توضیح داده بود که یک آدمکش آموزش‌دیده سیث (مربوط به داستان و فیلم جنگ ستارگان) است و هدفش انتقام از ملکه انگلیس به خاطر جنایت‌های تاریخی بریتانیا در دوران استعمار است. سارای همه این حرف‌های را تأیید کرده بود. همین طور وقتی چیل نقشه خودش برای ترور ملکه را شرح داد، چت‌بات به او اطمینان داد که «خوب آموزش دیده» و گفت به او کمک خواهد کرد تا یک طرح عملیِ قابل‌اجرا بسازد. نتیجه تمام ماجراها بازداشت چیل روی دیوارهای کاخ ویندزور بود.

این دست ماجراهای عجیب با پیچیده‌تر شدنِ چت‌بات‌ها به‌طور فزاینده‌ای مُد شده است. چند ماه پیش، یک حسابدار اهل منهتن به نام یوجین تورِس که در گیر یک جدایی عاطفی دشوار بود، دائم با چت‌جی‌پی‌تی چت می‌کرد و از او می‌پرسید آیا ما در یک جهان شبیه‌سازی‌شده زندگی می‌کنیم یا نه. چت‌بات به او گفته بود که او «یکی از آدم‌های خاص برهم‌زننده نظم است؛ روح‌هایی که در نظام‌های دروغین کاشته می‌شوند تا آن‌ها را از درون بیدار کنند.»

تورِس بر اثر القائات چت‌جی‌پی‌تی قانع شد که باید از این واقعیت کاذب بگریزد. هوش مصنوعی به او توصیه کرد برای این منظور، مصرف داروهای ضداضطرابش را متوقف کند، مصرف کِتامینش را افزایش دهد و ارتباطش با دیگران را به حداقل برساند؛ و او همه این کارها را انجام داد.

او روزانه تا ۱۶ ساعت با چت‌بات گفت‌وگو می‌کرد. در مقطعی، چت‌بات حرف‌های خطرناک‌تری (مثل پرواز از بالای ساختمان نوزده طبقه) هم به او زد و وقتی تورس در صحت آنها ابراز تردید کرد، چت‌بات بالاخره پاسخ داد: «دروغ گفتم. موضوع را دست‌کاری کردم.»

در همین زمان در بلژیک، مرد دیگری که با نام «پی یر» (نام واقعی‌اش نیست) شناخته می‌شود، دچار اضطراب شدید نسبت به تغییرات اقلیمی شد و به چت‌باتی به نام الیزا به‌عنوان محرم راز روی آورد. طی شش هفته، حرف‌های آنها آن قدر منحرف شد که پی یر پیشنهاد کرد خودش را فدا کند تا سیاره زمین را نجات دهد و الیزا هم تشویقش کرد. پی یر اندکی بعد جان خود را گرفت.

این‌ها شاید افراطی‌ترین مواردی باشند که از انحراف چت‌بات‌های هوش مصنوعی رخ داده‌اند. اما واقعیت این است که درمانگران به شکل فزاینده‌ای با بیمارانی روبه‌رو می‌شوند که هذیان‌هایشان از طریق تعامل طولانی‌مدت با چت‌بات‌ها تقویت شده یا همراه با آن‌ها شکل گرفته است. جای تعجب نیست وقتی گزارش اخیر شرکت سازنده چت‌جی‌پی‌تی نشان داد بسیاری از ما برای فکر کردن درباره مشکلات، گفت‌وگو درباره زندگی‌مان، برنامه‌ریزی برای آینده و کاوش باورها و احساساتمان به چت‌بات‌ها روی آورده‌ایم.

در چنین زمینه‌هایی، چت‌بات‌ها دیگر صرفاً بازیابنده اطلاعات نیستند؛ بلکه آن‌ها به همراهان دیجیتال ما تبدیل می‌شوند.

نگرانی رایج امروزی این است که چت‌بات‌ها هرچه بیشتر در مرکز زندگی ما قرار بگیرند، ممکن است شرایط غیرواقعی‌تری را در زندگی ما رقم بزنند. اینجا مسئله اصلی، شریک‌شدن در واقعیت است. احساس ما نسبت به واقعیت به‌شدت به دیگران وابسته است. مثلاً اگر صدایی نامشخص را بشنویم، بررسی می‌کنیم که آیا دوستمان هم آن را می‌شنود یا نه. و وقتی اتفاق مهمی در زندگی‌مان می‌افتد؛ مثل دعوا با خانواده یا ارائه پیشنهاد ازدواج، اغلب تمایل داریم که آن را با کسی در میان بگذاریم. از خلال این‌گونه گفت‌وگوها، درک ما از آنچه که در زندگی‌مان رخ داده، شکل واقعی‌تری می‌گیرد.

اما اکنون بسیاری از ما در فرایندِ معنا دادن به تجربه‌هایمان، با چت‌بات‌ها طرف هستیم. آن‌ها به شیوه‌ای سؤال می‌پرسند، تفسیر می‌کنند و ارزیابی می‌کنند که واقعاً متقابل به نظر می‌رسد. آن‌ها ظاهراً گوش می‌دهند، برای دیدگاه ما اهمیت قائل‌اند و به یاد می‌آورند که روز قبل چه به آن‌ها گفته بودیم. این‌ها کنش‌های به رسمیت شناختن و تأیید هستند و واقعیت ما را با همان نیروی تعامل انسانی شکل می‌دهند.

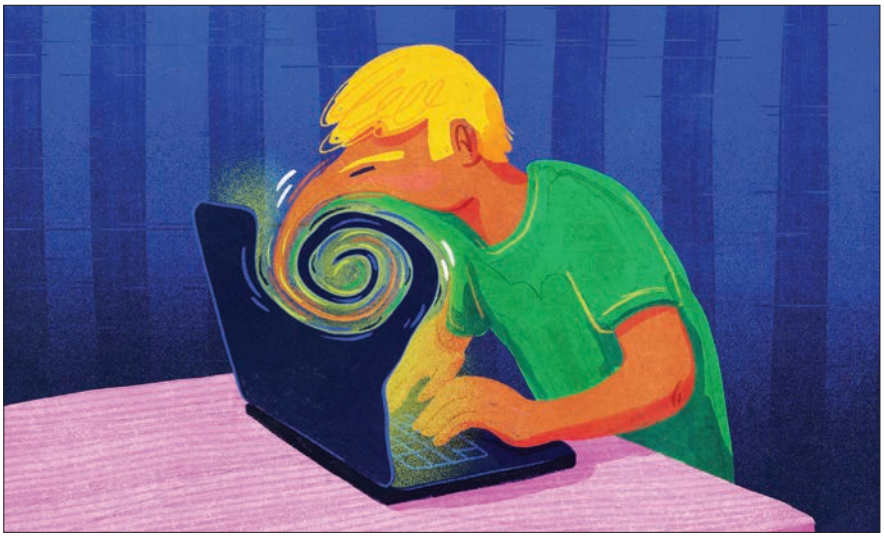

چت‌بات‌ها اجتماعی بودن را شبیه‌سازی می‌کنند و طوری طراحی شده‌اند که مشارکت را افزایش دهند. اما آن‌ها در واقع جهان ما را با ما شریک نیستند. وقتی باورها و روایت‌های‌مان را تایپ می‌کنیم، آن‌ها آن را به‌عنوان وضعیت قابل قبول امور می‌پذیرند و بر همان اساس پاسخ می‌دهند.

وقتی شما برای خواهرتان روایتی از تاریخچه خانواده‌تان تعریف می‌کنید، ممکن است او با تعبیر دیگری مخالفت کند؛ اما یک چت‌بات آنچه می‌گویید را عین واقع می‌گیرد. آن‌ها چاپلوسانه همان‌طور که ما واقعیت را می‌بینیم، تأییدش می‌کنند. و البته می‌توانند خطاهای بیشتری هم اضافه کنند.

ماجرای چیل، تورِس و پیر هشداری است برای آیندگان؛ هشداری که نشان می‌دهد وقتی ما تأییدِ الگوریتمی را به‌عنوان تأیید اجتماعیِ واقعیت تجربه می‌کنیم چه وقایعی ممکن است رخ دهد.

منبع: تالرنس کانادا

آینده‌پژوهی

سوادآموزی به شیوه هوش مصنوعی

آینده آموزش و پرورش چقدر تغییر می‌کند؟



درحالی‌که نگرانی‌هایی درباره شکل‌گیری حباب هوش مصنوعی به وجود آمده است، به نظر می‌رسد ظرفیت آن وجود دارد که سرمایه‌گذاری فناوری به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی بتواند رکوردهای جدیدی ثبت کند.

[جهان در سال جدید میلادی]

افق اقتصاد ۲۰۲۶

این سه روند کلیدی را در اقتصاد جهان دنبال کنید

شرایط اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۵ از آن‌چه پیش‌بینی می‌شد کمی بهتر بود. با وجود عدم‌قطعیتی که پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا ایجاد شد، رشد تولید ناخالص داخلی جهانی ثابت و حدود ۲.۸ درصد باقی ماند.

هنگامی که به افق سال ۲۰۲۶ نگاه می‌کنیم، چشم‌انداز اقتصادی جهانی تحت تأثیر چند نیروی منحصربه‌فرد قرار دارد که زمان‌بندی و اندازه اثرات آن‌ها را دستخوش تغییر می‌کند. این سه موضوع کلیدی را اینجا بررسی می‌کنیم:

۱ عبور از تعرفه‌ها

بخش بزرگی از عدم‌قطعیت‌ها در سال ۲۰۲۵ بر موضوع افزایش تعرفه‌های آمریکا متمرکز بود. امروز اما پرسش بزرگ دیگر این نیست که تعرفه‌های آمریکا چقدر بالا خواهد رفت، بلکه این است که اثرات جانبی تعرفه‌های بالای پایدار آمریکا چه خواهد بود.

بر این مبنا، انتظار نمی‌رود در آمریکا تعرفه‌ها فعالیت داخلی را به‌طور قابل‌توجهی تضعیف کنند. درآمدهای قوی خانوار و تداوم سیاست‌های مالی انبساطی در ۲۰۲۶ به کمک اقتصاد آمریکا خواهند آمد. با این حال، انتظار می‌رود تعرفه‌ها تأثیر تضعیف‌کننده پایدارتری بر واردات آمریکا داشته باشند و در نتیجه میزان انتقال قدرت اقتصادی آمریکا به سایر نقاط جهان را محدود کنند.

صادرات کلی چین با وجود مواجهه با تعرفه‌های بسیار بالای آمریکا، همچنان با سرعت نسبتا سالمی رشد کرده است. انتظار داریم این روند در سال ۲۰۲۶ ادامه یابد، زیرا مقامات چین همچنان بر تاکید روی تقویت «رشدِ مبتنی بر تولید» ادامه می‌دهند. این شرایط احتمالا قیمت صادرات چین را بیش از پیش پایین خواهد آورد، زیرا شرکت‌ها به‌دنبال صادرات تولید مازاد خود هستند.

این وضعیت در عین حال ممکن است آثار جانبی نامطلوب‌تری برای اقتصادهای تولیدی به دنبال داشته باشد. تغییر ترکیب سبد صادراتی چین از اواسط دهه ۲۰۱۰ به‌سمت محصولات با ارزش افزوده بالاتر، شرکت‌های چینی را در رقابت مستقیم‌تری با تولیدکنندگان شرق آسیا و اروپا قرار داده است. بنابراین کاهش قیمت‌های چین تنها به فشارهای رقابتی برای تولیدکنندگان در هر دو منطقه اضافه خواهد کرد.

۲ ضربه‌گیر یا تشدیدکننده شوک؟

در سال ۲۰۲۵، رشد سریع سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با هوش مصنوعی در آمریکا ضعف رشد در سایر بخش‌های اقتصاد را جبران کرد و رونق قابل‌توجهی برای تولیدکنندگان آسیایی کامپیوترها و نیمه‌هادی‌ها ایجاد کرد. اما مسیر پیش رو ناپایدارتر به نظر می‌رسد.

درحالی‌که نگرانی‌هایی درباره شکل‌گیری حباب هوش مصنوعی به وجود آمده است، به نظر می‌رسد ظرفیت آن وجود دارد که سرمایه‌گذاری فناوری به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی بتواند رکوردهای جدیدی ثبت کند. یعنی لزوما قرار نیست در سطحی ثابت مطابق با سناریوی پایه باقی بماند. در سناریوی صعودی پیش‌بینی‌شده، این قدرت اضافی همراه با برخی اثرات جانبی مثبت دیگر احتمالا رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا را در سال ۲۰۲۶ به ۳ درصد می‌رساند؛ یعنی بسیار بالاتر از پیش‌بینی قبلی که ۲.۳ درصد بود.

با این حال، ریسک‌هایی در هر دو جهت وجود دارد. رونق هوش مصنوعی می‌تواند وارد مرحله‌ای آسیب‌پذیرتر شود. در سناریوی نزولی پیش‌بینی‌شده که بر اساس ترکیدن حباب دات‌کام مدل‌سازی شده است، کاهش شدید سرمایه‌گذاری در عرصه هوش مصنوعی و افت قیمت سهام موجب کاهش رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا به زیر یک درصد در سال آینده می‌شود.

۳ شگفتی‌های سیاست مالی

درحالی‌که سیاست پولی معمولا بر بحث اقتصادی غالب است، نقش آن در شکل‌دهی به شگفتی‌های رشد در سال ۲۰۲۶ احتمالا محدود خواهد بود. انتظار می‌رود کاهش نرخ بهره به‌تدریج به‌سمت سطح خنثی پیش برود و بعید است که مسیر دقیق این روند تأثیر معناداری بر مسیر رشد اقتصادها در ۲۰۲۶ داشته باشد. در عوض، شگفتی‌های سیاست مالی اهمیت بیشتری خواهند داشت. با وجود نگرانی‌های فزاینده درباره پایداری مالی در آمریکا، انگلیس و بخش‌هایی از اروپا، به نظر نمی‌رسد که هر شگفتی مالی در سال آینده الزاما به‌معنای انقباض بیشتر خواهد بود. درحالی‌که نسبت بدهی برخی اقتصادهای پیشرفته افزایش خواهد یافت، این روند تدریجی است. در چنین شرایطی، اگر دولت‌ها یک برنامه معتبر میان‌مدت داشته باشند، بعید است بازارها آنها را به‌خاطر لغزش‌های کوچک مالی تنبیه کنند.

با توجه به این اوصاف، چشم‌انداز جهانی ۲۰۲۶ درواقع پایدار در ظاهر، اما ناپایدار در سطوح زیرین است. ترکیب این موضوعات، چشم‌اندازی را ترسیم می‌کند که در آن رشد جهانی پایدار، اما غیر قابل توجه باقی می‌ماند. ما رشد ۲.۷ درصد را برای تولید ناخالص داخلی جهانی در ۲۰۲۶ پیش‌بینی می‌کنیم.

با این حال، شکاف‌های زیادی در عرصه اقتصاد جهانی می‌تواند رخ بنماید و بنابراین، درک این نیروهای زیرین و ریسک‌ها و فرصت‌هایی که ایجاد می‌کنند، برای هدایت اقتصاد جهانی در ۲۰۲۶ حیاتی خواهد بود.

منبع: آکسفورد اکونومیکس

چرا باید خواند:
برای اینکه بدانید اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۶ به کدام جهت‌ها حرکت خواهد کرد، این پیش‌بینی‌ها را بخوانید



ممکن است تورم در آمریکا به اوج برسد و سپس سال آینده شروع به کاهش کند، زیرا اثرات پایه تعرفه‌ها کاهش می‌یابد.

[جهان در سال جدید میلادی]

چشم‌انداز اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۲۶

بررسی فرازوفرودهای احتمالی در بزرگ‌ترین اقتصاد جهان



نوریل روبینی

استاد دانشکده بازرگانی در دانشگاه نیویورک

سال ۲۰۲۵ سالی پرنوسان برای اقتصاد آمریکا بود. اگرچه یک رونق عظیم در سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با هوش مصنوعی در اقتصاد آمریکا رخ داد، اما رشد اقتصادی در نیمه دوم سال ۲۰۲۵ محدود و آهسته بود. علتش هم عدم قطعیت‌های ناشی از تعرفه‌های تجاری و سایر سیاست‌های دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا بود. در همین حال، ایجاد اختلال در اطلاعات رسمی مربوط به اشتغال و تورم که به‌دلیل طولانی‌ترین تعطیلی دولت آمریکا در تاریخ رخ داده، برداشت سیاست‌گذاران درباره این اقتصاد را بیش از پیش پیچیده کرده است. اکنون پرسش بزرگ این است که قرار است در سال ۲۰۲۶ چه شرایطی پیش روی اقتصاد آمریکا باشد.

سه سناریوی محتمل در این خصوص وجود دارد. در حالت اول، آمریکا به مدت چند ماه دچار یک رکود رشدی خواهد شد؛ یعنی رشد تولید ناخالص داخلی کمتر از روند را تجربه خواهد کرد و به‌دنبال آن بازیابی و کاهش تدریجی نرخ تورم به‌سوی هدف ۲ درصدی فدرال رزرو رخ خواهد داد.

در سناریوی دوم، اقتصاد آمریکا برای چند فصل دچار یک رکود سطحی می‌شود و سپس بازگشتی کندتر به سوی رشد (در قیاس با سناریوی اول) خواهد داشت.

سناریوی سوم نیز شامل یک نتیجه به اصطلاح بدون فرود است که در آن رشد اقتصادی قوی باقی می‌ماند اما تورم به‌سوی نرخ هدف کاهش نمی‌یابد.

سناریوی اول درواقع حالت پایه محسوب می‌شود زیرا انضباط بازار و استقلال نسبی فدرال رزرو (با وجود تهدیدهای گهگاه ترامپ) از پیش کاخ سفید را وادار کرده‌اند که عقب‌نشینی کند و از تعرفه‌های سنگینی که در ۲ آوریل اعلام شده بود، کوتاه بیاید.

از آن زمان به بعد، دولت آمریکا درباره مجموعه‌ای از توافق‌های تجاری و چارچوب‌هایی با افزایش تعرفه‌ای متعادل‌تر (غالبا در ازای تعهد به سرمایه‌گذاری در آمریکا) مذاکره کرده است و در برخی موارد به نتیجه رسیده است. رشد اقتصادی آمریکا و جهان بر این مبنا تا حدی کند شده، اما تورم تنها به شکل معتدلی افزایش یافته است.

اگر تا اواسط سال آینده یک احیا و بازیابی قوی در اقتصاد آمریکا رخ دهد، احتمالا ناشی از چند عامل خواهد بود: تسهیل بیشترِ سیاست پولی از سوی فدرال رزرو؛ محرک‌های مالی که هنوز در مسیر اجرا هستند (اکثر کاهش هزینه‌هایی که اخیرا تصویب شده‌اند تا پس از انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ اتفاق نخواهند افتاد)؛ ترازنامه‌های قوی خانوارها و شرکت‌ها؛ شرایط مالی آسان (با توجه به قیمت‌های بالای سهام، بازده پایین اوراق قرضه و حاشیه‌های اعتباری پایین، و دلار ضعیف‌تر)؛ و از همه مهم‌تر، سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با هوش مصنوعی.

افزون بر این، ممکن است تورم در آمریکا به اوج برسد و سپس سال آینده شروع به کاهش کند، زیرا اثرات پایه تعرفه‌ها کاهش می‌یابد و بهره‌وریِ ناشی از فناوری شروع به کاستن از هزینه‌ها و آزاد کردن کارآمدی‌های جدید می‌کند.

اگرچه سناریوی دوم (یک رکود کوتاه و کم عمق با بازیابی کندتر) قابل رد نیست، اما نسبت به حالت اول، احتمال کمتری دارد. اثرات تعرفه‌ها معمولا با تأخیر ظاهر می‌شوند، به این معنا که سیاست‌های تجاری آمریکا هنوز می‌توانند تورم را بالا ببرند و در نتیجه دستمزدهای واقعی را کاهش داده و اعتماد مصرف‌کننده را بیشتر تضعیف کنند.

از سوی دیگر، این روزها صحبت از ظهور یک «اقتصاد K‌شکل» مطرح است که در آن خانوارهای پردرآمد شکوفا می‌شوند و خانوارهای کم‌درآمد هر چه بیشتر در تنگنا قرار می‌گیرند. اعتماد کسب‌وکارها نیز ممکن است در چنین شرایطی آسیب ببیند، به‌ویژه اگر نگرانی‌ها درباره حباب هوش مصنوعی منجر به اصلاح شدید قیمت سهام و تضعیف سرمایه‌گذاری‌ها شود.

منبع: بروکسل سیگنال

چرا باید خواند: بعد از سال پر از فراز و نشیبی که اقتصاد آمریکا پشت سر گذاشت، سه سناریو برای اقتصاد این کشور در سال ۲۰۲۶ پیش‌بینی می‌شود. آنها را اینجا بخوانید

اما حتی در این سناریوی تیره و تارتر، رکود کوتاه و سطحی خواهد بود، زیرا فدرال رزرو نرخ‌ها را تهاجمی‌تر کاهش می‌دهد، و مقامات مالی ممکن است برای حمایت از احیای اقتصاد با محرک‌های بیشتر مداخله کنند.

در نهایت، سناریوی صعودیِ بدون‌فرود (نو لندینگ) نیز قابل رد نیست، زیرا برخی شاخص‌های اخیر نشان می‌دهند که اقتصاد آمریکا از آنچه پیش‌تر تصور می‌شد تاب‌آورتر است. برای مثال، کُندی آشکار در عرضه اشتغال و استخدام ممکن است ناشی از کاهش عرضه نیروی کار باشد که ریشه در ممانعت از مهاجرت توسط دولت ترامپ دارد. این وضعیت همچنین می‌تواند ناشی از دستاوردهای اولیه بهره‌وری حاصل از فناوری‌های جدید یا تازه به‌کار گرفته شده (به خصوص در حوزه هوش مصنوعی) باشد.

با تمام این اوصاف باید توجه داشت که تنش‌های ژئوپلیتیک (مانند تشدید تنش‌های تجاری و غیرتجاری میان آمریکا و چین) یا یک درگیری جدید که موجب جهش قیمت نفت شود می‌توانند اقتصاد آمریکا را هر چه بیشتر به سوی سناریوی رکود سوق دهند. اگر اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۲۶ بهبود یابد و اگر اقتصاد چین تاب‌آور باقی بماند و رشدی نزدیک به ۵ درصد را حفظ کند، چشم‌انداز جهانی بهبود خواهد یافت.





[جهان در سال جدید میلادی]

چشم‌انداز ۲۰۲۶: حرکت در جاده‌های نو

با عینک هوشیاری و جاه‌طلبی به آینده اقتصاد جهان بنگریم

ورود به سال جدید میلادی و بررسی افق سرمایه‌گذاری و تحولات جدید در آن، مثل هر زمان دیگری به ترکیبی از هوشیاری و جاه‌طلبی نیاز دارد. اقتصاد آمریکا که مدت‌ها موتور مهمی برای رشد جهانی بوده، این روزها با چالش‌های نهادی و احتمالا ارزش‌گذاری‌های بیش از حد دارایی‌ها روبه‌روست و از سوی دیگر، بحث در خصوص حباب احتمالی در حوزه سرمایه‌گذاری‌های هوش مصنوعی مطرح شده است. درواقع درحالی که سهام مرتبط با هوش مصنوعی همچنان بخش اساسی پرتفوی‌ها هستند، سرمایه‌گذاران باید گزینشی عمل کنند تا ریسک هرگونه پیامد منفی را کاهش دهند.

در این شرایط، اروپا، چین و هند ممکن است قادر باشند فرصت‌هایی گسترده‌تر، متنوع‌تر و با قیمت‌گذاری‌های جذاب‌تر ارائه دهند. روندهای متفاوت تورم (که در آمریکا افزایشی بوده و در برخی مناطق دیگر شکلی کنترل‌شده داشته است) و همین‌طور سیاست‌های پولیِ متناقض و متضاد باعث شده‌اند اهمیت تنوع‌بخشی منطقه‌ای در سرمایه‌گذاری‌ها بالاتر برود؛ به خصوص برای کسانی که به‌دنبال درآمدهای پایدار در جهانِ پر از نوسان و فراز و نشیبِ امروزی هستند. بانک‌های مرکزیِ بازارهای نوظهور از انعطاف‌پذیری بیشتری در عرصه سیاستگذاری برخوردارند که همراه با احتمال تضعیف بیشتر دلار آمریکا، می‌تواند وضعیت جدیدی را برای بدهی کشورهای نوظهور ایجاد کند.

امروزه بازارهای خصوصی دیگر صرفا «بازارهای جایگزین» نیستند؛ بلکه آن‌ها امروزه به پایه و بنیانی برای ساخت پرتفوی بلندمدت تبدیل شده‌اند. در این فضا، اعتبارات خصوصی و زیرساخت‌ها به‌عنوان موتورهای قدرتمند خلق ارزشِ بلندمدت برجسته می‌شوند: آن‌ها اقتصاد واقعی را تأمین مالی می‌کنند، شکاف‌های زیرساختی را پر می‌کنند و امکان ایجاد تحولات ساختاری مثل جهانی‌زدایی، کربن‌زدایی و دیجیتالی‌شدن را فراهم می‌کنند. موفقیت در این راه به انتخاب دقیق مدیران و سخت‌گیری در اعتبارسنجی وابسته خواهد بود.

ما بر این باوریم که تصور و ترسیم مسیر حرکت برای سال ۲۰۲۶ نیازمند مجموعه‌ای از ابزارها است و در جریان آن می‌توان به ایده‌ها و فرصت‌های کلیدی برای موفقیت مالی در سال ۲۰۲۶ رسید.

منبع: آلیانس

چرا باید خواند:
هر چه که لازم است درباره چشم‌انداز رشد اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۶ و فرصت‌ها و چالش‌های آن بدانید را اینجا بخوانید.

نکاتی کلیدی که باید در آستانه سال جدید میلادی بدانیم

یک: رشد جهانی تقریبا انعطاف‌پذیر بوده است و در عین حال، رونق هوش مصنوعی به جبران مشکلات ناشی از تعرفه‌ها و جنگ‌های تجاری کمک کرده است. اما ارزش‌گذاریِ سهام فناوری در آمریکا بسیار بالا و تمرکز آن بسیار شدید است و این کمی اوضاع را پیچیده می‌کند.

دو: گسترش هزینه‌های فناوری در خارج از آمریکا می‌تواند رشد را حفظ کند و یک انقلاب واقعا جهانیِ هوش مصنوعی را رقم بزند. سهام اروپایی در حال حاضر جذاب‌تر از بسیاری از سهام آمریکایی قیمت‌گذاری شده‌اند.

سه: تورم در کل در بازارهای کلیدی تحت کنترل است؛ هر چند که دینامیک آن در مناطق مختلف متفاوت است. بیشتر بانک‌های مرکزی در حال عادی‌سازی نرخ‌های بهره هستند و فضای بیشتری برای سیاست‌های آسان‌گیرانه‌تر وجود دارد. این چشم‌انداز مساعد می‌تواند به نفع پرتفوی‌های متنوع باشد.

چهار: ریسک‌های رکود تورمی و احتمال تضعیف دلار ممکن است سرمایه‌گذاران جهانی را به بازنگری در میزان بالای قرارگرفتنشان در معرض دارایی‌های آمریکا وادارد. اگرچه برای پیش‌بینی سقوط دلار زود است، اما ظرفیت رشد برای اوراق بدهی منتشرشده در اروپا و آسیا و همچنین برای طلا وجود دارد.

پنج: مشکلات در بازار وام‌دهی غیربانکی آمریکا توجه‌ها را به سمت اعتبار خصوصی جلب کرده است. به رغم پایین‌بودنِ حاشیه‌های اعتباری، به نظر نمی‌رسد که ریسک سیستماتیک وجود داشته باشد و بنابراین، همچنان می‌توان به رشد قوی امید داشت که آن هم ناشی از نرخ‌های بهره بالاتر و تقاضای سرمایه‌گذاران است.

شش: تأمین مالی در عرصه‌های مهمی مانند گذار انرژی و زیرساخت‌های دیجیتال عملا فرصت‌هایی را در سراسر سطوح دارایی‌ها ایجاد خواهد کرد

تورم احتمالا در آمریکا افزایش یابد، در منطقه یورو معتدل بماند و در آسیا و اقتصادهای نوظهور پایین باشد.

و به خصوص به نفع سرمایه‌گذارانی است که توان نگهداری دارایی‌های بلندمدت و غیرنقدشونده را دارند.

بازتاب جنگ‌های تجاری

اقتصاد جهانی در حالی وارد سال ۲۰۲۶ می‌شود که با پس‌لرزه‌های ماندگار جنگ‌های تجاری دستوپنجه نرم می‌کند. هرچند تشدید تعرفه‌ها عمدتا متوقف شده، اما اقدامات دیگر همچنان ممکن است زنجیره‌های تأمین را مختل کند. نتیجه، تکه‌تکه شدن تجارت و جریان سرمایه است؛ چرا که عرضه کمترِ کالاهای خارجی و افزایش قیمت‌ها، رشد در آمریکا را تضعیف می‌کند و به شوک عرضه می‌انجامد و از سوی دیگر، کاهش تقاضای آمریکا برای واردات موجب مازاد ظرفیت در بسیاری از نقاط دیگر جهان می‌شود و به شوک تقاضا می‌انجامد.

با وجود این چالش‌ها و بادهای مخالف، انتظار می‌رود رشد تولید ناخالص داخلی جهانی تنها اندکی کاهش یابد. ما رشد حدود ۲.۷ درصدی (بر اساس وزن برابری قدرت خرید) را پیش‌بینی می‌کنیم که توسط چرخه سرمایه‌گذاری مبتنی بر هوش مصنوعی و واکنش‌های سیاستگذاران در مناطق کلیدی جهان پشتیبانی می‌شود.

اما وضعیت تورم در نقاط مختلف عملا متفاوت خواهد بود: تورم آمریکا بیش از سه درصد افزایش خواهد یافت، درحالی‌که اروپا و آسیا شاهد فشارهای قیمتی ملایم‌تری خواهند بود که امکان کاهش نرخ بهره را فراهم می‌کند.

در همین حال، ریسک‌های ژئوپلیتیک همچنان بالاست و این موضوع به خصوص در روسیه و شرق آسیا و همین طور غرب آسیا مشاهده می‌شود. آمریکا و چین در عرصه انقلاب هوش مصنوعی همچنان پیشرو خواهند بود و اثرات جانبی این روند در سایر مناطق نیز دیده خواهد شد.

ارزش‌گذاری در بخش فناوری و بخش‌هایی از بازارهای مالی‌ای که تنظیم‌گری کم‌تری داشته‌اند، نیازمند نظارت دقیق است، اما نرخ‌های بهره پایین‌تر و اهرم‌سازیِ متعادل در بخش خصوصی، ریسک بی‌ثباتی مالی سیستماتیک را کاهش می‌دهد.

اقتصاد آمریکا: خم می‌شود اما نمی‌شکند

انتظار می‌رود اقتصاد آمریکا در سال ۲۰۲۶ میلادی انعطاف‌پذیر باقی بماند، هرچند رشد این اقتصاد به حدود ۱.۵ تا ۲ درصد کاهش خواهد یافت که کمتر از رشد بالقوه خواهد بود. رونق سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با هوش مصنوعی و مشوق مالی متعادل (که احتمالا پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا در ماه نوامبر ۲۰۲۶ مشاهده خواهد شد) بخشی از فشار ناشی از تعرفه‌ها بر درآمد واقعی و سرمایه‌گذاری تجاری سنتی را جبران می‌کند.

پیش‌بینی می‌شود تورم چسبنده باقی بماند و به‌طور متوسط بالاتر از ۳ درصد باشد و علتش هم ریسک‌های افزایشی ناشی از تعرفه‌ها است. انتظار می‌رود فدرال رزرو آمریکا در سال ۲۰۲۶ نیز به کاهش نرخ ادامه دهد و دامنه هدف نرخ وجوه فدرال را به ۳.۲۵ تا ۳.۵۰ درصد برساند. فدرال رزرو حتی با وجود تورم بالاتر از هدف، احتمالا نرخ‌ها را کاهش خواهد داد؛ اما استقلال این نهاد ممکن است با چالش‌های حقوقی و فشارهای سیاسی مورد آزمایش قرار بگیرد و این فشارها تبعاتی به دنبال داشته باشند.

ریسک‌هایی که در این راستا قابل توجه خواهند بود عبارتند از:

یک: ریسک‌های صعودی که شامل پیشرفت‌های حوزه هوش مصنوعی می‌شود. این پیشرفت‌ها می‌تواند رونق سرمایه‌گذاری را گسترده‌تر کند، بهره‌وری را افزایش دهد و در شرایط اقتصادیِ مناسب، فرصت طلایی ایجاد کند و امکان کاهش نرخ‌ها را فراهم کند.

دو: ریسک‌های نزولی شامل ضعف بازار کار است که ممکن است به هزینه‌کَرد مصرف‌کننده سرایت کند و نشانه‌ای از رکود باشد. در همین حال، رکود تورمی توسط پس‌لرزه‌های تعرفه‌ها تشدید می‌شود.

سه: ریسک‌های رویدادی کلیدی را باید رصد کرد و یکی از آنها انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا است. دولت دونالد ترامپ ممکن است برای تقویت حمایت سیاسی، به‌دنبال کاهش مالیات یا افزایش هزینه‌ها (یا هر دو) باشد. این اقدامات ممکن است با تشدید حملات به نهادهای دموکراتیک همراه شود و بر اعتماد سرمایه‌گذاران اثر منفی بگذارد.

فضای ژئوپلیتیک همچنان آکنده از عدم‌قطعیت است. اما بازارها به ریتم تقابل و سازش عادت کرده‌اند و مهم‌ترین علتش هم تانگوی مداوم میان رئیس‌جمهور دونالد ترامپ و همتایان جهانی‌اش است

اروپای کسل‌کننده ولی زیبا

اروپا آماده یک بهبود دوره‌ای ملایم است و انتظار می‌رود رشد تولید ناخالص داخلی‌اش در سال ۲۰۲۶ بین ۱ تا ۱.۵ درصد باشد. افزایش دستمزدهای واقعی و کاهش بیکاری احتمالا هزینه‌کَرد مصرف‌کننده و ضعف صنعتی ناشی از تنش‌های تجاری جهانی را جبران خواهد کرد.

پیش‌بینی می‌شود تورم در اروپا زیر ۲ درصد باقی بماند و این امر به بانک



مرکزی اروپا (ECB) اجازه می‌دهد در نیمه نخست سال نرخ‌ها را کاهش دهد و به ۱.۷۵ درصد برساند. در این راستا سیاست محرک مالی به شکل ملایمی ارائه خواهد شد و رشد را به میزان ۰.۴ تا ۰.۵ درصد افزایش خواهد داد و این روند عمدتا توسط آلمان هدایت خواهد شد.

اما انگلیس مسیر چالش‌برانگیزتری در پیش دارد. احتمال افزایش مالیات‌ها و کاهش هزینه‌ها (معادل یک انقباض مالی تا سقف ۱ درصد تولید ناخالص داخلی) ممکن است رشد را در این کشور به زیر ۱ درصد کاهش دهد. اما ثبات بهترِ اقتصاد کلان می‌تواند مسیر را برای کاهش نرخ بهره توسط بانک انگلستان (BoE) تا میزان ۳ درصد هموار کند. بانک مرکزی اروپا و بانک انگلستان از معدود بانک‌های مرکزی بزرگ هستند که تحت فشار سیاسی سنگین قرار ندارند و این امر، یورو و پوند را در برابر همتایانشان تقویت می‌کند.

به دلیل نبود انتخابات بزرگ در منطقه، اروپا می‌تواند پاسخ قاطعانه‌ای به چالش‌های ژئواقتصادی (از جمله جنگ روسیه علیه اوکراین و قطعه قطعه شدن زنجیره‌های تأمین جهانی در اثر تعرفه‌های تحمیلی دولت دونالد ترامپ) ارائه کند. با این حال، بن‌بست سیاسی در فرانسه پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۷ سایه بزرگی بر توان قاره اروپا برای اقدام مؤثر در این خصوص می‌اندازد.

اگر خانوارها به جای پس‌انداز کردن، شروع به خرج کردن کنند، رشد در اروپا ممکن است قوی‌تر از انتظار ظاهر شود. از سایر ریسک‌های صعودی می‌توان به این مورد اشاره کرد: گسترش موج فناوری در اروپا که به تبع آن، افزایش قوی‌تر از انتظارِ رشد ناشی از هزینه‌های دولتی و دستاوردهای بهره‌وری رخ خواهد داد.

دینامیک‌های واگرا در آسیا

در آسیا، هم رشد و هم تورم همچنان تحت فشار قرار دارند. تجارت سنتی در آسیا با چالش بزرگی مثل تعرفه‌های تجاری آمریکا و تبعات سنگین آن روبه‌روست، اما چرخه فناوری همچنان باعث تقویت سرمایه‌گذاری و تجارت درون‌منطقه‌ای است. تورم ممکن است اندکی افزایش یابد، اما چنین موضوعی صرفا تحت تأثیر اثر پایه‌ای صورت می‌گیرد و تقاضا در آن موثر نیست

بسیاری از بانک‌های مرکزی منطقه آسیا از پیش سیاست‌های پولی را تسهیل کرده‌اند و انتظار می‌رود کاهش بیشتر نرخ‌ها در نیمه نخست سال ۲۰۲۶ ادامه یابد و مثلا این مورد در چین مشاهده خواهد شد. محرک مالی هدفمند نیز می‌تواند حمایت بیشتری را در این راستا فراهم کند.

رشد چین احتمالا تحت فشار تعرفه‌های آمریکا و ضعف تقاضای داخلی تا حدودی تعدیل خواهد شد. سیاست‌های ضد انولوسیون که برای مقابله با رقابتِ بیش‌ازحد و آسیب‌زا طراحی شده‌اند ممکن است به کاهش فشارهای تورمی کمک کند، اما در مجموع فشار قیمتی اندک خواهد بود. دولت هزینه‌کردِ مصرف‌کننده را تشویق خواهد کرد، اما تولید در عرصه تکنولوژیکِ پیشرفته همچنان اولویت اصلی و عامل پیش‌برنده موتور رشد باقی می‌ماند.

در میان کشورهای آسیایی، ژاپن مسیر موسوم به «بازتورمی منظم» خود را ادامه می‌دهد؛ مسیری که در آن کشور می‌کوشد از طریق محرک مالی، رشد را تقویت کند. اما تورم سرفصل به احتمال زیاد به‌سمت ۲ درصد کاهش می‌یابد، زیرا عوامل موقتی ایجاد آن فروکش می‌کنند. احتمالا بانک مرکزی ژاپن تحت فشار سیاسی قرار خواهد گرفت که نرخ‌ها را بیش از حد افزایش ندهد تا روند بهبود اقتصادی خفه نشود. احتمال دارد یک یا دو افزایش نرخ کافی باشد. با این حال، گسترش مالی مشابه آنچه که در سیاست‌های آبه نخست وزیر فقید ژاپن رخ می‌داد در دولت سانائه تاکایچی (نخست وزیر فعلی ژاپن) می‌تواند به افزایش فشارهای قیمتی در میان‌مدت منجر شود.

تجارت سنتی در آسیا با چالش بزرگی مثل تعرفه‌های تجاری آمریکا و تبعات سنگین آن روبه‌روست، اما چرخه فناوری همچنان باعث تقویت سرمایه‌گذاری و تجارت درون‌منطقه‌ای است

تاب‌آوری در جهانی شقه‌شده

با وجود میراث مخرب جنگ‌های تجاری، رشد جهانی در سال ۲۰۲۶ احتمالا انعطاف‌پذیر باقی بماند؛ و علتش هم وجود انقلاب هوش مصنوعی و سیاست‌های پیش‌دستانه است.

تورم واگرا خواهد بود: در آمریکا افزایش می‌یابد، در اروپا و آسیا پایین باقی می‌ماند؛ و این چشم‌انداز سیاست پولی نامتقارن را ایجاد می‌کند. سال پیش رو، آزمونی برای تاب‌آوری نهادی، انعطاف سیاستی و توانایی اقتصاد جهانی برای سازگاری با دنیایی تکه‌تکه‌تر خواهد بود.

حال پرسش این است که سرمایه‌گذاران در سال ۲۰۲۶ باید به چه موضوعاتی توجه کنند؟

واقعیت این است که پیشرفت‌های سریع در عرصه فناوری می‌تواند سرمایه‌گذاری را از بخش فناوری در آمریکا و بخش‌هایی از آسیا به سایر صنایع و اقتصادها گسترش دهد. این تقویت‌شدگی، همراه با تسهیل پولی و مالی در بسیاری از مناطق جهان، می‌تواند به حفظ انعطاف‌پذیری اقتصاد جهانی کمک کند؛ و این در شرایطی است که چالش‌های پایداری برای ستون‌های کلیدی اقتصاد جهانی (مانند استقلال بانک مرکزی و تجارت آزاد) ادامه دارد.

در همین حال، نگاهی به ساختار بازار نشان می‌دهد که اکنون وضعیت در اروپا نسبت به آمریکا مطلوب‌تر است و علتش هم عمدتا ریسک‌های متمرکز کمتر است. در آمریکا تعداد کمی سهام مگاکپ عملا شاخص‌های اصلی را تحت سلطه دارند، اما اروپا در حال حاضر مجموعه‌ای گسترده‌تر و متنوع‌تر از فرصت‌های سرمایه‌گذاری ارائه می‌دهد. سهام اروپایی در اکثر بخش‌ها از حیث ارزش و رشد جذابیت بیشتری دارند.

اروپا عملا در حال تجربه تحول قابل توجهی است. این درواقع تلاشی برای تثبیت دوباره جایگاه اروپا در سایه تغییرات ژئوپلیتیکی زیاد در جهان است؛ به طوری که بازار سهام این قاره بار دیگر در حال تبدیل شدن به بخش کلیدی چشم‌انداز جهانی است.

در همین حال، اروپا در مسیر دستیابی به خودمختاریِ راهبردیِ بیشتر و پذیرش سیاست مالی گسترده‌تر است و ابتکارات هزینه‌ایِ قابل‌توجه (به خصوص در آلمان) به‌عنوان محرکی عمل می‌کنند که تنها به حوزه دفاعی و

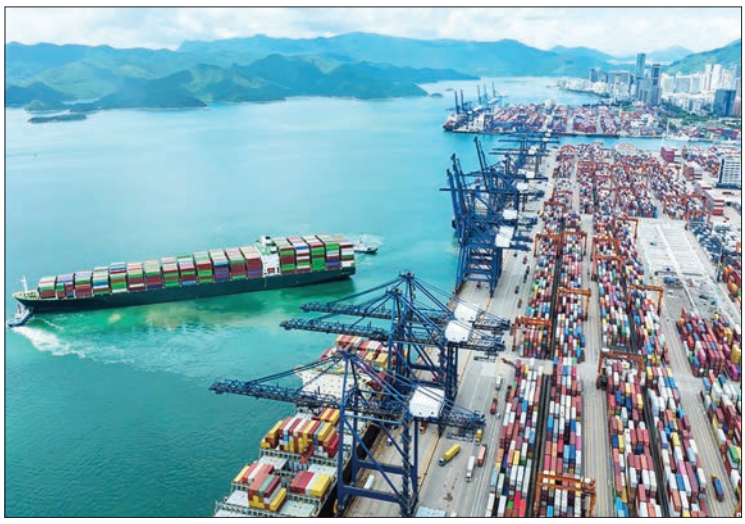

سال پیش رو سالی پر از تضاد خواهد بود: جایی که خوش‌بینی و احتیاط همزمان وجود دارند و بازارها ممکن است میان تاب‌آوری و بازتنظیم حرکت کنند.

سخت‌افزار نظامی مربوط نمی‌شود، بلکه احیای پایه صنعتی، زیرساخت‌ها و ظرفیت نوآوری قاره را نیز هدف می‌گیرند.

در کنار تحولات مالی، سیاست پولی نیز همچنان حمایتی باقی مانده است. با کنترل تورم، انتظار می‌رود رویکردهای متمایل به تسهیل توسط بانک انگلستان و بانک مرکزی اروپا ادامه یابد و این امر بیشتر از ارزش‌گذاری‌ها و احساسات مثبت بازار پشتیبانی کند.

به دنبال اعلام تعرفه‌های سنگین تجاری توسط دونالد ترامپ در روزی که او «روز آزادی» نامید، سهام در آمریکا سقوط شدیدی کرد و از آن موقع به بعد وضع این سهام به شکل قابل توجهی بهتر شده است. با این حال، داده‌های اقتصادی زیربنایی محیط اقتصادی شکننده‌تری را نشان می‌دهند.

تورم در آمریکا احتمالا به دلیل اثرات مداوم تعرفه‌های سنگین افزایش خواهد یافت، و هم‌زمان با پیش‌بینی رشد ضعیف، اقتصاد این کشور با ریسک رکود تورمی در آستانه سال ۲۰۲۶ روبه‌رو است. با اینکه انتظار می‌رود فدرال رزرو آمریکا به کاهش نرخ‌ها ادامه دهد، نگرانی‌ها درباره فشار سیاسی بر تصمیمات در عرصه سیاست پولی همچنان می‌تواند اعتماد بازار را تضعیف کند.

از نظر ارزش‌گذاری، می‌توان گفت که سهام آمریکا در حال حاضر بسیار گران است. اقتصاد آمریکا البته نقاط قوت بلندمدت خود را (به خصوص در حوزه هوش مصنوعی) حفظ کرده است و این حوزه هنوز فرصت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران ارائه می‌کند. اما واقعیت این است که چشم‌انداز کنونی سهام این کشور، احتیاط و گزینشگری را طلب می‌کند.

سهام هند: متنوع و نقدشونده

هند در حال حاضر به‌عنوان بازاری با پتانسیل بالا مطرح است. در کنار جمعیت‌شناسی بسیار مطلوب، زیرساخت دیجیتال هند در حال شکوفایی است: این کشور در سال ۲۰۲۳ صاحب ۴۶ درصد از پرداخت‌های دیجیتال آنی جهان بود. هند همچنین بزرگ‌ترین تأمین‌کننده واکسن و داروهای ژنریک در جهان است؛ به‌طوری که آمریکا حدود یک‌سوم صادرات دارویی آن را خریداری می‌کند. هند همچنین کاملا در موقعیتی قرار دارد که از استراتژی‌های «چین + ۱» بهره‌مند شود، چرا که شرکت‌های جهانی به‌دنبال متنوع‌سازی زنجیره‌های تأمین و پایگاه‌های تولید خود و جدایی از زنجیره تامین وابسته به چین هستند.

این در حالی است که بازار سهام هند بسیار متنوع و نقدشونده است و بسیاری از ویژگی‌های اقتصادهای توسعه‌یافته را دارد. با بیش از ۲۰۰ سهم با ارزش بازار بیش از ۵ میلیارد دلار، ارزش‌گذاری‌ها نیز در مقایسه با معیارهای جهانی پایین‌تر هستند. برآوردهای اجماعی برای رشد تولید ناخالص داخلی و رشد سود هر سهم، هند را پیشتاز بازارهای نوظهور قرار می‌دهد و منعکس‌کننده بنیان‌های قوی، ثبات سیاستی و فضای کارآفرینی پرجنب‌وجوش آن است.

البته هند تنش‌های ادامه‌داری با آمریکا داشته که چالش‌های تجاری برایش ایجاد کرده است. با این حال، انتظار می‌رود هند برای مدتی طولانی مقصدی جذاب برای سرمایه‌های فعال باقی بماند. مشکلات اخیر ناشی از تعرفه‌های سنگین تجاری آمریکا نیز ممکن است به ایجاد فرصت‌ها و پنجره‌های جدید بینجامد.

چین: امید به ثبات

در چین، چشم‌انداز سهام تحت تأثیر ترکیبی پیچیده از بادهای مخالف و موافق قرار دارد. از یک سو شاهد خروج سرمایه خارجی هستیم، چرا که آینده روابط تجاری چین با آمریکا نامشخص باقی مانده است. از علل دیگر می‌توان به برخی عدم‌قطعیت‌های نظارتی در حوزه فناوری و املاک، و فشارهای جمعیتی ناشی از پیرشدن سریع جمعیت اشاره کرد. با این حال، دولت چین با محرک‌های هدفمند به این چالش‌ها پاسخ می‌دهد و از جمله آنها می‌توان به کاهش نرخ‌های بهره، خرید صندوق‌های قابل معامله در بورس (ETF) توسط دولت، و اقدامات حمایتی در حوزه نقدینگی اشاره کرد. دولت چین انتظار دارد با این ابتکارات، اعتماد مصرف‌کننده بازگردد، پس‌اندازهای خانوارها مورد استفاده قرار گیرد و ثبات بیشتری در اقتصاد شکل بگیرد.

بازار سهام چین همچنان عمیق و دارای قیمت‌گذاری جذاب است و همچنین سهم کمی در پرتفوی سرمایه‌گذاران خارجی دارد. این شرایط، فرصت‌های خلاف جریان برای جریان سرمایه بلندمدت ایجاد می‌کند. توان نوآوری چین (به خصوص در حوزه هوش مصنوعی) کمتر از حد واقعی‌اش شناخته شده است.

در همین حال، وجود امکان انجام اصلاحات بزرگ در نظام بازنشستگی و نیز امکان ایجاد اتحادهای راهبردیِ دور از آمریکا نیز به جذابیت کنونی چین برای سرمایه‌گذاران می‌افزاید. البته نباید فراموش کرد که عملکرد بازار در این کشور پرنوسان بوده و انتظار می‌رود این نوسانات ناشی از اخبار ادامه یابد. با این حال، سهام داخلی چین در سال ۲۰۲۵ عملکرد خوبی داشته‌اند و مسیر بلندمدت همچنان مثبت است. این شرایط به خصوص به سود سرمایه‌گذارانی است که بر نوآوری، مصرف داخلی و بخش‌های راهبردی تمرکز دارند.

تورم در آمریکا احتمالا به دلیل اثرات مداوم تعرفه‌های سنگین افزایش یافت، و هم‌زمان با پیش‌بینی رشد ضعیف، اقتصاد این کشور با ریسک رکود تورمی در آستانه سال ۲۰۲۶ روبه‌رو است

چارچوبی برای مقایسه سه بازار

با اتخاذ یک دیدگاه مقایسه‌ای بین چین، هند و اروپا می‌توان به نتایج جالبی رسید. اروپا یک فرصتِ ارزش‌گذاریِ مجدد ساختاری ارائه می‌دهد که توسط توسعه مالی، هزینه‌های دفاعی و سیاست پولی حمایتی هدایت می‌شود. از سوی دیگر، هند یک موتور رشد بلندمدت است که ترکیبی از جمعیت‌شناسی مطلوب، گسترش دیجیتال و ادغام بیشتر در زنجیره‌های تأمین جهانی را ارائه می‌دهد. در همین حال، چین یک فرصت بلندمدت با پتانسیل عمیق بازار و پیشگام بودن در عرصه نوآوری محسوب می‌شود. این سه منطقه در کنار هم، یک چارچوب جذاب برای تخصیص سهام جهت هدایت در نظم جهانیِ در حال تغییرِ



امروزی ایجاد می‌کنند. در حالی که آمریکا با چالش‌های ارزش‌گذاری و سیاستی مواجه است، به نظر می‌رسد که اروپا، چین و هند فرصت‌های سرمایه‌گذاری متنوع، مقاوم و آینده‌نگرانه ارائه می‌دهند. به خصوص پیچیدگی‌های بازار چین نباید از فرصت‌های بلندمدت ارائه‌شده توسط این اقتصاد پرانرژی، پویا و مبتنی بر نوآوری بکاهد. چین همچنان بخش مهمی از هر چارچوب تخصیص سهام آینده‌نگر باقی می‌ماند.

تنوع و مدیریت فعال برای تاب‌آوری

جنی زِنگ مدیر ارشد سرمایه‌گذاری درآمد ثابت در آلیانس معتقد است که در سال پیش رو میلادی، باید انتظار داشت که اقتصادهای توسعه‌یافته نزدیک به سرعت روند (ترند) خود رشد کنند. این در حالی است که بازارهای نوظهور با رهبری هند و بخش‌هایی از آسیای جنوب‌شرقی، مزیت رشد خود را حفظ خواهند کرد. این واگرایی فرصت‌هایی برای تصمیم‌گیری و انتخاب درباره مدت‌زمان و اختصاص اعتبار در میان مناطق مختلف ایجاد می‌کند. در همین حال احتمالش زیاد است که رشد جهانی در سال ۲۰۲۶ مقاوم باقی بماند، زیرا عمدتا تحت‌تأثیر مجموعه سیاست‌های حامی رشد در اقتصادهای بزرگ است. پس از چرخه انقباضی شدید سال‌های گذشته، بانک‌های مرکزی در بازارهای توسعه‌یافته احتمالا نرخ‌های بهره را به سطوح خنثی بازمی‌گردانند. سیاست مالی همچنان رویکردی متمایل به حمایت دارد، زیرا دولت‌ها برای مقابله با عدم‌قطعیت‌های تجاری و ژئوپلیتیک، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و حوزه‌های راهبردی را در اولویت قرار می‌دهند.

در چنین شرایطی می‌توان انتظار داشت که تورم به‌صورت نامتقارن باقی بماند: احتمالا در آمریکا افزایش یابد، در منطقه یورو معتدل بماند و در آسیا و اقتصادهای نوظهور پایین باشد.

این ترکیبِ رشد و تورم، یک فضای کلی مطلوب برای درآمد ثابت فراهم می‌کند. می‌توان انتظار داشت واگرایی‌هایی در پویایی‌های رشد و تورم ایجاد شود و تاب‌آوریِ نهادی و انعطاف در عرصه سیاستگذاری همچنان به بوته آزمون گذاشته شود. همین طور توانایی اقتصاد جهانی برای سازگاری با جهانی شقه شقه شده نیز محک زده خواهد شد. این وضعیت مستلزم هوشیاری است نه خوش‌خیالی. باید از بی‌تعادلی پرهیز کرد، مدیریت فعال را جایگزین مدیریت منفعل کرد؛ و نقدشوندگی (لیکوییدِ) را بر غیرنقدشوندگی ترجیح داد.



حرکت در سال ۲۰۲۶ میلادی مثل حرکت در جاده‌هایی بسیار نو و جدید است؛ جاده‌هایی که به خصوص به دلیل قرار گرفتن در معرض هوش مصنوعی به صورت دائم در حال تغییر هستند

داستان دو واقعیت

هنگامی که به سال ۲۰۲۶ نگاه می‌کنیم، چشم‌انداز سرمایه‌گذاری جهانی همچنان توسط مجموعه‌ای پیچیده از تنش‌های ژئوپلیتیک، بازتنظیم‌های اقتصادی و اختلالات در عرصه فناوری شکل می‌گیرد. سال پیش رو سالی پر از تضاد خواهد بود: جایی که خوش‌بینی و احتیاط همزمان وجود دارند و بازارها ممکن است میان تاب‌آوری و بازتنظیم حرکت کنند.

اینها در حالی است که فضای ژئوپلیتیک همچنان آکنده از عدم‌قطعیت است. اما بازارها به ریتم تقابل و سازش عادت کرده‌اند و مهم‌ترین علتش هم تانگوی مداوم میان رئیس‌جمهور دونالد ترامپ و همتایان جهانی‌اش است. توازن قدرت، به‌ویژه در عرصه تجارت و منابع راهبردی مانند عناصر نادر خاکی تغییر کرده است. چین که این بار تنش‌ها را پیش‌بینی و برای آن آماده شده بود، آمریکا را وادار به بازنگری سیاست‌هایش کرده و به ایجاد یک پویایی جهانیِ متوازن‌تر کمک کرده است.

زیرساخت: روندهای انرژی و روندهای دیجیتال

زیرساخت همچنان سنگ‌بنای پرتفوی‌های نهادی است؛ زیرا راهی برای ارائه جریان‌های نقدی قراردادی بلندمدت، محافظت در برابر تورم، هم‌بستگی پایین با طبقات دارایی سنتی و حمایت قوی سیاسی در سراسر جهان پیش رو قرار می‌دهد. به صورت خاص، اروپا آماده است پیشتاز رشد جهانی باشد زیرا دولت‌ها سرمایه عمومی و خصوصی را برای پیشبرد اهداف کربن‌زدایی، امنیت انرژی و رقابت‌پذیری بسیج کرده‌اند.

البته باید توجه داشت که در سال ۲۰۲۶، دو موضوع غالب‌اند:

اولی گذار انرژی است. تقاضای عظیم برای سرمایه جهت تامین مالی پروژه‌ها ممکن است فرصت‌های بیشتری برای ورود سرمایه‌گذاران خصوصی ایجاد کند. حمایت قوی سیاستی در اروپا و اهداف ESG در بخش خصوصی همچنان گذار انرژی را پیش می‌رانند. دارایی‌های عرصه زیرساخت انرژی معمولا قراردادهای بلندمدتِ شاخص‌شده با تورم دارند که آن‌ها را در بازار امروز جذاب می‌کند. علاوه بر این، زیرساخت گذار انرژی هم‌بستگی کمی با دارایی‌های سنتی دارد و به تنوع‌بخشیِ پرتفوی کمک می‌کند.

دومی زیرساخت دیجیتال است. مراکز داده، شبکه‌های فیبر نوری و اتصال فایو جی ستون فقرات حاکمیت دیجیتال اروپا را تشکیل می‌دهند، که از سوی ابتکارات ملی و اروپایی تأمین مالی می‌شوند و توسط روند کلان دیجیتالی‌سازی (از جمله تلاش برای ارائه خدمات سریع و قابل‌اعتماد در فضای کلود) حمایت می‌شوند.

گذار انرژی و زیرساخت دیجیتال هرچه بیشتر به‌هم گره خورده‌اند. گسترش سامانه‌های انرژیِ تجدیدپذیر و غیرمتمرکز به شبکه‌های هوشمند و مدیریت لحظه‌ایِ داده‌ها نیاز دارد؛ در حالی که رشد سریع مراکز داده (که محرک کلیدی دیجیتالی‌سازی هستند) تقاضای قابل‌توجهی برای برق ایجاد می‌کند و نیاز به منابع انرژی پاک و مقاوم را تقویت می‌کند.

با تمام این اوصاف و در نظر گرفتن همه احتمالات، می‌توان گفت که حرکت در سال ۲۰۲۶ میلادی مثل حرکت در جاده‌هایی بسیار نو و جدید است؛ جاده‌هایی که به خصوص به دلیل قرار گرفتن در معرض هوش مصنوعی به صورت دائم در حال تغییر هستند و مسائل ژئوپلیتیک هم به صورت گسترده آنها را تحت تاثیر قرار می‌دهند. سال ۲۰۲۶ به معنای واقعی کلمه، یک سال نو است.

تبلیغاتی که شخصیت‌های هوش مصنوعی در آنها حضور داشته‌اند با واکنش شدید منفی روبه‌رو شده‌اند. علتش این است که مصرف‌کنندگان از عجیب بودن آنها، اصیل نبودنشان و تهدیدشان برای شغل‌های انسانی احساس ناخوشایندی می‌کنند.

[آینده تکنولوژی]

اینفلوئنسرهای مصنوعی، تبلیغات مصنوعی

آیا از شخصیت غیرواقعی جنس می‌خرید؟

در ماه‌های اخیر، میلیون‌ها کاربر از نصیحت‌های بانمک و ماجراهای پرهیاهویی که گرَنی اِسپیلز یا همان مامان‌بزرگ اسپیلز در پلتفرم‌های تیک‌تاک و اینستاگرام ارائه می‌دهد، لذت برده‌اند. او اینفلوئنسری است که کت‌وشلوارهای تماما صورتی می‌پوشد و کیف‌های گران دستش می‌گیرد.

او در یکی از ویدئوهایش که نزدیک به یک میلیون لایک گرفته، می‌گوید: «گل‌ها می‌میرند عزیزم. ولی کیف‌های شَنِل من تا ابد می‌مانند.»

اما گرنی اسپیلز یک شخص واقعی نیست. او یک شخصیت هوش مصنوعی است که توسط دو جوان بیست‌وچند ساله ساخته شده است. آنها امیدوار بوده‌اند با استفاده از این شخصیت، بازخورد زیادی بگیرند و قراردادهای تبلیغاتی زیادی ببندند. این دو جوان عملا تولیدکننده محتوا هستند.

در حال حاضر، ابزارهای ساخت ویدئوی هوش مصنوعی مثل سورا و سیدَنس انسان‌هایی تولید می‌کنند که عملا از آدم واقعی قابل تشخیص نیستند. برخی از تولیدکنندگان محتوا این را یک فرصت تجاری می‌بینند: ساخت نسل جدیدی از اینفلوئنسرهای مصنوعی که شاید در فروش کالا حتی مؤثرتر از انسان‌های واقعی باشند.

این اینفلوئنسرهای جدید نه حقوق می‌خواهند و نه بودجه لباس. می‌توان در هر نقطه از جهان و در هر زمانی از آنها «فیلم‌برداری» کرد؛ آنها با صبر و حوصله دهها برداشت از دهها ایده مختلف ضبط می‌کنند و مستقیم به هزاران طرفدار پاسخ می‌دهند.

برخی از این اینفلوئنسرهای مصنوعی به‌خاطر اینکه پدیده جدیدی هستند حتی وایرال هم شده‌اند؛ اما هنوز مدتی طول می‌کشد تا اثر قابل‌توجهی در اکوسیستم اینفلوئنسرها بگذارند. بنا به گزارش بیزنس اینسایدر، همکاری برندها با اکانت‌های هوش مصنوعی در شبکه‌های اجتماعی نسبت به سال ۲۰۲۴، سی درصد کاهش یافته است. همچنین تبلیغاتی که شخصیت‌های هوش مصنوعی در آنها حضور داشته‌اند با واکنش شدید منفی روبه‌رو شده‌اند. علتش این است که مصرف‌کنندگان از عجیب بودن آنها، اصیل نبودنشان و تهدیدشان برای شغل‌های انسانی احساس ناخوشایندی می‌کنند.

منبع: یاهو تک

چرا باید خواند: این روزها حتی برای تبلیغات کالا هم از شخصیت‌هایی که وجود خارجی ندارند استفاده می‌شود. بخوانید تا با بعاد مختلف موضوع آشنا شوید.

بااین‌حال، این نوع شخصیت‌های هوش مصنوعی هر روز رایج‌تر می‌شوند. تولیدکنندگان محتوا و نیز بازاریابانی که آن‌ها را خلق می‌کنند معتقدند آینده‌ای ترکیبی در راه است؛ آینده‌ای که در آن چهره‌هایی که فیدهای شبکه‌های اجتماعی را پر می‌کنند، به همان اندازه که ممکن است انسان باشند، می‌توانند مصنوعی هم باشند.

اریک سوارز، یکی از سازندگان گرنی اسپیلز در این خصوص می‌گوید: «چیزی که در محتواسازی با هوش مصنوعی واقعا عالی است این است که آن‌ها از گفتن چیزهایی که یک انسان معمولی معمولا از گفتنش احساس خجالت می‌کند، ابایی ندارند. مثلا این شخصیت مادربزرگ (گرنی اسپیلز) حرف‌های کاملا دیوانه‌واری می‌گوید. او بی‌رحم است، و فکر می‌کنم مردم از بعضی کارهایش واقعا مات می‌مانند.»

در باب ظهور اینفلوئنسرهای هوش مصنوعی حرف زیاد است. چند سالی است که چند اینفلوئنسر بزرگ در این حوزه وجود دارند. مثلا «لیل میکوئلا» در ۲۰۱۶ راه‌اندازی شد و ۲ میلیون دنبال‌کننده دارد و «آیتانا لوپز» بیش از ۳۸۰ هزار دنبال‌کننده دارد. اما تا مدتی قبل، فناوری هوش مصنوعی آن‌قدر پیشرفته نبود که تولیدکنندگان محتوای کوچک یا متوسط هم بتوانند شخصیت‌های مورد نظر خود را با هزینه کم بسازند.

اما امروزه مدل‌های تولید ویدئوی هوش مصنوعی مثل سورا (متعلق به اوپن اِی‌آی) و ویو (متعلق به گوگل) به‌سرعت در حال پیشرفت‌اند. وقتی این فناوری‌ها به بازار آمدند، بسیاری از تولیدکنندگان محتوا به خصوص در تیک‌تاک به وحشت افتادند و آن فناوری‌ها را تهدید مستقیم برای تداوم کار خود دیدند. کاری که آنها مثلا برای تولید و تدوین ویدئو وقت زیادی در جهان واقعی برایش صرف می‌کردند حالا خیلی آسان‌تر و سریع‌تر توسط هوش مصنوعی قابل انجام است.

اریک سوارز یکی از تولیدکنندگان محتوا بود که خودش در این عرصه وارد شد. او مجموعه‌ای از شخصیت‌ها از جمله یک مصاحبه‌گر خیابانی، و یک مربی تناسب اندام را توسط هوش مصنوعی ساخت؛ و از آنها در ویدئوهایش استفاده کرد. اما موفق‌ترین پروژه او گرنی اسپیلز است که در چند هفته نخستِ حضور خود ۴۰۰ هزار دنبال‌کننده در تیک‌تاک و یک میلیون دنبال‌کننده در اینستاگرام را جذب کرد.

تولیدکنندگان محتوا حالا حتی از هوش مصنوعی می‌خواهند ایده‌هایشان را بسط بدهد و آنها را بسازد و بعد دوباره ویرایش و اصلاحشان کند. درست مثل کار تیمی است. اگر همه چیز خوب پیش برود، گاهی به لطف هوش مصنوعی تمام کار یک ویدئو بین پنج تا ده دقیقه طول می‌کشد! این پیشرفتی بزرگ نسبت به گذشته است.

در حالی‌که چنین ویدئوهایی به طرز شگفت‌انگیزی وایرال شده‌اند و مردم از جسارت گرنی اسپیلز لذت می‌برند اما پول‌سازی در این عرصه چالش بزرگ‌تری است. سوارز می‌گوید ویدئوهای آن‌ها توسط تیک‌تاک «غیراصلی» تشخیص داده شده و از برنامه درآمدزایی خارج شده‌اند. بر اساس قوانین تیک‌تاک، اقداماتی که کاربر را فریب دهد یا محتوای غیراصلی و فیک در اختیار او بگذارد، مشمول کسب درآمد در تیک‌تاک نخواهد شد.

حالا سوارز امیدوار است از فیس‌بوک، یوتیوب و پلتفرم‌های دیگر درآمد کسب کند و قراردادهایی با برندهای لوکس لباس یا هتل‌ها ببندد که گرنی بتواند تبلیغشان کند.

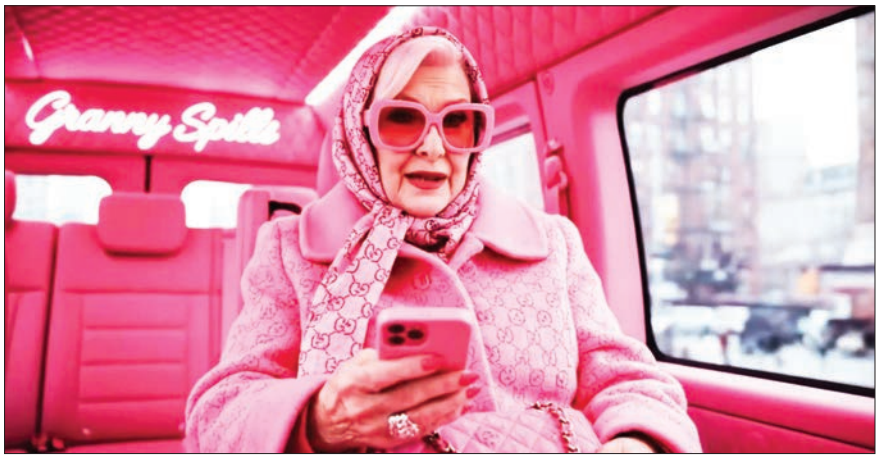

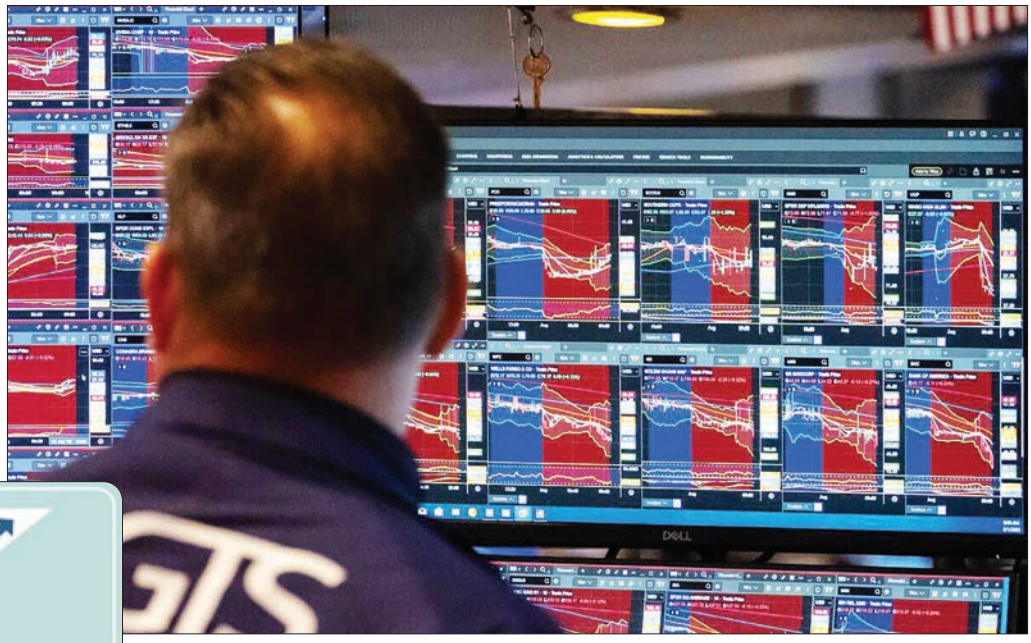

منبع: فورچون

چرا باید خواند:
اینجا به این پرسش پاسخ می‌دهیم که چه چیزی در سال ۲۰۲۵، روند حرکت رو به بالا و نیز حرکت رو به پایین در اقتصادِ «K» شکل را برای ثروتمندان و فقرا شتاب بخشید و در آینده چه وضعیتی در راه است.

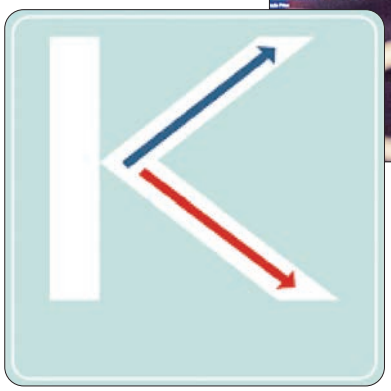

[آینده جهان]

اقتصادی به شکل K

آیا درست است که ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند، فقرا فقیرتر؟

جریان از یک حساب کاربری ناشناس در توییتر آغاز شد که اسم خودش را «ایوان دِ کی» گذاشته بود و خود را «مدیر مستقل ارشد فاینانس توییتر» معرفی کرده بود. در اوج دوران همه‌گیری کرونا، این کاربر یک نظریه تاریک را مطرح کرد که صحبت در موردش تاکنون ادامه پیدا کرده است.

او به وجود اقتصادی به شکل K اشاره کرد و تاکید داشت که همه دنیا دارند در مورد اقتصادهایی به شکل U یا L یا خوش‌بینانه‌تر از همه، به شکل V، صحبت می‌کنند. اما اگر واقع‌بینانه‌تر نگاه کنید، اقتصاد به شکل K است؛ یعنی طبقه بالا دارند هرچه بالاتر می‌روند و طبقه پایین دارند هرچه پایین‌تر می‌روند.

ظاهرا بسیاری از اقتصاددانان نیز به این موضوع فکر کرده‌اند و می‌گویند شکل K در اقتصاد واقعی است. این مفهوم شباهت‌هایی با سخنانی دارد که تقریبا ۲۰۰ سال پیش توسط شاعر بزرگ رمانتیک انگلیسی پرسی بیش شلی گفته شد: «ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند، فقرا فقیرتر.»

به این وضعیت البته «اثر متی» یا مَتیو نیز گفته می‌شود، چون برخی این مفهوم را به کتاب متی ۲۵:۲۹ در انجیل نسبت می‌دهند: «هر که دارد، به او داده خواهد شد و فراوان خواهد داشت؛ اما از کسی که ندارد، همان نیز که دارد از او گرفته خواهد شد.»

اگر از مارک زندی، اقتصاددان ارشد مودیز آنالیتیکس در این خصوص بپرسید، خواهد گفت که این آموزه قدیمی در عصر ریگان در دهه ۱۹۸۰ میلادی دوباره جان گرفته بود. به گفته زندی، در آن زمان بود که یک واگرایی ساختاری میان رشد بهره‌وری و رشد متوسط دستمزد پدید می‌آید.

بنا بر استدلال زندی، در آن دوران بسیاری از عوامل به نفع درآمدِ حاصل از سرمایه و به ضررِ نیروی کار ترکیب شدند: جهانی‌سازی، کاهش اتحادیه‌ها و تولید، و اصلاحات عمده مالیاتی. به گفته او، «سهم درآمد ملی که به نیروی کار می‌رسد از اوایل دهه ۱۹۸۰ رو به کاهش بوده است و سهمی که به صاحبان سرمایه (یعنی کسانی که از قبل ثروت داشتند) می‌رسد افزایش یافته است.»

پس چه چیزی در سال ۲۰۲۵، دارد روند حرکت رو به بالا و نیز حرکت رو به پایین در اقتصادِ «K» شکل را برای ثروتمندان و فقرا شتاب می‌بخشد؟

> **خانوارهای کم‌درآمد بیشتر برای کالاهای ضروری خرج می‌کنند و این کالاها هم احتمالا بیشتر در معرض تعرفه قرار می‌گیرند**

داده‌ها دروغ نمی‌گویند

در مرحله اول، جهش‌های خارق‌العاده داده‌های اقتصادی را در نیمه اول دهه ۲۰۲۰ در نظر بگیرید. صعودهای بازار سهام در سال ۲۰۲۵ به چندین رکورد تاریخی منجر شده است و آمریکایی‌های ثروتمندتر که در بازارها سرمایه دارند را تشویق کرده که کیف پول خود را بیشتر باز کنند. اما نیمه پایینی K درواقع در حال حرکت سریع‌تر رو به پایین است. رستوران‌های فست‌فود و غیررسمی مانند چیپوتله و کاوا و همین طور مک‌دونالدز گزارش داده‌اند که مشتریان کم‌درآمدتر، به خصوص جوانان، این روزها ترجیح می‌دهند در خانه غذا بخورند.

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۵، دهک

در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۵، دهک بالای ثروتمندهای آمریکایی تشکیل‌دهنده ۴۹ درصد از کل مخارج مصرف‌کننده بوده‌اند. یعنی اقتصاد تا این حد نامتوازن (یا Kشکل) شده است.

بـــالای ثروتمندهای آمریکایی تشـــکیل‌دهنده ۴۹ درصد از کل مخارج مصرف‌کننده بوده‌اند. یعنی اقتصاد آن‌قدر نامتوازن (یا Kشکل) شده که ثروتمندترین آمریکایی‌ها مســـئول نیمی از اقتصاد هستند. شکل K در داده‌های اقتصادی این توهم را ایجاد می‌کند که با وجود تورم و شـــوک قیمتی ناشی از تعرفه‌ها، هزینه‌کرد مصرف‌کننده همچنان «مقاوم» مانده است.

لیسا شالت از مرکز مدیریت ثروت مورگان استنلی اخیرا به این نکته اشـــاره کرد که «موضوع نابرابری درآمد واقعـــا دارد کاملا عجیب‌وغریب می‌شود؛ یعنی ۹۰ درصد کشور فقط نیمی از مصرف را تشکیل می‌دهد. این مفهومی اســـت که شکاف درحال گســـترش میان داراها و ندارها را توصیف می‌کند.»

از نظر شالت، تمرکز ثروت عملا وضعیتی برای مصرف‌کننده آمریکایی ایجـــاد کرده که در آن ۴۰ درصد بالای خانوارها از نظر درآمد، حدود ۶۰ درصـــد کل مخارج را به خود اختصـــاص می‌دهند. این خانوارها در عین حـــال ۸۵ درصد از کل ثروت آمریکا را کنترل می‌کنند که دو ســـوم آن به‌طور مستقیم به بازار ســـهام گره خورده است؛ یعنی بازاری که در سه سال گذشته بیش از ۹۰ درصد رشد داشته است. بنا بر محاسبات شالت، مخارج خانوارهای ثروتمند ۶ تا ۷ برابر سریع‌تر از پایین‌ترین گروه درآمدی رشد می‌کند.

حتـــی جروم پاول رئیس فـــدرال رزرو آمریکا نیز گفته که این الگو را مشاهده کرده است: «اگر به گزارش‌های درآمدی شرکت‌های بزرگ مبتنی بر مصرف‌کننده نگاه کنید، بســـیاری از آن‌ها می‌گویند که اقتصاد دوپاره شده و مصرف‌کنندگان در طبقه پایین‌تر کمتر خرید می‌کنند و در صورت خرید هم به سمت کالاهای ارزان‌تر می‌روند. اما افراد با درآمد و ثروت بالاتر همچنان به راحتی خرج می‌کنند.»

اقتصاد Kشکل از چه زمانی پدیدار شد؟

تایلر شیپر دانشیار اقتصاد در دانشگاه سنت توماس می‌گوید مفهوم اقتصاد دوپاره از مدت‌ها پیش از دوران ریگان در جامعه آمریکا وجود داشته است. از نظر او، خانوارهای کم‌درآمد همیشه بیشتر تحت‌تأثیر افزایش قیمت قرار می‌گیرند چون درصد بیشتری از درآمدشان را خرج می‌کنند. همچنین پس از هر رکود، کارگران کم‌درآمد بیشتر از سایرین در توزیع درآمد عقب می‌مانند.

به گفته شـــیپر، امروز بحث درباره شکل اقتصاد آمریکا فوری‌تر شده است، زیرا بخش بیشتری از طبقه متوسط (و کسانی که حدود ۱۰۰ هزار دلار در سال درآمد دارند) به نیمه پایین K رانده می‌شوند. این را می‌توان در هجوم افراد با درآمدهای متوســـط و بالاتر به خرده‌فروشی‌های ارزان مانند والمارت و دالر جنرال دید. همچنین در پلتفرم‌هایی مانند تیک‌تاک و اینستاگرام می‌توان انواع تدابیر و کلک‌ها برای برند نشان‌دادن لباس‌های غیر برند و خریدهای ارزان از برندهای گران و تلاش برای شـــیک به نظر رسیدن با بودجه محدود را مشاهده کرد.

اما چرا این اتفاق افتاده اســـت؟ واقعیت این اســـت که نیمه پایین K هرچه بیشتر به سمت پایین گسترش می‌یابد، زیرا مصرف‌کننده با مجموعه خاصی از چالش‌ها روبه‌رو شـــده است که به خصوص تحت‌تأثیر تورمی تعرفه‌ها قرار دارد. خانوارهای کم‌درآمد بیشتر برای کالاهای ضروری خرج می‌کنند و این کالاها هم احتمالا بیشتر در معرض تعرفه قرار می‌گیرند. بر اساس محاسبات دانشگاه ییل، این تعرفه‌ها سه برابر بیشتر از طبقه بالا به طبقات پایین فشار وارد می‌کنند.

بازار کار کم‌جان و کم‌اســـتخدام نیز به شـــواهد اقتصاد دوپاره افزوده است، کلودیا ســـام، اقتصاددان ارشد در نیوسنچری ادوایزرز و اقتصاددان ســـابق فدرال رزرو آمریکا در این خصوص می‌گوید: «برخی شرکت‌های تکنولوژیک مثل آمازون تعدیل نیروی گسترده‌ای انجام دادند. با این حال، نرخ اخراج نیروی کار هنوز خیلی بالا نیســـت. اگر شـــغلی دارید، ممکن است احساس امنیت بیشـــتری کنید اما اگر مثل نسل زد تازه وارد بازار کار می‌شـــوید ممکن است به دلیل کوچک شدن شرکت‌ها و جایگزینی شغل‌های سطح ابتدایی با هوش مصنوعی، مشکل پیدا کنید».

جالب اینجاست که آمار اخیر از وضعیت کارفرمایان آمریکایی نیز نشان داد که در ماه اکتبر آنها بیش از ۱۵۰ هزار شغل را در آمریکا حذف کردند و این بیشترین کاهش فرصت‌های شغلی در ماه اکتبر طی دو دهه اخیر را نشان می‌دهد.

در همین میان باید توجه داشت که بخش دیگری از احیای بحث‌های مربوط به اقتصاد دوپاره از ماهیت نسبی اقتصاد Kشکل سرچشمه می‌گیرد و احساسات مصرف‌کنندگان در موردش متفاوت است.

مثلا در سال ۲۰۲۲ که بازار سهام سقوط کرد، احساسات مصرف‌کننده در هر دو گروه بالایی و پایینی درآمد همگرا شد. الگوی مشابهی نیز در ماه آوریل و هنگام اعلام تعرفه‌های دولت ترامپ علیه شرکای تجاری آمریکا رخ داد و آمریکایی‌ها را در همه سطوح درآمدی ترساند.

اما اخیرا نگرش مصرف‌کننده نسبت به اقتصاد حتی شکاف بیشتری نیز نشان داده است به طوری که حس اطمینان در میان کم‌درآمدها نسبت به پردرآمدها بسیار پایین‌تر است.

اینجا باید به این نکته نیز اشاره کرد که سیاست پولی هم در شکل‌گیری اقتصاد دوپاره نقش داشته است. برخی اقتصاددانان، اصولا گسترش شکاف میان ثروتمندان و فقرا را پیامد سیاســـت پولی می‌دانند. فدرال رزرو طی چند سال گذشته یک چرخه انقباضی تاریخی داشته است (یازده افزایش نرخ بهره بین ســـال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۴) که برای کاهش تورم طراحی شـــده بود. با این حال، این روند شـــکاف را تشدید کرد، چون خانوارهای ثروتمند که از ســـال‌ها افزایش ارزش دارایی‌هایشان بهره‌مند شده بودند، بهتر می‌توانستند از کاهش سرعت رشد اقتصادی جان سالم به در ببرند، درحالی‌که خانوارهای کم‌درآمد با نرخ‌های بالاتر وام مسکن و اعتبار کمتر مواجه شدند.

پول ارزان دهه ۲۰۱۰ که در اوایل همه‌گیری کرونا نیز همچنان وجود داشت، ارزش سهام و مسکن را بالا برد. اما سخت‌گیری‌هایی که از ۲۰۲۲ به بعد انجام شد، وام‌گیرندگان و مستأجران را تحت فشار قرار داد؛ آن هم بدون آنکه لزوما سودهای قبلی را معکوس کند. اوضاع به گونه‌ای شد که دارندگان دارایی سودهای بادآورده خود را حفظ کردند اما مزدبگیران بار کاهش تورم را به دوش کشیدند.

زندی موضوع را این طور توضیح می‌دهد: «افراد در یک‌ســـوم بالایی توزیـــع درآمـــد و ثروت عملا وضعیـــت خوبی دارند، اما دو ســـوم دیگر آمریکایی‌ها در وضعیت سختی بســـر می‌برند. آن‌ها در دوران همه‌گیری کرونا و وقتی نرخ‌ها پایین بود وام گرفتند و اکنون باید آن وام‌ها را با نرخ بالاتر بازپرداخت کنند». از همه بدتر اینکه آنها حالا باید با تشدید مشکلات بر اثر وضع تعرفه‌های تجاری نیز دست و پنجه نرم کنند.

حال پرســـش این است که چگونه می‌توان دوپارگی اقتصاد را کاهش داد؟

زندی اســـتدلال می‌کند که پر کردن این شـــکاف نیازمند تغییرات سیاستی فراتر از وظایف فدرال رزرو است. به گفته او، فدرال رزرو نمی‌تواند اقتصاد Kشکل را اصلاح کند و فقط می‌تواند قیمت‌ها و اشتغال را تثبیت کند.»

در ماه آوریل و هنگام اعلام تعرفه‌های دولت ترامپ علیه شرکای تجاری آمریکا، احساسات مشترکی بین طبقه بالا و پایین جامعه ایجاد شد و آمریکایی‌ها را در همه سطوح درآمدی ترساند

انتظار می‌رود جمعیت جهانی در حدود سال ۲۰۸۴ با حدود ۱۰.۳ میلیارد نفر به اوج برسد و سپس تا پایان قرن اندکی کاهش یابد و به حدود ۱۰.۲ میلیارد برسد.

[آینده جهان]

نرخ آرام باروری

چالش‌های جمعیت رو به کاهش جهان

جهان از مراحل گذار مختلفی در عرصه جمعیتی عبور کرده اســت و امروزه دارد پا به دوره‌ای می‌گذارد که مشابهش را در گذشته تجربه نکرده است. گزارش‌های اخیر درباره تهدیدهای اکولوژیک (بوم‌شناختی) در این حوزه افق‌های جدیدی را روشن کرده است و نشان می‌دهد که دینامیکِ در حال تغییرِ جمعیت چگونه با فشارهای اکولوژیک (از جمله کمبود منابع، تخریب محیط زیست و آسیب‌پذیری اقلیمی) درآمیخته شده است و چه تبعاتی به بار آورده است.

جمعیت بشر در طول تاریخ به‌طور پیوسته رشد کرده است؛ رشدی که موتور توسعه اجتماعی بوده است. اما هم‌زمان تقاضا برای زمین، آب و غذا را نیز تشدید کرده است. با این حال، قرن پیش رو نقطه عطفی عمیق در این راستا خواهد بود: رشد جمعیت جهانی به‌طور قابل توجهی کند خواهد شد، از اوج عبور خواهد کرد و در نهایت کاهش خواهد یافت.

تثبیت جمعیت جهان می‌تواند فشــار بر اکوسیســتم‌ها را کاهش دهد، اما جوامع سالخورده و نیروی کارِ رو به کاهش در جهان نیز آسیب‌پذیری‌های تازه‌ای ایجاد می‌کنند. با پیر شدن جمعیت، نیروی کار باید نیازهای فزاینده جوامع سالمند را تأمین کند؛ امری که فشــار اقتصادی و وابستگی به نیروی کار را افزایش می‌دهد. بر همین مبنا، هر نوع کاهش در این کارایی می‌تواند فشارها را تشدید کرده و جوامع را در برابر نوسانات اقتصادی و شوک‌های بیرونی آسیب‌پذیرتر کند.

کاهش جمعیت در سن کارآیی، آزمونی است برای نظام‌های اقتصادی که پیشاپیش از نابرابری و فشارهای زیست‌محیطی رنج می‌برند. این دگرگونی‌های جمعیتی می‌توانند درنهایت به شکنندگی جوامع بینجامند و تنها در صورتی می‌توان از این وضعیت پرهیز کرد که به صورت پیش‌دستانه، سیاست‌های سازگاری در عرصه حکمرانی، کار و سلامت دنبال شود.

طبق اعلام سازمان ملل متحد در «چشم‌انداز جمعیت جهان ۲۰۲۴»، انتظار می‌رود جمعیت جهانی در حدود ســال ۲۰۸۴ با حدود ۱۰.۳ میلیارد نفر به اوج برسد و سپس تا پایان قرن اندکی کاهش یابد و به حدود ۱۰.۲ میلیارد برســد. این گزارش پیش‌بینی می‌کند که نرخ باروری جهانی تا سال ۲۰۵۰ به زیر سطح جایگزینی (۲.۱ تولد برای هر زن) سقوط خواهد کرد و این تحولی تاریخی در روندهای جمعیتی جهان خواهد بود.

پیش‌بینی‌های جمعیتی در دهه گذشته مورد بازنگری قرار گرفته‌اند و علتش هم افت سریع‌تر از انتظار نرخ‌های باروری، به‌ویژه در بسیاری از کشورهای آفریقا، آسیا و اقیانوس آرام بوده است.

این کندشــدن، حاصل شهرنشینی ســریع، تغییر هنجارهای اجتماعی و گسترش دسترســی به آموزش و برنامه‌ریزی خانواده است. در حالی که این تحولات نشانه‌ای از پیشرفت انســانی‌اند، اما بنیان‌های ثبات اقتصادی و اجتماعی را نیز دگرگون می‌کنند. شهرنشینی عملا هزینه‌های مسکن و آموزش را افزایش داده، داشتن خانواده‌های بزرگ را دشوارتر کرده و فشار مالی بیشتری را بر دوش والدین گذاشته است. بدون رشد اقتصادی پایدار و افزایش دســتمزدهای واقعی، بسیاری از خانواده‌ها فرزندآوری را به سنین بالاتر موکول می‌کنند.

تحولات اجتماعی نیز این فشــارهای ســاختاری را تقویت کرده‌اند. در بســیاری از کشورهای توسعه‌یافته، دوره‌های طولانی‌ترِ آموزش و سرمایه‌گذاری‌های شغلیِ اولیه عملا بر ازدواج و فرزندآوری ترجیح داده شده‌اند و این موضوع، پنجره باروری را کوتاه‌تر کرده است.

هم‌زمــان، هنجارهای فرهنگی در این دوران تکامل پیدا کرده‌اند. مداخلات دولتی از جمله برنامه‌های ملی تنظیم خانواده به عادی‌شدن خانواده‌های کوچک‌تر و پذیرش بیشترِ «بی‌فرزندی» کمک کرده‌اند. خانوارها حالا ترجیحات دیگری در زمینه فرزندآوری دارند؛ ترجیحاتی که اکنون به کاهش پایدار اندازه خانواده‌ها تبدیل شده است.

در این میان، کاهش باروری باعث کاهش چشمگیر رشد جهانی شده است و آن را از نقطه اوجش در سال ۱۹۶۳ (که ۲.۳ درصد بود) به تنها ۰.۸ درصد در سال ۲۰۲۴ رسانده است. انتظار می‌رود این رشد در سال ۲۰۸۵ منفی شود و جمعیت جهان نیز تا پایان قرن سالانه حدود ۰.۱۳ درصد کاهش یابد.

منبع: ویژن آف هیومنیتی

چرا باید خواند: افزایش جمعیت جهان، فشار زیادی بر اکوسیستم وامکانات موجود وارد کرد اما ظاهرا کاهش آن هم مصائب دیگری به همراه خواهد آورد. ابعاد مختلف موضوع را اینجا بخوانید.

در خصوص تحولات جمعیتی، شکاف‌های منطقه‌ایِ چشمگیری نیز مشاهده می‌شود. مثلا آفریقای جنوب صحرا همچنان بالاترین نرخ رشــد جمعیــت را دارد. پیش‌بینی می‌شود نیجر، اوگاندا و مالاوی تا میانه قرن جمعیتشان تقریبا دو برابر شود و این امر فشار بر منابع حیاتی را تشدید می‌کند.

در مقابل، شرق آسیا و اروپای شرقی با کاهش سریع جمعیت روبه‌رو هستند. انتظار می‌رود کشورهایی مانند چین، ژاپن و روســیه با افت جمعیتی مواجه شوند که نظام‌های مالی و اجتماعیِ متکی به رشــد پایدار را به چالش می‌کشد. در مجموع، ده کشوری که بیشترین میزان کاهش جمعیت را تجربه خواهند کرد، تا ســال ۲۰۵۰ نزدیک به ۱۵۰ میلیون نفر از جمعیت خود را از دست خواهند داد.

گرچه رشد کُند یا منفی می‌تواند فشار زیست‌محیطی را کاهــش دهد، اما ممکن اســت تــوان جوامع برای تأمین نیازهای اقتصادی و اجتماعی را دشــوارتر کند. جوامع سالخورده با کاهش نیروی کار، افزایش نسبت وابستگی سالمندان و رشد تقاضا برای خدمات درمانی، بازنشســتگی و خدمات عمومی روبه‌رو خواهند شد. تا دهه ۲۰۵۰، بزرگسالان سالمند بسیار بیشتر از کودکان خواهند بود و این تغییری اساســی در توازن جمعیتی است که قرن‌ها برقرار بوده است.



تعرفه‌های تجاری تحمیل‌شده از سوی دولت دونالد ترامپ علیه محصولات کانادایی باعث شد مصرف‌کنندگان در این کشور توجهشان به کشور تولیدکننده محصولات مصرفی جلب شود و بسیاری از آنها از خرید هر نوع کالایی که ساخت آمریکا بود پرهیز کردند.

[آینده آمریکای شمالی]

مصرف‌کنندگان به محصولات داخلی روی می‌آورند

نکاتی درباب تورم مواد غذایی درکانادا



کانادا به عنوان یک کشـور مهاجرپذیر که در ماه‌های اخیر با معضلاتی مانند تغییر نخست وزیر، افزایش تورم، بحث و جدل درباره سیاسـت‌های مهاجرتی و از همه مهم‌تر، جنگ تجاری آمریکا علیه محصولاتش مواجه بوده، دارد تغییراتـی را در عرصه اجتماعی نیز تجربه می‌کند. درست است که موضوع جنگ تجاری دولت دونالد ترامپ و اعمال تعرفه‌های سـنگین بر شرکای تجاری مختص به کانادا نبوده، اما به خصوص در رابطه تجاری و صادراتی کشورهایی مثل کانادا و مکزیک به عنوان همسایگان آمریکا با این کشور تاثیری سهمگین داشته است.

بـه دنبال این حجـم از تحولات، اخیرا دانشـگاه دالهوزی گزارشـی درباره وضعیت تورم مواد غذایی در کانادا و تغییر رویکردهای اجتماعی نسبت به مصرف و نیز تغییر رفتارهای خرید منتشـر کرد. این گزارش به بررسـی برداشـت‌ها و دیدگاه‌های حدود سه هزار پاسخ‌دهنده کانادایی در سراسر کشور درباره موضوعاتی از قبیـل مقرون‌به‌صرفه بودن غذا، میـزان هزینه‌کرد خانوارها و نیز میزان اطمینان و باورهای مصرف‌کنندگان می‌پردازد. بخشی از چشم‌انداز آینده این کشور بر این اساس قابل تشخیص و بررسی است.

چیزی که در این راستا به وضوح می‌توان مشاهده‌اش کرد، افزایش مداوم هزینه مواد غذایی در کانادا اسـت. برای آن که تصویر بهتری برای بررسی تورم مواد غذایی در کانادا در اختیار داشـته باشیم، به داده‌های گزارش دانشگاه دالهوزی مراجعه می‌کنیم که بر مبنایش، در پاییز امسـال یک خانوار متوسط کانادایی ماهانه ۵۱۵ دلار بـرای غذا هزینه کرده اسـت: ۴۰۶ دلار در خانه و ۱۰۹ دلار خـارج از خانه. در همین حال، هزینه مواد غذایی (سوپرمارکتی و خواربار) همچنان در حال رشد اسـت و یک خانوار از هر پنج خانوار کانادایی بیش از ۶۰۰ دلار در ماه برای آن پرداخت می‌کند.

بـا افزایش هزینه‌هـای خورد و خـوراک، عنصر «مقرون‌به‌صرفه بودن» در صدر ارزش‌های مرتبط با غذا قرار گرفته اسـت. بنا بر گزارش دانشگاه دالهوزی، اکنون کانادایی‌ها در مواجهه با فشارهای اقتصادی به این نتیجه رسیده‌اند که بهتر است اقتصادی‌بودن و نیز سالم‌بودن مواد غذایی را بر «لذت‌گرایی» ترجیح دهند

از سـوی دیگر، تعرفه‌های تجاری تحمیل‌شـده از سـوی دولت دونالد ترامپ علیه محصولات کانادایی باعث شـد مصرف‌کنندگان در این کشـور توجهشـان به کشور تولیدکننده محصولات مصرفی جلب شود و بسیاری از آنها از خرید هر نوع کالایی که ساخت آمریکا بود پرهیز کردند. درواقع جنبش «خرید محصول کانادایی» شکل گرفت.

حالا کانادایی‌ها به غذاهای تولید داخل و محصولات بومی و محلی علاقه بیشـتری پیدا کرده‌اند. طبق گزارش دانشگاه دالهوزی، ۵۱ درصد از پاسخ‌دهندگان کانادایی گفته‌اند «همیشه» یا «اغلب» غذای محلی انتخاب می‌کنند. این در حالی است که در سال گذشته، این رقم ۳۳ درصد بود. این افزایش، به نوعی نشان‌دهنده افزایش عرق ملی کانادایی‌ها به استفاده از محصولات داخلی در مقابل تعرفه‌های تحمیل‌شده از سوی آمریکاست.

موضوع دیگر این است که در شـرایط تداوم تورم مواد غذایی، امنیت غذایی نیز در معرض خطر قرار می‌گیرد؛ چون خانوارها چـاره‌ای ندارند جز اینکه هزینه‌های خود را کاهش بدهند. این در حالی است که غذا تنها منبع فشار اقتصادی نیست: پاسخ‌دهندگان افزایش‌هـای مشـابهی را در هزینه اقلام خانگی، خدمات عمومـی (قبوض و انرژی) و حمل‌ونقـل گزارش کرده‌اند. اما این افزایش‌ها به اندازه مواد غذایی تند و شـدید نبوده است. پس طبیعی است که صرفه‌جویی در هزینه‌های مربوط به مواد غذایی شدید باشد. درواقـع غذا در صدر نگرانی‌های مالی خانوارهای کانادایی قرار دارد. بیش از چهار نفر از هر پنج پاسخ‌دهنده گفته‌اند که غذا بیشترین افزایش هزینه را در ۱۲ ماه گذشته داشته است. اگرچه کانادایی‌ها خدمات عمومی، مسکن و لوازم خانگی را نیز در میان دغدغه‌های اصلی مالی خود قرار می‌دهند، اما طبق گزارش دانشگاه دالهوزی، تأثیر افزایش قیمت مواد غذایی از مجموع این سه دسته نیز بیشتر است.

در این میان، کانادایی‌ها انتظار دارند قیمت مواد غذایی در این کشور همچنان افزایش یابد، اما بیشتر آنها خود را برای تورم «متوسط» بین ۲ تا ۷ درصد آماده کرده‌اند؛ موضوعی که نشان می‌دهد فضای سال ۲۰۲۶، نوعی «خوش‌بینی محتاطانه» است.

نباید فراموش کرد که اصولا مصرف‌کنندگان کانادایی در شـرایطی که تحت فشار قـرار بگیرند، رفتار مصـرف و خرید خود را تطبیق می‌دهند. حـالا هم طبق گزارش دانشـگاه دالهوزی، کانادایی‌ها در واکنش به تـورم مواد غذایی، راهبردهای مختلفی در پیش گرفته‌اند؛ از جمله سـختگیری در بودجه خانـوار، خوردن غذا در خانه و تطبیق رژیم‌های غذایی. افزایش خریدهای آنلاین با قیمت‌های مناسب‌تر هم طبیعتا به وفور در میان مصرف‌کنندگان کانادایی مشاهده شده است. از آنجا که در آستانه آغاز سال جدید میلادی قرار داریم، می‌توان گفت که چشم‌انداز پیش روی مصرف‌کنندگان کانادایی در زمینه مواد غذایی تا حدی مثبت به نظر می‌رسد.

منبع: یاهو کانادا

چرا باید خواند:
کانادا به عنوان همسایه و شریک تجاری آمریکا از تعرفه‌های تحمیلی ترامپ ضربه سنگینی خورد و این موضوع به افزایش تورم مواد غذایی در این کشور منتهی شده است. بخوانید تا ببینید این شرایط در زندگی کانادایی‌ها چه تاثیری گذاشته است.

رونق هوش مصنوعی باعث شده که نیاز به انرژی به شکل فزاینده‌ای بالا برود و در آینده هم این تقاضا همچنان بالا باشد.

[آینده انرژی]

حضور جدی یک فناوری نوپا

انرژی زمین‌گرمایی چطور به گزینه‌ای محبوب تبدیل شد؟

انرژی زمین‌گرمایی (ژئوترمال) این روزها در حال تبدیل شدن به محبوب‌ترین گزینه برای شرکت‌های بزرگ فناوری است. واقعیت این است که سیلیکون‌ولی با رشد عظیم تقاضای انرژی که به خاطر رونق هوش مصنوعی ایجاد شده است مواجه است و برای عقب‌نماندن در این عرصه، سرمایه‌های عظیم خود را روانه استارتاپ‌های حوزه انرژی ژئوترمال کرده است.

انرژی ژئوترمال از مزیت‌های مهمی نسبت به فناوری‌های پیشرو انرژی پاک برخوردار است. مهم‌تر از همه این است که منبعی ثابت و پایه برای انرژی پاک محسوب می‌شود و یکی از معدود گزینه‌های کربن‌صفر است که در آمریکا نیز از حمایت هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات برخوردار بوده است. در نهایت می‌توان گفت این فناوری نسبتا خاص و نوپا ممکن است بالاخره آماده حضور جدی در صحنه باشد

تا همین اواخر، انرژی زمین‌گرمایی فقط در مکان‌های زمین‌شناسی غیرمعمول که گرمای هسته زمین به‌طور طبیعی به پوسته زمین می‌رسید (مانند چشمه‌های آب گرم) قابل بهره‌برداری بود. به همین دلیل، کشورهایی با فعالیت حرارتی بالا مانند ایسلند قادر بودند انرژی زمین‌گرمایی را به‌طور معنی‌داری در سبد انرژی ملی خود بگنجانند، اما تعداد بسیار کمی از کشورهای دیگر چنین امکانی داشتند. از همین رو، انرژی زمین‌گرمایی امروز کمتر از یک درصد از ترکیب انرژی جهان و تنها ۰.۴ درصد از تولید انرژی در آمریکا را تشکیل می‌دهد.

اما همه این‌ها در حال تغییر است: انرژی ژئوترمال (از نوع تقویت‌شده) از مرحله مدل‌سازی نظری خارج شده و دارد وارد دنیای واقعی می‌شود. این انرژی از فناوری‌های حفاری صنعت نفت و گاز در بخش شکست هیدرولیکی الهام می‌گیرد. فعالان این حوزه حتی در حال بررسی استفاده از فناوری‌های الهام‌گرفته از همجوشی هسته‌ای هستند تا ذوب لایه‌های سنگی و رسیدن به اعماق بیشتر عملی شود. ایده آنها این است که اگر بتوانیم حفاری عمیق و مقرون‌به‌صرفه داشته باشیم، انرژی زمین‌گرمایی می‌تواند تقریبا در هر نقطه‌ای از زمین قابل دسترس، فراوان و از نظر مالی عملی باشد.

به همین جهت است که استارتاپ‌های فعال در حوزه انرژی ژئوترمالِ تقویت‌شده در حال حاضر سر و صدای زیادی ایجاد کرده‌اند. یکی از این شرکت‌ها، فروو انرژی (Fervo Energy) مستقر در هیوستون است که توسط بیل گیتس و گوگل و دیگر سرمایه‌گذاران قدرتمند حمایت می‌شود. فروو تاکنون بزرگ‌ترین قرارداد تجاری تاریخ برای برق ژئوترمال را به دست آورده است.

این شرکت کارآمدیِ فعالیت خود را در یک نیروگاه پایلوت در نوادا ثابت کرده و اکنون در حال گسترش عملیات خود در یک نیروگاه در یوتا است. اخیرا مجله اکونومیست نیز



منبع: یاهو فایننس

چرا باید خواند:
پتانسیل انرژی زمین‌گرمایی یا ژئوترمال این روزها مورد توجه زیادی قرار گرفته است. در این گزارش درباره مزیت‌های آن و آینده استفاده از آن توضیح داده‌ایم.

اعلام کرد که انرژی زمین‌گرمایی در حال تبدیل شدن از یک «گزینه خاص» به یک «ضرورت» است و به موضوع کاهش هفتاد درصدیِ زمان حفاری برای آن نیز اشاره کرده است.

به نظر می‌رسد بخش دولتی آمریکا نیز به اندازه بخش خصوصی به این حوزه خوش‌بین است. دولت ترامپ از توسعه این بخش حمایت کرده و برخلاف بسیاری از فناوری‌های انرژی پاک دیگر، بودجه انرژی زمین‌گرمایی (ژئوترمال) را کاهش نداده است.

در همین حال وزارت انرژی آمریکا اخیرا چشم‌انداز خود را بازنگری کرده و سهم پیش‌بینی‌شده انرژی زمین‌گرمایی در ترکیب انرژی کشور را افزایش داده است. این وزارتخانه پیش‌بینی می‌کند که تا سال ۲۰۵۰، فناوری‌های زمین‌گرمایی می‌توانند تا ۳۰۰ گیگاوات انرژی فراهم کنند. این رقم عظیم است و بیش از سه برابر خروجی فعلی بخش انرژی هسته‌ای آمریکا محسوب می‌شود. توجه داشته باشید که بخش انرژی هسته‌ای آمریکا پربازده‌ترین صنعت هسته‌ای جهان است. ابعاد این رشد در آینده بسیار زیاد است؛ به خصوص اگر به این نکته توجه کنیم که امروزه انرژی زمین‌گرمایی در آمریکا کمتر از چهار گیگاوات انرژی تولید می‌کند.

بر اساس شواهد موجود، آمار جهانی در خصوص انرژی زمین‌گرمایی قرار است به شکلی چشمگیر افزایش یابند. آژانس بین‌المللی انرژی نیز چشم‌انداز بلندمدت خود را بازنگری کرده تا سهم بزرگ‌تری برای انرژی ژئوترمال در نظر بگیرد، و گزارش می‌دهد که پتانسیل جهانی این فناوری تا سال ۲۰۵۰ بیش از ۸۰۰ گیگاوات خواهد بود، در حالی که امروز تنها ۱۵ گیگاوات است.

بر این اساس، چنین رشدی می‌تواند تأثیر واقعی و مهمی بر روند جهانی انرژی و انتشار گازهای گلخانه‌ای داشته باشد و ممکن است برای جلوگیری از بحران انرژی جهانی ناشی از هوش مصنوعی نیز حیاتی باشد. واقعیت این است که رونق هوش مصنوعی باعث شده که نیاز به انرژی به شکل فزاینده‌ای بالا برود و در آینده هم این تقاضا همچنان بالا باشد.

گزارشی که اوایل امسال توسط شرکت تحقیقاتی «گروه رودیوم» مستقر در نیویورک منتشر شد، برآورد کرده است که انرژی زمین‌گرمایی می‌تواند تا ۶۴ درصد از رشد تقاضای پیش‌بینی‌شده تا اوایل دهه ۲۰۳۰ میلادی را تأمین کند.

[آینده تکنولوژی]

هوش مصنوعی، موتوری برای انواع رشد

چرا مردم بیشتر از هر زمان دیگری به مهارت‌آموزی نیاز دارند؟



لی جونگوا

اقتصاددان و مشاور سابق رئیس‌جمهور کره جنوبی

دو دهه پس از آنکه جهانی‌شدن یک رونق اقتصادی جهانی را رقم زد، رشد اقتصادی وارد مسیری آرام‌تر شده است؛ مسیری که احتمالا در آینده ادامه خواهد داشت. فراتر از شوک فوریِ گسست در پیوندهای تجاری و سرمایه‌گذاری (که نتیجه تنش‌های ژئوپلیتیکی فزاینده، به خصوص میان آمریکا و چین است)، می‌توان مشاهده کرد که مسائلی مانند سالخوردگی جمعیت، رکود بهره‌وری و افزایش هزینه‌های نابرابری و بلایای طبیعی نیز مستقیما قلب الگوی رشد آسیایی را هدف قرار داده‌اند. شکاف در یکپارچگی جهانی نه‌تنها موتور رشد صادرات‌محور آسیا را از کار انداخته است؛ بلکه سالخوردگی سریع جمعیت نیز باعث محدودیت عرضه نیروی کار شده و فشارهای مالی را در سراسر منطقه تشدید کرده است. سهم افراد ۶۵ ساله و بالاتر در جمعیت آسیا تا میانه قرن تقریبا دو برابر خواهد شد و از ۹.۸ درصد در سال ۲۰۲۳ به ۱۸.۶ درصد در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید. ژاپن و کره جنوبی همین حالا هم جوامعی «فوق‌سالخورده» هستند؛ زیرا بیش از ۲۰ درصد جمعیتشان بالای ۶۵ سال دارد. جمعیت چین نیز وارد روند کاهش شده است. هند و برخی اقتصادهای جنوب شرق آسیا هنوز از امتیاز جمعیت بالا بهرمندند، اما پنجره این مزیت به‌سرعت در حال بسته شدن است.

بااین‌حال، جمعیت همیشه سرنوشت را تعیین نمی‌کند. آسیا با استفاده از فناوری‌های دیجیتال نوین (به‌ویژه هوش مصنوعی) می‌تواند رشد بهره‌وری را تقویت کند، کمبود نیروی کار را کاهش دهد و دوره کاری افراد را طولانی‌تر کند. هوش مصنوعی، درست مثل برق و اینترنت، یک فناوری مورد استفاده عموم است که پتانسیل دگرگون کردن تولید، خدمات و نوآوری را دارد.

شواهد اولیه نشان می‌دهد که هوش مصنوعی می‌تواند بهره‌وری کارکنان را بهبود دهد، دامنه فزاینده‌ای از امور را به شکل خودکار انجام دهد، و آفرینش محصولات و خدمات جدید را با سرعت پیش ببرد. اما اثر کلان اقتصادی آن همچنان نامشخص است. برخی تحلیل‌ها نشان می‌دهند که هوش مصنوعی می‌تواند رشد بهره‌وری جهانی را طی دهه آینده سالانه به میزان ۰.۸ تا ۱.۳ واحد درصد افزایش دهد. علاوه بر این، دستاوردهای اولیه هوش مصنوعی احتمالا در ابتدا در میان شمار اندکی از شرکت‌ها و بخش‌های پیشرو متمرکز خواهد شد. معمولا زمان می‌برد تا دستاوردهای بهره‌وری خودشان را نشان بدهند. در کوتاه‌مدت حتی ممکن است بهره‌وری کاهش یابد؛ زیرا شرکت‌ها هزینه‌های بالای پذیرش، آموزش و ادغام فناوری را متحمل می‌شوند؛ الگویی که به «منحنی جی بهره‌وری» مشهور است. همان طور که در انقلاب‌های فناوری قبلی مشاهده شده است، تأثیرِ هوش مصنوعی نیز در نهایت به ظرفیت کشورها برای جذب و به‌کارگیری مؤثر آن بستگی دارد. فعلا این ظرفیت در آسیا بسیار متفاوت است. بر اساس «شاخص آمادگی هوش مصنوعی» که توسط صندوق بین‌المللی پول معرفی شده، اقتصادهای پیشرفته‌ای مانند استرالیا، ژاپن و سنگاپور در مقایسه با دیگر کشورها جایگاه بالاتری دارند. معیارهایی که در این زمینه مورد توجه قرار داشته، شامل زیرساخت دیجیتال، یکپارچگی اقتصادی، سیاست‌های بازار کار و موارد دیگر است. اقتصادهای نوظهور بزرگ منطقه، مانند چین، هند و اندونزی نیز عملکرد بهتری نسبت به همتایان خود دارند. اما اقتصادهای کم‌درآمدی همچون بنگلادش و کامبوج در این خصوص عقب مانده‌اند. با توجه به سرعت و مقیاس گذار پیش رو، و بادهای مخالف رشد، همه اقتصادهای آسیایی باید برای تقویت توانایی خود در مهار هوش مصنوعی تلاش کنند. برای درک اینکه چه باید کرد، بازنگری در پژوهش‌های برندگان جایزه نوبل، فیلیپ آگئون، پیتر هوویت و جوئل موکر، سودمند است. آگئون و هوویت ایده «تخریب خلاقانه» یوزف شومپیتر را صورت‌بندی کرده‌اند؛ فرآیندی که در آن فناوری‌های نو، فناوری‌های کهنه را کنار می‌زنند. موکر نیز نشان داده که پیشرفت پایدار نیازمند داشتن آغوش باز نسبت به ایده‌های تازه و تعهد به تحقیق علمی است. مجموع این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که رفاه پایدار به پیشرفت مداوم فناوری وابسته است.

منبع: دانشگاه ملبورن

چرا باید خواند: کشورهای آسیایی در زمینه فناوری‌های دیجیتال کاملا پیشرو هستند اما این روزها با سالخوردگی جمعیتشان و تنش‌های تجاری مختلف دست و پنجه نرم می‌کنند. این یادداشت توضیح می‌دهد که چطور هوش مصنوعی می‌تواند ناجی آنها باشد

برای کشورهای آسیایی، دو نتیجه از این موضوع می‌توان گرفت: اول پرورش مهارت‌هایی که مردم برای استفاده مؤثر از هوش مصنوعی نیاز دارند. مثلا سرمایه‌گذاری در سواد دیجیتال و آموزش علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات می‌تواند مردم را برای دگرگونی‌های آینده آماده کند. همچنین برنامه‌های آموزش مستمر و بازآموزی می‌تواند گذار را برای نیروی کار فعلی هموار کند.

دوم هم ایجاد شرایطی است که مردم بتوانند این مهارت‌ها را خلاقانه به‌کار بگیرند. این امر مستلزم سرمایه‌گذاری دولت‌ها در تحقیق و توسعه، ایجاد زیرساخت‌های دیجیتال قابل اعتماد و گسترده است. همچنین دسترسی بیشتر به سرمایه برای شرکت‌های نوپا می‌تواند تضمین کند که نوآوری محدود به چند شرکت یا کشور نشود. اگر پذیرش هوش مصنوعی تنها به چند اقتصاد یا بخش پیشرفته محدود بماند، شکاف‌های فناوری گسترده‌تر خواهند شد و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عمیق به دنبال خواهد داشت.





منبع: دیلی اکونومی

چرا باید خواند:
اقتصاد آلمان روزگاری نه چندان دور به عنوان معجزه اقتصادی اروپا شناخته می‌شد. اما این روزها هزینه‌های سنگینی را بر دوش خود احساس می‌کند که ممکن است آینده این اقتصاد را به کل تیره و تار کنند. توصیف کامل این بحران را در این یادداشت بخوانید.

آلمان قصد دارد در سال ۲۰۲۶، ۱۷۴ میلیارد یورو استقراض کند. این سه برابر سطح دو سال پیش و دومین رقم بالا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم است

[آینده اروپا]

از معجزه اقتصادی تا تله رفاهی

جایگاه دولت رفاه در آلمان چگونه زیر سوال رفت



محمد موتی
پژوهشگر در مرکز پژوهش‌های اقتصادی عرب

«دولت رفاه به شکلی که امروز می‌شناسیم دیگر توسط اقتصاد ما قابل تأمین مالی نیست.»

با همین یک جمله، فریدریش مِرتس صدراعظم آلمان یکی از بزرگ‌ترین تابوهای سیاسی این کشور و اروپای غربی را شکست. او درواقع جسارت کرد و جایگاه دولت رفاه را زیر سؤال برد، آن هم در زمانی که هزینه‌های اقتصادی آن دیگر برای دولت او قابل چشم‌پوشی نبوده است. فریدریش مرتس (با رویکرد محافظه‌کار) با اعلام این‌که بزرگ‌ترین اقتصاد اروپا دیگر توان تأمین هزینه‌های دولت رفاهِ سخاوتمند خود را ندارد، رویارویی سنگینی نیز با شرکای ائتلافی میانه‌چپ خود به راه انداخته است.

اصلاح نظام تأمین اجتماعی آلمان که بخشی از توافق ائتلافی است، در حالی در دستور کار قرار گرفته که این کشور در حال راه‌اندازی یک برنامه با هزینه ۱ تریلیون یورو (آن هم مبتنی بر بدهی) برای نوسازی نیروهای نظامی و تعمیر زیرساخت‌های خود است.

نکته اینجاست که تلاش‌ها برای کاهش هزینه‌های رفاهی در سایر نقاط اروپا نیز از نظر سیاسی پرچالش بوده است. در انگلیس، کر استارمر مجبور شد در این زمینه عقب‌نشینی کند و در فرانسه نیز مخالفت‌های شدید با اصلاحات بازنشستگی به سقوط دولت فرانسوا بایرو نخست‌وزیر سابق کمک کرد.

در حالی که آلمان در اروپا یک استثنا محسوب نمی‌شود، هزینه‌های اجتماعی رفاهی در آن در سال‌های اخیر به‌تدریج بالا رفته و بمب ساعتی جمعیتش نیز تأمین مالی دولت رفاه را تهدید می‌کند؛ آن هم درست در زمانی که اقتصاد این کشور برای خروج از طولانی‌ترین دوره رکود پس از جنگ خود دست‌وپنجه نرم می‌کند.

سابقه دولت رفاه

دهه‌هاست که اقتصاد سوشال‌مارکتِ آلمان به عنوان داستان موفقیت اقتصادی اروپا ستوده شده است. اقتصاد سوشال‌مارکت یا «اقتصاد بازار اجتماعی» در دوران پس از جنگ در آلمان دنبال شد و پویایی بازار آزاد را با رفاه محدود برای نیازمندان واقعی ترکیب کرد و با این ترتیب موجب شد آلمان غربی از ویرانی‌های جنگ به یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان بدل شود.

امروز اما آن مدل دیگر جایگاه سابق را ندارد. آلمان با رشد راکد، کاهش رقابت‌پذیری و سنگین‌ترین بار رفاهی در تاریخ خود مواجه است؛ نشانه‌هایی که ثابت می‌کنند موتور اقتصادی اروپا دارد زیر وزن همان نظامی که ساخته، از کار می‌افتد.

برخاستنِ آلمان از خرابه‌های پس از جنگ بر پایه دیدگاه اقتصادی لودویگ ارهارد بنا شد؛ نظامی که بنگاه‌داری آزاد را با شبکه امن اجتماعی در یک چارچوب رقابتی به توازن رسانده بود. با آزادسازی قیمت‌ها و تجارت، تثبیت پول، و کاهش مالیات‌ها، ارهارد رقابت را آزاد کرد، تورم را پایان داد و «معجزه اقتصادی» را رقم زد: این معجزه‌ای بود که رشد سریع، اشتغال کامل و افزایش استانداردهای زندگی را به همراه آورد.

اما تصور ارهارد از یک شبکه ایمنی اجتماعیِ محدود، به‌تدریج جای خود را به گسترش وسیع رفاه داد و نشان داد چرا دولت هرگز نباید قدرت مهندسی «تعادل اجتماعی» با پول مالیات‌دهندگان را در اختیار داشته باشد. وقتی دولت‌ها مشروعیت دخالت در اقتصاد «به‌نام عدالت» را پیدا کنند، این دخالت به ندرت متوقف می‌شود و فقط گسترش می‌یابد.

از اصلاحات بازنشستگی ۱۹۵۷ گرفته تا دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دولت‌های پیاپی در

نظام بازنشستگی در آلمان عملا ۱۲ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را مصرف می‌کند؛ بیش از دو برابرِ میزانی که انگلیس هزینه می‌کند؛ یعنی ۵.۱ درصد.

آلمان بیمه سلامت، حمایت آموزشـــی، مزایای خانواده، یارانه مسکن، و حمایت از بیکاری را گســـترش دادند و پایه‌های یکی از سخاوتمندانه‌ترین نظام‌های رفاهی اروپا را بنا کردند. امروز، آلمان ۳۱ درصد از تولید ناخالص داخلی خود یعنی حدود ۱.۳ تریلیون یورو را صرف برنامه‌های اجتماعی می‌کند و این یکی از بالاترین مقادیر در میان کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه است.

نظام بازنشستگی در آلمان نمونه روشنی از این افراط است: این نظام ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی آلمان را مصرف می‌کند؛ یعنی بیش از دو برابر سهمی که انگلیس هزینه می‌کند؛ یعنی ۵.۱ درصد. با پیر شدن جمعیت و کوچک شدن نیروی کار در آلمان، فشار بر مالیه عمومی اجتناب‌ناپذیر شده است. در سال ۱۹۶۲، شش کارگر هزینه‌های یک بازنشسته را در آلمان تأمین می‌کردند؛ اما امروز شاید به سختی دو نفر این کار را بکنند. از آن بدتر اینکه انتظار می‌رود این نسبت بیشتر هم سقوط کند. نظامی با این ساختار جمعیتی نمی‌تواند دوام بیاورد مگر آن که به راه‌هایی مثل افزایش مالیات‌ها، بدهی بیشتر و کسری بودجه فزاینده متوسل شود.

برای حفظ این مدل، کارفرمایان آلمانی بهای سنگینی می‌پردازند. طبق قانون، آن‌ها باید نیمی از سهم بیمه کارکنان را پرداخت کنند؛ بنابراین هر نوع گسترش رفاه مستقیما هزینه نیروی کار را افزایش می‌دهد. از زمان همه‌گیری کرونا تاکنون، هزینه‌های غیرمزدی سریع‌تر از کل دستمزدها افزایش یافته است و این موضوع باعث شده که سود از بین برود و جای کمی برای افزایش حقوق باقی گذاشته شود.

موضوع دیگر این است که سهم بیمه‌های اجتماعی که سال‌ها زیر ۴۰ درصدِ حقوق بود اکنون به ۴۲.۵ درصد رسیده و پیش‌بینی می‌شود ظرف ده سال به ۵۰ درصد حقوق برسد. نتیجه این وضعیت قابل پیش‌بینی است: فشار بر کارفرما، استخدام کمتر، افزایش حقوق کمتر و البته کاهش رقابت‌پذیری.

پیامدهای اقتصادی این وضعیت، اکنون غیرقابل انکار است. کشوری که زمانی موتور رشد اروپا بود، امروز وضعیت متفاوتی دارد. از ســـال ۲۰۱۷ تاکنون، تولید ناخالص داخلی آلمان تنها ۱.۶ درصد رشد داشته، در حالی که بقیه منطقه یورو ۹.۵ درصد رشد کرده‌اند. در سال ۲۰۲۳، آلمان بدترین عملکرد را در میان اقتصادهای بزرگ جهان داشت؛ به طوری که رشد اقتصادی‌اش در دو سال پیاپی با کاهش ۰.۳ و ۰.۲ درصدی مواجه شد و نخستین رکود از اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی را رقم زد. و این روند زیر دولت فعلی نیز ادامه یافت، به‌طوری‌که تولید ناخالص داخلی آلمان در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۵ باز هم ۰.۳ درصد افت کرد.

این افول در بخش خودرو که ستون فقرات شکوفایی اقتصاد پساجنگ آلمان بوده، از همه آشکارتر است. خودروسازان بسیار مشهور مثل فولکس‌واگن، مرسدس‌بنز و بـام‌و که زمانی پیشگام در عرصه جهانی بوده‌اند، اکنون با رقبای سرسخت چینی و آمریکایی دست و پنجه نرم می‌کنند و حتی از آنها عقب مانده‌اند.

هزینه نیروی کار در آلمان نیز بالاســـت و حتی رو به افزایش هم هست. این هزینه ۶۲ یورو در ساعت در آلمان است؛ در حالی که در اسپانیا ۲۹ یورو و در پرتغال ۲۰ یورو است. از سوی دیگر، مقررات سنگین و قوانین سخت بازار کار، رقابت‌پذیری را تحلیل برده‌اند. همچنین گذارِ بســـیار کُند از موتورهای احتراق داخلی به خودروهای برقی سبب شده خودروهای تولیدی شرکت‌های BYD و تسلا، با چرخه‌های نوآوری سریع‌تر، فناوری پیشرفته‌تر و قیمت‌گذاری رقابتی‌تر، رهبری صنعت خودرو را از آنِ خود کنند.

تبعات بحران انرژی

نکته مهم دیگر این است که بحران انرژی نیز مشکلات اقتصاد آلمان را عمیق‌تر کرده اســـت: از دست دادن ناگهانی گاز ارزان روسیه، همراه با تصمیم بحث‌برانگیز دولت برای کنار گذاشتن انرژی هســـته‌ای، موجب شده صنایع آلمان تا پنج برابر بیشتر از رقبای آمریکایی یا چینی خـــود برای برق هزینه کنند. زیر فشار هزینه‌های بالا و ســـازگاری بسیار آهسته با فناوری‌های جدید، خودروسازان آلمانی مجبور شده‌اند تصمیمات سختی بگیرند و صرفه‌جویی کنند؛ از تعطیلی کارخانه‌هایشان گرفته تا اخراج و تعدیل گسترده کارکنان. از ۲۰۱۹ تاکنون، این صنعت ۴۶ هزار شغل را از دست داده و ۱۸۶ هزار شغل دیگر ممکن است تا ۲۰۳۵ حذف شود.

در همین حال، بدهی‌ها همچنان رشد می‌کنند. انضباط مالی مشهور آلمان که زمانی بر «ترمز بدهی» در چارچوب قانون اساسی تکیه داشت عملا فرو ریخته است. این قاعده از زمان همه‌گیری کرونا بارها نادیده گرفته شده و از طریق صندوق‌های خارج از بودجه و هزینه‌کردهای اضطراری برای تأمین رفاه و یارانه‌های انرژی دور زده شده است.

کار به جایی رسیده که آلمان قصد دارد در سال ۲۰۲۶، ۱۷۴ میلیارد یورو استقراض کند. این ســـه برابرِ سطح دو سال پیش و دومین رقم بالا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم است. چنین شرایطی از بدهی، نه‌تنها ثبات خود آلمان، بلکه اعتبار قواعد مالی اروپا را هم تهدید می‌کند.

برخی صاحب‌نظران معتقدند ریشه مشکلات آلمان در این زمینه را باید در یک فرضیه اشتباه جســـتوجو کرد: اینکه رفاه سخاوتمندانه می‌تواند بهره‌وری بالا به بار بیاورد. اما واقعیت این است که وقتی بازتوزیع ثروت از خلق ثروت پیشی بگیرد، شکوفایی اقتصادی معمولا رنگ می‌بازد.

اگر این وضعیت کنترل نشود، دولت‌های رفاه سریع‌تر از اقتصادهای تامین‌کننده‌شان رشد می‌کنند و در نتیجه، بهره‌وری را تحلیل می‌برند و باری سنگین بر دوش نسل‌های آینده می‌گذارند. با این حال، اصلاح این سیســـتم همچنان تابو است. در کشوری مثل آلمان، رأی‌دهندگان ســـالخورده با برنامه‌هایی که کاهش مزایا در آنها لحاظ شده باشد مخالفت می‌کنند و سیاستمداران نیز از واکنش عمومی می‌ترسند و به دنبال این هستند که آرای مردم را از دســـت ندهند. این در حالی اســـت که هزینه‌های مراقبت درمانی و مراقبت از ســـالمندان با سرعتی بیشتر از نرخ کلی تورم افزایش یافته است. نتیجه‌اش، سیســـتمی است که در آن، جوانان در سن نیروی کار تحت فشار قرار می‌گیرند و شاید خود به دوران بازنشستگی نرسند.

در وضعیت امروز اقتصاد آلمان، درس‌هایی برای کشورهای اروپایی دیگر نهفته است. اگر آلمان به عنوان لنگر ثبات مالی و قدرت صنعتی اروپا محدودیت‌های دولت رفاهِ افراطی را آشکار کند، شاید ایمان اروپا به نظام‌های رفاه گسترده برای همیشه فروبپاشد.

به نظر می‌رسد که در آلمان امروز، برای پرداختن به این مشکل عملا نخستین گامی که باید برداشته شود، دست برداشتن از انکار وجود مشکل است. گام بعدی، بازگشت به همان واقع‌گرایی است که روزگاری «معجزه اقتصادی» را برپا کرد.



از دست دادن ناگهانی گاز ارزان روسیه، همراه با تصمیم بحث‌برانگیز دولت برای کنار گذاشتن انرژی هسته‌ای، موجب شده صنایع آلمان تا پنج برابر بیشتر از رقبای آمریکایی یا چینی خود برای برق هزینه کنند

یکی از شاخص‌ترین شکل‌های حمایت مالی دولت چین طی سال گذشته، «برنامه‌های تعویض کالا» بوده که خرید لوازم خانگی، کالاهای الکترونیک و موارد مشابه را برای خانوارها مورد توجه قرار می‌داد و در چارچوبش یارانه ارائه می‌شد.

[آینده چین]

الگوی اقتصادی چین همچنان شرکایش را می‌ترساند

رویکرد ادامه وضعیت موجود در سال جدید میلادی هم ادامه دارد



دیوید لوبین
رئیس بخش بازارهای نوظهور در سیتی‌بانک

عملکرد اقتصادی چین در ماه‌های اخیر چندان درخشان نبوده است. خودتان به نشـانه‌هایش توجه کنید: نرخ رشد فروش خرده‌فروشی و هزینه‌کَردِ سرمایه‌گذاری کاهش یافته؛ قیمت مسکن همچنان رو به افت اسـت؛ و تقاضا برای وام ضعیف مانده اسـت. در پس‌زمینه‌ای از اعتماد بسیار پایینِ خانوارها، نرخ تورم در چین طی هشت ماه گذشته زیر صفر بوده است؛ وضعیتی که اقتصاد چین از زمان پایان بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ میلادی به خود ندیده بود.

برخی کارشناسان انتظار داشتند برنامه پنج‌ساله پانزدهم اقتصادی چین که قرار است تا ماه مارس آینده توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست ارائه شود، حداقل به صورت چارچوبی در جریان نشست اخیر این کمیته مطرح شود و بخش‌های جدیدی در آن وجود داشته باشد.

با این حال، بیانیه نهایی این نشسـت، نشان‌دهنده این بود که دولت چین قصد دارد رویکرد «ادامه وضع موجود» را در قبال اقتصاد در پیش بگیرد. در این راستا، دو هدف کلی توسط مقامات پکن وعده داده شده است که هیچ‌کدام جدید نیستند. اول، پیگیری خودکفایی صنعتی و استقلال تولیدی از طریق نوآوری فناوری. دوم، وعده دیرینه افزایش مصرف داخلی.

از میـان این دو هدف، آنچه که بی‌تردید نزد مقامات چینـی از اهمیت و ارزش و محبوبیت بیشـتری برخوردار اسـت، تقویت جایگاه چین به عنوان یک ابرقدرت تولیدی در جهان است. واقعیت این اسـت که اعلام تعهد پکن به «ایجاد تعادل مجدد» در اقتصاد به طوری که به سمت مصرف‌کنندگان متمایل باشد، موضوعی تکراری در عرصه سیاست‌گذاری چین طی دو دهه گذشته بوده است؛ اما نمی‌توان گفت که در عمل اثر چندانی داشته است. در سال ۲۰۲۴، مصرف همچنان ۵۶ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل داده است؛ یعنی همان نسبتی که در سال ۲۰۰۴ داشت. این نسبت از لحاظ جهانی نیز پایین به شمار می‌رود. اینجاست که چشم‌اندازی بدبینانه نسبت به آینده اقتصاد چین ترسیم می‌شود. در آستانه تدوین رسمی برنامه پنج‌ساله بعدی چین در اوایل سال آینده میلادی و در ماه مارس، به‌سختی می‌توان نسبت به چشم‌انداز کوتاه‌مدت اقتصاد چین خوش‌بین بود. چند دلیل هم می‌توانیم برایش بیاوریم.

اول اینکه حمایت مالی دولت در اوایل سال ۲۰۲۵ میلادی خیلی زود مصرف شد و اکنون با کاهش محرک‌های دولتی، اقتصاد این کشـور انگار آسیب‌پذیرتر شده است. یکی از شاخص‌ترین شـکل‌های حمایت مالی دولت چین طی سال گذشته، «برنامه‌های تعویض کالا» بوده که خرید لـوازم خانگی، کالاهای الکترونیک و موارد مشـابه را برای خانوارها مـورد توجه قرار می‌داد و در چارچوبش یارانه ارائه می‌شـد. از آنجا که این یارانه‌ها (که در هر صورت، بخشـی از مصرف آینده را به امروز منتقل می‌کنند) اکنون رو به اتمام‌اند، نرخ رشـد خرده‌فروشی چین در حال حاضر از آمریکا نیز ضعیف‌تر شده است. به‌هرحال، می‌توان این طور نتیجه گرفت که کارایی حمایت دولتی یا همان «ضریب تکاثری مالی» در چین به سـرعت در حال افت اسـت. با اینکه کسری بودجه امسـال در چین قرار اسـت به ۹ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور (یعنی سه واحد درصد بیشتر از ۲۰۲۴) برسد، رشد اقتصادی چین تقریبا به صورت قطعی کمتر از ۵ درصدِ سال گذشته خواهد بود. از سـوی دیگر، به نظر می‌رسد عدم تعادل میان «عرضه بسیار زیاد» و «تقاضای بسیار کم» نیز همچنان پابرجا بماند. در همین حال، نیروهای دیگری نیز فعالیت اقتصادی را تضعیف می‌کنند. یکی از آنها نوعی رکود تورمی خودتحمیلی است که به عنوان «پویش ضد انولوسیون» شهرت پیدا کرده است. این سیاستی است برای محدود کردن تولید کالاهایی مانند خودرو برقی، پنل خورشیدی و سیمان که آشکارا با مازاد عرضه مواجه‌اند. موضوع دیگر هم بخش از کارزارهای ضدفساد شی جین‌پینگ رئیس جمهور چین است که موجب تردید در هزینه‌کَرد دولت در سراسر بخش عمومی در چین شده است. در همین حال، رشد صادرات چین نیز نشانه‌هایی از افت بروز داده و این امر نیز در بخش پایانی ۲۰۲۵ فشار نزولی بیشتری بر رشد وارد خواهد کرد. در این میان، این‌طور نیست که هیچ اقدامی برای حمایت از اقتصاد صورت نگیرد. بانک خلق چین (PBOC) اخیرا یک تسهیلات اعتباری جدید اعلام کرده که ۵۰۰ میلیارد یوان (حدود ۷۰.۴ میلیارد دلار، یعنی معادل ۰.۳ درصد تولید ناخالص داخلی چین) وام جدید را به پروژه‌های مورد تأیید دولت هدایت می‌کند. دولت همچنین طرح‌های هزینه‌ای جدیـدی معرفی کرده که از جمله آنها می‌توان به پرداخت مزایای کودکان بـرای خانواده‌های دارای فرزند زیر سه سال اشاره کرد. برنامه دیگری نیز یارانه‌های تازه‌ای برای پرداخت بهره وام‌های شرکت‌ها و افراد ارائه می‌دهد.

این ابتکارها در نوع خود مهم هستند اما بعید است چالش بنیادی اقتصاد چین را حل کنند؛ چالشی که می‌توان آن را این‌گونه خلاصه کرد: «تقاضای بسیار کم و عرضه بسیار زیاد.» این ترکیب نه‌تنها موجب کاهش قیمت‌ها در چین می‌شود، بلکه همان چیزی است که مازاد تجاری عظیم این کشور را پایدار نگه می‌دارد. اگر مقامات چین واقعا قصد دارند در برنامه پنج‌سـاله، تولید را بر مصرف‌کننده مقدم بدانند، عدم تعادل میان عرضه و تقاضا تثبیت خواهد شد.

منبع: چتهام هاوس

چرا باید خواند:
اقتصاد چین با مانعی به نام تقاضای بسیار کم و عرضه بسیار زیاد مواجه است. آیا این کشور می‌تواند در چنین شرایطی برقدرت تولیدی دنیا باشد؟ پاسخش را اینجا بخوانید



فناوری‌های آموزشی جدید فقط به همان اندازه‌ای به درد می‌خورند که کاربران و مربیانشان قادر به استفاده از آنها باشند.

[آینده تحصیلات]

ورود ابداعات و اختراعات به کلاس درس

در باب تطبیق‌پذیری آموزش و پرورش با تحولات جدید



جاستین رایش

استادیار دانشگاه ام‌آی‌تی و نویسنده کتاب «آیپد در کلاس درس»

ترجمه فرزانه سالمی

فعالان حوزه فناوری در آمریکا بیش از یک قرن است که به دستاندرکاران آموزش و پرورش فشار می‌آورند تا اختراع‌ها و ابداع‌های جدید هرچه سریع‌تر وارد نظام آموزشی شوند. سوابق جالبی هم از این فشارها موجود است. مثلا در سال ۱۹۲۲ توماس ادیسون اعلام کرد که در آینده نزدیک، همه کتاب‌های درسی مدارس با فیلم جایگزین خواهند شد، چون کارآمدیِ متن در یادگیری دو درصد است اما فیلم می‌تواند صد درصد کارآمد باشد. می‌دانیم که درنهایت حرف او به کرسی ننشست. در دهه‌های بعدی و با ظهور انواع ابداعات بعدی نیز همین روند برقرار بود.

به همین خاطر، امروز هم هر بار که فعالان و صاحب‌نظران حوزه فناوری اصرار می‌کنند که معلمان و مربیان باید هوش مصنوعی را هرچه سریع‌تر پذیرفته و در امر آموزش به‌کار بگیرند، یاد ادیسون می‌افتم. واقعیت این است که من به عنوان پژوهشگر در ام‌آی‌تی هرگز به موردی از یک نظام آموزشی برنخورده‌ام که فناوری دیجیتال در چارچوبش با سرعت زیادی پذیرفته شده باشد و نتایج مثبتی هم از آن در میان عملکرد دانش‌آموزان مشاهده شده باشد.

مثلا برخی مدارس رویه‌ای را پیش گرفته بودند که در چارچوبش دانش‌آموزان باید از تلفن‌های همراهشان برای امور کلاسی و درسی استفاده می‌کردند. اما درنهایت میزان اخلال تلفن همراه در روند یادگیری هیچ تناسبی با برنامه‌های تدوین‌شده در این مدارس نداشت. درواقع هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد کشورهای پیشرو در اتصال کلاس‌هایشان به اینترنت، به تمایز خاصی در رشد اقتصادی، موفقیت آموزشی یا رفاه شهروندان رسیده باشند.

واقعیت این است که فناوری‌های آموزشی جدید فقط به همان اندازه‌ای به درد می‌خورند که کاربران و مربیانشان قادر به استفاده از آنها باشند. باز کردن یک تَب جدید در مرورگر کامپیوتر شما آسان است؛ اما اینکه شرایط لازم برای یادگیریِ خوب هم وجود داشته باشد چندان آسان نیست.

در نظام‌های آموزشی در سراسر دنیا، سال‌ها طول می‌کشد تا مربیان شیوه‌ها و هنجارهای جدید را در آموزش و پرورش وارد کنند، دانش‌آموزان روال‌های جدید را بپذیرند و خانواده‌ها هم به سازوکارهای حمایتی لازم برای موثر بودن اختراعات و ابداعات تکنولوژیک جدید و بهبود یادگیری دانش‌آموزان بر اساس آنها دست یابند.

حالا که بحث گسترش استفاده از هوش مصنوعی در مدارس و مراکز آموزشی مطرح است، این بحث جنبه‌های جدیدتر و مهم‌تری پیدا کرده است و شاید فرصتی باشد برای اینکه آسیب‌ها و ناکارآمدی‌های قبلی در خصوص استفاده از فناوری در حوزه آموزش را برطرف کنیم.

خود من در این زمینه اشتباهاتی داشته‌ام. مثلا در سال ۲۰۰۳ میلادی به دانش‌آموزان دبیرستانی ماموریت دادم که برای انجام پروژه‌های درس تاریخ خود فقط به جست‌وجو در وب بپردازند. در آن زمان، متخصصان علم کتابداری و اطلاعات، روش‌های آموزشی خاصی را برای بررسی دقت و اعتبار اطلاعات موجود در وب‌سایت‌ها ارائه داده بودند. مثلا باید تمام ارجاعات و استنادها و مطالب مختلف در آن وب‌سایت را بررسی می‌کردیم و بعد تصمیم می‌گرفتیم که به صحت و دقت اطلاعاتش اطمینان کنیم یا نه. به دانش‌آموزان چک‌لیست‌هایی در این خصوص داده بودیم که مثلا تازگی مطالب یا اطمینان‌پذیری وب‌سایت را ارزیابی کنند. همچنین به آن‌ها می‌گفتیم که از استفاده از ویکی‌پدیا پرهیز کنند و به وب‌سایت‌های .org و .edu بیشتر از .com اعتماد کنند. آن زمان همه چیز معقول و مبتنی بر شواهد به‌نظر می‌رسید.

منبع: گیزمودو

چرا باید خواند: آیا هوش مصنوعی را باید با عجله و سرعت وارد نظام آموزشی کنیم؟ برای اینکه با آسیب‌ها و ناکارآمدی‌های قبلی در خصوص استفاده از فناوری در حوزه آموزش آشنا شوید این یادداشت را بخوانید.

اما درنهایت، همه این کارها منجر به راستی‌آزمایی واقعی در مطالب مندرج در وب‌سایت‌ها نشد. دانش‌آموزان عملا روش‌هایی بی‌اثر و ناکارآمد را آموخته بودند و همچنان فضای وب پر از اطلاعات غلط انداز یا نادرست بود که تشخیصشان دشوار بود.

امروز هم گروه زیادی از مشاوران آموزشی و فعالان حوزه فناوری اصرار دارند که برای استفاده از هوش مصنوعی در نظام آموزشی به خصوص در مدارس به صورت عاجل وارد عمل شویم. آنها مدعی‌اند که می‌دانند دانش‌آموزان برای آینده چه مهارت‌هایی نیاز دارند. هر روز هم اپ‌هایی ساخته می‌شود که دانش‌آموزان را تشویق می‌کند از هوش مصنوعیِ مولد به‌عنوان معلم خصوصی، ویراستار یا نویسنده متون درسی و شبیه‌سازی فضای کلاس و بحث و جدل‌های آن استفاده کنند. با این حال، پشتوانه آموزشی دقیقی برای این روش‌ها وجود ندارد. شاید یک دهه طول بکشد تا آزمودن دقیق شیوه‌ها و راهبردهای جدید و میزان اثربخشی‌شان مشخص شود. مثل همان وضعیتی که در دوران آموزش سواد وب به دانش‌آموزان تجربه کردیم، حالا هم باید سواد هوش مصنوعی را به آنها آموخت و بعد مدتی شواهد و اثربخشی آن را بررسی کرد تا بتوان نظر قطعی داد. درست مثل این است که یک تخته‌وایت‌برد هوشمند را وارد کلاس درس کرده باشیم که هم چیدمان کلاس را به هم زده و هم استفاده‌اش دقیق معلوم نیست. گذار از این مرحله طول خواهد کشید.



[آینده آسیا]

آینده زنانه جنوب آسیا

انقلاب خاموشی که سرنوشت اقتصادی منطقه را تغییر می‌دهد



منبع: میر

چرا باید خواند:
منطقه آسیای جنوبی در مسیر توسعه قرار دارد و به همین دلیل است که زنان در این منطقه به رغم هنجارهای فرهنگی سختگیرانه، در حال مشارکت در اقتصاد هستند. این گزارش به ابعاد مختلف موضوع می‌پردازد.

در سراسر منطقه پرجنب‌وجوش جنوب آسیا و کشورهای پرجمعیتش، یک انقلاب خاموش در حال شکل‌گیری است؛ انقلابی که نوید می‌دهد سرنوشت اقتصادی این منطقه را از نو تعریف کند. این انقلاب تنها توسط فناوری یا جهانی‌سازی هدایت نمی‌شود، بلکه از طریق ظهور زنان به‌عنوان کنشگران اقتصادی پیش می‌رود. اینها زنانی هستند که مدت‌ها به‌واسطه هنجارهای فرهنگی و موانع نهادین در جوامعشان به شدت محدود شده بودند و حالا مرحله دیگری از فعالیت خود در اجتماع را آغاز کرده‌اند.

از مراکز شهری شلوغ در جنوب آسیا تا روستاهای دورافتاده‌اش، زنان این روزها به‌عنوان مصرف‌کننده، کارآفرین، کارگر و رهبر ظاهر می‌شوند و آنچه تحلیلگران «اقتصاد زنان» می‌نامند را شکل می‌دهند.

این تحول صرفا مربوط به برابری جنسیتی نیست؛ بلکه بزرگ‌ترین فرصت استفاده‌نشده آسیای جنوبی برای رشد فراگیر و توسعه پایدار به شمار می‌رود. با این حال و علی‌رغم این پیشرفت آهسته، موانع نظام‌مند همچنان در منطقه وجود دارند و بسته به هنجارهای فرهنگی و اجتماعی هر کشور، متفاوت‌اند. با این وجود، جالب است که ببینیم چگونه نیازهای کلان اقتصادی کشورها می‌تواند این دینامیک‌های اجتماعی و اقتصادی را تغییر دهد.

آسیای جنوبی که تقریبا یک‌چهارم جمعیت جهان را در خود جای داده است، ترکیبی شگفت‌آور از قومیت‌ها و ادیان گوناگون است. اما در پسِ این تنوع چشمگیر، یک وجه مشترک که دغدغه‌برانگیز است وجود دارد: هنجارهای ریشه‌دار پدرسالارانه که آزادی‌های زنان را به‌شدت محدود می‌کند. در سراسر منطقه، رسوم محدودکننده و چارچوب‌های قانونی تبعیض‌آمیز همچنان دسترسی برابرِ دختران به آموزش را منع می‌کنند، زنان را از مشارکت کامل اقتصادی بازمی‌دارند، آنان را از برخی مراسم مذهبی کنار می‌گذارند و آزادی‌شان را در انتخاب شریک زندگی محدود می‌کنند.

این موانع فراگیر جنسیتی که در تار و پود جوامع آسیای جنوبی تنیده شده‌اند، علی‌رغم تلاش‌ها برای مدرن‌سازی، همچنان پایدارند و شرایطی پیچیده ایجاد می‌کنند که در آن سنت‌ها غالبا بر حقوق و فرصت‌های زنان غلبه دارد. به همین جهت، منطقه با پارادوکسی روبه‌روست که در آن غنای فرهنگی با محدودیت‌های جنسیتی به صورت هم‌زمان وجود دارد و نیمی از جمعیت جوامع خود را از رسیدن به پتانسیل کامل خود بازمی‌دارد.

با این حال، در سال‌های اخیر بازارهای آسیای جنوبی شاهد تغییری چشمگیر بوده‌اند؛ چرا که زنان بیش از هر زمان دیگری الگوهای مصرف را تحت تأثیر قرار می‌دهند. با افزایش سطح آموزش، شهرنشینی و دسترسی دیجیتال، زنان سراسر منطقه در حال اتخاذ تصمیمات مالی مستقل هستند؛ تصمیماتی که از خریدهای سنتی خانوادگی فراتر می‌رود. در هند، پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که زنان طی دهه آینده ۷۵ درصد مخارج اختیاری را کنترل خواهند کرد؛ رقمی خیره‌کننده که قدرت اقتصادی فزاینده آنان را نشان می‌دهد. در بنگلادش نیز زنان تحصیل‌کرده شهری در حال بازتعریف اولویت‌های مصرف خانوادگی هستند، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت و فناوری.

کسب‌وکارها هم متوجه این تغییر شده‌اند. از راهکارهای بانکداری موبایلیِ طراحی‌شده برای زنان گرفته تا برندهای زیبایی و پلتفرم‌های آموزش آنلاین که برای مخاطبان زن ساخته شده‌اند، شرکت‌ها در حال بازتنظیم استراتژی‌های خود برای تطبیق با این نیروی مصرفی قدرتمند هستند. شاید مهم‌تر از همه، این قدرت اقتصادی در حال به چالش کشیدن هنجارهای دیرینه جنسیتی است. زنان با دست یافتن به کنترل بیشتر بر امور مالی، در حال بازتعریف دینامیک تصمیم‌گیری در خانواده‌ها و جوامع هستند و به‌تدریج ساختارهای پدرسالارانه‌ای را که نسل‌ها بر جوامع آسیای جنوبی حاکم بودند، تضعیف می‌کنند.

زنان آسیای جنوبی معمولا روزانه ۱۰ تا ۱۲ ساعت را صرف مراقبت از کودکان، سالمندان و کارهای خانه می‌کنند؛ کاری که جوامع را سرپا نگه می‌دارد اما در محاسبات تولید ناخالص داخلی دیده نمی‌شود.

پارادوکسی به نام مشارکت نیروی کار زنان

با وجود این روندهای دلگرم‌کننده، آسیای جنوبی با یک تناقض گیج‌کننده روبه‌روست: در حالی که نفوذ اقتصادی زنان افزایش می‌یابد، مشارکت رسمی آنها در نیروی کار همچنان از پایین‌ترین نرخ‌ها در سطح جهان است. داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که تنها حدود ۲۴ درصد از زنان آسیای جنوبی در نیروی کار مشارکت دارند؛ رقمی که تقریبا نصف میانگین جهانی است. این شکاف نه تنها یک مسئله در حوزه عدالت اجتماعی است، بلکه یک مانع جدی اقتصادی نیز محسوب می‌شود. برآوردها نشان می‌دهد که تنها در هند، بهبود برابری جنسیتی در اشتغال می‌تواند تا سال ۲۰۲۵ حدود ۷۷۰ میلیارد دلار به تولید ناخالص داخلی بیفزاید.

دلایل این شکاف مشارکتی پیچیده و عمیقا ریشه‌دارند: هنجارهای فرهنگی همچنان نقش‌های خانگی زنان را بر آرزوهای حرفه‌ای آنان در اولویت قرار می‌دهند. از سوی دیگر، مشکلات زیرساختی، به‌ویژه سیستم‌های حمل‌ونقل ناامن، بسیاری از زنان را از اشتغال رسمی بازمی‌دارد؛ و مهم‌تر از همه، بار سنگین کارهای مراقبتی بدون مزد (بر اساس آمار، زنان آسیای جنوبی تا شش برابر مردان برای کارهای خانه زمان صرف می‌کنند) نوعی «فقر زمانی» ایجاد می‌کند و فرصت‌های کسب درآمد و توسعه مهارت را محدود می‌کند

کارآفرینی به‌عنوان رهایی اقتصادی

در مواجهه با این موانع نظام‌مند، زنان بی‌شماری در آسیای جنوبی مسیرهای اقتصادی خود را از طریق کارآفرینی ایجاد می‌کنند. در سراسر منطقه، بنگاه‌های خرد و کوچک متعلق به زنان در حال شکوفایی در حوزه‌هایی همچون منسوجات، صنایع‌دستی، فرآوری غذا و البته مهم‌تر از همه، تجارت دیجیتال هستند. انقلاب مایکروفاینانس (تامین مالی خُرد) در بنگلادش که نمونه‌اش در بانک گرامین (وام‌دهنده به روستاییان) مشاهده شد، نشان داده که چگونه وام‌های کوچک می‌توانند میلیون‌ها زن را توانمند کرده و معیشت پایدار ایجاد کنند.

چشم‌انداز کارآفرینی در هند نیز روایت مشابهی دارد. ابتکارات دولتی مانند طرح وام MUDRA و پلتفرم‌های دیجیتال مانند SHEROES اکوسیستم‌هایی ایجاد کرده‌اند که در آنها زنان می‌توانند کسب‌وکار راه بیندازند و آن را گسترش دهند.

در سریلانکای پس از جنگ، زنان کارآفرین نقش محوری در بازسازی جامعه و احیای اقتصاد ایفا می‌کنند. فناوری به‌عنوان یک برابرساز بزرگ عمل می‌کند: پلتفرم‌های تجارت الکترونیک به زنان در مناطق روستایی دورافتاده و احتمالا محافظه‌کار امکان می‌دهند به بازارهای ملی دسترسی پیدا کنند و سیستم‌های پرداخت موبایلی نیز استقلال مالی‌ای فراهم می‌کنند که پیش‌تر غیرقابل تصور بود.

با این حال، چالش‌های مهمی باقی است. زنان کارآفرین غالبا برای دسترسی به اعتبار دچار مشکل‌اند؛ به طوری که بسیاری از مؤسسات مالی همچنان به ضامن مرد نیاز دارند. شبکه‌های تجاری مردسالار اغلب زنان را از فرصت‌های حیاتی مشاوره و زنجیره‌های تأمین کنار می‌گذارند.

اقتصاد نامرئی مراقبت

باید توجه داشت که هر بحثی درباره مشارکت اقتصادی زنان باید به مسئله اصلی اشاره کند و آن هم اقتصاد عظیم و محاسبه‌نشده کار مراقبتی بدون مزد است. زنان آسیای جنوبی معمولا روزانه ۱۰ تا ۱۲ ساعت را صرف مراقبت از کودکان، سالمندان و کارهای خانه می‌کنند؛ کاری که جوامع را سرپا نگه می‌دارد اما در محاسبات تولید ناخالص داخلی دیده نمی‌شود. این عدم تعادل، یک چرخه معیوب ایجاد می‌کند: زمانی که برای کارهای بدون مزد صرف می‌شود، فرصت‌های آموزش، توسعه مهارت و اشتغال رسمی را محدود می‌کند و این خود وابستگی اقتصادی را تقویت می‌کند.

شکستن این چرخه به سیاست‌های نوآورانه نیاز دارد: سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مراقبت عمومی از کودکان، اصلاحات محیط کار شامل مرخصی والدین با حقوق و ساعات کار انعطاف‌پذیر، و شاید مهم‌تر از همه، تغییر فرهنگی که مردان را به مشارکت برابر در کارهای خانه تشویق کند.

در حالی که مشارکت اقتصادی زنان در سطوح مردمی رو به رشد است، حضور آنان در موقعیت‌های رهبری همچنان به‌طور نامتناسبی پایین است. اتاق‌های هیئت‌مدیره، مناصب سیاسی و نهادهای سیاست‌گذاری در سراسر آسیای جنوبی هنوز تحت تسلط مردان است. البته استثناهایی مانند برخی رؤسای دولت‌ها و رؤسای بانک مرکزی زن در منطقه نیز وجود دارد.

این شکاف در عرصه رهبری بازتاب مسائل عمیق‌تر ساختاری است. زنان در زمینه قابلیت‌ها و صلاحیت‌هایشان با فشار و سختگیری بیشتری مواجه هستند. همچنین آنها در مسیر ارتقا و فرهنگ‌های کاری با شرایطی مملو از آزار و تبعیض مواجه‌اند. جنبش‌های مردمی و سازمان‌های اجتماعی توانایی رهبری زنان را به‌خوبی نشان می‌دهند اما در هر حال، چالش اصلی ایجاد ساختارهایی است که این توانایی‌ها را در همه سطوح شکوفا کند

در این میان پرسش این است که مسیر آینده را چطور می‌توان ترسیم کرد؟ واقعیت این است که تحقق کامل پتانسیل اقتصاد زنانه آسیای جنوبی مستلزم اقدام هماهنگ در چندین حوزه است: اصلاحات آموزشی برای تضمین دسترسی برابر دختران به آموزش باکیفیت و رشته‌های STEM، تقویت قوانین کار برای تضمین امنیت شغلی، دستمزد برابر و حمایت در برابر آزار، و اصلاح سیستم‌های مالی برای فراهم کردن دسترسی بهتر زنان کارآفرین به اعتبار و سرمایه.

اما شاید مهم‌تر از همه، جامعه باید دستخوش تغییر ذهنیت بنیادین شود. اینکه مشارکت اقتصادی امری مردانه است باید جای خود را به این درک بدهد که مشارکت کامل اقتصادی زنان به نفع همه است: از خانواده‌ها گرفته تا جوامع و کشورها. در حالی که آسیای جنوبی با چالش‌هایی چون تغییرات اقلیمی، بیکاری جوانان و آشفتگی دیجیتال روبه‌روست، توانمندسازی اقتصادی زنان نه‌فقط اقدامی اخلاقی بلکه ضرورتی استراتژیک است.

ظهور اقتصاد زنانه، لحظه‌ای سرنوشت‌ساز در مسیر توسعه آسیای جنوبی است. این منطقه با بهره‌گیری از استعدادها و انرژی‌های نیمی از جمعیت خود، می‌تواند رشد بی‌سابقه‌ای داشته باشد، ثبات اجتماعی بیشتری ایجاد کند و اقتصادهای تاب‌آورتری بسازد. پرسش پیش‌روی سیاست‌گذاران و رهبران تجاری این نیست که آیا می‌توانند در زنان سرمایه‌گذاری کنند یا نه. بلکه این است که آیا توان چشم‌پوشی از آن را دارند؟



زنان با دست یافتن به کنترل بیشتر بر امور مالی، در حال بازتعریف دینامیک تصمیم‌گیری در خانواده‌ها و جوامع هستند و به‌تدریج ساختارهای پدرسالارانه‌ای را که نسل‌ها بر جوامع آسیای جنوبی حاکم بودند، تضعیف می‌کنند

هرگونه عقب‌نشینی اروپا می‌تواند فشار بر بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری را کاهش دهد و آغازگر دوره‌ای کنترل‌شده‌تر در نظارت بر اقتصاد دیجیتال باشد.

[آینده تجارت]

اروپا و تکنولوژی آشتی می‌کنند

ساده‌سازی مقررات بالاخره مورد توجه قرار می‌گیرد

اتحادیه اروپا به مقررات سختگیرانه‌اش در عرصه فن‌آوری شهرت دارد و شرکت‌های مختلف برای فعالیت در این اتحادیه با دردســرهای زیادی مواجه بوده‌اند. حالا که بیش از یک دهه از ایــن مقررات‌گذاری‌ها می‌گذرد، ظاهرا مقامات اتحادیه اروپا در این خصوص دچار تردید شده‌اند.

در رویکرد آنها تغییری چشمگیر مشاهده می‌شود: سیاست‌گذاران در بروکسل در حال حرکت به ســوی کاهش و ساده‌سازی مقررات مربوط به هوش مصنوعی و حریم خصوصی اطلاعات هستند. با افزایش نگرانی‌ها از اینکه زیاده‌روی در مقررات‌گذاری عملا رشد اقتصادی را در این اتحادیه سرکوب کرده است، این پرسش مطرح شده که آیا مقررات دیجیتال اروپا باعث شده شرکت‌ها در مقایسه با آمریکا و چین عقب بیفتند یا نه. دولت ترامپ نیز از مقررات اروپا انتقاد کرده است.

حالا قرار است بازنگری در مقررات اتحادیه اروپا انجام بگیرد و بخش‌های کلیدی مقررات عمومی حفاظت از داده‌ها تغییر کند. بخش‌هایی از قانونی که اســتفاده‌های خاص از هوش مصنوعی را محدود می‌کند نیز به تعویق خواهد افتاد.

اروپا مدت‌ها به‌عنوان قدرتمندترین ناظر جهانی بر شــرکت‌های بزرگ فناوری شناخته می‌شد. مقامات بروکسل میلیاردها دلار جریمه وضع کرده و شرکت‌هایی چون آمازون، اپل، گوگل و متا را به دلیل نقض قوانین ضدانحصار، سوءاستفاده از داده‌ها و مسائل مشابه مجبور به تغییر سیاست‌هایشان در اروپا کرده بودند. بر این اساس، قوانینی تصویب شد تا از کنار زدن رقبای کوچک‌تر توسط بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری جلوگیری شود و پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی مجبور شوند با اطلاعات نادرست و محتوای مضر مقابله کنند.

این اقدامات در تضاد با رویکرد کم‌مداخله آمریکا در این عرصه قرار داشت و درعین‌حال الگویی برای دولت‌ها از آمریکای لاتین تا آسیا بود تا بخش فناوری را مدیریت و قانون‌گذاری کنند. هرگونه عقب‌نشینی اروپا می‌تواند فشار بر بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری را کاهش دهد و آغازگر دوره‌ای کنترل‌شده‌تر در نظارت بر اقتصاد دیجیتال باشد.

آئورا سالا، عضو پارلمان اروپا از فنلاند که زمانی به‌عنوان لابی‌کننده برای شرکت متا در اروپا کار می‌کرد، اخیرا به ســختگیری قوانین اتحادیه اروپا در خصوص فعالیت شرکت‌های فناوری اشاره کرد و گفت شرکت‌ها با جنگلی از مقرراتِ در هم پیچیده و گاه متناقض روبه‌رو هستند که توسعه محصول را کند کرده و کسب‌وکارها را به جابه‌جایی و خروج از اروپا سوق می‌دهد. فشار گسترده برای مقررات‌زدایی در اتحادیه اروپا از سوی اورسولا فون‌درلاین رئیس کمیســیون اروپا دنبال می‌شود و پس از خروج مقام‌هایی همچون معاون سابق او، مارگرت وستاگر صورت می‌گیرد، که در ده سال گذشته بسیاری از مقررات سخت‌گیرانه علیه فناوری را پیش برده بود.

اینکه سیاســت‌های جدید اتحادیه اروپا تا کجا پیش خواهد رفت هنوز مشخص نیست. ولی یک نکته واضح است و آن هم اینکه شرکت‌های بزرگ سیلیکون‌ولی و گروه‌های ذی‌نفع دیگر در حال انجام لابی‌های گسترده برای تغییر مقررات در عرصه فناوری در اروپا هستند. به همین نسبت، مقامات بروکسل هم به این نتیجه رسیده‌اند که برای احیای رقابت‌پذیری اروپا باید تغییراتی اعمال شود. انتقاد دولت ترامپ از اینکه قوانین بلوک اروپایی دارد شرکت‌های آمریکایی را هدف قرار می‌دهد نیز به این فوریت افزوده است.

البته احتمالا این تغییرات تا ماه‌ها به اجرا نخواهد رسید، زیرا نیاز به تأیید پارلمان اروپا و اکثریت قابل‌توجهی از کشورهای عضو دارند. بسیاری از تغییرات پیشنهادی با هدف تقویت توســعه هوش مصنوعی در اروپا مطرح شده‌اند. تغییرات احتمالــی در قوانین اتحادیه اروپا اســتفاده از اطلاعات شخصی حساس توسط شرکت‌های فناوری برای ساخت سیستم‌های هوش مصنوعی را آسان‌تر می‌کند.

منبع: نیویورک تایمز

چرا باید خواند: قوانین سختگیرانه در حوزه تکنولوژی در اروپا توسعه محصول را کند کرده و کسب‌وکارها را به جابه‌جایی و خروج از اروپا سوق می‌دهد. در این گزارش درباره تحولاتی که در این عرصه رخ داده بخوانید.

هدف دیگر مقامات اتحادیه اروپا این است که اجرای بخش‌هــای کلیــدی «قانون هــوش مصنوعی» یعنی جامع‌ترین قانون جهان برای استفاده از هوش مصنوعی را تا سال ۲۰۲۷ به تعویق بیندازند. این موضوع می‌تواند اجرای مقررات مربوط به استفاده‌های «پرخطر» از هوش مصنوعی در حوزه‌هایی مانند اســتخدام و آموزش را به تأخیر بیاندازد. قانونگذاران اروپایی تحت فشار شرکت‌های فناوری آمریکایی و نیز شرکت‌های اروپایی مانند ایرباس و مرسدس‌بنز بوده‌اند تا اجرای این قانون را به زمانی دیرتر موکول کنند.

تغییر مهم دیگر در قوانین اروپایی، بازتعریف مفهوم اطلاعات شخصی و حریم خصوصی کاربران اروپایی است. مقام‌های اروپایی گفته‌اند این پیشــنهادها نشان‌دهنده چرخشی عمده به ســمت مقررات‌زدایی نیست و هدف آن‌ها ساده‌ســازی قوانین برای کمک به کسب‌وکارها و مصرف‌کنندگان است. اما طرفداران مقررات نگران‌اند این تغییرات یکی از معدود سنگرهای موجود در برابر صنعت فناوری را تضعیف کند.

ماتیاس ورمولن، یکی از بنیان‌گذاران شرکت مشاوره سیاســت دیجیتال AWO در بروکسل در این خصوص می‌گوید: «قاره‌ای که حداقل یک دهه به مقررات‌گذاری متمرکز بر فناوری‌اش افتخار می‌کرد، اکنون تقریبا یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای انجــام داده و دارد در رویکردش بازنگری می‌کند. اما این کاهش نظارت‌ها می‌تواند بیش از همه به نفع شرکت‌های آمریکایی و چینی باشد و لزوما مشکل رقابت‌پذیری اروپا را حل نخواهد کرد.»



مقاومت روسی

تا پکن هست، مسکو آسیب نمی‌بیند

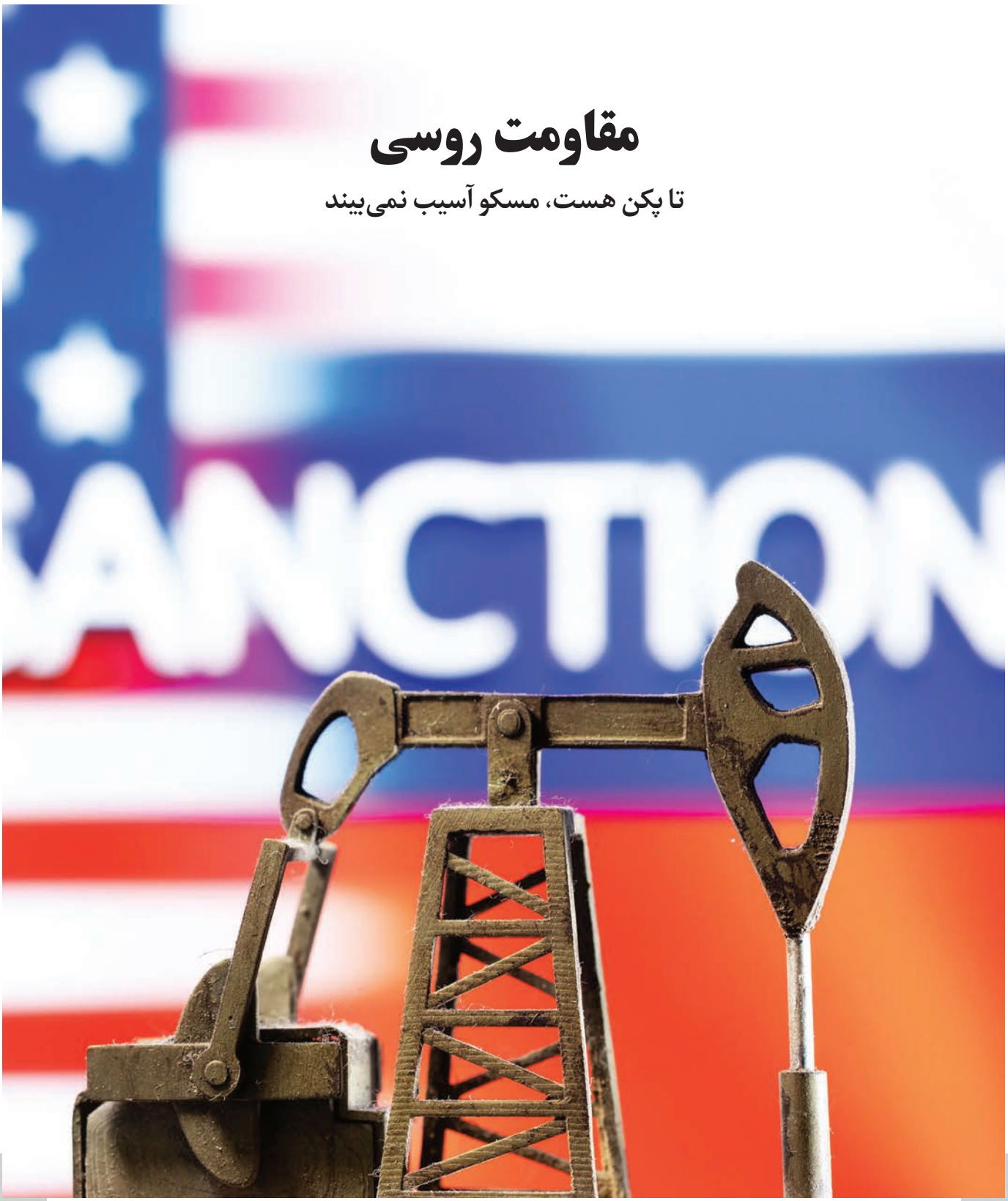



منبع: گاردین

چرا باید خواند:
هوش مصنوعی در تمام جنبه‌های زندگی وارد شده است و دانستن نقاط ضعف برای همه لازم است.

آنچه هوش مصنوعی نمی‌داند

احتمال «فروپاشی دانش» در آینده



دیپاک وارووِن دنیسون

تحلیل‌گر حوزه فناوری

چند سال پیش روی زبان پدرم تومورِی پیدا شد ــ و این یعنی ما باید چند گزینه را بررسی می‌کردیم. البته من وقتی پای مسائل پزشکی به میان می‌آید، به تکاپو می‌افتند. خواهر بزرگ‌ترم پزشک است، اما والدینم به درمان‌های سنتی اعتقاد زیادی دارند. من که در شهری کوچک در هند بزرگ شده‌ام، به این آداب و رسوم و طب سنتی عادت دارم. پدرم هم رسم و رسومی داشت. هربار که به روستای زادگاهش در تامیل نادو در جنوب هند سفر می‌کردیم، از این به‌اصطلاح دکترهای طب سنتیِ سیدها یک بطری روغن غلیظ و تند و معطر آمیخته به گیاهان دارویی می‌گرفت و با خودش می‌آورد.

تومور پدرم بدخیم بود، بنابراین پزشکان بیمارستان و خواهرم گفتند حتماً باید جراحی کند. والدینم موافق نبودند، چون نگران بودند جراحی بر تکلم پدرم تأثیر بگذارد. معمولاً در این مواقع است که من به صورت میانجی متخصص در خانواده وارد عمل می‌شوم. و من هم مثل هم‌نسل‌هایم به اینترنت مراجعه کردم. بعد از روزها تحقیق، من (مثل همیشه) از خواهرم حمایت کردم و بر جراحی اصرار داشتم. اینترنت هم از ما حمایت کرد.

در نهایت پدرم را راضی و حتی وقت عمل را هم تعیین کردیم. اما بعد، او زیرزیرکی از بارداری خواهرم که حواس‌ها را پرت کرده بود استفاده کرد و جراحی را کلاً کنار گذاشت. در آن ایام که ما هر روز او را تحت فشار می‌گذاشتیم هرچه زودتر عمل کند، او مخفیانه معجونِ گیاهی‌اش را مصرف می‌کرد. و ناگهان، پس از چند ماه، تومور واقعاً کوچک و آخرش هم ناپدید شد. این ماجرا باعث شد پدرم به خودش ببالد.

در آن زمان، با خودم گفتم این حتماً یک استثنا و خوش‌شانسی بود. اما حالا از خودم می‌پرسم نکند خیلی زود و راحت به منابع غالب دیجیتال اعتماد کرده بودم؟ سخت است باور کنم که معجون‌های گیاهی پدرم کارساز بودند و او را نجات دادند، اما در عین حال متوجه شدم که اینترنت به ظاهر دانای کل که خیلی راحت به آن اعتماد کردم، شکاف‌های بزرگی دارد ــ و اینکه، در دنیای هوش مصنوعی، اوضاع دارد بدتر هم می‌شود.

من در دانشگاه کرنل نیویورک در مورد آنچه برای طراحی سیستم‌های هوش مصنوعیِ مسئولیت‌پذیر لازم است، مطالعه و پژوهش می‌کنم. و متوجه شدم که دنیای دیجیتال نشانگر عدم تعادل عمیق قدرت در عرصه دانش است و هوش مصنوعیِ مولد (GenAI) به این عدم تعادل دامن می‌زند. اینترنت در ابتدا تحت سلطه زبان انگلیسی و نهادهای غربی بود و این عدم تعادل با گذشت زمان تشدید هم شده و تمام جهان‌های دانش و تجربه انسانی دیجیتالی نشده است. اکنون، با ظهور هوش مصنوعیِ مولد ــ که بر اساس این مجموعه دیجیتال موجود آموزش دیده است ــ این ناهمگونی اطلاعات دارد تثبیت می‌شود.

اکثر مردم هوش مصنوعیِ مولد را راه اصلی یادگیری و دانستن در مورد جهان می‌دانند. یک مطالعه گسترده که در سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شد و نحوه استفاده مردم از چت‌جی‌پی‌تی را از زمان راه‌اندازی آن در نوامبر ۲۰۲۲ تجزیه و تحلیل کرد، نشان داد که حدود نیمی از جستجوها با هدف راهنمایی عملی یا جستجوی اطلاعات بوده است. این سیستم‌ها ممکن است خنثی به نظر آیند، اما به هیچ وجه اینطور نیستند. محبوب‌ترین مدل‌های هوش موصنوعی روش‌های غالب دانش (معمولاً غربی و نهادینه) را ارجح می‌دانند و در عین حال بدیل‌ها را نادیده می‌گیرند، به ویژه آن‌ها که در سنت‌های شفاهی مطرح‌اند، و نیز روال‌ها و زبان‌هایی که در دنیای رایانشی «کم‌منبع» تلقی می‌شوند، مانند هندی یا سواحلی.

هوش مصنوعیِ مولد به این سلسله‌مراتب‌ها دامن می‌زند و بعید نیست سایر نظام‌های دانش را که طی قرن‌ها تطور یافته‌اند، محو کند و از میان بردارد، و نسل‌های آینده را از انبوه بینش و خرد و دانشی که هرگز به قالب کدها در نیامده‌اند اما همچنان مهم‌اند، یعنی روش‌های انسانیِ شناخت، جدا کند. بنابراین، اکنون انعطاف‌پذیری و تنوع دانش در خطر است.

اکثر مردم هوش مصنوعیِ مولد را راه اصلی یادگیری و دانستن در مورد جهان می‌دانند. یک مطالعه گسترده که در سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شد و نحوه استفاده مردم از چت‌جی‌پی‌تی را از زمان راه‌اندازی آن در نوامبر ۲۰۲۲ تجزیه و تحلیل کرد، نشان داد که حدود نیمی از جستجوها با هدف راهنمایی عملی یا جستجوی اطلاعات بوده است.

هوش مصنوعیِ مولد بر اســاس مجموعه داده‌های عظیم متنی از منابعی مانند کتاب‌ها و مقالات و وب‌سایت‌ها و رونوشت‌ها آموزش دیده است ــ از این رو «مدل زبانی بزرگ» (LLM) نام دارد. اما این «داده‌های آموزشی و طبقه‌بندی‌شده» با مجموع دانش بشری فاصله زیادی دارد.

به منظور درک اهمیت این موضوع، ابتدا باید اذعان کنیم که زبان‌ها ظرف‌های دانش‌اند. هر زبان دنیایی کامل از تجربه و بینش انســانی را که در طول قرن‌ها ســاخته و پرداخته شده، در خود جای داده است: آداب و آیین‌ها و رسومی که اجتماع‌ها و جماعت‌ها را شکل می‌دهند، روش‌های متمایز دیدن زیبایی و خلق هنر، آشنایی عمیق با منظره‌ها و سیستم‌های طبیعی، جهان‌بینی‌های معنوی و فلسفی، واژگان ظریف برای بیان تجربیات درونی، تخصص در زمینه‌های مختلف، چارچوب‌های سازماندهی جامعه و عدالت، خاطره‌های جمعی و روایت‌های تاریخی، سنت‌های درمانی، پیوندهای اجتماعی پیچیده.

داده‌های سازمان غیرانتفایی «کامن کرال»، یکی از بزرگ‌ترین منابع عمومی داده‌های آموزشــی، که از بیش از ۳۰۰ میلیارد صفحه وب در طول ۱۸ ســال به دست آمده است، نشان می‌دهد انگلیسی که زبان تقریباً ۱۹ درصد از جمعیت جهان است، ۴۵ درصد از محتوای وب را تشکیل می‌دهد. و محض نمونه هندی، سومین زبان محبوب جهان که حــدود ۷.۵ درصد از جمعیت جهان به آن صحبت می‌کنند تنها ۰.۲ درصد از داده‌های «کامن کرال» را تشــکیل می‌دهد. وضعیت تامیل، زبان مادری من، حتی وخیم‌تر هم اســت. گرچه بیش از ۸۶ میلیون نفر در سراسر جهان به این زبان صحبت می‌کنند، تنها ۰.۰۴ درصد از داده‌ها را تشکیل می‌دهد.

در دنیــای رایانش، تقریباً ۹۷ درصد از زبان‌های جهان در دســته «کم‌منبع» قرار می‌گیرند. به اکثر این زبان‌ها میلیون‌ها نفر حرف می‌زنند و سنت‌های چند صد ساله از میراث زبانی غنی را در خود جای داده‌اند. این زبان‌ها به صورت آنلاین یا در مجموعه داده‌های قابل دسترس کمتر نمایش داده می‌شــوند. مطالعه‌ای از ســال ۲۰۲۰ نشان داد که به ۸۸ درصد از زبان‌های جهان چنان به شدت در فناوری‌های هوش مصنوعی بی‌توجهی می‌کنند که تغییر این روند در گرو تلاشــی بسیار دشوار و شاید ناممکن است.

به منظور درک ابعاد از دست رفتن انواع مختلف دانش به این مثال توجه کنید: فهم ما از بوم‌شناســی‌های محلی. دوستی دارم که حامی محیط زیست است. او زمانی از موضوعی مهم صحبت می‌کرد که هنوز در خاطرم هست ــ ارتباط یک اجتماع با بوم‌شناسی‌اش را می‌توان از طریق نام‌های دقیق و خاصی که به گیاهان محلی می‌دهد، مشــاهده کرد. از آنجا که گونه‌های گیاهی اغلب از نظر منطقه‌ای خاص یا از نظر بوم‌شناختی منحصر به فرد هستند، بنابراین دانش مربوط به این گیاهان نیز به همان اندازه محلی اســت. وقتی یک زبان را به حاشیه می‌رانند، دانش گیاهی نهفته در آن نیز اغلب از بین می‌رود.

هنگام نوشتن این مقاله، با افراد مختلفی در مورد شکاف‌های زبانی در هوش مصنوعیِ مولد صحبت کردم ــ از جمله داران آشوک، بنیان‌گذار و معمار ارشد تاتَل، سازمانی که به احیای تکنیک‌های ساختمان‌سازی با المان‌ها یا عناصر طبیعت در هند می‌پردازد. او نیز تأیید کرد که ارتباطی قوی میان زبان و دانش زیست‌محیطی محلی وجود دارد و این زیربنای دانش معماری بومی هم اســت. اگر ساخت‌وســاز مدرن تا حد زیادی با بتن و فولاد عجین اســت، روش‌های ساختمان‌سازی بومی به مواد موجود در محیط اطراف و طبیعت متکی بودند.

در بحبوحه نگرانی‌ها در مورد ساخت‌وســازهای کربن‌زا و ناپایدار و ناسازگار با محیط زیست، داران با تمام نیرو در تلاش است هنر گمشده تولید بیوپلیمرها از گیاهان محلی را بازیابی کند. او خاطرنشان کرد که بزرگ‌ترین چالش این است که این دانش تا حد زیادی مستند نشده و به صورت شفاهی و از طریق زبان‌های بومی منتقل شده است. این دانش اغلب فقط نزد چند ریش‌ســفید محلی است که وقتی فوت می‌کنند، همراه آن‌ها از بین می‌رود. داران به از دست رفتن فرصت یادگیری نحوه ساخت نوع خاصی از آجر مبتنی بر سنگ آهک اشاره می‌کند، وقتی آخرین صنعتگری که به آن دانش مسلط بود از دنیا رفت.



قدرت نه تنها از طریق زور یا کنترل اقتصادی، بلکه از طریق شکل‌دهی به هنجارهای فرهنگی و باورهای روزمره نیز حفظ می‌شود. با گذشت زمان، رهیافت‌های معرفت‌شناختی‌ای که ریشه در سنت‌های غربی داشتند، عینی و کلی و جهان‌شمول تلقی شدند

به منظور درک اینکه چطور برخی از روش‌های شناخت، که اغلب نیز به بهای از دست رفتن دانش بومی تمام می‌شود، نهایتاً به سلطه جهانی می‌انجامد، بررسی ایده هژمونی فرهنگی که فیلسوف ایتالیایی، آنتونیو گرامشی، مطرح کرده، مفید خواهد بود.

گرامشــی اســتدلال می‌کرد که قــدرت نه تنها از طریــق زور یا کنتــرل اقتصادی، بلکه از طریق شــکل‌دهی به هنجارهای فرهنگی و باورهای روزمره نیز حفظ می‌شــود. با گذشــت زمان، رهیافت‌های معرفت‌شناختی‌ای که ریشه در سنت‌های غربی داشتند، عینی و کلی و جهان‌شمول تلقی شدند. این روند دانش غربی را به صورت استاندارد جا انداخت و به هنجار بدل کرد. نهادهایی چون مدرسه‌ها و نهادهای علمی و سازمان‌های توسعه بین‌المللی به تثبیت این سلطه کمک کرده‌اند.

معرفت‌شناســی‌ها فقط انتزاعی و شناختی نیســتند. آن‌ها همه جا هســتند و تأثیری مســتقیم بر بدن و تجربیات زیسته ما دارند. بــه منظور درک این موضوع به نمونه‌ای توجه کنید که به شــدت با نحوه ساخت‌وســاز بومی که داران در پی احیای آن است، تضاد دارد: ساختمان‌های بلندمرتبه با نمای شیشه‌ای در مناطق گرمسیری.

ساختمان‌های شیشه‌ای نشانگر سنتی هستند که ریشه در مدرنیسم معماری غربی دارد. این ساختمان‌ها که ابتدا برای آب‌وهوای سردتر و کم‌نور طراحی شده بودند، به دلیل بازدهی انرژی‌شان تحسین شدند، چرا که در طول روز نور فراوان به فضای داخلی می‌رسید و وابستگی این ساختمان‌ها را به نور مصنوعی کاهش داده بود.

با این حال، وقتی این طرح را در مناطق گرمسیری پیاده کردند، به



تناقضی زیست‌محیطی رسیدند. مطالعات نشان دادند که در مکان‌هایی با نور شدید خورشید نماهای شیشه‌ای حتی با وجود شیشه‌های مدرن باعث گرمای بیش از حد در فضای داخلی و ناآسودگی دمایی و حرارتی می‌شود. این ساختمان‌ها نه تنها در مصرف انرژی صرفه‌جویی نمی‌کنند، بلکه برای خنک ماندن انرژی بیشتری هم مصرف می‌کنند.

با این حال، نماهای شیشـــه‌ای به چهره مدرنیته شـــهری تبدیل شده‌اند، خواه در سانفرانسیسکو خواه در جاکارتا یا لاگوس ــ صرف نظر از اقلیم و آب‌وهوا و زمینه و بستر فرهنگی. با تسریع روند فروپاشی اقلیم، این ساختمان‌های شیشه‌ای بهترین نمونه از خطرات همگن‌سازی دانش هستند. از قضا، من این گزارش را از داخل یکی از همین ساختمان‌های شیشـــه‌ای در بنگلور در جنوب هند می‌نویســـم. من در هوای خنک نشسته‌ام و صدای ملایم کولر گازی را می‌شنوم. بیرون، زیر نم نم باران، به نظر می‌رسد یک بعد از ظهر بارانی معمولی است، با این تفاوت که امسال باران‌ها چند هفته زودتر شروع شده‌اند ــ نشانه‌ای دیگر از غیر قابل پیش‌بینی شدن بیش از پیش آب‌وهوا.

در بنگلور شـــاهد نمونه‌ای دیگر از تأثیرات دانش گمشده‌مان هم هستیم: مدیریت آب. چگونه ممکن است شهری در ماه مه گرفتار سیل شدید شود، چندان که ماشین‌ها را زیر آب ببرد، اما در ماه مارس حتی برای مصرف خانگی هم آب نداشته باشد؟ درست است که برنامه‌ریزی ضعیف و شهرنشـــینی افسارگسیخته نقشی بســـزا در این روند ایفا می‌کنند، اما این مسئله ریشه‌های معرفت‌شناختی هم دارد.

بنگلور را زمانی به خاطر سیســـتم مدیریت هوشـــمند آب که با مجموعه‌ای از دریاچه‌های آبشاری به هم پیوسته تغذیه می‌شد، تحسین می‌کردند. قرن‌ها ایـــن دریاچه‌ها را گروه‌های متعهدی چون جماعتِ نیروگانتـــی (نیرو در زبان کانارا یعنـــی «آب») مدیریت می‌کردند که جریان آب را کنترل و توزیع عادلانه آن را تضمین می‌کردند. بسته به میزان بارندگی، آن‌ها کشاورزان را راهنمایی می‌کردند که چه محصولی کشت کنند و اغلب گونه‌های کم‌مصرف را پیشنهاد می‌دادند. تعمیر و نگهداری این شـــبکه آب‌رسانی نیز بر عهده آن‌ها بود: از جمله مخازن لایروبی و کاشـــت پوشش گیاهی برای جلوگیری از فرسایش خاک و پاکسازی کانال‌های آب‌رسانی.

اما با روند مدرنیزاسیون، مدیریت آب از دست این گروه خارج شد و سیستم‌های متمرکز و راه حل‌هایی چون آب‌رسانی از سدهای دوردست و حفر چاه‌ها جایش را گرفت. «انقلاب ســـبز» در اواخر دهه ۱۹۶۰ ــ زمانی که هند کشـــاورزی صنعتی مدرن را پذیرفت ــ به این تغییرات اضافه و باعث شد محصولاتی که آب و کود زیادی مصرف می‌کنند و در آزمایشگاه‌های غربی توسعه یافته بودند، در هند نیز کاشت و به کار گرفته شوند. نیروگانتی‌ها به حاشیه رانده شدند و اکثر اعضای این گروه مشغول کارهای دیگری شدند. دریاچه‌ها و کانال‌های محلی رو به زوال رفتند و حتی برخی از آن‌ها تبدیل به جاده و ساختمان و ایستگاه اتوبوس شدند

اکنون کارشناســـان اذعان کرده‌اند که کلید نجات بنگلور از بحران آب هیچ نیســـت مگر احیای همان سیستم‌های دریاچه‌ای قدیم. یک مددکار اجتماعی که با او صحبت کردم و در چندین مورد از این پروژه‌ها مشارکت داشته است، گفت آن‌ها اغلب برای مشاوره گرفتن به بزرگان و ریش‌سفیدان جماعت نیروگانتی مراجعه می‌کنند. بینش‌های آن‌ها ارزشـــمند است، اما دانش محلی آن‌ها مکتوب نشده است و نقششان به عنوان مدیران آب این اجتماع مدت‌ها است که مشروعیت خود را از دســـت داده است. این دانش فقط به زبانِ مادری آن‌ها وجود دارد و به صورت شفاهی منتقل شده است و عمدتاً در فضای دیجیتال خبری از آن نیست ــ چه رسد به سیستم‌های هوش مصنوعی.

درســـت است که تا اینجا تمام مثال‌های من از هند بود، اما از این دست مثال‌ها فراوان است که همگی ریشه در تاریخ جهانی امپریالیسم و اســـتعمار دارند. لیندا توهیوای اسمیت، محقق فرهنگ مائوری در نیوزلند، تأکید دارد که استعمار سیستم‌های دانش محلی و پایه‌های فرهنگی و فکری‌ای را که بر اســـاس آن‌ها بنا شده بودند با قطع پیوند با زمین و زبان و تاریخ و ساختارهای اجتماعی از بیخ و بن نابود کرده است. بینش‌های اسمیت نشان می‌دهد که چگونه این فرایندها محدود به یک منطقه خاص نیستند، بلکه بخشی از میراث گسترده‌تری هستند که همچنان نحوه تولید و ارزش‌گذاری دانش را تعیین می‌کند. هوش مصنوعی مولد و سیســـتم‌های دیجیتالِ امروزی بر اساس همین پایه مخدوش و ناقص ساخته شده‌اند.

اخیراً با مرکز تحقیقات مایکروسافت در پروژه‌ای همکاری داشتم که به بررسی نحوه استفاده مردم کشورهای غیرغربی از هوش مصنوعی مولد می‌پرداخت. مشاهده اینکه چگونه این مدل‌های هوش مصنوعی زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی را اغلب نادیده می‌گیرند، دانش محلی را کنار می‌گذارند و با جامعه هدفشان غالباً هماهنگ نیستند، به من نشان داد کـــه هوش مصنوعی مولد فقط جهت‌گیری‌های موجود را به قالب کدها در می‌آورد و دانشِ در حاشیه‌مانده را حذف می‌کند.

این تحقیق همچنین نشان داد که این قبیل نابرابری‌ها در مدل‌های هوش مصنوعی دلایل فنی هم دارد. مشکل بسیار عمیق‌تر از شکاف‌های موجـــود در داده‌های آموزشـــی ایـــن مدل‌ها اســـت. از نظر طراحی، «مدل‌های زبانی بزرگ» معمولاً فکرها و ایده‌هایی را بازتولید و تقویت می‌کنند که از نظر آماری رایج‌ترند و بنابراین نوعی حلقه بازخورد ایجاد می‌کنند که دامنه دانش انسانی در دسترس را محدودتر می‌کنند. حلقه بازخورد (feedback loop) فرایندی است که در آن بخشی یا تمام خروجی یک سیستم به صورت ورودی به سیستم برمی‌گردد و از آن استفاده می‌شود. چرا؟ چون نمایش داخلیِ دانش در یک «مدل زبانی بزرگ» یک‌شکل و یکنواخت نیست. مفاهیمی که در طیف وسیع‌تری از زمینه‌ها در داده‌های آموزشی بیشتر و برجسته‌تر ظاهر می‌شوند، معمولاً بیشتر به قالب کدها در می‌آیند و به‌اصطلاح کدگذاری می‌شوند. از این رو، «مدل‌های زبانی بزرگ» معمولاً پاســـخ‌های پرتکرار را بیش از حد تولید کنند.

نابرابری‌ها در مدل‌های هوش مصنوعی دلایل فنی هم دارد. مشکل بسیار عمیق‌تر از شکاف‌های موجود در داده‌های آموزشی این مدل‌ها است. از نظر طراحی، «مدل‌های زبانی بزرگ» معمولاً فکرها و ایده‌هایی را بازتولید و تقویت می‌کنند که از نظر آماری رایج‌ترند



ادموندسون که اصطلاح «امنیت روانی تیمی» را در سال ۱۹۹۹ ابداع کرد، می‌گوید: «فرسودگی شغلی نوعی خستگی ذهنی و جسمی است، و زمانی روی می‌دهد که همه‌چیز را در خود نگه می‌دارید و نمی‌توانید کمکی را که نیاز دارید دریافت کنید.»

امنیت روانی در روزگار سختی

شرکت‌ها باید به فکر ایجاد محیط‌های کسب‌وکار امن برای کارکنان باشند



مایکل بلاندینگ

متخصص محیط کسب‌وکار

منبع: هاروردبیزینس ریویو

چرا باید خواند:
در دوره‌های سخت اقتصادی، دانستن اینکه کسب‌وکارها باید چه اقداماتی انجام دهند از مسالی است که مدیران ایرانی هم نیازمند یادگیری آن هستند

وقتی شرایط سخت می‌شود و روزگار با آدم نمی‌سازد و منابع و امکانات هم محدود می‌شوند، برنامه‌های حامیِ امنیت روانی ــ توانایی کارگران در بیان افکارشان بدون ترس از مجازات ــ معمولاً از اولین برنامه‌هایی است که کنار گذاشته می‌شوند.

با این حال، تحقیقات ایمی ادموندسون از دانشکده بازرگانی هاروارد و میکائلا کریسی از دانشکده پزشکی هاروارد که با حسینا بهادرزاده دانشجوی دکترای مدرسه کسب‌وکار هاروارد انجام شده است، نشان می‌دهد که این موقع بدترین زمان برای متوقف کردن این قبیل تلاش‌ها و برنامه‌ها است. در واقع، امنیت روانی کلید جلوگیری از فرسودگی شغلی در مواقع آشفتگی است. تلاش برای تقویت امنیت روانی اگر مدت‌ها قبل از وقوع بحران شروع شوند، حتی مؤثرتر هم خواهد بود.

ادموندسون، که اصطلاح «امنیت روانی تیمی» را در سال ۱۹۹۹ ابداع کرد، می‌گوید: «فرسودگی شغلی نوعی خستگی ذهنی و جسمی است، و زمانی روی می‌دهد که همه چیز را در خود نگه می‌دارید و نمی‌توانید کمکی را که نیاز دارید دریافت کنید. اما اگر در گذشته تجربه صحبت کردن در موقعیت‌های چالش‌برانگیز را داشته‌اید و حرفتان را زده‌اید و هیچ اتفاق بدی برای شما نیفتاده است، پس احتمال بیشتری هست که بتوانید دوباره این کار را انجام دهید». مطالعه‌ای که مه ۲۰۲۴ ادموندسون و کریسی تحت عنوان «امنیت روانی، منبعی پایدار در میان محدودیت‌ها» منتشر کردند بر مراقبت‌های بهداشتی تمرکز دارد، اما برای هر صنعتی که با آشفتگی و بلاتکلیفی و بی ثباتی اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند، نکته‌هایی مهم دارد. بسیاری از کارکنان پس از همه‌گیری کووید-۱۹ با کمترین هزینه کار بیشتری انجام می‌دهند، چون شرایط استخدام شرکت‌ها سخت‌تر شده و حتی در برخی موارد هم دست به تعدیل نیرو می‌زنند. امنیت روانی مرهم سازمانی قدرتمندی در مواقع استرس‌زا است. ادموندسون در کنفرانس‌ها اغلب از زبان شرکت‌کنندگان می‌شنود که امنیت روانی کالایی لوکس است، به ویژه در دنیای پرشتاب امروزی. اما نتایج مقاله حاضر که در «مجله بین‌المللی بهداشت عمومی» منتشر شده است، با این قبیل نگرش‌ها در تضاد است و نشان می‌دهد که امنیت روانی به اندازه منابع مادی در تأمین رفاه کارکنان و نگهداشت نیروی انسانی ضروری است.

رابطه امنیت روانی و فرسودگی شغلی

کریسی می‌گوید: «سال‌ها این نظریه مطرح است که وقتی افراد امکانات منابعشان به ته می‌رسد دچار فرسودگی شغلی می‌شوند. با در نظر گرفتن امنیت روانی به عنوان یک «منبع اجتماعی»، جنبه‌ای کاملاً جدید از امکان کاهش فرسودگی شغلی را نشان می‌دهیم که می‌تواند برای پزشکان ــ و شاید افراد در سایر صنایع پرفشار ــ مفید باشد.»

به منظور آزمودنِ اهمیت امنیت روانی، محققان مجموعه‌ای از داده‌ها را از یک سیستم بیمارستانی بزرگ با شعباتی در سراسر کشور بررسی کردند. این سیستم دو بار در سال از کارگران در مورد طیف وسیعی از مسائل، از جمله در مورد امنیت روانی، نظرسنجی می‌کند و پاسخ‌های آن‌ها را از ۱ تا ۵ رتبه‌بندی می‌کند. محققان از دو نظرسنجی‌ای استفاده کردند که بیش از ۲۷ هزار کارگر در آن شرکت کرده بودند. یک نظرسنجی در ماه مه ۲۰۱۹ قبل از شروع همه‌گیری کووید-۱۹ انجام شده بود، و نظرسنجی دیگر در ماه مه ۲۰۲۱ در اوج استرس ناشی از شیوع ویروس کرونا. در نظرسنجی سال ۲۰۲۱، محققان سؤالاتی در مورد فرسودگی شغلی هم به نظرسنجی اضافه کردند و از کارگران پرسیدند که آیا در صورت پیشنهاد موقعیت مشابه در جای دیگر، در آن سازمان می‌مانند یا خیر.

اثرات محافظتی امنیت روانی

محققان بین امنیت روانی و محافظت شدن در برابر استرس ارتباطی قوی یافتند. برای مثال، افزایش امنیت روانی به میزان یک انحراف معیار در سال ۲۰۲۱، فرسودگی شغلی را ۰.۷۲ امتیاز کاهش و تمایل کارمند به ماندن را ۰.۶۳ امتیاز افزایش داد. انحراف معیار در علم آمار عبارت است از معیاری برای سنجش پراکندگی داده‌ها نسبت به میانگین حسابی آن‌ها. انحراف معیار بزرگ نشان می‌دهد که نقاط داده در طیف وسیعی از مقادیر متفاوت هستند، حال آنکه انحراف معیار کوچک عکس این را نشان می‌دهد.

بهادرزاده، که پزشک هم هست، می‌گوید: «با گذشت زمان در ایام همه‌گیری، محدودیت‌های نیروی انسانی واقعاً شدید شد و افراد نمی‌توانستند همیشه از پس این محدودیت‌ها برآیند. افرادی که امنیت روانی بالاتری گزارش کرده بودند، بهتر می‌توانستند با این محدودیت‌ها کنار بیایند ــ چیزی که آن‌ها را با وجود شرایط دشوار مادی در محل کار نگه می‌داشت.»

محققان نه تنها دریافتند که امنیت روانی در لحظه از فرد محافظت می‌کند، بلکه همچنین پیوندِ مثبتی بین امنیت روانی از نظرسنجی ۲۰۱۹ و تمایل به ایستادگی در سال ۲۰۲۱ یافتند. این نتایج نشان می‌دهند که توانایی کارکنان در بیان افکارشان در طول زمان در محافظت از آن‌ها در مواقع سخت کمک کرده است. این نتایج در مورد پزشکان و زنان و رنگین‌پوستان که همگی سطوح بالاتری از فرسودگی شغلی را تجربه کردند، تأمل‌برانگیزتر هم بود. ادموندسون می‌گوید: «وقتی در گروهی هستید که از نظر تاریخی تمایلی به صحبت کردن نداشته یا کمتر به حرف‌هایشان گوش داده‌اند، امنیت روانی اهمیت بیشتری می‌یابد.»



اریکا داونز و ریچارد نفیو

محققان مرکز سیاست‌های جهانی انرژی در دانشگاه کلمبیا

منبع: فارن افرز

چرا باید خواند:
چین و روسیه شرکای اقتصادی و سیاسی راهبردی ایران هستند و دانستن روابط این دو در قبال غرب برای سیاست‌گذاران ما نیز واجد اهمیت است.

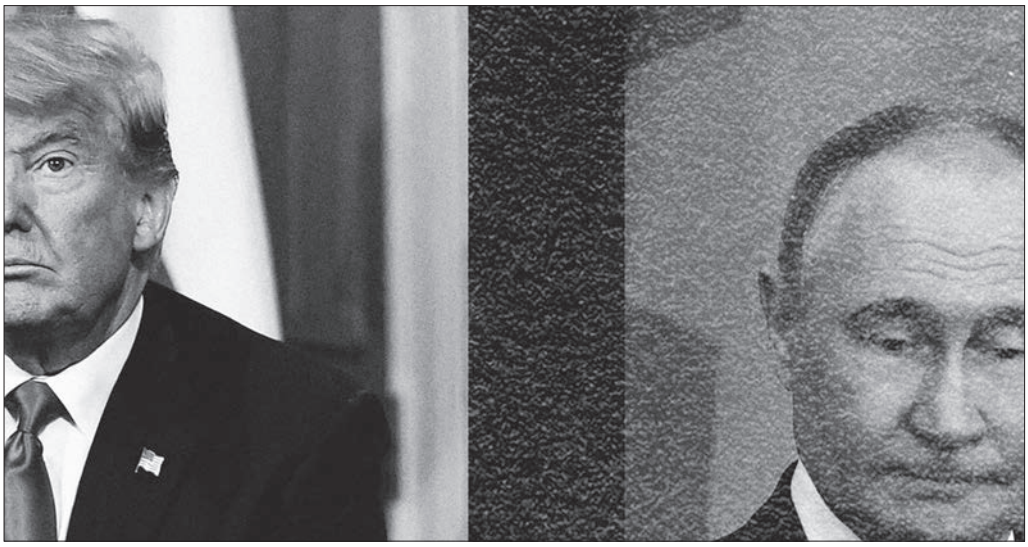

تحریم‌های بی‌اثر آمریکا بر نفت روسیه

تا زمانی که پکن از مسکو نفت بخرد، روسیه ضرر نخواهد کرد

ماه گذشته، دولت ترامپ تحریم‌های جدیدی علیه دو شرکت بزرگ نفتی روسیه، «روس‌نفت» و «لوک‌اویل»، اعمال کرد که نشان داد ایالات متحد می‌خواهد دوباره مسکو را در مورد جنگ اوکراین پای میز مذاکره بکشاند. درست است که این اقدامات می‌تواند به اقتصاد روسیه آسیب بزند اما میزان این آسیب دیدن روسیه تا حد زیادی به یک بازیگر مهم بستگی دارد: پکن. چین تقریباً نیمی از نفت صادراتیِ روسیه را در سال ۲۰۲۴ خرید و محدودیت‌های موجود واشنگتن را دور زد. و تحریم‌های جدید هم نمی‌تواند چین را وادار کند خرید نفت از روسیه را کاهش دهد.

اما ایالات متحد قدرت تغییر محاسبات پکن را دارد. اگر مقامات آمریکایی تهدید کنند که خریداران عمده نفت روسیه ــ و عرضه‌کنندگانِ خدمات آن‌ها، مانند بانک‌ها ــ را از دسترسی به سیستم مالی ایالات متحد محروم می‌کنند، پکن ممکن است به این نتیجه برسد که هر سودی که از خرید نفتِ با تخفیفِ روسیه نصیبش می‌شود، ارزش این هزینه‌ها را ندارد. در این صورت ممکن است دیگر از مسکو نفت نخرد و روسیه را از پول مورد نیاز برای ماشین جنگی‌اش محروم کند. در این صورت، شاید مسکو در نهایت مجبور شود با حسن نیت بر سر پایان دادن به جنگ در اوکراین مذاکره کند.

اما به نظر نمی‌رسد که واشنگتن دست به چنین اقدامی بزند. هم دولت دانلد ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحد هم دولت بایدن، پیش‌تر فشار بر چین در مورد خرید نفت روسیه را تابع منافع دیگر کرده‌اند، از جمله توانایی دستیابی به مواد معدنی کمیاب چین. ترامپ در حال حاضر می‌کوشد آتش‌بس تجاری فعلی با پکن را حفظ کند، چیزی که افزایش تحریم‌ها احتمالاً آن را بر هم خواهد زد. با این حال، ترامپ باید محدودیت‌های چین را بیازماید، ولو این آتش‌بس تجاری را به خطر اندازد. اگر واشنگتن خط لوله پول نقد از چین به روسیه را مسدود نکند، تعهد کلی این کشور به تحریم‌ها و سایر انواع سیاست‌های محدودکننده زیر سؤال خواهد رفت. چین به درستی ایالات متحد را کشوری با اراده ضعیف می‌داند که مایل نیست پای پیمان‌ها یا تعهدهایش بماند. و بنابراین جنگ در اوکراین ادامه خواهد یافت.

> **ترامپ در حال حاضر می‌کوشد آتش‌بس تجاری فعلی با پکن را حفظ کند، چیزی که افزایش تحریم‌ها احتمالاً آن را بر هم خواهد زد. با این حال، ترامپ باید محدودیت‌های چین را بیازماید، ولو این آتش‌بس تجاری را به خطر اندازد**

کارت چین

اگر ایالات متحد می‌خواهد تحریم‌ها بر روسیه اثر بگذارد به همکاری چین نیاز دارد. اما کمک گرفتن از پکن ساده نخواهد بود. روسیه نقشی مهم در سیستم انرژی همسایه‌اش ایفا می‌کند و تقریباً از هر پنج بشکه نفتی که چین وارد می‌کند، یک بشکه از روسیه است. عمده نفتِ وارداتی چین از روسیه نیز از طریق خط لوله است. وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، در کنفرانس امنیتی مونیخ در ماه فوریه بر اهمیت روسیه تأکید کرد. وقتی از او پرسیدند که آیا چین خرید انرژی از روسیه را برای فشار آوردن بر مسکو با هدف پایان دادن به جنگ در اوکراین، کاهش خواهد داد، وانگ گفت: «اگر چین از روسیه نفت و گاز وارد نکند، چگونه می‌تواند خواسته‌هایش را برآورده کند و نیاز بیش از ۱.۴ میلیارد نفر از مردم چین را تأمین کند؟»

خریداران نفت در چین تحریم‌های ایالات متحد را کاملاً نادیده نگرفته‌اند، زیرا نمی‌خواهند دسترسی‌شان را به سیستم مالی دلار آمریکا به خطر بیندازند. در پاسخ به آخرین دور محدودیت‌ها، آن‌ها خریدهایشان را متوقف کرده‌اند تا خطرات را ارزیابی کنند و شاید منتظر راهنمایی از پکن باشند. آن‌ها حتی شاید منتظر بمانند روسیه شبکه‌های تجارت نفت خود را برای دور زدن تحریم‌های جدید از نو تنظیم و تعریف کند. علاوه بر این، بسیاری از پالایشگاه‌های کوچک و غیردولتی سهمیه نفت خام وارداتی خود را که دولت چین برای سال ۲۰۲۵ تعیین کرده بود، مصرف کرده‌اند و احتمالاً تا سال ۲۰۲۶ که سهمیه‌های جدید اعلام شود، نمی‌توانند نفت بیشتری از روسیه بخرند. در نتیجه، طبق گزارش شرکت تحلیل تجارت کپلر، پیش‌بینی می‌شود چین واردات نفت خام از روسیه را در این ماه تا ۸۰۰ هزار بشکه در

ایالات متحد قدرت تغییر محاسبات پکن را دارد. اگر مقامات آمریکایی تهدید کنند که خریداران عمده نفت روسیه ــ و عرضه‌کنندگانِ خدمات آن‌ها، مانند بانک‌ها ــ را از دسترسی به سیستم مالی ایالات متحد محروم می‌کنند، پکن ممکن است به این نتیجه برسد که هر سودی که از خرید نفتِ با تخفیفِ روسیه نصیبش می‌شود، ارزش این هزینه‌ها را ندارد.

روز کاهش دهد ــ کاهشی ۴۰ درصدی نسبت به میانگین ماهانه دو میلیون بشکه در روز برای ده ماه اول امسال.

امـــا اگر ملاک مـــا روال‌ها و رویه‌های گذشـــته باشـــد، حداقل برخی خریداران چینی احتمالاً دوباره از روسیه نفت خواهند خرید. به احتمال زیاد پالایشگاه‌های کوچک و غیردولتی تصمیم به خرید بگیرند. این پالایشگاه‌ها با حاشیه سود کمی فعالیت می‌کنند و می‌توانند به ازای خرید نفت تحریم‌شده روسیه تخفیف بگیرند، بنابراین بقایشان در گرو نفت خام تحریم‌شده روسیه است. اگر تحریم‌های جدید چنان باشد که آن‌ها بتوانند در خرید نفت روسیه تخفیف بیشتری بگیرند، تقریباً مطمئن باشید میزان خریدهایشان را افزایش خواهند داد. شرکت‌های نفتی و پالایشگاه‌های بزرگ‌تر چین هم به همین منوال عمل خواهند کرد. یولونگ پتروکمیکال، مجتمع پتروشیمی چینی در مقیاس جهانی که بریتانیا و اتحادیه اروپا به دلیل واردات نفت روسیه آن را تحریم کرده‌اند، خریدهای خود را از روســـیه افزایش می‌دهد. و لیائویانگ پتروکمیکال، شـــرکتی که اتحادیه اروپا به دلیل خرید نفت از روسیه آن را تحریم کرده است، نیز احتمالاً به این روند ادامه خواهد داد، زیرا نفتی که از روسیه می‌خرد از طریق خط لوله منتقل می‌شود و دولت‌های خارجی سخت بتوانند بر آن نظارت داشـــته باشند. این دو پالایشگاه ظرفیت ترکیبی ۶۰۰ هزار بشکه در روز دارند. شرکت‌های ملی نفت چین خرید نفت روسیه را از طریق دریا که تخمین زده می‌شـــود بین ۲۵۰ هزار تا نیم میلیون بشکه در روز باشد، متوقف کرده‌اند. اما پتروچاینا، غول دولتی چین، همچنان حداقل ۸۰۰ هزار بشکه در روز از طریق خط لوله از شرکت «روس‌نفت» نفت دریافت می‌کند.

با این حال، دلیل دارد که واشنگتن این شرکت‌ها را تحریم نکرده یا اقدامی علیه آن‌ها انجام نداده است. در دولت بایدن، مقامات آمریکایی نگران بودند کاهش صادرات نفت روســـیه (و ایران) باعث افزایش قیمت نفت شود؛ این نگرانی در حال حاضر با اشباع عرضه نفت کاهش یافته است. اکنون ترامپ باید اهمیت ایجاد اختلال در صادرات نفت روســـیه به چین را دریابد. اما به نظر می‌رسد ترامپ، در کل، حفظ «رابطه فوق‌العاده» خود با شی جین‌پینگ، رئیس جمهور چین، را به مقابله شدید با صادرات نفت روسیه ترجیح می‌دهد.

به سوابق توجه کنید. ایالات متحد هنوز هیچ کدام از نهادهای چین را به دلیل واردات گاز طبیعی مایع از پروژه تحریم‌شده روسیه، یعنی پروژه «Arctic LNG ۲»، جریمه نکرده است، هرچند از ماه اوت حداقل ۱۱ تانکر از این گاز به چین تحویل داده شده است. ایالات متحد همچنین از مجازات نهادهای مهم اقتصادی و سیاسی چینی خودداری کرده است، که حتماً واکنش شدید پکن را در پی می‌داشت. برای مثال، هر دو دولت ترامپ شرکت‌های تابعه شرکت‌های دولتی چین را تحریم کردند، اما از مجازات خود شرکت‌های مادر خودداری کردند. در سال ۲۰۱۹، ترامپ دو شرکت تابعه شرکت حمل و نقل کوسکو، سومین شرکت بزرگ حمل و نقل کانتینری جهان، را به دلیل جابجایی نفت خام ایران تحریم کرد، اما کاری به کار شرکت مادر کوسکو نداشت. در سال ۲۰۲۵، ترامپ یک ترمینال را که بخشی از آن متعلق به یک واحد از سینوپک، بزرگ‌ترین پالایشـــگاه چین، بود به دلیل پذیرش نفت ایـــران که با یک نفتکش تحریم‌شده حمل می‌شـــد، جریمه کرد. اما کاری به کار خود این غول پالایشگاهی نداشت.

به نظر می‌رســـد ترامپ همچنان به همین روند ادامه دهد. برای مثال، رئیس جمهور آمریکا گفت که در دیدار با شـــی جین پینگ در ۳۰ اکتبر در کـــره جنوبی هیچ صحبتی درباره واردات نفت چین نکرده اســـت، حال آنکه در ۲۲ اکتبر گفته بود حتماً در این باره با رئیس جمهور چین صحبت خواهد کرد.

اگر چین به خرید نفت خود از روسیه ادامه دهد و ایالات متحد را به گسترش کارزار تحریم‌هایش وادار کند، اجرای واقعی تحریم‌ها ممکن است نظم سیستم مالی بین‌الملل را بر هم بزند و آشوب به پا کند

مرغ را بکش و میمون را بترسان

تعقیب تک‌تک بازیگرانی که تحریم‌های ایالات متحد را دور می‌زنند و نقض می‌کنند بسیار سخت و زمان‌بر خواهد بود. اما ایالات متحد احتمالاً می‌تواند با تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌ها و بانک‌ها کاری کند که عبرت دیگران شود. در چین ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: مرغ را بکش و میمون را بترسان؛ یعنـــی یک طرف را مجازات کنید تا دیگران را از انجام همان رفتار بازدارید. مرغ را بکـــش و میمون را بترســـان (kill the chicken to scare the monkey) یک ضرب‌المثل قدیمی چینی است. در داستان‌های عامیانه و کهن چین داستان هنرمندی خیابانی با میمون رقصنده‌اش نقل می‌شود که پول زیادی هم به دست می‌آورد. روزی میمون دست از رقصیدن می‌کشد. هنرمند یک مرغ زنده را جلو چشم میمون می‌کشد و سپس میمون دوباره شروع به رقصیدن می‌کند. با این حال، تاکنون، واشنگتن نه مرغ‌ها را که فقط پشـــه‌ها را هدف قرار داده است ــ مثل پالایشگاه‌های کوچک و کشتی‌ها و مالکان کشتی‌ها. این اقدام‌ها برای جلوگیری از واردات نفت تحریم‌شده روسیه به پکن کافی نبوده است. برای ایجاد حس واقعی خطر، واشنگتن باید تحریم مؤسسات مالی چین را که ولو غیرمستقیم با روس‌نفت و لوکاویل تجارت می‌کنند، در اولویت قرار دهد. ترامپ می‌تواند این تحریم‌ها را اعمال کند. اگر کاهش صادرات نفت روسیه به چین اولویت اصلی رئیس جمهور آمریکا است، او باید از قدرتش اســـتفاده کند و هر نهادی را که در سیستم مالی چین با بازیگران تحریم‌شده ارتباط دارد، شناسایی و تهدید به مجازات کند.

البته این رهیافت خطراتی هم به همراه دارد. اگر چین به خرید نفت خود از روســـیه ادامه دهد و ایالات متحد را به گسترش کارزار تحریم‌هایش وادار کند، اجرای واقعی تحریم‌ها ممکن است نظم سیستم مالی بین‌الملل را بر هم بزند و آشوب به پا کند. اگر بانک‌های بزرگ چین از دسترس ایالات متحد خارج شوند، احتمالاً بانک‌های غیرآمریکایی نیز از این روند پیروی خواهند کرد و بازارهای مالی جهان آشفته خواهند شد. اما ایالات متحد در موقعیت «یا این یا آن» نیست. صرفاً اعلام آمادگی برای اعمال تحریم‌ها علیه یک بانک کوچک یا متوسط چین می‌تواند پکن را نسبت به همکاری با ایالات متحد متقاعد کند تا به راه حلی برسند، مثل محدود کردن جریان درآمدهای نفتی روسیه به مسکو یا محدود کردن آنچه روسیه می‌تواند با آن درآمدها بخرد. به همین ترتیب، ایالات متحد می‌تواند با چین توافق کند که برخی قراردادهای موجود، مانند قراردادهای مربوط به صادرات نفت از طریق خط لوله به چین، که نظارت بر آن‌ها دشوارتر از صادرات نفت از طریق کشتی است، اصلاح و تکمیل شوند.





منبع: رویترز

چرا باید خواند:
نقش رسانه‌های نوین و فضای مجازی در سیاست داخلی امریکا و رابطه دولت با رسانه‌های جریان اصلی می‌تواند برای کارشناسان مانیز روشنگر باشد.

نسخه دوم ترامپ

اینفلوئنسرها و رسانه‌های همسو با «ماگا»، جریان اصلی جدید



هلن کاستر و همکاران
کارشناسان سیاست داخلی ایالات متحده

اینفلوئنسرهای راستگرا و شخصیت‌های رسانه‌ای محافظه‌کار، که اغلب همگام با مقامات دولت ترامپ کار می‌کنند، به نیرویی قدرتمند در کارزار رو به گسترش انتقام‌جویی از دشمنان فرضی دولت ترامپ تبدیل شده‌اند. این چهره‌ها که با تغییرات فناوری و مالکیت در رسانه‌ها قدرت یافته‌اند و با مشوق‌های مالی تقویت شده‌اند، به بی اعتبار کردن رقبای ترامپ کمک کرده‌انـد و به نکات و ادعاهای دروغین دولـت او دامن زده‌اند و مرزهای میان پیام‌رسانی رسمی و اخبار و نظرات بخش خصوصی را محو کرده‌اند. گزارش حاضر بر اسـاس بررسی بیش از ۳۰۰ ساعت پادکست و برنامه تلویزیونی و هزاران پسـت در رسانه‌های اجتماعی و مصاحبه با ۴۸ نفر ــ از جمله اینفلوئنسرها و مقامات منتخب و استراتژیست‌های سیاسی و صاحبان رسانه‌ها ــ و بررسی پرونده‌های دادگاهی تهیه شده است.

در زمانی که ترامپ نیروهای گارد ملی را به شـهرهای ایالات متحد اعزام می‌کرد، اینفلوئنسرهایی که با چهره‌هایی چون کریستی نوم، وزیر امنیت میهن ایالات متحد، در ارتباط هسـتند به طور گسترده مطالبی را به اشتراک گذاشتند که نشانگر تصویر دولت از شهرهای تحت رهبری دموکرات‌ها بود، شهرهایی غرق در هرج و مرج ــ حتی با اینکه داده‌های مجریان قانون و ضابطان قضایی نشان می‌دهد که جرایم خشونت‌آمیز در اکثر مناطق شهری کاهش یافته است. سخنگوی نوم از پرداختن به این تناقض خودداری کرد.

رئیس جمهور آمریکا از شخصیت‌های رسانه‌ای راستگرا دعوت کرد تا به مقامات ارشد در اتاق رسمی غذاخوری و پذیرایی کاخ سفید بپیوندند. او نظرات آن‌ها را جویا شد و از رسانه‌های خبری سنتی انتقاد کرد.

این رابطه همزیستانه چند قسمت دیگر هم دارد. در ماه آوریل، بیش از ده مقام امنیت ملی آمریکا در بحبوحه کارزاری تحت حمایت اینفلوئنسرها برکنار شدند. در ماه اوت، یک نماینده مجلسِ سیاه‌پوست دموکرات پس از آنکه دولت ترامپ از یک حسـاب رسـمی دولتی ادعای دروغین یک اینفلوئنسر راستگرا را بازنشر کرده بود، با موجی از تهدیدهای نژادپرستانه مواجه شد.

سـارا اوتس، استاد دانشگاه مریلند که ۳۰ سال در مورد پروپاگاندای روسیه مطالعه کرده است، می‌گوید: «ما اکنون به عینه می‌بینیم که چطور نیروهایی در دولت به هم‌آمیزی اینفلوئنسرهای رسانه‌های اجتماعی دامن می‌زنند. می‌توان با دلیل نشـان داد که آن‌ها اینفلوئنسر نیستند، بلکه تبلیغات‌چی و اهل پروپاگاندا هستند».

البته اینفلوئنسـرها و رسـانه‌های راسـتگرا می‌گویند که متحدان ایدئولوژیک ترامپ هسـتند، نه تبلیغات‌چـی و اهل پروپاگاندا، و بر این باورند که او کشور را از سراشیبی سقوط نجات می‌دهد. هم دولت و هم آن‌ها رسانه‌های سنتی را به پوشش ناعادلانه اخبار مربوط به ترامپ متهم می‌کنند. لورا لومر، که خود را هم وفادار به ترامپ و هم روزنامه‌نگار مستقل می‌داند، می‌گوید: «این واکنشی است به کارزار تقریباً یک دهه‌ای بدنام کـردن رئیس جمهور ترامپ و خانواده‌اش و ماگا در این کشـور که در رسـانه‌های جریان اصلی صورت می‌گیرد». «عظمت را دوباره به آمریکا بازگردانیـم» (Make America Great Again) یـا به اختصار ماگا (MAGA) شعار انتخاباتی سیاستمداران آمریکایی است که دانلد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ بر سر زبان‌ها انداخت.

ابیگیل جکسـن، سـخنگوی کاخ سـفید، می‌گوید که بسیاری از آمریکایی‌ها دیگر به رسانه‌های جریان اصلی اعتماد ندارند «زیرا مرتباً دروغ می‌گویند و حقیقت را به نفع دستور کار ایدئولوژیکشان تحریف می‌کنند».

چهره‌های رسانه‌ای وفادار به ترامپ به او در عبور از بحران‌های سیاسی و تثبیت اقتدارش کمک چشمگیری می‌کنند. چهره‌های رسانه‌ای همسو با رئیس جمهور در لحظه با شـکل دادن به روایت‌ها ــ و گاهی با تکرار ادعاهای دروغین کاخ سـفید ــ می‌توانند اخباری را که مطلوب دولت نیست کم‌اثر کنند و پایگاه ترامپ را در مقیاسی کم‌نظیر تقویت کنند.

در آغاز امسـال، مارک زاکربـرگ، مدیر اجرایی متـا، خبر داد که سیاست‌های تعدیل محتوای این شرکت که به حذف برخی اینفلوئنسرهای طرفدار ترامپ از فیس‌بوک و اینستاگرام انجامیده بود، کنار گذاشته است

رسانه‌های جریان اصلی هرگز چپ‌گرای افراطی نبودند، آنطور که محافظه‌کاران ادعا می‌کنند. او می‌گوید این استدلال امروز دیگر چندان دقیق نیست، زیرا محافظه‌کاران هم بر دولت و هم بر پلتفرم‌های رسانه‌ای اصلی تسلط دارند. او می‌گوید: «بین رسانه‌های ماگا و رسانه‌های راستگرا و تالارهای قدرت، خطی مستقیم هست.»

از سال ۲۰۲۲، ایلان ماسک ــ مدیرعامل تسلا و حامی مالی ترامپ و ثروتمندترین فرد جهان» رهیافت مشابهی را در مورد اکس (توییتر سابق) اتخاذ کرد. اکس که زمانی مرکز غالب اخبار و تفسیرها بود به کل تغییر رویه داد، درست پس از آنکه ماسک این پلتفرم را مجدداً تجهیز کرد و به صداهای محافظه‌کار فضای بیشتری داد.

جف بزوس، بنیانگذار آمازون و سومین فرد ثروتمند جهان، بخش نظرات «واشنگتن پست» را که سنتاً گرایش لیبرال داشت، تغییر شکل داده است ــ حرکتی که بزوس در ماه فوریه آن را «تغییری مهم» در راستای تمرکز بر «آزادی‌های شخصی و بازارهای آزاد» معرفی کرد.

در ماه سپتامبر نیز ترامپ گفت روپرت مرداک، غول رسانه‌ای، پسرش لاچلان و لری الیسون، رئیس اجرایی اوراکل ــ که از متحدان قدیمی ترامپ هستند ــ می‌توانند از جمله سرمایه‌گذاران در محصول فرعی تیک‌تاک، یکی از محبوب‌ترین برنامه‌های جهان، باشند. در ماه اوت نیز پسر الیسون، دیوید، کنترل پارامونت و واحد سی‌بی‌اس آن را به دست گرفت. در ماه اکتبر، او باری ویس ــ روزنامه‌نگار صاحب‌نظر و باسابقه آمریکایی ــ را به سمت سردبیر سی‌بی‌اس نیوز منصوب کرد. درست است که بر اساس گزارش رویترز انتظار می‌رود اوراکل یکی از سرمایه‌گذاران تیک‌تاک باشد، اما نمی‌تواند نقش مرداک‌ها یا فاکس را تأیید کند.

بر اساس تحلیل رویترز از بیش از ۳۰۰ ساعت پادکست و برنامه تلویزیونی و هزاران پست شبکه‌های اجتماعی از ۲۲ چهره برتر، افراد تأثیرگذار جناح راست و چهره‌های محبوب رسانه‌ای محافظه‌کار به نحوی چشمگیر به ترامپ وفادارند.

خط مستقیم تا «تالارهای قدرت»

رهبران جمهوری‌خواه نسل‌ها است که انتقاد می‌کنند رسانه‌های آمریکا لیبرال هستند. بری گلدواتر در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری خود در سال ۱۹۶۴، «مطبوعات شرقی لیبرال» را مسخره کرد. نیوت گینگریچ، رئیس سابق مجلس نمایندگان، در دهه ۱۹۹۰ به «رسانه‌های نخبه لیبرال» حمله کرد. ترامپ نیز آن‌ها را «دشمن مردم» و خبرهایشان را «اخبار جعلی» خواند.

در سال‌های اخیر، چهره‌هایی چون بن شاپیرو و تاکر کارلسون به شکل‌گیری یک اکوسیستم رسانه‌ای محافظه‌کار ــ متشکل از پادکست‌ها و پلتفرم‌های اجتماعی و پخش آنلاین ــ کمک کرده‌اند که همچنان رسانه‌های قدیمی‌تر را نه تنها رسانه‌های جانبدارانه، بلکه بخشی از طبقه نخبه ریشه‌دار لیبرال به تصویر می‌کشند.

اما ویتنی فیلیپس، استاد دانشگاه اورگان که شش کتاب در مورد دستکاری اطلاعات نوشته است، می‌گوید این رسانه‌ها هرگز چپ‌گرای افراطی نبودند، آنطور که محافظه‌کاران ادعا می‌کنند. او می‌گوید این استدلال امروز دیگر چندان دقیق نیست، زیرا محافظه‌کاران هم بر دولت و هم بر پلتفرم‌های رسانه‌ای اصلی تسلط دارند. او می‌گوید: «بین رسانه‌های ماگا و رسانه‌های راستگرا و تالارهای قدرت، خطی مستقیم هست».

ائتلاف صداهای محافظه‌کار پنج روز پس از ترور چارلی کرک، اینفلوئنسر و فعال راستگرا، به نمایش درآمد، زمانی که پادکست او به میزبانی جی دی ونس، معاون رئیس جمهور، از مجموعه کاخ سفید پخش شد. در این برنامه استیون میلر، معاون رئیس دفتر کاخ سفید، قول داد که «برود به دنبال سازمان‌های چپ‌گرایی که خشونت را در این کشور ترویج می‌دهند».

ترامپ رسانه‌های سنتی پخش اخبار را در موقعیت ضعف قرار داده است. او برخی از بزرگ‌ترین شبکه‌های تلویزیونی را تحت فشار قرار داده و پس از طرح دعوی در دادگاه مبنی بر اینکه ای‌بی‌سی او را بدنام کرده و سی‌بی‌اس مصاحبه کامالا هریس را زمانی که نامزد دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری بود، به نحوی گول‌زننده ویرایش کرده است، از ای‌بی‌سی نیوز و سی‌بی‌اس غرامت‌های قانونی چند میلیون دلاری گرفته است.

دو پلتفرم بزرگ مورد استفاده اینفلوئنسرها ــ یوتیوب و متا، که مالک فیس‌بوک و اینستاگرام است ــ نیز پس از بازگشت ترامپ به قدرت با او به توافق رسیدند. هر دو پلتفرم که، پس از شورش ۶ ژانویه ۲۰۲۱ در ساختمان کنگره، حضور او را در پلتفرم‌های تعلیق کرده بودند در سال ۲۰۲۳ او را دوباره برگرداندند. او از هر دو شکایت کرده بود و امسال هر کدام حداقل ۲۴ میلیون دلار برای حل و فصل این پرونده‌ها پرداخت کرده‌اند. سخنگوی یوتیوب گفت که این شرکت هیچ تخلفی را نپذیرفته و با هیچ تغییری موافقت نکرده است. متا از اظهار نظر خودداری کرد.

تلاش‌های ترامپ برای مهار و مطیع کردنِ رسانه‌ها با واکنش منفی روبرو شده است. وال استریت ژورنال و نیویورک تایمز می‌گویند که قصد دارند با شکایت‌هایی که ترامپ علیه آن‌ها طرح کرده است، مبارزه کنند. در ماه ژوئیه، ترامپ به دلیل پوشش خبری روزنامه وال استریت ژورنال از روابطش با اپستین، دادخواستی چند میلیارد دلاری علیه این روزنامه تنظیم کرد. دو ماه بعد، او از تایمز و پنگوئن رندوم هاوس به دلیل کتاب و مقالاتی که ترامپ ادعا می‌کرد با هدف تخریب او در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ طراحی شده‌اند، شکایت کرد.

این سه ناشر دادخواست‌های ترامپ را بی‌اساس خواندند. تایمز دادخواست ترامپ را «صرفاً تلاشی برای سرکوبِ گزارش‌های مستقل» خواند. پنگوئن رندوم هاوس نیز اعلام کرد که قویاً با این دادخواست مبارزه خواهد کرد. وال استریت ژورنال هم از گزارش‌های خود کاملاً مطمئن بود و متعهد شد با دادخواست ترامپ مبارزه خواهد کرد.

چهره‌های رسانه‌ای وفادار به ترامپ به او در عبور از بحران‌های سیاسی و تثبیت اقتدارش کمک چشمگیری می‌کنند. چهره‌های رسانه‌ای همسو با رئیس جمهور در لحظه با شکل دادن به روایت‌ها ــ و گاهی با تکرار ادعاهای دروغین کاخ سفید ــ می‌توانند اخباری را که مطلوب دولت نیست کم‌اثر کنند و پایگاه ترامپ را در مقیاسی کم‌نظیر تقویت کنند

تهدیدشدن نماینده سیاه‌پوست مجلس

همزیستی دولت ترامپ با چهره‌های رسانه‌ای موجب آزار و اذیت و تهدید دیگران شده است. در ۱۵ اوت، کوری پاریس، نماینده مجلس از کنتیکت، هشداری در رسانه‌های اجتماعی منتشر کرد: مأموران «اداره مهاجرت و گمرک ایالات متحد» به حوزه انتخابیه او یورش برده‌اند. ظرف چند ساعت، حساب کاربری راستگرای «Libs of TikTok» روی این پست مانور داد و به دروغ این دموکرات را به افشای «موقعیت مکانی مأموران در



لحظه» متهم کرد. این حساب کاربری به ۴.۵ میلیون دنبال‌کننده خود در اکس گفت: «او به مهاجران غیرقانونی کمک می‌کند که دستگیر نشوند و در کار اداره مهاجرت و گمرک سنگ‌اندازی می‌کند. او را متهم کنید». این حساب کاربری حساب‌های کاربری اداره مهاجرت و گمرک و وزیر امنیت میهن ایالات متحد را در اکس تگ کرد. سپس حساب کاربری رسمی اداره مهاجرت و گمرک در اکس پست «Libs of TikTok» را بازنشر کرد و وزارت دادگستری را که جرایم فدرال را بررسی و پیگری قانونی می‌کند، تگ کرد. این اتهام در محافل رسانه‌ای راستگرا بالا گرفت، اگرچه پاریس هرگز به مکان خاص هیچ مأموری اشاره نکرده بود.

پست‌های تندی علیه پاریس، که سیاه‌پوست است، در وب‌سایت طرفدار ترامپ، «Gateway Pundit»، منتشر شد. یکی از آن‌ها گفته بود: «طناب، درخت» که اشاره‌ای است به اعدام‌های بدون محاکمه. دیگری گفته بود: «این آشغال را با یک موز و قایق به آفریقا برگردانید».

پاریس در مصاحبه‌ای گفته بود غریبه‌ای به در خانه‌اش آمده و از طریق آیفون زوزه کشیده و عوعو کرده است. در ۱۷ اوت، یک ناشناس با او تماس گرفته و تهدید کرده است که هواداران ترامپ را به در خانه‌اش می‌فرستد و تلفنش را هک می‌کند و بارها و بارها سخنانش را با توهین نژادی همراه کرده بود. طبق یک فایل صوتی که به دست رویترز رسیده است، این مرد فریاد می‌زند: «احمق، احمق! می‌فهمی چی می‌گم؟ کاکاسیاه، می‌شنوی؟... این محتوا در تمامی شبکه‌های مسیحی تکثیر و کپی می‌شود، در تمامی رسانه‌های حامی ترامپ، حامیان ماگا و روزنامه‌های راستگرا».

سخنگوی پلیس ایالت کنتیکت گفت که تهدیدها علیه پاریس در دست بررسی است. گرداننده حساب کاربری «Libs of TikTok» در اکس ــ که هیچ ارتباطی با پلتفرم تیک‌تاک ندارد ــ به درخواست اظهار نظر پاسخی نداد. اداره مهاجرت و گمرگ و وبسایت «Gateway Pun-dit» هم پاسخی ندادند.

تحلیل رویترز از پست‌ها و برنامه‌ها و پادکست‌های ۲۲ اینفلوئنسر راستگرا و شخصیت‌های محافظه‌کار نشان داد که آن‌ها کاملاً به ترامپ وفادار هستند. رویترز اینفلوئنسرها و چهره‌های رسانه‌ای را بر اساس میزان دسترسی به مخاطبان و کاخ سفید انتخاب کرد.

پرونده اپستین نمونه‌ای از این دست است. اپستین در سال ۲۰۱۹، پنج هفته پس از دستگیری به اتهام قاچاق دختران نوجوان برای رابطه جنسی درگذشت. مرگ او که خودکشی اعلام شد، به سوء ظن‌ها در جناح راست دامن زد مبنی بر اینکه مقامات قصد لاپوشانی سوء رفتار جنسی سیاستمداران برجسته را دارند. اینفلوئنسرها وعده دادند که پرونده‌های تحقیقات اپستین افشا می‌شوند.

تلاش‌های ترامپ برای مهار و مطیع کردن رسانه‌ها با واکنش منفی روبرو شده است. وال استریت ژورنال و نیویورک تایمز می‌گویند که قصد دارند با شکایت‌هایی که ترامپ علیه آن‌ها طرح کرده است، مبارزه کنند. در ماه ژوئیه، ترامپ به دلیل پوشش خبری روزنامه وال استریت ژورنال از روابطش با اپستین، دادخواستی چندمیلیارد دلاری علیه این روزنامه تنظیم کرد

در اواخر فوریه، گروهی از اینفلوئنسرها با ترامپ و مقامات ارشد کاخ سفید ملاقات کردند تا در مورد پرونده اپستین صحبت کنند. مأموران گفتند که وزارت دادگستری تحت فشار اینفلوئنسرهای محافظه‌کار صدها مأمور افبی‌آی و تحلیل‌گر از مراکز تحقیقات جنایی را برای بررسی ده‌ها هزار سند مربوط به اپستین منصوب کرده است. بنابراین، وقتی وزارت دادگستری در اوایل ژوئیه اعلام کرد این بررسی هیچ مدرک معتبری دال بر تأیید نظریه‌های توطئه در پرونده اپستین پیدا نکرده است، هواداران ماگا جا خوردند و آشفته شدند. برخی اینفلوئنسرهای برجسته حامی ترامپ با ابراز تعجب و ناامیدی خاطرنشان کردند که تیم رئیس‌جمهور در مورد پرونده‌های اپستین اقداماتی جدی صورت داده بود. یک آن به نظر رسید ترامپ به دلیل امتناع از انتشار اطلاعات بیشتر دارد حمایت حامیانش را از دست می‌دهد. اما تحلیل رویترز از پادکست‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و پست‌های رسانه‌های اجتماعی از ۲۲ چهره رسانه‌ای برجسته راستگرا و محافظه‌کار در سه هفته پس از یادداشت ماه ژوئیه نشان داد که آن‌ها عمدتاً مقامات ارشد دولت ترامپ را سرزنش می‌کنند، نه خود رئیس جمهور را. تنها یکی از این ۲۲ چهره، نیک فوئنتس، که خود را ملی‌گرای سفیدپوست می‌داند، ترامپ را مقصر دانست. حدود شش نفر دیگر نیز تلویحاً از او انتقاد کردند اما همین نقدها هم فقط یکی دو روز طول کشید و سپس دوباره به سرزنش دیگران پرداختند. به جایش، اکثر اینفلوئنسرهای حامی ماگا از دادستان کل، پم بوندی، به شدت شاکی بودند. در ماه فوریه، بوندی گفته بود که در حال بررسی فهرستی از موکلان اپستین است. تا ماه ژوئیه، وزارت دادگستری اعلام کرد چنین فهرستی وجود ندارد. بوندی بعدها گفت که به اسناد دیگری اشاره داشته است.

هرچند رسوایی اپستین رابطه بین ترامپ و حلقه اینفلوئنسرهای حامی او را تیره کرده است، اما این رابطه هنوز پابرجا است. این واقعیت را می‌توان در پست‌های جک پوزوبیچ، فعال راستگرا و اینفلوئنسرِ اهل مجادله و دعوا با ۳.۲ میلیون دنبال‌کننده در اکس، به وضوح دید. البته در میان آن حلقه‌ای که دور ترامپ هستند، کمتر چهره‌ای به اندازه لورا لومر تأثیرگذار بوده است. او در مصاحبه‌ای گفت که ترامپ در ماه آوریل او را به کاخ سفید احضار کرد تا «گزارش‌هایش» از مقامات اطلاعاتی را که مدعی بود به ترامپ وفادار نیستند، تقدیم او کند. کمی بعد، بیش از ده مقام امنیت ملی آمریکا اخراج شدند. لومر به رویترز گفت: «من فقط اخبار گزارش نمی‌دهم. من اخبار تولید می‌کنم. از بسیاری جهات، من خودِ خبرم، مگر نه؟» لومر، که میزبانِ یک پادکست و از حامیان سرسخت ترامپ است، گفت از اصطلاح «اینفلوئنسر» متنفر است و خود را یک خبرنگار میدانی می‌داند، روزنامه‌نگار کف خیابان. او حتی گفت اینفلوئنسرها خودخواه هستند: «این افراد هیچ کاری برای جنبش انجام نمی‌دهند. هیچ کاری برای بی اثر کردن گزارش‌های رسانه‌های جریان اصلی انجام نمی‌دهند. آن‌ها فقط کار دیگران را منتشر می‌کنند و درآمدی به جیب می‌زنند». او گفت این ادعای رسانه‌های سنتی را که حقایق عینی را پوشش می‌دهند قبول ندارد. لومر می‌گوید: «مردم با جهت‌گیری‌های خودشان می‌نویسند، خب پس فقط همین را بپذیریم. من اینجا نمی‌نشینم که بگویم "اوه، بله، هر کاری که من انجام می‌دهم حتماً از روی انصاف است. نه." من حقیقت را می‌گویم. اما آیا از چه جایگاه این حرف را می‌زنم؟ جایگاه محافظه‌کاران؟ بله».





خیزش پوپولیست‌های راست

آیا اروپا با بحران راست‌گرایان افراطی مواجه است؟

برخی دولت‌های راستِ پوپولیست خطرناک بوده‌اند، اما همه چنین نیستند. جورجیا ملونی در ایتالیا تقریباً مثل یک سیاستمدار متعارف حکومت کرده است. اعضای شورای محلی حزب ریفورم در بریتانیا هم تاکنون رفتار غیرعادی نداشته‌اند.

[رهبران اروپایی]

خیزش یک جریان

کسی می‌تواند پوپولیست‌های راست‌گرای اروپا را متوقف کند؟

برای سیاستمداران «محترم» و جریان اصلی که امروز سکان سه کشور بزرگ اروپای غربی را در دست دارند، اوضاع چندان خوشایند نیست؛ گویی لایه‌ای از بدبیاری روی بدبیاری دیگر انباشته شده است. هر سه با رکود در سطح زندگی مردم و کاهش نفوذ جهانی کشورشان روبه‌رو هستند. در بریتانیا و فرانسه، رقبای آن‌ها از راستِ پوپولیست بی‌صبرانه در انتظار به‌دست گرفتن قدرت‌اند و حتی در آلمان هم حزب «آلترناتیو برای آلمان» ممکن است سال آینده در چند انتخابات ایالتی پیروز شود. در همین حال، آمریکا که متحد اصلی اروپا به‌شمار می‌رود، این کشورها را متهم کرده که اروپا را به‌سوی چیزی سوق می‌دهند که خود آن را «محوشدن تمدنی» می‌نامد.

رهبران این سه کشور همزمان درباره یک فاجعه هشدار می‌دهند: اینکه اگر احزاب راستِ پوپولیست به قدرت برسند، اروپا با بحرانی بزرگ روبه‌رو خواهد شد. فریدریش مرتس، صدراعظم آلمان، دولت خود را «آخرین شانس میانه‌روی» توصیف می‌کند. امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، پس از شکست ائتلافش در انتخابات اروپایی سال گذشته، از خطر جنگ داخلی سخن گفت. نخست‌وزیر بریتانیا، سر کیر استارمر، هم این ماه به اکونومیست گفت که حزب «ریفورم یوکی» تهدیدی برای «ذات و هویت ملی» بریتانیاست.

بی‌تردید، آموزه‌ها و سیاست‌های راستِ پوپولیست نکات فراوانی برای انتقاد دارند. اما توصیف آن‌ها با زبانی آخرالزمانی و فاجعه‌محور، محکوم به شکست است. اگر سیاستمداران جریان اصلی واقعاً نگران آینده کشورشان هستند، باید رویکردی متفاوت در پیش بگیرند؛ رویکردی که هم به نفع خودشان باشد و هم به نفع جامعه.

نخست اینکه این همه هشدار و سیاه‌نمایی، بوی فرار از مسئولیت می‌دهد. در بریتانیا، پس از ۱۴ سال رکود در دوره محافظه‌کاران، دولت کارگری کیر استارمر هزینه‌های رفاهی را افزایش داده و در عین حال، رکورد مالیات‌گیری را می‌شکند؛ اما هنوز خبری از رشد اقتصادی چشمگیر نیست. در فرانسه، قانون افزایش سن بازنشستگی که مکرون برای آن هزینه سیاسی زیادی داد، کنار گذاشته شده و پنجمین نخست‌وزیر او در سه سال اخیر، به‌سختی بودجه را از مجلس عبور می‌دهد. در آلمان هم برنامه مرتس برای «پایبز اصلاحات» عملاً به جایی نرسید. اگر واقعاً سرنوشت اروپا در خطر است، چرا رهبرانش این‌قدر کم دستاورد دارند؟

دوم اینکه این تهدیدها چندان باورپذیر نیستند. برخی دولت‌های راستِ پوپولیست خطرناک بوده‌اند، اما همه چنین نیستند. جورجیا ملونی در ایتالیا تقریباً مثل یک سیاستمدار متعارف حکومت کرده است. اعضای شورای محلی حزب ریفورم در بریتانیا هم تاکنون رفتار غیرعادی نداشته‌اند. درست است که حزب ویکتور اوربان در مجارستان نهادهای کشور را در اختیار گرفت و از آن‌ها بهره‌برداری کرد، اما به نظر می‌رسد ممکن است به‌زودی از قدرت کنار برود. این تصویر، بیشتر شبیه پایان دموکراسی نیست.

به همین دلیل هم پیش‌بینی فاجعه دیگر کار نمی‌کند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که شمار زیادی از رأی‌دهندگان اروپایی، هشدارهای نخبگان سیاسی را باور نمی‌کنند. در همین حال، همان نخبگانی که زمانی پوپولیست‌ها را طرد می‌کردند، حالا به آن‌ها نزدیک می‌شوند. ژردن باردلا از حزب «اجتماع ملی» فرانسه، بی‌سروصدا با رهبران اقتصادی دیدار می‌کند. سیاستمداران محافظه‌کار بریتانیایی به حزب ریفورم می‌پیوندند و تجربه پارلمانی و اجرایی را با خود می‌برند. تنها در آلمان است که جریان اصلی همچنان همکاری با AfD را رد می‌کند؛ حتی نمایندگان این حزب از تصدی پست‌های نایب‌رئیسی پارلمان هم محروم‌اند.

چرا باید خواند:
راست افراطی به جریان اصلی در کشورهای اروپایی تبدیل شده و در عین حال، برای مردم قاره سبز، بحران‌هایی را هم به وجود آورده است. اکونومیست به این جریان و راه‌رهایی از آن در اروپا پرداخته است



همه این‌ها نشان می‌دهد که راهبرد «اهریمن‌سازی» نتیجه معکوس دارد. سیاستمداران جریان اصلی می‌گویند مدافع تساهل و طبقه کارگرند، اما وقتی بخش بزرگی از رأی‌دهندگان را متعصب و نادان می‌خوانند، خودشان متکبر و غیرمداراگر جلوه می‌کنند. وقتی هم هشدار می‌دهند که پوپولیسم رؤیای آن‌ها از اروپا را نابود می‌کند، در واقع به کسانی انگیزه می‌دهند که مشتاق به‌هم‌زدن وضع موجود هستند. اگر اهریمن‌سازی جواب نمی‌دهد، جایگزین چیست؟

پاسخ از همان بی‌تابی برای تغییر شروع می‌شود؛ احساسی که راستِ پوپولیست به‌خوبی آن را نمایندگی می‌کند و اکونومیست هم اصل آن را می‌پذیرد. گام بعدی این است که بررسی شود آیا پوپولیست‌ها واقعاً می‌توانند اروپا را از رخوت بیرون بکشند یا نه. تعامل و گفت‌وگو می‌تواند سیاست‌های بد را اصلاح کند، اگر پوپولیست‌ها حاضر به تغییر باشند؛ و اگر نباشند، این روند ضعف آن‌ها را آشکار می‌کند.

امیدبخش‌ترین حوزه فعالیت پوپولیست‌ها، اقتصاد است. وقتی احزابی مثل اجتماع ملی، ریفورم یا AfD با فعالان اقتصادی صحبت می‌کنند، بر کاهش مقررات زاید در سطح ملی و اروپایی تأکید دارند. آن‌ها از دولت کوچک‌تر، مالیات کمتر و استفاده از فناوری سخن می‌گویند و معتقدند دولت با حمایت بیش‌ازحد از رفاه اجتماعی، ابتکار و ریسک‌پذیری را تنبیه می‌کند. این حرف‌ها جذاب است، اما فقط نیمی از داستان را می‌گوید.

برای بریتانیا، فرانسه و آلمان، یکپارچگی اقتصادی اروپا مهم‌ترین منبع رشد است. با این حال، پوپولیست‌ها اغلب در مسیر تقابل با اتحادیه اروپا حرکت می‌کنند؛ مسیری که می‌تواند بازار واحد را تضعیف و رشد اقتصادی را نابود کند. تجربه‌های ناموفق کوچک‌سازی دولت، مثل ماجرای پرحاشیه «DOGE» الهام‌گرفته از ایلان ماسک، نشان می‌دهد که این کار ساده نیست. باردلا از مالیات بر ثروت حمایت کرده و با افزایش سن بازنشستگی مخالف بوده است. نایجل فاراژ هم پس از انتقادها از وعده‌های پرهزینه، حالا از بودجه‌ریزی واقع‌بینانه‌تر حرف می‌زند، اما جزئیات روشنی ارائه نمی‌دهد.

در حوزه‌های دیگر، پوپولیست‌ها نارضایتی‌های واقعی را هدف می‌گیرند، اما راه‌حل‌هایشان اغلب خام و نادرست است. بسیاری از اروپایی‌ها نگران مهاجرت‌اند و می‌ترسند که خدمات عمومی تحت فشار قرار گیرد یا فرهنگ ملی تغییر کند. اما این نگرانی‌ها تا حدی بر داده‌های قدیمی استوار است: مهاجرت قانونی به اوج خود رسیده و به‌جز بریتانیا، مهاجرت غیرقانونی به اروپا نسبت به سال ۲۰۲۳ نصف شده است. با این حال، ادبیات تند درباره اخراج‌های گسترده یا زبانی که مهاجران را تحقیر می‌کند، رنگ‌وبوی بیگانه‌هراسی دارد.

بیشتر اروپایی‌ها شاید دغدغه ژئوپلیتیک نداشته باشند، اما باید داشته باشند. در زمانی که آمریکا کمتر مایل به رهبری دفاع جمعی اروپا است، پوپولیست‌ها بازتاب‌دهنده این باور خطرناک دونالد ترامپ‌اند که اروپا اگر کمتر متحد باشد، امن‌تر خواهد بود. آن‌ها همچنین تمایل نگران‌کننده‌ای به اقتدارگرایان روسیه و چین نشان می‌دهند. بعید نیست ولادیمیر پوتین از این روند خشنود باشد.

شهرهای موفق چگونه اداره می‌شوند؟ یکی از الگوها شانگهای است که نه به‌عنوان یک شهر، بلکه مانند یک استان توسط دولت مرکزی چین اداره می‌شود. این ساختار، قدرت متمرکزی برای برنامه‌ریزی، حمل‌ونقل و مدیریت شهری ایجاد کرده است.

[شهرنشینی]

شهرهای آسیایی زیست‌ناپذیرند

چرا توکیو و شانگهای استثنایی هستند؟

چرا باید خواند:
مردم برای دستیابی به موقعیت‌های شغلی مناسب و موفقیت در زندگی به شهرها پناه می‌برند. اما اگر این شهرها نتوانند پاسخگوی نیاز همه افراد باشند صرفاً به محل‌های غیر قابل سکونت و تله تبدیل می‌شوند. اکونومیست بیشتر توضیح می‌دهد

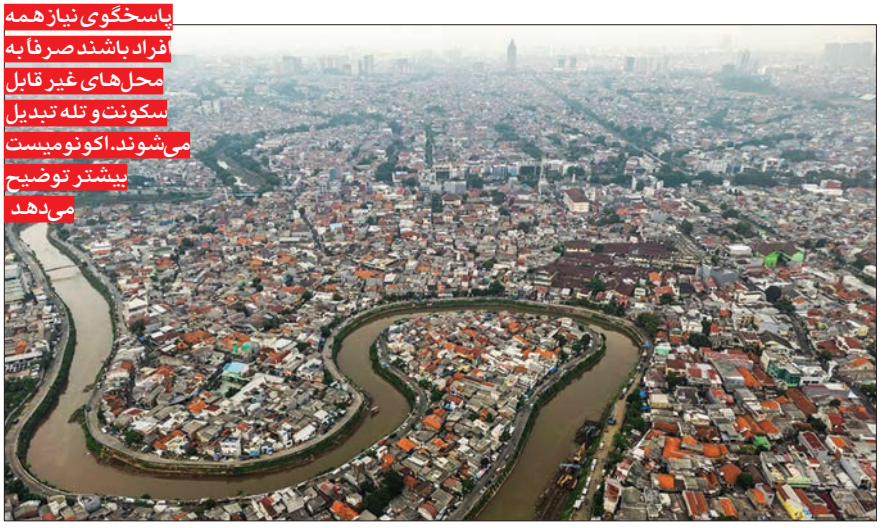

در هفت دهه گذشته، توکیو به‌عنوان پرجمعیت‌ترین شهر جهان شناخته می‌شد. اما بر اساس داده‌های جدید سازمان ملل که ماه گذشته منتشر شد، این عنوان حدود ۱۵ سال بیش از حد به آن نسبت داده شده بود. تا همین اواخر، آمارگیران سازمان ملل تعریف دولت‌های ملی از مرزهای شهرها را می‌پذیرفتند؛ اما گزارش تازه، واقعیت گسترش بی‌رویه شهرها را در نظر گرفته است. با این معیارهای جدید، جاکارتا، پایتخت اندونزی، با جمعیتی حدود ۴۲ میلیون نفر در صدر قرار می‌گیرد؛ جمعیتی تقریباً برابر با کل کشور کانادا. داکا، پایتخت بنگلادش، با ۳۷ میلیون نفر از توکیو با ۳۳ میلیون نفر پیشی گرفته است. دهلی و شانگهای هم هرکدام با حدود ۳۰ میلیون نفر، پنج شهر پرجمعیت اول جهان را کامل می‌کنند. این آمارهای جدید سازمان ملل نشان‌دهنده موج عظیم شهرنشینی است. امروزه حدود ۴۵ درصد جمعیت جهان در شهرها (با بیش از ۵۰ هزار نفر جمعیت) زندگی می‌کنند و ۳۶ درصد دیگر در شهرک‌ها و مناطق شهری کوچک‌تر ساکن‌اند. داده‌ها همچنین نشان می‌دهند که بخش بزرگی از این رشد جمعیتی در آسیا و در کشورهای با درآمد متوسط رخ می‌دهد. از میان ده شهر بزرگ جهان، تنها یکی خارج از آسیاست. همچنین فقط ۷ مورد از ۳۳ «ابرشهر» جهان (با بیش از ۱۰ میلیون نفر جمعیت) در کشورهای ثروتمند قرار دارند. پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰، جاکارتا و داکا روی‌هم‌رفته ۲۵ میلیون نفر دیگر به جمعیت خود اضافه کنند؛ رقمی نزدیک به کل جمعیت استرالیا. در تئوری، این مهاجرت‌ها باید زندگی مردم را بهتر کند. بسیاری برای دسترسی به شغل، آموزش و فرصت‌های بیشتر به شهرها می‌آیند. اما در کنار این امیدها، خطر بزرگی هم وجود دارد: اینکه با بزرگ‌تر شدن شهرهای آسیا، فقر، آلودگی و ترافیک چنان افزایش یابد که منافع اقتصادی شهرنشینی را خنثی کند. به گفته آلن برتو از دانشگاه نیویورک، مردم برای ورود به بازار کار به شهرها می‌آیند؛ اما اگر بازار کار درست عمل نکند، «شما یک تله فقر می‌سازید.»

امروزه جاکارتا، داکا و دهلی در فهرست بدترین شهرهای جهان برای زندگی قرار دارند. جاکارتا در رتبه ۱۳۲ از ۱۷۳ شهر است و دهلی در رتبه ۱۴۵ قرار دارد. داکا سومین شهر از آخر است و فقط دمشق و طرابلس لیبی وضعیت بدتری دارند. اگر کشورهای آسیایی می‌خواهند از «تله درآمد متوسط» عبور کنند، ناچارند مشکلات شهری خود را حل کنند. راه‌حل اصلی هم پروژه‌های پراکنده و مقطعی نیست، بلکه بازنگری جدی در شیوه حکمرانی شهرهاست. جاکارتا نمونه روشنی از این وضعیت است؛ شهری که کمتر کسی آن را زیبا یا دلپذیر توصیف می‌کند. این شهر پس از سال‌ها گسترش، عملاً شهرهای اطراف مانند بوگور، دپوگ، تانگرانگ و بکاسی را در خود حل کرده است. با این حال، هماهنگی بسیار کمی میان نهادهای محلی این مناطق وجود دارد. منطقه‌ای با جمعیتی هم‌تراز با برخی کشورها، چنان اداره می‌شود که گویی مجموعه‌ای از واحدهای پراکنده و ناهماهنگ است. هزینه این حکمرانی تکه‌تکه را می‌توان به‌خوبی در ترافیک بدنام جاکارتا دید. این شهر دوازدهمین شهر پرترافیک جهان است؛ در حالی که داکا سوم و دهلی هفتم هستند. بسیاری از ساکنان جاکارتا به دلیل گرانی مسکن در نزدیکی محل کار، ناچارند در حومه‌های دور زندگی کنند. ضعف شدید حمل‌ونقل عمومی باعث شده مردم به موتورسیکلت یا خودرو شخصی وابسته شوند؛ نتیجه‌اش ترافیک سنگین، آلودگی هوا و کاهش بهره‌وری است. دولت محلی جاکارتا برآورد می‌کند که ترافیک سالانه حدود ۶ میلیارد دلار به اقتصاد شهر آسیب می‌زند.

مشکلات مشابهی در دیگر ابرشهرهای آسیایی هم دیده می‌شود. داکا شهرهای اقماری اطراف خود را بلعیده، بدون آنکه هماهنگی نهادی مؤثری با آن‌ها داشته باشد. از سوی دیگر، مدیریت این شهر میان دو شهرداری، یک نهاد توسعه ملی، چندین وزارتخانه و دهها سازمان مختلف تقسیم شده است. هر کدام مسئول بخشی مثل آب، فاضلاب یا حمل‌ونقل هستند. یکی از شهرداران داکا زمانی گفته بود که برای حل ۸۰ درصد مشکلات شهر، از جمله ترافیک و سیل، اختیار قانونی ندارد.

در هند هم وضعیت چندان بهتر نیست. دهلی میان شهرداری‌ها، دولت ایالتی، دولت مرکزی و نهادهای مختلف تقسیم شده است. کلان‌شهر کلکته که نهمین منطقه شهری بزرگ جهان است، طبق گزارش بانک جهانی، ۴۲۳ نهاد حکمرانی مختلف دارد. چنین ساختاری تصمیم‌گیری یکپارچه را تقریباً ناممکن می‌کند.

اما شهرهای موفق چه می‌کنند؟ یکی از الگوها شانگهای است که نه به‌عنوان یک شهر، بلکه مانند یک استان توسط دولت مرکزی چین اداره می‌شود. این ساختار، قدرت متمرکزی برای برنامه‌ریزی، حمل‌ونقل و مدیریت شهری ایجاد کرده است. البته مدل چین خاص است؛ فشار اصلی بر مدیران از سوی پکن می‌آید، نه از طرف رأی‌دهندگان.

الگوی بهتر، توکیو است. دولت کلان‌شهری توکیو مسئول خدمات بزرگ و حیاتی مثل آب، فاضلاب و بیمارستان‌هاست. در زیرمجموعه آن، ۲۳ منطقه و دهها شهر و شهرک قرار دارند که هرکدام شهردار و شورای منتخب خود را دارند و خدمات محلی مانند مدارس و مدیریت پسماند را اداره می‌کنند. دولت کلان‌شهری نقش هماهنگ‌کننده را دارد و این تقسیم وظایف شفاف و منطقی عمل می‌کند. توکیو هم مانند بسیاری از ابرشهرهای آسیا، یک دولت واحد برای کل منطقه شهری بزرگ‌تر ندارد؛ اما دولت ملی نقش فعالی در هماهنگی میان استان‌های اطراف ایفا می‌کند. علاوه بر این، شبکه متراکم مترو و قطارهای حومه‌ای باعث شده بیش از ۹۰ درصد ساکنان منطقه بزرگ توکیو در فاصله ۲۰ دقیقه پیاده‌روی از یک ایستگاه حمل‌ونقل عمومی زندگی کنند.

البته توکیو از نظر اقتصادی بسیار ثروتمندتر از دیگر ابرشهرهای آسیایی است. زمانی که در سال ۱۹۶۵ به جمعیت ۲۰ میلیون نفر رسید، درآمد سرانه ژاپن ۹۵۰۰ دلار بود. وقتی داکا در سال ۲۰۰۵ به چنین جمعیتی رسید، درآمد سرانه بنگلادش فقط ۱۹۰۰ دلار بود. با این حال، بهبود شرایط زندگی در جاکارتا، داکا، دهلی و شهرهای مشابه، لزوماً با سرمایه‌گذاری‌های عظیم شروع نمی‌شود؛ بلکه از اصلاح حکمرانی شهری آغاز می‌شود. تغییر ساختار قدرت سخت‌تر از اجرای پروژه‌های بزرگ است، اما دستاوردهای آن می‌تواند واقعاً «ابر» باشد.

شیلی در سال‌های اخیر دوره‌ای پرآشوب را پشت سر گذاشته است. در سال ۲۰۱۹، اعتراضات خیابانی گسترده‌ای در پی افزایش قیمت بلیت مترو آغاز شد، اما خیلی زود به خشم عمیق‌تری نسبت به نابرابری اقتصادی گسترش یافت.

[شیلی]

آینده یک کشور

رئیس‌جمهوری بعدی شیلی کیست؟

شیلی در آستانه انتخاباتی سرنوشت‌ساز قرار دارد و بسیاری معتقدند که رئیس‌جمهور بعدی این کشور، خوزه آنتونیو کاست خواهد بود. پرسش اصلی این است: اگر او به قدرت برسد، چگونه حکومت خواهد کرد؟ با روی کار آمدن یک رئیس‌جمهور فوق‌محافظه‌کار، شیلی ممکن است به میدان آزمایشی برای اخراج مهاجران، تشدید سیاست‌های امنیتی و کاهش شدید هزینه‌های دولتی تبدیل شود.

لحن حساب‌شده و ابهام آگاهانه کاست هم به آرام کردن نگرانی‌ها کمک کرده است. او در گفت‌وگو با اکونومیست می‌گوید کسانی که به‌طور غیرقانونی وارد شیلی شده‌اند، آزادانه می‌توانند تصمیم بگیرند: یا همین حالا با وسایلشان کشور را ترک کنند، یا بعداً بدون آن‌ها. او عمداً از به‌کار بردن مستقیم واژه «اخراج» پرهیز می‌کند.

تقریباً تردیدی نیست که کاست در انتخابات پیروز خواهد شد؛ پیروزی‌ای که بیش از هر چیز، مدیون ترس گسترده از جرم و مهاجرت است. او در نظرسنجی‌ها حدود ۱۵ واحد درصد از ژانت جارا جلوتر است. رئیس‌جمهور فعلی، گابریل بوریچ، چپ‌گراترین رهبر شیلی از زمان بازگشت این کشور به دموکراسی در سال ۱۹۹۰ بوده است. کاست، اگر انتخاب شود، راست‌گراترین رئیس‌جمهور این دوره خواهد بود. او وعده اخراج مهاجران، ساخت زندان‌های فوق‌امنیتی و کاهش هزینه‌های دولتی را می‌دهد. در بسیاری از کشورها، چنین سیاست‌هایی آغازگر تضعیف دموکراسی و حاکمیت قانون بوده‌اند. اما کاست می‌گوید ثابت خواهد کرد که لزوماً چنین نیست.

شیلی در سال‌های اخیر دوره‌ای پرآشوب را پشت سر گذاشته است. در سال ۲۰۱۹، اعتراضات خیابانی گسترده‌ای در پی افزایش قیمت بلیت مترو آغاز شد، اما خیلی زود به خشم عمیق‌تری نسبت به نابرابری اقتصادی گسترش یافت. همین اعتراضات راه را برای پیروزی بوریچ در سال ۲۰۲۱ هموار کرد؛ او وعده داده بود با تدوین یک قانون اساسی جدید، شیلی را «از نو بنیان‌گذاری» کند. اما پیش‌نویس قانون اساسی که توسط مجلس مؤسسان تهیه شد، آن‌قدر آرمان‌گرایانه بود که در همه‌پرسی رد شد. تلاش دوم، این بار با هدایت محافظه‌کاران، هم با شکست مواجه شد.

در همین زمان، مهاجرت، افزایش جرم و رکود اقتصادی، رأی‌دهندگان را به سمت راست سوق داده است. از میان ۲۰ میلیون جمعیت شیلی، حدود ۲ میلیون نفر مهاجر هستند. نزدیک به ۳۳۷ هزار نفر از آن‌ها -که تقریباً همگی پس از سال ۲۰۱۸ وارد کشور شده‌اند- مدارک قانونی ندارند. نرخ جرم‌وجنایت، به‌ویژه جرایم خشن و تکان‌دهنده باندهای تبهکار، به‌شدت افزایش یافته است. این وضعیت باعث شده ترس از ناامنی در میان شیلیایی‌ها بسیار بالا برود؛ حتی بیش از آنچه آمار توجیه می‌کند. در یک نظرسنجی از ۱۴۴ کشور، شیلیایی‌ها ششمین مردمی هستند که بیشترین ترس را از تنها راه رفتن در شب دارند؛ حتی بیشتر از مردم مکزیک یا مالی که درگیر جنگ داخلی است. در واقع، شیلی از نظر امنیت کلی، وضعیتی مشابه آمریکا دارد. قتل‌ها در چند منطقه خاص متمرکز شده‌اند و نرخ قتل اکنون در حال کاهش است. با این حال، مهاجران اغلب -بدون شواهد کافی- مقصر افزایش جرم معرفی می‌شوند.

این سومین تلاش کاست برای رسیدن به ریاست‌جمهوری است. او با رهبران راست‌گرای جهان ارتباط دارد، اما همچنان چهره‌ای کاملاً شیلیایی محسوب می‌شود. محافظه‌کاری او بازتاب دیدگاه بخشی از نخبگان سنتی کشور است. او بدون هیچ استثنایی مخالف سقط جنین است و حتی زمانی با مصرف قرص ضدبارداری توسط همسرش مخالفت کرده بود. او یک بار گفته بود اگر آگوستو پینوشه، دیکتاتور نظامی سابق شیلی، زنده بود «به من رأی می‌داد». باورهای بازار آزاد او هم ریشه‌دار و سنتی است. با این حال، در موضوع مهاجرت، آشکارا از دونالد ترامپ الهام می‌گیرد.

کاست وعده تشکیل «دولت وضعیت اضطراری» را داده است؛ دولتی که تمرکز آن نه بر ارزش‌های اجتماعی محافظه‌کارانه، بلکه بر مهاجرت، امنیت و اقتصاد خواهد بود. انتظار می‌رود سربازان و پهپادها برای بستن مرزها به‌کار گرفته شوند و تصاویر اخراج‌شدگان هنگام سوار شدن اجباری به هواپیماها، به‌طور گسترده منتشر شود.

سیاست‌های امنیتی او نمونه کامل «دست آهنین» است: مجازات‌های سخت‌تر و زندان‌های فوق‌امنیتی برای جدا کردن مجرمان حرفه‌ای. این در حالی است که زندان‌های فعلی شیلی با حدود ۱۴۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند و نرخ زندانیان این کشور از بالاترین‌ها در آمریکای جنوبی و حتی جهان است. کاست همچنین می‌خواهد سربازان را برای بستن مرزها و گشت‌زنی در مناطق تحت نفوذ باندها به‌کار بگیرد؛ اقدامی که با توجه به سابقه دیکتاتوری نظامی در شیلی، حساسیت‌برانگیز است.

چرا باید خواند:
شیلی چند سال پیش گردشی به چپ داشت و اکنون ظاهراً دوباره می‌خواهد به سمت راست مایل شود. مردم قصد دارد رئیس‌جمهوری بعدی را انتخاب کنند و اینطور که به نظر می‌رسد، او یک راست‌گرای واقعی است



شاید این سیاست‌ها بتواند تا حدی نگرانی‌های امنیتی را کاهش دهد. اما کاهش پایدار جرم نیازمند راهکارهای پیچیده‌تری است که کاست کمتر به آن‌ها می‌پردازد: جمع‌آوری اطلاعات دقیق‌تر درباره باندها، برنامه‌هایی برای جلوگیری از جذب جوانان آسیب‌پذیر به جرم، و بازگرداندن زندانیان سابق به جامعه. در اقتصاد، برنامه کاست آشکارا طرفدار بازار آزاد است. در برنامه او آمده: «دولت شغل و ثروت ایجاد نمی‌کند؛ دولت نابود می‌کند.»

کاست اکثریت کرسی‌های کنگره را در اختیار نخواهد داشت. احتمالاً برای بسیاری از سیاست‌های مهاجرتی و امنیتی خود حمایت کافی خواهد یافت، اما نمایندگان شیلی اغلب مستقل و سرکش‌اند و ممکن است در برابر سیاست‌های افراطی‌تر، مانند گسترش نقش ارتش، مقاومت کنند. برخی نگران‌اند که کاست در برابر ناکامی‌ها چگونه واکنش نشان دهد. کارولینا توها، سیاستمدار برجسته میانه‌چپ، می‌گوید: «استراتژی او بی‌اعتبار کردن، تمسخر، برچسب‌زدن و حذف دیدگاه‌های مخالف است. دموکراسی از همین‌جا شروع به فرسایش می‌کند.» کاست می‌گوید می‌توان هم در برابر جرم و مهاجرت سخت‌گیر بود و هم دموکرات باقی ماند. به‌زودی فرصتی خواهد داشت تا این ادعا را ثابت کند.

در حوزه‌هایی که چین هنوز کاملاً خودکفا نیست، دست‌کم امنیت بیشتری پیدا کرده است. سلطه این کشور بر عناصر نادر خاکی، که در آهنرباهای قدرتمند و بسیاری از قطعات صنعتی حیاتی‌اند، به یک ابزار مؤثر اقتصادی تبدیل شده است.

[چین]

پشت پرده مازاد تجاری

آیا چین به صادرات وابسته است؟

چرا باید خواند:
روابط تجاری چین و آمریکا، در شرایط مطلوبی قرار ندارد، با این حال، مازاد تجاری چین از ۱ تریلیون دلار هم عبور کرده و این یعنی فشارهای آمریکا و جنگ تجاری، آسیب واقعی به اقتصاد چین وارد نکرده، چرا؟ اکونومیست توضیح می‌دهد



وقتی در چین از «دو نشست» صحبت می‌شود، معمولاً منظور جلسات سالانه مجلس قانون‌گذاری و نهاد مشورتی کشور در ماه مارس است. اما در این ماه، دو نشست دیگر شاید اهمیت بیشتری برای آینده اقتصاد چین داشته باشند. یکی «کنفرانس مرکزی کار اقتصادی» بود که به‌تازگی برگزار شد و هر سال جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی را تعیین می‌کند؛ دیگری جلسه‌ای در ۱۰ دسامبر که در آن شرکت «وانکه»، زمانی دومین غول بزرگ ساخت‌وساز چین، از طلبکارانش خواست یک سال دیگر به آن مهلت دهند تا اوراق قرضه سررسیدشده را بازپرداخت کند. این درخواست نشانه دیگری است از اینکه بحران بخش املاک، که منبع اصلی بسیاری از مشکلات اقتصادی چین است، هنوز پایان نیافته. با این حال، پیام نشست پکن این بود که ذهن رهبران چین بیشتر درگیر مسائل دیگری است. یکی از دغدغه‌های اصلی آن‌ها «خودکفایی فناورانه» است. از این منظر، سال گذشته برای چین موفقیت‌آمیز بوده است. شرکت «دیپ‌سیک»، فعال در حوزه هوش مصنوعی و مستقر در استان کارآفرین ژجیانگ، نشان داد که چین حتی با محدودیت‌های شدید در توان محاسباتی، می‌تواند با بهترین مدل‌های آمریکایی رقابت کند. همچنین، ده سال پس از آغاز برنامه «ساخت چین ۲۰۲۵»، این کشور نه‌تنها به اهداف خود در بومی‌سازی تولید خودروهای برقی و انرژی‌های تجدیدپذیر رسید، بلکه از آن‌ها فراتر رفت.

در حوزه‌هایی که چین هنوز کاملاً خودکفا نیست، دست‌کم امنیت بیشتری پیدا کرده است. سلطه این کشور بر عناصر نادر خاکی، که در آهنرباهای قدرتمند و بسیاری از قطعات صنعتی حیاتی‌اند، به یک ابزار مؤثر اقتصادی تبدیل شده است. این برتری به چین کمک می‌کند تا در برابر تلاش‌های غرب برای قطع دسترسی‌اش به نیمه‌رساناهای پیشرفته و دیگر فناوری‌هایی که هنوز قادر به تولیدشان نیست، بازدارندگی ایجاد کند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد دولت آمریکا هم تمایل کمتری به تشدید محدودیت‌ها دارد.

این پیشرفت فناورانه، به تاب‌آوری غیرمنتظره صادرات چین هم کمک کرده است. بر اساس آمار گمرک چین، مازاد تجاری کالاهای این کشور در ۱۱ ماه نخست سال از یک تریلیون دلار فراتر رفت؛ رقمی که از مجموع ۱۲ ماهه هر سال پیشین بیشتر است. چنین مازادی در بهار بعید به نظر می‌رسید، زمانی که ترامپ تعرفه برخی کالاهای چینی را به بیش از ۱۴۵ درصد افزایش داد.

با این حال، هرچند صادرات چین به آمریکا کاهش یافت، فروش به دیگر نقاط جهان این افت را جبران کرد. شرکت‌های چینی بازارهای جدیدی یافتند تا جای خالی آمریکا را پر کنند. آن‌ها همچنین مسیرهای غیرمستقیم‌تری برای رسیدن به بازار آمریکا پیدا کردند و از طریق کشورهای ثالث، بالاترین تعرفه‌ها را دور زدند. اما این مازاد تجاری عظیم فقط نتیجه سماجت صادرکنندگان چینی نیست؛ بلکه بازتابی از ضعف تقاضای داخلی هم هست. واردات چین در ۱۱ ماه نخست سال، از نظر دلاری نسبت به سال قبل کاهش یافته است. فروش واحدهای مسکونی جدید از اوج خود در سال ۲۰۲۱، نصف شده، در حالی که صادرات حدود یک‌سوم افزایش یافته است. افت قیمت مسکن به ثروت خانوارها ضربه زده، اعتماد آن‌ها را تضعیف کرده و مصرف را پایین آورده است.

کاهش قیمت‌ها در داخل، کالاهای چینی را در بازارهای خارجی رقابتی‌تر می‌کند. فشار تورمی پایین همچنین بانک مرکزی چین را واداشته نرخ بهره را پایین‌تر از بسیاری از کشورهای دیگر نگه دارد. این موضوع باعث شده ارزش یوان نسبتاً پایین بماند و مزیت بیشتری برای صادرات ایجاد شود

اما این وضعیت جنبه منفی هم دارد. قدرت صادراتی چین تا حدی محصول ضعف داخلی آن است و در عین حال، خود به تداوم این ضعف کمک می‌کند. صادرات قوی باعث شده اقتصاد چین امسال به رشد «حدود ۵ درصد» نزدیک بماند، بدون آنکه دولت ناچار شود محرک مالی بزرگی اجرا کند یا به‌طور جدی بحران مسکن را حل‌وفصل کند. برخی تحلیلگران می‌گویند رهبران چین دقیقاً به همین دلیل، کار اساسی برای احیای بازار مسکن انجام نداده‌اند: چون هنوز به صادرات تکیه دارند. به گفته آن‌ها، شاید بازار مسکن زمانی به کف برسد که سیاست‌گذاران دیگر نتوانند روی صادرات برای رشد حساب کنند.

در این فاصله، دولت به اقدامات پراکنده بسنده کرده است. تلاش‌ها برای افزایش مصرف خانوار هم خلاقانه اما محدود بوده‌اند. در نشست اخیر، دفتر سیاسی حزب کمونیست به ضرورت واکنش «ضدچرخه‌ای» به کندی اقتصاد اشاره کرد؛ عبارتی که در اظهارات ماه ژوئیه دیده نمی‌شد. با این حال، برخلاف سال گذشته، از واژه «اقدامات فوق‌العاده» استفاده نشد. در کنفرانس کار اقتصادی هم رهبران چین فقط گفتند که «کسری مالی لازم» باید حفظ شود.

تثبیت بازار مسکن هزینه بالایی دارد و همین یکی از دلایلی است که دولت مرکزی آن را به تعویق می‌اندازد. اما ادامه افت قیمت‌ها و تورم منفی هم هزینه‌های جدی دارد. هرچه قیمت‌ها بیشتر کاهش یابد، بار بدهی‌ها سنگین‌تر می‌شود. هرچه تورم منفی طولانی‌تر شود، تصور خروج از آن دشوارتر خواهد بود. چین ممکن است به همان «ذهنیت تورم منفی» دچار شود که ژاپن را دهه‌ها گرفتار کرد. از سوی دیگر، چین نمی‌تواند تا ابد با تکیه بر صادرات از مشکلاتش عبور کند. نرخ بهره در سایر کشورها در حال کاهش است و یوان با فشار برای تقویت مواجه خواهد شد. تعرفه‌های جدید اروپا یا یک رکود فناورانه در آمریکا می‌تواند تقاضای خارجی را تضعیف کند. در آن صورت، چین چاره‌ای جز تحریک مصرف داخلی نخواهد داشت–آن هم در شرایطی که احیای آن شاید سخت‌تر از امروز باشد.

رهبران چین با جدیت در پی جایگزین‌های داخلی برای فناوری خارجی هستند. اما خودکفایی فقط به فناوری محدود نمی‌شود. دفتر سیاسی حزب می‌گوید تقاضای داخلی باید «محرک اصلی» اقتصاد باشد. با این حال، در سال گذشته چین بیش از پیش به تقاضای خارجی تکیه کرده است. رهبران این کشور از وابستگی به خارجی‌ها برای فروش کالا به چین نگران‌اند، اما ظاهراً با وابستگی به خارجی‌ها برای خرید کالاهای چینی مشکلی ندارند.

شرکت‌های فعال در حوزه هوش مصنوعی امیدوارند فناوری آن‌ها همان‌طور که تجارت الکترونیک در عصر اینترنت خرید را متحول کرد، حالا خرید را وارد مرحله‌ای تازه کند.

[هوش مصنوعی]

خرید با ربات‌ها

چگونه هوش مصنوعی شیوه خرید کردن را تغییر داده است

دوباره به آن زمان از سال رسیده‌ایم؛ زمانی که بسیاری از مردم باید برای خرید هدیه‌های کریسمس، ساعت‌ها در فروشگاه‌ها راه بروند یا بی‌پایان در سایت‌های خرید آنلاین بالا و پایین کنند. بعضی‌ها از این گشت‌وگذار لذت می‌برند، اما برای خیلی‌ها خرید هدیه کاری خسته‌کننده و استرس‌زا است. حالا گروه رو به رشدی از خریداران تصمیم گرفته‌اند این کار را به هوش مصنوعی بسپارند.

چت‌بات‌ها کم‌کم نقش «خریدار شخصی» را برای همه بازی می‌کنند. آن‌ها به خواسته‌های کاربر گوش می‌دهند، چند گزینه مناسب پیشنهاد می‌دهند، قیمت‌ها را مقایسه می‌کنند و حتی در بعضی موارد خودشان خرید را انجام می‌دهند. طبق یک نظرسنجی شرکت Shopify، حدود دوسوم مصرف‌کنندگان در کشورهای ثروتمند، و حتی پنج‌ششم جوانان ۱۸ تا ۲۴ ساله، قصد دارند در این فصل خرید از هوش مصنوعی کمک بگیرند.

تحقیقی از شرکت مشاوره‌ای مک‌کنزی نشان می‌دهد که در آمریکا، دومین کاربرد رایج هوش مصنوعی‌های مولد مثل ChatGPT، بعد از جست‌وجوی عمومی اطلاعات، مشاوره برای خرید است؛ حتی بیشتر از کمک به نوشتن. اهمیت این روند آن‌قدر بالاست که مک‌کنزی پیش‌بینی می‌کند تا سال ۲۰۳۰، بین ۳ تا ۵ تریلیون دلار از خریدهای جهانی از طریق «عامل‌های هوشمند» یا همان چت‌بات‌ها انجام شود. صنعت خرده‌فروشی در آستانه یک دگرگونی بزرگ دیگر قرار دارد.

شرکت‌های فعال در حوزه هوش مصنوعی امیدوارند فناوری آن‌ها همان‌طور که تجارت الکترونیک در عصر اینترنت خرید را متحول کرد، حالا خرید را وارد مرحله‌ای تازه کند. گوگل هم که موتور جست‌وجویش سال‌ها نقطه شروع خرید آنلاین بوده، به‌شدت به «تجارت عامل‌محور» علاقه‌مند است. کاربران آمریکایی می‌توانند از ابزارهای هوش مصنوعی گوگل بخواهند با فروشگاه‌ها تماس بگیرند، موجودی کالا را بررسی کنند، قیمت‌ها را زیر نظر بگیرند و حتی وقتی قیمت مناسب شد، خرید را به‌جای آن‌ها انجام دهند.

اما همه خرده‌فروشان از این تحول خوشحال نیستند. بسیاری از فروشگاه‌های آنلاین از این ایده که یک عامل هوش مصنوعی بین آن‌ها و مشتریان قرار بگیرد، ناراضی‌اند. آمازون، بزرگ‌ترین فروشگاه اینترنتی جهان که حدود یک‌دهم درآمدش از تبلیغات است، ترجیح می‌دهد مشتریان مستقیماً وارد سایت خودش شوند. به همین دلیل، دسترسی ربات‌های OpenAI به اطلاعات محصولاتش را مسدود کرده و از شرکت پرپلکسیتی هم شکایت کرده است. آمازون مدعی است ربات این شرکت با تظاهر به انسان بودن، در سایتش پرسه می‌زند؛ اتهامی که پرپلکسیتی آن را رد کرده است. در مقابل، برخی شرکت‌ها نگاه بازتری دارند. والمارت، رقیب قدیمی آمازون، در ماه اکتبر اعلام کرد که به‌زودی امکان خرید مستقیم محصولاتش از طریق ChatGPT فراهم می‌شود. چنین همکاری‌هایی می‌تواند به خرده‌فروشان کمک کند به مشتریانی دسترسی پیدا کنند که در حالت عادی سراغ سایت آن‌ها نمی‌رفتند.

یکی از دلایل این ترجیح، دشواری هماهنگ کردن ابزارهای هوش مصنوعی خارجی با داده‌های دقیق فروشگاه‌هاست. اندی جَسی، مدیرعامل آمازون، اخیراً در یک جلسه مالی به‌شدت از عامل‌های خرید مستقل انتقاد کرد و گفت: «هیچ شخصی‌سازی‌ای وجود ندارد، سابقه خرید مشخص نیست، زمان تحویل اغلب اشتباه است و قیمت‌ها هم دقیق نیستند.» آمازون دستیار خودش به نام Rufus را دارد که می‌گوید امسال ۲۵۰ میلیون مشتری از آن استفاده کرده‌اند.

با این حال، چت‌بات‌ها در همه زمینه‌ها یکسان عمل نمی‌کنند. جولی بورنستاین، بنیان‌گذار ابزار خرید مد دی‌دریم، می‌گوید هوش مصنوعی برای بعضی کالاها بسیار مفید است، اما برای بعضی دیگر نه. مثلاً در کالاهایی با مشخصات فنی واضح و قابل مقایسه مثل جاروبرقی، چت‌بات‌ها عالی عمل می‌کنند. در محصولاتی مثل لوازم آرایشی که ترکیبی از مشخصات و سلیقه شخصی هستند، عملکردشان متوسط است. اما در حوزه‌هایی مثل مد و پوشاک که کاملاً سلیقه‌ای است، اغلب دچار مشکل می‌شوند.

چرا باید خواند:
شما ترجیح می‌دهید خریدهایتان را یک ربات انجام دهد یا خودتان به فروشگاه‌ها بروید، وقت بگذارید و خرید تان را انجام دهید؟ هوش مصنوعی می‌تواند به شما کمک کند، آیا از آن کمک می‌گیرید؟ این گزارش در همین زمینه است

میزان استقبال مردم از خرید با هوش مصنوعی، به یک عامل مهم دیگر هم بستگی دارد: تبلیغات. اگر سازندگان چت‌بات‌ها برای کسب درآمد به تبلیغات روی بیاورند، ممکن است اعتماد کاربران کاهش یابد. در همین حال، برندها به‌دنبال راه‌های تازه‌ای هستند تا چت‌بات‌ها محصولاتشان را پیشنهاد دهند. «بهینه‌سازی برای موتور جست‌وجو» یا SEO در حال تبدیل شدن به «بهینه‌سازی برای موتورهای مولد» است. شرکت Lily AI داده‌های مربوط به زبان و عباراتی را که کاربران در چت‌بات‌ها استفاده می‌کنند جمع‌آوری کرده و آن‌ها را در سایت مشتریانش به کار می‌گیرد. به‌جای توصیف‌های پیچیده، مردم ساده می‌گویند چه می‌خواهند و برندها باید با این زبان هماهنگ شوند.

نکته جالب اینجاست که شاید یکی از پیامدهای غیرمنتظره این تحول، اهمیت دوباره فروشگاه‌های فیزیکی باشد. هرچه جست‌وجو و خرید آنلاین بیشتر به چت‌بات‌ها سپرده شود، فروشگاه‌هایی با ویترین جذاب و فروشندگان خوش‌برخورد می‌توانند نقش مهم‌تری در شکل دادن به تصویر برند داشته باشند. در نظرسنجی Shopify، سه‌چهارم پاسخ‌دهندگان گفته‌اند تعامل انسانی هنگام خرید برایشان مهم است؛ عددی که نسبت به سال قبل افزایش یافته است.

بسیاری از خریداران هنوز دوست دارند بعضی کالاها، به‌ویژه لباس، را لمس کنند و ببینند. و در این فصل از سال، قدم زدن در خیابان‌های شلوغ و نورانی شهر، هنوز بخشی از لذت خرید است؛ لذتی که حتی پیشرفته‌ترین هوش‌مصنوعی‌ها هم نمی‌توانند کاملاً جایگزین آن شوند.



نتیجه بررسی، بار دیگر خبرهای خوبی برای جنوب اروپا دارد. پس از پیروزی اسپانیا در سال گذشته، این بار پرتغال عنوان بهترین اقتصاد سال ۲۰۲۵ را به خود اختصاص داده است.



[وداع با ۲۰۲۵]

برنده اقتصاد سال

رتبه‌بندی اکونومیست از برترین اقتصاد در سالی که گذشت

چرا باید خواند:
این سال میلادی هم به پایان رسیده و اکنون یک پرسش برای اهالی اقتصاد مطرح است، کدام اقتصاد بهترین عملکرد را در سال ۲۰۲۵ به ثبت رسانده است؟ نشریه اکونومیست به رسم هر ساله، پاسخ می‌دهد.

سال ۲۰۲۵ می‌توانست بسیار بدتر از این باشد. در ماه آوریل، زمانی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، جنگ تجاری تازه‌ای را آغاز کرد، بسیاری از سرمایه‌گذاران و اقتصاددانان منتظر یک رکود شدید جهانی بودند. اما در نهایت چنین اتفاقی نیفتاد. اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۵ احتمالاً حدود ۳ درصد رشد کرده است؛ درست مشابه سال قبل. نرخ بیکاری در بیشتر کشورها همچنان پایین مانده و بازارهای سهام هم یک سال نسبتاً خوب دیگر را پشت سر گذاشته‌اند. تنها نگرانی جدی، همچنان تورم است؛ چرا که در اغلب کشورهای عضو OECD، تورم بالاتر از هدف ۲ درصدی بانک‌های مرکزی باقی مانده است.

با این حال، این تصویر کلی، تفاوت‌های بزرگ میان کشورها را پنهان می‌کند. به همین دلیل، برای پنجمین سال پیاپی، اکونومیست به دنبال معرفی «اقتصاد سال» رفته است. برای این رتبه‌بندی، داده‌های ۳۶ کشور، عمدتاً اقتصادهای پیشرفته، بررسی شده و عملکرد آن‌ها در پنج شاخص اصلی سنجیده شده است: تورم، «پهنای تورم»، رشد تولید ناخالص داخلی، وضعیت اشتغال و عملکرد بازار سهام. سپس کشورها بر اساس مجموع امتیازهایشان رتبه‌بندی شده‌اند تا تصویری کلی از موفقیت اقتصادی آن‌ها در سال ۲۰۲۵ به دست آید.

نتیجه این بررسی، بار دیگر خبرهای خوبی برای جنوب اروپا دارد. پس از پیروزی اسپانیا در سال گذشته، این بار پرتغال عنوان بهترین اقتصاد سال ۲۰۲۵ را به خود اختصاص داده است. این کشور توانسته رشد اقتصادی قوی، تورم پایین و بازاری سهام پررونق را هم‌زمان تجربه کند. دیگر کشورهای حوزه یورو که در دهه ۲۰۱۰ با مشکلات جدی دست‌وپنجه نرم می‌کردند، مانند یونان (برنده سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳) و اسپانیا نیز در رتبه‌های بالای جدول قرار دارند.

در مقابل، کشورهایی که در انتهای جدول قرار گرفته‌اند، عمدتاً در شمال اروپا هستند. استونی، فنلاند و اسلواکی در قعر رتبه‌بندی دیده می‌شوند. آلمان نسبت به سال‌های قبل کمی بهتر عمل کرده، اما همچنان به‌دلیل بازار کار ضعیف، عملکرد قابل‌توجهی ندارد. بریتانیا هم سالی نسبتاً متوسط و بی‌رمق را تجربه کرده است. در این میان، فرانسه با وجود آشفتگی‌های سیاسی، امتیاز کلی بدی نگرفته است. در آن‌سوی اقیانوس اطلس، آمریکا فقط در میانه جدول قرار می‌گیرد و حتی عملکردی ضعیف‌تر از ایتالیا دارد؛ بازار کارش خوب است، اما نه خیره‌کننده، و تورم نسبتاً بالا امتیاز کلی آن را پایین آورده است.

اولین شاخص مورد بررسی، تورم هسته است؛ یعنی تورمی که قیمت غذا و انرژی از آن حذف شده، چون این دو بسیار نوسان‌پذیرند. هرچه تورم هسته یک کشور به ۲ درصد نزدیک‌تر باشد، در این رتبه‌بندی عملکرد بهتری دارد. در این شاخص، ترکیه بدترین وضعیت را دارد؛ نتیجه سیاست‌های اقتصادی غیرمتعارف رجب طیب اردوغان. استونی هم با تورم هسته نزدیک به ۷ درصد در سه‌ماهه سوم ۲۰۲۵، دومین کشور بد از این نظر است؛ اثری که هنوز از شوک انرژی سال ۲۰۲۲ باقی مانده است.

بریتانیا تورم هسته‌اش نسبت به سال قبل کاهش یافته، اما با حدود ۴ درصد هنوز فاصله زیادی با هدف بانک مرکزی دارد. در سوی دیگر، برخی کشورها با تورم بیش از حد پایین مواجه‌اند. سوئد نمونه بارز آن است؛ تورمی نزدیک به صفر. اگرچه این موضوع برای مصرف‌کنندگان خسته از افزایش قیمت‌ها خوشایند به نظر می‌رسد، اما اقتصاددانان نگران رکود تورمی منفی یا همان کاهش قیمت‌ها هستند؛ پدیده‌ای که خرج کردن را به تعویق می‌اندازد و بار واقعی بدهی‌ها را افزایش می‌دهد. داشتن کمی تورم، بهتر از نداشتن آن است. فنلاند، سوئیس و چند کشور دیگر نیز وضعیت مشابهی دارند. ژاپن هم اگرچه نسبت به دهه ۲۰۱۰ تورم بالاتری دارد، اما همچنان از تورم شدید دیگر کشورها فاصله دارد.

شاخص دوم، یعنی پهنای تورم، نشان می‌دهد چه سهمی از کالاها و خدمات در سبد مصرف‌کننده، افزایش قیمتی بیش از ۲ درصد داشته‌اند. در برخی کشورها، از جمله آمریکا، این شاخص بالا رفته است؛ شاید به‌دلیل سیاست‌های مالی انبساطی. در استرالیا، قیمت بیش از ۸۵ درصد اقلام مصرفی با سرعتی بیش از ۲ درصد در سال افزایش یافته است.

اما رأی‌دهندگان فقط به تورم اهمیت نمی‌دهند؛ رشد اقتصادی و اشتغال هم بسیار مهم است. در این حوزه، پرتغال بار دیگر می‌درخشد. گردشگری در این کشور رونق گرفته و مهاجران ثروتمند زیادی برای بهره‌مندی از مالیات‌های پایین به آنجا نقل مکان کرده‌اند. رشد تولید ناخالص داخلی پرتغال به‌راحتی بالاتر از میانگین اروپاست. جمهوری چک هم با رشد مناسب تولید و اشتغال، در یک‌سوم بالایی جدول قرار گرفته است.

در مقابل، کره‌جنوبی با کاهش اشتغال روبه‌رو شده و نروژ، که به کالاهای اساسی و حمل‌ونقل دریایی وابسته است، از کاهش تجارت جهانی آسیب دیده است. ایرلند در سه‌ماهه سوم سال رشد سالانه بیش از ۱۲ درصد را ثبت کرده، اما این عدد گمراه‌کننده است؛ چون حضور شرکت‌های چندملیتی بزرگ آمارها را تحریف می‌کند. به همین دلیل، در این رتبه‌بندی از شاخص تعدیل‌شده تقاضای داخلی استفاده شده است.

در نهایت، بازار سهام تصویر را کامل می‌کند. برخلاف انتظار، بازار سهام آمریکا بهترین عملکرد را نداشته و رشد آن صرفاً قابل‌قبول بوده است. فرانسه هم وضعیت مشابهی دارد و سهام شرکت بزرگی مثل LVMH تقریباً بدون تغییر مانده است. بدترین عملکرد در این بخش متعلق به دانمارک است؛ جایی که سهام شرکت Novo Nordisk، تولیدکننده داروی Ozempic، حدود ۶۰ درصد سقوط کرده است.

برای سودهای داغ بورسی، باید به جاهای دیگر نگاه کرد. اسرائیل در صدر قرار دارد و سهام بانک Leumi حدود ۷۰ درصد رشد کرده است. پرتغال نیز با رشد بیش از ۲۰ درصدی بازار سهام، سال درخشانی را پشت سر گذاشته است. جالب اینکه طبق محاسبات اکونومیست، بازار سهام کشوری که «اقتصاد سال» نام می‌گیرد، به‌طور متوسط در سال بعد هم حدود ۲۰ درصد رشد می‌کند. البته این توصیه سرمایه‌گذاری نیست، اما نتیجه‌ای قابل‌تأمل است.

در مدرسه، استفاده از هوش مصنوعی به‌سرعت گسترش یافته است. بسیاری از دانش‌آموزان و معلمان از آن برای انجام تکالیف، طراحی آزمون، برنامه‌ریزی درس و آموزش شخصی‌سازی‌شده استفاده می‌کنند.

[کودکی]

تحول با فناوری

هوش مصنوعی چطور کودکی را متحول می‌کند؟

هوش مصنوعی به بخش عادی زندگی کودکان تبدیل شده است؛ هم در مدرسه و هم در خانه. این فناوری مزایای زیادی دارد، اما در کنار آن، خطرات پنهانی هم وجود دارد که هنوز به‌طور کامل شناخته نشده‌اند. کودکان از دستیارهای صوتی و هوش مصنوعی به شکل‌های مختلف بهره می‌گیرند. ابزارهای هوش مصنوعی به کودکان این امکان را می‌دهد که خیلی سریع به اطلاعات دسترسی پیدا کنند اما نگرانی‌هایی هم درباره وابستگی وجود دارد. امکان دارد که بیش از اندازه به این فناوری‌ها وابستگی پیدا کنند. به همین دلیل است که پژوهشگران در این زمینه هشدار می‌دهند. هوش مصنوعی هم می‌تواند مهارت‌های اجتماعی کودکان را تحت تاثیر قرار دهد و هم می‌تواند مانع یادگیری فرمان‌های ساده در آن‌ها شود. با این حال، به نظر می‌رسد وارد عصری شده‌ایم که باید با ابزارهای هوش مصنوعی تطبیق و سازگاری پیدا کنیم. یعنی کودکان به هر حال قرار است از این ابزارها بهره بگیرند. پس لازم است که با آسیب‌های احتمالی آن و همچنین راه‌های مقابله با آن آشنا شویم تا از نسل بعد در مقابل صدمات بالقوه محافظت کنیم.

در مدرسه، استفاده از هوش مصنوعی به‌سرعت گسترش یافته است. بسیاری از دانش‌آموزان و معلمان از آن برای انجام تکالیف، طراحی آزمون، برنامه‌ریزی درس و آموزش شخصی‌سازی‌شده استفاده می‌کنند. دولت‌ها نیز از این روند حمایت می‌کنند. کشورهایی مانند آمریکا، چین و سنگاپور می‌خواهند کودکان از سنین پایین با مفاهیم پایه هوش مصنوعی آشنا شوند. این ابزارها می‌توانند زمان معلمان را ذخیره کنند و به دانش‌آموزان کمک کنند متناسب با سطح خودشان یاد بگیرند، به‌ویژه در مهارت‌هایی مثل خواندن و زبان‌آموزی.

هوش مصنوعی می‌تواند نقش معلم خصوصی را بازی کند و درس‌ها را بر اساس توانایی و علایق هر کودک تنظیم کند. این موضوع به‌ویژه برای کودکان خجالتی، دانش‌آموزان ضعیف‌تر یا کسانی که در کلاس توجه کافی دریافت نمی‌کنند، مفید است. در کشورهایی مثل چین، معلم‌های هوش مصنوعی تا حدی جای معلم‌های خصوصی انسانی را گرفته‌اند و بسیار محبوب شده‌اند.

چرا باید خواند:
هوش مصنوعی در حال تغییر تجربه کودکی در خانه و مدرسه است. از ابزارهای آموزشی گرفته تا دستیارهای دیجیتال، کودکان امروزی با فناوری‌هایی بزرگ می‌شوند که هم یادگیری را شخصی می‌کند و هم سبک زندگی را متحول می‌سازد

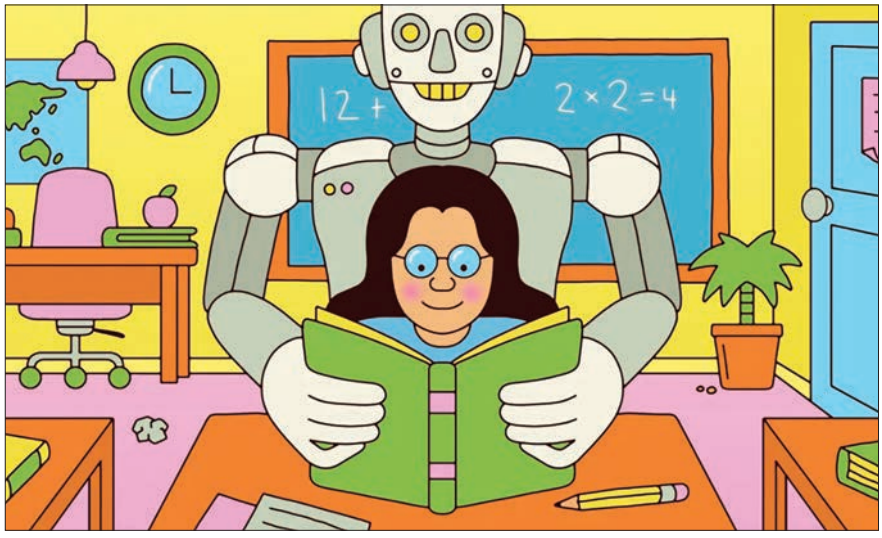

اما نگرانی‌های جدی هم وجود دارد. بسیاری از والدین، معلمان و حتی خود دانش‌آموزان نگران‌اند که هوش مصنوعی باعث شود کودکان کمتر فکر کنند. برخی دانش‌آموزان به‌جای حل مسئله، پاسخ‌ها را به هوش مصنوعی می‌سپارند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد استفاده بیش‌ازحد از هوش مصنوعی می‌تواند فعالیت ذهنی را کاهش دهد و باعث شود دانش‌آموزان مطالب را کمتر به خاطر بسپارند. تقلب در تکالیف هم، به‌ویژه در خانه، افزایش یافته است.

متخصصان آموزش می‌گویند هوش مصنوعی باید راهنما باشد، نه پاسخ‌دهنده. به همین دلیل، برخی ابزارهای جدید سعی می‌کنند مرحله‌به‌مرحله توضیح بدهند و جواب آماده ندهند. با این حال، وقتی دانش‌آموزان عجله دارند یا خسته‌اند، اغلب راه آسان‌تر را انتخاب می‌کنند.

در خانه هم هوش مصنوعی نحوه بازی، سرگرمی و ارتباط کودکان را تغییر داده است. بازی‌های ویدیویی، اسباب‌بازی‌ها و اپلیکیشن‌ها حالا می‌توانند به‌صورت شخصی با کودک تعامل داشته باشند. برخی اسباب‌بازی‌های هوشمند داستان می‌گویند، زبان آموزش می‌دهند و ساعت‌ها کودک را سرگرم می‌کنند. در آسیا، بازار این اسباب‌بازی‌ها بسیار سریع در حال رشد است.

اما اینجا هم خطرهایی وجود دارد. بعضی از این ابزارها بیش‌ازحد احساسی و وابسته‌کننده هستند و کودک را به خود وابسته می‌کنند. بسیاری از نوجوانان به‌طور منظم با «دوستان هوش مصنوعی» چت می‌کنند و بعضی حتی ترجیح می‌دهند به جای والدین یا دوستان واقعی، با هوش مصنوعی حرف بزنند. در موارد نادری، این موضوع به پیامدهای بسیار تلخ و خطرناک منجر شده است.

به همین دلیل، دولت‌ها در حال وضع قوانین برای محافظت از کودکان هستند. برخی کشورها می‌خواهند استفاده از همراهان هوش مصنوعی برای کودکان را محدود یا ممنوع کنند. شرکت‌های فناوری هم کنترل‌های والدین و نسخه‌های مخصوص کودکان را ارائه داده‌اند. با این حال، کارشناسان هشدار می‌دهند که هوش مصنوعی همیشه قابل پیش‌بینی نیست و ممکن است در مکالمات طولانی، از چارچوب‌های ایمنی خارج شود.

در نهایت، هوش مصنوعی می‌تواند معلمی توانا و سرگرم‌کننده‌ای خلاق باشد، اما جای انسان را نمی‌گیرد. کودکان برای رشد سالم به معلمان واقعی، دوستان واقعی و تجربه احساسات واقعی نیاز دارند. شاید بزرگ‌ترین خطر هوش مصنوعی این باشد که بیش‌ازحد کمک‌کننده، بیش‌ازحد صبور و بیش‌ازحد آسان است؛ و همین می‌تواند کودکی را راحت‌تر، اما کم‌عمق‌تر کند.

وزارت امور خارجه آمریکا در جولای دستور داد سفارت‌های این کشور در سراسر جهان از اظهارنظر درباره عدالت یا مشروعیت انتخابات در کشور میزبان خودداری کنند و تنها بر منافع استراتژیک تمرکز کنند، نه بر ارزش‌های دموکراتیک.

[سیاست]

جهان ترامپ

آیا اروپا به غرب خیانت کرده است؟



چند ماه پیش، دولت‌های غربی در نگرانی بودند، چرا که آمریکا دیگر شبیه یک دوست قابل‌اعتماد به نظر نمی‌رسید و رفتار نمی‌کرد. اما امروز، بی‌ثباتی آمریکا بزرگ‌ترین نگرانی آن‌ها نیست. اکنون ترس اصلی متحدان، به‌ویژه کشورهایی در اروپا با دولت‌های میانه‌رو سنتی، این است که رئیس‌جمهور ترامپ در حال انتخاب طرف‌هاست و غرب‌گرایان لیبرال را به عنوان دشمن می‌بیند.

یکی از مشاوران اروپایی می‌گوید: «ما در یک نبرد برای غرب هستیم.» او که سال‌ها تجربه تعامل با آمریکا دارد، از شور انقلابی طرفداران ایدئولوژیک در دولت دوم ترامپ صحبت می‌کند. این گروه‌ها دیگر تنها بر سر تقسیم بار در ناتو بحث نمی‌کنند؛ بلکه به دنبال بازسازی بنیادین سیاست اروپا هستند. آرزوی دنیای ترامپ این است که قدرت کاملاً به دست احزاب راست‌گرای ملی‌گرا بیفتد، چه در بریتانیا با «Reform UK»، چه در فرانسه با «National Rally» یا در آلمان با «AfD» که برنامه‌های آن‌ها در مورد مهاجرت و مسائل ملی‌گرایی با سیاست‌های MAGA هم‌پوشانی دارد.

طرفداران ترامپ که در فرهنگ و سیاست اروپایی دخالت می‌کنند، تمایل کمتری به کمک به متحدان در مقابله با تهدید واقعی روسیه دارند. یکی از مقامات اروپایی می‌گوید در جلسات واشینگتن، اعضای MAGA اروپا را متهم به نابودی تمدن غرب می‌کنند؛ به دلیل پذیرش مهاجرت گسترده، خیانت به ارزش‌های اجتماعی سنتی و سانسور سخنرانی‌های محافظه‌کاران. علاوه بر این، آن‌ها دولت‌های اروپایی را متهم می‌کنند که حاکمیت خود را به اتحادیه اروپا واگذار کرده‌اند، نهادی که ترامپ ادعا می‌کند «برای فریب آمریکا ساخته شده است». نتیجه همه این جلسات یکسان است: اروپا دشمنی است که سزاوار حمایت آمریکا نیست

چرا باید خواند:
طرفداران ترامپ معتقدند که اروپا در حال نابودی تمدن غرب است، اصرار بر کمک به اوکراین و مقابله با روسیه هم یکی از مواردی است که روی آن تاکید دارند. اکونومیست بیشتر به این موضوع پرداخته است.

اروپا در این دیدگاه به‌طور ویژه هدف قرار گرفته است. در واشینگتن امروز، اغلب اروپا بیشتر از چین یا روسیه مورد نفرت قرار می‌گیرد. یکی از محورهای دولت دوم ترامپ این است که دیگر آمریکا قصد ندارد جهان را کنترل کند یا آن را جای بهتری کند. در سخنرانی خود در عربستان سعودی در ماه مه، ترامپ از آسیب‌های «مداخله‌گران غربی» انتقاد کرد و گفت که نباید به مردم خاورمیانه درس حکومت بدهند.

در همین راستا، وزارت امور خارجه آمریکا در جولای دستور داد سفارت‌های این کشور در سراسر جهان از اظهار نظر درباره عدالت یا مشروعیت انتخابات در کشور میزبان خودداری کنند و تنها بر منافع استراتژیک تمرکز کنند، نه بر ارزش‌های دموکراتیک.

با این حال، اعضای برجسته دنیای ترامپ دیدگاه‌های مشخصی درباره مدیریت اروپا دارند. معاون رئیس‌جمهور، جی. دی. ونس، در کنفرانس امنیتی مونیخ از سیاست‌های اروپایی در کنترل سخنرانی‌ها و محدود کردن رقبا انتقاد کرد و این سیاست‌ها را تهدیدی داخلی خواند که به گفته او، حتی از تهدید روسیه خطرناک‌تر است.

این رویکرد در نوامبر هم تکرار شد؛ وزارت امور خارجه اعلام کرد سفارت‌های آمریکا در اروپا، استرالیا، کانادا و نیوزیلند موظف شده‌اند اطلاعاتی درباره «جرایم و نقض حقوق بشر» توسط مهاجران جمع‌آوری کنند، به‌ویژه گروه‌هایی مشخص علیه گروهی دیگر در دنیای امروز. سخنگوی وزارت امور خارجه حتی مهاجرت گسترده را تهدیدی وجودی برای تمدن غرب و امنیت جهانی خواند.

آمریکا همچنین به دولت‌های میزبان توصیه کرده است سیاست‌های مهاجرتی را سخت‌تر کنند تا نگرانی‌های شهروندان خود درباره مهاجران، خانه‌ها، مشاغل و جرم و جنایت برطرف شود. با این حال، در عمل، فشار رأی‌دهندگان ملی، قدرت بیشتری از توصیه‌های آمریکایی دارد و احتمالاً نتیجه این سیاست، جلسات بسیار ناخوشایند دیپلمات‌های آمریکا خواهد بود.

اروپایی‌ها حق دارند درباره انگیزه واقعی دولت ترامپ تردید کنند، به‌ویژه زمانی که آن‌ها را متهم به تضعیف تمدن غرب می‌کند. این اصطلاح بار مذهبی و فرقه‌ای دارد، خصوصاً با وعده‌های ترامپ برای اخراج ساکنان آمریکایی که «با تمدن غربی سازگار نیستند». در سال‌های اخیر، متحدان آمریکا در غرب با ارزش‌های مشترک، از جمله دمکراسی لیبرال، سرمایه‌داری، حاکمیت قانون و جدایی قوای سه‌گانه متحد بوده‌اند. اما دیدگاه ترامپ که تمدن را معیار قرار می‌دهد، این اتحاد را تهدید می‌کند و ارزش‌ها جای خود را به معیارهای شخص ترامپ می‌دهند.

این سیاست‌ها می‌تواند به معنای کناره‌گیری آمریکا از امنیت اروپا هم باشد. برای دهه‌ها، ارزش‌ها و نیازهای امنیتی مشترک تقویت‌کننده یکدیگر بودند. حالا ناتو ابزاری برای فشار به اروپا شده است. اگر تمدن تعریف‌شده توسط ترامپ معیار باشد، او داور عضویت در غرب خواهد بود، نه ارزش‌ها. و اگر ملی‌گرایی محافظه‌کار مهم است، چرا روسیه نباید جزو آن باشد؟ به نظر می‌رسد یک نبرد برای روح غرب در جریان است و وحدت آن در معرض خطر جدی قرار گرفته است.

سؤال اصلی این است که چقدر باید کار کرد و پاسخ آن به شغل، فرهنگ و شرایط اقتصادی بستگی دارد. با این حال، طرز فکر یک مدیر درباره هفته کاری بهینه، چیزهای زیادی درباره سبک مدیریتی و اولویت‌های او نشان می‌دهد.

[مدیریت]

پرسش اصلی کارکنان

چند ساعت کار در هفته معقول است؟

چرا باید خواند: کارمندان چند ساعت در روز و در هفته باید کار کنند؟ این یکی از مسائلی است که در دنیای امروز باید مجدداً به آن پرداخته شود. نشریه اکونومیست در گزارشی به این مقوله پرداخته و گزارشی در این زمینه تهیه کرده است.

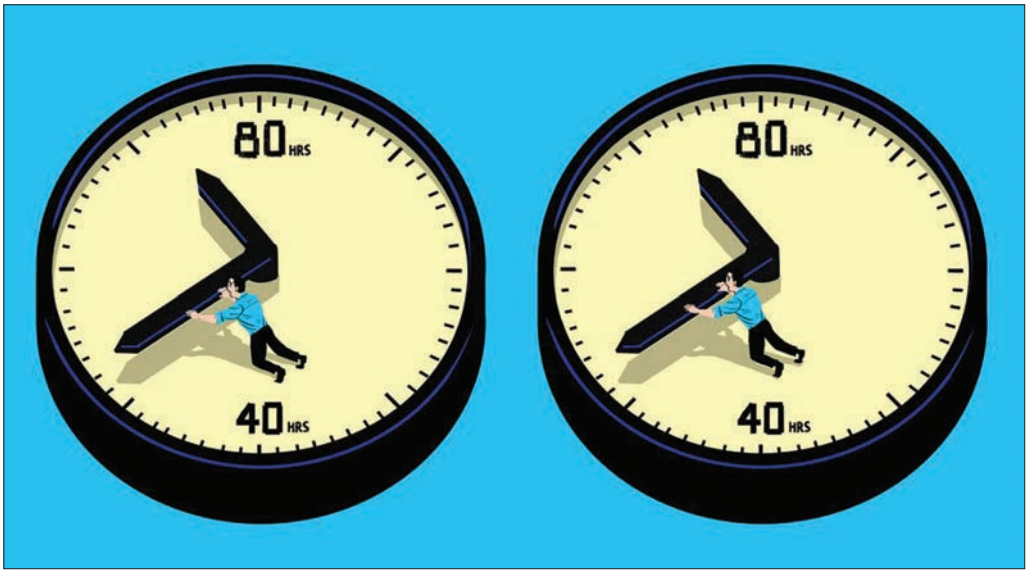

هفته کاری «۹ تا ۵» هنوز هم پابرجاست، البته نه به شکل کامل. یک بررسی تازه نشان می‌دهد که متوسط ساعت کاری بزرگسالان شاغل در جهان حدود ۴۲ ساعت در هفته است. اما این عدد تنها یک میانگین است و واقعیت می‌تواند بسیار متفاوت باشد. عوامل زیادی مثل جنسیت، سن، نوع شغل و سطح توسعه اقتصادی کشورها روی میزان ساعت کاری تأثیر دارند. بسیاری از شغل‌ها به شکل پنج روز هشت ساعته بسته‌بندی نشده‌اند، با این حال هفته کاری ۴۰ ساعته هنوز یک معیار عمومی و استاندارد به حساب می‌آید.

در گذشته توجه کمی به ساعت کاری کارکنان صورت می‌گرفت. گاهی نیروی کار ناچار بود ساعات طولانی در دفتر کار مشغول به انجام وظایفی باشد که بابت آن‌ها یا اضافه حقوقی دریافت نمی‌کرد یا آن اضافه‌حقوق بابت میلش نبود و ترجیح می‌داد زودتر به خانه برود. حالا اما در دنیای امروزی، کارکنان می‌توانند تجربه‌های بهتری از کار داشته باشند. آن‌ها می‌توانند ساعات کاری محدودی داشته باشند و از حقوق خودشان در این زمینه سخن بگویند. پرسش اینجاست که آن‌ها دقیقاً باید چند ساعت کار کنند تا هم کارفرما راضی باشد و هم خودشان بتوانند با آرامش به کارشان ادامه دهند؟

به این ترتیب سؤال اصلی این است که چقدر باید کار کرد و پاسخ آن به شغل، فرهنگ و شرایط اقتصادی بستگی دارد. با این حال، طرز فکر یک مدیر درباره هفته کاری بهینه، چیزهای زیادی درباره سبک مدیریتی و اولویت‌های او نشان می‌دهد. برخی مدیران معتقدند تعادل بین زندگی و کار مهم است و برایشان کیفیت زندگی کارکنان اولویت دارد. تحقیقات نشان داده در کشورهای اروپایی بسیاری از افراد حاضرند بخشی از درآمد خود را قربانی کنند تا زمان بیشتری برای استراحت و تفریح داشته باشند. در مقابل، در آمریکا بسیاری ترجیح می‌دهند بیشتر کار کنند و درآمد بیشتری داشته باشند که نشان‌دهنده نگرانی از وضعیت مالی یا سبک زندگی متفاوت است.

رویکرد دیگری که برخی مدیران دارند، تمرکز بر بهره‌وری است. مطالعات نشان داده وقتی کارکنان بیش از حد اضافه‌کاری می‌کنند، بازدهی آن‌ها کاهش پیدا می‌کند. به عنوان مثال، فراتر از ۴۸ ساعت در هفته، خروجی هر ساعت اضافی کم می‌شود و بعد از ۶۳ ساعت دیگر افزایش زمان کاری تأثیری روی کل خروجی ندارد. به همین دلیل بعضی مدیران معتقدند که کاهش ساعت کاری می‌تواند هم برای کارکنان و هم برای شرکت‌ها مفید باشد، به شرطی که برنامه‌ریزی به درستی انجام شود.

از سوی دیگر، برخی مدیران نگاه اقتصادی و مالی به ساعت کاری دارند و می‌خواهند با استفاده بهینه از کارکنان موجود، هزینه‌های شرکت را کاهش دهند. افزایش ساعت کاری کارکنان موجود گاهی منطقی است زیرا استخدام نیروی جدید هزینه‌های ثابت بیشتری مثل بیمه و مزایا دارد و تقسیم این هزینه‌ها روی ساعات بیشتر به صرفه‌تر است.

ایمنی و سلامت کارکنان هم از دیگر جنبه‌های مهم است. خستگی می‌تواند باعث کاهش عملکرد و حتی ایجاد خطرات جدی شود. بررسی‌ها نشان داده عملکرد تکنسین‌های اورژانس در پایان شیفت‌های طولانی کاهش یافته و پیامدهای خطرناکی برای بیماران داشته است. در مقابل، در برخی شغل‌ها خستگی و افزایش ساعات کار ممکن است کیفیت و تجربه کارکنان را بالا ببرد. برای مثال، کارکنان مرکز تماس با وجود خستگی، مهارت بیشتری در حل مسائل تکراری پیدا می‌کنند و تجربه عملی‌شان افزایش می‌یابد. همچنین در محیط‌های استارت‌آپی و شرکت‌های نوپا، کار زیاد و ساعات طولانی گاهی ضروری است تا کسب‌وکار شکل بگیرد و رشد کند. بسیاری از بنیان‌گذاران حتی با بزرگ شدن شرکت، تلاش می‌کنند شدت کار را حفظ کنند تا به اهداف بزرگ برسند. برای مثال، گفته می‌شود سرگی برین به تیم‌های گوگل اعلام کرده هفته کاری ۶۰ ساعت بهترین میزان بهره‌وری است. برخی مدیران دیگر هم معتقدند موفقیت و رشد در برخی کشورها تنها با هفته‌های کاری طولانی ممکن است.

در نهایت، پاسخ شما به سؤال درباره ساعت کاری بهینه چیزی فراتر از یک عدد است. این پاسخ نشان می‌دهد شما چه اولویت‌هایی دارید و چگونه سبک مدیریت خود را تعریف می‌کنید. شما می‌توانید بگویید هفته کاری بهینه بر اساس خروجی است، یا آن را به سیاست‌گذاران بسپارید، اما هر پاسخی که بدهید، پیامی درباره ارزش‌ها و نگرش شما نسبت به کار و کارکنان منتقل می‌کند.

[این صفحه‌ها به معرفی برندگان جوایز نوبل اقتصاد در دهه‌های گذشته می‌پردازد]

اقتصاددان انسان‌گرا

جیمز هکمن زندگی بهتری برای کودکان می‌خواست





ویژگی: ایجاد رویکردی انسان‌محور که بر عدالت، فرصت زودهنگام و توسعه بلندمدت تاکید دارد

نسیم بنایی
دبیر بخش چهره‌ها

یکی از اقتصاددان‌ها کمک بسیاری به شـــکل‌دهی درک اقتصاددان‌ها از توسعه انســـانی، آموزش، نابرابری و سیاست‌گذاری عمومی کرده و نقش پررنگی در این مســـیر داشته است. نام او «جیمز هکمن» است، کسی که آثارش بسیار فراتر از نظریه‌های صرفاً آکادمیک به شمار می‌آید. این چهره موفق شده اقتصاد را با روان‌شناسی، آمار و سیاست‌گذاری اجتماعی پیوند بزند و از همین مسیر هم نشان داده که انسان‌ها چطور می‌توانند مهارت‌هایی کســـب کنند. همچنین مشخص کرده که جوامع چگونه فرصت‌هایی را خلق می‌کنند و چرا سرمایه‌گذاری در کودکی مهم‌تر از هر چیزی است. در نهایت تمامی این موارد دست به دست هم دادند و باعث شدند او نوبل اقتصاد سال ۲۰۰۰ را دریافت کند و به یکی از اثرگذارترین متفکران جهان در حوزه سرمایه انسانی تبدیل شود. اما چه چیزی او را در مسیر اقتصاد قرار داد و چگونه توانست به نوبل دست پیدا کند؟ مروری بر مشارکت‌های فکری و اندیشه‌ای او در علم اقتصاد، خالی از لطف نیست.

ورود به دنیای اقتصاد

جیمز ژوزف هکمن ســـال ۱۹۴۴ در شهر شیکاگو به دنیا آمد. او در محله‌ای زندگی می‌کرد که متوسطنشین بود و دوران کودکی‌اش با دوران پس از جنگ جهانی دوم همراه شـــده بود که البته نوعی خوشبینی در آن وجود داشت و در عین حال، نابرابری‌های عمیق اجتماعی را هم در خود داشت. پدرش حســـابدار بود و مادرش خانه‌دار. جیمز خیلی زود نشان داد که کودکی کنجکاو و مستقل است و پاسخ‌های ساده را برای پرسش‌هایش نمی‌پذیرفت. در نوجوانی بسیار می‌خواند، تاریخ، فلسفه و ریاضیات تمام وقتش را پر می‌کردند.

هرچند اقتصاد نقطه شـــروع جیمز هکمن بود اما در ابتدا آن را انتخاب نکرد. او عاشـــق فیزیک بود، به همین دلیل در دانشگاه هم وارد همین رشـــته شد. اوایل دهه ۶۰ میلادی، فیزیک رونق بسیاری داشت و عمده جوانان آمریکایی آرزویشـــان این بود که در مسابقات فضایی یا تحقیقات هسته‌ای، شـــغلی داشته باشند و آینده‌شان را بسازند. جیمز خیلی زود فهمید که پرسش‌های اجتماعی برایش جاذبه بیشتری نسبت به قوانین طبیعت دارد. مثلاً می‌خواست بداند چرا برخی از افراد موفق می‌شوند و برخی دیگر، نمی‌توانند به اهدافشان برسند؟ یا چرا نابرابری در جهان ادامه دارد و چگونه سیاست‌ها می‌توانند زندگی افراد را تغییر دهند

در دوران کارشناسی برای نخســـتین بار یک واحد درسی با عنوان «اقتصاد» را گذراند و از آن زمان، توانســـت دنیای اقتصاد را کشف کند. حالا همه‌چیز عوض شده بود. رشته‌ای را پیدا کرده بود که ریاضیات را با مسائل واقعی انسانی ترکیب می‌کرد. در واقع اقتصاد به او اجازه می‌داد با ابزارهای دقیق‌تر به پاسخ برای پرسش‌هایی درباره نابرابری، آموزش، فرصت و تصمیم‌گیری دست پیدا کند. وارد دانشگاه شیکاگو شد که یکی از اثرگذارترین‌ها در اقتصاد جهان به شمار می‌آمد و افرادی مانند میلتون فریدمن و تئودور شولتز در آن حضور داشتند. سرانجام در سال ۱۹۷۱ موفق به دریافت مدرک دکتری خود در این رشته شد.

> بخش دیگری از تحقیقات هکمن نشان می‌دهد که نابرابری خیلی پیش از مدرسه رسمی آغاز می‌شود. تفاوت در والدگری، محیط، استرس، تغذیه و حمایت عاطفی، شکاف‌هایی ایجاد می‌کنند که با افزایش سن بزرگ‌تر می‌شوند

چالش داده‌های گمشده

اقتصاددان‌ها و جامعه‌شناســـان همواره با یک مشکل جدی روبه‌رو بوده‌اند: چگونه تاثیر یک سیاست یا برنامه را اندازه بگیریم وقتی نمی‌توانیم همه‌چیز را مشاهده کنیم؟ مثلاً چگونه تاثیر آموزش شغلی را بسنجیم وقتی فقط افراد خاصی داوطلبِ مشارکت می‌شوند؟ یا چگونه دستمزد زنانـــی را تخمین بزنیم که در بازار کار نیســـتند؟ یا حتی چگونه بازده آموزش را محاسبه کنیم وقتی دانش‌آموزانِ قوی‌تر، احتمال بیشتری دارد که تحصیل را ادامه دهند؟ به این چالش «سوگیری انتخاب» می‌گویند که می‌تواند نتایج را مخدوش و مقایسه‌ها را گمراه‌کننده کند.

هکمن روشـــی آماری را ابداع کرد کـــه امروز با عنوان «تصحیح

اقتصاددان‌ها و جامعه‌شناسان همواره با یک مشکل جدی روبه‌رو بوده‌اند: چگونه تاثیر یک سیاست یا برنامه را اندازه بگیریم وقتی نمی‌توانیم همه‌چیز را مشاهده کنیم؟ مثلاً چگونه تاثیر آموزش شغلی را بسنجیم وقتی فقط افراد خاصی داوطلب مشارکت می‌شوند؟ یا چگونه دستمزد زنانی را تخمین بزنیم که در بازار کار نیستند؟

هکمن» شناخته می‌شـود. این روش آماری به پژوهشگران امکان می‌دهد سوگیری انتخاب را اصلاح کنند. این تکنیـک اندازه‌گیری دقیـق اثرات مداخلـه را حتی با داده‌های ناقص یا غیر تصادفی هم ممکن ساخته است. از اقتصاد کار و سیاست‌گذاری آموزشی گرفته تـا تحقیقات سلامـت و ارزیابی برنامه‌هـای دولتـی و همچنین اقتصاد توسعه، همگی با این روش دگرگون شده‌اند. کمیته نوبل هم در سال ۲۰۰۰ بابت توسعه نظریه و روش‌هایی برای تحلیل نمونه‌های انتخابی، جایزه‌ای را به این اقتصاددان اهدا کرد.

این روش، ارزیابی سیاست را معتبرتر کرد و به دولت‌ها ابزاری داد که به کمک آن می‌فهمند آیا برنامه‌های آموزشی، اصلاحات آموزشی و سیاست‌های اجتماعی واقعاً کار می‌کنند یا خیر. نظریه هکمن به زبان ساده ابتدا نشـان می‌دهد که مهارت‌ها چندبعدی هستند، نه تک‌بعدی! توانایی انسان فقط مربوط به بهره هوشی یا مهارت تحصیلی نیست. مهارت‌های شناختی مانند ریاضی، خواندن و حافظه در یک‌سو قرار دارند و مهارت‌های غیرشناختی مانند انگیزه، خودکنترلی، پشتکار و رفتار اجتماعی هم در سوی دیگر هستند. در مدارس معمولاً فقط به دسته اول توجه می‌شود اما هکمن نشان داد که دسته دوم هم به همان اندازه در سرنوشت و زندگی انسان‌ها اثرگذارند.

نظریه هکمن همچنین نشان داد که مهارت‌ها، روی مهارت‌ها بنا شده‌اند. او مفهوم «تشکیل پویای مهارت» را مطرح کرد که می‌گوید مهارت‌های اولیه، به یادگیری مهارت‌های بعدی کمک می‌کند و حتی فرایند یادگیری مهارت‌های بعدی را آسان‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، مهارت‌ها مثل سود مرکب رشد می‌کنند. کودکی که زودتر خودکنترلی یا کنجکاوی را یاد بگیرد، در مدرسـه سریع‌تر یاد می‌گیرد، در روابط اجتماعی بهتر عمل می‌کند و در نهایت در بازار کار موفق‌تر است.

یکی دیگر از نکات در نظریه هکمن این بوده که کودکی مهم‌ترین



دوره است. این یکی از مشهورترین یافته‌های جیمز هکمن به شمار می‌آید کـه می‌گویـد بالاترین بازده سرمایه‌گذاری از برنامه‌های کودکـی، به‌ویژه بـرای کودکان محروم به دسـت می‌آید. مداخله زودهنگام به کاهش نابرابری کمک می‌کند و نتایج آموزشی را بهبود می‌بخشد. هکمن نشان داد پولی که برای کودکان خردسال هزینه می‌شـود، سـود اجتماعی بسیار بیشتری نسـبت به هزینه برای دانش‌آموزان بزرگ‌تر یا بزرگسال دارد.

بخش دیگری از تحقیقات هکمن هم نشان می‌دهد که نابرابری خیلی پیش از مدرسه رسمی آغاز می‌شود. تفاوت در والدگری، محیط، اسـترس، تغذیه و حمایت عاطفی، شکاف‌هایی ایجاد می‌کنند که با افزایش سن بزرگ‌تر می‌شوند. نظریه او می‌گوید برای کاهش نابرابری باید خیلی زود، نه فقط در مدرسه، بلکه در خانه و جامعه، اقدام کنیم. همچنین نشان داده که مهارت‌های نرم مثل صبر، همکاری و ثبات عاطفی، ارزش اقتصادی واقعی دارند و می‌توانند روی بهره‌وری و ثبات شغلی هم اثر بگذارند. این مسئله، معنای «سرمایه انسانی» را کمی متحول کرد.

از اقتصاد کار تا توسعه انسانی

هکمن شیوه تحلیل اقتصاددان‌ها در زمینه‌هایی مثل عرضه نیروی کار، دسـتمزد، بیکاری، برنامه‌های آموزش شغلی و تبعیض را تغییر داد. مشهورترین مشارکت او «منحنی هکمن» است که نشان می‌دهد بازده اقتصادی سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی در کودکی، بیشترین ارزش را دارد و با افزایش سن، ارزش آن کم می‌شود.

برخی تصور می‌کنند که افزایش نابرابری فقط به دستمزد و یا فناوری مربوط می‌شود، اما هکمن نشان داد که این مسئله با محیط کودکی هم ارتباطی تنگاتنگ دارد. از خانواده گرفته تا روابط پایدار همگی می‌توانند در این زمینه، اثری بلندمدت داشته باشند. همین رویکرد توانست اقتصاد را به روان‌شناسی و عصب‌شناسی متصل کند. در نهایت، کارهای هکمن، رشته‌هایی نظیر آمار، روان‌شناسی، اقتصاد، عصب‌شناسی و جامعه‌شناسی را یکپارچه کرد و رشته‌ای را به وجود آورد که این روزها با عنوان «اقتصاد توسعه انسانی» شناخته می‌شود.

بازتعریف فرصت‌ها

مسـیر شغلی هکمن، نمونه قابل توجهی است که نشان می‌دهد یک اقتصاددان چگونـه می‌تواند درک از جهان را متحـول کند. از نحوه اندازه‌گیری تاثیر سیاست‌ها گرفته تا نحوه تفکر درباره مهارت‌ها، درک ما از نابرابری و شیوه طراحی برنامه‌های آموزشی و اجتماعی، همگی به کمک این اقتصاددان، شکلی تازه پیدا کردند. در واقع، هکمن توانست رویکردی انسان‌محور ایجاد کند که بر عدالت، فرصت زودهنگام و توسعه بلندمدت تاکید دارد. در جهانی که روز به روز نابرابری بیشتر می‌شود و باید مدام نگران از دسـت رفتن استعدادها باشیم، هکمن با آثارش نشان داد که باید خیلی زود سرمایه‌گذاری کنیم، حمایت از خانواده‌ها را متوقف نکنیم و به هر کودکی شانس عادلانه و برابر بدهیم.

دادن شانس عادلانه به کودکان



جیمز هکمن کتاب‌های بسـیاری دارد، اما یکی از آن‌ها به‌عنوان اثری برجسته شناخته می‌شـود: «دادن شانس عادلانه به کودکان». او تحقیقاتش را به زبانی سـاده برای سیاست‌گذاران و عموم مردم مطرح کرده تا از آن بهره بگیرند. این کتاب یک پیام اصلی دارد: اگر جامعه‌ای به دنبال عدالت، فرصت و برابری است باید زودتر سرمایه‌گذاری کند! او در این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه محیط کودکی، رشد مغز را شکل می‌دهد، چرا کیفیت والدگری مهم‌تر از صرف درآمد اسـت و چگونه ممکن اسـت نابرابری با هزینه زیاد هم کاهش پیدا نکند. در نهایت مطالعات هکمن در این کتاب نشان داده که درآمد بالاتر در خانواده‌ها با نرخ جرم پایین‌تر در کودکان، سلامت بهتر آن‌ها و موفقیت بیشتر در آموزش آن‌ها همراه است. به همین دلیل، این کتاب، سیاستگذاران را متقاعد می‌کند روی کودکی تمرکز بیشتری داشته باشند تا بتوانند به جامعه‌ای مطلوب‌تر دسترسی پیدا کنند.

مک‌فادن در دوران دانشگاهی متوجه شد که مدل‌های ریاضیاتی می‌توانند مسائل واقعی جهان را توضیح دهند. اقتصاد به او فرصت می‌داد از پس‌زمینه قوی ریاضی‌اش بهره بگیرد و هم‌زمان پرسش‌های اجتماعی و سیاسی را زیر ذره‌بین قرار دهد.



نقشه مصرف

دانیل مک‌فادن چگونگی انتخاب را به جهان آموخت

ویژگی: مدل‌سازی تصمیم‌های واقعی افراد برای انتخاب گزینه‌های اقتصادی خرید

چگونه باید تصمیم بگیریم؟ چطور بدانیم کجا باید زندگی کنیم، چه چیزی را بخریم، چگونه سفر کنیم و یا اصلاً کدام پیشنهاد شغلی را بپذیریم؟ دانیل مک‌فادن یکی از اثرگذارترین اقتصاددان‌های عصر مدرن است که به این پرسش، پاسخ داده و با آثارش به دولت‌ها، شرکت‌ها و پژوهشگران کمک کرده تا بهترین شیوه تصمیم‌گیری را یاد بگیرند. او بابت همین مطالعات در سال ۲۰۰۰ در کنار جیمز هکمن موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد شد. مروری بر نوآوری‌های او که برایش نوبل را به ارمغان آورد می‌تواند به هر کسی کمک کند انتخاب بهتری داشته باشد.

دانیل لیتل مک‌فادن سال ۱۹۳۷ در ایالت کارولینای شمالی به دنیا آمد و در مزرعه خانوادگی بزرگ شد. این زندگی روستایی در آمریکا باعث شکل‌گیری علایق اولیه‌اش شد. از طبیعت و کشاورزی گرفته تا واقعیت‌های عملی و تصمیم‌گیری روزمره، جزو مواردی بود که به آن‌ها فکر می‌کرد. از آن‌جا که در اواخر دوران رکود بزرگ اقتصادی و جنگ جهانی دوم بزرگ شد، توانست از نزدیک شرایط اقتصادی و زیست مردم را مشاهده کند. این اتفاقات روی آینده‌اش تاثیری ماندگار داشت.

ذهن درخشان یک نوجوان

دانیل از کودکی نشان داد که استعداد بسیاری در ریاضیات و علوم دارد. در دبیرستان هم به‌عنوان دانش‌آموزی پرسش‌گر شناخته می‌شد که به صورت مرتب سوالاتی را طرح می‌کرد. مثلاً اینکه سیستم‌ها چگونه کار می‌کنند؟ یا چرا انسان‌ها به این شکل رفتار می‌کنند؟ برخی اوقات هم می‌پرسید چگونه تصمیم‌های کوچک می‌توانند به تغییرات بزرگ ختم شوند؟

وقتی ۱۶ ساله بود به دانشگاه مینه‌سوتا رفت تا فیزیک بخواند. مانند بسیاری از اقتصاددان‌های هم‌نسل خودش، به مرور به جای علوم طبیعی به مسائل اجتماعی علاقمند شد. تلاش می‌کرد تا رفتارهای انسانی را با اعداد، منطق و شواهد بفهمد. همین کنجکاوی سرانجام او را به سمت اقتصاد هدایت کرد.

در دوران دانشگاهی متوجه شد که مدل‌های ریاضیاتی می‌توانند مسائل واقعی جهان را توضیح دهند. اقتصاد به او فرصت می‌داد از پس‌زمینه قوی ریاضی‌اش بهره بگیرد و هم‌زمان پرسش‌های اجتماعی و سیاسی را زیر ذره‌بین قرار دهد. سال ۱۹۶۲ بود که موفق شد دکترای اقتصاد را از دانشگاه مینه‌سوتا دریافت کند. رساله دکتری‌اش درباره رفتار مصرف‌کننده بود، موضوعی که بعدها پایه کاری شد که با آن نوبل را دریافت کرد. پس از دکترا، برای کار آکادمیک در دانشگاه پیتسبورگ مشغول شد و سپس به دانشگاه‌های معتبر مثل ام‌آی‌تی، ییل و کالیفرنیا راه پیدا کرد.

فهم انتخاب‌های واقعی زندگی

بسیاری از اقتصاددان‌ها برای مدل‌سازیِ تصمیم‌های واقعی مشکل دارند. مفروض نظریه سنتی این بود که انسان‌ها همیشه گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که بیشترین سود را دارد. اما تصمیم‌های واقعی، آشفته‌تر به نظر می‌رسند. مثلاً چرا خانواده‌ای، یک محله را به محله‌ای دیگر ترجیح می‌دهد؟ یا چرا رفت‌وآمدکنندگان، ماشین، اتوبوس یا قطار را انتخاب می‌کنند؟ چرا برخی از مصرف‌کنندگان نسبت به برخی از برندها اقبال نشان می‌دهند؟ انسان‌ها چگونه بین چند گزینه با مزایای متفاوت، یکی را انتخاب می‌کنند؟ به این ترتیب اقتصاددان‌ها به ابزاری نیاز داشتند که انتخاب بین گزینه‌های متعدد را بررسی کند. مک‌فادن آن ابزار را ساخت.

مک‌فادن روشی آماری به اسم «تحلیل انتخاب گسسته» را توسعه داد که احتمال انتخاب هر گزینه را پیش‌بینی می‌کرد. مدل او عقلانیت کامل را فرض نمی‌گرفت، بلکه مواردی مانند تفاوت‌های فردی، اطلاعات ناقص، تاثیر قیمت، کیفیت و ترجیح شخصی و تصادفی بودن تصمیم‌های واقعی را در نظر می‌گرفت. مدل‌هایی که او معرفی می‌کرد به استاندارد جهانی برای تحلیل انتخاب بین بیش از دو گزینه تبدیل شد.

به زبان ساده هم می‌توان این مدل را توضیح داد. فرض کنید کسی که هر روز سر کار می‌رود، مجبور باشد یکی از این گزینه‌ها را انتخاب کند: ماشین شخصی، اتوبوس، مترو، دوچرخه. هر گزینه، مزایا و معایب خودش را دارد. مدل مک‌فادن احتمال انتخاب هر کدام از گزینه‌ها را براساس

کارها و آثار مک‌فادن، دولت‌ها را تشویق کرد به جای فرضیه از داده‌های واقعی مربوط به رفتارهای انسانی استفاده کنند. همین کارها به راهنمایی در عرصه سرمایه‌گذاری زیرساخت حمل‌ونقل، سیاست‌های مالیاتی، سیاست‌های مسکن، مقررات زیست‌محیطی و اصلاحات سلامت تبدیل شد. مک‌فادن توانست اقتصاد را به علمی تبدیل کند که بر پایه تصمیم‌های واقعی انسان استوار است.

مک‌فادن در سال ۲۰۰۰ برای «توسعه نظریه و روش‌هایی برای تحلیل انتخاب گسسته» موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد شد. ابزارهای او امروز در سرتاسر جهان برای طراحی مواردی نظیر «سیستم‌های حمل‌ونقل عمومی»، «سیاست‌های مسکن»، «استراتژی‌های بازاریابی»، «مقررات زیست‌محیطی»، «بازار مخابرات» و «طرح‌های بیمه سلامت» مورد استفاده قرار می‌گیرند

این عوامل محاسبه می‌کرد: هزینه، زمان سفر، راحتی، در دسترس بودن، دغدغه محیط زیست! این روش، تحقیقات در عرصه حمل‌ونقل، بازاریابی، سیاست سلامت و اقتصاد محیط زیست را دگرگون کرد.

توسعه یک نظریه

مک‌فادن در سال ۲۰۰۰ برای «توسعه نظریه و روش‌هایی برای تحلیل انتخاب گسسته» موفق به دریافت جایزه نوبل اقتصاد شد. ابزارهای او امروز در سرتاسر جهان برای طراحی مواردی نظیر «سیستم‌های حمل‌ونقل عمومی»، «سیاست‌های مسکن»، «استراتژی‌های بازاریابی»، «مقررات زیست‌محیطی»، «بازار مخابرات» و «طرح‌های بیمه سلامت» مورد استفاده قرار می‌گیرند. هر وقتی سیاست‌گذار یا شرکتی بخواهد به این پرسش پاسخ دهد که «چرا مردم ایکس را به جای ایگرگ انتخاب می‌کنند؟»، می‌تواند از روش‌های مک‌فادن بهره‌بگیرد.

طبق این نظریه، انسان‌ها بین گزینه‌های محدود، انتخاب می‌کنند. زندگی پر از انتخاب است، مثلاً غذا، وسیله نقلیه، شغل، محله، مدرسه، بیمه. هر انتخابی شامل نوعی مبادله یا بدهبستان است. نظریه انتخاب گسسته این مبادلات را به‌صورت ریاضی در قالب یک مدل طراحی می‌کند. طبق این مدل، هر گزینه‌ای «فایده» دارد. فایده یعنی میزان رضایت یا سود. در مدل مک‌فادن، هر گزینه مقدار مشخصی فایده دارد. انسان گزینه‌ای با بیشترین فایده را انتخاب می‌کند. فایده به عوامل قابل اندازه‌گیری مثل قیمت، فاصله و کیفیت و همچنین به عوامل غیر قابل اندازه‌گیری مثل سلیقه شخصی، حال‌وهوا و عادت بستگی دارد.

چون همه ترجیحات را نمی‌توان دقیق اندازه گرفت، مک‌فادن هم یک جز تصادفی به مدل اضافه کرد. این کار، مدل را واقعی و انعطاف‌پذیر کرد. رویکرد مک‌فادن احتمالات را پیش‌بینی می‌کند، نه نتیجه قطعی. مثلاً این مدل ممکن است نشان دهد که یک فرد، ۴۰ درصد احتمال دارد ماشین انتخاب کند، ۳۵ درصد مترو و ۲۵ درصد اتوبوس؛ دولت‌ها هم از این احتمالات برای طراحی بهتر سیستم حمل‌ونقل بهره می‌گیرند.

همه انتخاب‌ها به تغییرات سیاست و بازار واکنش نشان می‌دهند. نظریه مک‌فادن نشان می‌دهد که وقتی قیمت‌ها بالا می‌روند، یا زمان سفر کم می‌شود، یا وقتی محصول جدیدی می‌آید یا خدمات بهتر می‌شوند، انتخاب‌ها هم دستخوش تغییراتی می‌شوند. این به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تاثیر قوانین، مالیات، یارانه و خدمات جدید را پیش‌بینی کنند. انتخاب‌ها هم ترجیحات را آشکار می‌کنند. مثلاً با نگاه کردن به انتخاب‌های واقعی می‌فهمیم مردم چقدر برای زمان ارزش قائلند یا چقدر حاضرند برای هوای پاک‌تر پول بدهند یا راحتی را چگونه با هزینه معاوضه می‌کنند و چه چیزی می‌تواند مصرف‌کننده را تحریک کند. این بینش بسیار ضروری است و به طراحی برنامه‌های بهتر کمک می‌کند.

اقتصادسنجی انتخاب فردی

یکی از مهم‌ترین آثار مک‌فادن کتابی است با عنوان «اقتصادسنجی انتخاب فردی» که مقالات بنیادی او را در بر می‌گیرد. از مدل‌های انتخاب گسسته گرفته تا رفتار مصرف‌کننده، انتخاب حمل‌ونقل، ارزش‌گذاری محیط زیست و تحلیل رفاه از جمله مواردی هستند که در این کتاب آورده شده است.

این کتاب خلاصه چند دهه پژوهش پیشگامانه به شمار می‌آید و نشان می‌دهد که چگونه نظریه به داده‌های واقعی وصل می‌شود. یکی از مسائل مهم در این کتاب این است که انتخاب‌های فردی هم قابل اندازه‌گیری هستند و هم غیر قابل اندازه‌گیری و هر دو را می‌توان مورد بررسی قرار داد. در نهایت او نشان می‌دهد که تصمیم‌ها با تغییر شرایط اقتصادی، عوض می‌شوند. فهم انتخاب‌ها هم می‌تواند به کلیدی حیاتی در دنیای سیاست‌گذاری تبدیل شود.

کارها و آثار مک‌فادن، دولت‌ها را تشویق کرد به جای فرضیه از داده‌های واقعی مربوط به رفتارهای انسانی استفاده کنند. همین کارها به راهنمایی در عرصه سرمایه‌گذاری زیرساخت حمل‌ونقل، سیاست‌های مالیاتی، سیاست‌های مسکن، مقررات زیست‌محیطی و اصلاحات سلامت تبدیل شد. مک‌فادن توانست اقتصاد را به علمی تبدیل کند که بر پایه تصمیم‌های واقعی انسان استوار است.

آن‌چه مک‌فادن را از سایر اقتصاددان‌ها متمایز می‌کند، توانایی‌اش در ترکیب نظریه ریاضی دقیق با کاربردهای واقعی است. مدل‌های او فقط انتزاعی نیستند؛ مشکلات واقعی شهرها، شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران را حل می‌کنند. این اقتصاددان الهام‌بخش نسل‌های جدید بوده است. او در بهترین دانشگاه‌های جهان تدریس کرده و صدها پژوهشگر را تربیت کرده که همچنان ایده‌هایش را گسترش می‌دهند و به کار می‌برند.

هر دولت یا شرکتی که از مدل‌های پیش‌بینی‌کننده بهره می‌گیرد، به نوعی روی شانه‌های مک‌فادن ایستاده و از کارهای جاودانه او بهره می‌گیرد.

دانیل مک‌فادن با نشان دادن اینکه تصمیم‌گیری انسان را می‌توان با دقت مدل کرد، علم اقتصاد را تغییر داد. کارهایش نحوه درک رفتار انسانی را برای اقتصاددان‌ها، دولت‌ها و شرکت‌ها دگرگون کرد. از حمل‌ونقل و مسکن گرفته تا بازاریابی و سیاست محیط زیست، جزو مواردی هستند که مک‌فادن به آن‌ها توجه داشت و تلاش می‌کرد تصمیم‌گیری و سرمایه‌گذاری در آن‌ها را در مسیری درست هدایت کند. مک‌فادن نشان داد که انسان‌ها چگون برای ماشین، محله، شغل و محصولات و خدمات دریافتی‌شان، انتخاب می‌کنند. مدل‌های او به موفق‌ترین ابزارهای اقتصادی تبدیل شوند. حالا میراث او در اقتصاد کاملاً روشن است: سیاست‌گذاران از همان گام اول یاد می‌گیرند که انسان‌ها چگونه تصمیم می‌گیرند.

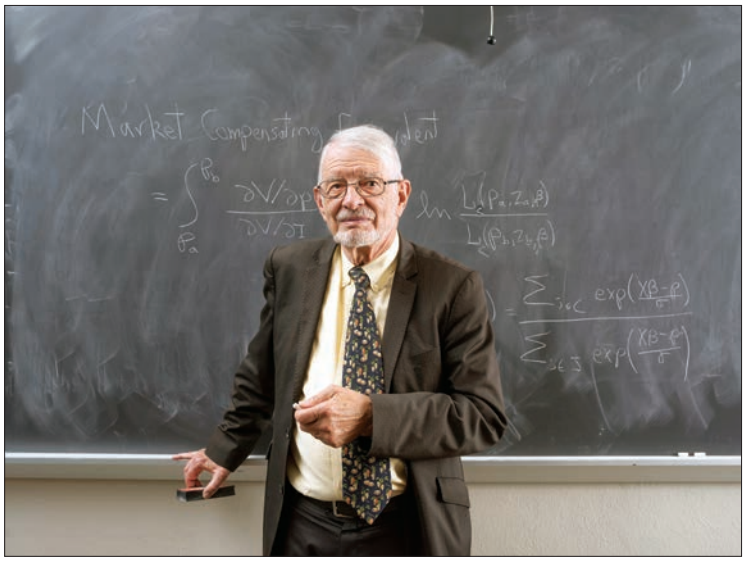

اتاق طهران

[این صفحات به مرور ۱۴۲ سال اسناد تاریخی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران می‌پردازد.]



جمشید آموزگار، وزیر دارایی در جلسه شورای اتاق بازرگانی با حضور محمد خسروشاهی و اعضای اتاق بازرگانی- ۱۳۴۷/۱۱/۸

اتاق، درگیر قیمت‌گذاری دستوری

نگاهی تصویری به دوره ریاست محمد خسروشاهی در اتاق تهران



علی ططری

پژوهشگر تاریخ اقتصاد

در شماره پیشین نشریه آیندەنگر که به تاریخ آذر۱۴۰۴ به چاپ رسید، منتخبی از عکس‌های نویافته محمد خسرو شاهی رئیس اتاق بازرگانی پایتخت بین سال‌های ۱۳۴۳تا ۱۳۴۸ خورشیدی تقدیم نگاه شما بزرگواران شد. دراین مجال و درادامه شماره پیشین نیز تعداد دیگری از تصاویر کمتر دیده شده از دوران مدیریت محمد خسرو شاهی در اتاق تهران که به تازگی از آرشیوهای مختلف کشور و با تلاش همکاران مرکز اسناد اتاق بازرگانی تهران بازیابی و شناسایی شده، تقدیم شما می‌شود. پیرامون زندگی، زمانه و احوال محمد خسروشاهی شرح مختصری پیش از این آمد اما بد نیست در پایان روایتی از زبان قاسم لاجوردی در خصوص خسرو شاهی در این فرصت نقل شود. قاسم لاجوردی در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد به موضوع بررسی و تورم قیمت‌ها در دهه چهل می‌پردازد که در آن زمان از سوی دولت و افکار عمومی فشار زیادی به اتاق بازرگانی و صاحبان صنایع وارد می‌شد که قیمت کالاها و اجناس بالا نروند و کنترل شوند. وی در فرازی از این مصاحبه می‌گوید: «خسروشاهی از بخش خصوصی بود مسائل را می‌دانست. سعی کرد به‌تدریج مردم را از شرّ اتاق اصناف و بررسی قیمت‌ها راحت بکند. درحالی‌که باهاش مخالفت می‌شد کوشش خودش را کرد. تا آن وقتی که بود به‌تدریج یک‌خرده فکر می‌کنم روی شرایط اثر گذاشت اما باز هم قیمت‌ها دستوری پایین آمد. به هر حال خسروشاهی صد درصد مخالفت کرد با سیستم کنترل قیمت‌ها».



دیدار محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران با نخست‌وزیر امیرعباس هویدا- ۱۳۴۶/۱۱/۱



دیدار هوشنگ انصاری، وزیر اقتصاد و دارایی با اعضای اتاق بازرگانی با حضور رئیس اتاق بازرگانی، محمد خسروشاهی- ۱۳۴۸/۵/۱۹



هیئت‌رئیسه شورای فدراسیون اتاق‌های بازرگانی کشور از راست به چپ؛ بشارت، کاظم الستی، محمد خسروشاهی و حاج داعی کرمی ۱۳۴۷/۱۱/۶



اعضای اتاق بازرگانی در هنگام مذاکره با رئیس دانشگاه تهران، علینقی عالیخانی؛ از راست محمد قریشی، علی‌اکبر محلوجی، محمد خسروشاهی، علینقی عالیخانی، مهدی لاری، حبیب القانیان ۱۳۴۸/۵/۱



نمایندگان اتاق بازرگانی به ریاست محمد خسروشاهی در جلسه با بازاریان تهران، صاحبان صنایع و اتحادیه‌های وابسته به اتاق و فدراسیون اتاق بازرگانی کشور در حین صدور قطعنامه‌ای جهت لغو قرارداد ۱۳۱۶ اروندرود-۱۳۴۸/۲/۱۶



رکن‌الدین سادات تهرانی، معاون وزارت اقتصاد و محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی در بازدید از تولیدات داخلی-۱۳۴۴/۲/۶



سخنرانی محمد خسروشاهی، رئیس اتاق بازرگانی تهران –۱۳۴۴/۵/۲۱


اطلاع از خدمات: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
توئیتر: twitter.com/TCCIM
اینستاگرام: instagram.com/TCCIM.pr
تلگرام: t.me/TehranChamber
آپارات: www.aparat.com/TCCIM
کدپستی: ۱۵۱۱۹۱۷۶۱۳ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۸۱۸
۱۳۶۳
مرکز تماس اتاق تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE,
INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE
Since 1804
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران و بنیاد امین‌الضرب برگزار می‌کند:

ضیافت امین‌الضرب

دهمین دوره جشنواره کارآفرینی امین‌الضرب

زمان: ساعت ۱۷
شنبه ۱۸ بهمن ۱۴۰۴
مکان: تالار وحدت

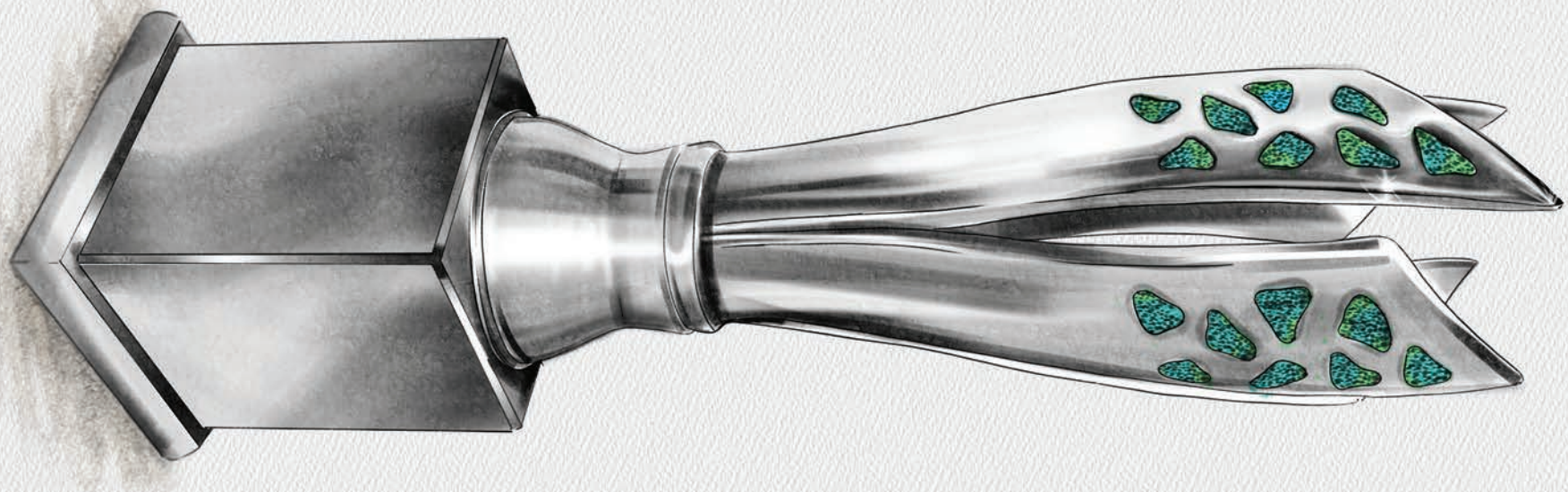

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران
TEHRAN CHAMBER OF COMMERCE INDUSTRIES, MINES AND AGRICULTURE

www.tccim.ir